فرهنگ تاریخ

جلد اول

(آ-س)

ترجمه

احمد تدین، شهین احمدی

فرهنگ تاریخ

جلد اوّل

(آ ـ س)

ترجمهٔ

احمد تدین، شهین احمدی



مؤسسهٔ انتشارات آگاه

فرهنگ تاریخ
جلد اول
(آ— س)
ترجمهٔ احمد تدیّن و شهین احمدی
چاپ اول، تابستان ۱۳۶۹، صفحه‌آرایی محسن شهلائی
حروفچینی نمونه ایران، لیتوگرافی و چاپ مروی، صحافی ایران
تعداد: ۳۰۰۰ دوره

پیشگفتار

فرهنگ تاریخ به صورتی که اکنون پیش روی شماست، در واقع تاریخ دویست سالهٔ اخیر جهان است. مبنای اصلی این تألیف آخرین چاپ کتاب‌های **فرهنگ تاریخ نوین، ۱۷۸۹ تا ۱۹۴۵**[1]، **فرهنگ تاریخ قرن بیستم، ۱۹۰۰ تا ۱۹۸۲**[2]، و **فرهنگ سیاسی**[3] است؛ اما نویسندگان انگلیسی این فرهنگ‌ها آن دسته از رویدادهای جهان را ذکر کرده‌اند که به نحوی با تاریخ غرب ارتباط پیدا می‌کنند. از این رو بسیاری از مسائل تاریخی و رخدادهای سرنوشت‌ساز قاره‌های آسیا و افریقا و حتی آمریکای لاتین و چهره‌های سیاسی این سرزمین‌ها در متن انگلیسی نیامده است. ما کوشیده‌ایم با استفاده از منابع و مآخذ موثق فارسی و خارجی تا حدی این نقیصه را

1- A Dictionary of Modern History 1789 - 1945, Alan Palmer (Penguin Books, 1982).
2- The Penguin Dictionary of Twentieth Century History 1900 - 1982, Alan Palmer (Penguin Books, 1983). *
3- A Dictionary of Politics, Florence Elliott (Penguin Books, 1980). **

* **آلن پالمر** مؤلف دو کتاب فرهنگ تاریخ، در ۱۹۲۶ در اِسِکْس انگلستان زاده شده، در رشتهٔ تاریخ در آکسفورد به تحصیل پرداخت. پایان‌نامه‌اش دربارهٔ مناسبات روس و انگلستان در سر آغاز سدهٔ بیستم بود. در مدرسهٔ عالی هایگیت لندن به تدریس پرداخت (۶۹—۱۹۵۳). زمینهٔ اصلی مطالعاتش تاریخ اروپای خاوری و مرکزی است. تاریخ جنگ‌های ناپلئونی (در کتاب The Lands Between)؛ نبرد ۱۸— ۱۹۱۵ مقدونیه (در کتاب The Gardeners of Salonika) و حملهٔ ناپلئون به روسیه در ۱۸۱۲ (در کتاب Napoleon in Russia) از آثار پژوهشی این نویسنده‌اند. زندگانی مترنیخ، جورج چهارم، تزار الکساندر اول، بیسمارک، قیصر ویلهلم دوم را نیز به رشتهٔ تحریر آورده است. آخرین اثر او در مورد مناسبات بین‌المللی اروپا در فاصله سال‌های ۱۹۱۸— ۱۸۱۴ کتاب The Chancelleries of Europe می‌باشد.

** **خانم فلورنس الیوت** مؤلف **فرهنگ سیاسی** در رشتهٔ تاریخ از کالج سَنْت هیلدای آکسفورد فارغ‌التحصیل شده و در همین رشته نیز در دانشگاه آکسفورد به امر تدریس اشتغال داشته است. از آغاز نخستین چاپ کتاب (۱۹۵۷) تقریباً همه ساله، با تجدیدنظر کلی به تجدید چاپ آن مبادرت کرده است. این کتاب یکی از مآخذ عمدهٔ فرهنگ‌های سیاسی ای است که به زبان فارسی تاکنون منتشر شده‌اند.

جبران کنیم و دست کم مسائل خاورمیانه، افریقا و آسیا را در حد امکان گردآوری کرده، بر مطالب ترجمه شده بیفزاییم (البته فرهنگ غنی و پر محتوای تاریخ ایران کاری جداگانه و پردامنه می‌طلبد و طبیعتاً جایش در این محدوده نیست). بنابراین، خواننده به هنگام مطالعهٔ کتاب، این محدودیت جغرافیایی را در نظر خواهد داشت.

محدودیت دیگر، محدودیتی تاریخی است: مبدأ تاریخ در این «فرهنگ» سال ۱۷۸۹ و انقلاب کبیر فرانسه و انتهای آن سال ۱۹۸۹ — یعنی دویست سال پس از آن رویداد دوران ساز— است* که کتاب به صورت کنونی در اختیار خوانندهٔ فارسی زبان قرار می‌گیرد.

ما در کتاب با محدودیت سومی هم روبه رو ییم و آن محدودیت موضوعی است: تاریخ هنر، ادبیات، علم و تکنولوژی در کتاب مورد بحث قرار نگرفته و اشاراتی هم اگر رفته است، آن اشاره‌ها صرفاً به موارد نادر و استثنائی و تاریخ‌ساز، و تأثیر عظیم یک رویداد علمی، ارتباطاتی، تکنولوژیکی، یا یک چهرهٔ نابغه بر روند تاریخ بشری بوده است.

موضوع کتاب عمدتاً شرح جنگ‌ها، انقلاب‌ها، معاهده‌ها، پیمان‌ها، قراردادها، میثاق‌ها، کنوانسیون‌ها، جنبش‌ها، مفاهیم سیاسی، حزب‌ها و گروه‌های سیاسی، مردان سیاست و دولتمردان، نظامیان و سرداران نامی، سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای، دیپلماسی دولت‌ها، و تاریخ کشورهایی است که به نحوی به تاریخ جهان گره خورده و بر حوادث تاریخی اثر نهاده‌اند.

در امر برگرداندن مفاهیم خارجی و یافتن معادل‌های درست فارسی آنها، و نیز تلفظ صحیح پاره‌ای نام‌ها از صاحبنظران کمک گرفته‌ایم تا کتاب فرهنگ تاریخ تا حد امکان به صورتی قابل قبول و با کیفیّت بهتر از اصل انگلیسی آن در دسترس خوانندهٔ فارسی زبان قرار گیرد. با وجود این، اطمینان داریم کاستی‌های کتاب بیش از آن است که در اینجا یادآوری کردیم بدیهی است ارائهٔ رهنمودهای سازندهٔ تاریخ‌دانان و منتقدان در رفع نواقص و کاستی‌های کتاب ثمربخش خواهد بود و قطعاً درچاپ‌های بعدی منظور خواهند شد.

---

* قابل ذکر است که بخش مستقلی در انتهای کتاب بعنوان **پی‌افزود** آورده شده که وقایع سیاسی جهان تا تاریخ سپتامبر ۱۹۹۰ (شهریور ماه ۱۳۶۹) آمده است.

در رهگذر تهیه و آماده‌سازی کتاب، از همدلی و تشویق دوستان زیادی برخوردار بوده‌ایم:

آقای داود حیدری امر تهیه و ترجمهٔ پاره‌ای مدخل‌ها را برعهده گرفتند. آقای کامران فانی با مطالعهٔ بخشی از دستنوشته‌ها، نکات ارزنده‌ای را در زمینه‌هایی چند یادآور شدند و ما کوشیدیم آن پیشنهادها را درحد امکان به‌کار بندیم، آقای داود موسایی مدیر نشر فرهنگ معاصر با دراختیار گذاشتن منابعی، در این زمینه ما را یاری دادند.

و از انتشارات آگاه سپاسگزاریم که با پیگیری مسئولانه، بی‌وقفه و خستگی ناپذیری، مشکلات و کمبودهای موجود در زمینهٔ نشر کتاب را از پیش برداشت و نخستین فرهنگ تاریخ به زبان فارسی را در اختیار علاقه‌مندان قرار داد.

بهار ۱۳۶۹

احمد تدین، شهین احمدی

یادآوری

— واژه‌هایی که در متن با حروف سیاه چاپ شده‌اند، در جای خود یک مدخل هستند که دربارهٔ آنها توضیح داده شده است.

— در تدوین و تکمیل پاره‌ای مدخلها، علاوه بر منابعی که در پیشگفتار ذکر شده، از منابع زیر نیز استفاده شده است:

1- *A Fontana Dictionary of Modern Thought,* by Alan Bullock and Oliver Stallybrass, 1977.

۲— فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ٦ جلدی.

۳— دایرة‌المعارف (مصاحب) جلدهای اول و دوم.

٤ — در خاورمیانه چه گذشت؟ ناصرالدین نشاشیبی، ترجمه و توضیح م. ح. روحانی، انتشارات قدس، تهران ۱۳۵۷.

۵— تکوین دومین جنگ سرد جهانی، فرد هالیدی، ترجمهٔ هرمز همایون‌پور انتشارات آگاه، تهران ۱۳٦٤.

٦ — دانشنامهٔ ایران و اسلام، جلد ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵٤.



آپارتاید [1]

به معنی لزوم جدایی سفیدپوستان از رنگین‌پوستان (هندی‌تبارها، سیاهان بومی افریقا و دورگه‌ها)، که در انتخابات ماه مه ۱۹۴۸ جمهوری افریقای جنوبی شعار حزب «ناسیونال آفریکانر» بود. پیروزی این حزب به رهبری **دانیل مالان**، منجربه اتخاذ سیاست آپارتاید شد؛ جدایی نژادی که از نخستین روزهای مستعمره شدن **ترانسوال** برقرار بود، تشدید گردید وتزبرتری سفیدپوستان ترانسوال ضمن قانونی شدن، به تمامی **جمهوری** افریقای جنوبی گسترش داده شد. علیرغم مخالفت‌های خارجی، که بویژه بعد از ۱۹۵۲ در**مجمع عمومی** سازمان ملل شدت گرفت، نخست‌وزیران بعدی افریقای جنوبی؛ **استریـدام**، **فروورد**، و**فورستر**، سیاست آپارتاید را ادامه دادند. مقررات آپارتاید علاوه بر جدایی نژادی، شامل موارد زیر می‌شود: محدود کردن حق رأی رنگین‌پوستان ایالت کِیپ (۱۹۵۶)، منع اعتصاب کارگران افریقایی (۷–۱۹۵۳)، اخراج جمعی یا فردیِ بومیان افریقا از مناطقی خاص (۱۹۵۲)، جدایی تعلیم و تربیت (۱۹۵۳)، منع مراودهٔ جنسی و زناشویی سفیدپوستان با رنگین‌پوستان، و قانون ایجاد **بانتوستان‌ها** (۱۹۵۹). پس از تصویب «قانون سرکوب کمونیست‌ها» (۱۹۵۰)، هر نوع مخالفت با آپارتاید تحت عنوان مبارزه با کمونیسم سرکوب شده است.

شورش‌های ضد آپارتاید در**شارپویل**، در مارس ۱۹۶۰ به مرگ ده‌ها سیاه‌پوست انجامید، و در انگلستان، جرگهٔ **مشترک المنافع**، و سازمان ملل

1- Apartheid.

اعتراض هایی را برانگیخت. از مارس تا اوت ۱۹۶۰ در افریقای جنوبی وضع فوق العاده اعلام شد. در مارس ۱۹۶۱، کنفرانس وزیران مشترک المنافع آپارتاید را محکوم کرد. فروورد اعلام کرد که افریقای جنوبی به جای دست شستن از آپارتاید ترجیح می دهد از جرگهٔ کشورهای مشترک المنافع خارج شود، و به دنبال آن در ۳۱مه ۱۹۶۱ از این جامعه خارج شد و اعلام جمهوری کرد. افریقای جنوبی به خاطر اتخاذ سیاست آپارتاید مورد اعتراض ها و تحریم های بین المللی قرار گرفت. ورزشکاران این کشور از شرکت در بازی های المپیک و جام های بین المللی محروم شدند. در ۷ــ۱۹۶۶ بار دیگر در شهرک سووتو شورش ضدآپارتاید گسترش یافت و صدها نفر، از جمله تعدادی دانش آموز کشته شدند. مرگ رهبر سیاهان، استیوبیکو در زندان (۱۲ سپتامبر ۱۹۷۷) بار دیگر سبب شد تا آپارتاید در افکار عمومی جهان محکوم شود. اما به دلیل منافع سرشاری که شرکت های غربی در افریقای جنوبی دارند، دولت های غربی، بویژه امریکا و انگلستان، از اعمال هر نوع مجازات سیاسی یا اقتصادی علیه این کشور و نظام آپارتاید ممانعت می کنند. سال های ۷ــ۱۹۸۵ نیز تنش و تشنج در افریقای جنوبی و صف بندی نژادپرستان با رنگین پوستان این کشور با شدت بیشتری ادامه یافت. اعلام وضع فوق العاده درژوئن۱۹۸۶ نیز کمکی به نژادپرستان در سرکوب نارضایتی ها نکرده است.

آپولو، مأموریت های[1]

در ۱۹۶۱، کندی رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد پیش ازپایان گرفتن دههٔ ۱۹۶۰، دولت ایالات متحده انسانی را در کرهٔ ماه پیاده خواهد کرد و به زمین بازخواهد گرداند. برنامه های گستردهٔ آپولو و پروازهای فضایی سرنشین دار

1- Appollo Missions.

از همین جا آغاز شد. کنگره ۲۴ میلیارد دلار برای برنامه‌های فضایی اختصاص داد، تا بدین وسیله اعتبار ملی (تا آن تاریخ شوروی از نظر فضایی از آمریکا جلو بود) و دانش انسانی در زمینهٔ فضا افزایش یابد. در اکتبر ۱۹۶۸، شکل نهایی مأموریت‌های آپولو تعیین شد: آپولوی ۷، یک سفینهٔ فضایی با سه سرنشین، به مدار زمین پرتاب شد. دو ماه بعد آپولوی ۸ در مداری نزدیک‌تر به ماه قرار گرفت و پس از انجام مأموریت در اقیانوس آرام فرود آمد. آپولوی ۹ (مارس ۱۹۶۹) یک مُدول ماه‌نشین را در مدار زمین با موفقیت آزمایش کرد، و آپولوی ۱۰ (مه ۱۹۶۹) مُدولی را در فاصلهٔ ۶ مایلی سطح ماه قرار داد. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۹، آپولوی ۱۱ با نیل آرمسترانگ، اِدوین آلدرین، و مایکل کولینز از موشک ساتِرن در کِیپْ کندی، به ماه اعزام شد و ۲۰ ژوئیه به کرهٔ ماه فرود آمد. در ۲۱ ژوئیه آرمسترانگ و آلدرین بر سطح ماه قدم گذاشتند، و ۲۴ ژوئیه به زمین بازگشتند. برنامه‌های آپولو ۶ سال دیگر ادامه یافت، و طبق توافق ۱۹۷۲ آمریکا ـ شوروی، برنامهٔ اتصال دو سفینه در دستور کار قرار گرفت. در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۹ آپولوی ۱۶ آمریکا و سایوز ۱۹ شوروی در فضا به هم متصل شدند. دو سفینه به مدت ۴۸ ساعت متصل به هم باقی ماندند و فضانوردان روسی و آمریکایی در سفینه‌ها با یکدیگر ملاقات کردند. به سبب هزینه‌های گزاف طرح آپولو، سرانجام دولت آمریکا این برنامه را متوقف کرد.

آتاتورک[1]، مصطفی کمال (۱۹۳۸ ــ ۱۸۸۱)

رهبر ترکیهٔ جدید. در سالونیک متولد شد. به خدمت سواره‌نظام عثمانی درآمد و در جنگ لیبی با ایتالیایی‌ها (۱۹۱۱)، و جنگ بالکان با بلغارها (۱۳ ــ ۱۹۱۲) شرکت کرد. در گالیپولی فرماندهٔ هنگ بود و در مقابل نیروهای آنزاک پیروزی‌هایی به‌دست آورد. بعدها نیز در قفقاز و سوریه

1- Atatürk.

جنگید. پس از جنگ جهانی اول از مخالفان سرسخت جدا شدن سرزمین‌ها از خاک ترکیه شد وجنبش ملی گرایانهٔ ترک را درسامسون(آناتولی) سازمان داد. بر سر ازمیر با یونان جنگید و پس ازپیروزی در سپتامبر ۱۹۲۲، خواهان تجدیدنظر در پیمان سِوْر[1] شد و توانست پیمان **لوزان** را منعقد سازد. در بحران **چاناک** کنترل قسطنطنیه را بدست گرفت. در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ درآنکارا یک دولت موقت تشکیل داد و رسماً حکومت سلطنتی را ملغی شده اعلام کرد (نوامبر ۱۹۲۲). یازده ماه بعد، تشکیل جمهوری ترکیه اعلام و آتاتورک رئیس‌جمهور کشور شد. آتاتورک توانست با از میان برداشتن نهاد سنتی ـ مذهبی خلافت در مارس ۱۹۲۴، سیاست جدایی دین از دولت را در ترکیه به اجرا درآورد. وی تا پایان عمر حکومت دیکتاتوری خود را بر کشور اعمال کرد. لباس پوشیدن به سبک غربی، آزادی زنان، رواج الفبای لاتین به جای عربی و صنعتی کردن کشور از مهم‌ترین اقدام‌های اوست. در ۱۹۵۳ لقب آتاتورک (پدر ترک‌ها) را برای خود برگزید. اقدام‌های اجتماعی و سیاسی آتاتورک مورد تقلید بسیاری از رهبران کشورهای خاورمیانه قرار گرفت.

آتاسی، نورالدین

رئیس‌جمهور سوریه (۷۰ــ۱۹۶۶). به دنبال کودتای نظامیان علیه **امین حافظ**، نورالدین آتاسی رئیس‌جمهور سوریه شد. وی گرایش‌های سوسیالیستی داشت و معتقد بود برای شکست اسرائیل ابتدا باید حکومت‌های هوادار غرب و ارتجاعی منطقه سرنگون شوند. **جنگ ۶ روزهٔ** ۱۹۶۷ در زمان او روی داد. در کودتای ۱۳ نوامبر ۱۹۷۰ به رهبری **حافظ اسد**، آتاسی، زعین (نخست‌وزیر) و دیگر رهبران اصلاح‌طلب و غیرنظامی برکنار شدند.

1- Sévres.

آتاسی، هاشم (۱۹۶۰ ـ ۱۸۷۵)

رئیس جمهور سوریه. ابتدا در دستگاه دولت عثمانی فعالیت‌های سیاسی را آغاز نمود. در ۱۹۲۰ رئیس پارلمان سوریه، و در زمان **فیصل**، نخست‌وزیر آن کشور شد. در ۱۹۲۸ رئیس مجلس مؤسسان شد، و در سال‌های ۱۹۳۶، ۱۹۵۰، و ۱۹۵٤ به مقام ریاست جمهوری رسید. او در دوران ریاست جمهوری با **شکری القُوَّتْلی** درگیر بود و سرانجام جای خود را به او داد.

آتلانتیک، منشور[1]

بیانیه‌ای مربوط به اصول بنیادی دنیای پس از جنگ، که درپی نخستین دیدار **چرچیل** و **روزولت** در خلیج پلاسِنْتیا (نیوفوْنْدلَند، ۱۲ ـ ۹ اوت ۱۹٤۱) دراختیار مطبوعات قرار گرفت. دو رهبر در کشتی انگلیسی «شاهزادهٔ وِیْلْز» و زیردریایی آمریکایی «آگوستا» با یکدیگر ملاقات می کردند. در بیانیه بر مخالفت هر دو کشور آمریکا و انگلیس با هرگونه توسعهٔ ارضی کشورها و تغییرات مرزی به رغم خواست مردم آن «سرزمین‌ها»، و حق مردم بر تعیین نوع حکومت‌شان تأکید شده بود. خلع سلاح کشورهای متجاوز، ایجاد یک نظام امنیت جمعی و افزایش همکاری‌های اقتصادی پس از جنگ از دیگر هدف‌های این منشور بود. پیش‌نویس انگلیسی بیانیه، که آمریکا را (که هنوز رسماً وارد جنگ نشده بود) به ورود در نوعی سازمان بین‌المللی متعهد می کرد، از سوی آمریکایی‌ها رد شد. اما یک ماه بعد منشور به تأیید **شوروی** و ۱٤ کشوردیگرکه باآلمان وایتالیا درجنگ بودند نیزرسید. اهمیت منشور بیشتراز جنبهٔ تبلیغی بود، چون همکاری فزایندهٔ آمریکا و انگلستان و تمایل آمریکا به خروج از انزوا را به دول محور نشان می داد. منشور آتلانتیک نخستین اقدام در

1- Atlantic Charter.

تعیین هدف های جنگ بود و بر اعادهٔ دموکراسی ــ در برابر «نظم نوین» نازی ها ــ تأکید می کرد.

آتلانتیک، نبرد[1]

واژه ای که چرچیل، در ٦ مارس ١٩٤١، برای توصیف نبردهایی که به منظور حفظ و کنترل راه های حیاتی بریتانیا به جهان خارج در جریان بود، به کار گرفت. در این نبردها که از آغاز تا پایان جنگ جهانی دوم در اروپا ادامه داشت، آلمانی ها با حمله به کشتی ها و زیردریایی ها، و با بمباران و مین گذاری به وسیلهٔ زیردریایی، صدمات زیادی به دشمن وارد کردند. در دومین زمستان جنگ، فرماندهٔ زیردریایی ها، **کارل دونیتس**، با طرح عملیاتی جدیدی بر شدت حملات افزود. نخستین حمله به دو کاروان از کشتی ها در ١٨ــ١٩ اکتبر ١٩٤٠ بود که به غرق شدن ٣٢ کشتی انجامید. با بهبود یافتن پوشش هوایی انگلیس از کارآیی تاکتیک آلمانی ها کاسته شد. اما درپی واقعهٔ **پرل هاربور**، و رشد سریع تولید زیردریایی، آلمانی ها نبرد را تا سواحل آمریکا پیش بردند. در این عملیات، فرماندهی آلمان ها موفقیت های چشمگیری داشت. در سال ١٩٤٢ متفقین ماهانه بطور متوسط ٩٦ کشتی از دست می دادند. در تابستان ٤٢، طرح «اسکورت کشتی ها» در سواحل آمریکا از تهدید زیردریایی های آلمانی کاست، اما در آب های بین آمریکا و اروپا خطر همچنان وجود داشت. در مارس ١٩٤٣ زیردریایی های آلمانی ١٠٨ کشتی بازرگانی را غرق کردند، در حالی که خودشان فقط یک فروند کشتی از دست دادند. اما دو ماه بعد اقدام های دفاعی انگلیس- آمریکا مؤثر افتاد؛ ایجاد پایگاه نیروی هوایی در **ایسلند**، استفاده از ناوهای هواپیمابر برای اسکورت کشتی ها، گسترش رادار و توسعهٔ ناوشکن ها سبب وارد آمدن تلفات

1- Atlantic Battle.

سنگینی بر زیردریایی های آلمانی شد. دونیتس در ماه مه ۱۹۴۳ چهل و یک زیردریایی از دست داد. آلمان‌ها متقابلاً به بهبود وضع زیردریایی ها پرداختند، اما در طول جنگ دیگر موفق نشدند مانند سال ۱۹۴۲ عرصه را بر متفقین تنگ کنند. در آخرین سال جنگ ماهانه به‌طور متوسط تنها ۱۲ کشتی بازرگانی متفقین غرق می شد.

آثانیا، مانوئل[1] (۱۹۴۰ ــ ۱۸۸۱)

رئیس جمهور اسپانیا، در آلکالا دِ هِنارِس به‌دنیا آمد، در مادرید و پاریس به تحصیل حقوق پرداخت و سپس وارد خدمات دولتی شد. وی به عنوان یک روزنامه‌نگار روشنفکر مورد احترام مردم بود. در سال ۱۹۲۴ حزب جمهوری‌خواه را بنا نهاد، اما به‌زودی این حزب منحل اعلام شد و آثانیا برای مدتی کوتاه به زندان افتاد. پس از فرار **آلفونسوی سیزدهم** از کشور، در آوریل ۱۹۳۱، آثانیا وزیر جنگ و ۶ ماه بعد رئیس جمهور اسپانیا شد. در این سمت خط مشی میانه اتخاذ کرد و از اصلاحات دموکراتیک اجتماعی جانبداری نمود. اما دگرگونی های ایجاد شده آنقدر سریع بود که بسیاری از اسپانیولی ها توانایی جذب آن را نداشتند. در نتیجه، آثانیا در سپتامبر ۱۹۳۳ کناره گیری کرد. در اکتبر ۱۹۳۴، ضمن شورشی در بارسلونا، که به حمایت از استقلال طلبان کاتالونیا برپا شده بود، دستگیر و زندانی شد. این واقعه سبب شد که سازمان نوبنیاد **جبههٔ ملی** وی را یک سیاستمدار ــ قهرمان معرفی کند، و با حمایت همین جبهه بود که آثانیا در۱۹۳۶ بار دیگر به ریاست جمهوری برگزیده شد. درست ۱۰ هفته پس از انتخاب او، **جنگ داخلی اسپانیا** آغاز شد. وی در خلال این جنگ رئیس دولت باقی ماند و تلاش کرد تا اردوی جمهوری خواهان را یکپارچه نگاه دارد. در ماه های آخر سال ۱۹۳۸، کوشید با

1- Azaña, Manuel.

پایمردی خارجیان به جنگ داخلی پایان دهد، اما موفق نشد. در فوریهٔ ۱۹۳۹ به فرانسه گریخت و پیشنهاد هواداران متعصب خود را، مبنی بر ماندن و خالی نکردن سنگر مبارزه، نپذیرفت چون معتقد بود در هر حال فرانکو برندهٔ جنگ خواهد بود و ماندن او تنها آن جنگ بی‌ثمر را طولانی‌تر خواهد کرد. وی در ۱۹۴۰ در مونتاباون درگذشت.

آچِسِن، دین گودِرهام[1] (۱۹۷۱ ـ ۱۸۹۳)

وزیرخارجهٔ ایالات متحده، متولد کانکتیکت و تحصیلکردهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه ییل. بین سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷، در سمت‌های دستیار وزارت خارجه و معاون وزارت خارجه انجام وظیفه کرد. در تدوین طرح آچسن ـ لیلیِنْتال (مارس ۱۹۴۶) فعالیت چشمگیری داشت، این طرح مربوط بود به ایجاد یک مرکز اتمی بین‌المللی برای کنترل انفجارهای هسته‌ای و جلوگیری از گسترش این سلاح. در فوریه ۱۹۴۷، رئوس دکترین ترومن را، که هدفش ممانعت از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها درپاره‌ای از کشورها بود، اعلام کرد. وی نخستین مقام بلندپایهٔ آمریکایی بود که از برنامهٔ کمک آمریکا به اروپای جنگ‌زده (طرح مارشال) حمایت کرد. از ۷ژانویهٔ ۱۹۴۹ تا روی کار آمدن آیزنهاور در ۱۹۵۲، وزیرخارجهٔ دولت دموکرات آمریکا بود. از سوی کنگره شدیداً مورد حمله قرار می‌گرفت و متهم بود که زیاده از حد لیبرال است، دست کمونیست‌ها را درپاره‌ای نقاط باز گذاشته و دفاع آمریکا از کره را چندان جدی نگرفته است.

1- Acheson, Dean Gooderham.

آدامْز، جان[1] (۱۸۲۶ — ۱۷۳۵)

دومین رئیس جمهور ایالات متحده. وی در برانگیختن احساسات مستعمره نشین های آمریکا علیه قانون تمبر (۱۷۶۵) و نیز در تدوین اعلامیهٔ استقلال آمریکا دست داشت. عموی وی ساموئل آدامز از امضا کنندگان اعلامیه بود. در ایجاد نیروی دریایی آمریکا فعالیت مؤثر داشت. به مأموریت های سیاسی خارج رفت. در زمان جورج واشنگتن معاون ریاست جمهوری بود و در ۱۷۹۶ رئیس جمهور شد. اما در دور دوم از رقیب خود جِفَرْسون، شکست خورد و از خدمات سیاسی کناره گیری کرد.

آدامْز، جان کوینسی[2] (۱۸٤۸ — ۱۷٦۷)

ششمین رئیس جمهور ایالات متحده، و فرزند **جان آدامز**. قبل از تصدی مقام ریاست جمهوری، سناتور ماساچوست بود. در زمان ریاست جمهوری **مونروئه** وزیرخارجه شد، و در تدوین **دکترین مونْروئه** شرکت داشت. پس از خاتمهٔ دورهٔ ریاست جمهوری تا پایان عمر عضو مجلس نمایندگان بود. علیه جنوبی ها و در تحریک احساسات ضدبردگی فعالیت چشمگیری داشت.

آدامْز، جین[3] (۱۹۳۵ — ۱۸٦۰)

مصلح اجتماعی آمریکا. در ایلینویز به دنیا آمد، مرکزی برای کمک به مهاجران و رنگین پوستان، در شیکاگو ایجاد کرد. وی در پیشبرد برنامه های آموزشی بزرگسالان مهاجر، قانون کار کودکان و ایجاد دادگاه های خاص

1- Adams, John. 2- Adams, John Quincy. 3. Adams, Jane.

بزهکاری نوجوانان فعالانه شرکت کرد. از بنیانگذاران **انجمن ملی پیشبرد حقوق رنگین پوستان**[1] بود (سال ۱۹۰۹). از نظر سیاسی در طیف ترقی خواهان **حزب جمهوریخواه** بود، و از نظر اجتماعی یک صلح طلب مسیحی بشمار می رفت. وی از رهبران سرسخت «جامعهٔ بین المللی زنان در امر صلح و آزادی» بود و به همین سبب در ۱۹۳۱ برندهٔ جایزه صلح نوبل (مشترکاً با ن. م. باتْلِر، جامعه شناس و طرفدار صلح) شد. جین آدامز نخستین زنی بود که این جایزه را دریافت می کرد.

آدنائر، کُنْراد[2] (۱۹۶۷ــ ۱۸۷۶)

صدراعظم **آلمان غربی**، متولد کلن، تحصیلکردهٔ دانشگاه های مختلف آلمان و کارشناس حقوقی. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۳ شهردار کلن بود. در **جمهوری وایمار** عضو سرشناس **حزب مرکز** و رئیس شورای دولتی پروس (۱۹۳۳ــ ۱۹۲۰) شد. در ۱۹۳۳ نازی ها وی را برکنار کردند. دو بار به زندان افتاد (۱۹۳٤ و ۱۹٤٤). پس از بی اعتبار شدن حزب مرکز، به همراه چند تن دیگر حزب دموکرات مسیحی را بنیان گذاشت، و از دولت های غربی خواست تا در برابر کمونیسم سدّی ایجاد کنند. در سپتامبر ۱۹٤۹ نخستین صدراعظم آلمان غربی شد، در عین حال مقام وزارت خارجه را هم عهده دار بود. وی توانست به انگلیس و آمریکا بقبولاند که آلمان غربی دوست و متحد غرب است و نه یک دولت شکست خورده و مغلوب. در زمان او، آلمان فدرال به عضویت **ناتو** و **بازار مشترک اروپا** درآمد. در ۱۹٦۳، آدنائر از کار سیاسی کناره گیری کرد. وی از مخالفان تشدید جنگ سرد بود. دیوار برلین در زمان آدنائر ساخته شد. بوجود آمدن احساس دوستی بین آلمان و فرانسه، امری که در

1- National Association for the Advancement of Colored People (N. A. A. C. P)

2- Adenauer, Konrad.

تاریخ جدید اروپا سابقه نداشت، تا حدّی مرهون سیاست‌های او بود.

آرِدن، حملهٔ[1] (۱۹۴۴)

آخرین تلاش آلمان نازی برای جلوگیری از تهاجم ارتش‌های آمریکا و شوروی به آلمان در جنگ جهانی دوم، که با شکستن جبههٔ متفقین در غرب، تسخیر آنتورپ و قطع تدارکات همراه بود. فیلد مارشال فون روندِشْتات (۱۹۵۳ — ۱۸۷۵) از شمال لوکزامبورگ و منطقهٔ آردن بلژیک به طوری حیرت‌آور به قلب مواضع متفقین حمله کرد (۱۶ دسامبر ۱۹۴۴) و تلفات سنگینی بر ارتش دوازدهم آمریکا وارد آورد. در آن روز مونتگُمِری فرماندهٔ جبههٔ شمالی بود و عُمَر برادلی فرماندهٔ جنوب. هماهنگی این دو نیرو سبب شکست دشمن شد. واحد محاصره شدهٔ آمریکایی در باستونی نیز در برابر حملات آلمان پایداری کرد و حمله را از سر گذرانید. با وجود برف سنگینی که باریده بود، متفقین در ۳ژانویهٔ ۱۹۴۵ دست به ضدحمله زدند و تا ۱۶ژانویه منطقه را از نازی‌ها پاکسازی کردند. در این نبرد آلمان‌ها ۱۲۰ هزار کشته دادند.

آرژانتین[2]

کشوری در جنوب خاوری آمریکای جنوبی. وسعت ۲،۷۶۶،۸۸۹ کیلومترمربع، جمعیت: ۲۶ میلیون، پایتخت: بوئنوس آیرس. در کرانهٔ اقیانوس اطلس واقع شده و با شیلی، اوروگوئه، برزیل، پاراگوئه و بولیوی همسایه است. آرژانتین وسیع‌ترین کشور اسپانیایی زبان در آمریکای جنوبی است. تا ۱۸۱۶ مستعمرهٔ اسپانیا بود. در این سال به استقلال رسید. در خلال سدهٔ نوزده

1- Ardennes Offensive. 2. Argentine.

درگیر جنگ داخلی بود. دیکتاتورهای نظامی بر این کشور حکمرانی می کردند و قانون اساسی فدرال به سبک ایالات متحده، هیچ وقت در این کشور کاربرد نداشته است. در ۱۹۱۶ نخستین انتخابات نسبتاً آزاد ریاست جمهوری برگزار شد و حزب رادیکال هیپولیتو-ایریگوین به پیروزی رسید، و شخص وی مقام ریاست جمهوری را به‌عهده گرفت (۲۲-۱۹۱۶ و ۳۰- ۱۹۲۸).

در ۱۹۳۰، طی یک کودتای بدون خونریزی، ایریگوین سرنگون شد و تا ۱۹٤٦ حکومت ارتجاعی زمینداران بزرگ و نظامیان با سرکوب و خشونت، و نادیده گرفتن منافع جامعه‌های شهری ادامه یافت. در ۱۹٤٦ **خوان پرون** که هوادار فاشیسم اسپانیا بود؛ به ریاست جمهوری برگزیده شد. دوران حکومت او با گسترش و تقویت سازمان‌های کارگری و تضعیف کشاورزی همراه بود. خشونت حکومت پرون با اقدام‌های مردمی همسرش، اِوا پرون تعدیل می شد اما با درگذشت اوا در ۱۹۵۲ رابطهٔ پرون با مردم قطع شد. او در واگذاری امتیاز نفت آرژانتین به شرکت‌های آمریکایی، احساسات میهن‌پرستانهٔ مردم را نادیده گرفت، و نیز در کشمکش با کلیسا در مورد قانونی کردن طلاق و فحشا به افکار عمومی مردم بی‌توجه ماند. در سپتامبر ۱۹۵۵ افسران به حمایت از کلیسا دست به کودتا علیه پرون زدند و آرژانتین بار دیگر زیر سیطرهٔ نظامیان قرار گرفت و حکومت نظامی تا ۱۹۷۱ ادامه یافت. انتخابات آزاد ۱۹۷۱ راه را برای بازگشت حزب پرون هموار کرد و دو سال بعد خوان پرون از تبعید بازگشت و رئیس‌جمهور کشور شد (اکتبر ۱۹۷۳). خوان همسر دومش، ماریا استلا پرون را به معاونت ریاست جمهوری برگزید. نه ماه بعد، پس از درگذشت پرون، ماریا رئیس‌جمهور کشور شد. اما وخامت اوضاع اقتصادی و تشدید فعالیت پارتیزان‌های شهری (مونته‌نروها) به کودتای نظامی ۱۹۷٦ منجر شد (این هفتمین کودتا در ۲۱ سال گذشته بود). حکومت خشونت‌آمیز نظامیان به رهبری ژنرال ویولا در فاصلهٔ ۵ سال (۸۱-۱۹۷٦) نارضایتی عمیق مردم را به دنبال آورد؛ هزاران نفر از هواداران آزادی و سوسیالیسم در کشور ناپدید شدند. زیرپا گذاشتن حقوق بشر از سوی نظامیان بقدری علنی بود که کارتر

رئیس جمهور آمریکا ناچار به قطع کمک های امریکا به آرژانتین شد. طی یک دورهٔ ۸ ماهه تورم به ۱۳۱ درصد رسید. در ۱۱ دسامبر ۱۹۸۱ ژنرال لئوپولد گالیتری، رئیس ستاد ارتش، ویولا را برکنار کرد. گالیتری یکی از مخالفان سرسخت مونته‌نروها بود و با تشویق دولت ریگان کمر به نابودی کمونیست‌ها بست.

وضع نابسامان اقتصادی سبب تظاهرات و ناآرامی در پایتخت شد. گالیتری برای انحراف افکار عمومی به فالکلند (مالویناس) حمله کرد و جزیره را از تصرف بریتانیا خارج کرد. اما دولت تاچر، که از حمایت ایالات متحده نیز برخوردار بود، در جنگی با نیروهای آرژانتین، موفق شد فالکلند را از این کشور پس بگیرد. شکست نظامیان سبب سقوط گالیتری شد (۱۷ــ۱۸ ژوئن ۱۹۸۲) و درخواست‌های مردم برای اعادهٔ دموکراسی ظاهراً به نتیجه رسید. ژنرال رینالدو بینیوبینیونه که درپی سقوط گالیتری رئیس جمهوری شد وعدهٔ انتخابات آزاد را داد و در انتخابات آزاد ۱۹۸۳ رائول آلفونسین از حزب رادیکال به ریاست جمهوری برگزیده شد. در زمان او نظامیان به اتهام زیرپا گذاشتن حقوق بشر محاکمه شدند (نک. پرونیسم).

آرکوس، واقعهٔ[1]

واقعه‌ای در مناسبات شوروی- انگلستان. در آخرین هفتهٔ ماه مه ۱۹۲۷ دولت محافظه‌کار بالدوین به اسکاتلندیارد دستور داد مقر کمپانی تجاری شوروی (آرکوس) را در خیابان مورگیت لندن بازرسی کند، چون شایع بود که شرکت مزبور پناهگاهی برای کمونیست‌های ضددولتی و خرابکار شده است. ۲۰۰ پلیس مدت ۶ ساعت شرکت مزبور را بازرسی کردند ولی هیچ مدرکی دال بر مداخلهٔ آرکوس در امور داخلی بریتانیا به‌دست نیاوردند. مقررات تجاری و

1- Arcos Raid.

قراردادهای بازرگانی که ۳ سال قبل از این واقعه با دولت شوروی بسته شده بود ملغی و مناسبات سیاسی هم تا سال ۱۹۲۹ قطع شد. این واقعه اوج سوءظن و عملیات «ضد سرخ» بود که درپی اعتصاب عمومی انگلستان جریان داشت.

آرمسترانگ، نیل[1]

فضانورد آمریکایی. در ۱۹۳۰ در واپاکِنِتا، اوهایو، متولد شد. در جنگ کره خلبان هواپیماهای جنگنده بود. در ۱۹۶۲ آموزش فضانوردی را آغاز کرد، و در ۱۹۶۶ فرماندهی پرواز فضایی جمینی ۸ را به‌عهده گرفت، در ۱۹۶۹ در سفر موفقیت‌آمیز آپولوی ۱۱ به ماه شرکت کرد. او اولین انسانی بود که بر سطح کرهٔ ماه قدم گذاشت (۲۱ ژوئیه ۱۹۶۹).

آرنم، نبرد[2] (۲۶ ـ ۷ سپتامبر ۱۹۴۴)

بخشی از عملیات «مارکت گاردن»، در طرح مشترک آمریکا ـ انگلستان، برای دور زدن خط دفاعی آلمان در سراسر رود راین و ورود به آلمان از طریق هلند. بنا به این طرح می باید نیروهای انگلیسی به کمک یک بریگاد چترباز لهستانی، پل فلزی راین سفلی در نزدیکی آرنم را تصرف می کردند و واحدهای هوابرد آمریکایی پل های نیجمگن و گریو را. ارتش دوم انگلستان با پیمودن مسافت ۵۰ مایلی به واحد هوابرد ملحق می شد و از پل ها استفاده می کرد. فیلد مارشال مودِل، فرماندهٔ آلمانی، مقاومت سختی را در ناحیهٔ پل ها سازمان داد؛ مودل تصادفاً در آرنم بود و قوای زره‌پوش آلمان

1- Armstrong, Neil. 2- Arnheme, Battle of.

نیز، درپی پیاده شدن متفقین درنُرماندی، سازماندهی می شدند. شکست متفقین در آرنم امید کسب پیروزی زودرس در غرب را برباد داد.

آزیکیوِه، نامْدی[1]

رئیس جمهور نیجریه. در ۱۹۰٤ در زونگری (نیجریهٔ شمالی) به دنیا آمد. در دانشگاه‌های لینکلن و پنسیلوانیای آمریکا تحصیل کرد. از ۱۹۳۷ به بعد در جنبش ملی نیجریه فعالانه شرکت کرد. درحالی که هنوزچهل سال نداشت، از چهره‌های معروف نهضت رهایی بخش نیجریه شد. گرچه اعتبار قبیلهٔ او، ایبو، از قبیلهٔ هائوزا در شمال، کمتر بود اما شخصیت قوی او سبب مقبولیت و احترام وی در سطح کشور شد. در ۱۹۵۷، هنگامی که در سمت مدیر بانک قاره‌ای افریقا کار می کرد، متهم شد که در قراردادهای دولتی با بانک سوءاستفادهٔ مالی کرده است. در دادگاه بطور کامل تبرئه نشد. با وجود این در ۱۹٦۰ فرماندار کل نیجریه و عضو شورای سلطنتی بریتانیا، و در اکتبر ۱۹٦۳ نخستین رئیس جمهور این کشور شد. کشمکش‌های قبیله‌ای قدرت دولت مرکزی را تضعیف کرد، و در سال ۱۹٦٦ یک کودتای نظامی به حکومت آزیکیوه پایان داد. رهبری کودتا عمدتاً در دست قبیلهٔ ایبو بود. بالوا، نخست‌وزیر کشور (از قبیله هائوزا) در کودتا به قتل رسید، اما آزیکیوه، به سبب اعتباری که داشت، جان سالم بدر برد.

آستین، هادسن ← گرنادا

1- Azikiwe, Nnamdi.

آسکویث، هربرت هِنری[1] (۱۹۲۸–۱۸۵۲)

از ۱۸۸٦ تا ۱۹۱۸ نمایندهٔ حزب لیبرال درپارلمان انگلیس بود. سال‌های ۵–۱۸۹۲ وزیر کشور شد، اما با حمایت از «امپریالیست‌های» ضد بوئر در خلال جنگ افریقای جنوبی (۱۹۰۲–۱۸۹۹)، وجاهت خود را در میان بسیاری از لیبرال‌ها از دست داد. در ۱۹۰۵ وزیر خزانه‌داری شد و هنگامی که کَمْپِلْ بَنِرمان در آوریل ۱۹۰۸ از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد، وی جانشین او شد. نخستین سال نخست‌وزیری آسکویث با اصلاحات اجتماعی چندی همراه بود، اما کشمکش با مجلس لردان بر سر «بودجهٔ مردم» (۱۹۰۹) سرانجام به تصویب «قانون پارلمان» (۱۹۱۳) منجر شد. شروع مبارزهٔ زنان انگلیس برای کسب حق رأی؛ کشمکش‌های کارگری که از سوی سندیکالیست‌ها تشویق می‌شد؛ حالت تهدیدآمیز جنگ داخلی ایرلند بر سر قانون حکومت داخلی؛[2] و بحران بین‌المللی که به جنگ جهانی اول انجامید، همه در زمان نخست‌وزیری او بود. آسکویث به عنوان نخست‌وزیر زمان جنگ دست به تشکیل کابینهٔ ائتلافی زد و از مه ۱۹۱۵ تا ۱۹۱٦، که هواداران للوید جورج او را از اکثریت انداختند، در رأس کابینهٔ ائتلافی قرار داشت. اختلاف آسکویث و للوید جورج در سال ۲۵–۱۹۱٦ به قدری حزب لیبرال را تضعیف کرد که دیگر رقیب حزب محافظه‌کار محسوب نمی‌شد. آسکویث در ۱۹۱۸ کرسی پارلمانی خود را در فایف شرقی از دست داد، اما در ۱۹۲۰ به عنوان نمایندهٔ پیزلی مجدداً به پارلمان راه یافت، و از ۱۹۲۳ تا اکتبر ۱۹۲٦ رهبری حزب لیبرال را به دست گرفت. او به تدریج هواداران خود را از دست داد، زیرا لیبرالیسم سنتی وی برای رأی‌دهندگان که بیشتر خواهان برنامه‌ریزی اقتصادی و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بودند، جذبه‌ای نداشت.

1- Asquith, Herbert Henry, 2- Home Rule.

آسه آن[1] (جامعهٔ کشورهای آسیای جنوب خاوری)

در سال ۱۹٦۷ با شرکت کشورهای اندونزی، مالزی، فیلیپین، سنگاپور و تایلند، در بانکوک تشکیل شد. مقر آن در جاکارتا می باشد. پیشبرد رشد اقتصادی، افزایش ثبات در کشورهای منطقه و حفظ رژیم های موجود در برابر انقلاب و شورش داخلی از مهم ترین هدف های این سازمان بود. قبل از ایجاد این سازمان، کشورهای مالزی، فیلیپین و تایلند، «جامعهٔ آسیای جنوب خاوری» را ایجاد کرده بودند. برونئی بعدها به این سازمان پیوست.

آسیا و اقیانوس آرام[2]، شورای

در سال ۱۹٦٦ کشورهای فیلیپین، ژاپن، استرالیا، زلاندنو، کرهٔ جنوبی، مالزی، تایوان، تایلند و ویتنام جنوبی به منظور تشویق همکاری های منطقه ای و همبستگی بیشتر دست به ایجاد این شورا زدند. شورا، سازمانی مشورتی بود و تنها در موارد معدودی نظیر جلوگیری از انجام آزمایش های هسته ای در جوّ زمین توسط قدرت های اروپایی - آمریکایی بین اعضاء توافق کامل وجود داشت.

آسیای جنوب شرقی، پیمان دفاع جمعی، (سیتو)[3]

در ۸ سپتامبر ۱۹۵٤، دولت های استرالیا، زلاندنو، فرانسه، پاکستان، فیلیپین، تایلند، انگلستان و آمریکا در مانیل گرد آمدند و پیمان مزبور را امضا کردند. مقرّ پیمان در بانکوک (تایلند) بود، و یک شورا و یک دبیرخانه

1- A. S. E. A. N (Association of South East Asian Nations).

2- Asian and Pacific Council.

3- S. E. A. T. O. (South East Asian Treaty Organization).

داشت. دولت های عضو متعهد می شدند در صورت حمله به یکی از کشورهای عضو از خارج و یا خطر براندازی داخلی، اقدام به دفاع جمعی کنند. با آنکه همکاری های اقتصادی هم در پیمان پیش بینی شده بود اما تکیه بر روی همکاری های نظامی و ضد کمونیستی بود. در ۱۹۷۲ پاکستان از پیمان خارج شد و سیتو جای خود را به پیمان دیگری داد. (نک. آسه آن)

آفار و ایسوس، سرزمین های فرانسوی[1]

(نام سابق: سومالی فرانسه و جیبوتی) مستعمرۀ پیشین فرانسه در خلیج عدن، میان اریتره و سومالی؛ مساحت ۲۲۰۰۰ کیلومترمربع؛ جمعیت، حدود نیم میلیون؛ مرکز جیبوتی. جیبوتی بندر مهمی است که راه‌آهن آدیس آبابا را به خلیج عدن متصل می کند. درپنجم ژوئیۀ ۱۹۶۷ **سومالی فرانسه** به نام جدید آفار و ایسوس خوانده شد تا بر اهمیت دو گروه عمدۀ قومی تأکید شده باشد. در ژوئیۀ ۱۹۶۷ فرانسه رفراندومی در این سرزمین برگزار نمود و اعلام کرد که مردم رأی به وضع موجود و باقی ماندن در استعمار فرانسه داده اند. قدرت اجرایی در دست شورای حاکم بود، و شورا در برابر مجلس نمایندگان (با ۲۴ عضو) مسئول بود. در امور سیاست خارجی، پول و اعتبار و دفاع، کمیسر عالی فرانسوی مسئولیت تام داشت. درپی بحران **شاخ افریقا** این مستعمرۀ فرانسه نیز با نام کشور **جیبوتی** به استقلال رسید.

آقاخان

عنوان پیشوایان (امامان) فرقۀ اسماعیلیه. ابتدا حسنعلی شاه

1- French Territory of the Afars and Issus.

(۸۱– ۱۸۰۰) درباریِ قاجاری و حاکم قم، دارای این لقب شد. جدّ حسنعلی شاه (ابوالحسن خان) در زمان زندیه حاکم کرمان بود سپس در محلّات اقامت گزید. پس از ابوالحسن خان، شاه خلیل اله امام اسماعیلیان شد. او سفری به یزد کرد و در ۱۲۳۲ (هجری) در درگیری مذهبی کشته شد. فتحعلی شاه برای دلجویی از اسماعیلیان، حسنعلی شاه فرزند خلیل اله را به تهران فراخواند و دختر خود « سروجهان» را به همسری او برگزید و حکومت قم و لقب آقاخان به وی داد. آقاخان در زمان محمدشاه با حاج میرزا آقاسی اختلاف پیدا کرد و به بَم رفت و متحصن شد اما فیروزمیرزا حاکم کرمان وی را به تهران روانه کرد. وی پس از اقامت در محلات، مجدداً به کرمان رفت و دست به شورش زد اما شکست خورد، به هندوستان گریخت و در خدمت انگلیسی ها قرار گرفت. در لشکرکشی سرچارلز نیپه به سند، خدمات گرانبهایی به انگلیسی ها کرد. در کلکته و سپس در بمبئی مقیم گردید (۱۸۴۸) و بجز مدت کوتاهی در بنگلور، بمبئی مرکز دینی اسماعیلیان بوده است. مدتی میان هواداران آقاخان اول (حسنعلی شاه، یا محمدحسن حسینی) بر سر رهبری فرقه اختلاف افتاد اما در۱۸٦٦ سر جوزف آرنولد انگلیسی رأی به نفع آقاخان و ابقای او در رهبری داد. آقاخان در ۱۸۸۱ درگذشت و در بمبئی به خاک سپرده شد. پسرش علیشاه به نام آقاخان دوم امام اسماعیلیان شد. هم علیشاه و هم همسر او نواده های فتحعلی شاه بودند. آقاخان دوم در ۱۸۸۵ درگذشت و سلطان محمد هشت ساله پیشوای فرقه شد و تا ۱۹۵۷ در مقام رهبری باقی ماند. در۱۹۰٦ سخنگوی مسلمانان هند شد و از مقام های انگلیسی تقاضا کرد نظر به خدماتی که آقاخان ها به حکومت انگلیسی هند کرده اند، در ادارهٔ امور هند شرکت داده شوند. در ۱۹۰۷ رئیس کنگرهٔ مسلمانان هند، و در ۱۹۲۸ رئیس کنگرهٔ سراسری مسلمانان هند شد. در ۱۹۳۱ نمایندهٔ هند در کنفرانس خلع سلاح و نمایندهٔ هند در جامعهٔ ملل گردید. ریاست مجمع عمومی در ۱۹۳۷ با آقاخان سوم بود. در جنگ جهانی اول از مسلمانان هند خواست تا علیه بریتانیا دست به هیچ اقدامی نزنند: در

کنفرانس صلح فعالیت داشت و در تدوین قانون اساسی (۲ــ ۱۹۳۰) هند سهم مؤثری داشت. در ۱۹۳٦ و ۱۹۳۷ به مناسبت پنجاهمین سال تولدش در بمبئی و نایروبی (کنیا)، هوادارانش هموزن او طلا به وی پیشکش کردند و در ۱۹٤٦ هموزن او الماس، و در ۱۹٥٤ و ۱۹٥٥ در کراچی و قاهره هموزن او طلای سفید به وی هدیه شد. و او این هدایا را صرف بهبود وضع اجتماعی اسماعیلیان کرد. دولت ایران با تقاضای او در مورد اعطای تابعیت ایرانی به آقاخان موافقت کرد و لقب «حضرت والا» به وی داد. دولت انگلستان نیز به وی لقب «سر» اعطا کرد. آقاخان سوم در ۱۹٥۷ درگذشت و در آسوان مدفون گردید. آقاخان سوم دو پسر داشت. علی خان (٦۰ — ۱۹۱۰) افسر ارتش انگلستان و نمایندهٔ پاکستان در سازمان ملل متحد بود، و در حادثهٔ اتومبیل رانی کشته شد. پرنس صدرالدین پسر دیگر آقاخان سوم در ۱۹۳۳ متولد شد. او کمیسر عالی آوارگان ملل متحد است.

آقاخان چهارم، پرنس کریم، پسر علی خان است و پیشوایی فرقهٔ اسماعیلیه با اوست.

آکالی دال، حزب

حزب سیک ها در ایالت پنجاب هندوستان. این حزب به رهبری سورجیت سینگ - بارنالا در انتخابات محلی بر حزب کنگرهٔ گاندی پیشی گرفت و بارنالا وزیر اعظم پنجاب شد. این حزب راه خود را از سیک های افراطی پنجاب ــ که معتقد به اعمال خشونت و ترور برای بیرون راندن غیرسیک ها از ایالت هستند ــ جدا کرده و سیاست ملایم‌تری را دنبال می کند که طبعاً مورد توافق سیک های افراطی نیست.

آکسفورد، جنبش[1]

گروهی از دست‌اندرکاران «کلیسای انگلستان» که در سال‌های ۴۵ – ۱۸۳۳ قصد داشتند سنت‌های کلیسایی سدهٔ هفدهم را در انگلستان احیا کنند. جان کبل، جان هنری نیومن، ادوارد پوزی، که همگی در آکسفورد بودند، از فعالان این جنبش محسوب می‌شوند. گرچه این جنبش بازتاب نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی زمانه بود، اما با سخنرانی کبل و اعتراض او به سرکوب اسقف‌نشین ایرلند شروع شد. جنبش به خاطر استفادهٔ گسترده از تراکت در پیشبرد و نشر عقاید خویش، به جنبش تراکت‌نویسان نیز معروف است.

آکسیون فرانسه[2]

جنبش سیاسی سلطه‌گر و راست‌گرای فرانسه که در ۱۸۹۹ به دست شارل ماراس (۱۹۵۲ – ۱۸۶۸)، شاعر و روزنامه‌نگار فرانسوی بنیانگذاری شد و تا سال ۱۹۴۴ فعالیت داشت. هستهٔ اصلی جنبش را، که سلطنت‌طلب، ضدفراماسون، ضدپروتستان، ضدیهود، ملی‌گرا و مخالف نهادهای دموکراتیک جمهوری سوم بود، مخالفان شکست خوردهٔ **دریفوس** تشکیل می‌دادند. ماراس از سال ۱۹۰۸ به بعد، با انتشار روزنامه‌ای به نام **آکسیون فرانسه**، و با همکاری ژاک بنویل و لئون دوده (۱۹۴۲ – ۱۸۶۷) مقاله‌نویس و روزنامه‌نگار، به تبلیغ عقاید خود پرداخت. عناصری از هیأت حاکم فرانسه نیز آکسیون را مورد تأیید قرار می‌دادند. اما از ۱۹۲۶ به بعد، **پاپ پی یازدهم** به انتقاد از آن پرداخت. در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ جنبش و روزنامهٔ آن، که بتدریج ماهیت فاشیستی خود را نشان داده بود، مورد حمایت دولت

1- Oxford Movement. 2 - Action Francaise.

ویشی قرار گرفت. با آزاد شدن فرانسه از سلطهٔ فاشیست‌ها، آکسیون فرانسه از هم پاشید، و ماراس به جرم همکاری با فاشیست‌ها محکوم شد. جنبش می‌خواست از ارزش‌های یونانی - رومی در برابر عرفان توتونیک (آلمانی) دفاع کند. جنبش بین فرانسهٔ واقعی و جمهوری فرانسه تمایز قائل می‌شد.

آکینو، کورازون[1]

رئیس جمهور فیلیپین. او همسر بنینو آکینو[2] رهبرِ مخالفان مارکوس بود. بنینو آکینو در ۲۱ اوت ۱۹۸۳ هنگامی که قصد ورود به فیلیپین را داشت در فرودگاه ترور شد و در این ترور پای مارکوس و ژنرال فابین رئیس ستاد ارتش او به میان کشیده شد.

کوری آکینو که درپی قتل همسرش رهبری مخالفان مارکوس را برعهده گرفته بود در رأس جمعیت «جنبش شهروندان ملی برای انتخابات آزاد» قرار گرفت و در انتخابات ریاست جمهوری با مارکوس به رقابت پرداخت. در ۷ فوریهٔ ۱۹۸۶ انتخابات برگزار شد و هر دو کاندیدا خود را برندهٔ آن انتخابات می‌دانستند. روز ۲۵ فوریه مارکوس و کورازون هر دو به عنوان رئیس جمهور مراسم تحلیف به‌جا آوردند. اما درپی نارضایتی مردم و پیوستن بخش عمدهٔ ارتش به کورازون، مارکوس به خارج از کشور گریخت و ریاست جمهوری آکینو محرز گردید. رفع اختلاف با کمونیست‌ها و باز کردن فضای سیاسی فیلیپین از اقدام های مهم آکینو در نخستین سال حکومتش بوده است. نظامیان فیلیپین که از برقراری دموکراسی زیان می‌بینند و قدرت فائقه‌شان را از دست می‌دهند با ایجاد مشکلات و برپایی کودتاها و توطئه‌ها قصد خرابکاری در برقراری دموکراسی را دارند.

1. Corazon Aquino. 2. Benigno (Ninoy) Aquino.

آلاسکا[1]

شبه جزیره‌ای در شمال غربی مرز کانادا، و یکی از ایالت‌های ایالات متحده که به وسیلهٔ پاب برینگ از شوروی جدا می‌شود. وسعت: ۱,۵۲٤,٦٧٠ کیلومترمربع؛ جمعیت: ۳۰۲۰۰۰؛ مرکز: جونو. نخستین مهاجرنشینان این شبه جزیره روس‌ها بودند. اما در ۱۸٦۷ و. اچ. سیوارد، وزیر خارجهٔ ایالات متحده، این سرزمین را از تزار الکساندر دوم خریداری کرد و از ۱۸۸٤ به صورت یک منطقهٔ تحت حاکمیت آمریکا درآمد. ازسال ۱۸۹٦، در هجوم به معادن طلای کلندایک، جویندگان طلا با آلاسکا آشنا شدند، اما اهمیت استراتژیک آن تا ۱۹٤۲، زمان احداث بزرگراه آلاسکا، دقیقاً مشخص نشده بود. از طریق این بزرگراه، که ۱۵۰۰ مایل طول دارد و در عرض نه ماه ساخته شد، نفرات، آذوقه و سایر چیزها با سرعت بیشتری به پایگاه‌های آمریکا در شمال کشور می‌رسید. در ۱۹۵۷، آلاسکا به عنوان چهل و نهمین ایالت آمریکا شناخته شد. کشف معادن غنی نفت در این ناحیه و احداث لولهٔ سراسری که نفت آلاسکا را به بندر والدز در خلیج آلاسکا — تنها بندر غیر یخ‌زدهٔ این ناحیه— می‌رساند، بر اهمیت این ایالت افزوده است. آلاسکا از نظر وسعت بزرگترین و از نظر جمعیت کم‌جمعیت‌ترین ایالت آمریکا است.

آلاند، جزایر (آه وِنانْما)[2]

مجمع‌الجزایری در مدخل خلیج بوثنی، در شمال دریای بالتیک و در نیمه راه بین سوئد و فنلاند. وسعت: ۱٤,۸۰۰ کیلومترمربع؛ جمعیت: ۲۱٦۰۰۰؛ شهر اصلی: ماریکام. چون می‌توان از این جزایر به عنوان پایگاهی برای حمله به سوئد، فنلاند و اتحاد جماهیرشوروی استفاده کرد، اهمیت استراتژیکی

1- Alaska.   2 - Aland Islands.

زیادی دارند. تا ۱۸۰۹ این جزایر بخشی از سوئد بودند. در این سال، همراه با فنلاند، ضمیمهٔ روسیه شدند. با سقوط حکومت تزاری روسیه در ۱۹۱۷، سوئد درصدد بازپس گرفتن جزایر مزبور برآمد. اما سپاهیان آلمان قیصری که خواهان فنلاند مستقل بودند، جلو قوای سوئد را گرفتند. تعیین تکلیف این جزایر به عهدهٔ **جامعهٔ ملل** گذاشته شد و جامعه در ۱۹۲۱ حاکمیت فنلاند را بر جزایر مزبور مورد تأیید قرار داد. ولی در عین حال بر خودمختاری جزایر نیز تأکید کرد. کنوانسیونی مرکب از ده کشور، مأمور اجرای تصمیم جامعه شد. در سپتامبر ۱۹۴۵ مجمع قانونگذاری آلاند اتحاد با سوئد را تصویب کرد، اما هیچگونه اقدام عملی برای اجرای قانون مزبور صورت نگرفت. تصمیم جامعهٔ ملل و کنوانسیون آن تا به امروز معتبر مانده است. زبان رسمی جزایر آلاند سوئدی است.

آلبانی[1]

کشوری در کرانهٔ دریای آدریاتیک، در شبه‌جزیرهٔ بالکان. نام رسمی: جمهوری خلق آلبانی؛ مساحت: ۲۸۷۴۸ کیلومترمربع؛ جمعیت ۲/۵ میلیون نفر؛ مرکز: تیرانا. تا ۱۹۱۲ جزئی از امپراتوری عثمانی بود. درپی **جنگ‌های ۱۹۱۲-۱۳ بالکان** به صورت امیرنشین مستقلی درآمد. در خلال جنگ جهانی اول، هرج و مرج بر آلبانی حاکم شد؛ در آن واحد شش رژیم مدعی حکومت بر این سرزمین بودند. در نوامبر ۱۹۲۱ با توافق یونان، ایتالیا و یوگسلاوی مسألهٔ آلبانی برای همیشه فیصله پیدا کرد. از این تاریخ تا ۱۹۲۴ شورای سلطنتی بر کشور حکومت می کرد. در ۱۹۲۵ و به دنبال شورشی به رهبری فئودال بزرگ به نام احمدبای زوغو، حکومت جمهوری برقرار و زوغو رئیس‌جمهور کشور شد. در سپتامبر ۱۹۲۸ زوغو خود را شاه خواند. در این

1- Albania.

زمان اقتصاد آلبانی وابسته به اقتصاد ایتالیا بود و «بانک‌ملی آلبانی» از رم اداره می‌شد. در ۱۹۳۹ **موسولینی** رسماً آلبانی را اشغال کرد و زوغو را به تبعید فرستاد، و پادشاه ایتالیا عنوان سلطان آلبانی را هم به‌دست آورد. تا ۱۹۴۴ که دولت‌های **محور** بر بالکان مسلط بودند، سلطهٔ ایتالیا بر آلبانی ادامه یافت. در این سال‌ها جنبش پرتوان پارتیزانی به رهبری **انور خوجه**، سازماندهی **مقاومت** مردمی را به‌عهده گرفت و اعلام جمهوری کرد. در ۱۹۴۵ دولت‌های شوروی، آمریکا و انگلیس، رژیم خوجه را به رسمیت شناختند. اما از آنجا که یوگسلاوی مدعی بخشی از اراضی آلبانی بود، حفظ استقلال کشور برای انورخوجه و دولت وی دشوار شده بود. با شکاف افتادن بین استالین و تیتو در ۱۹۴۸، تا حدی از فشار یوگسلاوی کاسته شد. از این تاریخ تا ۱۹۵۵ رابطهٔ آلبانی و شوروی گرم بود. در فوریهٔ ۱۹۵۶، پس از آن که **خروشچف** در **کنگرهٔ بیستم** حزب کمونیست، استالینیسم را مردود شمرد، روابط دو کشور به سردی گرایید. شوروی مدعی شد که انورخوجه از مرام سوسیالیستی منحرف شده است. در ۱۹۶۱، آلبانی از **کومکون** و **پیمان ورشو** اخراج شد. از ۱۹۶۸ به بعد، بین آلبانی و چین پیوندهای اقتصادی و ایدئولوژیکی محکمی برقرار شد، اما با سفر **صدر هواکوفنگ** به یوگسلاوی در آوریل ۱۹۷۸، خوجه از چین هم رویگردان شد. از این نظر آلبانی یکی از منزوی‌ترین کشورهای جهان است. با درگذشت خوجه در ۱۹۸۴ و روی کارآمدن آلیا رامیز نیز هیچ تغییری دراساس سیاست آلبانی پدید نیامده است.

آلبرت یکم[1] (۱۸۷۵ ـ ۱۹۳۴)

پادشاه بلژیک. زمانی که خاندان سلطنت، به سبب بروز شایعاتی مبنی بر سوء استفاده از مقام شاهی و جمع‌آوری ثروتی هنگفت از طریق عملیات

1- Albert I.

سوداگری در کنگو، به شدت اعتبار خود را از دست داده بود، آلبرت به جانشینی عموی خود، لئوپولد دوم، به تخت سلطنت نشست. او با روش درستی که در خلال جنگ جهانی اول درپیش گرفت، و نیز با تصمیم به نوسازی نظام انتخاباتی بلژیک، سبب اعادهٔ حیثیت خاندان سلطنت شد. در سیاست بین‌المللی خواهان مناسبات گرم با فرانسه بود و در این زمینه همکاری‌های نظامی گسترده‌ای ایجاد شد. در زمان او زبان فلامان‌ها به عنوان دومین زبان کشور به رسمیت شناخته شد. آلبرت در ۱۹۳٤ در یک سانحهٔ کوهنوردی کشته شد و پسرش لئوپولد سوم جانشین وی گردید.

آلتو- آدیژ[1] (آلتو- آدیجه)

نامی که ایتالیا به منطقهٔ **تیرول جنوبی** داده است. در ۱۹۱۹، و برای آن که ایتالیا به **گذرگاه برنر** راهی داشته باشد، این منطقه به موجب پیمان **سن ژرمن** به ایتالیا واگذار شد. با این کار یک اقلیت ۲۰۰ هزار نفری اتریشی که آلمانی زبان بودند، در داخل خاک ایتالیا قرار گرفتند. در ۱۹۷۱ سنای ایتالیا طرحی برای خودمختاری ناحیهٔ مزبور تصویب کرد که بلافاصله مورد موافقت اتریش قرار گرفت. **دیوان داوری لاهه** نیز از طرح مزبور حمایت کرد.

آلخثیراس، کنفرانس[2]

کنفرانسی بین‌المللی که از ژانویه تا آوریل ۱۹۰٦ در آلخثیراس (الخضراء)، در جنوب اسپانیا، با شرکت قدرت‌های بزرگ برگزار شد تا به **بحران مراکش** پایان بخشد. امید دیپلمات‌های آلمانی بر آن بود که کنفرانس،

1- Alto Adige. 2- Algeciras, Conference of.

فرانسه را محکوم کند و از این راه به دوستی فرانسه و انگلستان لطمه بزنند (که در نهایت به نفع آلمان تمام می‌شد). اما هیأت نمایندگی بریتانیا به ریاست سِر آرتور نیکُلسُن موفق شد آلمان‌ها را در کنفرانس منزوی سازد. «قانون آلخثیراس»، از فرانسه و اسپانیا می‌خواست تا به استقلال مراکش احترام بگذارند اما به دو دولت مزبور اجازه می‌داد مشترکاً و زیر نظر یک ناظر کل سویسی ادارهٔ امور کشور را برعهده گیرند. اهمیت کنفرانس بیشتر در همین بود که همکاری نزدیک فرانسه و بریتانیا را نشان می‌داد. از این رو آلمانی‌ها کنفرانس مزبور را شکست بزرگی تلقی کردند. با قوت گرفتن تفاهم مودت‌آمیز درآلخثیراس، روسیه دوست و متحد فرانسه نیز گام‌هایی به منظور تفاهم بیشتر با بریتانیا برداشت که در نهایت پایه‌ای برای حصول توافق بین متفقین (در جنگ جهانی اول) گردید.

آل رشید

حکمرانان وهّابی که از سدهٔ ۱۹ به بعد در کوه شَمَّر در نَجْد (واقع در شبه‌جزیرهٔ عربستان) فرمانروایی داشته‌اند. آنان به‌تدریج حوزهٔ حکومتی خود را گسترش دادند. سرسلسلهٔ آل رشید، عبدالله بن رشید بود که از یاران فیصل ترکی به‌شمار می‌رفت. در ۱۸۰۳ حائل را تسخیر کرد. پسرش طلال، پس از وی به حکومت رسید. محمد بن رشید از امرای این سلسله در ۱۸۸۷ ریاض را تصرف کرد و دولت آل سعود را برانداخت. عبدالعزیزبن متعب از دیگر امیران آل رشید است. در ۱۸۹۹ عبدالعزیزبن سعود ریاض را از وی بازپس گرفت و در ۱۹۲۱ با تسخیر حائل توسط عبدالعزیزبن سعود، دولت آل رشید برافتاد.

آلزاس - لورن [1]

ایالت های جنوبی فرانسه که در ۱۸۷۱، پس از شکست ناپلئون سوم امپراتور فرانسه از دولت پروس، از فرانسه جدا و به آلمان ملحق شدند. آلزاس از ۱۶۴۸ به بعد جزئی از کشور فرانسه بود، اما لورن در ۱۷۶۶ به فرانسه ملحق شد. **معاهدهٔ ۱۸۷۱ فرانکفورت**، تمامی لورن بجز بلفورت را به آلمان واگذار کرد. آلمان این مناطق را «قلمروهای امپراتوری» نام نهاد و تا ۱۹۱۱ کوچکترین حق خودمختاری برای مردم آن قائل نبود. در فاصله سال های ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۰ تولید فولاد آلزاس و لورن، در نتیجهٔ پروسهٔ گیلشریست - توماس، به صنعتی شدن این سرزمین ها کمک کرد و همین امر آلمان را به نگهداری قلمروهای مزبور مصرتر ساخت، آلزاسی ها در برابر آلمانی ها دست به مقاومت زدند. در نوامبر ۱۹۱۳ درپی توهین یک نظامی آلمانی به یک جوان آلزاسی اهل زابرن (ساوِرن) ناآرامی شدت گرفت. فضای سیاسی فرانسه نسبت به واگذاری این سرزمین ها به آلمان آنقدرنا مساعد بود که هرگونه همکاری فرانسه و آلمان را در زمینهٔ دیپلماسی غیرممکن کرده بود، به طوری که مورخان دشمنی دو کشور برسرآلزاس - لورن را یکی از ریشه های اساسی جنگ جهانی اول می دانند. با پایان گرفتن جنگ اول و شکست آلمان، به موجب **پیمان ورسای** در ۱۹۱۹ آلزاس- لورن مجدداً به فرانسه برگردانده شد. در ۱۹۴۰ بار دیگر این نواحی اجزاء جدا نشدنی آلمان هیتلری اعلام شدند اما با شکست هیتلر این سرزمین ها مجدداً ضمیمهٔ فرانسه شد.

آل سعود

یا سلسلهٔ سعودی (ابن سعود). سلسلهٔ امیران عرب در نجد که ازسال

1- Alsace - Lorraine.

۱۷۰۰ فرمانروای درعیّه شدند و به ترویج مذهب وهّابی پرداختند در طول دو سدهٔ بعد به تدریج ریاض و نجد و سایر مناطق عربستان را متصرف شدند و سرانجام کشور **عربستان سعودی** را بنا نهادند. محمد بن سعود بن محمد سرسلسلهٔ آل سعود است. او در درعیّه سکونت داشت. تا سال ۱۸۲۵ که سعودی ها توسط فاطمیان منقرض شدند در درعیه فرمانروایی کردند. از ۱۸۱۶ **تُرکی بن عبدالله** مجدداً دولت سعودی را بنا نهاد اما در ۱۸۸۷ توسط **آل رشید** منقرض شد و در این فاصله ریاض مرکز فرمانروایی سعودی ها بود. عبدالعزیز سوم در ۱۸۹۹ بار دیگر ریاض را از آل رشید پس گرفت و از آن پس حکومت سعودیان بدون وقفه ادامه و گسترش یافته است. محمدبن سعود (یا ابن عبدالوهاب) در ترویج وهابیت کوشید. عبدالعزیز و سعودبن عبدالعزیز بر قلمرو فرمانروایی افزودند. عبدالله بن سعود و برادرش مشاری در نبرد با فرمانروای مصر، اسیر شدند و دولت سعودی منقرض گردید اما بار دیگر **تُرکی بن عبدالله** بر ریاض مسلط شد. در زمان **فیصل بن ترکی** و عبدالله بن فیصل، **آل رشید** نیز بر توسعهٔ قلمرو خود افزودند. و با تسخیر ریاض به دست محمدبن رشید بار دیگر سعودی ها برافتادند. عبدالعزیز سوم که در سال ۱۸۹۹ فرمانروای عربستان شد، کشور **عربستان سعودی** را بنا نهاد و اکنون فرزندان او بر عربستان سعودی فرمانروایی می کنند.

آلفونسوی سیزدهم[1] (۱۹۴۱ ـ ۱۸۸۶)

پادشاه اسپانیا (۳۱ـ ۱۹۰۲)، فرزند آلفونسوی دوازدهم. تا سن ۱۶ سالگی، مادرش ملکه ماریا کریستینا از خاندان **هابسبورگ** به عنوان نایب السلطنه وظایف پادشاهی را برعهده داشت. در اوایل پادشاهی وی آنارشیسم بر کشور حاکم بود. اعتصاب عظیم کارگری بارسلونا، که جنبهٔ

1- Alfonso XIII

ضد کلیسایی شدیدی نیز داشت، در زمان سلطنت این پادشاه روی داد. در جریان ناآرامی های «هفتهٔ پرماتم» (۲۶ ژوئیه تا اول اوت ۱۹۰۹) عدهٔ زیادی کشته شدند و بسیاری از ساختمان‌های کلیسا به آتش کشیده شد. پارلمان، آلفونسو را به دست داشتن در این آشوب ها متهم کرد. آلفونسو از ۵ حادثهٔ ترور جان سالم به در برد. قصور وی در راضی کردن کاتالان‌ها سبب بی اعتباری سلطنت در میان مردم شد. شکست ارتش در نبرد با عبدالکریم در مراکش نیز به این بی اعتباری افزود. آلفونسو کوشید تا با حمایت جناح راست به رهبری پریمو د ریویرا، پایه های سلطنت را تحکیم بخشد. اما این اقدام نیز ثمری نبخشید. با کناره گیری پریمو در ۱۹۳۰، احزاب سیاسی آلفونسو را متهم کردند که می خواسته است «موسولینی»-دیگری را بر اسپانیا تحمیل کند. پس از پیروزی درخشان جمهوریخواهان در انتخابات شهرداری‌ها در ۱۹۳۱، آلفونسو کشور را به قصد رم ترک کرد (۱۴ آوریل ۱۹۳۱) و ده سال بعد در این شهر درگذشت. از زمان خروج وی از اسپانیا (۱۹۳۱) تا به سلطنت رسیدن نوه اش، خوان کارلوس (نوامبر ۱۹۷۵)، اسپانیا شاه نداشت در این فاصله جمهوریخواهان و سپس فاشیست های فرانکو بر اسپانیا حکومت کردند.

آلمان ←

آلمان، جمهوری دموکراتیک؛ آلمان، جمهوری فدرال؛ رایش؛ ویلهلم اول؛ ویلهلم دوم.

آلمان، جمهوری دموکراتیک[1] (آلمان شرقی)

وسعت: ۱۰۸،۱۷۸ کیلومترمربع؛ جمعیت تقریبی: ۲۰ میلیون؛ پایتخت:

1- German Democratic Republic.

برلین شرقی. مجمع مردمی ای که در ۹– ۱۹۴۸ برپا شد قانون اساسی ای تدوین کرد که تنها در ایالت های براندنبورگ، مکلنبورگ، ساکسونی، ساکسونی - آنهالت، و تورینجیا (منطقهٔ تحت اشغال ارتش سرخ درپایان جنگ دوم جهانی، با مساحتی برابر یک پنجم مساحت آلمان بیسمارک) قابل اعمال بود. در ۷ اکتبر ۱۹۴۹، دولت آلمان شرقی به عنوان دولتی مستقل اعلام موجودیت کرد، و به رهبری «حزب سوسیالیست وحدت»، سیاست ساختمان سوسیالیسم را برنامهٔ خود قرار داد. رهبری حزب با **والتر اولبریشت** بود که تا سال ۱۹۷۱ رهبری کشور را نیز برعهده داشت. او را درشمار آخرین استالینیست ها می دانند. آلمان شرقی عضو مؤثر **کومکون** و **پیمان ورشو** است. اریک **هونه کِر** که به جای اولبریشت دبیر اول حزب شد، کوشید تا تنش بین دو آلمان را تخفیف دهد و این امر موجب بهبود رابطهٔ آلمان شرقی با غرب شد. در دسامبر ۱۹۷۲ پیمان دوستی بین دو آلمان به امضاء رسید. با امضای این پیمان امید به وحدت مجدد دو آلمان، که در قانون اساسی آلمان غربی نیز بر آن تأکید شده بود، برباد رفت.

آلمان، جمهوری فدرال[1] (آلمان غربی)

فدراسیونی شامل ده ایالت (لاندر) به مساحت ۲۴۸،۵۷۷ کیلومترمربع (معادل نیمی از مساحت امپراتوری آلمان در ۱۸۷۱)؛ جمعیت تقریبی: ۷۰ میلیون؛ مرکز: بُن. این جمهوری در ۲۳ مه ۱۹۴۹ رسماً اعلام موجودیت کرد. گرچه به موجب «قانون اشغال»، انگلستان، فرانسه و آمریکا در زمینهٔ سیاست خارجی آلمان برای خود حقوقی قائل شدند، اما با پیوستن آلمان غربی به **ناتو** در مه ۱۹۵۵ از آن حقوق چشم پوشیدند. از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۳ صدراعظم **آدنائر** رهبری کشور را به‌عهده داشت. وی در ایجاد **جامعهٔ اروپا** که

1- German Federal Republic (West Germany).

آلمان غربی هم بخشی از آن بود، نقشی قاطع ایفا کرد. جانشین وی، **لودویگ ارهارد** بیشتر به پیشرفت اقتصادی کشور توجه داشت، و در زمان او آلمان غربی به چنان حدی از رفاه و رونق اقتصادی رسید که در تاریخ ۹۰ سالهٔ این کشور بی‌سابقه بود.

کورت کیزینگر، سومین صدراعظم کشور (۶۹ — ۱۹۶۶)، در داخل با تضعیف موقعیت حزب دموکرات‌مسیحی مواجه شد و در خارج با مشکلاتی که **دوگل** در بازار مشترک ایجاد می‌کرد. با پیروزی سوسیال دموکرات‌ها در ۱۹۶۹، **ویلی برانت**، رهبر حزب، صدراعظم آلمان شد. سیاست **گرایش به شرق** وی سرانجام به عقد پیمان دوستی با آلمان شرقی انجامید. دولت ائتلافی برانت و «دموکرات‌های آزاد» در زمان زمامداری جانشین برانت، **هلموت اشمیت** نیز ادامه یافت دولت اشمیت بیشتر درگیر مشکلات داخلی، خاصه مسألهٔ **بادر — ماینهوف**، بود، و سرانجام در ۱۹۸۲ جای خود را به هلموت کوهل از حزب دموکرات مسیحی داد. وی سیاست راست و همکاری نزدیک با ایالات متحده و دولت ریگان را با قاطعیت دنبال کرد.

آلمان شمالی، کنفدراسیون[1] (۱۸۷۱ — ۱۸۶۷)

اتحاد پروس و سایر دولت‌های آلمانی شمال رود ماین. این کنفدراسیون را بیسمارک، درپی پیروزی پروس بر اتریش و بر دولت‌های آلمانی (در «جنگ هفت هفته‌ای» ۱۸۶۶)، بنا نهاد. هر دولت عضو کنفدراسیون در ادارهٔ امور داخلی استقلال خود را حفظ می‌کرد، اما امور نظامی و خارجی به عهدهٔ دولت فدرال بود. شورای فدرال (بوندِسْرات) که پروسی‌ها در آن اکثریت داشتند و نیز یک مجلس انتخابی (رایْشْتاگ) امور قانونگزاری کنفدراسیون را برعهده داشتند، پس از اعلام موجودیت امپراتوری آلمان در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱

1- North German Confederation.

در ورسای قانون اساسی کنفدراسیون تعدیل شد تا سه ایالت جنوب ماین (باواریا، وورتمبرگ، بادِن) را نیز دربرگیرد. نهادهای ایجاد شده در ۱۸۶۷ در امپراتوری آلمان نیز باقی ماندند.

آلن بی، ادموند هِنری هاینمان[1] (۱۹۳۶ – ۱۸۶۱)

ژنرال انگلیسی. از ساندهِرْسْت فارغ التحصیل شد. درنبرد آراس (جنگ جهانی اول) در ۱۹۱۷ فرماندهٔ ارتش سوم بریتانیا بود. در همان سال به فرماندهی قوای انگلیس در فلسطین منصوب شد و با پیشروی از طریق یافا و غزه به اورشلیم رسید و جلوی قوای ترک را گرفت. در ۱۹۱۸ ترک‌ها را از سوریه بیرون راند (قبل از اعلام متارکهٔ مدروس، ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸). در سال‌های ۲۵ – ۱۹۱۹ کمیسر عالی بریتانیا در مصر بود.

آلنده، سالوادور[2] (۷۳ – ۱۹۰۸)

رئیس جمهور شیلی. دروالپارزوبه دنیا آمد. در رشتهٔ پزشکی تحصیل کرد. از بنیانگذاران حزب سوسیالیست شیلی بود. حزب مزبور بینشی مارکسیستی داشت و مستقل از حزب کمونیست رسمی شیلی عمل می کرد. آلنده قبل از تصدی مقام ریاست جمهوری، نمایندهٔ حزب سوسیالیست درپارلمان (۴۵ – ۱۹۳۷)، وزیر بهداری، و بعد هم سناتور (۷۰ – ۱۹۴۵) بود. در سه دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد اما در ۱۹۷۰ از طریق آراء عمومی به این مقام رسید. وی نخستین مارکسیستی بود که از طریق انتخابات آزاد و آراء عمومی به این مقام می رسید، و این امر تقریباً در دنیا بی سابقه بود.

1- Allenby, Edmund Henry Hynman. 2.- Allende, Salvador.

او می خواست ضمن حفظ نهادهای دموکراتیک، مثل پارلمان، سوسیالیسم را در شیلی مستقر سازد. اما در این راه با مخالفت شدید محافل مالی کشور رو برو شد. رهبری مخالفان را سیا برعهده داشت. در ۱۹۷۳ رشته ناآرامی هایی به اعتصاب گستردهٔ کامیونداران شیلی منجر شد، و سرانجام کودتای سیا به دست ژنرال ها، به رهبری آگوستینو پینوشه در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، و بمباران کاخ ریاست جمهوری، به عمر آلنده و حکومت دموکراسی در شیلی پایان داد و دورهٔ حکومت نظامیان شروع شد.

آمریتسار، کشتار[1]

در ۱۵ آوریل ۱۹۱۹ درشهرآمریتسار از ایالت پنجاب هند شورش هایی به طرفداری از استقلال هندوستان و بر ضد استعمار بریتانیا به وقوع پیوست. ژنرال دایر فرماندهٔ نیروهای انگلیسی درآمریتسار دستور تیراندازی به سوی مردمی را که در باغ ملی جلیان والاباغ در مراسم دینی گرد آمده بودند صادر کرد و اجازهٔ مداوا و پرستاری زخمی ها را هم نداد. به اظهار مقام های انگلیسی ۳۷۹ نفر کشته و ۱۲۰۰ نفر زخمی شدند.

این ماجرا در روابط هندوستان - انگلیس اثرات تلخ و طولانی برجای گذاشت. ژنرال دایر توبیخ و مجبور به کناره گیری از سمت خود شد. زیرا افکار عمومی مردم بریتانیا با کشتارآمریتسارشدیداً مخالفت می کرد در حالی که انگلیسی های مقیم هند کشتار مزبور را به این دلیل که مانع گسترش مخالفت های ضد استعماری می شد، توجیه می کردند. حکومت هندوستان کمیسیون هانتر را مأمور بررسی حادثه کرد اما اعضای کمیسیون دچار اختلاف های نژادی و تعصب های قومی شدند. این رویداد، گرایش های استقلال طلبانهٔ هندی ها را تقویت کرد و به مهاتما گاندی امکان داد تا حزب

1- Amritsar Massacre.

کنگره را از سیطرهٔ میانه‌روها و هواداران همکاری با انگلستان برهاند، تا مدت‌ها شعار میهن‌پرستان هندی این جمله بود: «آمریتسار را به یاد داشته باش!»

آمریکا، ائتلافیهٔ ایالات[1]

سازمانی سیاسی که پس از انتخاب لینکلن به عنوان رئیس‌جمهور و در نتیجهٔ خروج یازده ایالت جنوبی (آلاباما، آرکانزاس، فلوریدا، جورجیا، لوییزیانا، میسی‌سی‌پی، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، تِنِسی، تگزاس و ویرجینیا) از اتحادیهٔ ایالات بوجود آمد. ائتلافیه متشکل بود از پنج میلیون و نیم سفیدپوست و سه‌میلیون و نیم برده. ایالات مؤتلفه قانون اساسی جداگانه‌ای برای خود تدوین کرد، که گرچه این قانون بر مبنای قانون اساسی ایالات متحده بود، اما بر استقلال هر ایالت و بر نهاد بردگی تأکید بیشتری داشت ائتلافیه در ۸ فوریهٔ ۱۸۶۱ دولت موقتی در مونتگمری، آلاباما، تشکیل داد و جَفرسُن دیویس به سمت رئیس‌جمهور انتخاب شد.پایتخت ائتلافیه ریچموند، در ویرجینیا، بود. در ۲۴ آوریل ۱۸۶۵، دیویس رسماً ائتلافیه را منحل اعلام کرد.

آمریکا ـ انگلستان، جنگ ۱۴ ـ ۱۸۱۲[2]

سرچشمه جنگ درگیری‌های انگلستان با ناپلئون بود. نیروی دریایی انگلیس بنادر آمریکا را بسته بود و مانع ورود کشتی‌های بیطرفی که طرف معاملهٔ فرانسه بودند، می‌گردید. علاوه بر این، گفته می‌شد که انگلیسی‌ها از

1- Confederate States of America. 2- Anglo - American War of 1812 - 1814.

سرخ‌پوستان و حملات‌شان به مواضع آمریکایی ها حمایت می کنند. در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۲ بین دو کشور جنگ درگرفت. آمریکایی ها تلاش کردند از سه نقطه وارد خاک کانادا شوند، اما موفق نشدند. در آوریل ۱۸۱۳ نیروهای آمریکا تورنتو را به اشغال درآوردند و شهر را به آتش کشیدند. سال بعد، انگلیسی ها چهارهزار سرباز را از فرانسه به خلیج چزاپیک اعزام کردند. این نیرو واشنگتن را آتش زد، اما در تسخیر بالتیمور موفق نشد. نبردهای دریایی به صورت دوئل های انفرادی کشتی ها ادامه یافت، نبرد دریایی بوستون از مهم‌ترین این ها بود. در این نبرد ناو آمریکایی چزاپیک توسط ناو انگلیسی شانون توقیف شد. پیمان صلحی که درگان، در بلژیک، به امضاء رسید (دسامبر ۱۸۱٤) رابطهٔ دو کشور را به حال عادی درآورد، اما از مسائلی که باعث جنگ شده بود سخنی به میان نیاورد. خبر انعقاد پیمان صلح تا ۱۱ فوریه ۱۸۱۵ به آمریکا نرسید، و در این فاصله، ژنرال آندرو جاکسون در جنگ با نیروهای انگلیسی، که می خواستند اورلئان نو را از طریق دریا تسخیر کنند، پیروزی های چشمگیری بدست آورد.

آمریکای اسپانیایی[1]

کشورهای اسپانیایی زبان قارهٔ آمریکا شامل مکزیک، تمامی کشورهای آمریکای مرکزی بجز بلیز، و تمامی آمریکای جنوبی بجز برزیل و گویان. کوبا، دومینیکن و پورتوریکو نیز اسپانیایی زبان اند.

آمریکای شمالی بریتانیا، قانون سال ۱۸٦۷[2]

به موجب این قانون که در اول ژوئیهٔ ۱۸٦۷ اعلام شد، کبک، اُنتاریو،

1- Spanish America. 2- British North American, Act of 1867

نووا اسکاتیا، و برنشویک در دومینیون کانادا، متحد شدند. این قانون حاصل توجه به تفاوت‌های دینی، نژادی، زبانی، و مشکلات مربوط به راه‌آهن بین ایالتی و مسائل دفاعی بود (که بویژه پس از شروع جنگ داخلی آمریکا اهمیت پیدا کرده بودند). در ۱۸٦٤ کنفرانس‌هایی در کبک و شارلوت تاون برپا شد و مقرر گردید کنفدراسیونی از ایالت‌ها با دو مجلس قانونگذاری فدرال تشکیل شود. این پیشنهادها توسط دولت دِربی به پارلمان انگلستان ارائه شد و مبنای قانون ۱۸٦٧ گردید.

آمریکای لاتین، اتحادیهٔ تجارت آزاد[1] (لافتا)

در سال ۱۹٦۰، ده کشور آمریکای لاتین در مونته ویدئو (پایتخت اوروگوئه) قرارداد ایجاد این سازمان را امضاء کردند. هدف اتحادیه آن بود که طی یک دورهٔ ۱۲ ساله همهٔ تعرفه‌های موجود بازرگانی بین کشورهای عضو را از میان بردارد. مقرر شد توسعه و رشد صنعتی اعضای جامعه در اولویت قرار گیرد، اما کنترل واردات برعهدهٔ هر کشور عضو باشد. در سال ۱۹٦۷ بولیوی نیز به اتحادیه پیوست. کستاریکا، گواتمالا، هُندوراس، نیکاراگوا و السالوادور در ضمن، عضو بازار مشترک آمریکای مرکزی نیز بودند. کشورهای عضو این سازمان از نظر پیشرفت صنعتی به سه گروه تقسیم می‌شدند: آرژانتین، برزیل و مکزیک صنعتی‌ترین؛ کلمبیا، شیلی، پرو، اوروگوئه و ونزوئلا در درجه دوم، و بولیوی، اکوادور و پاراگوئه عقب مانده‌ترین کشورها بودند. (نک: **اتحاد برای پیشرفت**).

1- Latin American Free Trade Association (L. A. F. T. A).

آمریکای لاتین، سازمان همبستگی[1]

در ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۶۶ به پیشنهاد فیدل کاسترو، رهبر کوبا، ۲۷ هیأت نمایندگی از آمریکای لاتین، حوزهٔ کاراییب و با حضور سازمان‌های همبستگی احزاب کمونیست کشورهای آسیا، افریقا، و آمریکای لاتین، در هاوانا گرد آمدند. در این کنفرانس از جنبش پارتیزانی به منظور سرنگونی رژیم‌های سرمایه‌داری جانبداری شد. تا پیش از این کنفرانس، اعمالی نظیر اقدامات چریکی چه گوارا در بولیوی مردود شناخته می‌شد و توسل به اقدام‌های قانونی مورد تأکید بود. اما درپی دخالت ایالات متحده در دومینیکن و سرنگون کردن رژیم غیرآمریکایی آن جمهوری، این نظر کاسترو بار دیگر مورد تأکید قرار گرفت که ایالات متحده به خوشی و رضایت از منافع خویش در کشورهای دیگر دست برنخواهد داشت، و توسل به اسلحه تنها راه مبارزه با سلطهٔ ایالات متحده است. مقر این سازمان در هاوانا است.

آمریکای مرکزی، بازار مشترک[2]

در ۱۹۶۰ کشورهای کُستاریکا، گواتمالا، هُندوراس، نیکاراگوا و السالوادور به موجب «پیمان عمومی یکپارچه‌سازی اقتصاد آمریکای مرکزی»، بازار مشترکی به‌وجود آوردند. هدف از ایجاد این بازار، برقراری تجارت آزاد، تعرفهٔ بازرگانی مشترک برای کلیهٔ اقلام وارداتی، و تبادل نظر در مورد سیاست پولی مشترک بود. به سبب هم‌سطح بودن اقتصاد کشورهای عضو، موفقیت این سازمان بیش از اتحادیهٔ تجارت آزاد آمریکای لاتین بود.

1- Latin American Solidarity Organization. 2. Central American Common Market.

آمریکای مرکزی، سازمان کشورهای[1]

در اکتبر سال ۱۹۵۱ کشورهای کُستاریکا، السالوادور، گواتمالا، هُندوراس و نیکاراگوا این سازمان را ایجاد کردند. پاناما به آن نپیوست. هدف از برپایی این سازمان پیشبرد همکاری های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بین کشورهای عضو بود. هنگامی که السالوادور طی پیشنهاد قطعنامهٔ ضد کمونیستی، هدف نهائی این سازمان را برملا کرد، گواتمالا از آن خارج شد (از آوریل ۱۹۵۳ تا هنگام سقوط حکومت ملی آرْبِنْزْ توسط سیا). نخستین کنفرانس رسمی این سازمان در اوت ۱۹۵۵ در آنتیگوا، گواتمالا، برپا شد، و قطعنامه هایی در مورد بهبود وضع اقتصادی و همکاری های فرهنگی و اجتماعی تصویب نمود؛ دبیرکل سازمان را برگزید؛ و کمیته‌ای به منظور هماهنگی قوهٔ قانونگزاری آمریکای مرکزی دایر کرد. در نشست سال ۱۹۶۲ در السالوادور کشورهای عضو تصمیم گرفتند بر همکاری های سیاسی خویش بیفزایند و در زمینه های آموزشی و نظامی نیز همکاری کنند.

آمریکایی، سازمان کشورهای[2]

طرح تشکیل این سازمان در نهمین **کنفرانس بوگوتا** (پایتخت کلمبیا)، که با شرکت تمامی کشورهای قارهٔ آمریکا در فاصلهٔ ۳۰ مارس تا ۳ آوریل ۱۹۴۸ برگزار شده بود، داده شد. هدف سازمان، که به صورت کارگزار منطقه ای **ملل متحد** عمل می کرد، تأمین رفاه عمومی و مشترک ملت های نیمکرهٔ غربی، حل مسالمت آمیز اختلاف ها و بهبود وضع اقتصادی کشورهای عضو بود. اساس این سازمان همان «دفتر بین المللی جمهوری های آمریکایی» در ۱۸۹۰ بود. در

1- Organization of Central American States (O. C. A. S.).
2- Organization of American States (O. A. S.).

۱۹۱۰ «دفتر» به سازمان «وحدت همهٔ آمریکا» تغییر نام داد. سیطرهٔ ایالات متحده بر امور قاره، گرایش های ضد کمونیستی شدید قطعنامه های پیشنهادی آمریکا در کنفرانس های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲ و اخراج کوبا از این سازمان، همه مورد انتقاد کشورهای آمریکای لاتین بوده است. اما کشورهای عضو این سازمان در ۱۹۶۲ به‌طور یکپارچه از محاصرهٔ دریایی کوبا در زمان کندی (**بحران موشکی کوبا**) حمایت کردند. این سازمان که بیشتر آلت دست ایالات متحده در پیشبرد مقاصد سیاسی اش در قارهٔ آمریکا بوده است، در مواردی که اختلاف کشورها تأثیری بر منافع آمریکا نداشته است، تا حدی در رفع اختلاف ها موفق بوده است. حل مسالمت‌آمیز مسأله **کانال پاناما** و تخفیف تشنج بین شیلی و بولیوی از آن جمله اند. درکشمکش**فالکلند**، حمایت ایالات متحده از یک کشور غیر عضو (انگلستان) در برابر یک کشور عضو (آرژانتین) مباحثی را در مورد کارایی این سازمان مطرح کرد و بار دیگر نشان داد که سازمان کشورهای آمریکایی اهرم دیپلماسی ایالات متحده در قارهٔ آمریکا برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم و روی کار آمدن دولت های مخالف آمریکا است. کانادا هرگز در این سازمان و سازمان های سلف آن شرکت نداشته است.

آموزش و پرورش (انگلیس)، قانون های[1]

اختصاص بودجه ای برای آموزش و پرورش، نخستین بار در ۱۸۳۳ در انگلستان معمول شد. اما از ۱۸۷۰ به بعد آموزش و پرورش جزو خدمات عمومی شناخته شد. تا پایان سدهٔ نوزدهم وظیفهٔ دولت تنها به پیکار با بیسوادی محدود می شد. طبق قانون آموزش و پرورش بالفور (۱۹۰۲) مدارس زیر نظر مقام های آموزش و پرورش شهر یا استان قرار گرفتند و این مقام ها وظیفه داشتند آموزش دبیرستانی و هنرستانی را نیز توسعه دهند. در قانون آموزش و

1- Education Acts (English)

پرورش ۱۹۱۸، که ابتکار آن با لچ. اِ. ال. فیشر مورخ بود، به خدمات جنبی آموزش و پرورش (بهداشت مدارس، مهدکودک و کودکستان...) نیز توجه شده بود، و آموزش اجباری نیمه‌وقت افراد ۱۴ تا ۱۸ ساله را در برنامهٔ خود داشت. اما مشکلات اقتصادی سبب تأخیر این طرح شد. قانون آموزش و پرورش ۱۹۴۴، به ابتکار آر. اِ. باتلر، ایجاد وزارتخانهٔ آموزش و پرورش را پیش‌بینی کرد و سن تحصیل را تا ۱۵ سال بالا برد، شهریه‌ها را ملغی کرد و نظام آموزش و پرورش مبنی بر کمک‌های دولت را سازمان داد. آموزش را به سه مرحلهٔ دبستان، دبیرستان، و عالی تقسیم کرد. از ۱۹۴۴ تا ۱۹۷۶ نیز با تصویب ۱۵ قانون، اصلاحاتی در قانون باتلر ایجاد شد. قانون ۱۹۶۴ سرادوارد بُوِیْلْ در مورد سن دانش‌آموزان و نوع مدرسه قدرت قانونی بیشتری به مقامات محلی داد.

اکنون روال کار بر آن است که وزارت‌خانه به مقام‌های محلی رهنمودهایی بدهد. بخشنامهٔ ۱۹۶۵ سرآغاز این رویه بوده است.

آمِه‌تیست، حادثهٔ[1]

در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۴۹ در آخرین مراحل به ثمر رسیدن انقلاب چین، کشتی آمه‌تیست (یاقوت) متعلق به بریتانیا هنگامی که در رود یانگ‌تسه به سوی نانکن (نانکینگ) پیش می‌رفت توسط انقلابیون کمونیست به آتش کشیده شد. جمعی از کارکنان کشتی کشته و عده‌ای زخمی شدند. تلاش برای نجات کشتی به جایی نرسید. آمه‌تیست در جزیره‌ای پهلو گرفت و ۱۴ هفته در آنجا ماند. در ۳۱—۳۰ ژوئیه ناخدای آمه‌تیست به نام ج. اس. کرانس موفق شد رودخانه را ترک گوید و وارد دریای آزاد شود. گفته می‌شود علت حملهٔ کمونیست‌ها به کشتی مزبور اثبات این نکته بوده است که

1- Amethyst Incident.

یانگ‌تسه رودی چینی و در حاکمیت دولت انقلابی است و کشتی‌رانی در آن باید با اجازهٔ دولت باشد.

آمین، صلح[1]

این پیمان در ۲۵ مارس ۱۸۰۲ بین هلند، اسپانیا، فرانسه و انگلستان به امضاء رسید و به برقراری صلحی چهارده ماهه بین انگلستان و فرانسه انجامید. به موجب این پیمان، بریتانیا ترینیداد و سیلان را در کنترل خود نگاه می‌داشت، اما مالت را به روحانیان حاکم بر جزیره، و کیپ را به هلندی‌ها وا می‌گذاشت. فرانسه، مصر را تخلیه می‌کرد و به عثمانی پس می‌داد، و ناپل را هم تخلیه می‌کرد. استقلال جزایر یونین و پرتغال نیز تضمین می‌شد. در لندن از این پیمان استقبال نشد. در خلال چند ماه بعدی ناپلئون به مداخله در امور ایالت‌های آلمانی و سویس پرداخت، و طی انتخاباتی رئیس‌جمهور دولت تازهٔ ایتالیا شد. انگلیسی‌ها از تخلیه مالت سر باز زدند، چون شایع شده بود که فرانسه بار دیگر قصد حمله به مصر را دارد. انگلستان طی اولتیماتومی، خواهان نگهداری مالت به مدّت ده سال، تخلیهٔ هلند و سویس از نیروهای فرانسوی، و واگذاری لامپدوزا شد. این تقاضا مورد قبول قرار نگرفت. انگلستان هم پیشنهاد ناپلئون مبنی بر میانجیگری روس‌ها را نپذیرفت و جنگ در ۱۶ مه ۱۸۰۳ دیگر بار آغاز شد.

آنارشیست‌ها[2]

ریشهٔ آنارشیسم به عنوان جنبشی سیاسی به نیمه‌های سدهٔ ۱۹ برمی‌گردد.

1- Ameins, Peace of 2- Anarchists.

آنارشیسم هم در عمل و هم در تئوری جنبشی مسالمت‌جو و ایدآلیستی بود. لوتولستوی (۱۹۱۰ — ۱۸۲۸) نویسندهٔ پرآوازهٔ روس، شاهزاده پتر کروپوتکین (۱۹۲۱ — ۱۸٤۲) آنارشیست مسالمت‌جو بودند. میخاییل باکونین (۷٦ — ۱۸۱٤) روسی تأثیر و نفوذ پر دامنه‌ای بر آنارشیست‌های اسپانیا داشت. اِما گلدمن آمریکایی، و انریکو مالاتستای ایتالیایی نیز آنارشیست‌های مسالمت‌جو و مخالف توسل به خشونت بودند. اینان که خود از تولستوی تأثیر پذیرفته بودند بر بسیاری از هنرمندان و نویسندگان اثر نهادند. در دهه‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ بود که آنارشیسم به خشونت و به تروریسم متوسل شد. آنان مسئول مرگ ۲۲ نفر از تماشاگران تئاتر بارسلونا (نوامبر ۱۸۹۳)، مسئول ترور سادی کارنو، رئیس جمهور فرانسه (ژوئن ۱۸۹٤)، ترور ملکهٔ اتریش، الیزابت (سپتامبر ۱۸۹۸)، و اومبرتوی اول پادشاه ایتالیا (ژوئیهٔ ۱۹۰۰)، ترور مک کینلی رئیس جمهور آمریکا (سپتامبر ۱۹۰۱) و ترور عدهٔ زیادی از اهالی روسیه در جریان انقلاب ۱۹۰۵ بودند. از ۱۹۱۳ به بعد آنارشیست‌ها در فرانسه و اسپانیا و تا حدی در ایتالیا نوعی همبستگی سیاسی شبیه حزب ایجاد کردند. در اِسپانیا آنارشیست‌ها تا به آنجا از اصول عقیدتی خود دست برداشتند که از نوامبر ۱۹۳٦ تا مه ۱۹۳۷ در دولت شرکت کردند. جنبش آنارشیستی بر **سندیکالیسم** تأثیر زیادی گذاشت. اما باز هم آنارشیست‌های منفردی پیدا می‌شدند که اینجا و آنجا دست به ترور می‌زدند. ترور اسقف ساراگوسادر ۱۹۲۳، و سوءقصد نافرجام به جان **آلفونسوی سیزدهم** در پاریس در ۱۹۲٤ از آن جمله اند. آنارشیست‌ها در جریان **جنگ داخلی اسپانیا** و در پی درگیری با کمونیست‌ها (هر دوی این‌ها جمهوریخواه بودند) ضعیف شدند. موفقیت‌های شوروی نیز در سال‌های ۱۹٤۱ تا ۱۹٤۸ در این تضعیف آنارشیست‌ها تأثیر فراوان داشت. اما با اوج گیری حرکت‌های دانشجوئی در دهۀ ۱۹٦۰ و نارضایتی جوانان از سیاست خارجی شوروی آنارشیسم بار دیگر جانی تازه یافت. **گروه بادر—ماینهوف** در آلمان‌غربی نمونه‌ای از این تجدید حیات آنارشیسم است.

آنتونسکو، یون[1] (۱۹۴۶ – ۱۸۸۲)

دیکتاتور رومانی. در جنگ جهانی اول سرهنگ ارتش بود، سپس به عنوان وابستهٔ نظامی مأموریت‌هایی در لندن و رم انجام داد. با جنبش فاشیستی رومانی پیوند نزدیک داشت. در ۱۹۳۷ رئیس ستاد ارتش رومانی شد، اما اندکی بعد به جرم توطئه علیه دولت رومانی – که هوادار فرانسه بود– به دستور **کارول دوم** دستگیر و زندانی شد. دگرگونی اوضاع سیاسی در اروپا موجبات آزادیش را فراهم آورد. پس از آزادی از زندان، ابتدا وزیر جنگ و بعد رئیس دولت شد. در ۱۹۴۰ کارول دوم را به تبعید فرستاد و خود زمامداری کشور را به دست گرفت. چهار سال به نام میخائیل، شاه جوان، (متولد ۱۹۲۱) فرمانروایی کرد. در جنگ جهانی دوم متحد قدرت‌های **محور** شد، و خود را «کاندوکاتور» نامید (معادل فوهرر آلمانی – لقب هیتلر– و دوچه لقب موسولینی، به معنی پیشوا). در ۱۹۴۱ به شوروی اعلان جنگ داد و ۳۰ هنگ به جبهه اعزام کرد. این قوا، به یاری نیروهای نازی، بندر ادسا را تسخیر کردند و آنتونسکو نام نهادند. در نبرد ولگا و **استالینگراد**، رومانی ها متحمل تلفات سنگینی شدند. این تلفات موقعیت دیکتاتور را تضعیف کرد و در ۱۹۴۴ طی یک انقلاب کاخی به رهبری میخائیل، آنتونسکو توقیف شد و رومانی در جبههٔ مخالف محور قرار گرفت. در ۱۹۴۶ به اتهام جنایتکار جنگی محاکمه و به مرگ محکوم شد. حکم اعدام در همان سال به اجرا درآمد.

آنتی سمیتیسم[2] (یهود ستیزی)

خصومت اروپاییان نسبت به اقلیت‌های یهودی مقیم اروپا. موفقیت‌های یهودیان در زمینه‌های بازرگانی خشم مردم را برمی انگیخت و اختلاف مذهب

1- Antonescu, Ion. 2- Anti - Semitism.

بهانه‌ای می‌شد برای آزار یهودیان. تعصب نژادی در مفهوم جدید خود به دهۀ ۱۸۷۰ برمی‌گردد. در این زمان، گروهی از نویسندگان آلمانی با استفاده از تقسیم‌بندی زبانی ارنست رنان به «سامی» و «آریایی»، باری نژادپرستانه به این واژه‌ها دادند. یهودیان به عنوان اقلیتی از نژاد منحط و پست مورد ایذاء قرار گرفتند. در دهۀ ۱۸۸۰ احزاب سیاسی ضدیهود در آلمان و اتریش ــ هنگری فعالیت خود را آغاز کردند. در اوایل قرن بیستم احساسات ضدیهود شدیدی بر فرانسه حاکم شد و علت آن هم ماجرای دریفوس بود. در روسیۀ تزاری نیز، خاصه در لیتوانی، لهستان و اوکراین، ضدیّت با یهود بسیار شدید بود، و از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ باندهای تروریستی «صدهاسیاه» احساسات ضدیهود را سازمان می‌دادند. در این کشور، ۵۰ هزار یهودی قربانی چنین احساساتی شدند. در فاصلۀ بین دو جنگ، آنتی سمیتیسم در رومانی، لهستان و مجارستان بسیار شدید بود. گرایش ضدیهودی هیتلر به قبل از جنگ و به وین برمی‌گردد. یک دهم جمعیت این شهر را یهودیان تشکیل می‌دادند، ولی کارل لوگر، شهردار شهر، جدایی نژادی و تظاهرات ضدیهود را تشویق می‌کرد (۱۹۱۰ ــ ۱۸۹۷). در سال‌های دهۀ ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ هیتلر سیاست ضدیهود و نظریۀ برتری نژاد آریایی را، که در دهۀ ۱۹۰۰ توسط اچ. اس. چمبرلین مطرح شده بود، ترویج می‌کرد. یهودیان مسئول تمامی نابسامانی‌های آلمان معرفی می‌شدند. در ۱۹۳۵ نازی‌ها به موجب «قانون‌های نورنبرگ» به افسانۀ نژادی جنبۀ قانونی دادند؛ یهودیان از ازدواج با آریان‌ها منع شدند و شهروندی آلمان هم از آنان سلب شد. به موجب قانون‌های سال ۱۹۳۸ اموال یهودیان آلمان مصادره شد. با شروع جنگ دوم جهانی، آزار یهودیان در آلمان و سرزمین‌های زیر سلطۀ نازی‌ها شدت یافت. بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ نازی‌ها بیش از یک‌سوم کل یهودیان جهان را نابود کردند. گفته می‌شود ۵ میلیون یهودی در اردوگاه‌های کار اجباری ازبین رفتند. با پیدایش دولت اسرائیل و جنبش صهیونیستی، احساسات ضدیهود، بویژه در خاورمیانه و کشورهای عربی، دوباره قوت گرفته است.

آنتیل انگلیس[1]

مستعمره‌های انگلستان در دریای کاراییب شامل جامایکا، آنتیل بزرگ، باربادوس، جزایر لیوارد، ترینیداد، توباگو و جزیره‌های ویندوارد در آنتیل کوچک. در سال ۱۹۴۷ پیشنهاد تشکیل فدراسیونی مرکب از آنتیل انگلیس و گویان انگلیس در آمریکای جنوبی، و هُندوراس انگلیس در آمریکای مرکزی، به نام **فدراسیون کاراییب** عرضه شد. این فدراسیون از ۳ژانویهٔ ۱۹۵۸ تا ۳۱ مه ۱۹۶۲ با نام **فدراسیون آنتیل** فعالیت کرد، اما با اعلام استقلال باربادوس در نوامبر ۱۹۶۶ عملاً منحل شد.

آنتیل، دولت‌های متحد[2]

گروهی از جزایر دریای کاراییب شامل ویندوارد، لیوارد (بدون مونتسرات)، آنتیگوا، دومینیکا، گرنادا، سن لوسیا، سن کیتس-نویس-آنگویلا و سن ونسان، که همگی مستعمرهٔ سابق بریتانیا بودند، در ۱۹۶۹ طی قراردادی به صورت دولت‌های متحد درآمدند. طبق این قرارداد، سرزمین‌های مزبور استقلال کامل را به‌دست آوردند و حاکمیت انگلستان را بر سرزمین‌های مزبور به رسمیت شناختند. در رأس هر دولت یک فرماندار قرار گرفت. در قرارداد پیش‌بینی شده بود جز در موردی که یک دولت مشترک‌المنافع بخواهد جای این اتحادیه را بگیرد، یا فدراسیون، اتحادیه یا سازمان دیگری به جای آن دایر گردد، هر دولت عضو با رأی اکثریت مجلس عوام آن دولت، و رأی اکثریت دوسوم افراد آن، می‌تواند از عضویت دولت‌های متحد کنار رود.

از میان دولت‌های عضو **فدراسیون آنتیل**، باربادوس در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۶ مستقل شد. مونتسرات ترجیح داد مستعمرهٔ بریتانیا بماند. سَنْ وَنْسان در اکتبر

1- British West Indies. 2- West Indies Associated States.

۱۹۶۹ به صورت دولت متحد درآمد. آنگویلا، کوچکترین جزیره از مجموعه جزایر سن کیتْس - نویس - آنگویلا، از وابستگی به بریتانیا سرباز زد و به صورت جمهوری درآمد. امّا جزایر سن کیتْس - نویس زیر بار جمهوریخواهان نرفتند و از بریتانیا خواستند با مداخلهٔ نظامی شورش جمهوریخواهان را سرکوب کند. پارلمان بریتانیا در ژوئیهٔ ۱۹۷۱ طی قانونی به دولت انگلستان اختیار داد با انتصاب کمیسرهایی امور سازمان مزبور را حل و فصل کند.

آنتیل، فدراسیون[1] (۶۲–۱۹۵۸)

در ۱۹۴۷، ضمن ایجاد **فدراسیون کارائیب** به منظور اتحاد باربادوس، جامایکا، ترینیداد، توباگو، جزایر لیوارد و ویندْوارد، طرح ایجاد این سازمان نیز ریخته شد. بنا شده بود که گویان انگلیس و هُندوراس انگلیس نیز (که در آمریکای جنوبی و مرکزی اند) به فدراسیون مزبور بپیوندند. پس از مذاکرات طولانی، سرانجام درژانویهٔ ۱۹۵۸ فدراسیون تشکیل شد. امور دفاعی، مالی و خارجی فدراسیون از لندن اداره می شد و به موجب قانون اساسی ۱۹۵۸ فدراسیون، یک فرماندار کل و یک کابینه (شورای ایالت ها) در سایر زمینه ها فدراسیون را اداره می کردند. جامایکا، و تا حدی ترینیداد، به مخالفت گسترده با این فدراسیون برخاستند، زیرا معتقد بودند انگلستان می خواهد بار مسئولیت جزایر توسعه نیافته تر را به گردن جزایر ثروتمندتر بیندازد. آغازگر مخالفت، **بوستامِنْتِه** و بعد از **اومانلی**، سیاستمداران پرحرارت جامایکایی بودند. طی رفراندومی که در ۳۱ مه ۱۹۶۲ در جامایکا برگزار شد، رأی دهندگان خواستار جدایی جامایکا از فدراسیون شدند. از همین تاریخ فدراسیون نیز منحل شد. وحدتی نه چندان استوار بین جزایر کوچکتر کارائیب ایجاد شد و «دولت های متحد آنتیل» بوجود آمد. سه جزیرهٔ بزرگ‌تر به استقلال رسیدند. جامایکا در

1- West Indies Federation.

۶ اوت ۱۹۶۲؛ ترینیداد و توباگو در ۳۱ اوت ۱۹۶۲؛ باربادوس در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۶.

آنتیل هلند[1]

مستعمره‌های هلند در آمریکای جنوبی و آنتیل. این سرزمین‌ها عبارت بودند از: (۱) گویان هلند (سورینام) در آمریکای جنوبی در همسایگی برزیل، گویان و گویان فرانسه. این سرزمین دارای ذخایر عظیم بوکسیت است که بیشتر آن به ایالات متحده صادر می‌شود. (۲) آنتیل هلند شامل دو گروه جزیرهٔ سه‌تایی در دریای کاراییب (کوراسائو، آروبا، بونر، سن اوستاتیوس، سابا، و بخشی از جزیرهٔ سن‌مارتین– بقیهٔ جزیره متعلق به فرانسه) است. پالایشگاه‌های نفت رویال داچ شل، که نفت ونزوئلا را تصفیه و صادر می‌کند، در این جزایر است.

آند، سازمان توسعهٔ حوزهٔ[2]

سازمانی که در ۷ فوریهٔ ۱۹۶۸، با سرمایهٔ اولیهٔ ۵۰ میلیون پوند، توسط دولت‌های بولیوی، شیلی، کلمبیا، اکوادور، پرو، ونزوئلا در بوگوتا (کلمبیا) تشکیل شد. هدف‌های آن شتاب بخشیدن به وحدت اقتصادی منطقه و سرعت دادن به اقدام در جهت برقراری سازمان تجارت آزاد آمریکای لاتین (لافتا) بود. هر ۶ کشور عضو لافتا نیز هستند.

1- Netherland West Indies.   2- Andean Development Corporation.

آندرو پوف، یوری ولادیمیرویچ[1] (۸٤ – ۱۹۱٤)

رهبر شوروی (۸٤– ۱۹۸۲). در ۱۵ ژوئن ۱۹۱٤ به‌دنیا آمد. پس از تحصیل در مدرسهٔ عالی حزبی به جامعهٔ جوانان کمونیست پیوست و از آن پس تمامی وقتش را صرف فعالیت‌های حزبی نمود. مدتی سفیر شوروی در مجارستان بود (۷– ۱۹۵۳)، سپس مسئولیت رابطهٔ حزب کمونیست شوروی با احزاب کمونیست کشورهای دیگر به او سپرده شد (٦۳ – ۱۹۵۷). از ۱۹٦۱ به بعد عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی بود. در شورایعالی اتحاد شوروی عضویت داشت. مدتی مسئول کا. گ. ب. شد (۸۲– ۱۹٦۸). عضویت در پولیت بورو (از ۱۹۷۳ به بعد)، عضویت در هیأت رئیسهٔ شورایعالی اتحاد جماهیرشوروی از سمت های دیگر آندرو پوف می‌باشند. به دنبال درگذشت لئونید برژنف، در نوامبر ۱۹۸۲، آندرو پوف دبیر اول حزب کمونیست شوروی ورهبر این کشور شد. دوران رهبری او کمتر از دو سال بود و در این مدت کوتاه نیز آندرو پوف غالباً بیمار بود و با مرگ او، کنستانتین چرنینکو جای وی را گرفت.

آندور[2]

جمهوری کوچکی در کوههای پیرنه، در مرز میان فرانسه و اسپانیا (و تحت حاکمیت مشترک دو کشور)؛ مساحت: ٤۵۳ کیلومترمربع؛ جمعیت: حدود ۲۰ هزار نفر؛ مرکز: آندورا. این سرزمین شامل ٦ دهکده است و مردم آن به زبان کاتالان سخن می گویند. از سدهٔ نهم میلادی تا سال ۱۲۷۸ سرزمینی مستقل بود، اما در این سال تحت حاکمیت مشترک اسقف اسپانیولی، سئود اورگل (اسپانیا)، و کنت دوفو (فرانسه) قرار گرفت.

1- Andropov, Yuriy Vladimirovich. 2- Andorra.

شورای عمومی مرکب از ۲۴ عضو انتخابی، می تواند پیشنهادهای خود را به هیأت‌های نمایندگی دائمی اسپانیا و فرانسه تقدیم کند. در آوریل ۱۹۳۲، طی تحولی حق رأی همگانی شد، اما در ۱۹۴۰ بار دیگر محدودیت‌هایی بر این حق اعمال شد. شورای عمومی، قانون ملی شدن همهٔ ایستگاه‌های رادیویی فرانسه (طبق قانون فرانسه) را نادیده گرفت و فرستنده‌های رادیویی آندورا، که بخشی از خاک فرانسه را نیز زیرپوشش خود داشتند، به روال سابق به پخش اخبار سانسور نشده و آگهی ادامه دادند. فرانسه، عمل شورا و خود شورا را غیرقانونی اعلام کرد و مدتی مرزهای فرانسه - آندور را بست و کوشید با انداختن پارازیت بر امواج رادیو آندورا درپخش برنامه‌های این رادیو اخلال کند.

آنزاک [1]

این کلمه از حروف اول «سپاهیان ارتش استرالیا و زلاندنو» [2] ترکیب شده است. نیروهای آنزاک در ۲۵ آوریل ۱۹۱۵ در خلیجی (که بعدها به خلیج آنزاک معروف شد) در شبه جزیرهٔ **گالیپولی** پیاده شدند و علیرغم ضدحمله‌های مداوم نیروهای عثمانی مدت هشت‌ماه مقاومت کردند. در ۱۹۱۷ در آراس و مسنی، و در فلسطین به فرماندهی **آلن بی** جنگیدند. در مارس ۱۹۱۸ به جلوگیری ازپیشروی آلمان در جبههٔ غربی کمک کردند.

آنزوس، پیمان [3]

پیمان امنیت سه جانبه بین استرالیا، زلاندنو و آمریکا، که در اول

1- A N Z A C. 2- Australian and New Zealand Army Corps. 3- A. N. Z. U. S.Treaty.

سپتامبر ۱۹۵۱ در سانفرانسیسکو به امضا رسید، و هدف از آن جلوگیری از «حملهٔ مسلحانه به هر یک از سه کشور حوزهٔ اقیانوس آرام» بود. استرالیا و زلاندنو با این پیمان گامی به سوی استقلال و جدایی هرچه بیشتر از انگلستان برمی داشتند و همکاری با ایالات متحده را توسعه می دادند. از نظر دیپلماسی آمریکا این قرار داد بخشی از سیاست ایالات متحده در خاوردور بود. پیمان دوجانبه با فیلیپین، پیمان صلح با ژاپن، و پیمان دوجانبهٔ ژاپن - ایالات متحده نیز ادامهٔ این سیاست بود.

آنزیو،[1] پیاده شدن نیرو در

در خلال پیشروی ارتش پنجم مشترک آمریکا - انگلستان در کرانهٔ باختری شبه جزیرهٔ ایتالیا، ژنرال الکساندر درصدد برآمد تا با پیاده کردن ۵۰ هزار نیرو در پشت خطوط دفاعی آلمان، تسخیر رم را سریع تر سازد. منطقهٔ آنزیو (آنتسیو)، که در ۶۰ مایلی پشت جبههٔ دشمن ودرفاصلهٔ ۳۰ مایلی رم بود، برای پیاده کردن قوا درنظر گرفته شد. در۲۳-۲۲ژانویهٔ۱۹۴۴ نیروهاپیاده شدند و دشمن را به شگفتی واداشتند. آلمان ها دست به محاصرهٔ نیروهای مشترک و ضدحمله زدند. این وضع تا هفتهٔ آخر ماه ادامه یافت، اما سرانجام محاصره شکسته شد و قوای الکساندر توانستند با ارتش پنجم ارتباط برقرار کنند و در ۴ ژوئن به حومهٔ رم برسند. گرچه پیاده کردن نیرو در آنزیو تسخیر شهر رم را چندان تسریع نکرد، اما با تهدید خطوط دشمن ازپشت، مانع کار کسرلینگ، فرماندهٔ آلمانی، و ایجاد خطوط دفاعی دائمی در کوه های جنوب رم شد.

آنگولا[2]

جمهوری خلق آنگولا در کرانهٔ باختری افریقا، و بین زئیر، زامبیا، نامیبیا

1- Anzio Landing 2- Angola.

و کنگو برازاویل واقع شده است. مساحت: ۱,۲۴۶,۷۰۰ کیلومترمربع؛ جمعیت تقریبی: ۷ میلیون؛ مرکز: لوآندا. در سدهٔ ۱۶ پرتغالی ها برای دادوستد به آنگولا رفتند و به مدت ۳۲۰ سال سلطهٔ خود بر این سرزمین را حفظ کردند. از ۱۶۵۵ تا ۱۹۵۱ رسماً مستعمرهٔ پرتغال بود و مدت ۲۰۰ سال برای استعمارگران پرتغالی منبع تأمین برده بشمار می رفت. در ۱۹۵۱ قانوناً از حالت مستعمره بدر آمد و «سرزمین ماوراء دریای پرتغال» نام گرفت. از ۱۹۵۵ استانی از پرتغال محسوب شد و تا ۱۹۷۵ که به استقلال کامل رسید در این وضع بود.

مخالفت مقامات پرتغالی با دادن استقلال به مستعمرات، به رشد جنبش های استقلال طلبانهٔ مسلحانه علیه استعمار خشن این کشور کمک کرد. در ژوئن ۱۹۶۰، دولت فاشیستی پرتغال با اعزام نیرو از لیسبون، سرکوب استقلال طلبان را آغاز کرد. در این راه مورد حمایت علنی **رودزیای جنوبی** و **افریقای جنوبی**، و حمایت ضمنی غرب نیز بود. از فوریهٔ ۱۹۶۱، بین نیروهای پرتغالی از یک سو، و **مپلا** (جنبش خلق برای آزادی آنگولا که از کمک های بلوک سوسیالیستی برخوردار بود)، **یونیتا** (وحدت ملی برای استقلال کامل، که مورد حمایت دول غربی بود)، و **فنلا** (جبههٔ ملی برای آزادی آنگولا که از سوی دولت افریقای جنوبی و غرب حمایت می شد) جنگ تمام عیاری درگرفت. درپی سقوط فاشیست ها در پرتغال و روی کارآمدن دولت نظامی انقلابی، آنگولا استقلال یافت (۱۰ نوامبر ۱۹۷۵)، اما سه گروه فوق درگیر جنگ خونینی علیه یکدیگر شدند. برای کمک به مپلا، که مورد حمایت کوبا بود، سربازان کوبایی وارد آنگولا شدند. استخدام مزدوران خارجی از سوی فنلا و دخالت رژیم افریقای جنوبی به نفع این سازمان، اعتبار و قدرت مپلا را بالا برد. در ۱۱ فوریه ۱۹۷۶، جمهوری خلق (مپلا) از سوی بیشتر کشورها به رسمیت شناخته شد. مزدوران انگلیسی - آمریکایی طی محاکمه ای که از تلویزیون پخش شد، محاکمه و اعدام شدند. آگوستینونتو، نخستین رئیس جمهور آنگولا، با حمایت از سواپو خشم افریقای جنوبی را برانگیخت،

و این امر منجر به بروز کشمکش هایی بین دو کشور شد.

آوارگان، سازمان بین‌المللی[1]

مسئولیت مراقبت و کمک به پناهندگان و آوارگان، شناسایی و طبقه‌بندی آنان، و اسکانشان در کشورهایی که قادر و مایل به جذب آنان بودند، از ۲۰ اوت ۱۹۴۸ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۵۱ با این سازمان بود. **مجمع عمومی ملل متحد** در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ اساسنامهٔ آنرا تصویب کرد. «کمیسیون پرداخت غرامت» این سازمان بسیاری از وظایف **ادارهٔ رفاه و توان‌بخشی ملل متحد** را در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۷ برعهده گرفت. سازمان مراقبت مستقیم از ۷۱۹٫۶۰۰ پناهنده و آواره را در سراسر جهان پذیرفت و مسئولیت حفظ منافع ۹۰۰ هزار پناهنده و آواره را قبول کرد. بین سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۵۱ کمیسیون پرداخت غرامت به بیش از یک میلیون آواره، خانه داد. ۷۳ هزار نفر را به میهنشان بازگردانید و به بیش از ۱٫۶۰۰٫۰۰۰ نفر آواره کمک مالی داد. این سازمان بیشتر تبدیل به سازمان مهاجران شد زیرا پناهندگان و آوارگان معدودی خواهان بازگشت به کشورهاشان بودند. با انحلال آن در ۱۹۵۱، **کمیسر عالی آوارگان ملل متحد** جای آنرا گرفت.

آوارگان، کمیسر عالی[2]

در یکم ژانویهٔ ۱۹۵۱ دایر شد و دو هدف عمده داشت: (۱) پیشبرد فعالیت‌هایی به منظور استقرار آوارگان در کشور خود یا کشورهای دیگر و

1- International Refugee Organization (I. R. O.).

2- United Nations High Commissioner for Refugees.

رسانـدن کـمـک های اقتصـادی، اجـتـمـاعـی و حقوقـی، (۲) تـأمـیـن حمایت بین المـلـلی برای آوارگان. کـمـیسر و دفتر کمیسری درژنو قرار دارد و تمـامی پناهندگـان– بجز کسانی که حق کامل شهـروندی در کشور میزبـان بدانان داده شده، و نـیز پـنـاهـنـدگان فلسطینـی که سازمـان دیگـری به کارشـان رسیـدگی می کـنـد– را دربرمـی گیرد. مـخارج دفـتر را سازمـان ملـل تأمیـن می کـنـد اما هزینهٔ پـنـاهـنـدگان از راه کمک های داوطلبـانهٔ کشورها یا افراد تأمـین می شود. جایزهٔ صلح نوبل ۱۹۵٤ به این سازمان تعلق گرفت.

آی. آر. اِ.[1]

← ارتش جمهوریخواه ایرلند.

آی. ام. آر. اُ[2]

← مقدونیهٔ داخلی، سازمان انقلابی

آیزنهاور، دکترین[3]

درژانـویهٔ ۱۹۵۷ دولـت ایالات مـتحـده از تـهاجـم مشتـرک انگـلستـان–فرانسه – اسـرائـیـل به کانال سوئز حمایـت نـکـرد اما بعداً از نـفـوذ شوروی در خاورمیانه دچار نگـرانی شد. آیزنهاور درپیـام ۵ ژانویه به کنگره پیشنهاد کـرد به منظـور جلوگیـری از تجاوز آشکار« دست‌نشانـدگانِ کمـونیسم بیـن‌المـلـل به

1- I. R. A.   2- I. M. R. O.   3- Eisenhower Doctrine.

خاورمیانه»، باید به دولت‌های منطقه که استقلالشان در معرض تهدید است کمک‌های اقتصادی و نظامی بشود. این خط مشی که دکترین آیزنهاور نام گرفت، در دو مورد به کار گرفته شد: یکی هنگامی که چپ‌های اردن سلطنت ملک حسین را مورد تهدید قرار دادند (۱۹۵۷)، و یکی در ژوئیهٔ ۱۹۵۸ که ۱۰ هزار تفنگدار آمریکایی در بیروت پیاده شدند تا از حکومت **کامیل شمعون** در برابر شورش مسلمانان در داخل و تهدید **قاسم**، رهبر عراق، حمایت کنند. نفرتی که با این عملیات متوجه آمریکا شد سیاستمداران آمریکایی را به تأمل واداشت. آمریکا به این نتیجه‌گیری رسید که ناسیونالیسم عرب چندان خطری متوجه غرب نمی‌کند و ارزیابی دکترین آیزنهاور از ناسیونالیسم عرب و ارتباط آن با کمونیسم بین‌الملل شتاب‌زده بوده است. با مرگ **دالس**، وزیرخارجهٔ آیزنهاور، این دکترین هم به فراموشی سپرده شد.

آیزنهاور، دوایْت دیوید[1] (۱۹۶۹ ــ ۱۸۹۰)

ژنرال آمریکایی و سی و چهارمین رئیس جمهور آمریکا. در تکزاس به دنیا آمد، در کانزاس بزرگ شد و در وست‌پوینت آموزش عالی نظامی دید (۱۹۱۵). در ۱۹۴۲ **روزولت** وی را به فرماندهی کل قوای متفقین در حمله به آفریقای شمالی مستعمرهٔ فرانسه برگماشت. نبوغ او در جلب همکاری قوای متفقین سبب شد تا در حملهٔ ۱۹۴۴ به سمت فرمانده عالی قوای متفقین در اروپا منصوب شد، و نظرش در مورد باز کردن جبههٔ گسترده‌ای در آلمان به جای نفوذ متمرکز در یک نقطه، مورد تأیید ژنرال **مونتگمری** قرار گرفت. با وجود عقب‌نشینی از **آردن**، آیزنهاور توانست در هفتهٔ دوم آوریل ۱۹۴۵ به اِلب برسد. از دسامبر ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ رئیس ستاد ارتش بود، سپس رئیس دانشگاه کلمبیا شد. در ۱۹۵۱ به سمت فرمانده عالی **ناتو** در اروپا منصوب شد. گرچه

1- Eisenhower, Dwight David.

عضویت هیچ حزبی را نپذیرفته بود، در ۱۹۵۲ به عنوان کاندیدای **حزب جمهوریخواه** در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد و برنده شد. بعد از ژنرال گرانت (در ۷۷– ۱۸۶۹) وی نخستین نظامی ای بود که رئیس جمهور آمریکا می شد. قوانین تأمین اجتماعی، و پیشبرد **حقوق مدنی** از دستاوردهای او در سیاست داخلی بود. **نیکسون** معاون وی بود که بعدها رئیس جمهور شد. شرمن آدامز فرماندار نیوهمپشایر در تمامی امور سیاسی مشاور برجستهٔ آیزنهاور بود، در سیاست خارجی هم **جان فوستردالس** ابتکار عمل را در دست داشت. اما آیزنهاور نیز با شرکت در مذاکرات با چرچیل و مکمیلان، نخست وزیران انگلیس، و نیز با شرکت در مذاکرات کنفرانس **سران در ژنو** ابتکار عمل خود را در سیاست خارجی نشان داد. وی با مداخلهٔ مستقیم و شخصی جلو تندروی های «کمیتهٔ فعالیت های ضدامریکایی» (به **مک کارتیسم** نگاه کنید) را گرفت.

آیشمن، آدولف[1] (۶۲ – ۱۹۰۶)

از سران برجستهٔ حزب نازی آلمان. مانند هیتلر در باواریا به دنیا آمد و در اتریش علیا تحصیلات دانشگاهی را گذراند. در ۱۹۳۲ به حزب نازی پیوست. سال های ۴ – ۱۹۳۳ در اردوگاه مرگ داخائو انجام وظیفه کرد. سپس در پلیس مخفی در بخش مربوط به یهودیان مشغول کار شد. پس از الحاق اتریش به آلمان (**آنشلوس**) متصدی تخلیهٔ یهودیان اتریش و اعزام آنها به اردوگاه های مرگ شد. در ۱۹۳۹ که بوهم به اشغال هیتلری ها درآمد همین وظیفه (تخلیهٔ یهودیان) در پراگ به او محول شد. دو سال بعد آیشمن به مقام ریاست گشتاپو در امور یهودیان رسید. مسئولیت نابود کردن یهودیان از ۱۹۴۲ به بعد، به عهدهٔ او بود. بین ماه های مه و ژوئیهٔ ۱۹۴۴ بر اعزام یهودیان مجارستان نظارت

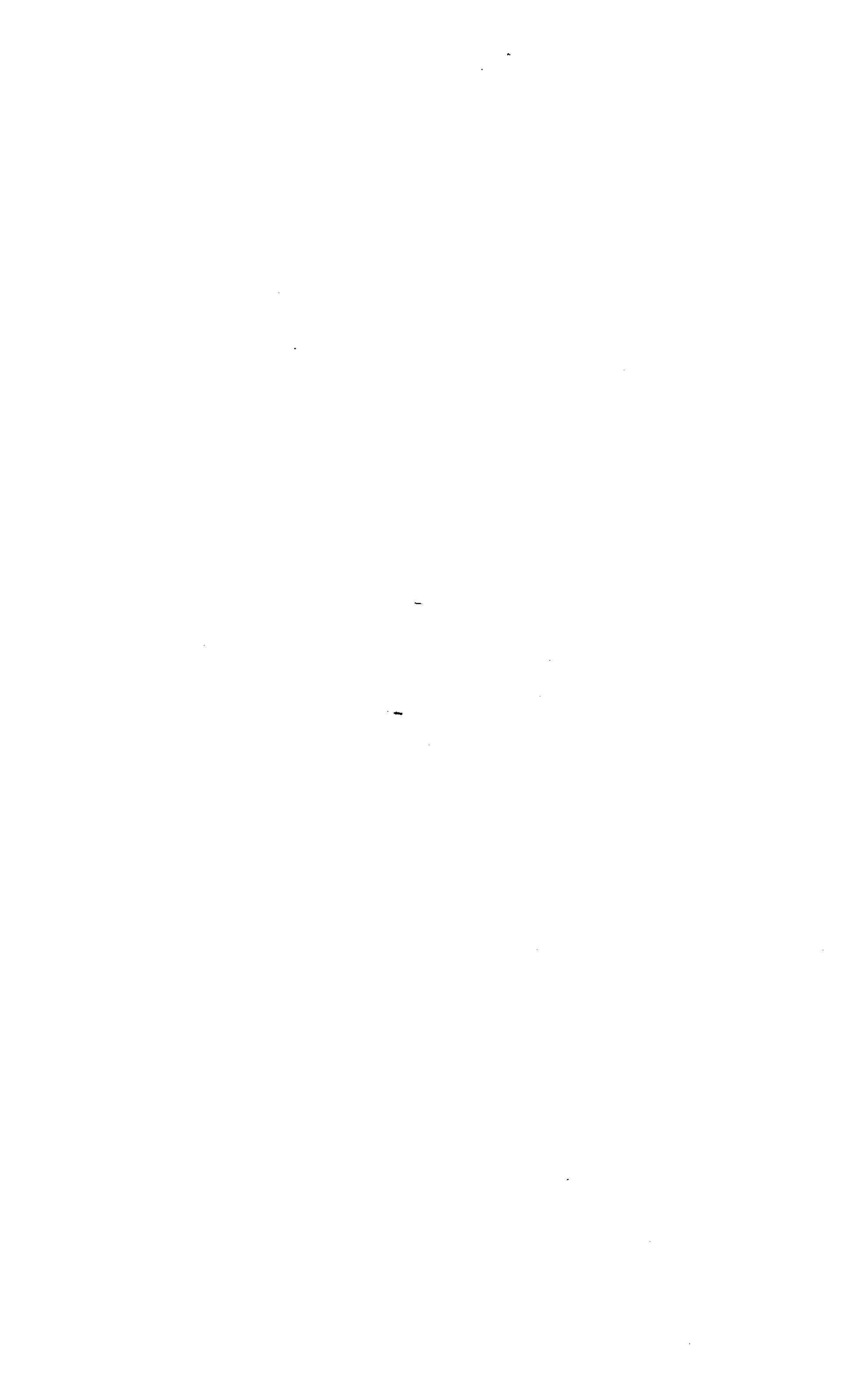
1- Eichmann, Adolf.

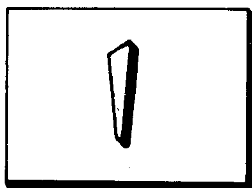
مستقیم داشت. درپی شکست آلمان نازی، آیشمن به اسارت آمریکایی ها درآمد، اما از توقیف گریخت و به آمریکای جنوبی رفت. در سال ۱۹٦۰ سرویس مخفی اسرائیل وی را شناسایی و محل اقامت او را در آرژانتین مشخص کرد. سپس توسط سرویس اطلاعاتی اسرائیل ربوده و به اسرائیل منتقل شد و طی محاکمهٔ پر سر و صدایی، به جرم خیانت به ملت یهود محکوم به اعدام، و در ۳۱ مه ۱۹٦۲ به دار آویخته شد.

آی‌لا، نبرد[1]

در تاریخ ۹— ۸ فوریهٔ ۱۸۰۷ نبردی بین ناپلئون از یک سو و روس و پروس از سوی دیگر در آی‌لا، شرق پروس، درگرفت. دو طرف تلفات جانی زیادی متحمل شدند ولی روس‌ها توانستند بطور منظم عقب‌نشینی کنند. گرچه ناپلئون به پیروزی نسبی دست یافت اما این نبرد به اعتبار فرانسه لطمه زد. بنیگسن فرماندهٔ قوای پروس، در نبرد بعدی در فریدلند شکست قطعی خورد.

1- Eylau, Battle of





اِ. او. کا.[1]

سازمان ملی رزمندگـان قبرس، که بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۹ فعالیت زیادی داشت. رهبری این سازمان مخفی و ضدانگلیسی با گریواس بود.

اِبِر، ژاک رنه (۱۷۵۷–۹۴)[2]

انقـلابی فرانسوی. در آلنسون چشم بـه جهان گشود. وقتـی خانواده به فقر شدیـد مـبتـلا شد، ابر بـه پـاریس رفـت تا معـاش خـود را تـأمین کـنـد. ابـر به جزوه‌نویسی پرداخت. در ۱۷۹۱ به بـاشگاه کوردلیه پیـوست. در ۳–۱۷۹۲ از اعضای برجستهٔ کمون پاریس شـد. در جزوه‌ها و روزنامه‌اش به نام «پردوشن» به همهٔ انواع اعتقـادات مذهبی حمله مـی کرد. روبسپیر سرانجام وی را در ۲۴ مارس ۱۷۹۴ به گیوتین سپرد.

ابراهیم پاشا (۱۷۸۹–۱۸۴۸)

خـدیـو مصـر (۱۸۴۸) و سـردار نـامـی ایـن کشور. او درپـیـروزی‌هـای محمدعلی پاشا، پدرش، نقشی قـاطع داشت. در ۱۸۱۸ با دستگیری عبداله‌بن

1- Ethnik Organsis Kiprion Agoniton (E. O. K. A.). 2- Hébert, Jacques René.

سعود و بستگان و هوادارانش به جنگ ۹ ساله با وهابی ها پایان داد. در سال های ٦ ــ ١٨٢٤ شورش یونان را سرکوب نمود و به سوریه حمله برد (۱۸۳۱) و سپاهیان عثمانی را شکست داد. سبب این حمله آن بود که محمدعلی پاشا از امپراتور عثمانی رنجیده بود. در ۱۸۲۳ با پایمردی دول اروپا و به موجب پیمان صلح ۱۸۳۳ حکومت سوریه به پاشای مصر واگذار شد. عثمانی بار دیگر پیمان صلح را نقض کرد و به نبرد با مصر پرداخت اما شکست خورد و با میانجیگری مجدد اروپاییان، مصر ناچار شد دست از سوریه بردارد (۱۸٤۰). در سپتامبر ۱۸٤۸ امپراتور عثمانی به او عنوان خدیوی داد ولی وی در نوامبر آن سال درگذشت. و پسرش سعید پاشا خدیو مصر شد.

ابن سعود، عبدالعزیز (۱۹۵۳ ــ ۱۸۸۰)

پادشاه حجاز و نجد (۳۲ــ ۱۹۲٦)، و پادشاه عربستان سعودی (۵۳ــ ۱۹۳۲). در ریاض به دنیا آمد. از وهابی ها بود. حاکم عثمانی نجد وی را به کویت تبعید کرد. در ۱۹۰۲ رهبری شورش اعراب بدوی را به دست گرفت و ریاض را تسخیر کرد. در ۱۹۱۳ الحساء را که ایالتی عثمانی بود به تصرف درآورد. در دسامبر ۱۹۱۵، انگلیسی ها او را پادشاه نجد و الحساء شناختند. رقابت او با **حسین**، شاه حجاز و شریف مکه (پدر جد **ملک حسین**، شاه اردن) مانع از آن شد تا وی به شورشیان عرب وابسته به **ت. ای. لورنس** (**لورنس عرب**) بپیوندد. طی سال های ۲۵ــ ۱۹۱۹ علیه حکمرانان دست نشاندهٔ حسین در ساحل دریای سرخ جنگید، در سال های ۵ــ ۱۹۲٤ شهرهای جده، مدینه و مکه به دست قوای سعودی افتاد و در ۸ ژانویهٔ ۱۹۲٦، ابن سعود در مکه خود را شاه نجد و حجاز خواند. انگلیسی ها در ۱۹۲۷ حکومتش را به رسمیت شناختند. در فاصله سال های ۳۲ــ ۱۹۲۷ که وی قلمرو متحد تحت فرمانروایی اش را عربستان سعودی نامید از سوی قدرت های

دیگر نیز به رسمیت شناخته شد. در ۱۹۳۳ با آمریکایی ها قرارداد اکتشاف و بهره‌برداری نفت را امضاء کرد و از ۱۹۴۶ به بعد ثروت بیکران ناشی از صدور نفت به این کشور سرازیر شد. در جنگ جهانی دوم اتحاد نزدیکش با آمریکا و انگلستان را حفظ کرد. **روزولت** و **چرچیل** هم در بازگشت از **کنفرانس یالتا** در فوریهٔ ۱۹۴۵ در قاهره با وی دیدار کردند. با درگذشت وی حکومت عربستان سعودی به فرزندانش سعود (۶۴ — ۱۹۵۳)، **فیصل** (۷۵— ۱۹۶۴)، **خالد** (۸۲— ۱۹۷۵) و فهد رسید.

ابوالهدی، توفیق (۱۹۵۶ — ۱۸۹۱) یا توفیق پاشا

نخست‌وزیر اردن. او از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۵ جمعاً ۱۱ بار نخست‌وزیر اردن شد. در زمان حکومت **امیرعبدالله**، **ملک طلال**، و **ملک حسین** عهده‌دار مقام های مهم دولتی بود. در برکناری ملک طلال و روی کار آمدن ملک حسین نقشی قاطع داشت. او در سال های حساس ۹— ۱۹۴۷ (سال های تشکیل دولت اسرائیل) نخست‌وزیر اردن بود و به دولت اسرائیل خدمات ذیقیمتی کرد. وی پیش از آغاز جنگ اعراب - اسرائیل با **ارنست بوین** وزیرخارجهٔ انگلستان دیدار کرد و به وی قول داد که ارتش اردن تنها مناطق عربی فلسطین را اشغال خواهد کرد و ابداً متعرض یهودیان نخواهد شد وچشمداشتی به سرزمین های جلیل و غزه ندارد. او به بوین یادآور شد که این عمل هم به سود انگلستان است هم به سود اسرائیل و هم به سود اردن. بوین تمامی پیشنهادهای توفیق پاشا را پذیرفت. تمامی اسناد بازمانده از آن رویدادها نشان می دهد که توفیق با مشورت وتحت ارشاد امیرعبدالله ازهمان آغازمتعهد شد که اردنی ها تقسیم فلسطین را محترم بشمارند هرچند در ظاهر خود را با دولت صهیونیستی وارد جنگ کنند.

ابوظبی ← امارات متحدهٔ عربی

ابونوار، علی

ژنرال اردنی. ژنرال ابونوار در طرد **گلوب پاشا** از فرماندهی لژیون عرب نقش قاطعی ایفا کرد (۱۹۵۶). و در ۱۹۵۷ از دولت **سلیمان نابلسی** هواداری نمود.

اُتاوا،[1] کنفرانس (۲۱ ژوئیه تا ۲۰ اوت ۱۹۳۲)

کنفرانس اقتصادی انگلستان و دومینیون‌های آن که درخلال **بحران بزرگ اقتصادی** در اُتاوا، کانادا، تشکیل شد. کنفرانس درپاسخ به اتخاذ سیاست‌های حمایتی دولت انگلستان در فوریهٔ قبل، یک رشته موافقت‌نامه مربوط به **اولویت‌های امپراتوری** را از تصویب گذراند. ایدهٔ اولویت‌های امپراتوری را کانادا در ۱۹۳۰ به امید تضمین قیمت گندم (محصول عمدهٔ کانادا) مطرح کرد، اما انگلستان از قبول آن طفره رفت، تا آن که بحران وخیم سال ۱۹۳۱ بریتانیا را وادار به تفکر دوباره در مورد سیاست‌های اقتصادی کشور کرد.

اتحاد برای پیشرفت[2]

در اوت ۱۹۶۱ درپونتادل استه، اوروگوئه، کنفرانسی از تمامی کشورهای

1- Ottawa Conference. 2- Alliance for Progress.

قارهٔ امریکا— بجز کوبا— تشکیل شد تا به پیشنهاد مورخ مارس ۱۹۶۱ کندی دایر بر ایجاد طرحی برای توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی قارهٔ آمریکا جامهٔ‌عمل بپوشاند. کنفرانس دست به ایجاد منشوری زد که اعضای امضا کننده متعهد می‌شدند در برابر نفوذ کمونیسم و نیز در مورد پیشبرد کمک‌های اقتصادی متقابل تشریک‌مساعی کنند. از ۱۹۶۲ به بعد **آژانس بین‌المللی توسعه** (وابسته به ایالات متحده) پرداخت مخارج طرح مزبور را برعهده گرفت. در واشنگتن «اتحاد برای پیشرفت» اسلحه‌ای پرقدرت علیه **فیدل کاسترو** رهبر کوبا تلقی می‌شد و **جان اف کندی** و **لیندن جانسون** به شدت از آن پشتیبانی می‌کردند.

اتحاد دوگانه[1]

در دو مورد از این اصطلاح استفاده شده است: ۱) اتحاد ۱۸۹۳ — ۱۹۱۷ روسیه —فرانسه؛ ۲) اتحاد پنهانی اتریش - آلمان در ۱۸۷۹ که سنگ بنای نظام بین‌المللی **بیسمارک** را تشکیل می‌داد. به موجب این پیمان، اُتریش و آلمان متقابلاً متعهد شدند که اگر یکی از دو طرف مورد حملهٔ روسیه واقع شود طرف دیگر به دفاع برخیزد. این پیمان تا ۱۹۱۸ به اعتبار خود باقی بود. با پیوستن ایتالیا به پیمان (۱۸۸۲)، نام آن به **اتحاد سه گانه** تغییر یافت.

اتحاد سه گانه[2]

پیمانی محرمانه بین آلمان، اتریش - هنگری و ایتالیا. این پیمان در ماه مه ۱۸۸۲ به امضاء رسید و تا ۱۹۱۵ در دوره‌های پنج ساله تجدید شد. به موجب این پیمان چنانچه ایتالیا مورد حملهٔ فرانسه قرار می‌گرفت آلمان و

1- Dual Alliance. 2- Triple Alliance.

اتریش- هنگری به کمکش می‌شتافتند، و در صورت حملهٔ فرانسه به آلمان، ایتالیا به حمایت از آلمان برمی‌خاست. و چنانچه هر یک از سه کشور مورد حملهٔ دو یا چند قدرت بزرگ قرار می‌گرفت، کشورهای هم‌پیمان به یاری او برمی‌خاستند. این پیمان بازتاب نارضایتی ایتالیا از اشغال تونس (۱۸۸۱) توسط فرانسه بود. در عین حال برای **بیسمارک** یک موفقیت دیپلماتیک بحساب می‌آمد (نک: **اتحاد دوگانه**)، چون در صورت حملهٔ فرانسه، به انتقام شکست ۷۱ — ۱۸۷۰، آلمان از کمک نظامی متحدان خود برخوردار می‌بود. در ۱۹۱٤ ایتالیا خود را ملزم به کمک به آلمان ندید، چون تجاوز از جانب فرانسه شروع نشده بود.

اتحاد مقدس[1]

به منظور جلوگیری از سرایت انقلاب کبیر فرانسه به سایر کشورها، تزار **الکساندر اول** پیشنهاد تشکیل این اتحاد را داد. پروس، و اتریش نیز در سال‌های ٤٨ — ۱۸۱۵ عضو این اتحادیهٔ ارتجاعی بودند. بارونس فون کرودنر، روحانی مسیحی الهام‌بخش تزار در ارائهٔ این پیشنهاد بود. تنها سه دولت به اتحاد مقدس نپیوستند، واتیکان، که اتحاد با بدعتگزاران را نادرست می‌دانست؛ انگلستان، که از نظر قانون اساسی ممنوعیت داشت؛ و سلطان عثمانی، به دلیل آنکه مسیحی نبود و نمی‌توانست عضو چنان اتحادیه‌ای بشود. **مترنیخ**، صدراعظم مستبد اتریش از این اتحاد به منظور سرکوب قیام‌های آزادیخواهانهٔ ملل تحت تابعیت امپراتوری اتریش استفاده می‌کرد. همهٔ محافل آزادیخواه اروپا، اتحاد مقدس را محکوم کردند و آن را حربه‌ای در دست دولت‌های مرتجع اروپا (اتریش، پروس، روسیه) برای سرکوب ملل تحت ستم و آزادیخواهان تلقی کردند.

1- Holy Alliance.

اتحادیه و تجمع، قانون های [ضد][1]

در ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ پیت، نخست وزیر انگلستان، به منظور جلوگیری از تبلیغ و ترویج سیاسی در میان کارگران صنعتی، یکرشته قوانین سرکوبگرانه را از تصویب پارلمان گذرانید. هر نوع تجمّع و اتحادیهٔ کارگری برای زیر فشار گذاشتن کارفرما و کوتاه کردن ساعات کار با افزایش دستمزد، ممنوع اعلام شد، و متخلفان، مجرم شناخته شدند. این قانون ها تا ۱۸۴۲ باقی بود. در آن سال مبارزات کارگری به رهبری **فرانسیس پلیْث** و **ژوزف هیوم** به نتیجه رسید و قانون های پیت الغا شد.

اتحادیه های آزاد کارگری، کنفدراسیون بین المللی[2]

در سال ۱۹۴۹ **فدراسیون کار آمریکا**[3]؛ **کنگرهٔ سازمان های صنعتی** **کنگرهٔ اتحادیه های کارگری**[5]، و سایر سازمان های کارگری که نمی خواستند با **فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری**[6] رابطه داشته باشند، **کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری** را برپا کردند. این کنفدراسیون درنتیجهٔ خروج **فدراسیون کار آمریکا** و **کنگرهٔ سازمان های صنعتی** در سال ۱۹۶۹ دچار بحران شد.

اتحادیه های کارگری[7]

نخستین اتحادیهٔ کارگری دوران معاصر در اواخر سدهٔ هجدهم، در صنایع

1- Combination Laws. 2- International Confederation of Free Trade Unions.
3- American Federation of Labor (A. F. L.).
4- Congress of Industrial Organizations (C. I. O.). 5 - Trades Union Congress.
6- World Federation of Trade Unions. 7 - Trade Unions.

پشم انگلستان شکل گرفت. با تدوین قانون اتحادیه‌ها در زمان دیزرائیلی (۱۸۵۷)، به کارگران اجازه داده شد به صورت جمعی با کارفرما قرارداد ببندند. از آن تاریخ جنبش اتحادیه‌ها سریعاً رشد کرد. اعتبار کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری در منچستر که در ۱۸۶۸ تشکیل شد به رشد اتحادیه‌ها کمک کرد. دعوای **تف واله** در ۱۹۰۱ نیاز به قانونگذاری بیشتر را نشان داد. در ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ دولت لیبرال این کار را به انجام رساند. با رشد **سندیکالیسم** در سال‌های ۱۴ـــ ۱۹۱۱، اعتصاب‌های گسترده‌ای صورت گرفت. ادغام اتحادیه‌ها قدرت معاملهٔ دسته‌جمعی کارگران را افزایش داد. کارگران معدن، راه‌آهن و حمل‌ونقل در «اتحاد سه‌گانهٔ ۲۱ــ ۱۹۱۴» شرکت کردند، اما به سبب عدم پشتیبانی همهٔ کارگران از اعتصاب معدنگران، این اتحاد از هم پاشید. به‌دنبال شکست **اعتصاب سراسری** ۱۹۲۶، جنبش اتحادیه‌ها در انگلستان افت کرد، اما با فعالیت‌های **ارنست بوین** رشدی دوباره یافت. بعد از جنگ جهانی دوم، با فعال شدن سلول‌های مبارز در درون جنبش، بار دیگر اتحادیه‌ها در معرض خطر قرار گرفتند. در ۱۹۷۱، دولت محافظه‌کار **ادوارد هیث** کوشید با ایجاد «دادگاه روابط صنعتی» فعالیت اتحادیه‌ها را محدود کند،، اما مورد مخالفت شدید اتحادیه‌ها قرار گرفت. اعتصاب سال‌های ۳ــ ۱۹۷۲ معدنگران، کارگران گاز و رانندگان قطار منجر به بحران سوخت در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴، و انتخابات پیش‌رس ۱۹۷۴ شد، و سرانجام فشار اتحادیه‌ها دولت محافظه‌کاران را ساقط کرد. قراردادی تحت عنوان «قرارداد اجتماعی» بین دولت کارگری **هارولد ویلسون** و رهبران اتحادیه‌ها بسته شد و مقرر گردید دولت سیاست‌های اجتماعی باب طبع اتحادیه‌ها را مورد توجه قرار دهد، و کارگران هم در مورد افزایش بیش از حد دستمزد کوتاه بیایند. دولت محافظه‌کار خانم **مارگارت تاچر** در ۱۹۸۰ «قانون استخدام» را به تصویب رسانید، این قانون به وزیر کشور حق می‌داد در مناسبات کارگر و کارفرما مداخله کند. شکست اعتصاب اتحادیهٔ کارگران ذغال‌سنگ در ۱۹۸۵ پیروزی‌ای برای دولت محافظه‌کار خانم تاچر، و کاهشی در نفوذ اتحادیه‌های

تندرو تلقی شد. در بریتانیا، عضویت در اتحادیه‌ها رشد چشمگیری داشته است: ۱/۵ میلیون عضو در ۱۸۹۵، ۹/۵ میلیون در ۱۹۵۵، و ۱۱/۵ میلیون در ۱۹۷۵.

در آلمان: این کشور تا پیش از روی کار آمدن نازی‌ها، بعد از انگلستان بزرگترین اتحادیهٔ کارگری را داشت. قوانین سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۹ وضع اتحادیه‌های آلمان را مشخص کرده بود. در ۱۹۱۴ اتحادیه‌های آلمان ۳/۵ میلیون عضو داشت.

در فرانسه: اتحادیه‌های کارگری فرانسه در دههٔ ۱۸۳۰ مخفیانه سازمان یافتند، ولی تا ۱۸۸۴ رسمیت قانونی نداشتند، **سندیکالیسم** فرانسه ریشه‌های قوی داشت. کنفدراسیون کل کارگری (**ث. ژ. ت.**) در کنگرهٔ ۱۹۰۶ آمین تصمیم به اقدام مستقیم انقلابی گرفت. تنها در **جمهوری چهارم** و با رشد اتحادیه‌های کارگری «مسیحی» جلو تندروی‌های اتحادیه‌ها گرفته شد.

در آمریکا: اتحادیه‌های کارگری آمریکا زیر سلطهٔ **فدراسیون کار آمریکا** (اِ. اف. ال.) هستند. بنیانگذار این سازمان ساموئل گمپرز، یهودی مهاجر هلندی بود. این اتحادیه که در ۱۸۸۱ تشکیل شد جنبهٔ صنفی داشت. **کنگرهٔ سازمان‌های صنعتی** (سی. آی. اُ.) جنبش مستقل کارگران صنعتی ماهر و ناماهر بود، که از ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۵ فعالیت داشت، سپس در ا. اف. ال. ادغام شد.

در روسیه: در روسیهٔ تزاری در ۱۹۰۲ پلیس درصدد برآمد تا اتحادیهٔ کارگری را زیر نظر عوامل خود سازمان دهد، ولی تلاشی بی‌ثمر بود. اما اتحادیه‌هایی به منظور براندازی رژیم تشکیل شدند. بعد از **انقلاب اکتبر** از کارگران خواسته شد همگی عضو اتحادیه شوند، البته حق اعتصاب عملاً از آنها گرفته شد.

در استرالیا نیز جنبش اتحادیه‌ها قوی است، خاصه در نیوسوث ویلز که محل برگزاری نخستین کنگرهٔ اتحادیه کارگران در ۱۸۷۹ بود. اتحادیه‌های کارگری کانادا برطبق الگوی آمریکا عمل می‌کنند.

تلاش هایی به منظور ایجاد اتحادیه های فراملی انجام شد، که «فدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری» (۴۵ — ۱۹۰۵) نمونه ای از آن بود. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹ **«فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری»** فعالیت های اتحادیه های کارگری ۴۵ کشور جهان را هماهنگ می کرد. اما اتحادیه های کارگری بریتانیا و آمریکا، در اعتراض به رویهٔ «غیر دموکراتیک» اتحادیه های کشورهای کمونیستی، دست به ایجاد **کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری** زدند (۱۹۴۹). پیدایش **«همبستگی»** لهستان و حمایت پاپ و ایالات متحده آمریکا از آن از یک سو، و رویارویی دولت کارگری لهستان و بلوک شرق از سوی دیگر، تحولی جدی است که به جابه جایی نقش ها منجر شده است.

اتحادیه های کارگری، فدراسیون جهانی[1]

درپاییز سال ۱۹۴۵ سازمان های کارگری ۵۴ کشور جهان دست به ایجاد این فدراسیون زدند. در این فدراسیون، اتحادیه های کارگری آمریکا، شوروی، و انگلستان نیز شرکت داشتند. اما در سال ۱۹۴۹ اتحادیه های کارگری غرب که معتقد بودند اتحادیه های کارگری کشورهای کمونیستی (که در فدراسیون اکثریت داشتند) در کشورهای خویش از آزادی برخوردار نیستند از این فدراسیون خارج شدند و **کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری** را پایه گذاری کردند.

اتحادیهٔ همبستگی کارگران سراسر کشور[2]

نخستین تلاش در راه متحد ساختن کارگران ماهر و ناماهر انگلستان که

1- World Federation of Trade Unions.

2- Grand National Consolidated Trades Unions.

درپی طرح مشترک ربرت اوئن و جان داهرتی انجام شد. درژانویهٔ ۱۸۳٤ اتحادیهٔ مزبور تشکیل شد و به سرعت نیم‌میلیون کارگر را زیر پوشش گرفت. و تعهد می کرد برای برقراری ۸ ساعت کار در روز دست به اعتصاب بزند. دولت، با درک وضعیت خطرناک، ضمن پیگرد جان‌باختگان تولپودل، اوئن را زیر فشار گذاشت و در اکتبر ۱۸۳٤ اتحادیه منحل شد.

اتریش، امپراتوری[1]

در ۱۸۰٤، فرانسوای دوم، که درک کرده بود پایان امپراتوری مقدس روم نزدیک شده است، خود را «فرانسوای اول، امپراتور اتریش» خواند. به سبب جنگ های ناپلئونی، تا برپایی کنگرهٔ وین سرزمین های تشکیل دهندهٔ این امپراتوری مشخص نبود. بوهم، مُراوی، گالیسی، سیلزی، اسلوواک، ترانسیلوانیا، بوکووینا، کرواسی، اسلووان، کارنیولا، گوریتسیا، ایستری، دالماسی، لُمباردی و ونیز سرزمین های امپراتوری اتریش را تشکیل می دادند. وجود هفده ملیت و نبود هر نوع وحدت اقتصادی بین آنان مانع از ایجاد یک حکومت مرکزی کارآمد شد. دوران حیات امپراتوری توأم بود با نبردهای بی سرانجام و دائم با ملل تابع. ابتدا ایتالیایی ها و بعد رومانی و اسلاوهای جنوب (یوگسلاوی) به صورت دولت ملی[2] درآمدند. دودمان سلطنتی هابسبورگ برای ایجاد موازنه و حفظ سلطهٔ خویش ملیت های تابع را به جان یکدیگر می انداخت. این دسیسه بازی در انقلاب های ۱۸٤۸ به‌وضوح نمایان شد و سرانجام در ۱۸٦۷ امپراتوری طی مصالحه ای به خواست مجارها تن در داد.

درجنگ جهانی اول حمایت متفقین از آرمان های آزادیخواهانهٔ ملل تابع، تجزیهٔ امپراتوری را اجتناب ناپذیر کرد. پیمان های سن ژرمن و تریانُن در

1- Austrian Empire. 2- Nation - State.

۲۰ــ ۱۹۱۹ تجزیهٔ امپراتوری اتریش را رسماً مورد تصدیق قرار داد.

اتریش، پیمان دولت[1]

در ۱۵ مه ۱۹۵۵ وزیران خارجهٔ شوروی، آمریکا، انگلستان و فرانسه در کاخ بِلْ وِدِر وین گرد آمدند تا پیرامون خروج قوای اشغالگر از اتریش و اعادهٔ استقلال این کشور درچارچوب مرزهای ۱۹۳۷، گفتگو کنند. این پیمان نمایانگر دگرگونی، عمده‌ای، درسیاست شوروی بود. شوروی در طول ۹ سالی که از جنگ می گذشت، با هرگونه راه‌حلی برای اتریش با دولت‌های غربی مخالفت کرده بود. الحاق اتریش به آلمان **(انخلوس)** که درپی جنگ جهانی اول مورد مخالفت این کشورها بود باز هم مورد قبول قرار نگرفت و اتریش از پیوستن به آلمان منع، و متعهد به بیطرفی شد. پنج ماه پس از امضای پیمان، قوای خارجی از اتریش خارج شدند، غرب امیدوار بود، با این پیمان، شوروی از حضور خود در اروپای شرقی بکاهد اما امضای **پیمان ورشو** یک روز بعد از این پیمان این امید دولت‌های غربی را برباد داد.

اتریش، جمهوری[2]

جمهوری اتریش بین کشورهای چکسلواکی، مجارستان، یوگسلاوی، ایتالیا، سویس و آلمان‌غربی واقع شده و به دریای آزاد راه ندارد. مساحت آن ۸۳,۸۴۹ کیلومترمربع، جمعیت آن ۸ میلیون، پایتخت: وین.

در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۸ با کناره گیری **امپراتور کارل**، در اتریش اعلام جمهوری شد. مجمع مؤسسان به ادغام اتریش در آلمان رأی داد (مارس

1- Austrian State Treaty. 2- Austrian Republic.

۱۹۱۹). صدراعظم کشور کارل رِنِه (۱۹۵۱— ۱۸۷۰) یک سوسیالیست بود. پیمان‌های صلح پایان جنگ جهانی اول هر نوع وحدت آلمان و اتریش را ممنوع کرده بود. بنابراین در قانون اساسی جدید (اکتبر ۱۹۲۰) جمهوری فدرال اتریش برمبنای الگوی سویس تدوین شد. در جمهوری اتریش احساسات میهن‌پرستانه ضعیف بود: یا پان‌ژرمنی بود یا سلطنت‌طلبانه و هوادار **هابسبورگ**. وین، پایتخت اتریش که یک‌چهارم جمعیت جمهوری را در خود جای می‌داد، گرایش‌های سوسیالیستی داشت اما در بقیهٔ نقاط کشور احساسات مسیحی حاکم بود. ارتش‌های خصوصی فاشیستی (هایم‌ور) و سوسیالیست (شوتزبوند) درگیر زد و خورد با یکدیگر بودند. در ۱۹۲۷ این درگیری‌ها به اوج خود رسید. بحران اقتصادی ۲— ۱۹۳۱ بر وخامت اوضاع افزود و بزرگترین بانک کشور، یعنی «بانک اعتبارات» با دشواری مالی روبرو شد. در دوران صدراعظمی **دولفوس** جنگ داخلی کوتاه‌مدتی درگرفت که به شکست سوسیالیست‌ها انجامید (فوریه ۱۹۳٤) و به دنبال آن قانون اساسی فاشیستی تدوین گردید. دولفوس پنج ماه بعد در یک کودتای ناکام نازی کشته شد. اقتدار جانشین وی، **کورت فون شوشینگ**، زیر فشار نازی‌ها ضعیف شد و در مارس ۱۹۳۸ قانون **الحاق (آنِخلوس)** به تصویب رسید. از ۱۹۳۸ تا ۱۹٤۵ اتریش ایالتی از آلمان بزرگ بود. در دسامبر ۱۹٤۵ با رهبری کارل رنه جمهوری دوم اعلام شد. خروج قوای اشغالگر در ۱۹۵۵ و رونق صنعتی اتریش در جمهوری دوم صورت گرفت. رهبری جمهوری با سوسیالیست‌های میانه‌رو است که به بیطرفی کشور متعهدند و همین امر وین را به عنوان میزبان کنفرانس‌های بین‌المللی رقیب ژنو ساخته است.

اتریش ـ هنگری[1]

در پی **سازش**[2] سال ۱۸٦۷، امپراتوری پیشین اتریش به پادشاهی دوگانهٔ

1- Austria - Hungry. 2- Ausgleich.

اتریش ـ هنگری تبدیل شد و این واحد سیاسی تا ۱۹۱۸ بر اروپای مرکزی سیطره داشت. به موجب سازش، قلمرو امپراتور **فرانسوا ژوزف** به اتریش (یعنی سرزمین هایی که در پارلمان امپراتوری نماینده داشتند)، و هنگری تقسیم شد. هر دو کشور یک پادشاه و نیز سیاست خارجی، دفاعی و مالی واحد داشتند. هر کشور یک نخست وزیر و یک پارلمان داشت اما از هرپارلمان ۶۰ نماینده به دعوت امپراتور ـ پادشاه، در بوداپست یا وین گرد می آمدند و مستقل از یکدیگر مسائل مشترک اتریش ـ هنگری را مورد بحث قرار می دادند. در اوایل قرن بیستم بر سر نحوهٔ پرداخت های مالی طرفین، بین این دو کشور متحد دعوا درگرفت، به علاوه هنگری ها می کوشیدند در «ارتش امپراتوری پادشاهی» استقلال عمل بیشتری داشته باشند. اما مسألهٔ عمدهٔ این دو کشور رابطه شان با ملیت های تحت سلطه بود. هنگری ها با مخالفت سرسختانهٔ کروات ها و صرب ها و به درجهٔ کمتری رومانی ها و اسلواک ها رو برو بودند. چک های بوهم و مُراوی (که به نیمهٔ اتریشی امپراتوری تعلق داشتند) عمیقاً از موضع برتر هنگری ها ناراحت بودند و **توماس مازاریک** سخنگوی قدرتمند آنان بود. با مرگ فرانسوا ژوزف در ۱۹۱۶، جانشین وی **کارل** وعدهٔ اصلاحاتی در قانون اساسی را داد. اما حمایت متفقین از مازاریک و سایر تبعیدیان، تجزیهٔ اتریش ـ هنگری را گریزناپذیر ساخت. پیمان های **سن ژرمن** و **تریانُن** (۲۰ــ ۱۹۱۹) رسماً انحلال سلطنت دوگانه را تأیید کرد.

اتفاق سه گانه[1] (یا تفاهم سه گانه)

نامی که اغلب به همکاری کشورهای بریتانیا، فرانسه و روسیه طی سال های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷ داده می شود. (نک: **تفاهم انگلستان ــفرانسه** و **تفاهم انگلستان ــ روسیه**). هدف این اتفاق ها حل اختلافات بود، و قبل از

1- Triple Entente.

شروع جنگ جهانی اول قدرت‌های متفق اتحاد نظامی نداشتند. در ۳ سپتامبر ۱۹۱٤، هر سه قدرت متعهد شدند که بطور جداگانه با آلمان پیمان صلح منعقد نکنند. دولت بلشویکی روسیه بعد از انقلاب ۱۹۱۷ این پیمان را نقض کرد (هم‌چنین دیگر تعهدات دولت تزاری را) و در مارس ۱۹۱۸ در برست لیتوفسک با قدرت‌های مرکز پیمان صلح بست.

اتفاق صغیر[1]

پیمان‌های اتحاد بین چکسلواکی و یوگسلاوی (۱۹۲۰)؛ چکسلواکی و رومانی (۱۹۲۱)؛ و یوگسلاوی و رومانی (۱۹۲۱)، که در ماه مه ۱۹۲٦ در بلگراد تحکیم، و به پیمان واحدی تبدیل شد. هدف این اتحادها حفظ وضع موجود اروپای مرکزی برمبنای پیمان‌های سن ژرمن و تریانن، و تأکید بر مخالفت با بازگشت هابسبورگ‌ها به اتریش یا هنگری بود. در فوریهٔ ۱۹۳۳ شورای دائمی و دبیرخانهٔ اتحاد صغیر دایر شد و راه را برای همکاری‌های اقتصادی گشود، و الگویی شد برای سازمان‌های بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم. بین سال‌های ۳۷— ۱۹۲۹ مذاکرات منظم نظامی در جریان بود، اما طرح‌های جنگی اتحادیه تنها متوجهٔ حملهٔ احتمالی و انتقامی هنگری بود و اصولاً تهدید آلمان را جدی نمی‌گرفت. با همکاری‌های نزدیک یوگسلاوی با هیتلر در ۸— ۱۹۳۵، و قربانی شدن چکسلواکی در کنفرانس مونیخ به دست سران غرب، درپیشگاه آلمان هیتلری، اتحاد از هم پاشید. در فوریه ۱۹۳۹ رومانی و یوگسلاوی رسماً انحلال سازمان‌های اتحاد صغیر را اعلام کردند. اصطلاح اتحاد صغیر را یک روزنامه‌نگار مجار، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۰، بر سبیل استهزاء بکار گرفت.

1- Little Entente.

آتلی، کلمنت ریچارد[1] (۱۹۶۷ – ۱۸۸۳)

نخست‌وزیر بریتانیا. پس از فراغت از تحصیل، وکیل دادگستری شد. در ۱۹۱٤ به خدمت ارتش درآمد. در **گالیپولی**، عراق و فرانسه خدمت کرد. در ۱۹۲۲ به نمایندگی **حزب کارگر** به **مجلس عوام** راه یافت. در کابینهٔ **مکدونالد**، و **جمس رامسی** وزیر شد (۱۹۳۱). اما برخلاف **اچ. موریسون** و **ا. وی. الکساندر** عضو کابینه نبود. در ۱۹۳۱ با حمایت از لانسبری، از پیوستن به دولت ملی خودداری کرد. مهارت اتلی درگذشتن ازچم‌وخم‌های پارلمانی وی را در ردیف اعضای برجستهٔ حزب کارگر در مجلس عوام قرار داد. پس از بازنشسته شدن لانسبری در ۱۹۳۵، اتلی در دور دوم رأی‌گیری با شکست دادن موریسون، رهبر حزب کارگر شد. وی با اتخاذ یک خط مشی که هم مورد موافقت کمونیست‌ها بود و هم لیبرال‌ها، موضع خود را مستحکم کرد. آگاهی بسیار خوبی نسبت به امور اروپا داشت. در **جنگ داخلی اسپانیا** از داوطلبان انگلیسی که با فرانکوی فاشیست می‌جنگیدند حمایت کرد و از بریگاد بین‌المللی بازدید نمود. در ۱۹٤۰ که به کابینهٔ جنگی **چرچیل** پیوست، اقتدار درون حزبی او بلامنازع بود. وی سمت‌های مهردار، معاونت نخست‌وزیر و وزارت دومینیون را یکی پس از دیگری به عهده گرفت. از تندروی‌های چرچیل و نیز اعضای حزب خود جلوگیری می‌کرد. در سال‌های ۵۱ – ۱۹٤۵ به عنوان اولین نخست‌وزیر حزب کارگر انجام وظیفه کرد. ملی شدن راه‌آهن، صنایع ذغال، الکتریسیته، گاز و فولاد، و اجرای **خدمات بیمهٔ درمانی** در زمان نخست‌وزیری او صورت گرفت. وی به امور کشورهای **مشترک‌المنافع** علاقمند بود. هند و پاکستان در زمان او استقلال به‌دست آوردند. به رغم افزایش شکاف چپ و راست در حزب کارگر، اتلی در انسجام حزب و اعمال انضباط حزبی تلاش بسیار کرد. در اکتبر ۱۹۵۱ حزب کارگر با اختلاف ناچیزی از حزب رقیب شکست خورد. اتلی تا ٤ سال بعد هم رهبر حزب بود،

1- Attlee, Clement Richard.

اما در ۱۹۵۵ از این سمت کناره گرفت و جای خود را به **هیوگیتسکل**[1] داد.

اتمی، بمب[2]

طرح تولید سلاحی با قدرت تخریبی زیاد، قبل از جنگ جهانی دوم مورد توجه و بررسی دانشمندان اروپایی - آمریکایی قرار گرفته بود. **روترفورد** در ۱۹۳۲ در کمبریج اتم را شکافت و **انریکوفرمی**، دانشمند ایتالیایی در رم به کشف واکنش زنجیره‌ای اتم نایل آمد (۱۹۳٤). آلمان نازی هنگامی به نیروی مخرب اتم و انرژی اتمی پی برد که دیگر خیلی دیر شده بود. در آن هنگام دانشمندان اروپایی — از جمله فرمی— که به ایالات متحده رفته بودند، در این زمینه کارهای زیادی انجام داده بودند. در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹٤۵ برنامهٔ ساختن بمب اتمی، که به نام رمزی «طرح مانهاتان» معروف بود، پایان گرفت و نخستین بمب در صحرای نیومکزیکو آزمایش شد. سه هفته بعد، یعنی در ٦ اوت ۱۹٤۵، هواپیماهای آمریکایی بمبی بر هیروشیما، و در ۹ اوت بمب دیگری بر ناکازاکی انداختند. بمب هیروشیما ۷۸ هزار کشته و عدهٔ زیادی مجروح برجای گذاشت. در ۱٤ اوت ژاپن تسلیم شد. شوروی که مخفیانه تولید این سلاح را پی گیری می کرد، در ۱۹٤۹ به بمب اتمی دست یافت. بریتانیا در ۱۹۵۲، فرانسه در ۱۹٦۰ وچین در ۱۹٦٤ صاحب این سلاح شدند. هند آخرین کشوری است که به بمب اتمی دست یافته است. محافل صلح‌طلب به تولید بمب **هیدرژنی** اعتراض کرده و تولید هر نوع سلاح اتمی را محکوم کرده‌اند. اولین بمب‌های نوترونی که در ایالات متحدهٔ آمریکا، در لیورمور (کالیفرنیا) ساخته شد تنها انسان‌ها را نابود می کند و به مناطق و ساختمان‌ها آسیبی وارد نمی کند. در ۱۹۸۰ دولت فرانسه هم به این نوع بمب دست یافت و آن را با موفقیت آزمایش کرد.

1- Hugh Gaitskell. 2 - Atomic Bomb

آتوود، توماس[1] (۱۸۵۶ ـ ۱۷۸۳)

سیاستمدار اصلاح‌طلب انگلیسی. او بنیانگذار «اتحادیهٔ سیاسی بیرمنگام» (۱۸۳۰) بود و در فعالیت‌های پیگیر سیاسی خویش خواهان اصلاحات سیاسی و ایجاد نظام برابری در نمایندگی پارلمان بود. در ۱۸۳۲ به عنوان نمایندهٔ بیرمنگام به پارلمان راه یافت. از طرفداران اصلاح نظام پولی بود و با **چارتیست‌ها** رابطهٔ نزدیک داشت و درخواست‌های آنان را به مجلس عوام انگلستان داد.

اتیوپی[2] (حبشه)

کشوری در ساحل دریای سرخ و در**شاخ افریقا** بین سودان، کنیا، سومالی، و جیبوتی. مساحت ۱,۲۲۱,۹۰۰ کیلومترمربع. جمعیت حدود ۳۲ میلیون. پایتخت: آدیس آبابا.

این کشور از قدیم‌ترین ایام و به رغم تجاوز پرتغالی ها (۱۶۳۳ — ۱۵۲۸) و ایتالیایی ها (۱۹۴۱ — ۱۸۸۲) استقلال خود را حفظ کرده است. امپراتور منلیک در نبرد **آدووا** (۱۸۹۶) شکست سختی بر ایتالیایی ها وارد آورد و به‌رغم گسترش سیاست‌های استعماری دولت‌های اروپا، اتیوپی توانست موقعیت خود را به عنوان تنها کشور مستقل آفریقا حفظ کند. **هایلا سلاسی** در دوران حکومت خویش (۱۹۷۴ — ۱۹۳۰) کوشید کشور را از انزوا خارج سازد و با تمدن اروپا آشنا کند. در زمان حکومت وی تجاوز ایتالیا از ناحیهٔ **اریتره** و سومالی منجر به **جنگ حبشه** در ۶ — ۱۹۳۵ شد، و اتیوپی تا ۱۹۴۱ در اشغال ایتالیا باقی ماند.

در ۱۹۴۱ سر آلان کانینگام، فرماندهٔ نیروهای متفقین در شرق افریقا در رأس قوای انگلیسی، آفریقای جنوبی و حبشی به آدیس آبابا وارد شد و

1- Thomas Atwood. 2 - Ethiopia.

هایلا سلاسی بار دیگر به قدرت بازگشت و با کمک آمریکا و انگلیس به ادارهٔ امپراتوری پرداخت. از ۱۹۵۲ **اریتره** هم به حاکمیت اتیوپی درآمد. در دههٔ ۱۹۵۰ اتیوپی کانون اندیشه‌های بیطرفانه در افریقا شد و به رغم فقر و بیسوادی عظیم کشور، اعتباری بین‌المللی پیدا کرد و **مقر سازمان وحدت افریقا** شد. با آنکه کشور از ۱۹۵۵ دارای پارلمان بود اما قدرت حقیقی در شخص امپراتور متمرکز بود تمرکز قدرت در امپراتور، همراه با فقر ناشی از خشکسالی بیسابقهٔ ۱۹۷۳ به نارضایتی‌های گستردهٔ اجتماعی انجامید. یک دولت موقت اصلاح‌طلب به ریاست اندلکاچیو ماکونن، تحصیل کردهٔ آکسفورد و عضو خاندان امپراتوری، تشکیل شد (۱۹۷٤). اما پیش از آنکه اصلاحات دولت جدید به ثمر برسد کودتای افسران جزء ارتش اتیوپی (۱۹۷٤) هایلا سلاسی را از قدرت خلع، و بسیاری از دولتمردان را اعدام یا زندانی کرد. قوهٔ اجرایی در دست «شورای اداری نظامی موقت» (دِرگ) به ریاست تَفْری بانته بود. اما در کودتای ۱۱ فوریهٔ ۱۹۷۷ به رهبری سرهنگ منجیستو هایلاماریام، تفری بانته کشته شد. شورا با تجزیهٔ کشور رو برو بود. «جبههٔ آزادی‌بخش ملی اریتره» خواهان جدایی اریتره، و «جبههٔ آزادی‌بخش سومالی غربی» خواهان الحاق شرق اتیوپی به سومالی بود و از مگادیشو حمایت می‌شد. قوای اتیوپی با کمک نظامی کوبا و شوروی تجاوز سومالی را خنثی، و فعالیت‌های چریکی اریتره را محدود کرد. دولت منجیستو به رغم جنگ با سومالی و درگیری اریتره و قحطی و خشکسالی، توانسته است ثبات را به کشور بازگرداند.

اتیوپی زدگی[1]

این واژه در سه مورد و به سه معنای متفاوت به کار گرفته می‌شود:

1- Ethiopianism.

(۱) جنبش های شبه ناسیونالیستی سیاهان قارهٔ آمریکا و امیدشان به بازگشت به افریقا (چون در اصل، اتیوپی را مترادف افریقا به کار برده‌اند). در این معنا اتیوپی زدگی را معادل «صهیونیسم سیاه» نیز به کار گرفته اند. اتیوپی محل انتقال برده‌ها، نیاکان سیاهان کنونی قارهٔ آمریکا، به کشتی ها بوده است. «انجمن بهبود وضع سیاهان»، در ۱۹۱٤ در جامایکا توسط مارکوس موزیاه گاروی ایجاد شد و تا ۱۹۲۲ به رهبری او فعالیت می کرد، افتخار به تاریخ و تمدن سیاهان، تعاون و بازگشت به افریقا را تبلیغ می کرد؛ (۲) جنبشی که به دنبال جنگ های داخلی ایالات متحده برای دایر کردن کلیساهای خاص سیاهان فعالیت می کرد؛ (۳) کلیسای مستقل سیاهان و انشعاب از کلیسای رسمی.

اجتماع برای پیروزی

حزب گلیست ها یا طرفداران دوگل به رهبری ژاک شیراک. این حزب در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۸٦ اکثریت را به دست آورد وژاک شیراک نخست‌وزیر شد. این امر رویه‌ای بی سابقه درجمهوری پنجم فرانسه بود زیرا رئیس جمهور از حزب سوسیالیست و نخست‌وزیر از حزب راست‌گرای گلیستی بود.

اُچینلِک، سر کلود جان آیر[1] (۱۹۸۱ ـ ۱۸۸٤)

در ۱۹۰٤ به ارتش هند پیوست. در جنگ جهانی اول در مصر، فلسطین و عراق خدمت کرد. در ۱۹٤۰ در ناوریک فرمانده قوای انگلستان بود، ۱۹٤۱

1- Auchinleck, Sir Claude John Eyre.

فرماندهٔ کل قوا در هندوستان (به جای ویول)؛ و بعد فرماندهٔ کل قوا در خاورمیانه شد (۱۹۴۱) وی به رغم کمبودها و مشکلات، در پایان آن سال به بنغازی رسید و کنترل سیرنائیک را در دست گرفت. در ضد حملهٔ **مارشال رومل** در ۱۹۴۲ تمامی متصرفات او چینلک پس گرفته شد. وی در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۲ با فرماندهی ارتش هشتم به ایجاد مواضع دفاعی پرداخت و به نخستین پیروزی در **العلمین** دست یافت. چرچیل در ۱۹۴۲ ژنرال **الکساندر** را به جای وی برگماشت. در ۱۹۴۳ به هند اعزام شد و در ۱۹۴۶ به فیلد مارشالی ارتقاء پیدا کرد. در جریان استقلال هند و پاکستان (۱۹۴۷) فرماندهٔ عالی قوا در شبه قارهٔ هند بود.

اخوان المسلمین

حسن البنا در ۱۹۲۸ در مصر این سازمان را به منظور وادار کردن دولت به رعایت قوانین اسلامی بنا نهاد. در پایان جنگ جهانی دوم اعضای زیادی در مصر پیدا کرد. ترور نخست وزیر مصر در ۱۹۴۸ به این سازمان نسبت داده شد و در ۱۹۴۹ که حسن البناء ترور شد گفته شد که ترور او به دستور فاروق پادشاه مصر بوده است. پس از حسن البنا، حسن الهضیبی رهبر عام نهضت شد و تا ۱۹۷۳ که در تبعید درگذشت رهبر این جنبش بود. عمر تلمسانی (متوفی در ماه مه ۱۹۸۶) سومین رهبر اخوان المسلمین بود که در ۱۹۳۰ به یاری حسن البناء به جنبش پیوست. درپی اقدام محمود عبداللطیف عضو سازمان، به ترور **ناصر**، به زندان افتاد و تا ۱۹۷۱ در زندان بود. سید قطب، عبدالقادرعوده، صلح عشماوی و صلاح شادی از رهبران سرشناس اخوان المسلمین مصر بودند. از ۱۹۷۶ اصول عقاید جنبش در نشریهٔ «الدعوه» ارگان آن به چاپ می رسید. **سادات** به منظور مبارزه با ناصری ها و کمونیست ها دست اخوان المسلمین را بازگذاشت و رهبران آنرا آزاد کرد. اما گروهی از جوانان رادیکال که با

خط‌مشی میانه‌رو عمر تلمسانی مخالف بودند دست به ایجاد جمعیت‌های مسلحانه زدند: «۱. آکادمی ارتش» یا «سازمان آزادی‌بخش اسلامی» به رهبری صالح سریه. در آوریل ۱۹۷٤ به آکادمی نظامی هلیوپولیس حمله برد و در ۱۹۷٤ اقدام به ترور سادات کرد. صالح سریه در ۱۹۷٤ اعدام شد و جنبش او سرکوب گردید.

۲ـ «جماعت المسلمین» یا «التکفیر والهجره» به رهبری شکری مصطفی که درپی اعدام رهبر آن در ۱۹۷۷ تحت پیگرد پلیس قرار گرفت و سرکوب شد.

۳ـ الجهاد که عبدالسلام فرج و کرم زهدی از رهبران آن بودند. خالد اسلامبولی که در اکتبر ۱۹۸۱ **سادات** را ترور کرد به این گروه وابسته بود و از جهاد و مقاومت مسلحانه هواداری می‌کرد. عبدالسلام فرج در ۱۹۸۱ اعدام شد و سازمان او سرکوب گردید.

اخوان‌المسلمین سوریه در دههٔ ۱۹٤۰ به رهبری مصطفی السباعی فعالیت چشمگیری داشت در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰ نیز بر فعالیت خود افزود و دست به مقاومت مسلحانه در برابر رژیم **حافظ اسد** زد و با سرکوب شدید از سوی دولت، فعالیت آن بسیار محدود شد.

در سودان، اردن، لبنان و دیگر کشورهای عربی و اسلامی نیز این جنبش با درجات شدت و ضعف فعالیت می‌کند.

شیخ محمدحامد ابونصر چهارمین رهبر جنبش به دنبال درگذشت عمر تلمسانی، پیشوایی اخوان‌المسلمین را برعهده گرفته است. اخوان‌المسلمین در آوریل ۱۹۸۷ در انتخابات پارلمانی مصر با احزاب لیبرال و کارگر ائتلاف مخالف دولت را تشکیل داد. ائتلاف مزبور جمعاً با به دست آوردن ٦۰ کرسی موقعیت خود را درپارلمان مستحکم کرد.

اُدِر ــ نایْسِه، خط[1]

مرز بین لهستان و آلمان در طول رود اُدِر در جنوب دریای بالتیک تا تقاطع آن با رود نایسه و بعد امتداد غربی نایسه تا مرزچکسلواکی. در **یالتا** و **پوتسدام** با این خط مرزی موافقت شد و ۶ میلیون آلمانی توسط لهستانی ها از سرزمین هایی که با این مرز جدید به لهستان واگذار می شد اخراج شدند. **جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی)** از ۱۹۴۹ با **خط مرزی اُدِرنایسه** موافقت کرد اما پناهندگانی که به آلمان‌غربی رفته بودند به از دست رفتن زمین های حاصلخیز پروس شرق ادرونایسه اعتراض داشتند و **دولت فدرال آلمان** تا ۱۸ نوامبر ۱۹۷۰ این خط مرزی را نپذیرفت. اما با سیاست **گرایش به شرق** صدراعظم، **ویلی برانت**، این خط مرزی به عنوان بخشی از برنامهٔ مصالحهٔ دو آلمان به رسمیت شناخته شد.

ادوارد هفتم[2] (۱۹۱۰ ــ ۱۸٤۱)

پادشاه و امپراتور بریتانیای کبیر (۱۰ ــ ۱۹۰۱). پسر ارشد و دومین فرزند ملکه ویکتوریا. در آکسفورد، و کمبریج تحصیل کرد. با شاهدخت الکزاندر (۱۹۲۶ ــ ۱۸٤٤)، بزرگترین دختر کریستیان نهم پادشاه دانمارک ازدواج کرد. از آنجا که ملکه ویکتوریا او را بی‌ملاحظه و فاقد حس تشخیص می دانست از انجام وظایف دولتی محرومش کرد و تا بعد ازپنجاه سالگی اجازهٔ دست‌یابی به مدارک و اسناد کابینه را نداشت. علاقهٔ طبیعی او به جشن ها و موقعیت های پرشکوه و جلال، این توهم را ایجاد کرده بود که او به عنوان یک پادشاه قدرتی را اعمال می کند که فاقد آن است. در نتیجه بسیاری از دولتمردان خارجی در مورد او دچار سوء تفاهم بودند. خاصه نویسندگان

1- Oder - Neisse Line. 2.- Edward VII.

آلمانی، که به بی‌علاقگی او به پسرعمویش، **قیصر ویلهلم دوم**، پربها داده‌اند و اشتیاق او را به سفرهای اروپایی طرحی شیطانی برای «محاصره» (آلمان) دانسته، در مورد نفوذ ادوارد بر سیاست خارجی راه اغراق پیموده‌اند. نقش او در ایجاد **تفاهم انگلستان ــ فرانسه** تنها محدود به این بود که درخلال سفرش به پاریس در سال ۱۹۰۳ در برابر جمهوریخواهان مصمم فرانسه همدلی نشان داد. (در همین سال به واتیکان هم رفت، او پس از ۶۰۰ سال، اولین پادشاه انگلستان بود که با پاپ در رم ملاقات می کرد). در امور داخلی کشور خیلی کمتر از مادرش، یا حتی پسرش، **جورج پنجم**، دخالت می کرد. خوشرویی، و علاقه‌اش به مسابقات اسب‌دوانی سبب شده است او را، که به «ادوارد صلح‌طلب» معروف بود، محبوب‌ترین پادشاه انگلستان پس از چارلز دوم بدانند.

ادوارد هشتم[1] (۱۹۷۲ ــ ۱۸۹٤)

پادشاه و امپراتور بریتانیای کبیر، (۲۰ژانویه تا ۱۱ دسامبر۱۹۳٦). پسر ارشد **جورج پنجم** و ملکه ماری ــ در وایت‌لاج، ریچموند پارک، متولد شد. در کالج آزبورن و نیروی دریایی سلطنتی و آکسفورد (۱٤ ــ ۱۹۱۲) تحصیل کرد. در ۱۳ژوئیهٔ ۱۹۱۱ طی مراسمی در کار فارون به پرنس ویلز ملقب شد. در خلال جنگ جهانی اول، در جبههٔ غربی، در مصر و ایتالیا، به عنوان افسر ستاد خدمت کرد. در دههٔ ۱۹۲۰، به نمایندگی **جورج پنجم** سفرهایی به خارج و به نقاط مختلف امپراتوری کرد. به عنوان سفیر حسن‌نیت به ایالات متحده و چند کشور دیگر نیز رفت. به‌تدریج با مردم احساس همدردی کرد و نظرات صریحی راجع به شرایط رقت‌بار فقر، خاصه در جنوب ویلز، ابراز داشت. در ۱۹۳۱ با خانم والیس سیمسون ملاقات و به ازدواج با او ابراز تمایل

1- Edward VIII.

کرد. تمام مدت سلطنت کم‌دوام او تحت‌الشعاع عشق او به این زن شیک‌پوش آمریکایی بود. اما این رابطه تا سوم دسامبر ۱۹۳۶ در انگلستان علنی نشده بود. **بحران کناره‌گیری** نتیجه آشکار شدن همین رابطه بود. روز پس از کناره‌گیری از سلطنت، ادوارد هشتم به دوک ویندسور ملقب شد، هفت ماه بعد با خانم سیمسون ازدواج کرد و بیشتر عمر را در فرانسه گذراند، از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ فرماندار باهاما بود. در ۲۸ ماه مه ۱۹۷۲، ده روز پس از دیدار با برادرزاده‌اش، ملکه الیزابت دوم، در خانه‌اش در پاریس درگذشت.

آدینگتُن، هنری (۱۸۴۴ــ۱۷۵۷) (ویکونت سید ماوث) [1]

نمایندهٔ مجلس عوام و دوستِ نزدیک **پیت**. با کناره‌گیری پیت، جورج سوّم وی را مأمور تشکیل کابینه کرد (۴ــ۱۸۰۱). پیمان **صلح آمین** در زمان نخست‌وزیری او منعقد شد. به هنگام جنگ با ناپلئون، به سبب بی کفایتی، از کار کناره گرفت. مدتی وزیر کشور بود. در کابینهٔ لرد لیورپول نیز عضویت داشت. قانون‌های سرکوب‌گر ۱۸۱۹، معروف به **«شش قانون»** در مورد منع اجتماعات و تظاهرات در زمان وی به اجرا درآمد.

ارامنه، کشتار [2]

در نیمه‌های سدهٔ ۱۹، در ایالت ارمنی‌نشین ترکیهٔ عثمانی جنبشی ناسیونالیستی اوج گرفت. **سلطان عبدالحمید** در اجرای اصلاحات وعده داده شده به ارامنه کوتاهی کرد. ارمنی‌ها سازمان‌های تروریستی زیرزمینی تشکیل دادند؛ شاید بدان امید که اقدام‌های تلافی‌جویانهٔ عثمانی‌ها همدردی

1- Addington, Henry (Viscount Sidmouth).
2- Armenian Massacre.

اروپاییان را نسبت به آنان برانگیزد — امری که در مورد بلغارها در ۸— ۱۸۷۵ روی داده بود. قیام ارمنیان در شهر سامسون (اوت ۱۸۹٤) توسط قوای نامنظم ترک به شدت سرکوب شد و ارمنیان قتل‌عام شدند. محافل غرب، خاصه حزب لیبرال انگلستان، دولت عثمانی را زیر فشار قرار دادند و سلطان بار دیگر (۱۸۹۵) وعدهٔ اصلاحاتی را داد. اما در اجرای اصلاحات تعلل می کرد. وقتی ارمنی ها بانک عثمانی در قسطنطنیه را تصرف کردند، درپایتخت کشتاری سه روزه درگرفت که با وساطت سفیران خارجی متوقف شد، اما در ایالت‌های دیگر حوادث مشابه تا نه ماه بعد هم ادامه داشت. هنگامی که بر ارامنه مسلم شد قدرت‌های غربی تا حد تقاضای استقلال از آنان حمایت نخواهند کرد، فعالیت‌هایشان را کم کردند.

أران، بمباردمان[1] (مِرس الکبیر)

پایگاه ناوگان فرانسوی در خلیج أُران در الجزایر که در ۱۹٦۸ به الجزایر واگذار شد. در ۳ژوئیه ۱۹٤۰ ناوگان انگلیسی این پایگاه را محاصره کرد تا از خروج کشتی های جنگی فرانسوی و پیوستن آنها به آلمان نازی جلوگیری کند. در آن زمان **دولت ویشی** فرانسه با آلمان قرارداد متارکه امضاء کرده بود و با نازی‌ها همکاری داشت. فرماندهٔ فرانسوی پایگاه پیشنهادهای انگلستان را مبنی بر مقاومت در برابر دولت ویشی، و رفتن به جزایر آنتیل در قلمرو آمریکا، و یا توقف درپایگاه، نپذیرفت. انگلیسی ها هم به بمباردمان کشتی های فرانسوی پرداختند. کشتی ها منهدم و ۱۳۰۰ فرانسوی کشته شدند. این اقدام در ضمن پایانی بود بر **تفاهم مودت‌آمیز**، و در عین حال موضع **دولت ویشی** را تا حدی مستحکم کرد، همکاری با نازی‌ها را مشروعیت بخشید و **ژنرال دوگل** را از حمایت «فرانسهٔ آزاد» محروم کرد. فرانسویان به تلافی این عمل، در

1- Oran Bombardment.

۷ژوئیه و ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۰ **جبل الطارق** را بمباران کردند، اما به هر حال ناوگان فرانسوی به دست آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی نیفتاد.

ارتباط دادن موضوع ها با یکدیگر، سیاست[1]

روشی در تحلیل مناسبات بین المللی برپایهٔ تحلیل سیستمی. در تحلیل سیستمی اصل بر آن است که هرگونه رفتاری در هر مرحله در یک سیستم منجر به واکنشی در سیستم دیگر می شود. در واقع هر نوع کنش در نظام داخلی یک کشور منجر به واکنشی در سطح بین المللی می شود و برعکس. در این زمینه سه نوع عمدهٔ سیاست ارتباط موضوع ها مشخص شده اند: (۱) «نفوذی»، مثلاً نفوذ ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم در آلمان غربی و ژاپن؛ (۲) واکنشی، یعنی افزایش بودجهٔ دفاعی یک کشور واکنشی است نسبت به افزایش تسلیحات در کشور دیگری که با کشور نخست رابطه ای غیردوستانه دارد (مثل اعراب و اسرائیل، مصر و هندوستان، آمریکا و شوروی...)؛ (۳) «رقابتی»؛ یعنی گسترش اقداماتی در جهت رفاه اجتماعی در کشورهای غربی، یا درخواست استقلال در کشورهای استعمارزده ناشی از مشاهدهٔ وضع کشورهای نظیر است.

در ایالات متحده از سیاست ارتباط موضوع ها با یکدیگر در جهت اعمال فشار بر شوروی و بلوک شرق استفاده می شود. این سیاست که حربه ای در دست **«راست جدید»** آمریکا است از شوروی می خواهد تا به ازای روابط دوستانه با ایالات متحده و سیاست **تنش زدایی** از حمایت از کشورهای انقلابی جهان سوم دست بردارد و احیاناً در جهت سرکوب و مهار آن انقلاب ها اقدام نماید. اعتراض دولتمردان آمریکایی به رفتار دولت شوروی نسبت به ناراضیان داخلی و یهودیان، گوشهٔ دیگری از این سیاست است.

1- Linkage Politics.

ارتش سرخ[1]

۱) نام ارتش شوروی؛ ۲) یک سازمان تروریستی از دانشجویان رادیکال ژاپنی که در ۱۹۶۹ اعلام موجودیت کرد. تفاوت این سازمان افراطی با سایر سازمان‌های نظیر ژاپنی در آن است که (الف) با شوو ینیسم از یکسو، و مسالمت و عدم توسل به قهر از سوی دیگر مخالف است؛ (ب) ناراضیان داخل سازمان را از طریق محاکمات کانگورو یی نابود می کنند؛ (پ) اکثریت اعضای آنرا دختران و زنان تشکیل می دهند؛ (ت) درپی تحمیل فشارهایی از سوی دولت ژاپن، مرکز فعالیت‌های خود را به اروپا و خاورمیانه منتقل کرده است. حمله به مسافران فرودگاه لود در اسرائیل در مه ۱۹۷۴ (که ۲۶ مسافر کشته و ۷۱ نفر زخمی شدند)؛ ربودن هواپیمای ژاپنی از آمستردام در ۱۹۷۳؛ حمله به پالایشگاه نفتی سنگاپور در فوریهٔ ۱۹۷۴، و اشغال سفارت فرانسه در لاهه در سپتامبر ۱۹۷۴ از عملیات مشهور این سازمان است.

ارتش سری، سازمان (أ. آ. اِس)[2]

سازمان سری دست‌راستی تروریستی که در سال‌های ۲ — ۱۹۶۱ **جمهوری پنجم** فرانسه را تهدید می کرد. ژنرال **سالان** رهبر سرشناس این ارتش بود و هواداران او را فرانسویان مقیم الجزایر تشکیل می دادند که از سیاست **دوگل** در مورد الجزایر ناراضی بودند. این ارتش چندین توطئه علیه جان دوگل طرح کرد و یکبار در مارس ۱۹۶۲ اتومبیل وی را به مسلسل بست. با دستگیری یا فرار سران این ارتش به‌تدریج از فعالیت آن کاسته شد و در ۱۹۶۳ از هم پاشید.

1- Red Army. 2- Organisation de l'Armée Secrete (O. A. S.).

اردن[1]

کشور پادشاهی اردن بین سوریه، عراق، عربستان سعودی، مصر و فلسطین (اسرائیل) قرار گرفته است، و از طریق بندر عقبه به دریای سرخ راه دارد. وسعت: ۹۷,۷۴۰ کیلومترمربع؛ جمعیت: حدود ٤ میلیون؛ پایتخت: امّان؛ نام سابق: ماوراء اردن یا ماوراء رود اردن. تا ۱۹۱۸ بخشی از امپراتوری عثمانی بود. **جامعهٔ ملل** ، سرپرستی سرزمین شرق رود اردن را به انگلستان داد و این کشور امیرنشین ماوراء اردن را ایجاد کرد و حکمرانی آن را به **امیرعبدالله** ، فرزند **حسین** ، شریف مکه واگذار کرد. در ۱۹٤٦ دوران قیمومت پایان گرفت و پادشاهی اردن هاشمی تشکیل شد و نام ماوراء اردن به اردن تغییر یافت. در ۱۹٤۹ **امیرعبدالله** سرزمین های باختری رود اردن را، که بخشی از **فلسطین** بود، ضمیمهٔ کشور خویش کرد. با ترور عبدالله درژوئیهٔ ۱۹۵۱، فرزندش **طلال** جانشین وی شد. طلال با سیاست های انگلیس در خاورمیانه موافق نبود، به همین سبب او را بیمار روانی تشخیص داده و از سلطنت برکنارکردند. فرزندش **حسین** (**ملک حسین** کنونی) جانشین وی شد و از ۱۹۵۲ تا به حال پادشاه کشور اردن هاشمی بوده است. وی در مارس ۱۹۵٦ **ژنرال گلوب** و سایر افسران انگلیسی را که پدربزرگش برای ایجاد لژیون عرب به خدمت گرفته بود اخراج کرد. ملک حسین با **عبدالناصر** موافقتی نداشت. از فوریه تا ژوئیهٔ ۱۹۵۸ عراق و اردن **سلطنت متحده‌ای** در برابر ناصر ایجاد کردند. اما کودتای عراق و قتل **فیصل دوم** و **نوری السعید** ، و ایجاد رژیم تندرو ناسیونالیستی عرب به رهبری **قاسم** در بغداد، به عمر سلطنت متحده پایان داد و حسین منزوی شد. اردن مدعی بود که تنها کشور عرب است که حق دارد راجع به **مسألهٔ فلسطین** قضاوت کند، و به هر فلسطینی هم در صورت تمایل تابعیت اردنی خواهد داد. این ادعا مورد قبول فلسطینی های مبارز قرار نگرفت، و گروه های فدایی آنان از خاک اردن به اسرائیل جمله کردند. این گروه های فدایی در سال ۱۹٦٤ **ساف**

1- Jordan.

(سازمان آزادیبخش فلسطین) را تشکیل دادند. فشار همه جانبه، ملک حسین را به رغم میل باطنی اش به **جنگ شش روزه** کشانید. در این جنگ اردن تمامی ساحل باختری رود اردن و نیمهٔ دیگر اورشلیم را نیز از دست داد. فلسطینی ها بار دیگر در اردن مستقر شدند و به حملات علیه اسرائیل ادامه دادند. حسین برای کنترل فلسطینی های مسلح در داخل خاک اردن دست به جنگی وحشیانه و تمام‌عیار علیه آنان زد (۲۵ــ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۰)، و سرانجام اردن را از وجود مبارزان مسلح فلسطینی پاک کرد. در **جنگ اکتبر ۱۹۷۳**، اردن برای کمک به سوریه نیروهایی به بلندی های جولان فرستاد، اما در مرزهای خود با اسرائیل درگیر نشد. در حال حاضر، سازمان آزادیبخش فلسطین به رهبری **یاسرعرفات** می کوشد با همکاری اردن قسمتی از سرزمین های اشغالی فلسطین را از اسرائیل بازپس بگیرد و دولت فلسطین را تشکیل دهد.

اردن ــ انگلیس، پیمان (۲۲ مارس ۱۹٤٦)

این پیمان ۲۵ ساله را **ارنست بوین** وزیر خارجهٔ انگلستان، و **ابراهیم هاشم** نخست‌وزیر اردن امضا کردند. **امیرعبدالله** فرزند **حسین بن علی**، شریف مکه، به پاس خدماتی که خود و پدرش در جنگ جهانی اول علیه عثمانی و به نفع انگلستان انجام دادند به حکومت اردن منصوب شد و به **وینستون چرچیل** وزیر مستعمرات انگلستان قول داد که قیمومت انگلستان را بر اردن به رسمیت بشناسد؛ بر سرزمین عراق ادعای حاکمیت نکند؛ علیه فرانسوی ها در سوریه اقدامی به عمل نیاورد و در مسائل سیاسی کشور با نمایندهٔ انگلستان در امّان مشورت کند (جان فیلبی نخستین نمایندهٔ انگلستان در امّان بود). در ۱۹۲۳ به اردن استقلال داخلی داده شد و در ۱۹٤٦ به صورت کشور به ظاهر کاملاً مستقلی درآمد و پیمانی در ۲۲ مارس آن سال بین دو کشور به امضا رسید که هر یک از دو طرف را متعهد می ساخت در صورت تجاوز به یک کشور،

دیگری به یاریش بشتابد و به انگلستان اجازه می داد نیروهای خود را در هر نقطهٔ اردن مستقر سازد. در ۱۵ مارس ۱۹٤۸ با اصلاحات و تغییراتی، بار دیگر همان پیمان منتها به مدت ۱۵ سال منعقد گردید و **توفیق ابوالهدی** و **فوزی الملقی** از سوی اردن و کرک براید نمایندهٔ ویژهٔ دولت انگلستان آنرا امضا کردند. **سلیمان نابلسی** نخست‌وزیر اردن در ۱۳ مارس ۱۹۵۷ این پیمان‌ها را لغو کرد و به آرزوی مردم اردن و منطقه جامهٔ عمل پوشید.

اردوگاه کار اجباری[1]

در سال ۱۹۰۰ کیچنر انگلیسی اردوگاه‌هایی از بوئرهای غیرنظامی ایجاد کرد که به سبب عدم رعایت بهداشت و سوءمدیریت و تغذیه انگشت‌نما شدند. در ۱۹۳۳ نازی‌ها در داخائو و ارانینبرگ اردوگاه‌هایی برای نگهداری دشمنان «نژادی» ایجاد کردند. در سال ۱۹۳۹ شش اردوگاه از این نوع در آلمان وجود داشت که ۲۱ هزار زندانی را در خود جای می داد. این اردوگاه‌ها، که در خلال جنگ جهانی دوم افزایش یافتند، به‌تدریج جنبهٔ «بازدارندگی» خود را از دست دادند و به «مراکز نابودی» یهودیان تبدیل شدند. به روی توقیف‌شدگان آزمایش‌های پزشکی انجام می‌شد. نیروی کار رایگان تسلیحات روبه رشد آلمان را نیز این اردوگاه‌ها تأمین می کردند. بلسن و بوخنوالد (با ۲۳۹ هزار زندانی در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹٤۵) و راونسبروک در آلمان، ماتاوزن در اتریش، ترز این شتات در چکسلواکی، آشوویتس، تربلینکا و سوبی‌بور در لهستان و نیز اردوگاه‌های مجارستان، رومانی و هلند نمونه‌هایی از این اردوگاه‌ها و یادگارهای رسواکنندهٔ رژیم هیتلری هستند.

1- Concentration Camps.

أرسینی، توطئه[1]

در ۱٤ ژانویهٔ ۱۸۵۸ میهن‌پرست ایتالیائی، فلیس اورسینی، که امپراتور **ناپلئون سوم** را خائن به مقاصد ملت ایتالیا می‌دانست، **قصد** ترور وی و همسرش اوژنی را کرد. با آن که عدهٔ زیادی از مردم زخمی شدند، اما به ناپلئون و اوژنی آسیبی نرسید. اورسینی اعدام شد. اما مطبوعات فرانسه آخرین نامهٔ وی را چاپ کردند. اورسینی در این نامه از ناپلئون خواسته بود از آزادی ایتالیا از چنگال اتریش حمایت کند. ناپلئون از **کاوور** خواست محرمانه به دیدار وی در **پلومبیر** برود تا مشترکاً دربارهٔ ایتالیا تصمیمی بگیرند.

اِرفورت، کنفرانس[2]

در اکتبر ۱۸۰۸ ناپلئون و **الکساندر تزار اول** در حضور امیران آلمان دیدار کردند. ناپلئون با این دیدار می‌خواست نشان دهد که درپی **پیمان تیلسیت** رابطهٔ فرانسه و روسیه بهبود یافته، در ضمن می خواست از الکساندر بخواهد تا اتریش را از جنگ با فرانسه بازدارد. حل اختلاف فرانسه— روسیه بر سر عثمانی نیز از دیگر هدف های ناپلئون بود. الکساندر، که بطور محرمانه توسط **تالیران**، وزیرخارجهٔ فرانسه، از مقاصد ناپلئون مطلع شده بود، با مهارت سعی کرد برای خود تعهدی ایجاد نکند، و کنفرانس به نتایج موردنظر ناپلئون نرسید.

أرگون، مسأله[3]

اختلاف مرزی کانادا با ایالات متحده که در ۱۸۱۸ به علت نامشخص

1- Orsini Plot. 2- Erfurt Conference. 3- Oregon Question.

بودن رشته کوه‌های مرزی دو کشور، حل نشده باقی مانده بود. انگلیسی ها (حاکمان کانادا) به دلیل اهمیت منطقه در تجارت خز، به سرزمین های بین رود کلمبیا و مدار ۴۹ درجه چشم دوخته بودند. ایالات متحده نیزمدعی مالکیت این سرزمین بود و ادعا می کرد کاشفان آمریکایی سرزمین مزبور را کشف کرده و مزرعه‌داران آمریکایی در دره‌های آن سکنی گزیده‌اند. با تمایل آمریکاییان به گسترش قلمروشان (به **سرنوشت عیان** نگاه کنید) در دههٔ ۱۸۴۰ تنش شدت گرفت. کاندیدای موفق دموکرات‌ها برای ریاست جمهوری (۱۸۴۴) قول می داد که حقوق آمریکا بر ارگون را مسلم سازد و تکزاس را ضمیمهٔ ایالات متحده کند. در ۱۵ ژوئن ۱۸۴۶ توافق‌نامه‌ای بین بریتانیا و ایالات متحده به امضاء رسید که به موجب آن آمریکاییان به سرزمینی که امروز ایالت های ارگون، واشنگتن و آیداهو (همگی در جنوب مدار ۴۹ درجه) را تشکیل می دهد، دست یافتند و جزیرهٔ وانکوور سهم کانادا شد.

اُرلاندو، ویتوریو امانوئل [1] (۱۹۵۲ ــ ۱۸۶۰)

نخست‌وزیر ایتالیا. استاد حقوق بود و در ۱۹۱۶ وزیر دادگستری شد. در اوج فاجعهٔ **کاپورتّو** در اکتبر ۱۹۱۷ به نخست‌وزیری رسید. روی کارآمدن دولت او سبب تقویت روحیهٔ ایتالیایی ها شد و یک سال بعد به پیروزی ژنرال دیاث در ویتوریو ونتو انجامید. ارلاندو در کنفرانس ۱۹۱۹ پاریس یکی از «چهار بزرگ» شرکت کننده بود. اما **وودرو ویلسون**، رئیس جمهور آمریکا با درخواست های ارضی او مخالفت کرد و آنها را مغایر اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها دانست. ناکامی ارلاندو در کسب امتیازهای ارضی، همراه با ناآرامی های اجتماعی داخلی، سقوط سریع او را سبب شد. در ۲۲ ژوئن ۱۹۱۹ استعفا کرد و در ۱۹۲۲ با روی کار آمدن **موسولینی** برای همیشه دست از

1- Orlando, Vittorio Emmanuele.

سیاست برداشت.

اروپا، برنامهٔ ترمیم[1]

درپایان جنگ جهانی دوم ۱٦ کشور اروپایی پیشنهادهایی به منظور همکاری اقتصادی با ایالات متحدهٔ آمریکا به این کشور ارائه کردند (۲۲ سپتامبر ۱۹٤۷). این ۱٦ کشور عبارت بودند از: انگلستان، هلند، ترکیه، سویس، سوئد، پرتغال، نروژ، لوکزامبورگ، ایرلند، ایسلند، ایتالیا، یونان، فرانسه، دانمارک، بلژیک و اتریش. این کشورها **سازمان همکاری اقتصادی اروپا** را به‌وجود آوردند تا برای اجرای **طرح مارشال** آمادگی داشته باشند. مدت اجرای برنامهٔ ترمیم چهار سال (۵۱ — ۱۹٤۸) بود و هدف های زیر را دنبال می کرد: (۱) هر کشور حداکثر تلاش خود را در تولید به عمل آورد؛ (۲) ثبات مالی وپولی هر کشور تأمین گردد؛ (۳) همکاری های اقتصادی به عمل آید؛ و (٤) مسألهٔ کسری موازنهٔ پرداخت ها با ایالات متحده حل شود (از طریق صادرات به آن کشور).

کنگره مبلغ ۵۲۲ میلیون دلار به ایتالیا، فرانسه و اتریش اختصاص داد و طبق «قانون همکاری اقتصادی» (آوریل ۱۹٤۸) بودجهٔ کامل اجرای برنامه تأمین شد. یک «ادارهٔ همکاری اقتصادی» برپا شد تا بر اجرای برنامه نظارت کند. سال ۹ — ۱۹٤۸ مبلغ ۵ میلیارد دلار، سال ۵۰ — ۱۹٤۹ مبلغ ۵٤۳۰ میلیون دلار، و سال ۵۱ — ۱۹۵۰، مبلغ ۲۸۵۰ میلیون دلار به این برنامه اختصاص داده شد.

اروپا، جامعهٔ اقتصادی (بازار مشترک)[2]

در دیدار وزیران خارجهٔ کشورهای عضو **جامعهٔ ذغال و فولاد اروپا** در

1- European Recovery Programme. 2- European Economic Community (E. E. C.).

مسینا در تاریخ ژوئن ۱۹۵۵، **پل هانری اسپاک**، دولتمرد بلژیکی پیشنهاد گسترش جامعهٔ ذغال و فولاد را مطرح کرد. بنا به این پیشنهاد جامعهٔ ذغال و فولاد جای خود را به سازمان گسترده‌تری می داد که برمبنای تجارت آزاد، سیاست های مشترک اقتصادی و اجتماعی، حذف موانع تجاری و گردش آزاد کار و سرمایه فعالیت می کرد. این پیشنهاد پایهٔ بازار مشترک یا جامعهٔ اقتصادی اروپا شد.

در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۵۷ با امضای **پیمان‌های رم** (با شرکت بلژیک، فرانسه، آلمان غربی، هلند، لوکزامبورگ و ایتالیا) این جامعه رسماً ایجاد شد. بنا به پیشنهاد اسپاک، هر کشور اروپایی می توانست به شرط موافقت کلیهٔ اعضاء به بازار بپیوندد. به عقیدهٔ اسپاک (که سوسیال دموکرات بود) این حق وتو به سوسیالیست‌ها امکان می داد از ورود کشورهایی مثل اسپانیای فرانکو یا پرتغال سالازار (با حکومت فاشیستی شان) به بازار مشترک جلوگیری کنند. **دوگل**، رئیس جمهور فرانسه، از این حق وتو برای جلوگیری از پیوستن بریتانیا استفاده کرد. دولت **هارولد مکمیلان** در ۱۰ اوت ۱۹۶۱ تقاضای عضویت بریتانیا در جامعه را تسلیم کرد، اما مذاکرات دو ساله، با وتوی فرانسه رو برو شد. دولت کارگری **هارولد ویلسون** نیز در ۱۹۶۷ این درخواست را تکرار کرد، و باز توسط فرانسه وتو شد. این اقدام دوگل در توسل مکرر به حق وتو مورد ناخشنودی سایر شرکای بازار مشترک بود، خاصه آن که دوگل با توسعهٔ نهادهای جامعه نیز مخالفت می کرد. با کناره گیری دوگل از ریاست جمهوری فرانسه (آوریل ۱۹۶۹) بار دیگر از بریتانیا و نیز دانمارک، ایرلند و نروژ دعوت شد تا مذاکره برای پیوستن به بازار را آغاز کنند. ٤ کشور مزبور در ۲۲ژانویه ۱۹۷۲ پیمان الحاق به جامعهٔ اقتصادی را امضاء کردند، اما دولت نروژ، طی رفراندومی که به همین منظور برگزار کرد، با مخالفت مردم رو برو شد و نتوانست به بازار بپیوندد. سه کشور دیگر از اول ژانویه ۱۹۷۳ عضو جامعه شدند. منتقدان جناح چپ حزب کارگر نیز با پیوستن بریتانیا به بازار مخالفت می کردند. **ویلسون** پیشنهاد رفراندوم کرد. این رفراندوم (که

نخستین رفراندوم تاریخ بریتانیا بود) در ۵ ژوئن ۱۹۷۵ برگزار شد و ٦۷ درصد رأی به الحاق دادند. درپی این توسعه، بازار با **جامعهٔ تجارت آزاد اروپا** به توافق هایی دست یافت و رشته قراردادهایی هم با دولت های افریقایی منعقد کرد (۱۹۷۵— **کنوانسیون لومه**). در اول ژانویه ۱۹۸۱ یونان به عنوان دهمین عضو وارد بازار مشترک شد. با پیوستن اسپانیا و پرتغال به جامعه در یکم ژانویهٔ ۱۹۸٦ تعداد اعضا به ۱۲ رسید و جامعه به **اروپای دوازده** نیز موسوم شد.

اروپا، جامعهٔ[1]

درژوئیه ۱۹٦۷ با ادغام هیأت های اجرایی سه جامعهٔ **ذغال و فولاد اروپا**، **بازار اقتصادی اروپا** و **اوراتم**، جامعهٔ اروپا ایجاد شد. جامعه ۵ رکن دارد: کمیسیون که اعضای آن توسط کشورهای عضو برگزیده می شوند؛ شورای وزیران؛ پارلمان اروپا (این پارلمان در ۱۹۵۲ بخشی از جامعهٔ ذغال و فولاد اروپا بود، سپس به موجب **پیمان های رم** امور قانونگزاری بازار اقتصادی و اوراتم را نیز برعهده گرفت)؛ دیوان داوری اروپا (که آن هم مربوط به جامعهٔ ذغال و فولاد بود)؛ و **بانک سرمایه گذاری اروپا** که در ۱۹۵۸ ایجاد شد تا در مناطق توسعه نیافتهٔ بازار اقتصادی سرمایه گذاری کند و تأمین مالی طرح های مربوط به جامعه را برعهده گیرد. به منظور برقراری ارتباط بیشتر بین اعضاء، در ۱۹۷٤ شورایی به نام **شورای اروپا**، متشکل از سران کشورها، ایجاد شد. این شورا باید دست کم سالی سه بار تشکیل جلسه بدهد. از ۱۹٦۹ جامعه متعهد به انجام برنامه هایی شده است تا پیوندهای اقتصادی و سیاسی کشورهای عضو را از طریق ادغام تدریجی تقویت کند. در۱۹۷٦ طرح هایی برای تغییرات اساسی درپارلمان اروپا در سال های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ پیشنهاد و تصویب شد، از جمله این که ٤۱۰ نمایندهٔ انتخابی، جای ۱۹۸ عضو انتصابی را (که توسط

1- European Community.

۹پارلمان کشورهای عضو منصوب می‌شدند) بگیرند. برای وحدت پولی و نیز وحدت کامل اروپا گزارشی از سوی لئوتیندمان، نخست‌وزیر بلژیک به شورای اروپا تسلیم شده است (۱۹۷۵). اعضای جامعه همان اعضای بازار مشترک هستند.

اروپا، جامعهٔ تجارت آزاد[1]

به موجب کنوانسیون ۷ کشور اروپایی در استکهلم در تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۵۸ طرح این جامعه تصویب و در مه ۱۹۶۰ ایجاد شد. هفت عضو اصلی اتریش، دانمارک، بریتانیا، نروژ، پرتغال، سوئد و سویس بودند. هر هفت عضو خواهان گسترش دادوستد در میان خود و ــ به دلایل سیاسی ــ مخالف گسترش تجارت با **بازار مشترک** بودند. تمامی تعرفه‌های غیرکشاورزی بین اعضا ملغی شد گرچه بریتانیا در۱۹۶۶ با اعمال تعرفه‌های گمرکی بر کالاهای وارداتی خاص، مقررات جامعه را نقض کرد. این جامعه در رقابت با جامعهٔ صنعتی **بازار مشترک** دچارمشکلاتی بود. ایسلند و فنلاند در ۱۹۶۱ اعضای وابستهٔ این جامعه شدند. دانمارک و بریتانیا در ۱۹۷۲ جامعه را ترک کردند تا به بازار مشترک بپیوندند و اعضای باقی‌مانده با بازار مشترک قراردادی منعقد کردند که مبادلهٔ کالاهای صنعتی بین کشورهای عضو را آسان سازد.

اروپا، جامعهٔ دفاعی[2]

طرحی برای ایجاد ارتش اروپایی که عقیم ماند. این طرح در اکتبر

1- European Free Trade Association (E. F. T. A.).;

2- European Defence Community (E. D. C.)

۱۹۵۰ توسط رنه‌پلون نخست‌وزیر فرانسه و به دنبال سخنرانی عده‌ای از سیاستمداران اروپا ــ از جمله **چرچیل** ــ که از ارتش قاره‌ای سخن گفته بودند، ابراز شد.

به نظر پلون، این طرح به رفع دشمنی فرانسه و آلمان کمک می کرد. در ۲۷ مه ۱۹۵۲ پیش‌نویس پیمان جامعهٔ دفاعی اروپا در پاریس توسط فرانسه، آلمان باختری، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ به امضا رسید. این ٦ کشور در آستانهٔ تشکیل **جامعهٔ ذغال و فولاد اروپا** نیز بودند. انگلستان از طرح جامعهٔ دفاعی اروپا حمایت کرد گرچه به سبب مستعمراتش در خارج حاضر به پیوستن به چنان جامعه‌ای نبود. اما ایتالیا و فرانسه هم به ایجاد ارتش بین‌المللی بی میل بودند. در ۳۰ اوت ۱۹۵٤ مجمع ملی فرانسه از تأیید پیمان سال ۱۹۵۲ خودداری کرد و طرح، عقیم ماند. فرانسوی‌ها زیر فشار آمریکا ــ انگلستان به طرح گسترش **پیمان بروکسل** و ایجاد **اتحادیهٔ اروپای غربی** ــ با ٦ کشور عضو جامعهٔ دفاعی و انگلستان ــ رضا دادند (۱۹۵٤). فرانسوی‌ها بعداً راضی شدند که جمهوری فدرال آلمان نیز به عضویت **ناتو** درآید (مه ۱۹۵۵).

اروپا، جامعهٔ ذغال و فولاد[1]

نخستین جامعهٔ اروپایی که در ۱۹۵۲ آغاز به کارکرد. درمه ۱۹۵۲، به موجب **طرح شومان** پیشنهادی مبنی بر اتحاد صنایع آهن، فولاد و ذغال فرانسه و آلمان ارائه شد و به دنبال آن گفتگوی وزیران فرانسه، آلمان فدرال، ایتالیا و **بنلوکس** آغاز شد. شش کشور در پاریس (۱۸ آوریل ۱۹۵۱) پیمانی امضا کرده و بدین وسیله مرجع یگانه‌ای برای توسعه و تشویق صنایع مزبور، حذف تعرفه‌ها و دیگر محدودیت‌ها، وتشویق بازار آزاد تجارتی بین ٦ کشور عضو ایجاد کردند. در

1- European Coal and Steel Community (E. C. S. C.).

۱۹۶۷ این جامعه با **جامعهٔ اقتصادی اروپا** و **اوراتم** ادغام شد و «مرجع عالی» واحدی به نام جامعهٔ اروپا در رأس همهٔ آنها قرار گرفت. با پیوستن بریتانیا، دانمارک و ایرلند، به **بازار مشترک** در اول ژانویهٔ ۱۹۷۳، این کشورها خود به خود عضو جامعهٔ ذغال و فولاد هم شدند. تولید فولاد جامعه، مرتباً افزایش داشته است (۷۰— ۱۹۵۲). رشد تولید ذغال ابتدا (۴ — ۱۹۵۲) سریع بود اما بعد، با رواج نفت به عنوان منبع انرژی روبه کاهش رفت. پیدایش بحران نفت (۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶) جامعه را به تدابیری برای تأمین انرژی واداشت و انرژی اتمی و هیدروالکتریکی همراه با تأمین انرژی از ذغال افزایش یافت. جامعهٔ ذغال و فولاد برای سایر جامعه‌هایی که بعداً در اروپا ایجاد شدند یک الگو بود و اثر زیادی برجای نهاد.

اروپا، سازمان پژوهش‌های فضایی [1]

این سازمان در ۱۹۶۴ به منظور توسعهٔ همکاری در امور پژوهش و تکنولوژی فضایی و استفادهٔ مسالمت‌آمیز آن در میان کشورهای اروپایی، ایجاد شد. دانمارک، بلژیک، فرانسه، آلمان فدرال، هلند، ایتالیا، سویس، اسپانیا، و انگلستان اعضای سازمان‌اند، نروژ و اتریش به عنوان ناظر در جلسات سازمان شرکت می‌کنند. قسمت اعظم بودجهٔ سازمان را سه کشور بریتانیا، فرانسه و آلمان‌غربی می‌پردازند.

اروپا، سازمان همکاری اقتصادی [2]

سازمانی بین کشوری که در ۱۶ آوریل ۱۹۴۸ به منظور تضمین آزادی

1- European Space Research Organization (E. S. R. O.).
2- Organization for European Economic Cooperation (O. E. E. C.).

داد و ستد و تشویق رشد تولیدات صنعتی و کشاورزی در اروپای غربی ایجاد شد. ۱۶دولت تشکیل دهندهٔ سازمان عبارتند از: اتریش، بلژیک، انگلستان، دانمارک، فرانسه، ایرلند، ایسلند، یونان، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، ایتالیا، سوئد، سویس و ترکیه. آلمان غربی در ۱۹۵۵ به سازمان پیوست. این سازمان، همکاری مورد نظر **طرح مارشال** را عملی می ساخت، و از بطن همین سازمان بود که **جامعهٔ اقتصادی اروپا** (بازار مشترک) پدید آمد. **جامعهٔ تجارت آزاد اروپا** از دیگر سازمان های برخاسته از سازمان همکاری اقتصادی اروپا بود. در دسامبر ۱۹۶۰ در پاریس به موجب قانون جدیدی با ایجاد **سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی**، بر دامنهٔ سازمان مزبور افزوده شد و از پایان سپتامبر ۱۹۶۱ به کار آن خاتمه داده شد.

اروپا، شورای[1]

سازمان اروپایی و مستقل از **جامعهٔ اروپا**. در مه ۱۹۴۰ به منظور ایجاد وحدت بیشتر بین اعضاء، حفظ میراث مشترک، پیشبرد و حفظ حقوق بشر و آزادی های اساسی تشکیل شد. بلژیک، دانمارک، فرانسه، سوئد، ایرلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، نروژ و انگلستان ۱۰ عضو اولیهٔ شورا بودند. یونان و ترکیه در ۱۹۴۹، آلمان غربی در ۱۹۵۱، اتریش در ۱۹۵۶، قبرس در ۱۹۶۱، سویس در ۱۹۶۳، و مالت در ۱۹۶۵ به شورا پیوستند. کمیتهٔ اجرایی وزیران (که سالی یک بار یا دو بار برپا می شود) و نیز معاونان وزیران که سالی ۱۰ بار جلسه دارند، امور شورا را اداره می کنند. مجمع مشورتی اروپا— که نهادی پارلمانی است اما قانونگذاری نمی کند— در سال سه اجلاس هفتگی در استراسبورگ برپا می کند تا به مسائل مربوط، از جمله دیدار سالانه با پارلمان اروپا رسیدگی کند. شورا در آوریل ۱۹۵۵ کمیسیون حقوق بشر و

1- Europe, Council of.

دادگاه حقوق بشر را برپا ساخت تا به شکایت‌های دولتهای عضو علیه یکدیگر یا افراد یک کشور علیه دولت رسیدگی کند.

اروپای باختری، اتحادیهٔ[1]

در ۵ مه ۱۹۵۵ به پیشنهاد انگلستان، سازمانی برپا شد تا به تسلیح دوبارهٔ آلمان غربی کمک کند. این سازمان در عین حال وظیفهٔ کنترل و نظارت بر عملیات نظامی را برعهده داشت. پیش از آن، مجمع ملی فرانسه، پیشنهاد تشکیل سازمان **جامعهٔ دفاعی اروپا** را رد کرده بود. این اتحادیه، به احیاء سازمانی انجامید که به موجب **پیمان بروکسل** (۱۹٤۸) با شرکت ایتالیا و آلمان‌غربی برپا شده بود و آلمان‌غربی متعهد شده بود از تولید هرگونه جنگ‌افزار هسته‌ای، شیمیایی، یا بیولوژیک خودداری کند؛ انگلستان متعهد بود قوایی در اروپای قاره‌ای نگاه دارد. اتحادیه دارای یک مجمع و یک شورای وزیران بود. در دههٔ ۱۹۶۰ این اتحادیه بار دیگر اهمیت خود را در ورود انگلستان به **بازار مشترک** نشان داد، اما با پیدایش «گروه اروپایی» در بطن **ناتو** در دههٔ ۱۹۷۰ از اهمیت آن کاسته شد.

اروپای دوازده ← جامعهٔ اقتصادی اروپا

اِرهارت، آملیا[2] (۱۹۳۸ — ۱۸۹۸)

پیشتاز زنان آمریکا در امر هوانوردی. او در کانزاس به‌دنیا آمد. در ۱۹۲۸

1- Western European Union. 2- Earhart, Amelia.

به عنوان یکی از سه سرنشین هواپیمای سه‌موتوره نخستین زنی بود که از آتلانتیک از طریق هوایی عبور کرد. چهار سال بعد نیز به تنهایی خلبانی هواپیمایی را در عبور از آتلانتیک برعهده گرفت و این نیز نخستین بار بود که یک زن آمریکایی دست به چنین پروازی می‌زد. در ۱۹۳۷ در پروازی تک‌نفره در غرب اقیانوس آرام ناپدید شد. او در این سفر در حال پرواز به دور دنیا بود. در امر پرواز زنان، تا آن تاریخ تنها رقیب او **آمی جانسون** از انگلستان بود.

اِرهارد، لودویگ[1] (۱۸۹۷-۱۹۷۷)

صدراعظم آلمان فدرال. کارشناس مسائل اقتصادی بود و در ضمن تدریس اقتصاد در دانشگاه، مسئول بازسازی صنعتی باواریای پس از جنگ و رئیس شورای اجرایی اقتصادی مناطق آلمانی تحت اشغال انگلستان و امریکا نیز بود (۱۹۴۸). از این رو تجربهٔ فراوانی در مورد مشکلات اقتصادی آلمان جنگ زده داشت. سمت بعدی او عضویت بوند شتاگ از حزب دموکرات مسیحی بود (۱۹۴۹). **آدنائر** پست وزارت اقتصاد کابینه‌اش را به وی واگذار کرد (۱۹۴۹ - ۶۳). و از این رو وی مسئول دورهٔ گذار از کشوری جنگ‌زده به کشوری مرفه و کاملاً صنعتی است و «معجزهٔ اقتصادی» آلمان مربوط به سازمانی است که وی در رأس آن قرار داشت. در ۱۹۵۷ معاون صدراعظم آلمان شد و در اکتبر ۱۹۶۳ به جای آدنائر صدراعظمی آلمان را برعهده گرفت. وی مهارت سیاسی آدنائر را نداشت و تنش روابط آلمان - فرانسه در زمان صدراعظمی او بود. ارهارد از ترس وقوع یک بحران اقتصادی دیگر تصمیم به افزایش مالیات‌ها گرفت و این طرح مورد قبول همکاران کابینه واقع نشد و در نوامبر ۱۹۶۶ از خدمت کناره‌گیری کرد و به زندگی خصوصی روی آورد.

1- Erhard, Ludwig.

اِریتره[1]

منطقه‌ای در اتیوپی که در کرانهٔ دریای سرخ واقع شده است. در ۱۸۸۲ مستعمرهٔ ایتالیا شد. در ۱۸۹۰ حکومت مستعمراتی رسماً در آنجا دایر شد. ایتالیا از این مستعمره برای حمله به اتیوپی استفاده کرد یکبار در۶ — ۱۸۹۵ و بار دیگر۶ — ۱۹۳۵. در بهار ۱۹۴۱ به تصرف انگلستان درآمد و تا سپتامبر ۱۹۵۲ در کنترل این کشور بود. ساکنان اریتره به زبان تیگرینی سخن می گویند و رهبران جدایی خواه این سرزمین معتقدند که هیچ وجه اشتراکی با اتیوپی — که زبانشان آمْهَری است— ندارند. آنان می گویند مذهب و میراث فرهنگی شان با فرهنگ قبطی- مسیحی همسایه‌شان حبشه هیچ نقطه مشترکی ندارد. مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۵۰ رای داد که اریتره درچارچوب کشور اتیوپی به صورت منطقه‌ای خِودمختار درآید. اتیوپی، اریتره را بخشی جدایی ناپذیر از خود می داند. «جبههٔ آزادی‌بخش ملی» از ۱۹۶۳ دست به عملیات چریکی زده است. به هنگام ناآرامی در آدیس آبابا (سال های ۵ — ۱۹۷۴) این عملیات شدت گرفت. شورای انقلابی اتیوپی در۱۹۷۶ نیرویی برای گوشمال دادن شورشیان به منطقه اعزام کرد اما به درخواست رهبران رادیکال عرب که از آرمان اریتره حمایت می کردند، این عملیات متوقف ماند. پیروزی‌های بعدی چریک های اریتره با حمایت شوروی و کوبا از دولت اتیوپی خنثی شد. این جنبش بیش از دو دههٔ فعالیت را پشت‌سر- گذارده است.

أزبُرن، داوری[2]

والتر أزبرن انگلیسی، کارمند راه‌آهن در ۱۹۰۸ برای جلوگیری از

1- Eritrea. 2- Osborne Judgement.

کمک های مالی اتحادیه اش به حزبی سیاسی – یعنی حزب کارگر که ازبرن با مرام و اصولش مخالف بود– به دادگاه شکایت برد. مجلس لردان به نفع أزبرن رأی داد (۲۱ دسامبر ۱۹۰۹)، این داوری سبب محدود شدن منابع مالی حزب کارگر شد. اما در ۱۹۱۳ به موجب قانونی، حزب کارگر مجاز به دریافت کمک از اتحادیه ها شد.

اِزمیر[1] (اِسمیرنا)

بندری قدیمی در آسیای صغیر. این بندر که مرکز فعالیت بازرگانان یونانی بود در ۱٤۲۲ توسط ترکان عثمانی تسخیر شده بود. در ۱۹۱٤ حدود نیم میلیون یونانی در ازمیر ساکن بودند. **پیمان سِوْر** آنرا به مدت ۵ سال به یونان واگذار کرد. (۱۹۲۰). **کمال آتاتورک** رهبر ناسیونالیسم ترک در برابر این تصمیم اعتراض و مقاومت کرد در جنگ دو سالهٔ ۲۲– ۱۹۲۰ بر سر آسیای صغیر، یونانی ها به سختی از ترکان شکست خوردند. قوای ترک ازمیر را اشغال کرد. بسیاری از سکنهٔ یونانی را کشت و شهر را به آتش کشید. **پیمان لوزان** رسماً ازمیر را به ترکیه واگذاشت و مقرر شد یونانیان شهر به یونان مهاجرت کنند. جنگ و کشتار و مهاجرت سبب شد تا جمعیت یک میلیونی ازمیر در ۱۹۱٤ به ۲۰۰ هزار نفر در ۱۹۳۹ برسد.

اس. اس.[2]

یا گروه پاسداران. اس. اس تشکیلات شبه نظامی نازی‌ها بود که در ۱۹۲۵ از بطن مخالفان حزبی هیتلر سر بلند کرد.. در ۱۹۲۵ به رهبری هیملر

1- Ezmir. 2- Schutz Staffel (S. S.).

مستقل شد. ابتدا تحت فرماندهی اس. آ. (گروه ضربت) بود، و در ترور رهبران اس. آ نقش مهمی برعهده داشت و بدین ترتیب قدرت فوق العاده‌ای یافت. در زمان زمامداری هیتلر اس. اس. نقش بسیار قاطعی در ترورها، آدم‌سوزی‌ها و اردوگاه‌های کار زمان جنگ جهانی دوم داشت.

اِسپارتاکیست‌ها [1]

اسپارتاکوس، رهبر قیام بردگان رومی در ۷۱— ۷۳ قبل از میلاد بود. جناح چپ انقلابی حزب سوسیال دموکرات آلمان، درپی انشعاب سال ۱۹۱۷ به رهبری کارل لیبکنشت و رُزا لوکزامبورگ، این سازمان را بنا نهادند. اسپارتاکیست‌ها به سیاست جنگی دولت آلمان حمله می‌کردند، از انقلاب بلشویکی روسیه حمایت می‌نمودند، و خواهان سرنگونی حکومت آلمان از راه قهر و انقلاب، و برپایی حکومت شورایی کارگران بودند. در هنگامهٔ دوران انقلابی ناشی از شکست آلمان و کناره‌گیری قیصر (۹ نوامبر ۱۹۱۸)، اسپارتاکیست‌ها که خود را حزب کمونیست آلمان قلمداد کرده بودند (۳۰ دسامبر)، تظاهرات گسترده‌ای را علیه دولت اِبِرت برپا کردند و درژانویهٔ ۱۹۱۹ در برلین دست به اشغال روزنامه‌ها و ساختمان‌های دولتی زدند. افسران دست‌راستی ارتش، رزا لوکزامبورگ وکارل لیبکنشت را به وضع فجیعی به قتل رساندند و به سرکوبی جنبش پرداختند. از ۱۹۷۱ بار دیگر در کالیفرنیا و آلمان‌غربی گروه‌های دانشجویی با نام اسپارتاکیست ابراز وجود کردند.

اِسپاک، پل هانری (۱۹۷۲ — ۱۸۹۹) [2]

سیاستمدار بلژیکی. وی هوادار اتحاد ملت‌ها و ایجاد جامعهٔ متحد اروپا

1- Spartacists (Spartakusbund). 2- Spaak, Paul - Henri.

بود. به نمایندگی حزب سوسیالیست به مجلس قانونگذاری بلژیک راه یافت. ۶ سال بعد (۱۳ مه ۱۹۳۸) نخست‌وزیر بلژیک شد. وی اولین نخست‌وزیر سوسیالیست بلژیک بود. درپی تهاجم نازی‌ها به بلژیک به لندن رفت (۱۹۴۰) و وزیرخارجهٔ دولت در تبعید بود. در ایجاد **بنلوکس** نقش مهمی ایفا کرد رئیس **مجمع عمومی** سازمان ملل در نخستین اجلاسیهٔ آن بود. در سال‌های ۹ــ ۱۹۴۷ بار دیگر نخست‌وزیر بلژیک شد. ازسال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ رئیس مجمع مشورتی **شورای اروپا** شد و قهرمان اتحاد اروپا نام گرفت. سال‌های ۷ــ ۱۹۵۴ وزیرخارجهٔ بلژیک، و سال‌های ۶۱ ــ ۱۹۵۷ دبیرکل **ناتو** بود، و بازبین سال‌های ۶۶ــ ۱۹۶۱ وزیرخارجهٔ بلژیک شد. در۱۹۶۶ از سیاست کناره‌گیری کرد.

اسپانیا [1]

کشوری در اروپای باختری که بخش اعظم شبه‌جزیرهٔ ایبری و جزایر بالریک و کاناری را تشکیل می‌دهد. پرتغال همسایهٔ این کشور در شبه جزیرهٔ ایبری است. وسعت: ۵۰۴,۷۸۲ کیلومترمربع، جمعیت ۳۸ میلیون نفر، پایتخت مادرید. در سدهٔ نوزدهم اسپانیا صحنهٔ یکرشتهٔ ناآرامی بود؛ بخصوص **آنارشیست‌ها** بسیار فعال بودند. **آلفونسوی سیزدهم** پادشاه اسپانیا کوشید با انتصاب **پریمو د ریورا** نمایندهٔ راست ارتجاعی، نوعی ثبات سیاسی ایجاد کند. اما احساسات جمهوریخواهانهٔ مردم در انتخابات شهرداری‌ها در ۱۹۳۱ پادشاه را مجبور به ترک کشور در آوریل همان سال کرد. آلکالا ثامورا رئیس دولت موقت به تدوین قانون اساسی جمهوری همت گماشت. مجلس مؤسسان وی را به سمت ریاست جمهوری و**مانوئل آثانیا** را به نخست‌وزیری برگزید. با اعلام جمهوری، هر ناحیه خواستار خودمختاری شد در این زمینه کاتالونیا و

1- Spain.

باسک از همه فعال‌تر بودند. احساسات ضدکلیسایی منجر به تخریب چند کلیسا و حمله به کشیش‌ها و راهبه‌ها شد. جنبش کمونیستی آستوریاس در اکتبر ۱۹۳٤ با خشونت سرکوب شد. سران ارتش از بی کفایتی پارلمان (کورتس) در رهبری کشور ناراضی بودند، **جنگ داخلی** سبب شد تا **فرانکو** «پیشوای کشور و رئیس دولت» بشود و تا ۱۹۷۵ با اقتدار تمام بر اسپانیا حکومت کند. فرانکو در ژوئیهٔ ۱۹۷۹ شاهزاده خوان کارلوس نوهٔ **آلفونسوی سیزدهم** را نامزد پادشاهی اسپانیا کرد و این امر سبب شد تا پس از مرگ وی (۲۲ نوامبر ۱۹۷۵) حکومت به آرامی از دست فاشیست‌های فرانکو به سلطنت مشروطه منتقل شود. خوان کارلوس آزادی تمامی احزاب سیاسی را تضمین کرد و به کاتالونیا خودمختاری داده شد. در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۷ نخستین انتخابات (پس از فوریهٔ ۱۹۳٦) برگزار شد و احزاب «دموکراتیک مرکز»، «کارگران سوسیالیست»، و کمونیست به ترتیب کرسی های کورتس را اشغال کردند. حزب دموکراتیک مرکز، دولت را تشکیل داد و آدولفو سوارز نخست‌وزیر شد. در این زمان دولت به باسک، کاتالونیا و آندالوثیا خودمختاری داد و خواهان ورود اسپانیا به **ناتو** و **بازار مشترک** شد. دست‌راستی ها که خاصه در ارتش نفوذ فراوان داشتند از اصلاحات دولت ناخشنود بودند. در نوامبر ۱۹۷۸ توطئه ربودن نخست‌وزیر توسط یک ارتشی بنام تجرومولینا کشف شد، مولینا توقیف و به زندان کوتاه‌مدتی محکوم شد، در نخست‌وزیری کالوو سوتلو، مولینا با ۳۰۰ نفر گارد محافظ به پارلمان آمد و نمایندگان را به گروگان گرفت. در همان زمان در والنسیا کودتای ناموفقی به رهبری ژنرال دل بوش صورت گرفت. عده‌ای از نظامیان بازداشت شدند و به زندان‌های بلندمدت محکوم شدند. در انتخابات عمومی سال ۱۹۸۲ حزب سوسیالیست به رهبری فیلیپ گونزالس با اکثریتی قاطع پیروز شد و او نخستین دولت چپ گرا بعد از **جنگ داخلی** را تشکیل داد.

اسپانیا ـ آمریکا،[1] جنگ ۱۸۹۸

سیاست سرکوب و اختناق اسپانیای استعمارگر در کوبا از یکسو و سیاست توسعه‌طلبانهٔ ایالات متحده از سوی دیگر، سبب این جنگ شد. انهدام ناو جنگی آمریکایی «ماین» در هاوانا در ۱۵ فوریهٔ ۱۸۹۸ خشم امریکاییان را برانگیخت و اسپانیا مقصر واقعه قلمداد شد. اسپانیا پیام آشتی جویانه‌ای برای آمریکا فرستاد اما رئیس‌جمهور **مک کینلی** از کنگره خواست تا اعلان جنگ کند. ناوگان آمریکا فیلیپین را محاصره کردند و اسکادران اسپانیایی در خلیج مانیل منهدم شد. در کوبا نیز عملیات جنگی تحت نظارت **تئودور روزولت** (رئیس‌جمهور بعدی آمریکا) انجام شد و ناوگان دیگر اسپانیا در این جزیره منهدم گردید. پورتوریکو نیز صحنهٔ جنگ دو کشور بود. در دسامبر ۱۸۹۸ پیمان صلح به امضا رسید. فیلیپین، گوام و پورتوریکو به دست ایالات متحده افتاد. کوبا نیز از سوی اسپانیا تخلیه شد و آمریکایی ها به بهانهٔ اعطای استقلال به جزیره، آنرا به اشغال خود درآوردند.

اسپانیا، جنگ داخلی[2] (۹ ـ ۱۹۳۶)

فرماندهان نظامی اسپانیا در مراکش که از سیاست‌های ضد کلیسایی و ضدسرمایه‌داری جمهوری جوان اسپانیا و گرایش اش به سوسیالیسم ناراضی بودند، سر به شورش برداشتند. در آن تاریخ **آثانیا** رئیس‌جمهور اسپانیا بود. ژنرال **فرانکو** و خوزه‌سان خورخو رهبران این شورش ارتجاعی بودند و از جانب فاشیست‌های ایتالیا و آلمان حمایت می شدند. ساراگوسا، کادیز، سویل و بورگوس به دست نظامی ها افتاد. مادرید، بارسلون، بیلبائو و والنسیا در دست جمهوریخواهان بود. در واقع جنگ اسپانیا نبرد ایدئولوژیکی تمامی اروپا بود.

1- Spanish - American War of 1898. 2- Spanish Civil War.

نیروی هوایی نازی‌ها و خلبانان آن رژیم، فاشیست‌های اسپانیا را شدیداً یاری می کردند. موسولینی ۵۰ هزار فاشیست ایتالیایی را به کمک فرانکو فرستاد. جمهوریخواهان مورد حمایت شوروی و بریگاد بین‌المللی بودند. این بریگاد شامل کمونیست‌ها و هواداران کمونیسم در کشورهای جهان بود. جنگ داخلی از چهار مرحله گذشت: (۱) ۱۹۳۶ قدرت فرانکو به نمایش گذاشته شد، در طول یک سال، نیمی از اسپانیا را تصرف کرد و مرز اسپانیا – پرتغال را که راه کمک‌رسانی به جمهوریخواهان بود، بست. اما باسک و کاتالونیا ، و شرق و شمال کشور در دست جمهوریخواهان بود؛ (۲) در ۱۹۳۷ فرانکو کوشید از تروئل در والنسیا به پیشروی ادامه دهد و بین جبههٔ جمهوریخواهان شکاف اندازد اما جمهوریخواهان در گوادالاخارا شکست سختی بر قوای ایتالیائی فرانکو وارد کردند و تروئل را بازپس گرفتند، فرانکوئی ها هم بیلباثو را تصرف کردند؛ (۳) ۱۹۳۸، کمک های عظیم آلمان – ایتالیا سبب تهاجم فاشیست‌ها به سراسر قلمرو جمهوریخواهان شد، به کاتالونیا نفوذ کردند اما مادرید مقاومت کرد. (٤) بین گروه‌های جمهوریخواه اختلاف افتاد، شوروی کمکش را قطع کرد و جمهوریخواهان شکست خوردند، بارسلون در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۹؛ و مادرید و والنسیا در ۲۸ مارس سقوط کردند. بین نیم تا ۱ میلیون نفر در این جنگ کشته شدند.

چهرهٔ برجستهٔ جنگ داخلی لاپاسیوناریا، دولورس ایباروری بود. همینگوی، مالرو، اورول از مشاهیر بریگاد بین‌المللی بودند. گارسیا لورکا شاعر آزادهٔ اسپانیا در این جنگ به دست فاشیست‌ها تیرباران شد.

اسپرانتو[1]

یک زبان جهانی که در ۱۸۸۷ توسط لوئیس زامنهوف لهستانی ابداع شد.

1- Esperanto.

در دهۀ قبل از جنگ جهانی اول، این زبان اززبان های رقیب که در همان اوان اختراع شده بودند پیشی گرفت و شهرت جهانی یافت. در حال حاضر رواج عالمگیر زبان انگلیسی از نیاز مبرمی که در آن زمان به یک زبان جهانی احساس می شد، کاسته است.

اسپرانْسکی، میخائیل[1] (۱۸۳۹ – ۱۷۷۲)

حقوقدان و اصلاح طلب روسی. مشاور عمدۀ **تزار الکساندر اول** در مسألۀ اصلاح قانون اساسی و مسئول ایجاد شورای دولتی سال ۱۸۱۰ وتنظیم نخستین بودجۀ منظم در روسیه. تلاش وی در ایجاد مجالس نمایندگی محلی و مرکزی، خشم محافل محافظه کار روس را برانگیخت و در ۱۸۱۲ به تبعید موقت رفت. در حکومت **تزار نیکلای اول** به روسیه بازگشت و در تدوین نظام حقوقی و قانونی روسیه شرکت کرد.

اسپوتنیک[2]

نام روسی قمر مصنوعی. در ٤ اکتبر ۱۹۵۷ شوروی اسپوتنیک ۱ را به فضا فرستاد. این قمر در ۹۵ دقیقه زمین را دور زد و پیام هایی به زمین مخابره کرد. ماه بعد — ۳ نوامبر— اسپوتنیک ۲ برای بررسی شرایط زندگی در فضا به فضا فرستاده شد. پیشگامی شوروی در این زمینه سبب شد تا آمریکاییان نیز دست به اقدام بزنند و وانگارد ۱ را در ۱۷ مارس ۱۹۵۸ روانۀ فضا کنند.

1- Speransky, Michael. 2- Sputnik.

اِسپینام لند، نظام [1]

در مه ۱۷۹۵ قاضیان دادگاه‌هایِ برکشایر (انگلستان) در اسپینام لند (نیوبری) گرد آمدند تا روشی برای تعیین مدد معاش کارگران تدوین نمایند. گرچه تصمیم‌های آنان، قدرت قانونی نداشت اما به تدریج در تمامی نقاط کشور بجز غرب و شمال، پذیرفته شد. بنا به این روش، همراه با تغییر قیمت نان و افزایش تعداد افراد خانوار کارگر مدد معاشی به وی تعلق می گرفت تا جبران کمی مزد او را بنماید. این روش تا حدی جلو فقر و گدایی روزافزون را می گرفت اما ایراد عمده‌اش در آن بود که حداقل مزد را تعیین نمی کرد و تنها به پرداخت مدد معاش توجه داشت. این نواقص تنها هنگامی روشن شد که در پی بیکاری بزرگ (در پایان جنگ‌های ناپلئونی) تقاضا برای مدد معاش بالا گرفت. گفته می شد این روش سبب تنبلی کارگران می شود و باری بر دوش مالیات دهنده می گذارد، و از سوی دیگر، کارگران نیز از آن ناراضی بودند، زیرا مدد معاش تنها با افزایش قیمت نان بالا می رفت و قیمت سایر ضرورت‌های زندگی را در برنمی گرفت، و بالاتر از آن اینکه روش مزبور حتی حدّاقلّ مزد را هم تعیین نمی کرد. با افزایش ناآرامی هایی در جنوب کشور در ۱۸۳۰ نظام اسپینام لند کنار گذاشته شد و **قانون ۱۸۳٤ نادارها** جای آنرا گرفت.

استاخانوفیسم [2]

جنبشی در اتحاد شوروی که با نام آلکسی استاخانوف، کارگر معدن همراه شد. استاخانوف در ۱۹۳۵ در معادن اوکراین طرحی ابداع کرد که بازده کارگران را در حد گسترده‌ای افزایش می داد. این طرح به یاری سازمانی از

1- Speenhamland System. 2- Stakhanovism.

کارگران ماهر که با یکدیگر همکاری می‌کردند، اجرا می شد. به اعضای گروه‌های استاخانوفی(که در اغلب مناطق کارگری شوروی ایجاد شد) علاوه بر اعطای لقب قهرمان کارگران، پاداش های مادی تعلق می‌گرفت و همین امر موجب نارضایتی انبوه کارگران می شد. از آن تاریخ به بعد، اصطلاح استاخانوفی در مورد هر کسی که با حرارت و انرژی کار می‌کند و بازده کارش بسیار بالاست، به کار گرفته می شود.

استارت[1]

در پی شکست تلاش های جیمی **کارتر** در به تصویب رساندن **سالت ۲** و مخالفت گستردۀ کنگره با آن، **پرزیدنت ریگان**، به شوروی ها آلترناتیو استارت (مذاکرات کاهش سلاح های استراتژیک) را پیشنهاد کرد.

استالین، ژوزف ویساریونوویچ (۱۹۵۳ - ۱۸۷۹)[2]

مارشال شوروی، رهبر و نخست‌وزیر این کشور. نام اصلیش جوگاش ویلی بود. در دیدی لیلو نزدیک گوری در کوه‌های گرجستان قفقاز به دنیا آمد در تفلیس درس خواند. به سبب عقاید انقلابی از آنجا اخراج شد (۱۸۹۹). دو بار به سیبری تبعید شد و هر دو بار فرار کرد. در ۱۹۰۷ در لندن و در ۱۹۱۳ در وین بود. سال های ۱۶ - ۱۹۱۳ را در زندان به سر برد. در ۱۹۱۷ سردبیر **پراودا** شد. در پتروگراد (اکتبر ۱۹۱۷) به یاری لنین برخاست و کمیسر اول امور ملیت ها (۲۲ - ۱۹۱۷) شد. در جنگ داخلی به دفاع از پتروگراد پرداخت و در دفاع از تزاریتسین (بعدها استالینگراد) شایستگی خود را نشان داد. در

1- START, (Strategic Arms Reduction Talks.)　　2- Stalin, Josef Vissarionovich.

کنگرهٔ دوازدهم حزب کمونیست شوروی (۱۹۲۳) استالین کنترل ماشین حزبی را به دست گرفت و برای اخراج ترتسکی با سایر رهبران قدیمی بلشویک متحد شد. او با تئوری **انقلاب مداوم** ترتسکی مخالف بود. از ۱۹۲۸ سیاست «سوسیالیسم در یک کشور» از طریق **«برنامه‌های پنجساله»** سیاست رسمی شوروی شد. در محاکمه‌های سال‌های ۸–۱۹۳۵ که بسیاری از رهبران قدیمی بلشویک و امیران ارتش به اتهام خیانت محکوم شدند، کفهٔ قدرت به نفع استالین سنگین‌تر شد. در ۱۹٤۱ استالین با اتکا به ماشین حزبی، نخست‌وزیر شد و این سمت را تا زمان مرگ حفظ کرد. به عنوان کمیسر دفاع و مارشال اتحاد شوروی، جنگ شوروی با آلمان نازی را اداره کرد و در کنفرانس‌های **تهران**، **یالتا**، و **پوتسدام** با سران متفقین دیدار و مذاکره نمود. بعد از ۱۹٤۵ کنترل شوروی بر سیاست اروپای شرقی سوسیالیست زیاد شد، تنها **تیتو** رهبر یوگسلاوی حاضر به دنباله‌روی از خط‌مشی استالین نشد و راه مستقلی را در جهان کمونیست درپیش گرفت.

وی در ۹ مارس ۱۹۵۳ درگذشت و انتظار می‌رفت **بریا** و **مالنکف** جانشین وی شوند. بریا به طرز مرموزی کشته شد و پس از دورهٔ کوتاه زمامداری **بولگانین – مالنکف**، به مدت یک دهه، **خروشچف** رهبر بلامنازع شوروی شد. در کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست شوروی، استالین به خاطر اختناق سال‌های ۱۹۳۰، و **کیش شخصیت** محکوم شد. جسد او از کنار جسد لنین در میدان سرخ برداشته شد و در یکی از دیوارهای کرملین به خاک سپرده شد (۳۱ اکتبر ۱۹۵٦).

استالینگراد، نبرد[1]

(٤۳ – ۱۹٤۲)، در پنجم سپتامبر ۱۹٤۲ ژنرال **فون پائلوس**، فرمانده

1- Stalingrad, Battle of

ارتش ششم و ارتش چهارم پـانزر آلـمان، از حـوضهٔ دن در استـالیـنگـراد، شهری کنار ولگای سـفلی، پیشروی را آغاز کرد. روس ها کوچه به کوچه جنگیدند و مقاومت کردند تا در هـفتهٔ سوم نوامبر، ژنـرال **ژوکف** با شش لشکر شوروی ضد حمله را آغاز کـرد و در نتیجهٔ شکست واحدهای رومانـیایی در شمال و جنوب شهـر ارتباط آلـمانـی ها را قطع کـرد. محـاصره کـنـند گان، خود محـاصره شدند. علیرغم مقاومـت سرسختانهٔ آلمانی ها، روس ها بتدریج حلقهٔ محاصره را تنگ تر کردند، و در ۳۱ ژانویه ۱۹٤۳ ژنرال پـائـلوس و افرادش را دستگیـر کـردند. ۲۱ لشکـر آلمانـی در استـالینـگراد مـی جنـگیدنـد و بیش از نود هـزار تن از آنـان به اسارت روس ها درآمدند.شکست نـیروهای آلمان در استـالینگراد نمایانـگر نقطهٔ عطفـی در جنگ جـهانـی دوم در جبهـهٔ شرق بـود. شهر استـالـینـگـراد، که قبلاً تزاریتسیـن نام داشت، در ۱۹۲۸ بـه خاطر قدردانـی از نقش استـالین در دفاع از منطقه در مقـابل گاردهای سفید طی جنگ های داخلی، استالینگراد نامگذاری شده بـود، در ۱۹٦۱، و بـدنـبـال واکـنش ضـداستـالـیـنـی دورهٔ خـروشچـف به ولگا گراد تغییر نام یافت.

استامبولوف، استفان (۹۵ ــ ۱۸۵٤) [1]

سیاستـمـدار بلغاری. تـحصیل کردهٔ اُدِسا بـود و از تـرس تبعیـد شـدن به سیبری، به رومـانی رفت. در سمت معلمی، درفعالیت های انقلابی در بلغارستان (سال ۱۸۷۵) نـقش مهمی داشت. در ۱۸۸٦ رهـبر بلامنازع بلغـارستان شد. ازشاهزاده فردیناند سـاکس ـ کـوبورگ حمایـت کرد. او در زمینهٔ رفع دشمنی دیرینه بین بلغارسـتان و تـرکـیه فـعالـیت زیـادی بـه خرج داد. امـا قدرت زیـاده ازحدش دشمنان زیادی در داخل کشور بـرای او ایجاد کرد که فردیناند یکی از آنها بود. به دستـور او استـامبـولوف در ۱۸۹٤ از کـار برکـنار شد و دو سـال بعد به قـتل

1- Stambulov Stefan.

رسید.

استامبولیسکی، الکساندر[1] (۱۹۲۳ - ۱۸۷۹)

رهبر دهقانان بلغار. در خانوادهٔ دهقانی ثروتمندی زاده شد. در آلمان به تحصیل کشاورزی پرداخت. مبلّغ پرشور دهقانان بود. در خلال جنگ جهانی اول مدتی زندانی شد. سپس در ۱۹۱۸ رئیس جمهوری بلغارستان شد. **بوریس**، شاه بلغارستان و یرا به نخست‌وزیری گماشت (۱۹۲۳ - ۱۹۱۹) در دوران نخست‌وزیری او دیکتاتوری دهقانی برقرار بود که هم با سنت‌های لیبرالی مخالفت می‌کرد و هم با کمونیست‌ها. وی مالیاتهایی بر بورژوازی و پرلتاریای شهری بست و دهقانان را از پرداخت مالیات‌ها معاف کرد. استامبولیسکی در یک کودتای دست‌راستی کشته شد. کودتاگران او را در همکاری با یوگسلاوی در سرکوب سازمان تروریستی مقدونیه مقصر می داشتند.

استاوینسکی، رسوایی (۱۹۳٤)[2]

سرگئی استاوینسکی، یهودی روسی تبعهٔ فرانسه در بائِن به جعل اسناد بهادار متهم شد. اما قبل از ثبوت جرم خودکشی کرد (۳ ژانویه ۱۹۳٤). تحقیق‌های بعد از مرگ وی نشان داد که او با حمایت بعضی وزیران و معاونان وزیران خوشنام، در ماجراهای مشکوکی دست داشته است. در دفتر دادستان کل پاریس نیز یک مقام دولتی دست به خودکشی زد. هر دو گروه کمونیست‌ها و سلطنت‌طلبان فاشیست از این ماجرا بهره‌برداری سیاسی کردند و آنرا نشانهٔ فساد حکومت‌های دموکراسی دانستند. درپاریس طی روزهای

1- Stamboliisky ، Alexander.　　2- Stavinsky Scandal.

۹ــ ٦ فوریه آشوب‌هایی درگرفت و کار به اعتصاب کشید، و تنها تشکیل ائتلاف «وحدت ملی» به ریاست رئیس‌جمهور سابق و مورد احترام، گاستون دومِرگ (۱۹۳۷ــ ۱۸٦۳) سبب جلوگیری از جنگ داخلی تمام‌عیار و سقوط **جمهوری سوم فرانسه** شد. این ماجرا بر سیاست فرانسه تأثیر عمیقی برجای نهاد. ایدئولوژی تظاهرکنندگان راست‌گرا در بی‌اعتبار جلوه دادن جمهوری، مرام رسمی **دولت ویشی** شد.

اُست پلیتیک[1] (سیاست گرایش به شرق)

با ابتکار **ویلی برانت**، وزیر خارجهٔ دولت ائتلافی **کورت کیزینگر** و با زیرپا نهادن دکترین هالشتاین سیاست گرایش به شرق در برنامهٔ دولت آلمان فدرال قرارگرفت. **دکترین هالشتاین** در زمان **کُنراد آدنائر** اتخاذ شده بود. سیاست گرایش به شرق به منظور عادی کردن مناسبات آلمان فدرال با کشورهای اروپای خاوری بود. **ویلی برانت**، ابتدا در سمت وزیر خارجهٔ کیزینگر و سپس در مقام صدراعظم آلمان فدرال (٧٤ــ ۱۹٦۹) ازچهره‌های برجسته و فعال این سیاست است. او در اجرای این سیاست، با شوروی و لهستان پیمان‌هایی امضا کرد، **خط اُدر ــ نایسه** را به رسمیت شناخت. و در نهایت موجودیت آلمان شرقی به عنوان کشوری مستقل از سوی آلمان باختری پذیرفته شد. قراردادهای پستی، ارتباطات دور، دیدار و رفت و آمد بین دو برلین از سایر پیامدهای اُست پلیتیک بود، ویلی برانت و سیاست اُست‌پلیتیک او را پیشگام **تنش‌زدایی** می دانند.

استپیناک، آلویسیوس[2] (۱۹٦۰ ــ۱۸۹۸)

مقام روحانی زاگرب و کرواسی. در جوانی هوادار یوگسلاوی متحد بود.

1- Östpolitik. 2- Štepinac, Aloysius.

اما درپی سلطهٔ صرب‌های ارتدکس بر کاتولیک های کرواسی و اسلوونیا از ایده‌آل خود دست برداشت. او ایجاد کرواسی مستقل به رهبری اوستاشا را در آوریل ۱۹۴۱ با گرمی خوش‌آمد گفت، اما در ۱۹۴۳ به سبب فجایعی که در بُسنی انجام دادند به پاولیچ اعتراض کرد. در۶ — ۱۹۴۵ درصدد تفاهم باتیتو برآمد و دربارهٔ رابطهٔ دین و دولت با وی مذاکره کرد اما به نتیجه‌ای نرسید. در ۱۹۴۶ به جرم همکاری با نازی‌ها در زمان جنگ به ۱۶ سال زندان محکوم شد. اما در سال ۱۹۵۱ آزاد شد و اجازه یافت تا در سطح کشیش — و نه بالاتر— انجام وظیفه کند. واتیکان در این مورد هم مانند مورد میندسنتی در مجارستان عمل کرد و در ۱۹۵۲ پاپ پی دوازدهم استپیناک را به مقام کاردینالی ارتقا داد. وی حاضر نشد برای گرفتن کلاه سرخ کاردینالی به‌رم برود زیرا بیم آن بود که به او اجازهٔ بازگشت به کشور داده نشود. استپیناک در ۱۹۶۰ درگذشت و جانشین او اسقف سی‌پر توانست بین دولت بلگراد و مقام‌های کلیسا سازشی برقرار کند.

استراتفورد دو رِدکلیف، ویکونت[1] (۱۸۸۰ — ۱۷۸۶)

دیپلمات انگلیسی. وی پسر عموی جورج کانینگ وزیر خارجهٔ انگلستان بود و توسط او به سیاست راه پیدا کرد. بیشتر عمر خود را در استانبول گذراند (۲۴ سال). خُلق و خوی خاصش سبب ایجاد همدلی بین او و ترک های عثمانی شد. همو بود که مخالفت خود را با تجزیهٔ عثمانی تا حد امکان با موفقیت پیش برد. معاصران وی جنگ ۱۸۵۳ روس— عثمانی را حاصل تحریک وی می دانند. او با استفاده از مقام سفارت و از آنجا که مشاور نزدیک سلطان عثمانی بود، سعی کرد ضرورت انجام اصلاحاتی را در داخل

1- Stratford de Redcliff, Viscount.

عثمانی به امپراتور کشور بقبولاند، و مانع اعمال تحت‌الحمایگی روسیه بر عثمانی گردد. وی عثمانی را وادار کرد در مذاکره با روس‌ها موضع سختی در پیش گیرند.

استراس مایر، ژوزف[1] (۱۹۰۵ — ۱۸۱۵)

اسقف کرواتی و قهرمان تشکیل کشور یوگسلاوی. وی در محدود کردن گرایش‌های ضدّ آزادیخواهانه مقام‌های مجاری در کرواسی نقش اساسی داشت. به دکترین معصومیت و خطاناپذیری پاپ معترض بود. دانشگاه زاگرب (آگرام کنونی) را با نام آکادمی اسلاو جنوبی او بنا نهاد. با **گلادستون** مکاتبه داشت و توجه لیبرال‌های اروپای باختری را به وحدت ملل اسلاو جلب نمود.

استرالیا، قانون مستعمراتی سال ۱۸۵۰[2]

به موجب این قانون ٤ مستعمره‌نشین استرالیا (نیوسوث و یلز، تاسمانی، استرالیای جنوبی، و ویکتوریا) ضمن تدوین قانون اساسی واحد که به تصویب لندن هم رسید، دارای مجالس قانونگزاری از آن خود شدند. بدین ترتیب ایالت‌های نامبرده خودمختار شدند. نخستین قانون اساسی در نیوسوث و یلز در ۱۸۵۵ به مورد اجرا درآمد. مبتکر قانون ۱۸۵۰، گری بود که وزیر مستعمراتی در کابینهٔ لیبرال جان راسل بود. گری پیشنهاد کرده بود قانون ۱۸۵۰ تمامی جزیرهٔ استرالیا را دربرگیرد اما به سبب بُعد مسافت ایالت‌های گوناگون جزیره در آن هنگام و کمی منافع مشترک مورد توجه قرار نگرفت. تشکیل فدراسیون

1- Strossmayer, Josef. 2- Australian Colonies Act of 1850.

مرکب از تمامی ایالت‌های استرالیا تا پنجاه سال اجرا نشد.

استرالیا، قانون مشترک المنافع[1]

پارلمان بریتانیا در ۹ ژوئیهٔ ۱۹۰۰ قانونی را تصویب کرد که به موجب آن شش مستعمره‌نشین داخل جزیرهٔ استرالیا زیر عنوان یک حکومت فدرال متحد شدند. از ۱۸۹۱ درخواست تشکیل فدراسیون استرالیا مطرح شده بود، ناآرامی در مستعمره‌های فرانسه، آلمان و آمریکا در اقیانوس آرام و خاور دور تا حدی مسبب این پیشنهاد بود. کنوانسیون فدرال در هوبارت قانون اساسی موقتی تدوین کرد که در ایالت نیوسوث ویلز با مخالفت روبرو شد. در کنفرانس هایی با شرکت نخست وزیران مستعمره‌نشین های استرالیایی در سیدنی و ملبورن (۱۸۹۸) این قانون اصلاح شد. مذاکره با دولت بریتانیا و **ژوزف چمبرلین**، وزیر مستعمره‌ها، یک سال طول کشید. ملکهٔ ویکتوریا از نام «مشترک المنافع» به دلیل آنکه واژه‌ای کرامولی بود خوشش نمی‌آمد، اما با مشاهدهٔ وفاداری استرالیایی‌ها به تاج و تخت ملکه در جنگ بوئرها، از مخالفت دست برداشت. یکم ژانویهٔ ۱۹۰۱ مشترک المنافع استرالیا ایجاد شد، اما توافق بر سر پایتخت این فدراسیون در ۱۹۰۹ صورت گرفت: ایالت نیوسوث ویلز منطقهٔ کانبرا را برای پایتختی دولت فدرال واگذار کرد. دولت فدرال تا ۱۹۲۷ در ملبورن مشغول کار بود. در آن تاریخ پارلمان جدید استرالیا در کانبرا توسط دوک یورک (**جورج چهارم** پادشاه انگلستان) افتتاح شد.

استرالیا، مشترک المنافع[2]

تاریخ سیاسی استرالیا در نخستین سال های موجودیت «مشترک المنافع»

1- Australian Commonwealth Act. 2- Australia, Commonwealth of.

با سه مسألهٔ عمده مواجه بود: (۱) مهاجرت؛ (۲) رشد جنبش کارگری؛ (۳) ایجاد فدرالیسم استرالیا و مبارزه با گرایش‌های محلی. همهٔ احزاب و گروه‌ها موافق بودند که مهاجرت به نوعی انجام شود که استرالیای سفید به خطر نیفتد. **قانون محدودیت مهاجرت** (ژوئیهٔ ۱۹۰۲) آزمایش زبان را یکی از شرایط مهاجرت قرار داد و با پیدایش نهاد بردگی در بعضی ایالت‌ها، به مخالفت برخاست از آن جمله کاناکاهای جزایر سلیمان را که در مزارع شکر کوئینزلند کار می‌کردند، به جزایر سلیمان برگرداندند (۶ — ۱۹۰۲)، **حزب کارگر استرالیا** سازمان یافته‌ترین گروه سیاسی مشترک‌المنافع بود که در ۱۹۰٤ و ۱۹۰۸ دولت اقلیت را تشکیل داد اما تا ۱۹۱٤ اکثریت انتخاباتی نداشت. حزب کارگر، به رهبری **هیوز**، نخست‌وزیر، به تدریج دیدگاه‌های فدرالیستی را تبلیغ کرد. جنگ ۱۸ — ۱۹۱٤ نیز به گسترش این دیدگاه کمک کرد. در این جنگ بیش از ۳۰۰ هزار استرالیایی درخاورمیانه، و در جبههٔ غرب جنگیدند که یک‌پنجم آنها کشته شدند. هیوز در ۱۹۱۷ دولت جنگی تشکیل داد و تا ۱۹۲۳ نخست‌وزیر بود. با پایان گرفتن جنگ جهانی اول، استرالیا به عنوان قدرتی جهانی شناخته شد، عضو **جامعهٔ ملل** شد و قیمومت **گینهٔ نو** و جزایر سلیمان (مستعمره‌های آلمان) به این کشور سپرده شد. از سوی دیگر اختلاف بین فدرالیست‌ها و حکومت‌های محلّی شدّت گرفت. **بحران بزرگ اقتصادی** وضع وخیمی پدید آورد و در ۱۹۳۳ استرالیای باختری از لندن درخواست جدایی از مشترک‌المنافع استرالیا را کرد، اما گفته شد این جدایی تنها به شرطی امکان دارد که اکثریت مردم استرالیا در رفراندوم بدان رأی موافق بدهند. بالا رفتن قیمت پشم در دههٔ ۱۹۳۰ و نیاز به افزایش بودجهٔ دفاعی فدرال در برابر تهدیدهای ژاپن، مخالفت با دولت فدرال را عقیم گذاشت. دولت **منزیس** همراه با فرانسه و انگلستان در جنگ جهانی دوم شرکت کرد. استرالیایی‌ها در لیبی و یونان و مالایا جنگیدند و بعد از **واقعهٔ پرل‌هاربور** دفاع از قارهٔ استرالیا را بر عهده گرفتند. نیروی هوایی ژاپن جزایر داروین، استرالیای باختری و نیز سرزمین‌های شمالی را بمباران می‌کرد. زیردریایی‌های

ژاپن تا آبهای بندر سیدنی نفوذ کردند.

جنگ جهانی دوم پیوند استراتژیک استرالیا و ایالات متحده به عنوان قدرت های اقیانوس آرام را نشان داد، **پیمان آنزوس** در ۱۹۵۱ سبب تصمیم **منزیس** در اعزام نیرو به ویتنام به یاری سربازان متجاوز آمریکایی شد (۱۹۶۵). این تصمیم دولت منزیس در کشور بازتاب ناخوش آیندی داشت. نیاز به کارگر ماهر صنعتی سبب شد تا سیل مهاجران سفید از اروپای جنگ زده به استرالیا سرازیر شود. صنعت عمدتاً در کوئینزلند متمرکز است. طرح «رود برفی» در نیوسوث ویلز از سوی دولت فدرال برق و آب منطقهٔ وسیعی از دون و کورنوالد را تأمین می‌کند. همراه با کندی رشد داد و ستد استرالیا با بریتانیا آهنگ رشد داد و ستد با ژاپن و ایالات متحده تندتر می شود. این روند که از دههٔ ۱۹۶۰ آغاز شده بود با ورود بریتانیا به بازار مشترک، شدت گرفت. (۱۹۷۲). برکناری **گاف ویتلام** نخست‌وزیر استرالیا (از حزب کارگر)، در نوامبر ۱۹۷۵، توسط فرماندار کل استرالیا سرجان کِر احساسات خصمانهٔ مردم نسبت به تاج و تخت پادشاهی انگلستان را برانگیخت. **مالکوم فریزر** نخست‌وزیر استرالیا از ائتلاف احزاب لیبرال و احزاب کوچکتر، در انتخابات سال های ۱۹۷۵، ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰ سمت خویش را حفظ کرد. در انتخابات ۱۹۸۳ پیروزی حزب کارگر به رهبری باب هاوک به حکومت ۸ سالهٔ محافظه کاران پایان داد.

استرزا، کنفرانس های [1]

۱ــ (سپتامبر ۱۹۳۲) گردهمایی هیأت های نمایندگی شانزده کشور در استرزا، در ایتالیا به منظور بحث دربارهٔ کمک به دولت های مرکزی و شرقی اروپا در رفع دشواری های اقتصادی ناشی از **بحران بزرگ جهانی**.

1- Stresa Conferences.

۲— (۱۴—۱۱ آوریل ۱۹۳۵) گردهمایی نخست‌وزیران ایتالیا، بریتانیا و فرانسه (موسولینی، مکدونالد، فلاندن) به همراه وزیران خارجه به منظور بحث دربارهٔ ایجاد جبههٔ مشترک علیه هیتلر. هیتلر اعلام کرده بود که آلمان دیگر خود را به پیمان ورسای متعهد نمی‌داند. کنفرانس به این عمل هیتلر به شدّت اعتراض کرد. این آخرین نشانهٔ وحدت این سه قدرت در برابر دشمن مشترک بود. «جبههٔ استرزا» با حملهٔ موسولینی به حبشه در اکتبر ۱۹۳۵، و ایجاد محور رم— برلین در نوامبر ۱۹۳۶ از هم پاشید.

اُسترلیتز[1]

نبردی سرنوشت‌ساز در نبردهای اتحادیهٔ چهارم. این جنگ در ۲ دسامبر ۱۸۰۵ بین ناپلئون از یکسو و روس و اتریش از سوی دیگر در مُراوی درگرفت. شش هفته پیش از آن ناپلئون در نبرد اولْم اتریشی‌ها را به تسلیم واداشته بود. اما با ورود قوای تازه‌نفس روسی، ۷۰ هزار فرانسوی در برابر ۸۶ هزار روسی و اتریشی قرار گرفتند. ناپلئون با پیش‌بینی نقاط حملهٔ دشمن (به جناح چپ ارتش فرانسه) فشار خود را بر مرکز قوای دشمن وارد کرد. نیروهای روسی و اتریشی دوپاره شدند و با دادن ۱۸۵۰۰ نفر کشته (در برابر تلفات فرانسه که ۹۰۰ نفر بود.) به سختی شکست خوردند. اتریشی‌ها درخواست صلح کردند و در ۲۳ دسامبر ۱۸۰۵ درپرسبورگ پیمان صلح امضاء شد. استرلیتز امروزه با نام اسلاواکف در خاک چکسلواکی قرار دارد.

استرلینگ، حوزه[2]

در ۱۹۳۱ و به دنبال تصمیم انگلستان دایر بر جدا کردن نظام پولی خود از

1- Austerlitz. 2- Sterling Area.

پشتوانهٔ طلا گروهی از کشورها درصدد برآمدند که نظام پولی خود را به جای مقیّد کردن به طلا به لیرهٔ استرلینگ متکی سازند. در خلال جنگ دوم کمبود طلا و دلار باعث شد تا دول عضو حوزهٔ استرلینگ دست به اقدام هایی در مورد کنترل ارزی بزنند. یعنی ضمن برقرار بودن آزادی مبادلهٔ ارزی در حوزهٔ استرلینگ، هر کشوری که دلار مازاد داشته باشد به خزانه‌داری انگلستان بفروشد و لیره بگیرد و بعکس، هر کشوری که کمبود دلار دارد آن را از خزانه‌داری انگلستان بخرد. حوزهٔ استرلینگ بنا به قانون ۱۹٤۷ شامل: انگلستان؛ تمامی مستعمره‌های انگلستان؛ کشورهای **مشترک المنافع** بجز کانادا، و نیز، برمه، ایسلند، ایرلند، اردن و هفت امیرنشین حوزهٔ خلیج‌فارس، بود.

استریدام، یوهانس گرهاردوس[1] (۱۹۵۸ – ۱۸۹۳)

نخست‌وزیر نژادپرست **افریقای جنوبی**. از ۱۹۳٤ درصحنهٔ سیاسی بود، و در زمینهٔ تعصب نژادی او را افراطی ترین چهرهٔ آفریکانر قلمداد می‌کنند. در ۲ دسامبر ۱۹۵٤ به جای **مالان** نخست‌وزیر افریقای جنوبی شد و تا زمان مرگش (۱۹۵۸) عهده‌دار این سمت بود. وی قوانین سنتی افریقای جنوبی در مورد آزادی همهٔ نژادها در دانشگاه‌ها را برهم زد؛ در ایالت کیپ، حق رأی رنگین‌پوستان را ملغی نمود: **آلبرت لوتولی** را تحت پیگرد قرار داد؛ و منشوری صادر کرد که به موجب آن آزادیخواهان، خائن شناخته می‌شدند. وی از تمامی نخست‌وزیران پیش از خود و نیز از **فروورد** نخست‌وزیر سلف خویش در امر **آپارتاید** و جدایی نژادی متعصب‌تر بود.

1- Strijdom, Johannes Gerhardus.

استعمار[1]

استعمار، شکلی از امپریالیسم است و متکی بر تمایز نمایان (قانونی و عملی) ملل حاکم (استعمارگر) و ملل تحت ستم (مستعمره) است. این پدیده ناشی از تسخیر قلمروهای دوردست با مردمی دارای تفاوت‌های فرهنگی، فیزیکی و نژادی است. اما نازیسم نشان می‌دهد که اینها نیز از شرایط ضروری استعمار نیستند. نازی‌ها استعمار را در اروپای خاوری و با تکیه بر افسانه‌های نژادی بنا کردند. مفهوم استعمار همیشه با مفهوم نابرابری همراه است. بهترین نمونه‌های استعمار را در قرن گذشته در استعمار هلند و بریتانیا می‌توان دید. از ویژگی‌های اساسی استعمار یکی هم حفظ و ارائهٔ نابرابری اقتصادی میان مستعمره‌ها و متروپل‌ها است. مستعمره به تهیه‌کنندهٔ دائمی مواد خام، و متروپل به مرکز تولید مواد صنعتی تبدیل می‌شود.

استعمارزدائی،[2] روندی است که طیّ آن، کشور متروپل اقتدار و حاکمیتش را بر سرزمین‌های مستعمره ازدست می‌دهد. جهان بعد از جنگ جهانی دوم به وضوح شاهد چنین جریانی است. مستعمره‌های انگلستان در جرگهٔ **کشورهای مشترک المنافع**، ومستعمره‌های فرانسه در**جامعهٔ فرانسه** به صورت دولت‌های مستقل درمی‌آیند. این فرایند، نشان‌دهندهٔ پیروزی جنبش‌های استقلال‌طلبانه است. اما در بیشتر موارد بحث بر سر این بوده است که آیا صرف اعلام استقلال کشورها منجر به استقلال واقعی این کشورها شده است یا پدیدهٔ جدیدی به نام استعمارنو[3] مطرح است، استعمارنو بدان معناست که مستعمرهٔ پیشین به ظاهر دارای حق حاکمیت و دولت ملّی شده است اما استعمار و سلطه همچنان ادامه می‌یابد.

اِستفن‌سون، جورج[4] (۱۸٤۸ – ۱۷۸۱)

مهندس انگلیسی و اهل نیوکاسل. او دنبالهٔ تجارب مهندسی ریچارد

1- Colonialism. 2- Decolonization. 3- neo - Colonialism. 4- Stephenson George.

ترویثیک (۱۸۳۳ – ۱۷۷۱) را گرفت، ترویثیک در ۱۸۰٤ لوکوموتیوی ساخته بود که بر روی ریل حرکت می‌کرد. استفن‌سون ساختن لوکوموتیوهایی برای حمل زغال‌سنگ را آغاز کرد و در سال‌های ۱۷ – ۱۸۱٤ در کیلینگوُرث با موفقیت به کار انداخت. بر ساختن راه‌آهن استاکتون – دارلینگتون نظارت کرد (۵ – ۱۸۲۲). در ۱۸۲۹ لوکوموتیو طرح او به نام «راکت» برای مسیر راه‌آهن لیورپول – منچستر پذیرفته شد. سرعت ۳۵ مایل در ساعت «راکت» نشان داد که از راه‌آهن برای حمل و نقل مسافران نیز می‌توان بهره‌گیری کرد. فرزند وی آلبرت نیز مانند پدر مهندس مشهوری بود که پل‌های رود نیل، سن لوران، و تنگهٔ منای از ساخته‌های اوست.

استورز، سر رونالد[1] (۱۹۵۵ – ۱۸۸۱)

فرماندار نظامی اورشلیم (۲۰ – ۱۹۱۷)، حکمران اورشلیم و یهودیه (۲۶ – ۱۹۲۰)، فرماندار کل قبرس (۳۲ – ۱۹۲۶)، حکمران رودزیای شمالی (٤ – ۱۹۳۲). او سبب آشنایی **لورنس عربستان** با حسین شریف مکه شد. وی از سوی دولت متبوع خود، انگلستان مأموریت‌های سیاسی‌ای در بغداد، قاهره و دیگر پایتخت‌های عربی – افریقایی انجام داد.

استولیپین، پتر[2] (۱۹۱۱ – ۱۸۲۶)

سیاستمدار روسی. وی در ۱۹۰۵ درپی سرکوب شدید ناآرامی‌های روستاها در استان ساراتوف (که استاندار آنجا بود) توجه تزار **نیکلای دوم** را به

1- Storrs, Sir Ronald. 2- Stolypin, Peter.

خود جلب کرد. در مه ۱۹۰۶ وزیر کشور روسیه، و دو ماه بعد نخست‌وزیر شد و تا زمانی که در کیف ترور شد (سپتامبر ۱۹۱۱)، در این سمت باقی بود. تلاش استولیپین آن بود که با ایجاد یک طبقهٔ جدید زمینداران میان حال (کولاک ها) جنبهٔ لیبرالی **دوما** را تعدیل کند. چون کولاک ها در هر حال محافظه‌کار بودند. درضمن با قرار دادن شرط تمکّن‌مالی برای نمایندگی دوما از این طریق نیز لیبرال‌ها را محدود کرد. زمان صدارت استولیپین در روسیه همراه بود با ایجاد فشار شدید و سرکوب ناراضیان، برپا کردن چوبه‌های دار و دادگاه‌های نظامی صحرایی وپیگرد یهودیان. استولیپین به رفرم‌های اجتماعی نظیر بیمهٔ اجتماعی، آموزش وپرورش و توسعهٔ نظام **زمستوا**[1] نیز توجه داشت.

استونی[2]

شمالی‌ترین جمهوری از سه **جمهوری بالتیک** که درپی انقلاب بلشویکی از روسیه جدا شد و تا اعلام اتحاد شوروی در اوت ۱۹۴۰ مستقل باقی ماند. استونی در سده‌های ۱۶ و۱۷ زیر سلطهٔ سوئدی‌ها بود. مذهب مردم استونی، لوتران بود وپیوندهای نژادی— زبانی زیادی با فنلاندی‌ها داشتند. پتر کبیر در ۱۷۰۹ استونی را به روسیه ملحق کرد. ساکنان نخستین آن، زمینداران بزرگ بالتیک و آلمانی زبان بودند. اصلاحات ارضی در دههٔ ۱۹۲۰ به ایجاد جامعهٔ دهقانی مرفه انجامید. از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ استونی توسط کنستانتین پائت دیکتاتور استونی اداره‌شد. وی با ارتشیانی که در جنگ داخلی روسیه علیه بلشویک ها می جنگیدند همکاری و همدلی داشت. با عقد **پیمان شوروی —نازی** در ۱۹۳۹ تلاش پائت برای به تفاهم رسیدن با هیتلر به ناکامی انجامید. شوروی در ۱۹۳۹ خواهان پایگاه دریایی در استونی شد و در ژوئن ۱۹۴۰ این سرزمین را اشغال کرد.

1- Zemstva. 2- Estonia.

استیمسون، هنری لویس[1] (۱۹۵۰ – ۱۸۶۷)

وزیر دفاع و وزیر خارجهٔ آمریکا. در زمان ریاست جمهوری تافت وزیر دفاع شد (۱۳ – ۱۹۱۱)، از ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ فرماندار کل فیلیپین بود و مهارت خویش را در سازش بین دو کشور نشان داد. پرزیدنت هوور وی را به سمت وزیرخارجه تعیین کرد (۳۳ – ۱۹۲۹). تسلط او بر مسائل خاوردور ویرا دشمن سرسخت ژاپن و نیز سیاست **انزواطلبی** ساخت. دکترین استیمسون (۷ ژانویه ۱۹۳۲) مبنی بر همین نکته بود: به ژاپن هشدار می داد که دولت آمریکا با هر پیمانی که تمامیت جمهوری چین را خدشه دار کند مخالف است. در ۴۰ – ۱۹۳۹ از سیاست جمهوریخواهان برید و خواهان کمک به انگلستان در جنگ با نازی‌ها شد. روزولت وی را به وزارت دفاع گماشت. وی نخستین دولتمرد آمریکایی بود که هم در کابینهٔ جمهوریخواهان و هم در کابینهٔ دموکرات‌ها عضویت داشت.

اسد، حافظ

رئیس جمهور سوریه (از ۱۹۷۰ به بعد). او از علویان دِروز است. در شوروی دورهٔ خلبانی را دید. در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ عضو فرماندهی بین‌العربی حزب بعث شد (به همراهی امین حافظ، **میشل عفلق**، صلاح بیطار...). در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ در کودتای نظامی علیه امین حافظ شرکت کرد. به دنبال آن کودتا امور کشور به غیرنظامیان واگذار گردید. **نورالدّین آتاسی** رئیس جمهوری، یوسف زعیّن نخست‌وزیر و ابراهیم ماخوس وزیرخارجه شد. در سپتامبر ۱۹۶۸ در کنگرهٔ حزب بعث در دمشق دو گرایش به وجود آمد گرایش ملی گرایانه به رهبری حافظ اسد و گرایش پیشرو به رهبری زعیّن. اسد توانست در کنگرهٔ ۱۹۷۰

1- Stimson, Henri Lewis.

حزب بعث نظر خود را به کرسی بنشاند. از آن پس او رهبر واقعی حزب بعث سوریه شد. پست فرماندهی نیروی هوایی را نیز بر عهده داشت و با این زمینه‌سازی در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۰ دست به کودتا علیه دولت غیرنظامی آتاسی زد و خود به نام رئیس کشور همهٔ قدرت‌های سیاسی و نظامی را به دست گرفت. در کنگرهٔ ششم حزب بعث در ۱۹۷۰ دبیر کل این حزب شد. در ژوئن ۱۹۷۶ به نفع مارونی ها در لبنان دخالت کرد و در تلّ‌زعتر سبب کشتار انبوه فلسطینی ها گردید. وی در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ متحد سادات بود اما کاری ازپیش نبرد. در جنگ داخلی لبنان، حافظ اسد توانست سوریه را به صورت نیروی داوربین گروه‌های متخاصم درآورد.

اسرائیل[1]

این کشور در ۱۴ مه ۱۹۴۷ به عنوان دولت یهود درفلسطین ایجاد شد. تا آن تاریخ، فلسطین درقیمومت انگلستان بود. تشکیل دولتی در سرزمین دیگر که امری بی‌سابقه بود با مخالفت دولت‌های عرب روبرو شد، و آنها به تصمیم سازمان‌ملل در مورد ایجاد دولت اسرائیل اعتراض کردند، از به رسمیت شناختن این دولت خودداری ورزیدند و برای احقاق حقوق فلسطینی ها، به اسرائیل اعلان جنگ دادند. اما جنگ دوامی نیاورد و یکرشته آتش‌بس بین اسرائیل و همسایگان برقرار شد. تنها نتیجهٔ این جنگ، پیروزی اسرائیل و گسترش مرزهای این کشور، در ورای خطوط تعیین شده توسط سازمان‌ملل متحد بود. اسرائیل برای حفظ مرزهای امن خویش و جلوگیری از نفوذ اعراب، دست به ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین زد و از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ سی و یک شهرک از مرز لبنان تا نوار غزه برپا کرد. در ۱۹۵۵ مصر تنها راه دریایی اسرائیل به دریای سرخ — بندر ایلات— را بست و این از عوامل مهم جنگ سینا در۱۹۵۶

1- Israel.

شد.

با ملّی شدن کانال سوئز از سوی **عبدالناصر**، اسرائیل، فرانسه و انگلستان تهاجم مشترکی را به کانال سوئز سازمان دادند. اما تهدید شوروی به مداخله، سبب شد تا دولت **آیزنهاور** از متحدان خود بخواهد کانال سوئز و سینا را تخلیه کنند. قوای سازمان ملل در مرز مصر و اسرائیل مستقر شد اما زد و خوردهای مرزی ادامه یافت. در **جنگ شش روزهٔ** سال ۱۹۶۷ نیز اسرائیل در اقدامی پیشگیرانه، نیروی هوایی مصر را نابود کرد، و از کانال سوئز گذشت و سپس **بلندی‌های جولان** در سوریه را متصرف شد و پس از تصرف نیمهٔ دیگر شهر اورشلیم و جدا کردن غرب رود اردن از کشور **اردن هاشمی**، آتش بس را پذیرفت. در پاییز ۱۹۷۳ مصر و سوریه حملهٔ ناگهانی و مشترکی را علیه اسرائیل آغاز کردند (**یوم کیپور** یا **جنگ اکتبر**). مصر از کانال سوئز گذشت و تلفات جانی سنگینی بر اسرائیل وارد کرد؛ اما اسرائیل موفق شد مواضع خود را حفظ کند و جادهٔ قاهره را تصرف نماید. همین تهدید متوجه سوریه هم بود. فشار کشورهای نفت‌خیز عرب سرانجام اسرائیل را وادار کرد پیمان عدم درگیری نیروها در کانال را امضا کند (۱۸ ژانویهٔ ۱۹۷۴). **کنفرانس ژنو** نیز به حلّ مسألهٔ اعراب و اسرائیل کمک کرد اما تنش در مرز سوریه و لبنان باقی ماند.

در دسامبر ۱۹۴۸ جمعیّت اسرائیل ۸۸۰ هزار نفر بود که ۷۵۹ هزار نفر آن یهودی بودند. در نتیجهٔ مهاجرت‌ها (که در ۵۱ – ۱۹۴۹، ۱۹۵۷، و ۳ – ۱۹۶۲ شدت گرفت) طی ۲۵ سال اوّل بعد از تشکیل دولت یهود، ۱/۵ میلیون یهودی به جمعیّت کشور اضافه شد. کیبوتص‌ها، که واحدهای پیشگام در کشاورزی اسرائیل‌اند در بهبود وضع کشاورزی و نیز سیاست دفاعی اسرائیل عامل مؤثّری بوده‌اند. این دولت بر اساس نظریهٔ **صهیونیسم** بنا شده، و چیم وایزمن، از رهبران سرشناس صهیونیسم، اولین رئیس جمهور اسرائیل شد. بن گوریون، **گلدامایر** و **لوی اشکول**، نخست‌وزیران اسرائیل، به سوسیالیسم معتدل گرایش داشته‌اند. جنبش کارگری در نیمه‌های دهۀ ۱۹۷۰ اعتبار خود را ازدست داد زیرا رهبران جنبش، مالیات سنگینی را بر مردم تحمیل کردند و

به اعتقاد جناح راست در مقابل قدرت های جهانی هم نرمشی بیش از حد نشان می دادند. در انتخابات ۱۹۷۷ پیروزی جناح راست متحد به رهبری **لیکود**، **مناخیم بگین** را به نخست‌وزیری اسرائیل برگزید. او با مصر در **کمپ دیوید** به سازش رسید، صحرای سینا را به مصر پس داد در عوض، مصر اسرائیل را به رسمیت شناخت، اما بلندی های جولان و ساحل باختری رود اردن و اورشلیم را ضمیمهٔ اسرائیل کرد و برای نابودی **سازمان آزادی بخش فلسطین** (**ساف**) به لبنان حمله برد. پارلمان اسرائیل (کنست) در ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۰ اورشلیم یکپارچه را پایتخت کشور اسرائیل اعلام کرد. اسحاق شامیر و شیمون پرز نخست وزیران بعدی اسرائیل بوده اند.

اسکات، ربرت فالکن[1] (۱۹۱۲ – ۱۸۶۸)

کاشف جنوبگان (قطب جنوب). در پلیموت انگلستان به دنیا آمد. در ۱۸۸۱ وارد نیروی دریایی انگلستان شد. دولت، رهبری هیأت ملی اعزامی به قطب جنوب را به وی محول کرد. او کاشف منطقهٔ دریای راس در کنارهٔ جنوبگان است. ناخدا اسکات این مأموریت را در سال های ٤ — ۱۹۰۱ با کشتی «اکتشاف» انجام داد.

دومین مأموریت اکتشافی اش در ۱۹۱۰ با «ترانوا» شروع شد. در ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۱۲ به قطب جنوب رسید (ماه قبل نروژی ها همین مأموریت را انجام داده بودند) اسکات و یاران نتوانستند خود را به کشتی ترانوا برسانند و در سرزمین یخ زدهٔ جنوبگان از سرما مردند. اجساد آنان هشت ماه بعد پیدا شد.

اسکاتلند[2]

سرزمینی که شمالی ترین قسمت جزیرهٔ بریتانیا را تشکیل می دهد و از

1- Scott, Robert Falcon. 2- Scotland.

۱۶۰۳ با انگلستان و ویلز، به خاطر خویشاوندی دودمان‌های سلطنتی شان، پیوند داشته است. تا زمان «قانون وحدت ۱۷۰۷» اسکاتلند سلطنت مستقل داشت و دارای مجلس قانونگزاری بود. اسکاتلند برخلاف ویلز، توانست نظام متمایز حکومتی و کلیسای پرسبیترین را حفظ کند. احترامی که جورج چهارم و نیز ملکهٔ ویکتوریا به سنت‌های اسکاتلندی می‌نهادند سبب ازدیاد خواست‌های اسکاتلندی‌ها برای حکومت خودمختار شد. با صنعتی شدن اسکاتلند و پیدایش مسائل اجتماعی مربوط به این پدیده تقاضای خودمختاری شدت گرفت. تا سال ۱۸۸۵ ادارهٔ اسکاتلند از طریق معاونت وزارت کشور در لندن صورت می‌گرفت. در ۱۹۲۶ وزیری برای امور اسکاتلند تعیین شد که در کابینه هم شرکت داشت وزارتخانه‌های مجزای اسکاتلندی برای آموزش و پرورش، بهداشت، ماهیگیری... ایجاد شدند. صنعتی شدن اسکاتلند در پیدایی جنبش کارگری بریتانیا مؤثر بود. (**کِر هاردی و رامسی مکدونالد**) . از ۱۹۴۵ به این طرف تعداد آراء «حزب ملی اسکاتلند» در تمامی انتخابات رشد مداومی داشته است.

نگرانی اسکاتلندی‌ها از اینکه مشکلات اقتصادی‌شان مورد توجه لندن قرار نگیرد؛ پیدایش منابع غنی نفت دریای شمال (در سواحل اسکاتلند) ؛ وپایین آوردن حداقل سن رأی‌دهندگان تا ۱۸ سال (۱۹۶۹) از عوامل روی‌آوری اسکاتلندی‌ها به حزب مزبور بوده است. گزارش کیلبراندن (۱۹۷۳) نوعی مجلس ملی را برای این سرزمین توصیه می‌کرد. در سال‌های ۸—۱۹۷۶ دربارهٔ عدم تمرکز امور اسکاتلند مذاکرات وسیعی در پارلمان انگلیس صورت گرفت. رفراندوم اول مارس ۱۹۷۹ نشان داد اکثریت اسکاتلندی‌ها خواهان خودمختاری اند.

اسکناس[1]

اسکناس نوعی پول کاغذی بود که در فرانسه به دستور مجمع مؤسسان در

1- Assignat.

دسامبر ۱۷۸۹ انتشار یافت. این اوراق در قبال فروش املاک مصادره شده در انقلاب کبیر با بهرهٔ ۵ درصد داده می شدبعداً بهره لغو شد. از آوریل ۱۷۹۰ تا مه ۱۷۹۷ اسکناس اعتبار قانونی داشت و رایج بود اما چاپ زیاده از حدّ آن سبب تورّم شدید گردید و تلاشهای دیرکتوار هم در مورد تعیین زمین به عنوان پشتوانهٔ اسکناس، به جایی نرسید.

چون این اسکناس‌ها به یک صدم قیمت رسمی شان تنزل کرده بودند رفته رفته از رواج افتادند.

اسکندرون

ایالت (سنجاق) اسکندرون، یا هاتای، از بندرهای معروف ترکیه. تا پایان جنگ اول جهانی بخشی از عثمانی بود. در ۱۹۱۹ فرانسوی‌ها آنرا ضمیمهٔ سوریه کردند (سوریه به موجب قرارداد **سایکس ـ پیکو** مستعمرهٔ فرانسه بود). بعدها دولت‌های سوریه و ترکیه هر دو مدعی حاکمیت بر اسکندرون شدند. کار به **جامعهٔ ملل** کشید. قرار بر مراجعه به آرای مردم اسکندرون شد. نحوهٔ انتخابات طوری ترتیب داده شد که به نفع ترکیه تمام شد و در نتیجه در انتخابات ژوئیه ۱۹۳۸، پارلمان ۴۰ نفری اسکندرون با ۲۲ رأی (ترک‌ها) در برابر ۱۸ رأی (عرب‌ها) الحاق به ترکیه را تصویب کرد و این قانون از ۲۳ ژوئیه ۱۹۳۹ اجرا شد. سوریه از آن زمان به بعد نیز گهگاه ادعای حاکمیت بر اسکندرون را مطرح کرده است.

اسکندریه [1]

پایتخت مصر درزمان بطالسه. ناپلئون به منظور تهاجم به مصر و سوریه در

1- Alexandria.

۹- ۱۷۹۸ از این پایگاه استفاده کرد. در ۱۸۰۱ نیز صحنهٔ نبرد قوای انگلیسی و فرانسوی بود. در ۱۸۸۲ شورش ناسیونالیست های مصری در این شهر منجر به دخالت قوای مشترک انگلیسی - فرانسوی شد. دریاسالار فرانسوی نیروهای خود را از اسکندریه خارج کرد اما انگلیسی ها قوای عربی پاشا را بمباران کردند. دولت گلادستون قوایی به فرماندهی سرگارنت وُلسلی به مصر اعزام کرد و باقی ماندهٔ قوای عربی پاشا را در تلّ الکبیر تارومار کرد (۱۳ سپتامبر ۱۸۸۲). انگلیسی ها سپس به بهانهٔ برقراری نظم وارد خاک مصر شدند و مدت ۶۰ سال آنجا باقی ماندند. اسکندریه مهم‌ترین پایگاه دریایی در خاور مدیترانه شد و تا ۱۹٤۷ در اشغال انگلیسی ها بود. تنها در فاصله ژوئن تا نوامبر ۱۹٤۲ به سبب نزدیکی قوای مارشال رومل — فرماندهٔ مشهور آلمان نازی— این بندر قابل استفادهٔ نظامی نبود.

اسکندریه، قرارداد (۲۵ اکتبر تا ۸ سپتامبر ۱۹٤٤)

این قرارداد سرانجام به تشکیل **جامعهٔ عرب** انجامید. نمایندگان کشورهای مصر، عراق، لبنان، سوریه، عربستان سعودی، یمن و اردن در شهر اسکندریهٔ مصر، کنفرانسی برپا کردند و قرارداد اسکندریه را امضا کردند. در این قرارداد همکاری های اقتصادی، سیاسی و نظامی و فرهنگی کشورهای عرب پیش بینی شده بود.

اسلانسکی، محاکمهٔ[1] (۳۰-۱۷ نوامبر ۱۹۵۲)

در ۲٤ نوامبر ۱۹۵۱ رودلف اسلانسکی معاون نخست وزیر چکسلواکی و دبیر حزب کمونیست (تا دو ماه قبل از آن) همراه با ۱۳ نفر دیگر از مقام های

1- Slansky Trial.

حزبی – که ۱۱ نفرشان از جمله خود اسلانسکی یهودی بودند– توسط پلیس امنیتی پراگ به جرم خیانت توقیف شدند. ولادیمیر کلمنیتس جانشین **یان‌مازاریک** وزیر خارجه تا ۱۹۵۰ نیز جزو دستگیر شدگان بود. اینان در طی محاکمه‌ای علنی و ساختگی در ۲۷ نوامبر۱۹۵۲ به جرم« ترتسکیست، تیتوئیست، صهیونیست، بورژوا بودن و نیز به جرم خیانتکاران ملی گرا» و« خادم به امپریالیسم آمریکا» محکوم شدند.

اسلانسکی و کلمنیتس، به دار آویخته شدند (۲ دسامبر). سه نفر دیگر به زندان محکوم شدند و در ۱۹۶۳ مورد بخشودگی قرار گرفتند. این محاکمه نمونهٔ بزرگترین تصفیه در خارج از شوروی بود. محاکمات **رایک** در مجارستان نیز از جمله محاکمات نمایشی و ساختگی بود.

اسلوونیا[1]

اسلووان‌ها اسلاوهای جنوبی اند و به زبانی متفاوت سخن می‌گویند. این قوم در اواخر سدهٔ شانزدهم در درهٔ ساوای‌علیا ساکن شدند. تا ۱۹۱۸ زیر سلطهٔ اتریش در ایالت‌های کارنیولا، کارینثیا، ایستریا و کوستنلند ایستریا زندگی می‌کردند. لیوبلیانا مهم‌ترین شهر اسلووان‌ها بعداً لایباخ نامگذاری شد. اسلووان‌ها گرچه از همسایگان خود در **کرواسی** شور ملّی کمتری داشتند اما از دههٔ نخست قرن بیستم خواهان تشکیل « دولت اسلاو جنوبی» یا **یوگسلاوی** بودند. اسلووان‌های کاتولیک به صرب‌ها – که ارتدکس مذهب بودند– اعتماد نداشتند. درپی جنگ جهانی اول اغلب اسلووان‌ها درچارچوب دولت یوگسلاوی قرار گرفتند اما در کارینثیا (اطراف کلاگن فورت) و ایتالیا اقلیت‌های اسلووان باقی ماندند. درپایان جنگ جهانی دوم اقلیت اسلووان در ایستریا در یوگسلاوی ادغام شد و« جمهوری مردمی اسلوونیا» به عنوان یکی

1- Slovenia.

از دولت های تشکیل دهندهٔ جمهوری فدرال یوگسلاوی به وجود آمد.

اسلیونیتسا، نبرد[1] (۱۹ – ۱۶ نوامبر ۱۸۸۵)

در پی به وحدت رسیدن بلغارستان، **میلوش اُوبرنویچ** پادشاه صربستان که دست‌نشاندهٔ اتریشی ها بود، خواهان امتیازهای ارضی شد و چون پیشنهاد وی رد شد به جنگ با بلغارستان پرداخت. بلغارها شکست سختی به صرب ها وارد کردند. شکست صرب‌ها در اسلیونیتسا بقدری وخیم بود که اتریش مجبور شد طی التیماتومی از بلغارستان بخواهد مناطق اشغالی صرب را تخلیه کند. با قرارداد صلح ۱۸۸۶ وضع به حالت قبل از جنگ برگشت اما این نبرد اثرات مهمی داشت، از جمله، قدرت عظیم احساسات ملی گرایانهٔ بلغارها و ضعف صرب‌ها را نشان داد. برناردشاو «سلاح ها و انسان» را با الهام از این نبرد نگاشته است.

اسماعیل پاشا (۹۵ – ۱۸۳۰)

خدیو مصر (۷۹ – ۱۸۶۳). پسر دوم **ابراهیم پاشا**، و جانشین سعید پاشا. در ۱۸۶۷ از طرف سلطان عبدالعزیز، امپراتور عثمانی، لقب خدیو گرفت. او نخستین خدیو از اعقاب محمدعلی پاشا است. اسماعیل پاشا خدیوی اصلاح‌طلب بود. **کانال سوئز** در زمان او افتتاح گردید. اقدام او در مورد احداث راه‌آهن و سایر پروژه‌ها، مصر را زیر بار سنگین قروض خارجی برد و بناچار برای پرداخت وام‌ها، سهام کانال سوئز را به مبلغ ۳،۹۷۶،۵۸۲ لیره به بریتانیا فروخت. خدیو در ۱۸۷۹ از مقام خود خلع شد و به ناپل و سپس به قسطنطنیه رفت و در آنجا درگذشت.

1- Slivnitza, Battle of.

اسموتْس، یان کریستیان[1] (۱۹۵۰ — ۱۸۷۰)

سیاستمدار **افریقای جنوبی**. در ۱۹۰۱ فرماندهٔ کل قوای مستعمرهٔ کیپ بود. با **بوتا** در حصول توافق بین بوئرها و انگلیس‌ها همکاری کرد. پس از تشکیلِ اتحادیهٔ افریقای جنوبی، اسموتس مسئول سیاست دفاعی اتحادیه شد (۱۹۱۰). در تسخیر افریقای جنوب باختری (مستعمرهٔ آلمان که امروز نامیبیا خوانده می‌شود) دومین فرماندهٔ نظامی، و در تسخیر دارالسلام در دسامبر ۱۹۱۶ سرفرمانده بود. در بازدید از لندن در کابینهٔ جنگی امپراتوری بریتانیا خدمت کرد (۱۸— ۱۹۱۷). با اتریشی‌ها مذاکرات محرمانه‌ای به عمل آورد تا شاید صلح اتریش با متحدین را عملی سازد.

در **کنفرانس صلح پاریس** و در تهیهٔ میثاق **جامعهٔ ملل** شرکت داشت. پس از بازگشت به افریقای جنوبی، به جای **بوتا** نخست‌وزیر شد (۲۴— ۱۹۱۹). تلاش وی برای اتحاد با **رودزیای جنوبی** (زیمبابوهٔ کنونی) ناکام ماند (۱۹۲۲). با شروع جنگ دوم اسموتس بار دیگر نخست‌وزیر شد. در **کنفرانس قاهره** حضور داشت و در الجزیره با ژنرال **آیزنهاور** مذاکرات حساسی انجام داد. در تدوین منشور **ملل متحد** شرکت داشت. اما در انتخابات ۱۹۴۸ از کاندیدای حزب ناسیونالیست، مالان، و هوادار **آپارتاید** شکست خورد. وی در ضمن، گیاه‌شناس و فیلسوف هم بود. تئوری کل‌گرائی[2] از اوست. وی سه سال رئیس دانشگاه کمبریج بود.

اسمیت، یان داگلاس[3] (متولد ۱۹۱۹)

نخست‌وزیر نژادپرست **رودزیای جنوبی**. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ در نیروی هوایی انگلیس خدمت می‌کرد. بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ عضو مجلس

1- Smuts, Jan Christian. 2- holism. 3- Smith, Ian Douglas.

نمایندگان رودزیا و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۲ عضو پارلمان **فدرال رودزیا و نیاسالند** بود. با ازهم پاشیدن فدراسیون، حزب «جبههٔ رودزیا» را تشکیل داد (۱۹۶۲). در سال ۱۹۶۴ نخست‌وزیر رودزیا شد. وی با حکومت اکثریت (که سیاهان بودند) کاملاً مخالف بود. در ۱۹۶۵ **اعلام استقلال یکجانبه** کرد. اسمیت درپی مذاکراتی با **هارولد ویلسون** نخست‌وزیر وقت انگلستان (از حزب کارگر) در ناوهای «ببر» و «بی‌پروا» (۱۹۶۶ و ۱۹۶۸) اعلام کرد که به سیاست خارجی خود ادامه می‌دهد و خواهان اعمال سیاست **آپارتاید** نظیر **افریقای جنوبی** است. در ۲ مارس ۱۹۷۰ اعلام جمهوری کرد و خود نخست‌وزیر باقی ماند. در ۱۹۷۶ به ژنو رفت تا دربارهٔ آیندهٔ رودزیا با رهبران برجستهٔ افریقایی مذاکره کند. مذاکرات بی‌نتیجه بود. وی سپس تلاش کرد با سیاست تفرقه‌اندازی میان مخالفان سیاه‌پوست، حکومت خود را ادامه دهد. ابتدا رهبران میانه‌رو سیاه — و در رأس آنان— اسقف موزوروا— را برای تشکیل یک دولت مختلط سیاه و سفید به همکاری فراخواند (۱۹۸۷). اما بعد و درپی روی کار آمدن دولت اکثریت، اسمیت وزیر مشاور اسقف موزوروا نخست‌وزیر شد. در مذاکرات ۱۹۷۹ لندن سرانجام مسألهٔ رودزیا فیصله یافت. اسمیت در جمهوری مستقل **زیمبابوه** نمایندهٔ مجلس قانونگذاری شد.

اسِوبودا، لودویک[1] (۱۹۷۹—۱۸۹۵)

ژنرال چکسلواکی و رئیس جمهور آن کشور. وی در جنگ جهانی اول در جبههٔ خاوری، در لژیون چک خدمت می‌کرد. در ۱۹۳۹ ازچکسلواکی به لهستان و از آنجا به شوروی گریخت. در آنجا فرماندهٔ نظامیان چک در ارتش سرخ شد (۴—۱۹۴۳). دستهٔ نظامیان اسوبودا که بخشی از ارتش مارشال کونیف بود کوشیس و برنو را ازچنگ نازی‌ها آزاد کرد و در ۹ مه ۱۹۴۵ وارد

1- Svoboda, Ludvik.

پراگ شد. در ۱۹۴۸ به حزب کمونیست چکسلواکی پیوست. تا ۱۹۵۰ وزیر دفاع بود اما چون استالین از اسوبودا و اعتبار او نگران بود در ۱۹۵۲ از صحنهٔ سیاسی کشور محو شد، مدت کوتاهی هم به زندان افتاد. **خروشچف** که خاطرهٔ اسوبودا در سال های جنگ جهانی را فراموش نکرده بود سبب بازگشت وی به صحنهٔ سیاسی شد. در سال های ۵ــ ۱۹۶۳ اسوبودا چهرهٔ افسانه‌ای و قهرمان جمهوری چکسلواکی و نیز قهرمان اتحاد شوروی شناخته شد. اسوبودا در ۳۰ مارس ۱۹۶۸ جانشین نووتنی، رئیس جمهوری چکسلواکی شد. او با **الکساندر دوبچک** سیاستمدار **بهار پراگ** همکاری نزدیک داشت. اما درپی تصفیهٔ دوبچک و یارانش، وی باز هم مدتی (تا ۱۹۷۵) رئیس جمهور کشور باقی ماند.

اِشتاین، هاینریش فریدریش کارل فوم[1] (۱۸۳۱ــ۱۷۵۷)

سیاستمدار پروسی. وی هوادار متعصب اصلاحات بود و شبکهٔ ارتباطی پروس را گسترش بخشید. درپی قرارداد **تیلسیت** و تحقیر پروسی ها، وی صدراعظم پروس شد و در ۱۴ ماه تصدی این مقام تغییرات اجتماعی و سیاسی شدیدی در کشور ایجاد کرد: رهایی سرف ها در ۱۸۰۷ اعلام و در ۱۸۱۰ اجرا شد و اصلاحات ارضی همراه با دگرگونی در بافت حکومت های محلی و مرکزی به اجرا درآمد. در دسامبر ۱۸۰۸ با دسیسه های فرانسه به اتریش فراری شد سپس به روسیه رفت و تزار **الکساندر اول** را در سقوط ناپلئون راهنمائی کرد. در **کنگرهٔ وین** پیشنهاد او مبنی بر اتحاد تمامی ژرمن ها با مخالفت **مترنیخ** روبرو شد.

1- Stein, Heinrich Friedrich Karl Vom.

اِشترِزمان، گوستاو[1] (۱۹۲۹ ـ ۱۸۷۸)

صدراعظم آلمان. در ۱۹۰۶ نمایندهٔ رایشتاگ شد. در ۱۹۱۷ رهبری «لیبرال های ملی» را که در ۱۹۱۹ به «حزب مردم» تغییر نام داد به دست گرفت. او ناسیونالیستی پرشور بود اما در جمهوری وایمار افکارش تعدیل شد. تعهد آلمان به پیمان ورسای را بهترین تضمین برای سلطهٔ کشور بر اروپای خاوری می دانست. و همین امر سبب جلب اعتماد دول غربی به وی شد. وی تنها در فاصلهٔ اوت تا نوامبر ۱۹۲۳ صدراعظم بود. اما تا زمان مرگش ۱۹۲۹ وزیر خارجه بود. بهترین دستاورد دیپلماتیک او کاهش میزان غرامت های جنگی آلمان بود. **قرارداد لندن**، ورود آلمان به **جامعهٔ ملل**، کسب کرسی در شورای جامعهٔ ملل از دیگر موفقیت های دیپلماتیک اشترزمان بود. تلاش او در همکاری فرانسه ـ آلمان سبب شد تا جایزهٔ صلح نوبل ۱۹۲۶ به او و **آریستید بریان** (مشترکاً) تعلق گیرد.

اِشترِن، دستهٔ[2]

سازمان تروریستی و زیرزمینی صهیونیستی به رهبری آبراهام اشترن که در سپتامبر ۱۹۳۹ از گروه تروریستی **ایرگون زوای لومی** انشعاب کرد. درپی پذیرش آتش بس از سوی **ایرگون** در برابر اشغال فلسطین توسط انگلیسی ها، اشترن که خواهان مبارزه با انگلستان بود در اعتراض به متارکه، از **ایرگون** جدا شد. اشترن مسئولیت ترور لُرد مُوین وزیر کابینهٔ انگلستان در امور خاورمیانه (قاهره، ۱۹۴۴)، و ترور کنت فولک برنادوت، میانجی سازمان ملل در خاورمیانه (اورشلیم، ۱۹۴۸) را برعهده گرفت. باند اشترن در ۱۹۴۸ مورد پیگرد پلیس اسرائیل قرار گرفت و منحل اعلام شد. آبراهام اشترن که به اسارت انگلیسی ها درآمده بود، در ۱۹۴۲ درگذشت.

1- Stresemann, Gustav. 2- Stern Gang.

اشتوکر، آدولف (۱۹۰۹ــ۱۸۳۵)[1]

روحانی درباری آلمانی. او در ۱۸۷۸ به تشویق محافل کلیسایی و ضد سوسیالیستی آلمان، و به منظور مبارزه با سوسیال دموکرات ها، حزب سوسیال مسیحی را با افکار ضدیهودی بنا نهاد.

اِشکول، لِوی[2] (۱۹۶۹ــ۱۸۹۵)

نخست وزیر اسرائیل. در کیف به دنیا آمد. در ۱۹۱۳ به فلسطین مهاجرت کرد. در جنگ جهانی اول در هنگ یهودی ها در ارتش انگلستان خدمت کرد. بعد از جنگ تعدادی مزرعهٔ یهودی نشین و ازجمله کیبوتص دگانیا را در فلسطین دایر کرد. دبیر هیستادروت (اتحادیّهٔ کارگری یهود) و سپس دبیرکل ماپای (حزب کارگر) شد. در آژانس یهود به عنوان خزانه دار و رئیس بخش شهرک سازی خدمت کرد. در ۱۹۵۱ به عنوان وزیر کشاورزی و توسعه، وارد کابینهٔ **بن گوریون** شد و پس از آنکه به مدت ۱۱ سال وزیر دارائی بود (از ۱۹۵۲ به بعد) با استعفای بن گوریون، در ۱۶ ژوئن ۱۹۶۳ نخست وزیر اسرائیل شد. او سومین نخست وزیر اسرائیل بود. **جنگ شش روزه** در زمان نخست وزیری اشکول روی داد. در ۲۶ فوریهٔ ۱۹۶۹ درگذشت و بانو **گلدامایر**، بعد از وی، نخست وزیر اسرائیل شد.

اصل چهار، برنامهٔ[3]

برنامهٔ کمک های اقتصادی ایالات متحده به کشورهای توسعه نیافته در پایان جنگ دوم جهانی. پرزیدنت **ترومن** درژانویهٔ ۱۹۴۹ در نطق افتتاحیه اش

1- Adolf Stoeker. 2- Eshkol, Levi. 3- Point Four Programme.

در برنامهٔ سیاست خارجی کشور، این کمک‌ها را تحت‌عنوان اصل چهارم برنامه ذکر کرده بود. کمک‌های فنی، مشورتی و اقتصادی در زمینه‌های کشاورزی، بهداشت عمومی و آموزش و پرورش از طریق پیمان‌های دوجانبه با کشورهای جهان‌سوم، در اصل چهار پیش‌بینی شده بود.

اصل رهبری[1]

واژه‌ای آلمانی که در زمان نازی‌ها کاربرد فراوان داشت. منظور از **اصل رهبری** آن بود که ملل ژرمن باید دارای رهبری واحد باشند و حاکمیت ملّی و قدرت سیاسی نامحدود به وی سپرده شود. این رهبر بر یک سلسله‌مراتب پلّکانی فرمانروایی کند و تصمیم در امور مملکتی به جای آنکه از طریق اکثریت و پارلمان اتخاذ شود توسط رهبر گرفته شود. هیتلر اصل رهبری را چنین تعریف می‌کند: «قدرت نامحدود و بی کنترل برپایین، مسئولیت نامحدود بر بالا».

اعتبار اجتماعی، احزاب[2]

در خلال بحران بزرگ اقتصادی، ماژور کلیفورد اچ. داگلاس (۱۹۵۲ـ ۱۸۷۹) به طرح این نظریه پرداخت که ضعف سرمایه‌داری نوین ناشی از نبود قدرت خرید است. به نظر او باید با اصلاح پولی، «اعتبار اجتماعی» در اختیار مصرف کنندگان قرار می‌گرفت. آن دسته از احزاب که هوادار چنین نظریه‌ای بودند به سرعت درچند کشور خاصه در کانادا رشد کردند. در ایالت آلبرتای کانادا، حزب اعتبار اجتماعی حکومت محلی را در

1- *Führerprinzip.* 2- Social Credit Parties.

دست گرفت (۱۹۳۵) و در کلمبیا و کِبِک نیز به آرای چشمگیری دست یافت. آنچه مسلم است قدرت گیری احزاب مذکور که بیشتر به **پوژادیسم**، در جمهوری چهارم فرانسه نزدیک بودند تا حد زیادی نشانهٔ اعتراض مردم به سیاست‌های دولت و نارضایتی آنان از وضع موجود بود.

اعتصاب عمومی[1] (بریتانیا)

این اعتصاب (۱۴ــ ۲ مه ۱۹۲۶) اوج چند سال ناآرامی کارگران صنعتی بود که طی آن اتحادیهٔ معدنگران، همدلی و حمایت سایر کارگران صنایع بزرگ را جلب کرد. دلیل شروع اعتصاب، گزارش کمیسیون سلطنتی صنایع معدن ــ گزارش ساموئل، مارس ۱۹۲۶ ــ بود که ملی شدن این صنعت را رد می‌کرد، و درعوض سازماندهی کارآمدتر، اصلاحات بهداشتی و کاهش مزدها را توصیه می نمود. صاحبان معدن نیز خواهان ساعات کار بیشتر و مزد کمتر بودند. در گردهمایی ویژه **کنگرهٔ اتحادیهٔ کارگران** در یکم ماه مه از کارگران حمل و نقل، چاپ، صنایع سنگین، کارگران ساختمان و مهندسان خواسته شد تا از معدنگران حمایت کنند. اِ. جِ. کوک، رهبر اتحادیهٔ معدنگران، با هر نوع کاهش مزدها و هر افزایشی در ساعات کار مخالف بود. دولت **بالدوین** سعی کرد برای مقابله با اعتصاب و جایگزینی کارگران از پلیس و نیروهای مزدور استفاده کند. کنترل دولت بر رسانه‌های گروهی و پخش اخبار، سبب شد تا خبر اعتصاب گسترش نیابد و ایجاد هراس نکند. کنگره پس از نه روز خواهان لغو اعتصاب و از سرگیری کار شد چرا که به استدلال کنگره در این مبارزه دولت مهیّاتر بود. کارگران کنگره را به خیانت متهم کردند و تا اوت آن سال سر کار حاضر نشدند. در ژوئیه ۱۹۲۷ دولت بالدوین قانون اختلافات اتحادیه‌های کارگری را از تصویب گذراند و اعتصاب

1- General Strike.

را غیرقانونی اعلام کرد. این قانون در ۱۹۴۶ از سوی دولت کارگری لغو شد.

اعلامیهٔ سه جانبهٔ ۱۹۵۰[1]

فرانسه، انگلستان وایالات متحدهٔ آمریکا در مه ۱۹۵۰ متعهد شدند که اگر اسرائیل یا دولت های عرب پیمان متارکه را نقض کنند، و در خط آتش بس اعراب و اسرائیل درگیری ایجاد نمایند، این سه دولت خواه درچارچوب سازمان ملل و یا در خارج از آن، جلو تخلف را بگیرند.

اف. ال. ان.[2]

جبههٔ آزادی بخش ملی الجزایر. این جبهه در ۱۹۵۴ از حزب قانونی ملی گرای الجزایر — که مستعمرهٔ فرانسه بود— جدا شد تا به اقدام قهرآمیز علیه مقامات استعماری فرانسه و تأسیسات استعماری مبادرت ورزد. درضمن به الجزایری هایی که با فرانسه همکاری داشتند نیز اعلان جنگ می داد. پلیس و ژاندارم، سرباز، رؤسای قبایل و شیوخ، مأموران مالیاتی، آموزگاران، و دیگر مقامات دولتی اعم از الجزایری یا فرانسوی در معرض حملات خونین اف. ال. ان. قرار گرفتند. اف. ال. ان. با این اقدام و حمله به سکنهٔ اروپایی شهرها، خاصه در الجزیره، سرانجام رهبری جنگ آزادیبخش ملی را برعهده گرفت. این جنگ به جنگ اروپائیان استعمارگر و اهالی بومی الجزایر تبدیل شد. اعضای جبهه به **جنگ پارتیزانی** متوسل شدند و **ژنرال دوگل** سرانجام در ۱۹۶۲ به موجب **پیمان اِویان** موافقت کرد الجزایر را از نیروهای فرانسوی و فرانسویان تخلیه کند.

1- Tripartite Decleration of 1950. 2- F. L. N. (Front de la Liberation Nationale).

درپی کسب استقلال (۱۹۶۳)، اف. ال. ان. تنها سازمان و حزب قانونی این کشور اعلام شد.

اف. بی. آی[1]

اف. بی. آی. شاخه‌ای از وزارت دادگستری آمریکا است. مدیر این سازمان مسئول تحقیق و بررسی هرگونه تخلف از قوانین فدرال در داخل خاک آمریکا است، مگر آنکه قانون فدرال یا قانون دیگری بررسی از تخلف‌ها را برعهدهٔ سازمان دیگری محول کرده باشد. کار عمدهٔ اف. بی. آی. مبارزه‌با خرابکاری است. ضدجاسوسی و تأمین امنیت داخلی از وظایف دیگر این سازمان به‌شمار می‌آید.

افریقا، شاخ[2]

سرزمین‌هایی در شرق افریقا، شامل سه کشور اتیوپی، جیبوتی و سومالی. این منطقه به خاطر قرارگرفتن در کرانهٔ دریای سرخ و باب‌المندب از نظر استراتژیکی اهمیت فراوان دارد. تا وقتی هایلاسلاسی امپراتور حبشه بود و انگلیسی‌ها در عدن (یمن جنوبی) حضور داشتند غرب نگران این منطقه نبود. اما با ظهور دولت زیادباره در سومالی که ابتدا خود را مارکسیست می‌دانست، و روی کار آمدن سرهنگ منجیستو هایلاماریام در اتیوپی، و رژیم متمایل به شرق یمن‌جنوبی، غرب نگران شاهراه آبی دریای سرخ و کانال سوئز شد ناآرامی‌ها و تحریک‌های غرب آغاز شد. غرب به یاری عربستان سعودی، توانست سومالی را از اردوگاه شرق دور کند برای رژیم اتیوپی هم دراریتره و

1- Federal Bureau of Investigation (F. B. I.).   2- Horn of Africa.

اوگادن دردسرهایی ایجاد کند. کوبا و شوروی با استفاده از نابسامانی داخلی آمریکا در هنگامهٔ **واترگیت** و شکست **ویتنام**، در اتیوپی به نفع رژیم چپگرای هایلاماریام مداخله کردند و این امر بر نگرانی غرب افزوده است. بحران شاخ افریقا، درواقع مبارزه‌ای برای دور نگه داشتن شرق از شاهراه دریای سرخ و منطقهٔ حساس شرق افریقا است.

افریقا، سازمان وحدت[1]

در ماه مه ۱۹۶۳ به منظور حفظ همبستگی میان کشورهای افریقایی و مبارزه با استعمار و بقایای آن در این قاره، کنفرانسی از تمامی کشورهای قارهٔ افریقا در آدیس‌آبابا تشکیل شد. از آن پس رهبران کشورها سالی یکبار و شورای وزیران سالی دوبار تشکیل جلسه می‌دهند. کمیسیون‌های ویژه‌ای برای بهداشت، آموزش، اقتصاد و امور اجتماعی برپا شد. این سازمان توانست کشمکش مرزی الجزایر و مراکش را فیصله دهد؛ اما در حلّ مسالمت‌آمیز مسألهٔ **بیافرا** و اختلاف سومالی و اتیوپی ناکام ماند. در مورد آنگولا هم دودستگی کاملی بین اعضای سازمان ایجاد شد. در کنفرانس سالانه‌ای که در موریس برگزار شد تنها رؤسای ۷ کشور (از ۴۸ کشور عضو) شرکت داشتند **نکرومه**، **ناصر**، **هایلاسلاسی**، **بومدین** و **سکوتوره** از چهره‌های برجستهٔ سازمان بودند.

افریقا، کنگرهٔ ملی[2]

در سال ۱۹۱۲ به منظور حمایت از حقوق رنگین‌پوستان افریقای جنوبی در بلوم‌فونتاین تشکیل شد. این کنگره که خود از بطن «مؤسسهٔ آموزش بومی»

1- Organization of African Unity. 2- African National Congress.

(تأسیس ۱۸۸۲) پدید آمده بود، در ۱۹۲۶ با نمایندگان جامعهٔ هندی‌های افریقای جنوبی یک جبههٔ مشترک تشکیل داد و از آن‌پس درپی آن بوده است که جامعه‌ای دموکراتیک، متحد و متشکل از همهٔ نژادها و با حقوق برابر در جنوب افریقا ایجاد کند. کنگره هوادار حرکت‌های مسالمت‌آمیز و مقاومت آرام بوده است، مشی ای که مبتکر آن **مهاتما گاندی** پیشوای فقید هند بود. این خط‌مشی خاصه در زمان رهبری **آلبرت لوتولی** (۱۹۵۶— ۱۹۵۲) به کار گرفته شد. جوانان پرشور افریقایی به این دلیل که کنگره آنقدرها مبارز و ستیزه‌جو نیست، آن را ترک کردند. از سوی دیگر، دولت افریقای جنوبی در ۱۹۶۱ آن را به داشتن خط‌مشی انقلابی خطرناکی متهم کرد و منحل اعلام نمود. در سال ۱۹۸۵، موزامبیک، آنگولا، لسوتو و زیمبابوه (کشورهای همسایهٔ افریقای جنوبی) به دلیل حمایت از کنگرهٔ ملی افریقا و رهبران یا فعالان آن، مورد حملات نظامی و تهدیدهای افریقای جنوبی قرار گرفتند.

افریقا و مالاگاشی، شورای امور[1]

در ماه مه ۱۹۶۱ دولت فرانسه این شورا را بنا نهاد. شورای مزبور درواقع جانشین ارگان‌های اصلی **جامعهٔ فرانسه** می‌شد و مسئولیت اجرای سیاست فرانسه در برابر اعضای **اتحادیهٔ افریقا و مالاگاشی** را برعهده داشت. اعضای این شورا عبارت بودند از رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، وزیر خارجه و وزیر همکاری فرانسه.

افریقای استوایی فرانسه[2]

نام سابق گروهی از کشورهای افریقا در ناحیهٔ استوایی که مستعمرهٔ

1- Council for African and Malagasy Affairs. 2- French Equatorial Africa.

فرانسه بودند، و اکنون کشورهایی مستقل اند. این کشورها عبارتند از: جمهوری افریقای مرکزی، چاد، کنگو برازاویل، و گابن. درژانویهٔ ۱۹۵۹ این چهار کشور دست به ایجاد یک اتحادیهٔ اقتصادی و فنی زدند.

افریقای باختری فرانسه[1]

نام سابق هشت کشور افریقایی که مستعمرهٔ فرانسه محسوب می شدند و اکنون دارای استقلال اند. این هشت کشور عبارتند از: بنین (داهومی). گینه، ساحل عاج، مالی، موریتانی، نیجر، سنگال و ولتای علیا (بورکینافاسو).

افریقای جنوبی، جمهوری[2]

پارلمان انگلستان در سپتامبر سال ۱۹۰۰ به موجب «قانون افریقای جنوبی» دومینیون جدیدی به نام «اتحادیهٔ افریقای جنوبی» ایجاد کرد که مستعمره های پیشین رود ارانژ، ترانسوال، کیپ، و ناتال را دربرمی‌گرفت و برای مردم انگلیسی و بوئرهای هلندی حقوق برابر تعیین می‌کرد. در تاریخ ۳۱ مه ۱۹۱۰ این قانون را به مرحلهٔ عمل درآورد و ژنرال بوتا اولین نخست وزیر اتحادیه شد. حزب ناسیونالیست هرتزوگ که در ۱۹۳۵ با اصلاحات مالان احیا گردید، از حزب «افریقای جنوبی» اسموتس غیر لیبرال تر و در تبعیض نژادی متعصب تر بود. در «قانون وضعیت اتحادیه» (۱۹۳٤) تأکید شده بود که افریقای جنوبی دولتی مستقل است که می تواند هر وقت بخواهد از مشترک المنافع بریتانیا جدا شود. «قانون نمایندگی بومی ها» در آوریل ۱۹۳٦ برای جمعیت رنگین پوست کشور حقوق سیاسی اندکی در نظر گرفته بود: آنان حق داشتند یک شورای نمایندگی مشورتی برگزینند و در ایالت کیپ به سه

1- French West Africa. 2- South Africa.

نمایندهٔ سفیدپوست رأی بدهند. مالان از این همه امتیاز!! که به رنگین‌پوستان داده شده بود ناخشنود بود. وی که در ۱۹۴۸ نخست‌وزیر شد نظام جدایی نژادی (آپارتاید) را معمول کرد. این وضع در سراسر جهان حتّی در جامعهٔ مشترک‌المنافع بریتانیا محکوم شد و مجمع عمومی در قطعنامه ٤ دسامبر ۱۹۷۳ آنرا شدیداً محکوم کرد. در ۵ اکتبر ۱۹۶۰ رفراندومی در اتحادیه برگزار شد که تنها سفیدها حق رأی داشتند در این رفراندوم با اکثریت ناچیزی رأی به جدایی از جامعهٔ مشترک‌المنافع داده شد و در ۳۱ مه ۱۹۶۱ تشکیل جمهوری مستقل افریقای جنوبی اعلام شد. مسأله افریقای جنوب باختری (نامیبیا)، نیز که در جامعهٔ ملل به قیمومت افریقای جنوبی درآمده بود، از زمان تأسیس سازمان ملل متحد تا به حال مورد اختلاف این سازمان و افریقای جنوبی است. افریقای جنوبی حاضر نشده است نظارت ملل متحد بر دستگاه اجرایی نامیبیا را بپذیرد. این عمل افریقای جنوبی در دیوان بین‌المللی لاهه نیز محکوم شد (ژوئن ۱۹۷۱) اما چون دولت افریقای جنوبی مورد حمایت دولت‌های غربی خاصه آمریکا، انگلستان و فرانسه بود، نه به افکار عمومی وقعی می‌گذاشت و نه حاضر بود به مسئولیت‌های خویش در سازمان ملل تن در دهد. هرگاه سازمان ملل (شورای امنیت) خواسته است اقدام حادی علیه افریقای جنوبی انجام دهد با وتوی امریکا روبرو شده است. افریقای جنوبی حرکت دیگری را آغاز کرد و دست به تشکیل کشورهای مستقل سیاه‌پوست در داخل خاک افریقای جنوبی زد. افکار عمومی جهانی تشکیل این بانتوستان‌ها رامحکوم کرد. وترانسکی وبوفوتاتسوانا به‌عنوان نیرنگ نژادپرستان افریقای جنوبی از سوی هیچ کشور جهان به رسمیت شناخته نشدند. سفیدپوستان که رژیم نژادپرست خود را درمعرض انتقادوتهدید جهانی می دیدند به گرد حزب ناسیونالیست جمع شدندوحمایت همه جانبه ای ازآن به‌عمل آوردند. پ.و. بوتا نخست‌وزیرکنونی که درسپتامبر۱۹۷۸ جای فورسترراگرفت،سیاست جدایی نژادی را با شدت بیشتری ادامه داد. اما فساد دستگاه حاکمه و مشکلات داخلی خاصه مسألهٔ نامیبیا و مقاومت مسلحانهٔ سیاه‌پوستان در داخل،

به‌آسانی قابل حل نبودند. سرکوبی ددمنشانهٔ مخالفت‌های سیاه‌پوستان موجی از نفرت جهانی را نسبت به رژیم افریقای جنوبی پدید آورد، تا به حدی که حامیان سرسخت رژیم نظیر آمریکا و انگلستان نیز به ظاهر زبان به شکایت گشودند. در رویارویی با این مشکلات بوتا خواسته است در مورد آپارتاید قدری نرمش به‌خرج دهد اما سفیدپوستان متعصب و نگران ازدست دادن امتیازهای فوق‌العاده‌شان، به دور احزاب رقیب جمع شده‌اند تا بوتا را وادار به پیروی از خواسته‌های خویش سازند. کشتارهای شارپویل وسووتو لکه‌های ننگی بر دامن رژیم آپارتاید افریقای جنوبی بر جای نهاده است.

افریقای خاوری، جامعهٔ اقتصادی[1]

موافقت‌نامه‌ای بازرگانی که در ۶ ژوئن ۱۹۶۷ بین کشورهای کنیا، اوگاندا، و تانزانیا به امضا رسید و از یکم دسامبر ۱۹۶۷ به‌اجرا گذاشته شد. هدف از این موافقت‌نامه ایجاد تعرفه‌های یکسان، و کمک‌های متقابل اقتصادی بود. درواقع کنیا که از نظر صنعت پیشرفته‌تر از دو کشور دیگر بود، کمک‌های فنی در اختیار تانزانیا و اوگاندا قرار می‌داد.

افریقای شمالی، نبردهای[2]

با ورود ایتالیا به جنگ جهانی دوم درژوئن ۱۹۴۰، موسولینی ازژنرال گراتسیانی خواست تا از لیبی به قاهره برود و کانال سوئز را تسخیر کند و برای رژیم فاشیستی اعتباری کسب نماید و از آنجا راه ایتالیا را به خاورمیانه و حوزه‌های نفتی خلیج‌فارس باز کند. استراتژی انگلستان در شمال افریقا نخست

1- East African Economic Community. 2- North African Campaigns.

تدافعی بود اما سپس تصمیم به پاکسازی سواحل جنوبی مدیترانه و ایجاد جاپایی برای حمله به ایتالیا گرفته شد. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۰ گراتسیانی حملهٔ خود را آغاز کرد و تا ۶۰ مایلی مرز مصر پیش رفت اما پیشروی او دیری نپایید، هجوم ۱۱ــ ۹ دسامبر ۱۹۴۰ انگلیسی ها تجاوز ایتالیا را دفع کرد و ظرف پنج ماه بیشتر سیرنائیک به دست انگلیسی ها افتاد. در بهار ۱۹۴۱ **مارشال رومل** ونیروهای متحد او تا مصر پیشروی کردند اما **ویول** آنها را متوقف ساخت و **او چینلک** از نوامبر ۱۹۴۱ تا ژانویه ۱۹۴۲ حملات رومل را دفع نمود. حملات مه و ژوئن ۱۹۴۲ رومل تلفات سنگینی بر ارتش هشتم انگلیس وارد آورد اما قاهره و دلتای نیل در نخستین نبرد **العلمین** در ژوئیه ۱۹۴۲ به دست **او چینلک** افتاد. حملات **الکساندر** و **مونتگمری** در ۲۳ اکتبر ۱۹۴۲ (دومین نبرد **العلمین**) آغاز شد و در ظرف چهار ماه قوای متفقین از لیبی و تونس گذشتند. قوای انگلیسی و آمریکایی در افریقای باختری فرانسه پیاده شدند (۸ نوامبر ۱۹۴۲). دو ارتش در تونس به هم پیوستند. تمامی نیروهای **محور** در ۱۲ مه ۱۹۴۳ تسلیم متفقین شدند.

افغانستان [1]

کشوری در آسیای میانه بین ایران، شوروی، چین و پاکستان. وسعت ۶۴۷،۴۹۷ کیلومتر مربع، جمعیت حدود ۲۰ میلیون؛ مرکز: کابل. سرزمینی کوهستانی است و به دریا هم راه ندارد. با پیدایش استعمار اروپایی در این ناحیه از جهان، افغانستان به مدت یک قرن به صورت **دولت حایل** بین مناطق نفوذ و متصرفات امپراتوری بریتانیا در هند از یکسو، و مناطق نفوذ و متصرفات آسیائی روسیهٔ تزاری از سوی دیگر استقلال خود را حفظ کرد. در سدهٔ نوزدهم بین افغانستان و امپراتوری بریتانیا جنگ هایی درگرفت (۴۲ — ۱۸۳۸؛

1- Afganistan.

۹ــ ۱۸۷۸). سرانجام در ۱۹۱۹ بریتانیا استقلال افغانستان را به رسیمت شناخت. انگلیسی ها در ۱۹۲۹ برای به تخت نشاندن **نادرشاه** دست به تصرف کابل و اشغال افغانستان زدند. اصلاحات نادرشاه خشم محافل سنتی را برانگیخت، اما اودر۱۹۳۳ ترور شد. **ظاهرشاه** فرزند وی از ۱۹۳۳ تا ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۷۳ پادشاه افغانستان بود و در این تاریخ کودتای ژنرال **محمدداود**، پسرعموی ظاهرشاه، به عمر حکومت سلطنتی این کشورپایان داد. رژیم جمهوری داودخان در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ سرنگون شد و «شورای انقلابی نیروهای مسلح» به یاری جناح های چپ و به رهبری **نورمحمد ترکی** تشکیل حکومت «جمهوری دموکراتیک خلق» افغانستان را اعلام کرد. از ۱۹۷۹ به بعد ناآرامی محافل ضدّدولتی شدّت گرفت و ترکی به دست **حفیظ اله امین** کشته شد اما خود امین نیز توانایی کنترل ناآرامی ها را نداشت. درپی کشته شدن ناگهانی امین، و روی کار آمدن **ببرک کارمل** (آخرین روزهای سال ۱۹۷۹) نیروهای شوروی وارد افغانستان شدند، اما دامنهٔ ناآرامی ها بالا گرفت. ایران و پاکستان، دو همسایهٔ افغانستان، از به رسمیت شناختن حکومت کابل خودداری ورزیدند. چین، آمریکا و همهٔ دولت های غربی که کارمل را دست‌نشاندهٔ شوروی می دانستند به تحریم این کشور و کمک به مخالفان رژیم کارمل ادامه دادند پاکستان که حضور چند میلیون مهاجر افغانی، دردسرها و مشکلاتی برایش ایجاد کرده است، سعی دارد مسألهٔ افغانستان را به طریق سیاسی حل کند و با مذاکرهٔ غیرمستقیم ــ از طریق میانجی سازمان ملل ــ با حکومت افغانستان به اختلافات خویش با این کشورپایان دهد. نجیب اله جانشین کارمل در زمینهٔ آماده کردن زمینهٔ خروج شوروی ها از این کشور گام هایی برداشته است.

آقادیر (یا آگادیر)[1]

بندر کوچکی در مراکش در ساحل اقیانوس اطلس که کانون دومین

1- Agadir.

بحران مراکش (ژوئیه— نوامبر ۱۹۱۱) بود. یک کشتی توپدار آلمانی به نام «پلنگ» در یکم ژوئیه به اقادیر آمد تا مثلاً از منافع اقتصادی آلمان — که مورد تهدید استعمار فرانسه در مراکش قرار گرفته بود— دفاع کند. کیدرلن— واشر وزیر خارجهٔ وقت آلمان اعلام کرد که فرانسه توافق به دست آمده در آلخثیراس (۱۹۰۶) را زیرپا نهاده است اما معلوم بود که آلمان می خواست درمراکش وافریقای مرکزی قدرت نمایی کرده باشد. ورود« پلنگ» ، انگلستان را بیش ازفرانسه نگران ساخت. چون انگلستان درآن هنگام کلاً نگران فعالیت های ناوگان آلمان بود؛ ایجادپایگاه دریایی آلمان دراقادیر، جبل الطارق را مورد تهدید قرارمی داد. للوید جورج وزیر خزانه داری وقت بریتانیا، در۲۱ ژوئیه طی نطقی شدیداً به آلمان هشدارداد. آلمان ها هرنوع تصرف اراضی مراکش رامنکر شدند وچند ماهی نیز به مذاکره با فرانسه پرداختند. در سپتامبر مذاکرات قطع شد و دو کشور در آستانهٔ جنگ قرار گرفتند، اما سرانجام آلمان ها کوتاه آمدند و طی توافقی که در ٤ ـ ۳ نوامبر امضا شد آلمان حق فرانسه بر مراکش را به رسمیت شناخت و درعوض، توگوی فرانسه به آلمان واگذار شد. بحران اقادیر، مطامع آلمان و رقابت مستعمراتی این کشور با فرانسه و بریتانیا را به خوبی برملا ساخت. اقادیر در ۲۹ فوریهٔ ۱۹٦۰ در جریان شدیدترین زلزلهٔ قارهٔ افریقا منهدم شد.

اقدام مستقیم[1]

در اصل، ایده‌ای آنارشیستی است و به معنای حمایت از اقدام رادیکالی خارج ازچارچوب قانون اساسی یا پارلمانی. استفاده از اعتصاب برای رسیدن به هدف های سیاسی از جمله این اقدام هاست.

گروه‌های غیرآنارشیستی نیز از این ایده درپیشبرد مقاصد سیاسی خویش

1- Direct Action.

استفاده کرده‌اند. **مهاتما گاندی** ایدهٔ اقدام مستقیم بدون خشونت (ساتیا گراها) را در رأس برنامه‌های مبارزه با استعمار خویش قرار داد. راه‌پیمایی مردم هند به رهبری گاندی برای تهیهٔ نمک از جمله این اقدام‌ها بود. جنبش «مبارزه در راه خلع سلاح» در اروپا و مبارزه در راه کسب **حقوق مدنی** در ایالات متحده نیز از توسل به اقدام مستقیم غافل نمانده‌اند. جنبش **چپ جدید** عموماً و جنبش‌های رادیکال جدید، مخصوصاً جنبش‌های دانشجویی از **اقدام مستقیم** استفاده می‌کنند

طرفداران توسل به **اقدام مستقیم** قادر به پیشگویی عواقب عمل خویش نیز نیستند. مثلاً نمی‌توان با قاطعیت پیش‌بینی کرد که یک تظاهرات ساده و کم‌دامنه به خشونت و قهرنینجامد. چپ جدید در توسل به **اقدام مستقیم** درواقع توسل به شکل‌هایی از خشونت را در مد نظر دارد. شکل افراطی این اقدام در زمان ما روی آوردن پاره‌ای از گروه‌ها به تروریسم است.

اقلیت‌ها [1]

گروه‌هایی از مردم یک کشور که از لحاظ پیوندهای خونی، زبانی، مذهبی یا فرهنگی با اکثریت مردم آن کشور تفاوت دارند. اقلیت‌ها به همین لحاظ دعاوی سیاسی‌ای را مطرح می‌کنند. آنان خواهان برابری با اکثریت در فرصت‌های شغلی، آموزش خاص (مثلاً به زبان خویش)، و خودمختاری، یا جدا شدن از سرزمین اصلی‌اند. در مواردی (چون ارمنیان در امپراتوری عثمانی، کاتولیک‌ها در ایرلند شمالی، اوکراینی‌ها در لهستان بین دو جنگ) با اقلیت‌ها بدرفتاری می‌شود و مورد تبعیض قرار می‌گیرند. در موارد نادری (مثل افریقای جنوبی و رودزیای جنوبی) اقلیت (سفیدپوست) در مقایسه با اکثریت (سیاه‌پوست) در وضع ممتازی قرار می‌گیرد و اکثریت مورد

1- Minorities.

تبعیض‌های ناروا و فاحش واقع می‌شود. درچنین وضعی اقلیت و اکثریت بیش از آنکه عددی و کمی باشند، سیاسی اند.

پیش از سدهٔ نوزدهم تنها اقلیت‌های مذهبی بودند که در سیاست ملی یا بین‌المللی به ایفای نقش می‌پرداختند. با رشد آگاهی ملی در سدهٔ ۱۹، اقلیت‌های ملی هم در صحنهٔ سیاسی ظاهر شدند. این اقلیت‌ها خواستار تجدید نظر در اوضاع و بهبود موقع سیاسی خویش شدند. چک‌ها در امپراتوری اتریش جزو نخستین دسته از اقلیت‌های ملی بودند که به آگاهی ملی رسیدند. در سطح بین‌المللی هم وجود اقلیت‌ها در سایر کشورها به دولت خاصی امکان می‌داد تا به خاطر وضع آن اقلیت به مداخله در امور کشورهای دیگر بپردازد. مداخلهٔ هیتلر در امور چکسلواکی و لهستان از این نمونه است.

در ایالات متحدهٔ آمریکا و اروپای غربی، اقلیت‌ها شامل گروه‌های قومی مهاجراند. سیاهان، پورتوریکویی‌ها، چینی‌ها، اقلیت‌های عمدهٔ قومی را در داخل خاک ایالات متحده تشکیل می‌دهند و رفتار تبعیض‌آمیز با این اقلیت‌ها در حوزهٔ حقوق مدنی، شرایط زندگی، و فرصت‌های شغلی منجر به درگیری و خشونت‌های دامنه‌داری می‌شود.

اقلیت‌ها، پیمان مربوط به[1]

در پیمان‌های صلح ۲۱ـ ۱۹۱۹ از اکثر دولت‌های مرکز و شرق اروپا خواسته شد پیمانی امضا کنند و به موجب آن اقلیت‌های کشور خویش را در حمایت قانون قرار دهند. این پیمان‌ها که از سوی **جامعهٔ ملل** نیز تضمین شد، به اقلیت‌ها وعدهٔ آزادی زبان و مذهب و برابری با اکثریت ملّت در مقابل قانون را می‌داد. تعهد آلمان مربوط به سیلزی علیا می‌شد. ایتالیا به عنوان یک قدرت بزرگ از هرگونه تعهدی در مورد **آلتوآدیژ** یا اسلووان‌های ایستریا معاف

1. Minorities Treaties.

شد چند دولت از جمله لهستان و رومانی، تعهداتشان را زیرپا گذاشتند و جامعهٔ ملل نیز بی کفایتی خود را در وادار کردن این کشورها به انجام تعهدهایشان، نشان داد.

اقیانوسیهٔ جنوبی، کمیسیون[1]

در ۶ فوریهٔ ۱۹۴۷ آمریکا، استرالیا، زلاندنو، هلند، فرانسه و انگلستان و تمامی دولت‌های مستقل و نامستقل جنوب اقیانوس آرام، این کمیسیون را بنا نهادند. هدف کمیسیون کمک به سرزمین‌هایی بود که در اثر تهاجم ژاپن (در جنگ دوم جهانی) خسارت و آسیب دیده بودند. مقر آن در نومئه در کالدونیای‌نو بود. درپی واگذاری ایریان باختری (مستعمرهٔ سابق هلند) به اندونزی، هلند که هیچگونه منفعتی در حوزهٔ این کمیسیون نداشت از آن کناره گیری کرد.

اقیانوسیه، گردهمایی کشورهای جنوبی[2]

در اوت ۱۹۷۱ رهبران کشورهای مستقل و خودمختار اقیانوسیهٔ جنوبی در ولینگتن، زلاندنو گرد آمدند. فیجی، تونگا، ساموآی باختری، نائورو، جزایر کوک، زلاندنو و استرالیا در این گردهمایی شرکت داشتند. هدف از این گردهمایی، هماهنگ کردن فعالیت‌های بازرگانی، کشتیرانی، توریسم و آموزش و پرورش با توجه به منابع محدود کشورهای فقیر این حوزه بود. در این اجلاسیه، همکاری با استرالیا و زلاندنو از سوی کشورهای دیگر شرکت کننده به عنوان اصلی مسلم پذیرفته شد.

1- South Pacific, Commission of. 2- South Pacific Forum.

اُکانُر، فی یرگوس[1] (۱۸۵۵ – ۱۷۹۴)

از رهبران جنبش چارتیسم . او یک وکیل مدافع ایرلندی بود. در ۱۸۳۲ نماینده پارلمان شد اما در۱۸۳۵ به عذر نداشتن صلاحیت مالی از پارلمان اخراج شد. از چهره‌های رادیکال پارلمان بود. صاحب و سردبیر نشریهٔ چارتیستی « نورثرن استار»[2] و رهبر تندروهای جنبشی در ایرلند شمالی بود. بار دیگر در ۱۸۴۷ نمایندهٔ پارلمان شد و در ۱۸۴۸ تظاهرات چارتیستی را سازماندهی کرد.

اکتبر، انقلاب[3] (۱۹۱۷)

اوج انقلاب روسیه. بین ۶ تا ۷ نوامبر ۱۹۱۷، لنین، در رأس بلشویک ها، حکومت کرنسکی را در پتروگراد ساقط کرد، شوراهای کارگری و دهقانان قدرت را به دست گرفتند و نخستین حکومت کارگری در جهان تشکیل شد. اما چون در تقویم قدیم روسیه این حوادث از ۲۵ تا ۲۶ اکتبر روی داد، انقلاب بلشویکی به انقلاب اکتبر مشهور است.

اکتبر، جنگ[4] (۱۹۷۳)

در شامگاه ۱۶ اکتبر ۱۹۷۳ قوای مشترک مصر و سوریه ناگهان به اسرائیل حمله بردند. یهودیان در این هنگام مراسم یوم کیپور را اجرا می‌کردند. مصری ها در فاصلهٔ دو روز از کانال سوئز گذشتند، تا ۱۵ مایلی مرز اسرائیل پیش رفتند.

1- O'Connor, Feargus   2- Northern Star..

3- October Revolution.   4 - October War.

سوریه نیز در همین حدود در بلندی های جولان پیشروی کرد. ضدّحملهٔ اسرائیل ۸ اکتبر آغاز شد. نیروهای اسرائیلی از جنوب کانال سوئز به سوی بندر اسماعیلیه پیشروی کردند و در طول جادهٔ سوئز- قاهره به حرکت درآمدند و به ۶۵ مایلی پایتخت مصر رسیدند. ضدّحملهٔ اسرائیل در بلندی های جولان در ظرف چند روز سبب پس گرفتن تمامی سرزمین های تصرف شده گردید. ارتش اسرائیل به جادهٔ طبریه - سوریه، یعنی به ۳۵ مایلی دمشق رسید. در ۲۴ اکتبر سازمان ملل پیشنهاد آتش بس داد و در فاصلهٔ ۱۸ ژانویه تا ۵ مارس ۱۹۷۴ درگیری پایان یافت. نیروی صلح سازمان ملل در بلندی های جولان مستقر شد و منطقهٔ حایلی بین اسرائیل و سوریه بوجود آمد (مه ۱۹۷۴). بین مصر و اسرائیل نیز یک موافقت نامهٔ موقت امضا شد (سپتامبر ۱۹۷۵) که تمایل دو طرف را به حل مسائل فی مابین از راه های صلح آمیز اعلام می‌کرد. با فعال شدن دیپلماسی **کیسینجر** سیاست مصر دگرگونی اساسی یافت و به «**ابتکار صلح سادات**» در ۱۹۷۷ انجامید.

اِکسْ لاشاپل (آخِن)،کنگرهٔ [1]

در سال ۱۸۱۸ در اکس لاشاپل— یا آخن— شهری در وستفالی، راین شمالی، در پایتخت امپراتوری شارلمانی، گردهمایی ای برپا شد. در تاریخ دیپلماسی اروپا این نخستین گردهمایی ای بود که **نظام کنگره** را بنا می نهاد چهار قدرت بزرگ — روسیه، پروس، اتریش، بریتانیا—، فرانسه را نیز در اتحادیهٔ خویش پذیرفتند و به اشغال فرانسه خاتمه دادند. پرداخت غرامت جنگی از سوی فرانسه، تأمین رفاه ناپلئون در سنت هلن، تأیید تصمیم **کنگرهٔ وین** در مورد تأمین حقوق مدنی یهودیان آلمان از جمله مواردی بود که در کنگره مورد بحث و تصمیم قرار گرفت. **کاسلری** در این کنگره پیشنهاد روسیه را رد

1- Aix - la - Chapelle, Congress of.

کرد. روسیه پیشنهاد کرده بود حکومت‌های وقت اروپا به همان حال که هستند مورد تضمین دایمی قرار گیرند.

اکیله لائورو[1]

در سپتامبر ۱۹۸۵ کشتی مسافربری ایتالیایی توسط فلسطینی ها ربوده و به مصر برده شد. «جبههٔ آزادی‌بخش فلسطین» مسئول این کشتی‌ربایی شناخته شد. در جریان این کشتی‌ربایی یک یهودی آمریکائی به قتل رسید. مصر تمامی کشتی‌ربایان را آزاد کرد و با هواپیمایی به تونس فرستاد. به دستور **ریگان** رئیس‌جمهور آمریکا، هواپیمای مصری توسط خلبانان آمریکایی ربوده شد و در ایتالیا فرود آمد. دولت ایتالیا ابوالعباس را که گفته می‌شد طرّاح عملیات بوده است آزاد کرد و به یوگسلاوی فرستاد. این جریان عواقب سیاسی بدی داشت رابطهٔ مصر و آمریکا تیره شد و مصری‌ها ربوده شدن هواپیمای مصری را توهینی به خود تلقی کردند. ریگان درصدد دلجویی از مصر برآمد. دولت ایتالیا نیز که به خاطر آزاد کردن ابوالعباس مورد انتقاد آمریکا قرار گرفته بود از طرف دست‌راستی های داخلی زیر فشار قرار گرفت و دولت ائتلافی سوسیالیست کراکسکی سقوط کرد. کراکسکی با فرونشستن بحران، مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد.

اُکیناوا[2]

بزرگترین جزیره از جزایر ریوکیو بین تایوان و ژاپن. قوای آمریکایی از اوایل آوریل ۱۹۴۵ تا ۲۱ ژوئن این جزیره را مورد تهاجم شدید قرار دادند. پادگان

1- Akille Laoro. 2- Okinawa.

۱۲۰ هزار نفری ژاپن به سختی پایداری کرد و ۱۰۳ هزار زخمی و کشته داد. آمریکایی ها با ۱۲۵۰۰ نفر تلفات آنجا را به تصرف درآوردندتا به عنوان پایگاه اصلی حمله به ژاپن مورد استفاده قرار دهند.

الاهرام، روزنامهٔ ← هیکل، محمّد حسنین.

الجزایر [۱]

جمهوری الجزایر در شمال افریقا بین تونس، لیبی، موریتانی، صحرا، مراکش و دریای مدیترانه، واقع شده است. مساحت ۲،۳۸۱،۷٤۱ کیلومترمربع، جمعیت، ۱٤ میلیون. پایتخت، الجزیره.

الجزایر از سدهٔ ۱٦ «پایگاه دزدان دریایی بربر» شد. درپنجم ژوئیهٔ ۱۸۳۰ توسط فرانسه تسخیر گردید. الجزایری ها به رهبری عبدالقادر دست به مقاومت مسلحانه زدند. بسیاری از شاهزادگان اورلئان در جنگ های استعماری فرانسه در الجزایر شرکت داشتند. رهبران نظامی فرانسه که طبقهٔ پرقدرتی را تشکیل می دادند در سیاست استعماری فرانسه در الجزایر از نفوذ عظیمی برخوردار بودند. در ۱۸۸۲ الجزایر بخشی از فرانسه اعلام شد. اما جمعیت عرب این سرزمین تا آغاز سدهٔ بیستم از هیچگونه حقوق سیاسی برخوردار نبودند. از ۱۹۱۹ به بعد هر عرب الجزایری که به تابعیت دولت فرانسه درمی آمد از حق رأی برخوردار می‌گردید. در ۱۹٤۲ قوای متفقین وارد الجزایر شدند و در ۳ ژوئیه ۱۹٤۳ دوگل در الجزایر «کمیتهٔ آزادی بخش ملی» را به منظور آزاد کردن فرانسه از سلطهٔ حکومت دست نشاندهٔ ویشی تشکیل داد و در ۱۹٤۷ به الجزایری ها اجازه داده شد در زمینه های سیاسی و اجتماعی کشورشان با استعمارگران سهیم شوند. اما جمهوری چهارم فرانسه زیر سلطهٔ جناح راست و نظامی ها به

1- Algeria.

وعده‌های ۱۹۴۷ جامهٔ عمل نپوشانید و این خود، ناسیونالیسم عرب را در کشور تشدید کرد. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۲ مقاومت مسلحانه علیه فرانسویان استعمارگر ادامه یافت و سرانجام در ۳ ژوئیه ۱۹۶۲ به استقلال الجزایر انجامید. **بن بلاّ** نخستین رئیس جمهور کشور در ۱۹۶۵ با کودتای سرهنگ **هواری بومدین** از کار برکنار شد. **بومدین** به عنوان «رئیس شورای انقلاب» قدرت را در دست گرفت و تا ۱۹۷۹ با قدرت بر کشور حکومت کرد. با درگذشت بومدین، شاذلی بن جدید جانشین وی گردید. این کشور عضو فعّال **جامعهٔ عرب**، **سازمان وحدت افریقا**، و **جنبش غیرمتعهدها** می باشد.

الجزایر، جنگ[1] (۶۲ — ۱۹۵۴)

نبرد پارتیزانی که توسط، «جبههٔ آزادیبخش ملی» (یا **اف. ال. ان**) و با مشارکت عامهٔ مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه صورت گرفت. یکم نوامبر ۱۹۵۴ آغاز این نبرد و توافق **اِوْیان** در مارس ۱۹۶۲ پایان آن است. آغازگر این نبرد، ۸۰۰ عضو **اف. ال. ان** بودند که در برابر ۲۰ هزار ارتشی فرانسه و مزدوران محلی استعمار می جنگیدند. سرکوب فرانسه، مقاومت را گسترش بخشید و جنبهٔ ملی بدان داد. نبرد در آغاز در ناحیهٔ خاوری الجزایر بود، اما از سال های ۷ — ۱۹۵۶ ببعد به باقی نقاط الجزایر نیز سرایت کرد. ژنرال ماسو و واحد دهم چترباز که در ۱۹۵۷ وظیفهٔ حفظ نظام را برعهده گرفتند، با مبارزان رفتاری سبعانه و بسیار خشونت آمیز داشتند. ژنرال های فرانسوی حاکم بر الجزایر به خاطر اقتداری که برهم زده بودند و ثروت بی حسابی که فراهم کرده بودند با هر نوع سازش و مصالحهٔ دولت فرانسه با شورشیان الجزایر مخالفت می‌کردند. همانها بودند که با دستاویز **حفظ الجزایر فرانسه** موجبات **سقوط جمهوری چهارم فرانسه** را فراهم آوردند (مه ۱۹۵۸) و هنگامی که از قصد دوگل مبنی بر حصول توافق با **اف. ال. ان.** آگاه شدند عصیان و نافرمانی درپیش گرفتند

1- Algerian War.

(ژانویه ۱۹۶۰ و ۲۲ آوریل ۱۹۶۱). ژنرال **سالان** و او. آ. اس (سازمان ارتش سرّی) علیه دولت فرانسه دست به کودتا زدند، و کنترل نظامی الجزایر را به دست گرفتند. دوگل در مورد سرنوشت الجزایر خواهان رفراندوم شد و ۹۹ درصد رأی به استقلال کامل الجزایر دادند.

اِلدون، ارل آو[1] (۱۸۳۸ ــ ۱۷۵۱)

عضو مجلس عوام، دادستان کل و وزیر خزانه‌داری انگلستان. در ذهن انگلیسی‌ها نام اِلدون با سرکوب و خشونت سال‌های ۱۹ــ ۱۸۱۵ همراه است، در آن سال‌ها الدون با بروز هر نوع رادیکالیسم سیاسی مخالفت می‌کرد.

اِلسالوادور[2]

جمهوری کوچک آمریکای مرکزی بین گواتمالا، و هُندوراس و در کرانهٔ اقیانوس آرام، وسعت ۲۱،۰۴۱ کیلومترمربع، جمعیت حدود ٤ میلیون، پایتخت سان‌سالوادور. از ۱۵۲۶ تا ۱۸۲۱ مستعمرهٔ اسپانیا بود. از ۱۸۲۱ به فدراسیون آمریکای مرکزی پیوست. در ۱۸۳۹ به استقلال رسید. تا یک سده بعد از استقلال در بی‌ثباتی به‌سر برد. سقوط قیمت قهوه در بازار جهانی در **بحران بزرگ اقتصادی** سال ۱۹۳۱ و وخامت اوضاع اقتصادی کشور زمینه را برای نارضایتی مردم فراهم کرد و شورشی به رهبری سازمان‌های چپ شکل گرفت. اما ژنرال هرناندز مارتینز، دیکتاتور و رئیس جمهوری کشور (٤٤ ــ ۱۹۳۳) به شدت آن را سرکوب کرد. به دنبال شورش دانشجویان، مارتینز توسط ژنرال‌های رقیب سرنگون شد. «حزب سازش ملی» (که از الیگارشی ثروتمند السالوادور تشکیل می‌شد و یک سازمان دست‌راستی بود) با مخالفت «جبههٔ آزادی‌بخش

1- Eldon, Earl of. 2- El Salvador.

فارابوندا مارتی» که جنبش چریکی سوسیالیستی بود، روبرو شد (۸۰–۱۹۷۹). «جوخه های مرگ» دست‌راستی فعالیت شدیدی را علیه جبهه آغاز کردند و به دنبال آن جنگ داخلی تمام‌عیاری درگرفت. زیرپا گذاشتن آشکار حقوق بشر از سوی حاکمان السالوادور، سبب شد **کارتر**، رئیس‌جمهوری آمریکا، به ناچار کمک های اقتصادی به السالوادور را قطع کند. با روی کار آمدن ریگان دولت آمریکا سیاست حمایت از خوزه ناپلئون دوارته رئیس‌جمهور متعلق به حزب دموکرات‌مسیحی را ازسر گرفت. دوارته سیاست ضدکمونیستی خشنی را دنبال کرد و در ۲۸ مارس ۱۹۸۲ در یک انتخابات نمایشی به ریاست جمهوری برگزیده شد. چپ ها در این انتخابات شرکت نکردند اما «حزب آرنا» به رهبری ربرتو دابویی سون– حزب افراطی راست– شدیداً از دوارته حمایت کرد. آلوارو ماگانا، بانکداری که جانشین دوارته شد، در جنگ شدید داخلی درگیر شد. جنگ چریکی عمدتاً در ایالت جنوبی اوسولوتان و ایالت شمالی خاوری مورازان جریان دارد. این جنگ سبب شده است که سه‌چهارم جمعیت السالوادور به کشورهای همسایه پناهنده شوند.

اُلستر[1]

منطقه‌ای شامل ۹ ایالت شمالی در ایرلند. از سال ۱۹۲۰، شش ایالت از نه ایالت مزبور آنتریم، آرما، دون، فرمانا، لُندُن‌دری، تیرون، به نام **ایرلند شمالی** معروف شده‌اند. سه ایالت باقی‌مانده – کاوان، دونه گال، موناگان– جزو جمهوری ایرلند‌اند.

اُلستر، جنبش صلح[2]

در دهم اوت ۱۹۷۶، آی. آر. ا. اتومبیلی را به سرقت برد، و هنگامی که

1- Ulster 2- Ulster peace Movement.

مورد تعقیب سربازان انگلیسی قرار گرفت، در جنوب باختری بلفاست به میان عابران پیاده رفت و سه کودک را زیر گرفت که هر سه کشته شدند. این رویداد غمناک به دنبال بسیاری از وقایع اسفبار دیگر در ایرلند شمالی، منجر به تظاهراتی شد که طی آن، زنان کاتولیک و پروتستان هر دو منطقهٔ بلفاست به حمایت از صلح و آشتی برخاستند و در این راه دعا کردند (۱۴ و ۲۸ اوت). در لُندُندِری و سایر مراکز اُلستر و نیز در دوبلین، گلاسکو و سایر شهرهای بریتانیا هم تظاهراتی برپا شد. نمایندگان مردم صلح‌خواه به ایالات متحده، زلاندنو، آلمان غربی و سایر کشورها رفتند و به حمایت از صلح و در مخالفت با خشونت در ایرلند شمالی سخنرانی کردند.

مِرکوریگان و بتی ویلیامز، دو تن از رهبران جنبش صلح به دریافت جایزهٔ صلح ۱۹۷۶ نوبل نایل شدند.

الکساندر [1]

پادشاه یوگسلاوی (از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۴). پدرش شاهزاده کارا- جورجه‌ویچ (۱۸۴۴—۱۹۲۱) در ۱۹۰۳ پادشاه صربستان شد. در **جنگ‌های بالکان** فرمانده ارتش بود. در ژوئیه ۱۹۱۴ به سبب بیماری پدرش نایب‌السلطنهٔ کشور شد. در خلال جنگ جهانی اول اسماً فرمانده کل قوای ارتش صربستان بود و در عقب‌نشینی ۱۹۱۵ از آلبانی و پیشروی از اسلونیکا به بلگراد در ۱۹۱۸ شرکت داشت. از اول دسامبر ۱۹۱۸ با عنوان نایب‌السلطنه بر کشور تازه‌وحدت یافته‌ای متشکل از صرب‌ها، کروات‌ها و اسلووان‌ها حکومت کرد و در اوت ۱۹۲۱ حکومت دیکتاتوری برقرار کرد. وی هوادار جدی **اتفاق صغیر** بود. در ۹ اکتبر ۱۹۳۴ در دیدار رسمی از فرانسه در مارسی به ضرب گلولهٔ یک

1- Alexander.

تروریست کروات کشته شد. پتر دوم (۷۰— ۱۹۲۳) پسر ۱۱ ساله‌اش جانشین وی شد و تا ۱۹۴۱ عموزادهٔ الکساندر، شاهزاده پل (۱۹۷۶— ۱۸۹۳) به عنوان نایب‌السلطنه بر یوگسلاوی حکومت کرد.

الکساندر اول، تزار روسیه[1] (۱۸۲۵ — ۱۷۷۷)

پدرش پل اول (تزار دیوانه) با تمهید الکساندر کشته شد و الکساندر به جانشینی او به امپراتوری رسید. وی شخصاً بی‌ثبات و متزلزل بود. سیاست‌های دوران زمامداری‌اش (۲۵— ۱۸۰۱) سرشار از تضاد و نوسان است. در ۱۸۰۵ درجنگ **اتحادیهٔ سوم** علیه ناپلئون جنگید، در **تیلسیت** با او پیمان صلح امضا کرد و او را شدیداً مورد تحسین قرار داد. اما رفتارهای بعدی ناپلئون، اقدام‌های اقتصادی او، مسألهٔ آلمان و لهستان، و ازدواج ناپلئون با شاهزاده خانم اتریشی همگی سبب انزوای تزار شد. در حملهٔ ۱۸۱۲ ناپلئون به روسیه، تزار در سن پترزبورگ ماند اما قوای خود را در **جنگ اتحادیهٔ چهارم** شرکت داد. در ۳۱ مارس ۱۸۱۴ وارد پاریس شد. او پس از هانری پنجم پادشاه انگلستان (۱۴۲۰) نخستین پادشاه فاتح بود که به پاریس وارد می‌شد. در کنگرهٔ وین شرکت کرد و اصرار داشت سلطنت‌نشین لهستان زیر نظر روسیه ایجاد شود. وی مبتکر «**اتحاد مقدّس**» بود. به شدت از انقلاب وحشت داشت، اما تحت تأثیر معلم سویسی‌اش لاهارپه و دوست لهستانی‌اش آدام سزار توریسکی، دارای گرایش‌های لیبرالی نیز بود. اسپرانسکی از ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۱ دست به اصلاحاتی در نظام دولت امپراتوری زد اما دو نفر جانشینان وی، ژنرال آراکچیف و آرکیماندریت فوتیوس (از ارتجاعیون بنام)، اصلاحات او را خنثی کردند. الکساندر به طرز اسرارآمیزی در دسامبر ۱۸۲۵ در تاگانراگ درگذشت. شایع شد که تزار نمرده و به سیبری رفته و با نام دیگری

1- Alexander I, Tsar of Russia.

گوشه‌نشینی اختیار کرده است دولت برای رد این شایعات، تابوت آلکساندر را گشود، تابوت خالی بود.

الکساندر دوم، تزار روسیه[1] (۱۸۸۱ ـ ۱۸۱۸)

در اوج جنگ کریمه تزار نیکلای اول درگذشت (۱۸۵۵) و الکساندر جانشین وی شد. به نظر امپراتور جدید همهٔ نابسامانی های روسیه ناشی از نظام زنگ‌زدهٔ اداری و سرکوب و اختناق بود. از این‌رو رشته اصلاحاتی را شروع کرد و روح تجدد را به تمامیِ جنبه های زندگی روسیه وارد ساخت. **رها کردن سرف ها** در ۱۸۶۱ از مهم‌ترین اقدام های تزار بود. تغییر قوانین (۱۸۶۲)، واحدهای جدید دولت محلی (زمستوو)، تشویق آموزش متوسطه و دانشگاهی، ایجاد نظام‌وظیفه و انجام اصلاحاتی در ارتش، و احداث راه‌آهن، از اقدام های اساسی الکساندر دوم‌اند. با صدور غلّه توسط راه‌آهن، نهادهای پولی و اعتباری رشد کردند. اما شروع ناآرامی در لهستان روسیه و سوءقصد نافرجام به جان تزار در ۱۸۶۶ راه را برای اقدام های ارتجاعی باز کرد در سیاست خارجی، گورچاکف وزیر خارجه با **بیسمارک** به توافق های باارزشی رسید اما تزار بیشتر به گسترش قلمرو روسیه در بالکان و تبلیغ **پان‌اسلاویسم** توجه داشت. سپاه روس در ۱۸۷۸ در نزدیکی های استانبول بودند. در زمان این تزار، روس‌ها در آسیای میانه نیز پیشروی کردند و با تسخیر بخارا و سمرقند به مرز هند ــ که مستعمرهٔ ارزشمند بریتانیا بود ــ نزدیک شدند. (۱۸٦۸). مجامع انقلابی سن‌پترزبورگ و کیف نیز به هنگام امپراتوری او تشکیل شد. «ارادهٔ مردم»، الکساندر را به مرگ محکوم کرد (۱۸۷۹) زیرا تن به تشکیل مجلس مؤسسان نمی داد، و سرانجام الکساندر دوم پس ازچند بار فرار از سوءقصد در اثر انفجار بمب یک دانشجوی لهستانی در ۱۳ مارس ۱۸۸۱ کشته شد.

1- Alexander II, Tsar of Russia.

الکساندر سوم، تزار روسیه[1] (۹۴ — ۱۸٤۵)

با قتل الکساندر دوم، پسرش الکساندر سوم تزار روسیه شد (۹٤— ۱۸۸۱). وی مردی دیکتاتور بود و با دستیاری کنستانتین پوبدونوتسف با سرکوب و خشونت حکومت کرد. با هر نوع لیبرالیسم و آزادی مخالف بود و سلطهٔ روس ها را بر ملل غیر روس امپراتوری تحکیم کرد. یهودیان در زمان او مورد آزار قرار گرفتند، و از ۱۸۸۲ «قوانین موقت»، که سی سال طول کشید، بر آنان اعمال شد. در ۱۸۸۳ نخستین گروه زیرزمینی مارکسیستی در سن‌پترزبورگ تشکیل شد. به دنبال بحرانی که بر سر بلغارستان پیش آمد (۸٦— ۱۸۸۵) تزار فهمید که حتی با امپراتوران خودکامه و دیکتاتور اتریش و آلمان نیز نمی‌تواند همکاری کند. وی آنقدر از مطامع آلمان‌ها در هراس بود که مقدم ناوگان فرانسوی به کرنشتات را گرامی داشت (۱۸۹۱). این دیدار مقدمهٔ **اتحاد نظامی روسیه و فرانسه** (۱۸۹۲) شد. تزار در اواخر عمر خویش سیاست گسترش به خاور را درپیش گرفت. **راه‌آهن ماورای سیبری** در زمان او احداث شد. وی با سیاست‌های ویته در این مورد موافق بود.

الکساندر، هارولد رُبرت لئوفریک جورج[2] (۱۹٦۹ — ۱۸۹۱)

نظامی برجستهٔ انگلیسی. در ۱۹۱۵ در فرانسه فرماندهی یک هنگ را در جنگ با آلمان برعهده داشت. در فاصلهٔ دو جنگ در طول مرزهای شمال باختری هند خدمت کرد. در جنگ جهانی دوم نیز شرکت داشت.او از آخرین فرماندهانی بود که در جریان تخلیهٔ دونکرک، آنجا را ترک کرد. در ۱۹٤۲ به **برمه** اعزام شد تا در صورت فشار شدید ارتش ژاپن، بر عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از رانگون به آسام نظارت و فرماندهی کند. در اوت ۱۹٤۲ **چرچیل**

1- Alexander III, Tsar of Russia. 2- Alexander, Harold Robert Leofric George.

فرماندهی نیروهای انگلیسی خاورمیانه را به او سپرد. پیشروی نیروهای انگلستان در تونس به فرماندهی او انجام گرفت. در پیاده شدن نیروهای متفقین در سیسیل و کالابریا فرماندهی با الکساندر بود. پیاده کردن قوا در آنزیو برخلاف انتظار او چندان موفقیت‌آمیز نبود اما در هفتهٔ نخست ژوئن ۱۹۴۴ نیروهای او به رم رخنه کردند و تهاجم شدید نیروهای متفقین از درهٔ پو به سوی شمال نیز تحت فرماندهی الکساندر انجام شد. در ۱۹۴۴ فیلدمارشال شد. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۲ فرماندار کل کانادا، و تا ۱۹۵۴ وزیر دفاع کابینهٔ چرچیل بود.

اِلگین، لرد (جیمز بروس[1] ۶۳ - ۱۸۱۱)

فرزند دیپلماتی برجسته، و فرماندار کل کانادا (۵۶ - ۱۸۴۷). وی در بهبود بخشیدن به مناسبات فرانسویان و انگلیسی های مقیم کانادا تلاش بسیار کرد. در اعزام هیأتی به چین (۸ - ۱۸۵۷) و عقد **پیمان تین‌تسین** شرکت مؤثر داشت. دومین حکمران هند بود اما بیش از یک سال در این سمت دوام نیاورد و در همان سرزمین درگذشت.

المپیک، بازی های[2]

در ۱۸۹۴ بارون پی یر دوکوبرتن از اشراف فرانسه در رأس کنگرهٔ بین‌المللی ورزشکاران درپاریس پیشنهاد احیای بازی های المپیک را داد. این بازی ها در یونان از ۷۷ پیش از میلاد تا ۳۹۳ میلادی انجام می شد. کوبرتن می خواست که این بازی ها بیشتر ورزش آماتوری انفرادی باشد و نه

1- Elgin, Lord (James Bruce). 2- Olympic Games.

صحنهٔ رقابت ملت‌ها. در ۱۸۹۶ نخستین بازی‌های دورهٔ جدید با شرکت ۲۱ کشور عضو، در آتن برگزار شد. در ششمین دورهٔ بازی‌ها در آنتورپ بلژیک سوگند المپیک، افراشتن پرچم المپیک و سایر مراسم به طور کامل اجرا شد. المپیاد برلین (۱۹۳۶) رنگ سیاسی داشت. هیتلر در روزنامه‌هایش افکار نژادپرستانه را دامن می‌زد و آمریکایی‌ها را به خاطر همراه داشتن قهرمانان سیاه‌پوست مسخره می‌کرد. ولی پیروزی‌های جسی اوئنز (متولد ۱۹۱۳) قهرمان سیاه سبب دست‌پاچگی هیتلر شد. در ۱۹٤۸ و پایان جنگ جهانی دوم بازی‌های المپیک در لندن ازسر گرفته شد. در المپیاد مونیخ (۱۹۸۲) طی یک یورش تروریستی تعدادی از بازیکنان اسرائیلی کشته شدند و آفریقایی‌ها نیز اعلام کردند در صورت شرکت رودزیای نژادپرست، بازی‌ها را تحریم خواهند کرد. بیست و یکمین المپیاد مونترآل کانادا باز هم رنگ سیاسی داشت. نوزده کشور افریقایی و عرب به شرکت زلاندنو اعتراض کردند چرا که زلاندنو قبلاً تیم رگبی خود را برای مسابقه به افریقای جنوبی نژادپرست اعزام داشته بود. در ۱۹۸۰ بیست و دومین المپیاد مسکو نیز از سوی غرب تحریم شد. کارتر رئیس جمهور آمریکا و مارگارت تاچر، نخست‌وزیر انگلستان به بهانهٔ اشغال افغانستان توسط شوروی، المپیک را تحریم کردند. ورزشکاران انگلیسی به رغم تحریم المپیگ از سوی مارگارت تاچر، در بازی‌ها شرکت کردند. صحنهٔ المپیاد ۱۹۸٤، لوس آنجلس آمریکا بود که کشورهای کمونیستی در آن شرکت نکردند. المپیاد ۱۹۸۸ در کرهٔ جنوبی برگزار شد.

الیزابت دوم[1] (تولد ۱۹۲۶)

ملکهٔ انگلستان و صدر جامعهٔ مشترک المنافع. دختر بزرگ دوک و دوشس یورک و سومین نوهٔ جورج پنجم که در دسامبر ۱۹۳۶ ولیعهد جورج ششم شد.

1- Elizabeth II.

در مارس ۱۹٤۷ با **فیلیپ مونتباتن** ازدواج کرد. هنگامی که پدر درگذشت (٦ فوریهٔ ۱۹۵٤) وی در کنیا بود. در زمان او دگرگونی اساسی در رابطهٔ بریتانیا و مستعمره‌های کشور در سراسر جهان پیدا شد. در زمینهٔ داخلی نیز در زمان این ملکه نظام سنتی دو حزبی انگلستان به سوی نظام چندحزبی می رود.

امارات متحدهٔ عربی[1]

از اتحاد هفت امیرنشین حاشیهٔ جنوبی خلیج‌فارس یا **دولت‌های متصالحه** در ۲ دسامبر ۱۹۷۱ امارات متحدهٔ عربی به وجود آمد. **فدراسیون امارات عربی** در اوت ۱۹۷۱ به دنبال استقلال بحرین و قَطَرمنحل شد. ابوظبی، عجمان، دوبی، شارجه، رأس‌الخیمه، ام‌القوین، وفجیره اعضای این اتحادیه اند. شیخ زایدبن سلطان امیر ابوظبی رئیس امارات، و شیخ راشدبن سعید آل مکتوم، حکمران دوبی معاون وی شد. بریتانیا پیمان دوستی جدیدی با امارات منعقد نمود.

امان‌الله خان (۱۹٦۰ – ۱۸۹۲)

پادشاه افغانستان (۲۹ – ۱۹۱۹). امان‌الله خان پادشاهی اصلاح‌طلب بود و سر آن داشت که افغانستان را با تمدن جدید آشنا سازد. نظام قضایی را اصلاح کرد. استقلال یکجانبهٔ افغانستان را از انگلیس اعلام نمود و همین امر سبب درگیری دو کشور شد. در اوت ۱۹۱۹ در راولپندی پیمانی بین دو کشور به امضا رسید و به مخاصمه پایان داده شد در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ انگلستان رسماً استقلال افغانستان را اعلام کرد. مشاور امان‌الله خان در زمینهٔ اصلاحات، محدود طرزی‌بیک (۱۹۳۳ – ۱۸٦۵) بود که سال‌ها در دستگاه عثمانی کار

1- United Arab Emirates.

کرده بود و در ۱۹۰۳ به افغانستان باز گشت. امان‌الله خان در ۱۹۲۸ با شورشی به رهبری حبیب‌الله **بچه‌سقّا** رو برو شد که در برابر آن تاب پایداری نیاورد و به نفع برادرش عنایت اله خان از سلطنت کناره گرفت اما **بچه‌سقّا** عنایت‌الله خان را نیز کنار زد و خود به نام امیر حبیب‌الله خان پادشاه افغانستان شد.

امپراتوری، اولویت های[1]

بنابراین نظریهٔ اقتصادی، مستعمره‌ها و دومینیون‌های انگلستان در برابر رقابت خارجی، یک واحد یکپارچه را تشکیل می‌دادند و با تعرفه‌های گمرکی حمایت می‌شدند. این نظریه در کانادا مطرح شد و **ژوزف چمبرلین** در ۱۸۹۷ در **کنفرانس امپراتوری** و سپس در مجمع اصلاح تعرفه مجدداً آن را پیشنهاد کرد. اما به سبب تعارض این نظریه با **نظریهٔ تجارت آزاد** — که در اوایل سدهٔ بیستم مورد تأیید محافظه کاران و لیبرال ها بود— چمبرلین سرانجام هم نتوانست هم حزبی های **محافظه کار** را به پذیرش نظریهٔ اولویت تشویق کند، و در سپتامبر ۱۹۰۳ بر سر همین مسألهٔ تعرفه‌ها و اولویت های امپراتوری از کابینهٔ **بالفور** کناره گرفت، که در نتیجهٔ آن شکاف عمیقی در حزب محافظه کار پدید آمد. در ۱۹۳۱، به خاطر **بحران بزرگ** جهانی، نظریهٔ تجارت آزاد کنار گذاشته شد و اولویت های امپراتوری مورد قبول کابینهٔ ملی **مکدونالد** قرار گرفت. در کنفرانس **أتاوا**، در ۱۹۳۲ موافقت شد تا اولویت‌های امپراتوری در مورد دومینیون‌ها اعمال شود و یک سال بعد مستعمره‌ها را هم دربرگیرد. پس از برقراری **گات** (موافقت عمومی در مورد تعرفه و تجارت) در اکتبر ۱۹۴۷ نیز، نظام اولویت های امپراتوری با تغییرات مختصری باقی ماند. یکی از موانع ورود بریتانیا به **بازارمشترک** در دههٔ ۱۹۶۰، برقراری همین نظام بود، اما در پی امضای قرارداد عضویت انگلستان در **جامعهٔ اقتصادی اروپا** (ژانویه ۱۹۷۲) به ناچار کنار گذاشته شد.

1- Imperial Preferences.

امپراتوری نخست فرانسه[1]

دورهٔ حکومت ناپلئون بناپارت از اول مه ۱۸۰٤، تا آوریل ۱۸۱٤ و از مارس تا ژوئن ۱۸۱۵. ناپلئون که در ۱۸۰٤ به عنوان «امپراتور فرانسه» تاجگذاری کرد بر قلمرویی بس بزرگتر از خاک کشور فرانسه فرمان می راند. در ۱۸۱۱ در اوج قدرت ناپلئون، امپراتوری فرانسه از لوبک در ساحل دریای بالتیک تا گائتا در جنوب رم را دربر میگرفت و تا ساحل دالماسی پیش می رفت. عنوان امپراتوری نخست در زمان **امپراتوری دوم فرانسه** مطرح شد.

امپراتوری دوم فرانسه[2]

عنوان رسمی حکومت فرانسه از ۲ دسامبر ۱۸۵۲ تا ۳ سپتامبر ۱۸۷۰، و زمان حکومت **ناپلئون سوم**. ناپلئون سوم با اختیارات مطلق حکومت کرد اما در سال ۱۸۷۰ حکومت فرانسه به صورت سلطنت مشروطه، یا «امپراتوری لیبرالی» درآمد، که دوامی نداشت.

امپراتوری، کنفرانس های[3]

گردهمایی نخست وزیران دومینیون های امپراتوری بریتانیا در سال های ۱۹۱۱، ۱۹۲۱، ۱۹۲۳، ۱۹۲٦، ۱۹۳۰ و ۱۹۳۷. قبل از آن، کنفرانس های مستعمراتی در لندن تشکیل می شد و نخستین آنها در ۱۸۸۷ بود. دومین کنفرانس مستعمراتی در ۱۸۹٤ در اُتاوا بود. **ژوزف چمبرلین** در سال های ۱۸۹۷ و ۱۹۰۲ ریاست سومین و چهارمین کنفرانس مستعمراتی را برعهده

1- French First Empire. 2- French Second Empire. 3- Imperial Conferences.

داشت. در۱۹۰۷ درپنجمین و آخرین کنفرانس مستعمراتی تصمیم گرفته شد در مورد واحدهای خودمختار به جای «مستعمره» واژهٔ «دومینیون» به کار گرفته شود. و به همین دلیل کنفرانس های بعدی، کنفرانس های امپراتوری نامیده شد. در نخستین کنفرانس امپراتوری معلوم شد دومینیون ها خواستار کنترل سیاست خارجی کشور خویش اند و می خواهند از دومینیون تعریف دقیقی بعمل آید. **بالفور** در کنفرانس ۱۹۲٦ طرحی ارائه داد که در کنفرانس ۱۹۳۰ لندن به تفصیل بررسی شد و به صورت **قانون وستمینیستر** (۱۹۳۱) درآمد. کنفرانس ۱۹۳۷ بیشتر به وخیم شدن اوضاع بین المللی پرداخت. در۱۹۳۲ در **أتاوا** کنفرانس اقتصادی با خصلتی متمایز از کنفرانس های یاد شده برپا شد. ← (**کنفرانس های مشترک المنافع**).

امپریالیسم[1]

۱) در معنای اعم، گسترش قدرت یک کشور از طریق تسخیر سرزمین های دیگر، تابع کردن مردم آن سرزمین ها از راه زور، و استثمار اقتصادی و مالی آن مردم، توسط قدرت امپریالیست. در این مفهوم عام و کلی، امپریالیسم با مفهوم تشکیل امپراتوری به گذشتهٔ تاریخی مربوط می شود.

۲) به طور اخص، در انگلستان با تحولی در واژهٔ امپراتوری در دههٔ ۱۸۹۰ واژهٔ امپریالیسم از سوی هواداران برپایی یک تلاش پیگیر به منظور بسط و گسترش امپراتوری انگلستان معمول شد. در برابر این حرکت که **ژوزف چمبرلین** رهبری اش را برعهده داشت، عده‌ای به مخالفت برخاستند و معتقد بودند باید تمامی تلاش ها صرف بهبود اوضاع در خود بریتانیا گردد. امپریالیست ها (دستهٔ اول) اینان را با تحقیر «هواداران انگلستان کوچک»

1- Imperialism.

داشت. در۱۹۰۷ درپنجمین و آخرین کنفرانس مستعمراتی تصمیم گرفته شد در مورد واحدهای خودمختار به جای «مستعمره» واژهٔ «دومینیون» به کار گرفته شود. و به همین دلیل کنفرانس های بعدی، کنفرانس های امپراتوری نامیده شد. در نخستین کنفرانس امپراتوری معلوم شد دومینیون ها خواستار کنترل سیاست خارجی کشور خویش اند و می خواهند از دومینیون تعریف دقیقی بعمل آید. **بالفور** در کنفرانس ۱۹۲٦ طرحی ارائه داد که در کنفرانس ۱۹۳۰ لندن به تفصیل بررسی شد و به صورت **قانون وستمینیستر** (۱۹۳۱) درآمد. کنفرانس ۱۹۳۷ بیشتر به وخیم شدن اوضاع بین المللی پرداخت. در۱۹۳۲ در **أتاوا** کنفرانس اقتصادی با خصلتی متمایز از کنفرانس های یاد شده برپا شد. ← (**کنفرانس های مشترک المنافع**).

امپریالیسم[1]

۱) در معنای اعم، گسترش قدرت یک کشور از طریق تسخیر سرزمین های دیگر، تابع کردن مردم آن سرزمین ها از راه زور، و استثمار اقتصادی و مالی آن مردم، توسط قدرت امپریالیست. در این مفهوم عام و کلی، امپریالیسم با مفهوم تشکیل امپراتوری به گذشتهٔ تاریخی مربوط می شود.

۲) به طور اخص، در انگلستان با تحولی در واژهٔ امپراتوری در دههٔ ۱۸۹۰ واژهٔ امپریالیسم از سوی هواداران برپایی یک تلاش پیگیر به منظور بسط و گسترش امپراتوری انگلستان معمول شد. در برابر این حرکت که **ژوزف چمبرلین** رهبری اش را برعهده داشت، عده‌ای به مخالفت برخاستند و معتقد بودند باید تمامی تلاش ها صرف بهبود اوضاع در خود بریتانیا گردد. امپریالیست ها (دستهٔ اول) اینان را با تحقیر «هواداران انگلستان کوچک»

1- Imperialism.

می‌نامیدند. امپریالیسم در این معنا به سرعت به سایر زبان‌ها راه‌یافت تا حالت رقابت خصمانهٔ قدرت‌های اروپایی را در کسب مستعمرات و ایجاد مناطق نفوذ در افریقا و دیگر نقاط جهان توصیف کند. این رقابت از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱٤ بر مناسبات و سیاست بین‌المللی سایه افکنده بود تا آنجا که این دوره را عصر امپریالیسم نامیده‌اند. انگلستان و سایر کشورهای استعمارگر اروپایی برای توجیه سیاست‌های خود ادعا می‌کردند که هدفشان «تمدن» است، تمدنی بر پایهٔ تفوق نژادی، فرهنگی و مادی نژاد سفید در میان نژادها و فرهنگ‌های پست‌تر.

با پایان گرفتن جنگ جهانی اول ایده‌های امپریالیستی در ایدئولوژی **فاشیسم** و **نازیسم** تجلی پیدا کرد.

نخستین انتقاد علمی و پیگیر از امپریالیسم را ج. ا. هابسون، تحلیل گر رادیکال انگلیسی ارائه داد. وی در «امپریالیسم» (۱۹۰۲) تفسیری اقتصادی از امپریالیسم عرضه کرد. لنین در «امپریالیسم بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» (۱۹۱۵) با بسط نظریهٔ هابسون، نظریهٔ اقتصادی امپریالیسم را به شکل کاملتری مطرح کرد. لنین می‌گوید گرایش طبیعی سرمایه‌داری به انباشت، منجر به سقوط و کاهش سودها می‌شود و این به نوبهٔ خویش و به منزلهٔ تمهیدی در دفاع از خود و ازدیاد سودها به ایجاد انحصارها می‌انجامد. اما این اقدام نیز موقتی است و سرمایه‌داران بناچار می‌کوشند تا از طریق صدور سرمایه بر سود خود بیفزایند. در تعقیب صدور سرمایه، سرمایه‌داران انحصاری می‌کوشند کنترل خود را بر حکومت کشورهای سرمایه‌پذیر و بر سیاست خارجی آنها اعمال کنند، یعنی امپراتوری‌ای ایجاد کنند تا به بازارهای مطمئن، مواد خام و حوزه‌ای برای سرمایه‌گذاری دسترسی یابند. این آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری است، زیرا سرمایه‌داران رقیب به جنگ متوسل می‌شوند، جنگ‌ها انقلاب‌ها را به همراه می‌آورند، و انقلاب‌ها سرانجام، سرمایه‌داری و امپریالیسم را توأماً سرنگون می‌سازند. نظریهٔ لنین علاوه بر فراهم آوردن تبیین و تحلیل امپریالیسم، به سرچشمهٔ جنگ‌ها، یا جنگ‌های امپریالیستی نیز می‌پردازد.

با آنکه امروزه هر صاحب‌نظری اهمیت عوامل اقتصادی در پیدایش امپریالیسم مدرن را تصدیق می‌کند اما مخالفان نظریهٔ مارکسیستی ــ لنینیستی برآنند که این نظریه ضمن برداشت ساده‌نگرانه‌ای از حقایق اقتصادی، با نادیده گرفتن تمامی عوامل و انگیزه‌های غیر اقتصادی (ناسیونالیسم، نژادپرستی، دنبال کردن هدف‌های قدرت ملی ــ نازیسم و فاشیسم) به اساس نظریه لطمه زده است. البته تفسیر اقتصادی لنین از امپریالیسم در هر حال یکی از مهم‌ترین عناصر تئوری مارکسیسم معاصر است. این برداشت دارای این مزیت نیز هست که در تبلیغ سیاسی می‌توان به نفع مارکسیسم از آن بهره‌برداری کرد، چون تنها دولت‌های غیر کمونیستی را می‌توان به امپریالیست بودن متهم کرد و دولت کمونیستی خود به خود ضدّ امپریالیست تلقی می‌شود.

امپریالیسم فرهنگی را می‌توان کاربرد قدرت سیاسی و اقتصادی به منظور ستایش و ترویج فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی یک کشور خارجی در برابر فرهنگ بومی تعریف کرد. صدور فیلم‌های آمریکایی یکی از جنبه‌های این نوع امپریالیسم است. این امپریالیسم ضمن آنکه ممکن است بنفسه هدفی باشد اما بیشتر به منزلهٔ متمم امپریالیسم اقتصادی است. مثلاً فیلم آمریکایی برای فرآورده‌های آمریکایی، مشتری ایجاد می‌کند.

امپریالیسم نو، که استعمار نو شکلی از آن است، صورتی دیگر از امپریالیسم است که از دههٔ ۱۹۵۰ به بعد معمول شده است. درچنین حالتی کشور مستقل در کنترل و در معرض مداخلهٔ یک دولت خارجی و سرمایه‌داران آن است و این امر لزوماً بدان معنی نیست که قبلاً بین آن دو کشور رابطهٔ استعماری وجود داشته است. در بعضی بخش‌های جهان ــ مثلاً آمریکای لاتین ــ به جای امپریالیسم نو واژهٔ امپریالیسم اقتصادی (و به طور اخص امپریالیسم دلار) را به کار می‌برند. پیداست که این واژه‌ها با بار تبلیغاتی شدیدی علیه آمریکا همراهند.

اِمِت، رابرت[1] (۱۸۰۳ ــ ۱۷۷۸)

میهن‌پرست و استقلال‌طلب ایرلندی. به برادرش، تامس ادیسون امت (۱۸۲۷ــ ۱۷٦٤)، در گروه «ایرلندیان متحد» پیوست. درپی شکست شورش سال ۱۸۰۳ به دست انگلستان، به کوهستان ویکلو فرار کرد اما به دوبلین برگشت وپس از دستگیری به جرم خیانت، محاکمه و به دار آویخته شد.

امتیاز، قانون[2]

در ۱۸۷۲ وزیر کشور کابینهٔ گلادستون، هنری بروس به منظور جلوگیری از باده‌نوشی و افراط در میگساری قانون امتیاز را از مجلس عوام گذراند که به موجب آن، مکان‌های باده‌گساری و ساعت‌های کار آنان محدود می‌شد. این قانون با مقاومت مردم روبرو شد ودرپاره‌ای از شهرها کار به آشوب کشید. صرفنظر از جنبه‌های اخلاقی قانون امتیاز، عواقب سیاسی آن برای حزب لیبرال مصیبت‌بار بود، چرا که شکست حزب در ۱۸۷٤ معلول قانون امتیاز دانسته شد. در ضمن این قانون سبب شد که صاحبان صنایع مشروبات الکلی به دور حزب محافظه‌کار جمع شوند و حمایت خود را از حزب لیبرال سلب نمایند.

اُم‌دُرمان[3]

شهری روبروی خارطوم در آن سوی ساحل نیل که از سال ۱۸۸۵ پایتخت سودان بود. این شهر صحنهٔ نبردی بود که در ۲ سپتامبر ۱۸۹۸ روی داد و کیچنر فرمانده انگلیسی، قوای درویشان (نیروهای خاص خلیفه) را شکست

1- Emmet Robert. 2- Licencing Act. 3- Omdurman.

داد و کنترل انگلستان ـ مصر را بر نیل علیا تثبیت کرد.

اِمس، تلگرام[1]

در ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۰ سفیر فرانسه درپروس با پادشاه این کشور در محل آب‌معدنی اِمس ملاقاتی به عمل آورد و از او خواست تضمین کند که پروس هرگز از نامزد هوهن زولرن برای تاج و تخت اسپانیا حمایت نخواهد کرد. این درخواست مورد قبول پادشاه پروس واقع نشد. شاه، برای اطلاع بیسمارک، مضمون گفتگوهایش را به برلین تلگراف کرد. بیسمارک که درپی بهانه‌ای برای برهم خوردن مناسبات فرانسه وپروس بود، متن تلگراف را به گونه‌ای انتشار داد که گویی سفیر فرانسه و شاه پروس، متقابلاً به یکدیگر توهین کرده‌اند. با انتشار آن در مطبوعات، احساسات ملی پروس و نیز احساسات فرانسوی‌ها در پاریس به هیجان آمد آنچنانکه فرانسه به پروس اعلان جنگ داد (۱۹ ژوئیه) و این همان چیزی بود که بیسمارک می‌خواست؛ فرصتی که ضرب شستی به فرانسه نشان دهد.

امین الحسینی، حاج

مفتی اعظم فلسطین. او با تشکیل دولت اسرائیل شدیداً مخالف بود. در جنگ جهانی اول در سمت افسر عثمانی، مقاومت مسلحانه علیه سلطهٔ انگلستان را سازمان داد. سپس به اعدام محکوم اما بخشوده شد. در ۱۹۲۱ با حمایت انگلیسی‌ها مفتی اعظم شد. در کنگره‌ها و مجالس اسلامی چندین بار سمت ریاست را برعهده داشت. در ۱۹۳۷ انگلیسی‌ها او را بازداشت کردند اما فرار کرد و تا ۱۹۳۹ در لبنان ماند. در جنگ جهانی دوم در عراق به

1- Ems Telegram.

حمایت از **رشید عالی گیلانی** برخاست. درپی شکست کودتای رشید عالی به ایران و سپس به آلمان رفت. با سقوط آلمان به فرانسه و از آنجا در ۱۹۴۶ به مصر رفت. در ۱۹۴۸ رئیس حکومت فلسطین شد.

امین، ایدی[1]

رئیس‌جمهور اوگاندا. وی در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۱ در سمت فرمانده کل قوای ارتشی و پلیس اوگاندا دست به کودتا زد. **میلتون اوبوته** رئیس‌جمهور در خارج از کشور بود. امین در ارتش افریقایی انگلستان درجهٔ گروهبانی داشت. وی بعد از کودتا خود را رئیس کشور اعلام کرد. دردوم فوریه پارلمان اوگاندا را منحل کرد و به جای آن شورایی به نام شورای دفاع تشکیل داد و خود ریاستش را به‌عهده گرفت. حکومت وی بیشتر باب‌طبع مسلمانان شمال کشور بود— وی نیز از همین مردم بود. در زمان او اغلب اوگاندایی‌ های آسیایی تبار از کشور رانده شدند. از بسیاری از انگلیسی ها نیز خواسته شد تا اوگاندا را ترک کنند ماجرای فرودگاه **انتبه** در زمان وی روی داد. وی برای یک دوره (۶ — ۱۹۷۵) رئیس **سازمان وحدت افریقا** بود در آوریل ۱۹۷۹، درپی هرج و مرج و ناآرامی به لیبی گریخت و میلتون اوبوته بار دیگر به کشور بازگشت و در رأس دولت قرار گرفت.

اِنتبه[2]

بزرگترین فرودگاه اوگاندا. در ۲۷ ژوئن ۱۹۷۶ اعضای «جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین» هواپیمای ارفرانس را که از تل‌آویو به پاریس می‌رفت ربودند

1- Amin, Idi. 1- Entebbe.

و در انتبه فرود آورند. هواپیماربایان خواهان آزادی ۳۵ زندانی عرب در کشورهای مختلف جهان شدند. آنان ۱۰۰ مسافر را آزاد کردند و ۱۰٦ مسافر (که عمدتاً یهودی بودند) در گروگان نگاه داشتند. در این اقدام مورد حمایت مقام‌های اوگاندا و رئیس جمهور ایدی امین بودند. در ۳ ژوئیه اسرائیلی ها یک واحد کوماندو با سه هواپیمای هرکولس به اوگاندا اعزام کردند. کوماندوها، پس از طی کردن ۲۲۵۰ مایل مسافت، با حملهٔ اعجاب‌آوری به انتبه در فاصلهٔ نیم‌ساعت مسافران را آزاد کردند، ۱۳ میگ شکاری اوگاندا را منهدم ساختند و با گروگان‌های آزاد شده به اسرائیل بازگشتند. در این ماجرا ۲۰ سرباز اوگاندائی، ۷ هواپیماربا، ۳ گروگان و یک افسر اسرائیلی کشته شدند. این یورش بیسابقه باعث بی اعتباری ایدی امین شد.

انترناسیونال ← بین الملل

انجمن بین المللی توسعه [1]

یکی از سازمان‌های وابسته به **بانک بین المللی توسعه و ترمیم** که با وام‌هایی با نرخ بهرهٔ پایین هزینه‌های پروژه‌های مربوط به رشد اقتصادی کشورهای توسعه نیافته را تأمین می‌کند. این انجمن در ۲٦ سپتامبر ۱۹٦۰ ایجاد شد و از ۸ نوامبر ۱۹٦۰ شروع به کار کرد. هر کشور عضو **بانک جهانی** می‌تواند عضو این انجمن شود. هدف انجمن، پیشبرد توسعهٔ اقتصادی، افزایش بارآوری، و بالا بردن سطح زندگی کشورهای توسعه نیافتهٔ جهان از راه تأمین بودجه از طریق وام است. وام‌ها باید در مقایسه با وام‌های معمولی با شرایط آسان‌تری پرداخت شود. رئیس **بانک جهانی**، رئیس این انجمن نیز هست.

1- International Development Association.

آنخلوس [1] (الحاق)

وحدت آلمان و اتریش. درپی انقراض سلطنت هابسبورگ‌ها (۱۹۱۸) اکثریت آلمانی زبان اتریش خواهان وحدت با جمهوری آلمان بودند. اما **پیمان ورسای** و **پیمان سن ژرمن** این امر را اجازه نمی دادند. در دههٔ ۱۹۲۰ تبلیغ برای الحاق اتریش به آلمان ادامه یافت. در سالزبورگ و تیرول این تبلیغات شدیدتر بود. در ۱۹۳۱ از حذف موانع گمرکی دو کشور جلوگیری شد، زیرا فرانسه و متحدانش در **اتفاق صغیر**، این عمل را گامی در راه وحدت اتریش—آلمان می دانستند. درپی صدراعظم شدن هیتلر (ژانویهٔ ۱۹۳۲) تقاضا برای وحدت شدت گرفت. کودتای نازی در وین در ۱۹۳٤ شکست خورد اما آشتی ایتالیا با آلمان در ۱۹۳٦ دولت اتریش را در برابر سیل تبلیغات هیتلر تنها گذاشت. در ۱۹۳۸ هیتلر از صدراعظم اتریش، **کورت فون شوشینگ** (۱۹۷۷—۱۸۹۷) دعوت کرد تا دربرچسگادن به دیدار وی برود در ضمن از صدراعظم اتریش خواست امتیازهای بیشتری به حزب نازی اتریش بدهد و از جمله، نمایندگان حزب را به دولت خود راه بدهد. هنگامی که شوشینگ در برابر هیتلر مقاومت نشان داد آلمان‌ها طی التیماتومی خواهان کناره‌گیری وی شدند. سپس اینکارت نازی جای شوشینگ را گرفت و از هیتلر دعوت کرد تا اتریش را اشغال نظامی کند و در ۱۳ مارس وحدت با آلمان را اعلام نمود. در ۱۰ آوریل همان سال همه‌پرسی ای زیر نظارت و بفرمان نازی‌ها در اتریش انجام شد و ۹۹/۷۵ درصد به نفع الحاق رأی دادند. با به رسمیت شناخته شدن جمهوری دوم اتریش از سوی قدرت‌های بزرگ درژانویهٔ ۱۹٤٦ بار دیگر الحاق دو کشور ممنوع شد.

اندونزی [2]

مجمع الجزایر اندونزی حد فاصل بین قارهٔ استرالیا و آسیا که اقیانوس هند و

1- Anschluss. 2- Indonesia.

آرام را به هم وصل می‌کند. مساحت ۲،۰٤۲،۰۰۵ کیلومتر مربع شامل جزیره‌های جاوه، سوماترا، ملوک وسلب،تیمور، ایریان‌باختری در گینهٔ جدید، و کالیمانتان در بورنئو و هزارها جزیرهٔ کوچک. جمعیت حدود ۱٦۰ میلیون. مرکز، جاکارتا. در ۱۹۰۰ هلندی‌ها که سومین قدرت استعماری جهان بودند اندونزی را، با ٦۵ میلیون سکنهٔ آن از نژادها و مذهب‌های گوناگون، در استعمار خویش داشتند و آنجا را هند هلند می‌نامیدند. جز در بورنئو مقاومت چندانی در برابر استعمار هلند صورت نگرفت. در ۱۹۰۸ جامعهٔ فرهنگی «بودی اوتومو» با ابتکار هلندی‌ها ایجاد شد که احساسات ملی گرایانهٔ مردم خاصه دانشجویان را تحریک می‌کرد. «حزب ملی گرای اندونزی» در ۱۹۰۹ توسط سوکارنو سازمان‌دهی شد. در ۱۹۲٦ شورشی الهام گرفته از کمونیست‌ها به راه افتاد. در فاصله سال‌های ۳۲— ۱۹۲۹ هلندی‌ها رهبران حزب را زندان یا تبعید کردند و سرکوب و اختناق شدیدی را براه انداختند. در ۱۰ ژانویه ۱۹٤۲ ژاپنی‌ها به اندونزی حمله کردند و در ۸ مارس آخرین نیروهای هلندی در اندونزی تسلیم ژاپنی‌ها شدند. از آنجا که ژاپنی‌ها به برانگیختن احساسات ملی گرایانهٔ مردم می‌پرداختند اکثر اعضای «حزب ملی گرای اندونزی» با آنها همکاری کردند اما این همکاری در محدودهٔ اقدام‌های ضد غربی ژاپن بود. با تسلیم ژاپن حزب ملی گرا در شهری که جاکارتا نامیدند (هلندی‌ها باتاویا می‌خواندند) استقلال اندونزی را اعلام کرد (۱۷ اوت ۱۹٤۵). چند هفته بعد مقام‌های استعماری هلند به اندونزی بازگشتند. بین حزب سوکارنو و هلندی‌ها جنگ درگرفت. با میانجیگری انگلیسی‌ها آتش‌بسی در لینگادجاتی در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹٤٦ امضا شد و قرار شد اندونزی و هلند، ایالات متحده‌ای را تشکیل بدهند که اندونزی مناسبات خاصی با هلند داشته باشد. این قرار دوامی نیاورد. هلندی‌ها با نیروی پلیس ویژه آنچنان رفتار وحشیانه‌ای نسبت به جمهوریخواهان اندونزی درپیش گرفتند که هند و استرالیا مسأله را به سازمان ملل متحد بردند. با نظارت آمریکا آتش‌بس دیگری در دسامبر ۱۹٤۷ برقرار شد اما هنگامی که حزب ملی گرا با شورش کمونیست‌ها رو برو شد

هلندی‌ها موقع را برای ضربه زدن مغتنم شمردند (سپتامبر ۱۹۴۸) و جاکجاکارتاراشدیداً بمباران کردند (۱۹ دسامبر ۱۹۴۸). این دومین اقدام پلیس با اعتراض کشورهای بیشتری رو برو شد و هلندی‌ها موافقت کردند در اوت ۱۹۴۹ در لاهه، در کنفرانسی با حضور اندونزی‌ها شرکت کنند. انتقال رسمی قدرت به دولت اندونزی (بجز غرب گینهٔ جدید) در ۲۷ دسامبر ۱۹۴۹ صورت گرفت، اما رابطهٔ صوری اندونزی با سلطنت هلند تا ۱۹۵۶ ادامه داشت. در اوت ۱۹۵۰ فکر فدراسیون با هلند کنار گذاشته شد و کشور واحد اندونزی با نخستین رئیس جمهور آن، **سوکارنو**، اعلام موجودیت کرد. تا ۱۹۶۳ که **گینهٔ جدید** به اندونزی واگذار شد کشمکش با هلند باقی بود. سیطرهٔ عناصر جاوه‌ای بر کشور نارضایتی سایر جزیره‌ها را برانگیخت و در ۱۹۵۶ در سوماترا شورشی درگرفت. سیاست خارجی سوکارنو در مورد قوای مشترک المنافع در **مالزیا** به سیاست «**رویارویی**» معروف شد (۵ — ۱۹۶۳) و اقتصاد اندونزی را تضعیف کرد. طرح «**مافیلیندو**» (اتحاد مالزی، فیلیپین، اندونزی) از دیگر ابتکارهای سوکارنو در سیاست خارجی بود. **باندونگ**، شهر اندونزی میزبان نخستین کنفرانس کشورهای غیرمتعهد جهان بود و سوکارنو، **نهرو**، **ناصر** و **تیتو** از چهره‌های برجستهٔ این جنبش بودند. زد و خوردهایی که در ۱۹۶۵ بین کمونیست‌ها و ارتش روی داد ثابت کرد که دیگر ارتش به سوکارنو اعتماد ندارد. ژنرال **سوهارتو** (متولد ۱۹۲۱) وزیر ارتش در ۱۲ مارس ۱۹۶۷ با حمایت امیران نظامی سوکارنو را برکنار کرد و خود جای وی را گرفت. به طوری که آمار نشان می‌دهد در این شبه‌کودتا بین یک تا ۳ میلیون کمونیست این کشور توسط ارتشیان کشته شدند و گرایش به غرب آغاز شد. سیاست «**رویارویی**» با مالزی کنار گذاشته شد. بهبود وضع اقتصادی در اولویت قرار گرفت. اندونزی که در اواخر دوران سوکارنو از سازمان ملل بیرون آمده بود دوباره به سازمان ملل وارد شد. حکومت ارتشیان به رهبری سوهارتو هنوز ادامه دارد. با سقوط امپراتوری استعماری پرتغال، **تیمور** مستعمرهٔ آسیایی این کشور به اندونزی الحاق شد.

انرژی اتمی، کارگزاری بین المللی[1]

در ۲۹ ژوییهٔ ۱۹۵۷ از سوی سازمان ملل متحد دایر شد. ضمن آنکه یک سازمان مستقل بین المللی است از کارگزاری‌های تخصصی سازمان ملل به شمار می آید. هدف این کارگزاری، تضمین این نکته است که از انرژی اتمی در راه صلح و سعادت بشریت استفاده شود و نه به خاطر مقاصد نظامی. یک کنفرانس عمومی سالانه و یک هیأت مدیره و تعدادی کارمند در وین، مقر کارگزاری، کلیهٔ تشکیلات سازمانی آنرا دربرمی‌گیرند. سازمان، در وین یک آزمایشگاه پژوهشی دایر کرده و نتیجهٔ تحقیقات خود را در زمینهٔ کشاورزی، کشف و استخراج اورانیوم و مسائل مربوط به اتم در اختیار اعضای خود قرار می دهد.

انرژی اتمی، کمیسیون[2]

۱) کمیسیونی که در سال ۱۹٤٦ توسط سازمان ملل متحد ایجاد شد و هدف آن، کسب توافق بین المللی در امر خلع سلاح بود. در ۱۹۵۱ این کمیسیون با «کمیسیون سلاح های سنتی (غیراتمی)» ادغام شد و «کمیسیون خلع سلاح» به وجود آمد.

۲) در ایالات متحدهٔ آمریکا به منظور نظارت بر برنامه های انرژی اتمی و موجب «قانون های انرژی اتمی» (۱۹٤٦ و ۱۹۵٤) کمیسیونی تحت عنوان «کمیسیون انرژی اتمی» ایجاد شد.

1- International Atomic Energy Agency.

2- Atomic Energy Commission.

انزواطلبی[1]

سیاست ایالات متحده مبنی بر مشارکت نکردن در اتحادیه‌ها یا دخالت در دیپلماسی اروپا. واشنگتن نخستین رئیس‌جمهور امریکا در نطق وداعیهٔ خود (۷ سپتامبر ۱۷۹۶) بر این سیاست تأکید کرده بود. **دکترین مونرو** نیز در ۱۸۲۳ مؤید این گرایش بود. هر دو حزب **دموکرات** و **جمهوریخواه** تا اوایل سدهٔ بیستم هوادار انزواطلبی بودند. این گرایش در باختر میانهٔ آمریکا و در میان جامعه‌های آلمانی یا ایرلندی‌نژاد، هواداران جدی‌تری داشت. همین روحیه باعث شد تا سیاست بین‌المللی گرایی **وودرو ویلسون** و ورود آمریکا به **جامعهٔ ملل** با شکست روبرو شود و کنگره به مخالفت با رئیس‌جمهور برخیزد. در انتخابات ۱۹۲۰ نیز کاندیدای جمهوریخواهان (هاردینگ) با هواداری از انزواطلبی، رقیب دموکرات خود را شکست داد. این گرایش در زمان **فرانکلین روزولت** دموکرات نیز آنقدر در جامعهٔ امریکا هوادار داشت که کنگره بناچار دست به تصویب یکرشته قوانین بیطرفی (۹— ۱۹۳۵) زد که پرداخت وام و حمل اسلحه به دول متخاصم را ممنوع می‌کرد. کنگره حتی درصدد بود از مسافرت شهروندان آمریکایی با کشتی‌های دولت‌های در حال جنگ جلوگیری کند. در ۱— ۱۹٤۰ با **قانون وام — اجاره** انزواطلبی تا حدی تعدیل شد و با حملهٔ ژاپن به بندر آمریکایی **پرل‌هاربور** از میان رفت. جمهوریخواهان دههٔ ۱۹۶۰ بار دیگر تز انزواطلبی را احیا کردند. آنان می‌خواستند که سازمان ملل متحد از آمریکا بیرون برده شود.

«انزوای باشکوه»[1]

سیاست خارجی بریتانیا در زمان نخست‌وزیری **سالیسبوری** (۱۹۰۲— ۱۸۹۵). در آن زمان قدرت‌های بزرگ اروپا در دو گروه صف‌آرائی کرده بودند. بریتانیا به خاطر قدرت عظیم دریایی اش توانست تا ۱۹۰۲ بدون متحد،

1- Isolationism. 2- Splendid Isolation.

با قدرت از منافع جهانی اش دفاع کند. در ۱۹۰۲ در مورد آب های خاوردور با ژاپن پیمانی منعقد ساخت. البته سالیسبوری با انزوا در هر شرایطی موافق نبود. او حاضر بود برای هر واقعهٔ خاص در همان زمان قراردادهایی ببندد. قرارداد مدیترانه ای با ایتالیا و اتریش-هنگری به همکاری با فرانسه و روسیه در جریان ناآرامی های کرت (۱۸۹۶) از این نمونه اند. اصطلاح «انزوای با شکوه» نخست در پارلمان کانادا (۱۸۹۶)، سپس در روزنامهٔ تایمز و بعد در سخنرانی سالیسبوری به کار رفت و از آن پس واژهٔ رایجی برای توصیف سیاست خارجی سالیسبوری شد.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه[1]

خودداری تزار نیکلای دوم از اعطای آزادی ها با نارضایتی شدید مردم، خاصه دهقانان (که بار سنگین مالیات ها را بر دوش داشتند)، و نیز با مخالفت گسترده و سازمان یافتهٔ کارگران صنعتی در شهرهای بزرگ روبرو شد. شکست روسیه در جنگ روس - ژاپن این مخالفت ها را علنی کرد. در ۲۲ ژانویه نیروهای دولتی بر روی تظاهر کنندگان آرام در سن پترزبورگ آتش گشودند (یکشنبهٔ خونین). وعدهٔ تزار در ماه مارس مبنی بر فراخوانی مجمع مشورتی هم نتوانست ناآرامی ها را تخفیف دهد. اعتصاب های گسترده در بهار و تابستان ادامه یافت و کار به خشونت و ترور کشید. در رزمناو پوتمکین در دریای سیاه شورشی درگرفت (۲۸ ژوئن) که بر واحدهای نیروی زمینی و دریایی تأثیر فراوانی برجای گذاشت. با فرا رسیدن اکتبر اعتصاب های پیاپی و همه جانبه تمامی قسمت های روسیهٔ اروپا را فلج کرده بود. در پایتخت نخستین شوراهای کارگری بوجود آمد. تزار در ۳۰ اکتبر تسلیم خواست ملت شد؛ حکومت مشروطه ودوما (مجلس قانونگزاری) برقرار گردید و برای

1- Revolution of 1905 (Russia).

نخستین بار روسیه دارای نخست‌وزیر شد (ویته). این «مانیفست اکتبر» به شکاف بین انقلابی ها انجامید. عده‌ای بر آن بودند که تزار در وعده هایش صمیمی است و انقلاب پیروز شده است. اما شوراها خواهان سرنگونی رژیم بودند و چند هفته‌ای مقاومت کردند. در فاصله ۲۱ دسامبر تا ۲ ژانویه جنگ های خیابانی در مسکو ادامه داشت و بیش از هزار نفر کشته شدند. به تدریج تب انقلاب فرونشست. نظم برقرار شد و ارتجاع مجدداً و گام به گام تمامی امتیازها را از مردم پس گرفت و انقلابیون را سرکوب کرد.

انقلاب های ۱۸۳۰[1]

در سال های ۳۱–۱۸۳۰ رشتهٔ انقلاب هایی در پاره‌ای کشورهای اروپایی روی داد. اقدام های دولت های ارتجاعی اروپا در پی شکست ناپلئون، در نسل انقلاب دیده، این بیم را پدید آورد که مبادا ارتجاع برای همیشه بر اروپا مسلط شود. در فرانسه سلطنت اعاده شدهٔ **خاندان بوربون** در اثر اقدام های واپسگرایانهٔ شارل دهم و صدراعظم او پولینیاک، سقوط کرد. در ساکسونی، بُرنشویک، هس-کاسل، حکمرانان مجبور به کناره گیری شدند و قانون اساسی بر سرزمین های مزبور حاکم شد. در هانوور نیز در ۱۸۳۳ قانون اساسی معمول شد. از همه جدی‌تر انقلاب لهستان بود که در ورشو به محاصرهٔ پادگان روس ها و اعلام حکومت انقلابی در ۱۹ نوامبر انجامید، و تا ۱۸۳۱ که توسط روس ها سرکوب شد دوام آورد. شورش اوت-سپتامبر بروکسل به استقلال بلژیک انجامید. در ایتالیا، در مودنا، پارما و قلمروهای پاپ نیز شورش های گسترده‌ای به وجود آمد که توسط اتریشی ها سرکوب شد. فرق انقلاب های ۱۸۳۰ با **انقلاب های ۱۸٤۸** در آن بود که در ۱۸۳۰ انقلاب ها بیشتر سیاسی بودند و مضمون اقتصادی نداشتند و نیز در انقلاب های ۱۸۳۰

1- Revolutions of 1830.

برلین و وین دژهای ارتجاع، دست نخورده ماندند اما در ۱۸۴۸ چنین نبود.

انقلاب‌های ۱۸۴۸[1]

در این سال، تقریباً تمامی اروپا دستخوش موجی از انقلاب شد. نابسامانی‌های اقتصادی ناشی از خشکسالی در روستاها و بیکاری در شهرها، کسادی تجارت شهری، احساس نومیدی سیاسی ناشی از اقدام‌های سرکوبگرانهٔ مترنیخ و گیزو، رومانتیسیسم ادبی که احساسات میهنی را در اقوام تابع امپراتوری‌ها برانگیخته بود؛ زمینه‌های مشترک تمامی انقلاب‌های ۱۸۴۸ بودند. انقلاب جز در مواردی محدود، از طبقهٔ متوسط و روشنفکرانی بود که منشأ فرانسوی داشتند اما ستون اصلی و فعال را کارگران صنعتی شهرهای اروپا تشکیل می‌دادند.

در فرانسه، جنبش لیبرالی بود. مردم پاریس بین ۲۲ تا ۲۴ فوریه خشمگین از اقدام‌های لویی‌فیلیپ در خودداری از همگانی کردن حق رأی، **سلطنت ژوئیه** را برانداختند، **جُمهوری دوم** را مستقر کردند. بین لامارتین و هواداران لیبرال طبقهٔ متوسط او از یک سو، و لویی بلان سوسیالیست از سوی دیگر، کشمکشی آغاز شد. در قیام دوم پاریس در ژوئن، جناح چپ سرکوب شد و لویی ناپلئون (ناپلئون سوم آینده) از سوی طرفداران «نظم و قانون» به ریاست جمهوری رسید.

در ایتالیا جنبش،خواهان قانون اساسی و بیرون راندن اتریشی ها از شبه جزیره بود. حکمرانان ناپل، توسکانی، پی‌مون، وپاپ مجبور به پذیرفتن قانون اساسی شدند. جنگ خیابانی میلان پادتسکی را وادار به خروج قوای اتریش از این شهر کرد. پی‌مون به اتریش اعلان جنگ داد اما از اتریش شکست خورد. ناآرامی در رم منجر به فرار **پاپ پی نهم** و استقرار جمهوری شد، اما

1- Revolutions of 1848.

بعداً با دخالت فرانسه این جمهوری سرنگون گردید. در ونیز «جمهوری مارک» بین ۲۲ مارس ۱۸٤۸ تا ۲۸ اوت ۱۸٤۹ برقرار بود.

در خاک اتریش نیز جنبش، خواهان قانون اساسی و حقوق دموکراتیک بود. در وین شورش منجر به کناره گیری **مترنیخ** و فرار وی شد. امپراتور که به اینسبروک گریخته بود به برقراری مجلس مؤسسان رضا داد. مجلس در وین تشکیل شد و دهقانان کشور را از تمامی مطالبات فئودالی مبرّا و آزاد اعلام کرد. کنگرهٔ اسلاو درپراگ به تظاهرات گسترده‌ای تبدیل شد. همسر فرماندهٔ اتریشی تصادفاً به قتل رسید، پراگ گلوله باران شد و حکومت نظامی برقرار گردید. درپی ناآرامی های رادیکال در وین در آنجا نیز نظم اعاده شد، **شوارتسنبرگ** قدرت هابسبورگ هارا احیا کرد و **امپراتورفردیناند** را وادار کرد به نفع برادرزاده اش، **فرانسوا ژوزف** کناره گیری کند.

در مجارستان، جنبش، استقلال طلبانه بود و رهبری آن را **کُسوت** به عهده داشت. «دیت» هنگری در مارس آن سال «قانون مارس» را به تصویب رسانید. این قانون که به تأیید **امپراتورفردیناند** هم رسیده بود، دولت بوداپست را مسئول قانونگزاری و ادارهٔ تمامی مجارستان، **ترانسیلوانیا** و **کرواسی** می ساخت. خودداری مجارها از به رسمیت شناختن استقلال کروات ها به اتریش امکان داد دو ملت مزبور را به جان هم اندازد. کروات ها با حمایت امپراتور و به رهبری بارون یلاشیک به مجارستان حمله کردند. میلیشیای هنگری به فرماندهی گورگئی دربرابرحمله مقاومت کرد. کسوت در ۱۸٤۹ اعلام کرد که هابسبورگ ها به تاج و تخت خیانت کرده‌اند و خود را نایب السلطنه خواند. سرانجام مجارها علاوه بر حملات اتریش- کرواسی، از شمال مورد هجوم روسیه واقع شدند و در جنوب و شرق با شورش صرب ها و رومانیایی ها (**ترانسیلوانیا**) رو برو گردیدند. در ۱۹ اوت در تمسوار از روس ها شکست خوردند و در ویلاگوس تسلیم شدند. ژنرال اتریشی هایناو انتقام خونینی از میهن‌پرستان مجار گرفت و «قانون مارس» را لغو کرد.

در آلمان، در بیشتر ایالت ها جنبش قانون اساسی و نیز جنبش وحدت

آلمان شدت داشت. برلین صحنهٔ آشوب و قیام بود و فردریک ویلهلم چهارم تمایل خود به ادغام پروس در آلمان یکپارچه را اعلام نمود و با برپایی مجلس مؤسسان موافقت کرد. این مجلس، که از تمامی پارلمان‌های آلمانی رادیکال‌تر بود، از ۲۲ مه تا ۵ دسامبر دایر بود. در سایر ایالت‌های آلمان هم وضع کم و بیش مانند پروس بود، امتیازهایی به مردم می‌دادند یا پس می‌گرفتند. پروس همراه با پیروزی ضدانقلاب اتریش، مجلس مؤسسان را منحل کرد و قانون اساسی‌ای را مدنظر قرارداد که قدرت خاندان سلطنتی را محدود نمی‌ساخت. پارلمان فرانکفورت طرح وحدت آلمان را بررسی کرد (از ۱۸ مه ۱۸۴۸ تا ۲۱ آوریل ۱۸۴۹) با انقلاب‌های ناسیونالیستی همدلی نشان داد اما سرانجام به حسن‌نیت پروس امید بست. ناسیونالیسم پرشور آلمانی خواهان الحاق **شلسویگ ـ هُلشتاین** و جدایی آن از اتریش بود، و شورش لهستانی‌ها در پوزن (لهستان پروس) را به سختی سرکوب کرد.

در سایر مناطق: خبر انقلاب‌های قاره‌ای در انگلستان نهضت **چارتیسم** را به اوج و آخرین مرحله‌اش رساند. در **ایرلند** شورش نافرجام تیپراری در ۲۹ ژوئیه، و جنبش **«ایرلند جوان»** که خواهان شورش دهقانان بود ناموفق ماندند. در **سویس** جمعیت آلمانی زبان با آزادیخواهان سراسر کشورها همدلی نشان دادند ولی جنگ داخلی در سویس درنگرفت و کنفدراسیون سویس در ۱۲ سپتامبر با قانون اساسی جدید تشکیل شد. در **دانمارک** نیز مردم فرمان قانون اساسی را از فردریک هفتم پادشاه کشور دریافت کردند.

گرچه سرانجام ضدانقلاب توانست نظم خود را در اروپا برقرار سازد اما به هر حال این انقلاب‌ها به عمر حکومت مطلقهٔ سلطنتی پایان داد، و با این که مشروطهٔ **ناپلئون سوم** در فرانسه، **شوارتسنبرگ** در اتریش وفردریک ویلهلم چهارم درپروس نمایشی بیش نبود اما قدرت زمینداران فئودال نیز به زوال رفت. دیگر کار بیسمارک و کاوور بود که وحدت ملی آلمان و ایتالیا را از طرقی غیر از سخنرانی و رأی اکثریت کسب کنند.

انقلاب سبز[1]

کشورهایی از جهان سوم نظیر هند، پاکستان و تانزانیا با به کارگیری بذر بهتر و معمول کردن صنعت در کشاورزی، به افزایش فاحشی در تولید محصول گندم و برنج دست یافتند. استفاده از کود شیمیایی، بذر اصلاح شده و مناسب با هر آب و هوا، مبارزه با آفت‌های گیاهی، و تأمین آب لازم از گام‌هایی بود که در راه ازدیاد محصول برداشته شد. این پیشرفت در امور کشاورزی و ازدیاد محصول، اصطلاحاً انقلاب سبز نام گرفته است.

انقلاب فرهنگی[2]

در فاصلهٔ سال‌های ۱۹٦٦ و ۱۹٦۹ مائوتسه‌دون رهبر فقید چین به منظور مبارزه با بوروکراسی حزبی و مخالفان سیاسی به رهبری لیوشائوچی ، و تحکیم موقعیت خویش انقلاب فرهنگی را ابداع کرد. درپی شکست برنامهٔ جهش بزرگ به جلو، مائو قدرت خود را عملاً از دست داده بود. هدف از انقلاب فرهنگی، اعادهٔ این قدرت و نیز ایجاد تحولی در جامعهٔ چین بود. مائو در راه اجرای مقاصد خویش ابتدا جوانان روستایی را تحت عنوان گاردهای سرخ به جان کادرهای حزبی انداخت و سپس برای کنترل ارتش، آنان را رویاروی نظامیان قرار داد. در این «انقلاب» بسیاری از رهبران حزبی بی اعتبار شدند و مقام خود را از دست دادند یا از حزب اخراج شدند. از هدف‌های دیگر انقلاب فرهنگی، دگرگون ساختن انگیزه‌ها و رفتار مردم چین در راستایی برابری خواهانه بود. شورش گاردهای سرخ و رواج کیش شخصیت مائو از مظاهر این انقلاب بودند. شبکه‌ای از کمیته‌های انقلابی شامل سه نیرو (ارتش، حزب، گاردهای سرخ) تشکیل شد و مائو از طریق این کمیته‌ها جریان انقلاب فرهنگی را در کنترل خویش نگاه داشت. اما ایده‌آل‌های

1- Green Revolution.   2- Cultural Revolution.

انقلاب فرهنگی هم مانند **جهش بزرگ به جلو** ناکام ماند، گاردها زیر کنترل قرار گرفتند و نظم به‌تدریج به کشور بازگشت. پردهٔ دیگر انقلاب فرهنگی، سقوط و مرگ **لین پیائو** جانشین احتمالی مائو بود که گفته شد به دستور شخص مائو صورت گرفته است. چپ های افراطی، به رهبری چن پوتا، قدرت خود را ازدست دادند. کمیته‌های انقلاب تابع حزب شدند و بسیاری از رهبران حزبی و نظامی دوباره درپست‌های حساس به کار گمارده شدند. دنگ هسیائوپنگ از جملهٔ این افراد بود که سرانجام رهبری چین را به دست گرفت. با درگذشت چوئن‌لای، نخست‌وزیر، درژانویهٔ ۱۹۷٦ بین عناصر میانه‌رو و رادیکال حزب بر سر رهبری اختلاف افتاد. دنگ هسیائوپنگ از سمت‌های خویش برکنار شد و **هُواکوفنگ** جای وی را گرفت. پس از مرگ مائو در سپتامبر ۱۹۷٦ رادیکال‌ها بر تداوم انقلاب فرهنگی پافشاری می‌کردند. یکماه بعد، هواکوفنگ جانشین مائو شد و رادیکال‌ها از جمله چیانگ‌چینگ بیوهٔ مائو و سه تن دیگر از رهبران «گروه شانگهای» (وانگ هونگ‌ون، چانگ‌چون‌چیائو، و یائوون‌یوآن) به نام **دارو دستهٔ چهارنفری** دستگیر شدند. با این اقدام، و تصفیهٔ گستردهٔ عناصر تندرو، آخرین پردهٔ انقلاب فرهنگی نیز اجرا شد و عمر انقلاب فرهنگی به پایان رسید.

انقلاب مداوم [1]

این اصطلاح را نخست کارل‌مارکس در «خطابیهٔ جامعهٔ کمونیستی» (۱۸۵۰) به کاربرد، اما بیشتر با نام **لئوترتسکی** همراه است. در سال‌های ۱۹۰٤ تا ۱۹۰٦ ترتسکی به بسط این تئوری پرداخت که روسیه باید پیشگام انقلاب جهانی بشود. اساس این ایده آن بود که امکان انقلاب در کشور عقب‌افتاده‌ای مانند روسیه هم وجود دارد وچه‌بسا با شروع انقلاب در روسیه،

1- Permanent Revolution.

و تداوم آن در دیگر کشورها، انقلاب سوسیالیستی جهانگیر شود. در این زمینه لنین و ترتسکی هم‌عقیده بودند. به نظر آنان روسیه عمدتاً اقتصاد کشاورزی داشت و بورژوازی شهری قادر به انجام و رهبری انقلاب بورژوایی نبود و انقلاب روسیه انقلاب پرلتاریا علیه خودکامگی و استبداد نیز بود.

لنین معتقد بود که انقلاب، نخست از فاز بورژوایی و سپس از فاز سوسیالیستی می‌گذرد و بی وقفه ادامه می یابد. اما ترتسکی، انقلاب را فرایندی واحد می دید که در آن، دو مرحله با یکدیگر تداخل دارند و نقش دهقانان و خرده‌بورژوازی تابع و دنبالهٔ نقش پرلتاریا و دیکتاتوری کارگران است.

استالین در خلال مبارزهٔ قدرت با ترتسکی، نظریهٔ **انقلاب مداوم** را مورد حمله قرار داد و شعار «سوسیالیسم در یک کشور» را مطرح نمود. اما بحث، انحرافی بود چون نه ترتسکی با ساختمان سوسیالیسم در روسیه مخالفتی داشت و نه استالین امید به انقلاب جهانیِ سوسیالیستی را از دست داده بود. ترتسکی بارها در خلال جدالش (سال های ۶ ـــ ۱۹۲۵) اعلام کرد که نظریهٔ انقلاب مداوم او تنها ارزش تاریخی دارد. اما در دورهٔ تبعید بار دیگر به بسط نظریهٔ انقلاب مداوم پرداخت تا آنجا که عده‌ای «انقلاب مداوم» را مترادف ترتسکیسم می دانند.

اِنگلس، فریدریک[1] (۱۸۹۵ ـ ۱۸۲۰)

فیلسوف انقلابی آلمان، یار و همکار مارکس و بانی مارکسیسم. وی در تدوین تئوری کمونیسم علمی، ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک همکار فعال مارکس بود. در «بارمن» آلمان متولد شد. در سال های جوانی در جناح چپ هگلیان جوان بود. نظرات ایدآلیستی شلینگ را در همین سال ها نقد کرد. و در ضمن به نقد هگل و نتیجه گیری های محافظه کارانه اش از

1- Engels, Friedrich.

دیالکتیک پرداخت. در انگلستان با زندگی طبقهٔ کارگر در پیشرفته‌ترین کشور صنعتی آشنا شد و «نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۴۴)، «وضع طبقهٔ کارگر انگلستان» (۱۸۴۵) را نوشت. در پاریس با مارکس دیدار کرد و هستهٔ همکاری‌های مادام‌العمرشان نهاده شد. «خانوادهٔ مقدس» و «ایدئولوژی آلمانی» را با همکاری مارکس نوشت، و در آنها عقاید هگل و فویرباخ را به نقد کشید. برنامهٔ «جامعهٔ کمونیستی» را به نام «اصول کمونیسم» منتشر ساخت و با همکاری مارکس «مانیفست کمونیست» را نوشت (۱۸۴۸). «جنگ دهقانی در آلمان» و «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان»، «فویرباخ و پایان فلسفهٔ کلاسیک آلمان»، «منشأ خانواده، مالکیت و دولت»، «دیالکتیک طبیعت»، «آنتی دورینگ» از آثاری است که وی به تنهایی نگاشته است. با درگذشت مارکس انتشار اثر مهم وی «سرمایه» برعهدهٔ انگلس افتاد او تا آخر عمر در جریان جنبش کارگری اروپا بود و همراه با مارکس از رهبران شناخته شدهٔ جنبش در سطح جهانی است.

انگلستان جوان[1]

نام جنبش رمانتیکی توری‌ها در سال‌های ۴۵ — ۱۸۳۹. جنبش خواهان حفظ روابط پدرانهٔ فئودالی و مهار کردن مبارزات پیل و طبقهٔ متوسط و حفظ ساختار سنتی جامعه بود. دو عضو خانوادهٔ اشرافی، جورج اسمیت (۵۷— ۱۸۱۸) و جان منرز (۱۹۰۹— ۱۸۱۸) رهبر این جنبش بودند. اگر این جنبش مورد حمایت قوی دیزرائیلی قرار نمی‌گرفت اهمیت چندانی پیدا نمی‌کرد. سرانجام هم در ۱۸۴۵ به خاطر اختلاف بین دیزرائیلی و منرز از میان رفت.

1- Young England.

انگلیس – روسیه، تفاهم[1]

در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ به موجب تفاهم سن‌پترزبورگ، منطقه‌های نفوذ انگلیس و روسیه در ایران، تبت و افغانستان مشخص شد. این تفاهم با **تفاهم مودت‌آمیز** (بین فرانسه و انگلیس) شباهت‌های زیادی داشت و درپی مذاکرات زیاد و بلند مدتی به انجام رسید. آغازگر این مذاکرات، **سالیسبوری** (۱۸۹۸) بود، سپس **گری**، درپی **کنفرانس آلخثیراس** (۱۹۰۶) آن را دنبال کرد تا اتحاد روسیه، فرانسه و انگلستان را در برابر قدرت‌گیری فزایندهٔ آلمان عملی سازد. جلوگیری از نفوذ آلمان در خاورمیانه و ممانعت از اتحاد روس و آلمان از هدف‌های این تفاهم بود. در مورد اروپا مذاکره‌ای نشد ولی انگلستان به طور ضمنی به روسیه فهماند که دست آن کشور را در کنترل تنگه‌های بسفر و داردانل – به شرط توافق سایر دولت‌ها – آزاد می‌گذارد. این تفاهم استحکام **تفاهم مودت‌آمیز** را نداشت، یکی به این دلیل که روس‌ها در ایران دست از دسیسه برنمی‌داشتند و دیگر اینکه سیاست اختناق و سرکوب تزار و رفتار دولت روسیه با یهودیان، در بریتانیا مخالفان بسیاری داشت، و دولت انگلستان نمی‌توانست اتحاد با چنان رژیمی را برای محافل آزادیخواه کشور توجیه کند. با وجود این، تفاهم مزبور بازارپولی لندن را به روی روسیه گشود و دولت تزار توانست بعد از شکست نظامی ۵–۱۹۰۴ ازژاپن و انقلاب گستردهٔ ۱۹۰۵ بار دیگر قد راست کند.

انگلیس – فرانسه، تفاهم[2]

در ۸ آوریل ۱۹۰۴ فرانسه و انگلستان به موجب تفاهمی اختلاف‌های خود را درمسألهٔ مستعمره‌ها حل کردند. این تفاهم به **تفاهم مودّت‌آمیز**[3] یا قرارداد انگلیس ـ فرانسه موسوم شد. به موجب آن اختلاف‌های قدیمی دوکشور

1- Anglo - Russian Entente. 2- Anglo - French Entente. 3- Entente Cordiale.

برسر افریقای باختری، سیام، ماداگاسکار، هبرید نو، مسأله ماهیگیری در **نیوفوندلند** و نیز مصر و مراکش حل شد. فرانسه دست انگلیس را در مصر باز می‌گذاشت و درعوض انگلستان حق اولویت فرانسه را در مراکش به رسمیت می‌شناخت. البته قرار بر این شد که در جبل الطارق هیچ نوع استحکاماتی برپا نشود و حقوق اسپانیا در افریقای شمالی مورد احترام دو طرف باقی بماند. این تفاهم به سردی دیرپای روابط دو کشور پایان داد. مذاکره برای حصول این تفاهم از ۱۹۰۳ آغاز شده بود لانسدان، کرامر، دلکاسه و **پل کامبون** در آن نقش اساسی داشتند. این باور عمومی که تفاهم به ابتکار ادوارد هفتم بوده، به هیچ وجه صحت ندارد. تنها می‌توان گفت دیدار ۱۹۰۳ او ازپاریس سبب تخفیف تشنج در مناسبات دو کشور شد. تفاهم مزبور در نهایت علیه آلمان بود. نقش آلمان در **بحران مراکش** سبب تشدید همکاری انگلیس-فرانسه شد و باب **مذاکرات نظامی** را گشود. چون هیچ قراردادی امضا نشد و هیچ اتحادیه‌ای بین دو کشور ایجاد نگردید، میثاق مزبور تفاهم نامیده شد.

انور پاشا (۱۹۲۲ — ۱۸۸۱)

ژنرال ترک. در آپانا به دنیا آمد. در آلمان تعلیمات نظامی دید و در ارتش تُرک خدمت کرد. در زمان انجام وظیفه در اسلونیکا طرح نوسازی ارتش عثمانی را تهیه کرد. یکی از سه رهبر جنبش **ترکان جوان** بود. بعد به آلمان رفت. در آنجا بر سر این دوراهی بود که آیا باید از متحد سابق عثمانی (انگلستان) حمایت کند یا از آلمان. در مانورهای ۱۹۰۹ با چرچیل دیدار کرد. در ۱۹۱۱ تصمیم به جلب حمایت نظامی آلمان گرفت. وی در استانبول مرد مقتدر امپراتوری بود و سلطان محمد پنجم دست نشاندهٔ او محسوب می‌شد. انور در نبرد ترک‌ها با ایتالیا در لیبی فرمانده قوای عثمانی بود (۱۹۱۱) و در **جنگ‌های بالکان** نیز همین سمت را داشت. در ۱۹۱٤ وزیر جنگ کشور شد و

مبارزه با نفوذ روس‌ها در قفقاز را سامان داد و تصمیم گرفت طرابوزان و ارزروم را به ترکیه ملحق سازد. در انقلاب اکتبر روسیه، انورپاشا فرصت را برای گسترش نفوذ ترکیه در قفقاز و ترویج **پان‌تورانیسم** مناسب دید. اما قبل از برآورده شدن این امیدها، ترکیه در ۱۹۱۸ شکست خورد و انورپاشا به ترکستان پناهنده شد و در حین رهبری عملیات ضد بلشویکی در بخارا به قتل رسید.

انوزیس[1]

واژهٔ یونانی به معنی اتحاد یا وحدت. این واژه در متون سیاسی یونان به معنای آرزو و نیّت ناسیونالیست‌های کشور مبنی بر تشکیل مجدد امپراتوری یونان در مناطقی شامل کشور کنونی یونان و سرزمین‌هایی که در امپراتوری بیزانس (روم شرقی) جزو یونان شمرده می‌شد و هنوز جمعیت یونانی‌زبان قابل توجهی دارند؛ رؤیایی که به ایدهٔ بزرگ[2] نیز معروف است. این واژه از ۱۹۳۰ به بعد در میان یونانیان **قبرس** رواج یافت. جنبش این گروه که ابتدا به قصد استقلال از انگلستان تشکیل شده بود با مخالفت اقلیت ترک جزیره روبرو شد. با اعلام استقلال قبرس در ۱۹۶۰ میان هواداران پرشور وحدت قبرس با یونان، و **اسقف ماکاریوس** رئیس حکومت جزیره، اختلاف و شکاف عمیقی افتاد. با مرگ ژنرال **گریواس**، رهبر انوزیس، در ژانویهٔ ۱۹۷٤ فعالیت‌های جنبش تا حدی متوقف شد، در ژوئیهٔ ۱۹۷٤ رژیم **سرهنگ‌ها** در یونان توسط عوامل قبرسی خود از کودتایی علیه رژیم ماکاریوس حمایت کرد. این کودتا بار دیگر بر خصومت ترک‌ها و یونانی‌های قبرس دامن زد و ترکیه با مداخلهٔ نظامی، بخش ترک‌نشین جزیره را از بخش یونانی‌نشین آن جدا کرد. ترک‌ها همگی به مناطق ترک‌نشین و یونانی‌ها به مناطق یونانی‌نشین کوچ کردند. پس از سرنگونی رژیم سرهنگ‌ها و اعادهٔ دموکراسی به یونان،

1- Enosis.   2- Megale Idea.

باز هم مسألهٔ قبرس حل نشد و در ۱۹۸۵ در بخش ترک‌نشین جزیره حکومت مستقل ترک اعلام شد که تنها از سوی ترکیه به رسمیت شناخته شد. بحران دو جامعه همچنان ادامه دارد.

اوآپک[1]

سازمانی شبیه **اوپک** که تنها کشورهای عرب صادرکنندهٔ نفت را دربرمی‌گیرد.

اِوات، هربرت وِر[2] (۱۹۶۵ ــ ۱۸۹۴)

سیاستمدار استرالیایی. حقوق‌دان بود در دههٔ ۱۹۲۰ به عنوان مدافع آزادی اعتصاب اتحادیه‌های کارگری، شهرتی برهم زد. پس از سال‌ها خدمت در دستگاه قضایی و پارلمان استرالیا، در کابینهٔ حزب کارگر به ریاست **کرتین**، وزیر شد. در کنفرانس ۳ــ ۱۹۴۲ لندن، نمایندهٔ کشور خویش بود و در **کنفرانس سانفرانسیسکو** در ۱۹۴۵ نیز ریاست هیأت نمایندگی استرالیا را به عهده داشت. در این کنفرانس، او به شدت با حق وتو مخالفت کرد، و در تعدیل پاره‌ای از نکات منشور به نفع مجمع عمومی کوشید و در این راه تا حدی هم موفق شد. در تدوین بیست و ششمین اصلاحیهٔ منشور ملل متحد شرکت داشت. این اصلاحیه **مجمع عمومی** و **شورای اقتصادی و اجتماعی** مجمع را تقویت می‌کرد. در کابینهٔ **چیفلی** هم تا ۱۹۴۹ وزیر بود. وی با عمل دادگاه‌های استرالیا در غیرقانونی شمردن حزب کمونیست شدیداً مخالفت کرد (۵۱ــ ۱۹۵۰). از ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۰ رهبری **حزب کارگر** را ــ که در نقش

1- O. A. P. E. C. 2- Evatt, Herbert Were.

اپوزیسیون دولت منزیس در پارلمان فعالیت می‌کرد- برعهده داشت در آن سال‌ها با گروه‌های نظامی ضدکمونیست و نیز با گروه‌های کلیسای کاتولیک به شدت مبارزه می‌کرد. سرانجام در ۱۹۶۰ اِوات از سیاست کناره گرفت و رئیس دیوان عالی نیوسوث ویلز شد.

اوئن، ربرت[1] (۱۸۵۸ – ۱۷۷۱)

در مونتگمری شایر به دنیا آمد. در ۱۸۰۰ یکی از شرکای کارخانهٔ بافندگی اسکاتلند بود و کارخانه‌ای نیز در نیولانارک احداث کرد. از استخدام کودکان خودداری می‌کرد. بزرگترها را آموزش می داد ساعت‌های کار را محدود کرده بود و برای کارکنان فروشگاه تعاونی ایجاد کرده بود. وی نخستین کسی است که در انگلستان واژهٔ «سوسیالیست» را به کار برد (۱۸۱۷). نشریه اش به نام «دیدگاه جدیدی از جامعه» (۱۸۱۳) بر ارزش آرمان‌های تعاونی تأکید می‌کرد و بر آن بود که اقتصاد برنامه‌ریزی شده درمان فقر و جهالت است. سال‌های ۹– ۱۸۲۵ را در ایالات متحده گذراند تا شاید جامعهٔ سوسیالیستی اش را در نیوهارمونی، ایندیانا، برپا سازد اما تلاشی بیحاصل بود. در نهضت تعاونی و نیز تشکیل **اتحادیه همبستگی کارگران سراسر کشور** نقشی فعال داشت. ربرت. دی. اوئن فرزند وی از رهبران سوسیالیست ایالت نیویورک بود.

اوبِرنوویچ[2]

سلسلهٔ حکمرانان **صربستان** که سرسلسلهٔ آنان میلوش اوبرنوویچ بود در ۱۸۲۷ میلوش امیر صربستان شد. میخائیل، میلان و الکساندر اوبرنوویچ

1- Owen, Robert.   1- Obrenovich.

جانشینان وی بودند.

اوپک [1] (سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت)

به دنبال مذاکراتی در ۱۹۶۰، در کنفرانس کاراکاس (پایتخت ونزوئلا) نمایندگان ایران، عراق، کویت، قطر، عربستان سعودی و ونزوئلا سازمان اوپک را ایجاد کردند. در دههٔ بعد ابوظبی، اندونزی، لیبی و نیجریه به اوپک ملحق شدند. از ۱۹۶۷ به بعد مصر، الجزایر و سوریه عضو وابستهٔ اوپک بوده‌اند. هدف از ایجاد این سازمان بین کشوری، جلوگیری از سقوط بهای نفت بود که تا آن‌زمان توسط شرکت‌های بزرگ خریدار نفت انجام می‌شد. به خاطر ازدیاد تقاضا برای نفت در دههٔ ۱۹۶۰ قدرت کشورهای نفتخیز اوپک زیادتر شد. تغییر حکومت هوادار غرب در لیبی و تحریم نفتی کشورهای عرب درگیر جنگ با اسرائیل، و بسته شدن کانال سوئز و نیز بسته شدن بعضی لوله‌های نفتی خاورمیانه در کمبود نفت در بازار جهانی مؤثر بود. در کنفرانس ۱۹۷۴ تهران، اوپک توانست یکباره قیمت نفت را چهار برابر کند و این امر سبب بحران تورمی در غرب شد که تا سال‌های بعد ادامه داشت. البته نباید اوپک را سازمانی یکپارچه و متحد تصور کرد. اختلاف‌نظر بین کشورهای عضو بر سر تعیین سهمیهٔ هر کشور، تعیین قیمت انواع نفت، استفادهٔ سیاسی از سلاح نفت، همیشه موجب اختلاف‌های عمیقی بین کشورهای عضو اوپک بوده است. اوپک در حال حاضر ۱۳ عضو دارد. بحران سقوط بهای نفت به بشکه‌ای کمتر از ده دلار در مارس ۱۹۸۶ ضعف اوپک را در جلوگیری از کاهش بهای نفت به خوبی نشان می‌دهد. ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، لیبی، الجزایر، قطر، اندونزی، ونزوئلا، اوروگوئه، نیجریه، گابن ۱۳ کشور عضو اوپک اند.

1- O. P. E. C. (Organization of Petroleum Exporting Countries).

اوپک، گروه ۵

در مه ۱۹۷۶ کشورهای کویت، عربستان سعودی، ونزوئلا، اندونزی، و نیجریه در طائف با تشکیل اجلاسیه‌ای کوشیدند به مشکلات اوپک سر و سامانی بدهند. به این کشورها **گروه ۵ اوپک** گفته شد.

اوپن ـ مالمدی[1]

دو سرزمین کوچک در مرز بلژیک ـ آلمان که ساکنان آنها عمدتاً آلمانی زبان‌اند. در سدهٔ هجدهم بخشی از کشورهای سفلی (هلند اتریش) بودند. به موجب پیمان وین در ۱۸۱۵ به پروس واگذار شدند. به موجب **پیمان ورسای** (۱۹۱۹) جزو بلژیک شدند، تا حدی به این دلیل که جبران خسارت‌های ناشی از جنگ این کشور باشد. در ۱۹۷۲ شورای فرهنگی‌ای ایجاد شد تا حامی حقوق زبانی اقلیت آلمانی باشد.

اوتانت[2] (۱۹۰۹ـ۷۴)

سومین دبیرکل سازمان‌ملل. درپاناتاناو (برمه) متولد شد. تا ۱۹۴۸ مدیر مدرسه بود. در این سال همکار سابق او، یونو نخست‌وزیر شد و او نیز وارد خدمت سیاسی شد. از ۱۹۵۷ به بعد در سازمان ملل متحد خدمت کرد. با کشته شدن **داگ هامرشولد** در ۱۹۶۱ در کنگو، اوتانت جای او را گرفت و در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۲ رسماً به دبیرکلی برگزیده شد. از جمله فعالیت‌های صلح‌طلبانهٔ او آشتی دادن **کاتانگا** با کنگو بود. در جریان **بحران موشکی کوبا** تمامی تلاش خود را در راه تخفیف بحران به کار گرفت. تأسیس **قوای صلح**

1- Eupen - Malmédy. 2- U. Thant.

سازمان ملل در قبرس (۱۹٦٤)، آتش‌بس بین اعراب و اسرائیل در **جنگ ٦ روزه** (۱۹٦۷)، و ورود چین کمونیست به سازمان ملل و شورای امنیت در زمان دبیرکلی اوتانت روی داد. اوتانت در ۱۹۷۱ استعفا کرد و **کورت والدهایم** اتریشی جای وی را گرفت.

اوراتم[1]

مخفف «جامعهٔ انرژی اتمی اروپا»[2]. این جامعه درپی دومین **پیمان رم** در مارس ۱۹۵۷ ایجاد گردید، و از ۱۹٦۷ بخشی از**شورای اروپا** شد. اعضای جامعه همان اعضای شورای اروپا هستند. ایجاد همکاری بین دولت‌های عضو در زمینهٔ پیشرفت‌های تکنیکی تحقیقات اتمی و تولید سریع و گستردهٔ انرژی اتمی برای مقاصد مسالمت‌آمیز از هدف های این جامعه است.

اوروگوئه[3]

کوچکترین کشور آمریکای جنوبی که بین آرژانتین، برزیل و اقیانوس اطلس واقع شده‌است. ۱۷۷،۵۰۸ کیلومتر مربع وسعت و حدود ٤ میلیون نفر جمعیت دارد. پایتخت آن مونته‌ویدئو است. در سدهٔ ۱۷ مستعمرهٔ پرتغال شد. سدهٔ هجدهم مستعمرهٔ اسپانیا بود. در ۱۸۲۸ استقلال یافت. درپی ناآرامی های محلی که گاه به جنگ تمام‌عیار داخلی منجر شد، سرانجام در ۱۸۷۲ لیبرال های اوروگوئه (کلرادوها یا سرخ‌پیراهنان). به قدرت رسیدند و تا ۱۹۵۸ بر سر کار بودند. از ۱۹۵۸ تا ۱۹٦۳ محافظه‌کاران مسیحی (بلانکوها یا سفیدها) قدرت را در دست داشتند در انتخابات ۱۹۷۱ کلرادوها با اکثریت

1- Euratom. 2- European Atomic Energy Community. 3- Uruguay.

ناچیزی برنده شدند اما بناچار با لیبرال‌ها دولت ائتلافی تشکیل دادند. **توپاماروها**، جنبش انقلابی چریکی شهری، در ۱۹۶۳ در میان کارگران نیشکر شمال پا گرفت و در سال‌های ۸–۱۹۶۷ به مونته‌ویدئو رسید. این جنبش مارکسیستی است و گهگاه گرایش‌های آنارشیستی دارد.

اوستاشا[1]

نام دسته‌های شورشی ناسیونالیست **کرواسی** در قدیم که در ۳۰–۱۹۲۹ بار دیگر توسط آنته‌پاولیچ (۱۹۵۹– ۱۸۸۹)، میهن‌پرست متعصب کروات احیا شد. وی سازمانی فاشیستی و زیرزمینی ترتیب داد و در دهۀ ۱۹۳۰ حملات تروریستی اشی را از مجارستان، اتریش و ایتالیا متوجه پادشاهی یوگسلاوی کرد (این کشورها با یوگسلاوی مخالف بودند و از اوستاشا حمایت می‌کردند). اوستاشا در ترور الکساندر در ۱۹۳٤ در مارسی، با آی. ام. آر. اُ همکاری داشت. این سازمان در ۱۹٤۱ دولت مستقل کرواسی را تشکیل داد و با یاری آلمان و ایتالیا به کشتار جمعی صرب‌های کرواسی و بُسنی-هرزگوین پرداخت. حملات اوستاشا در این زمینه بیشتر متوجه کمونیست‌ها و ارتدکس‌های صرب بود. با روی کار آمدن تیتو، پاولیچ به اسپانیا گریخت (۱۹٤۵) و بعد به آرژانتین رفت و در آنجا درگذشت. با آن که از سوی دولت مرکزی یوگسلاوی فشار زیادی متوجه هواداران اوستاشا بود، اما در ایالت کرواسی به صورت جنبشی جدایی‌طلبانه و ضدکمونیستی باقی ماندند. این سازمان در اواخر دهۀ ۱۹۶۰ و اوایل دهۀ ۱۹۷۰ مسئولیت چندین بمب‌گذاری و ترور در سوئد، آلمان غربی و استرالیا را به عهده گرفت.

1- Ustasha.

اوگادن[1]

منطقهٔ مرزی اتیوپی - سومالی که سومالی ادعای حاکمیت بر آنرا دارد.
پس از تشکیل جمهوری سومالی درژوئیه ۱۹٦۰، دولت این کشور قصد خود را مبنی بر بازپس گرفتن سرزمین‌هایی که در دوران استعمار از آن جدا شده بود اعلام کرد. علامت کشور ستاره پنج‌پری بود که شامل سومالی ایتالیا، سومالی انگلیس (که اتحاد آنها کشور کنونی سومالی را به وجود آورده)؛ جیبوتی (سومالی فرانسه)، اوگادن (بخشی از سرزمین کشور اتیوپی)؛ و شمال کشور کنیا می شد. جبههٔ آزادی‌بخش اوگادن در۱۹٦٤ تشکیل شد تا با حمایت سومالی، اوگادن را از اتیوپی جدا و به سومالی ملحق سازد. نخستین جنگ سومالی ـ اتیوپی در۱۹٦٤ به نتیجه‌ای نرسید. در۱۹۷۷ نیز سومالی‌ها تا ایالت هرار اتیوپی پیش رفتند اما با بسیج نیروها در اتیوپی و رسیدن قوای کمکی کوبا و اسلحهٔ شوروی، این حمله نیز دفع شد و سومالی تاکنون موفق نشده است اوگادن را به خاک خویش ملحق سازد.

اوگاندا[2]

جمهوری اوگاندا در افریقا بین زئیر، سودان، کنیا، تانزانیا و روآندا واقع شده، ۲۳٦،۰۳٦ کیلومترمربع وسعت و حدود ۱۳ میلیون نفر جمعیت دارد؛ پایتخت؛ کامپالا. در۹٤ــ ۱۸۹۰ فرمانروای محلّی به موجب یک رشته پیمان به کمپانی افریقای خاوری متعلق به انگلستان اجازهٔ فعالیت در اوگاندا داد. در سپتامبر۱۸۹٤ تحت‌الحمایگی انگلستان اوگاندا را به ۵ منطقه تقسیم کرد که ٤ منطقهٔ آن با کمک رؤسای محلّی تحت حکومت مستقیم انگلستان درآمد و بوگاندا ــ پنجمین قسمت ــ زیر حکومت فرمانروای سنتی اش کاباکا باقی ماند با این شرط که پادشاه انگلیس را پادشاه خود بداند. در۱۹۵۵ نظام

1- Ogaden.   2- Uganda.

وزارتی در اوگاندا ایجاد شد و این کشور به عضویت جامعهٔ مشترک‌المنافع درآمد و استقلال یافت (۱۹ اکتبر ۱۹۶۱). بوگاندا از همان حکومت خودمختار سابق برخوردار بود. در سپتامبر ۱۹۶۳ اوگاندا اعلام جمهوریت کرد اما درچارچوب کشورهای مشترک‌المنافع باقی ماند. کاباکا، فرمانروای بوگاندا نخستین رئیس جمهور، و میلتون اوبوته نخست‌وزیر شد. او بوته خواهان حکومت تک‌جزبی بود و کاباکا با این امر مخالفت می‌کرد. کودتای ۱۹۶۶ اوبوته، بوگاندا را از مزایای خاص اش محروم کرد وکاباکا را به‌تبعیدفرستاد. در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۱ حکومت اوبوته توسط ژنرال ایدی‌امین سرنگون شد. دراین هنگام اوبوته برای شرکت در کنفرانس کشورهای مشترک‌المنافع در سنگاپور بود. دوران حکومت امین دوران ترور و وحشت بود. و سرانجام ناراضیان اوگاندا همراه با قوای تانزانیا در مارس و آوریل ۱۹۷۹ امین را سرنگون کردند. امین به لیبی رفت حکومت موقت کامپالا در ۱٤ آوریل ۱۹۷۹ تشکیل شد و گادفری بینایسا رئیس جمهور شد. در انتخابات دسامبر ۱۹۸۰ کنگرهٔ خلق اوگاندا اکثریت آراء را بدست آورد و اوبوته بار دیگر رئیس جمهور اوگاندا شد. این بار نیز حکومت اوبوته با آشوب و نارضایتی همراه بود و سرانجام کودتای ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۸۵ به رهبری ژنرال تیتو اوکلو به حکومت اوبوته خاتمه داد. چریک های «ارتش مقاومت ملی» به رهبری یوری موسوو ینی از ۱۹۸۱ به بعد با عملیات نظامی خود در صحنهٔ سیاسی این کشور عاملی فعال شدند.در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۸۶ رژیم اوکلو توسط این ارتش سرنگون گردید و موسوو ینی زمامدار اوگاندا شد.

اولبریشت، والتر[1] (۱۹۷۳ – ۱۸۹۳)

سیاستمدار آلمانی، رهبر حزب کمونیست جمهوری دموکراتیک آلمان. در

1- Ulbricht, Walter.

لایپزیک به دنیا آمد در ۱۹۱۰ از فعالان اتحادیهٔ کارگری آلمان بود. در ۱۹۲۱ به حزب سوسیالیست آلمان پیوست. در ۱۹۱۹ از حزب مزبور کناره گرفت و به عضویت حزب کمونیست درآمد. چند دوره نمایندهٔ رایشتاگ بود. در حکومت نازی‌ها از آلمان به شوروی فرار کرد. در ۱۹٤٦ به دبیرکلی «حزب وحدت سوسیالیستی» (زیر کنترل کمونیست‌ها) انتخاب شد، در ۱۹٤۹ معاون نخست‌وزیر جمهوری دموکراتیک آلمان شد و تا ۱۹٦۰ عهده‌دار این سمت بود. در این سال به ریاست شورای دولتی (که به جای ریاست جمهوری انجام وظیفه می‌کرد) برگزیده شد و تا زمان مرگش رهبر بی رقیب آلمان شرقی باقی ماند.

اولم[1]

دراکتبر ۱۸۰۵ ژنرال ماک اتریشی در این محل تسلیم فرانسوی‌ها شد. ژنرال نی از فرماندهان ارتش فرانسه ژنرال ماک را محاصره و وادار به تسلیم کرد. در ظرف ۱۰ روز نبرد ۵۰ هزار اتریشی تلف شدند. با این پیروزی، راه ناپلئون به وین باز شد و ناپلئون توانست پیش از نبرد اُسترلیتز و شکست نهائی اتریش، وارد وین شود.

اونکتاد[2]

کنفرانس تجارت و توسعهٔ سازمان ملل متحد[3] ارگانی است که مجمع عمومی به موجب قطعنامهٔ مورخ دسامبر ۱۹٦٤ برپا کرد. این کنفرانس به منظور بحث پیرامون توسعهٔ داد و ستد بین‌المللی و شتاب‌دهی به رشد اقتصادی،

1- Ulm. 2- U. N. C. T. A. D.

3- United Nations Conference of Trade and Development.

جلساتی برپا می‌کند. اونکتاد، رکن اصلی رابط کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی و کشورهای در حال رشد است و مشارکت کشورها در مذاکرات تعرفه های دوجانبه، رفرم پولی بین المللی، قیمت گذاری کالاها، اولویت‌ها، و غیره از طریق این کنفرانس صورت می‌گیرد. «هیأت تجارت و توسعه» مهم‌ترین رکن اجرائی اونکتاد است و مقر آن درژنو است. هیأت سالی یکبار تشکیل جلسه می دهد.

اوورلُرد[1]

نام رمز عملیات مشترک نظامی آمریکا ـ انگلستان برای **پیاده کردن قوا در نُرماندی** درژوئن ۱۹٤٦، این نام نخست در **کنفرانس کِبک** در اوت ۱۹٤۳ به منظور تشریح نقشهٔ تهاجم به فرانسه توسط ژنرال سر فریدریک مورگان (۱۸۹٤ ــ ۱۹٦۷) به کار برده شد.

اِوْیان، توافق های[2] (مارس ۱۹٦۲)

برای پایان دادن به **جنگ الجزایر**، مذاکراتی در اویان فرانسه در ساحل دریاچهٔ ژنو، صورت گرفت. از سوی فرانسه، **ژرژ پمپیدو**، نخست‌وزیر حکومت **دوگل**، و از جانب الجزایر، **احمد بن بلا**، که برای شرکت در مذاکرات از زندان فرانسویان آزاد شده بود، در مذاکرات حضور داشتند. برای یک آتش‌بس فوری و نیز استقلال کامل الجزایر و خارج شدن تمامی نیروهای فرانسه از الجزایر توافق کامل به عمل آمد. مواد مورد توافق اویان، در فرانسه و الجزایر به رفراندم گذاشته شد (۸ آوریل و اول ژوئیهٔ ۱۹٦۲) و به رغم فعالیت‌های گستردهٔ سازمان‌های مخفی افسران ارتش فرانسه و فرانسویان مقیم

1- Overlord. 2- Evian Agreements.

الجزایر (به رهبری ژنرال سالان)، رفراندم با اکثریت قاطع به تصویب توافق ها انجامید.

ایالات متحدهٔ آمریکا، رئیس جمهورهای

۱ـــ جورج واشنگتن	۱۷۸۹ ــ ۹۷
۲ـــ جان آدامز	۱۷۹۷ ــ ۱۸۰۱
۳ـــ توماس جفرسون	۱۸۰۱ ــ ۹
٤ـــ جیمز مدیسون	۱۸۰۹ ــ ۱۷
۵ـــ جیمز مونروئه	۱۸۱۷ ــ ۲۵
٦ـــ جان کوینسی آدامز	۱۸۲۵ ــ ۲۹
۷ـــ آندریو جاکسون	۱۸۲۹ ــ ۳۷
۸ـــ مارتین وان بورن	۱۸۳۷ ــ ٤۱
۹ـــ ویلیام هنری هاریسون	۱۸٤۱
۱۰ـــ جان تیلور	۱۸٤۱ ــ ٤۵
۱۱ـــ جیمز ناکس پولک	۱۸٤۵ ــ ٤۹
۱۲ـــ زاکاری تیلور	۱۸٤۹ ــ ۵۰
۱۳ـــ میلارد فیلمور	۱۸۵۰ ــ ۵۳
۱٤ـــ فرانکلین پی یرس	۱۸۵۳ ــ ۵۷
۱۵ـــ جیمز بوکانان	۱۸۵۷ ــ ٦۱

۱۶ــ آبراهام لینکلن	۱۸۶۱ ــ ۶۵
۱۷ــ آندریو جانسون	۱۸۶۵ ــ ۶۹
۱۸ــ یولیسس سیمسون گرانت	۱۸۶۹ ــ ۷۷
۱۹ــ روترفورد ریچارد هیز	۱۸۷۷ ــ ۸۱
۲۰ــ جیمز آبراهام گارفیلد	۱۸۸۱
۲۱ــ چستر آلان آرتور	۱۸۸۱ ــ ۸۵
۲۲ــ گرُوِر کلیولند	۱۸۸۵ ــ ۸۹
۲۳ــ بنیامین هاریسون	۱۸۸۹ ــ ۹۳
۲۴ــ گروِار کلیولند	۱۸۹۳ ــ ۹۷
۲۵ــ ویلیام مک کینلی	۱۸۹۷ ــ ۱۹۰۱
۲۶ــ تئودور روزولت	۱۹۰۱ ــ ۹
۲۷ــ ویلیام هوارد تافت	۱۹۰۹ ــ ۱۳
۲۸ــ وودرو ویلسون	۱۹۱۳ ــ ۲۱
۲۹ــ وارن گامالیل هاردینگ	۱۹۲۱ ــ ۲۳
۳۰ــ کالوین کولیج	۱۹۲۳ ــ ۲۹
۳۱ــ هربرت کلارک هوور	۱۹۲۹ ــ ۳۳
۳۲ــ فرانکلین دلانو روزولت	۱۹۳۳ ــ ۴۵
۳۳ــ هاری ترومن	۱۹۴۵ ــ ۵۳
۳۴ــ دوایت دیوید آیزنهاور	۱۹۵۳ ــ ۶۱

۳۵ـ جان فیتزجرالد کندی	۱۹٦۱ ـ ٦۳
۳٦ـ لیندن بینز جانسون	۱۹٦۳ ـ ٦۹
۳۷ـ ریچاردمیلهوس نیکسون	۱۹٦۹ ـ۷٤
۳۸ـ جرالدفورد	۱۹۷٤ ـ۷۷
۳۹ـ جیمی کارتر	۱۹۷۷ ـ۸۱
٤۰ ـ رونالد ریگان	۱۹۸۱ ـ۸۸
٤۱ ـ جرج بوش	ـ۱۹۸۸ـ

ایبارورى، دولورس[1] (لاپاسیوناریا)

در ۱۸۹۵ در خانواده‌ای فقیر و کاتولیک، نزدیک بیلبائوی اسپانیا به دنیا آمد. با یک کارگر معدن ازدواج کرد. شوهرش اهل آستوریاس بود. تحت تبلیغات شوهرش به کمونیسم گرایش یافت و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اسپانیا شد (۱۹۳۰). در جمهوری اسپانیا دو بار به زندان افتاد نمایندهٔ کورتس (پارلمان) اسپانیا شد. سخنرانی های پارلمانی او در سال ۱۹۳٦ پرشور و گیرا بود. مشهورترین قهرمان **جنگ داخلی اسپانیا** شد. سخنرانی های ضدفاشیستی او و جملهٔ معروفش «آنها نخواهند گذشت» ــ ورد زبان‌ها بود. با سقوط جمهوری اسپانیا به شوروی رفت و عملاً رهبری در تبعید حزب کمونیست اسپانیا را به عهده گرفت. پسرش عضو ارتش سرخ بود در نبرد **استالینگراد** جان باخت. در ماه مه ۱۹۷۷ و درپی مرگ **فرانکو** و بازگشت دموکراسی به اسپانیا راهی کشورش شد. در بیلبائو خود را کاندیدای نمایندگی مجلس کرد.

1- Ibarruri, Dolores (La Passionaria).

ایپره، نبرد[1]

ایپره، این شهر قرون وسطایی فلامان‌ها، در جنگ جهانی اول صحنهٔ چهار نبرد بود: (۱) ۱۲ اکتبر تا ۱۱ نوامبر ۱۹۱٤، حملهٔ آلمان‌ها به مواضع انگلیسی ها و تسخیر اطراف مسین؛ (۲) ۲۲ آوریل تا ۲٤ مه ۱۹۱۵ حملهٔ دوم آلمان و استفاده از گاز سمی برای تسخیر مواضع انگلیسی ها و ناکام ماندن هجوم؛ (۳) ۷ ژوئن تا ۱۰ نوامبر ۱۹۱۷ هجوم انگلیسی ها، استرالیایی ها، کانادایی ها به مواضع آلمانی ها و انفجار مواضع آنها از زیر تونل هایی که اطراف مسین حفر کرده و از مین انباشته بودند؛ (٤) ۹ تا ۲۹ آوریل ۱۹۱۸ (که این نبرد به نبرد رود لیس نیز شهرت دارد) آلمان‌ها تلاش کردند شهر را محاصره کنند. به رغم آنهمه نبردی که اطراف ایپره روی داد این شهر هرگز سقوط نکرد در نبردهای ایپره بیش از نیم میلیون نفر از قوای امپراتوری بریتانیا جان باختند یا زخمی شدند.

ایتالیا[2]

جمهوری ایتالیا در جنوب اروپا و در ساحل مدیترانه واقع شده است. وسعت ۳۰۱،۲۲۵ کیلومتر مربع؛ جمعیت ۵٦ میلیون پایتخت، رم. در ۱۸٦۰ به صورت پادشاهی متحدی درآمد. با ترور اومبرتوی اول پادشاه ایتالیا در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۰ **ویکتور امانوئل سوم** به سلطنت رسید و مدت ٤۵ سال پادشاه کشور بود. جنبش سندیکالیستی ایتالیا در زمان پادشاهی امانوئل سوم قدرت گرفت. در ماه مه ۱۹۱۵ با ترک **اتحاد سه گانه** (آلمان، اتریش-هنگری و ایتالیا)، به نفع متفقین وارد جنگ شد. ایتالیا در نبرد کاپوره‌تو به سختی شکست خورد اما در آخرین ماه‌های جنگ در نبرد ویتوریوونتو به پیروزی رسید. نارضایتی از پیمان صلح و ترس از چپ انقلابی به پیدایش و قدرت گیری **فاشیسم** به رهبری

1- Ipres, Battle of. 2- Italy.

موسولینی منجر شد. وی در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ نخست‌وزیر ایتالیا شد. دوران فاشیست‌ها (۴۳ — ۱۹۲۲) با ایجاد یکرشته کارها در داخل و طرح‌های عمومی، بهبود ارتباطات، سازش با واتیکان (**پیمان‌های لاتران**) و سیاست خشن و تهاجمی خارجی (**رویداد کورفو، جنگ حبشه**) همراه بود. این امر از ۱۹۳۶ به بعد کشور را وابستهٔ رژیم نازی آلمان کرد. این دو کشور دول عضو **محور** را تشکیل می دادند. در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ ایتالیا به فرانسه و انگلیس اعلان جنگ داد. بعد از شکست مجدد در یونان، افریقای خاوری و افریقای شمالی، قوای انگلیس و آمریکا در سیسیل پیاده شدند (۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۴۳). موسولینی دو هفته بعد توسط پادشاه از نخست‌وزیری برکنار شد و مارشال **بادولیو** جای او را گرفت. بادولیو در ۸ سپتامبر با متفقین پیمان صلح امضا کرد و در ۱۳ اکتبر به آلمان اعلان جنگ داد. جنگ تا ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در ایتالیا ادامه داشت، پارتیزان‌های ایتالیا درپاکسازی کشور از نازی‌ها به قوای انگلیسی— آمریکایی کمک کردند. پایان جنگ با نفوذ فزایندهٔ کمونیست‌ها همراه بود. اما چهرهٔ برجستهٔ بعد از جنگ، **دوگاسپری** از حزب دموکرات مسیحی بود. ویکتورامانوئل سوم در ۹ مه ۱۹۴۶ به نفع فرزندش **اومبرتوی دوم** استعفا داد اما سه هفته بعد با برگزاری رفراندوم، مردم رأی به جمهوری داده و خانوادهٔ سلطنتی در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ کشور را ترک کردند.

بازسازی کشور در زمان گاسپری آغاز شد و اصلاحاتی به منظور بهبود وضع اقتصادی در جنوب کشور صورت گرفت. در سیاست خارجی، ایتالیا عضو **ناتو** شد در ایجاد **جامعهٔ اروپا** سهمی بسزا ایفا کرد. از مختصات ایتالیای پس از جنگ ناپایداری کابینه‌ها و عمر کوتاه آنها است دلیل آنهم تعدد احزاب سیاسی و گروه‌های متعدد است. در سی سالهٔ نخست جمهوری، ۲۶ کابینه و ۱۲ نخست‌وزیر در ایتالیا بر سر کار آمده‌اند. کابینه‌ها اکثراً ائتلافی اند حزب کمونیست ایتالیا از قوی‌ترین احزاب کمونیست اروپای باختری و بزرگترین حزب سیاسی ایتالیا است. **تولیاتی**، برلینگوئر از سیاستمداران برجستهٔ ایتالیا و رهبران حزب کمونیست بوده‌اند. بریگادهای سرخ که چریکهای شهری اند

مزاحمت‌هایی برای دولت ایتالیا بوجود آورده‌اند. ربودن و قتل **آلدومورو** نخست‌وزیر پیشین ایتالیا از حزب دموکرات مسیحی در ۱۹۷۸ نشانهٔ قدرت این سازمان بود.

ایتالیای جوان [1]

نام انجمنی انقلابی که در مارس ۱۸۳۱ به رهبری **مازینی** و به منظور آزاد ساختن ایتالیا از سلطهٔ استعماری اتریش تشکیل شد.

ایتو هیروبومی [2] (۱۹۰۹ — ۱۸٤۱)

سیاستمدار ژاپنی. تبار دهقانی داشت اما به اشرافیت و خاندان پادشاهی راه پیدا کرد. در سفر به انگلستان (۱۸٦۳) متقاعد شد که ژاپن باید غربی شود. در ۱۸۸٤ رئیس دولت ژاپن شد. در سال‌های ۸— ۱۸۸٤، ٦ — ۱۸۹۲، ۱— ۱۹۰۰ در این سمت، امور ژاپن را اداره کرد. در ۱۸۹۰ مجلس قانونگذاری دایر کرد و ناوگان جدیدی ایجاد نمود. در سال‌های ٤ — ۱۹۰۱ با تب ناسیونالیستی شدیدی که عارض کشور شده بود و خواهان جنگ با روسیه بود مبارزه کرد. مخالفتش با **جنگ ۱۹۰۵ روس — ژاپن** سبب کناره‌گیری او از نخست‌وزیری و خدمت در سمت فرماندار کره بود. در ۱۹۰۹ به دست یک میهن‌پرست کره‌ای ترور شد. سهم وی در اروپایی شدن ژاپن و نوسازی اقتصاد و ارتش کشور بیش از هر دولتمرد دیگر ژاپنی بوده است.

1- Young Italy. 2- Ito Hiroboumi.

ایدن، آنتونی،(ربرت) اِرل آوایوون[1]

سیاستمدار انگلیسی. در جنگ جهانی اول شرکت فعال داشت سپس نمایندهٔ محافظه‌کاران در مجلس عوام شد (از ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۷). منشی **اوستن چمبرلین** در امور خارجه، معاون وزارت خارجه، وزیر خارجه (۸–۱۹۳۵، ۴۵–۱۹۴۰ و ۵۵–۱۹۵۱)، وزیر امور **جامعهٔ ملل**، وزیر جنگ، و وزیر امور دومینیون‌ها نیز بوده است. در آوریل ۱۹۵۵ نخست‌وزیر انگلستان شد. دوران نخست‌وزیری او با رونق اقتصاد داخلی انگلستان و تنش‌های خاورمیانه همراه بود. خصومت ایدن با **ناصر**، رئیس جمهوری مصر، منجر به حملهٔ مشترک نظامی انگلیس – فرانسه به **کانال سوئز** شد. وی ناصر را با هیتلر مقایسه می‌کرد و معتقد بود تا دیر نشده غرب باید در برابر چنین دیکتاتورهایی بایستد. با این حمله، ایدن، حمایت تمامی کشورهای جامعهٔ **مشترک‌المنافع** و نیز آمریکا را ازدست داد. در ۹ ژانویهٔ ۱۹۵۷، درپی انتقادهای شدیدی که از سیاست خارجی اش می شد و نیز به سبب بیماری شدیدش، از نخست‌وزیری کناره گیری کرد.

ایر، ادوارد جان (۱۹۰۱–۱۸۱۵)[2]

کاشف انگلیسی و ازچهره‌های برجستهٔ استعمار انگلیس. وی از اسکاتلند به استرالیا رفت و دریاچهٔ تورنس زا کشف کرد با یک بومی استرالیایی روانهٔ غرب شد. ایر نخستین سفیدپوستی بود که صحرای پرمخافت نولاربور را پیمود. وی به عنوان حامی بومیان شهرتی پیدا کرد. در ۱۸۴۵ در سمت فرمانداری کل جامایکا با شورش سیاهان آن سرزمین رو برو شد که آن را به سرعت و با بی رحمی فرونشاند. سرکوب جامایکا خشم روشنفکران را در داخل انگلستان علیه او برانگیخت. ایر به خاطر این اقدام

1- Eden Antony,(Robert) Earl of Avon. 2- Edward John Eyre.

تحت پیگرد قرار نگرفت اما توبیخ و از کار برکنار شد. با وجود این حکومت مبتنی بر نمایندگی مردم تا ۱۸۸٤ در جامایکا اعاده نشد.

ایرگون، زوای لومی[1]

(واژه‌ای عبری به معنای سازمان ارتش ملی). این سازمان افراطی تروریستی یهودی در سال‌های ۸–۱۹٤٦ در فلسطین شدیداً فعال بود. رهبری سازمان با گیدئون پاگلین بود، که طی اختلاف با سازمان دفاع یهودیان در فلسطین (**هاگاناه**) دست به عملیات تروریستی علیه اعراب و انگلستان زد. از مهم‌ترین عملیات این سازمان انفجار هتل کینگ داود در اورشلیم بود (۲۲ ژوئیه ۱۹٤٦). مقر اداری انگلستان در این هتل با ۹۱ پرسنل آن کلاً نابود شد. ایرگون مسئولیت ۲۰۰ حملهٔ تروریستی علیه انگلستان و عرب‌ها را برعهده گرفت. قتل‌عام **دیرباسین** در ۱۹٤۸ توسط این سازمان انجام شد. دولت اسرائیل در سپتامبر ۱۹٤۸ ایرگون را منحل اعلام کرد.

ایرلند، ارتش جمهوریخواه[2]

این سازمان درژانویهٔ ۱۹۱۹ تشکیل شد. پایه گذار آن **مایکل کولینز**، و هدفش جنگیدن در برابر حکومت بریتانیا و ایجاد جمهوری متحدهٔ ایرلند بود. اعضای این سازمان در سراسر سالهای «آشوب زدهٔ» ۲۲–۱۹۱۹ جنگیدند و نیروهای ویژهٔ انگلیسی را به تلافی جویی واداشتند. درژوئن ۱۹۲۱ به رئیس ستاد ارتش سلطنتی، فیلدمارشال سِرهِنری ویلون تیراندازی کردند و او را روی پله‌های خانه‌اش در کاخ ایتون به قتل رساندند. این اولین ترور سیاسی در لندن

1. Irgun Zuai Leumi. 2- Irish Republican Army.

طی یک قرن بود. وقتی کولینز **دولت آزاد ایرلند** را پذیرفت، ارتش جمهوری‌خواه ایرلند او را خائن نامید، و تا اوایل ۱۹۲۳، با رهبری **دووالرا** جنگ داخلی را ادامه داد تا این که والرا هم دولت آزاد را پذیرفت و پیمان وفاداری به جا آورد. تروریسم ارتش جمهوریخواه ایرلند در سال‌های ۱ — ۱۹۳۰ چنان خشن و شدید بود که دولت آن را غیرقانونی اعلام کرد، اما در ۱۹۳۲ با نخست‌وزیری دووالرا این قوانین تعدیل شدند. در ۱۹۳۶ ارتش جمهوریخواه چنان تهدیدی برای ثبات داخلی بشمار می رفت که دووالرا فرمان توقیف بسیاری از اعضایش را صادر کرد. درژانویهٔ ۱۹۳۶ ارتش جمهوریخواه رشته بمب گذاری هایی را در لندن آغاز کرد، بدین امید که دولت **چمبرلین** را مجبور کند در مورد ایرلند شمالی امتیازاتی بدهد. بدترین واقعه در خلال این دوره از خشونت در ۲۵ اوت ۱۹۳۹ کاونتری اتفاق افتاد که طی آن ۵ نفر بوسیلهٔ بمب کشته شدند. این بمب گذاری ها تا فوریهٔ ۱۹۴۰ در مقیاس کوچکتری ادامه یافت، اما از آن پس بمدت چند سال سازمان فعالیت چندانی نداشت، فقط در اوت ۱۹۵۵ به یک انبار اسلحه در آربورفیلد در برکشایر حمله کرد و در ۱۹۵۷ در ایرلند جنوبی بمب گذاری کرد. ارتش جمهوریخواه از تظاهرات حقوق مدنی ۱۹۶۸ ایرلند شمالی بهره‌برداری کرد، و رئیس ستادش در ۱۸ اوت ۱۹۶۹ اعلام کرد که این ارتش فعالیت‌هایش را از سر خواهد گرفت. درآوریل ۱۹۷۱ تروریسم در ایرلند شدت گرفت و در ۲۲ فوریهٔ ۱۹۷۲ با بمب گذاری در الدرشارت به انگلستان هم کشیده شد. اولین شکاف بین اعضای «رسمی» ارتش جمهوریخواه ایرلند و اعضای افراطی تر ارتش «موقت» جمهوریخواه ایرلند درژانویه— مارس ۱۹۷۱ نمودار شد. این شکاف در ماه مه ۱۹۷۲ عمیق‌تر شد، چون «موقتی ها» زیربار قبول آتش‌بسی که مورد تأیید رهبران «رسمی» شان بود نرفتند. در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۴ تروریست‌های ارتش جمهوریخواه بیست و یک نفر را در بیرمنگام کشتند، و مسئولیت یک رشته بمب گذاری و ترور را در لندن در اکتبر - دسامبر ۱۹۷۵ به عهده گرفتند. به فعالیت‌های چریکی در ایرلند شمالی ادامه دادند و در جنوب مرزها به یک

رشته آدم‌ربایی و ترور مبادرت ورزیدند. تقاضاهای محکومانِ زندان میز[1] برای کسب عنوان «زندانیان سیاسی» به تظاهرات و نهایتاً اعتصاب غذا انجامید. مرگ نه تن اِز اعتصابیون زندان میز بین ماه مه و سپتامبر ۱۹۸۱ حس همدردی آمریکاییان را برانگیخت. ارتش جمهوریخواه ایرلند هرگز از خواست‌های خود مبنی بر خروج بریتانیا از آن «شش ایالت» و تشکیل جمهوری مستقل و متحد ایرلند در هر سی و دو ایالت دست برنداشته است.

ایرلند، ارتش موقت جمهوریخواه [2]

گروهی از ملی‌گرایان ایرلندی که در دسامبر ۱۹۶۹ از سازمان رسمی ارتش جمهوریخواه ایرلند جدا شدند، چون با مشی سوسیالیستی ارتش جمهوریخواه ایرلند مخالف، اما با وحدت ایرلند و رها شدن اُلستر از قید حکومت انگلستان از راه زور موافق بودند. از سال ۱۹۷۰ به بعد این ارتش موقت مسئول یک رشته بمب‌گذاری و عملیات تروریستی در لُندُن‌دِری و بلفاست بوده است. این سازمان تحت سلطهٔ شون‌مک استیوفان یکی از بزرگترین گروه‌های ناسیونالیستی ایرلندی بود. اما ظاهراً حمایت کاتولیک‌ها از آتش‌بس برای این سازمان شکست بزرگی بوده است.

ایرلند، جمهوری [3]

جمهوری ایرلند بخشی از جزیره‌ای است که در اقیانوس اطلس و غرب بریتانیای کبیر قرار دارد. وسعت: ۷۰،۲۸۳ کیلومتر مربع؛ جمعیت تقریبی ٤ میلیون که نود درصدشان رومن - کاتولیک هستند؛ پایتخت: دوبلین. تا سال

1- Maze. 2- Provisional I. R. A. 3- Ireland, Republic of.

۱۱۵۲ تمامی جزیره به چندین قلمرو از قبایل سِلت تقسیم شده بود. در این تاریخ یکی از شاهان از آنگلو- نورمان‌ها درخواست کمک کرد، و این سرآغاز ورود انگلیسی‌ها به جزیره بود. اما ایرلندی‌ها مدام با حکومت انگلیس مخالفت می‌کردند، بویژه پس ازاصلاحات دینی درکلیسای انگلستان وسعی در حفظ ارزش‌های رومن- کاتولیکی در ایرلند. به دستورکرامول ایالت‌های شمالی معروف به ایرلند شمالی تخلیه شدند و انگلیسی‌ها و اسکاتلندی‌های پروتستان در آنجا سکنی گزیدند. تا سال ۱۸۰۰، یعنی زمان تشکیل کشور متحدهٔ بریتانیای کبیر و ایرلند، ایرلند پارلمان مستقلی داشت. در قرن نوزدهم بسیاری از دهقانان که نمی‌توانستند معیشت خود را از زمین تأمین کنند، یا به علت عدم توانایی در پرداخت دیون خود به اربابان انگلیسی، از زمین‌هایشان رانده شده بودند، به ایالات متحده مهاجرت کردند. نیمی از کل درآمد ایرلند به جیب اربابان غایب انگلیسی می‌رفت.

دولت لیبرال **گلادستون** تصدی زمین توسط دهقانان ایرلندی را تا حد زیادی تضمین کرد و در ۱۸۸٦ و ۱۸۹۳ تلاش‌های ناموفقی در زمینهٔ ایجاد **حکومت خودمختار** انجام داد. بالاخره در ۱۹۱٤، علیرغم مخالفت محافظه‌کاران، قانون **حکومت خودمختار** از مجلس گذشت، اما اجرای آن به بعد از جنگ جهانی اول موکول شد. گروهی از ناسیونالیست‌های ایرلند جنوبی (**شین‌فین**) در ۱۹۱٦، در سازمان دادن به **قیام عید پاک** در دوبلین، با آلمانی‌ها همکاری کردند. اعدام‌ها و سرکوب‌هایی که درپی این قیام صورت گرفت، اختلاف بین طرفداران وحدت با انگلستان (عمدتاً در **اُلستر**) و ناسیونالیست‌ها را (که در جنوب نفوذ داشتند) بیشتر کرد. بعد از جنگ جهانی اول، انگلستان پیشنهاد تشکیل دو پارلمان را داد؛ یکی در ایرلند شمالی، در بلفاست، و دیگری در دوبلین، ایرلند جنوبی. اما **شین‌فین** با این طرح مخالفت کرد. در ٦ دسامبر ۱۹۲۱ به موجب پیمانی که در لندن بسته شد، ایرلند به جز شش ایالت از ۹ ایالت اُلستر که تحت‌عنوان **ایرلند شمالی** نوعی خودمختاری محدود بدست آوردند، به صورت دومینیون بریتانیا درآمد و با

نام دولت آزاد ایرلند در ٦ دسامبر ۱۹۲۲ رسماً اعلام موجودیت کرد. اما وضعیت دومینیون آن مورد قبول جمهوریخواهان طرفدار دووالرا قرار نگرفت. در انتخابات ۱۹۳۲ حزب دووالرا، فین‌فال، برنده شد و از همان زمان رفع موانع موجود در راه استقلال ایرلند را آغاز کرد. در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۷ قانون اساسی جدیدی به مرحلهٔ اجرا درآمد که به موجب آن نام کشور به عنوان کشوری مستقل و دارای حق حاکمیت به ایره تغییر می‌یافت. ایره از قبول مسأله جدایی دو ایرلند سرباز زد، تا ۱۲ سال جزء کشورهای مشترک‌المنافع باقی ماند، در آوریل ۱۹٤۹ رسماً جمهوری ایرلند نام گرفت، و تنها دومینیونی بود که طی جنگ جهانی دوم بیطرفی خود را حفظ کرد. روابط اقتصادی جمهوری ایرلند با بریتانیا از ۱۹٦٦ به بعد گسترش پیدا کرد. درژانویه ۱۹۷۳، همراه با انگلستان، عضو بازار مشترک اروپا شد. اما تجزیهٔ ایرلند همچنان یکی از عوامل درگیری‌های دولت، و هرج و مرج و خونریزی بوده است، و ارتش جمهوریخواه ایرلند و دیگر گروه‌های مبارز از همدلی اقلیت رومن-کاتولیک «شش ایالت» بهره‌گیری کرده‌اند. ادامهٔ تجزیه، دلیل اصلی جمهوری ایرلند برای رد عضویت در پیمان ناتو بود؛ اما ایرلندی‌ها از پیشگامان فعال سازمان ملل بوده‌اند و نیروهای ایرلندی در هیأت‌های اعزامی حافظ صلح سازمان ملل در خاورمیانه و افریقای مرکزی حضور داشته‌اند. در ۸ دسامبر ۱۹۸۰ گفتگوهایی بین نخست‌وزیران بریتانیا و ایرلند (مارگارت تاچر و چارلز هافی) انجام گرفت و بر تشدید پیوندهای نزدیک اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین بریتانیای کبیر و جمهوری ایرلند تأکید شد. در نوامبر همان سال دو دولت در مورد ایجاد شورای آنگلو- ایرلند به توافق رسیدند. به موجب توافقی که در ۱۹۸۵ میان نخست‌وزیران بریتانیا و جمهوری ایرلند صورت گرفت، مقرر شد دو دولت در زمینهٔ مسائل و مشکلات ایرلند شمالی با یکدیگر تبادل نظر کنند.

ایرلند جوان[1]

جنبش انقلابی ایرلند در دهۀ ۱۸۴۰. نام آن از جنبش «**ایتالیای جوان**» مازینی گرفته شده بود، و رهبریش را اسمیت اوبرایان و جان میچل به عهده داشتند. در ۱۸۴۳ جنبش تا حد زیادی مسئول تضعیف سیاسی **دانیل اوکونل** بود. رهبران «ایرلند جوان» با یکدیگر اختلاف داشتند و فاقد عقاید سازنده بودند. در ۱۸۴۸ می خواستند انقلابی را سازماندهی کنند، اما میچل قبل از آنکه حتی نقشه هایش کامل شود دستگیر و به چهارده سال زندان محکوم شد. اوبرایان توانست در تیپرری رهبری شورش دهقانی را برعهده بگیرد. این شورش هم در عرض چند روز سرکوب و اوبرایان به استرالیا تبعید شد.

ایرلند، حکومت خودمختار[2]

هنگامی که جزیرۀ ایرلند جزئی از کشور انگلستان محسوب می شد، دولتمردان انگلیسی به منظور مُجاب کردن استقلال طلبان ایرلند از یکسو، و حفظ مناسبات موجود با ایرلند از سوی دیگر، راه میانه ای را پیشنهاد می‌کردند. آنان، حکومت خودمختار (هُم رُل) را راهی برای حل مشکل ایرلند می دانستند. بعدها این اصطلاح برای توصیف هر جنبشی به کار می رفت که گروه های ملی و اقلیت ها به منظور ایجاد حکومت خودمختار به راه می انداختند.

ایرلند، دولت آزاد[3]

به موجب پیمان ۶ دسامبر ۱۹۲۱، بین **للوید جورج** نخست وزیر انگلستان، و مایکل کولینز و آرتور گریفیث، نمایندگان ایرلند، به ایرلند جنوبی (جزیرۀ

1- Young Ireland. 2- Home Rule for Ireland. 3- Irish Free State.

ایرلند منهای ۶ ایالت از ناحیهٔ اُلستر) حالت دومینیون داده شد. جمهوریخواهان ایرلند به رهبری دووالرا پیمان را نپذیرفتند، اما دولت آزاد ایرلند در سالروز پیمان، اعلام موجودیت کرد. جمهوریخواهان ایرلند با پیروزی چشمگیری که در انتخابات ۱۹۳۲ کسب کردند، در گسستن هرچه بیشتر پیوندهای کشورشان با انگلستان کوشیدند. در ۱۹۳۷ قانون اساسی جدیدی نام «ایره» را به جای «دولت آزاد ایرلند» برای کشور برگزید. ایرلند در جنگ جهانی دوم بیطرف ماند و با این کار باز هم پیوند این کشور با انگلستان سست شد. در آوریل ۱۹۴۹ تشکیل جمهوری ایرلند اعلام شد و پارلمان بریتانیا طی قانونی استقلال کامل ایرلند جنوبی را تأیید کرد.

ایرلند شمالی[1]

در قرن هفدهم، مهاجران پروتستان، که بیشترشان اسکاتلندی بودند، در بخش‌هایی از اُلستر سکنی گزیدند، و نوعی الگوی اجتماعی ایجاد کردند که با سایر نقاط کشور متفاوت بود. متأسفانه این جدایی بعلت باقی ماندن تعارضات مذهبی ـ سلطنتی بیشتر شد و همچنان ادامه یافت. در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست پروتستان‌ها با حکومت خودمختار در ایرلند مخالفت کردند، و در ۱۴ــ ۱۹۱۳ و ۲۰ــ ۱۹۱۸ جنگ داخلی همه گیر شد. در ۱۹۲۱ للوید جورج در شش ایالت از نه ایالت اُلستر پارلمان و دولت‌های جداگانه تشکیل داد، و بدین‌ترتیب «ایرلند شمالی» بخش متمایزی از کشورهای متحدهٔ بریتانیا و ایرلند شد. نمایندگان ایرلند شمالی به مجلس عوام رفتند و کشور از خودمختاری محدودی برخوردار شد. در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به خاطر قوانین انتخاباتی، اصطکاک‌هایی بوجود آمد. این قوانین به نفع مالکان و دارندگان سرمایه، و به ضرر اکثریت کارگران کاتولیک مناطق لَندَن‌دِری،

1- Northern Ireland.

بلفاست و دیگر شهرها بود. اعتراض های مشروع نسبت به نیروهای ویژهٔ امنیتی، شرایط اجتماعی و مسکن باعث رشد جنبش «حقوق مدنی» شد. در ۵ اکتبر ۱۹۶۸ تظاهرات عظیمی به ابتکار این جنبش در لُندُن‌دِری برگزار شد. ترس از وقوع ناآرامی های بیشتر باعث شد دولت بلفاست در آوریل ۱۹۶۹ از لندن تقاضای اعزام نیرو کند. بمب گذاری ها و تیراندازی هایی که ارتش جمهوریخواه ایرلند مسئول آن بود، در وهلهٔ نخست تندروی هایی بوجود آورد و در اوت ۱۹۷۱ به توقیف افرادی انجامید که مظنون به عضویت در این سازمان یا دادن کمک به آن بودند. در اوایل ۱۹۷۲ و بدنبال تیراندازی نیروها به تظاهرکنندگانی که در ۳۰ ژانویه در لُندُن‌دِری برای ایجاد ایرلند متحد راه‌پیمایی می‌کردند، اوضاع بدتر شد (یکشنبهٔ خونین). هشت هفته بعد، دولت محافظه کار انگلستان قانون اساسی ایرلند شمالی را معلق کرد و ادارهٔ امور را مستقیماً به عهده گرفت (۳۱ مارس ۱۹۷۲)، بدین امید که به یک توافق سیاسی مورد قبول هر دو جناح سیاسی - مذهبی دست یابد. در ۲۸ ژوئن ۱۹۷۳ اعضای مجمع قانونگزاری ایرلندشمالی انتخاب شدند، اما مجمع در ۲۹ ماه مه ۱۹۷۴ به سبب ناسازگاری های پروتستان ها منحل شد. کنوانسیون قانون اساسی هم که از ۳ فوریه تا ۵ مارس ۱۹۷۶ تشکیل جلسه داد، موفقیتی بدست نیاورد. حکومت لندن، و نیز تندروی ها و بیعدالتی های هر دو طرف ادامه یافت. تنها نقطه امیدواری شروع کار جنبش صلح اُلستر بود که خود مولود تراژدی است. طرح های سیاسی دولت های مختلف لندن نتوانسته است رضایت احزاب رقیب ایرلند شمالی را جلب کند. از پاییز ۱۹۷۹ همکاری های بیشتر با مقامات جمهوری ایرلند صورت گرفته است. رکود اقتصادی سال های ۸۲-۱۹۷۹ به ایرلند شمالی بیش از قسمت های دیگر کشورهای متحدهٔ بریتانیا و ایرلند آسیب رسانده است و نرخ بیکاری مرتب رو به افزایش است.

ایرلند، قانون جمهوری ← ایره.

ایرلند، قحطی[1]

در دههٔ ۱۸٤۰ چهار میلیون ایرلندی کلاً با سیب‌زمینی تغذیه می‌شدند. در ۱۸٤۵ آفت سیب‌زمینی سه چهارم محصول کشور را نابود کرد. آفت در سال ۱۸٤٦ هم باقی بود. برداشت محصول غله در بریتانیا و اروپای غربی نیز رضایت‌بخش نبود، و دولت بریتانیا هم آمادگی مقابله با وضعیت را نداشت. در فاصله سال‌های ۱۸٤۷ – ۵۱ گروه گروه مردم ایرلند از گرسنگی مردند. به موجب آمار تعداد تلفات حدود یک میلیون نفر بود. قحطی سبب تشدید مهاجرت به ایالات متحده شد. در فاصلهٔ ۱۸٦۱ – ۷ دو میلیون ایرلندی به قارهٔ آمریکا رفتند. ایرلندی‌ها در این واقعهٔ دردناک، انگلیسی‌ها را ملامت می‌کنند.

ایره[2]

بنا به قانون اساسی سال ۱۹۳۷ دولت آزاد ایرلند به ایره تغییر نام داد و تا هنگامی که به صورت دومینیون جزو کشورهای مشترک‌المنافع بود، این عنوان را حفظ کرد. استفاده از این کلمه نشان‌دهندهٔ علاقهٔ شدید دووالرا نسبت به زبان ایرلندی - گالیک بود (ایره در زبان ایرلندی همان ایرلند معنی می‌دهد) و تا زمانی که وی نخست‌وزیر بود، نام ایره هم بر کشور ایرلند باقی ماند. جانشین دووالرا، جان کاستلو که رابطهٔ بین ایره و جامعهٔ مشترک‌المنافع را پیچیده می‌دید، در ۱۷ نوامبر ۱۹٤۸ «لایحهٔ جمهوری ایرلند» را به پارلمان دوبلین داد. به موجب لایحهٔ مزبور نه تنها نام کشور تغییر می‌کرد، بلکه کلیهٔ پیوندهای ایره با انگلستان هم قطع می‌شد. در ۱۸ آوریل ۱۹٤۹، جمهوری ایرلند در محل ادارهٔ کل پست دوبلین (به سبب ارتباط این محل با قیام عید پاک سال ۱۹۱٦) رسماً اعلام موجودیت کرد.

1- Irish Famine. 2- Eire.

ایریان باختری[1]

نیمهٔ باختری **گینهٔ جدید**. این سرزمین از اول مه ۱۹۶۳ بخشی از جمهوری اندونزی شد. مردم آن از نژاد پاپوا هستند. مرکز آن کوتابارو ــ سابق هلندیا ــ است. به هنگام استقلال اندونزی، این سرزمین به اندونزی واگذار نشد و حصول این امر به مذاکرات یکساله پس از تاریخ استقلال موکول شد. در ۱۹۵۱ مذاکرات بدون نتیجه قطع شد. **کمیته سیاسی مجمع عمومی ملل متحد** هلند واندونزی را به از سرگیری مذاکره تشویق کرد، و سرانجام با میانجیگری ناظر سازمان ملل متحد این سرزمین برای همیشه جزئی از قلمرو اندونزی شد.

ایزوِستیا (اخبار)[2]

روزنامهٔ معروف شوروی که از ۱۹۶۰ به عنوان ارگان دولت، عصرها چاپ می‌شود. در روزهای یکشنبه نیز ضمیمه‌ای دارد به نام هفته[3]. در ۱۹۱۷ به عنوان ارگان شورای پتروگراد آغاز به کار کرد. در ۱۹۱۸ دفتر آن به مسکو انتقال یافت. ایزوستیا هم مانند **پراودا** در بسیاری از شهرهای شوروی چاپ می‌شود. ایزوستیا بازتاب نظریات سیاسی دولت (قوهٔ مجریه) در مسائل روز است. در تاریخ انتشار آن تنها در دو مورد مطالب اساسی آن با مطالب پراودا تفاوت داشته و منعکس‌کنندهٔ تنش و بحران سیاسی در سطوح بالای رهبری بوده است. تیراژ آن تا ۱۰ میلیون تخمین زده می‌شود.

ایزولسکی الکساندر ر.[4] (۱۹۱۹ ــ ۱۸۵۶)

سیاستمدار روسی. سال‌ها در پایتخت‌های بالکان، ژاپن و دانمارک سفیر

1- West Irian. 2- Izvestia (News). 3- Nedelya (The Week).

4- Izvolsky Alexander R.

کشور خود بود. از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ وزیر خارجهٔ روسیه شد رابطهٔ روسیه — ژاپن در زمان تصدی او بهبود یافت و تفاهم فرانسه ـ انگلستان (۱۹۰۷) تا حدی به ابتکار او بود. بحران ۹ — ۱۹۰۸ بُسنی به اعتبار او لطمه زد. در سپتامبر ۱۹۱۰ سفیر روسیه در پاریس شد و در تحکیم پیوندهای نظامی دو کشور نقشی قاطع ایفا کرد.

وی در مذاکرات بی حاصل توافق قسطنطنیه نیز شرکت داشت (۱۹۱۵). با نفی دستاوردهای سیاسی اش توسط بلشویک ها، وی به پایان زندگی سیاسی خود رسید. مورخان آلمانی وی را شخصیتی ضد آلمانی قلمداد کرده اند که تمامی کوشش خود را در محاصره کردن رایش به کار می‌گرفته است.

ایسلند [۱]

کشوری جزیره‌ای در اقیانوس اطلس شمالی که سواحل شمالی آن به شمالگان (قطب شمال) می رسد. مساحت ۱۰۳۰۰۰ کیلومتر مربع، جمعیت ۲۵۰ هزار نفر، پایتخت: ریکجاویک. تا سدهٔ دهم کشوری مستقل بود، اما بعد به نروژ و سپس به دانمارک ملحق شد. در ۱۸۷٤ دانمارکی ها اجازهٔ برپایی مجلس قانونگزاری در ایسلند را صادر کردند. در سال های ۱۹۰۳ و ۱۹۱۸ ایسلندی ها حقوق بیشتری بدست آوردند و سرانجام در فاصلهٔ بین دو جنگ استقلال خود را بازیافتند. با تسخیر دانمارک از سوی آلمان در ۱۹٤۰ قوای بریتانیا ایسلند را اشغال کرد. ایالات متحده که تا آن تاریخ وارد جنگ نشده بود، به کمک قوای انگلستان در جزیره شتافت. در ۱۹٤٤ طی رفراندومی ایسلندی ها رأی به استقلال کامل دادند و اتحاد با دانمارک به پایان رسید. ایسلند در ۱۹٤۹ عضوناتوشد. دولت ائتلافی جناح چپ ٤ — ۱۹۷۱

1- Iceland.

محدودیت هایی برای قوای آمریکایی و ناتو در جزیره ایجاد کرده و رفت و آمد آنها را به مناطق خاصی محدود کرده است. **جنگ ماهی** در واقع تلاش دولت ایسلند برای گسترش صنایع ماهیگیری و محدود کردن حوزهٔ فعالیت ماهیگیران انگلیسی بود که در سال های ٦١ — ۱۹۵۸ و ۱۹۷۱ سبب تیرگی مناسبات ایسلند - بریتانیا گردید.

ایفنی[1]

مستعمرهٔ پیشین اسپانیا در ساحل افریقایی اقیانوس اطلس که از سه طرف با مراکش همسایه بود. مساحت: ۲٤۷۰ کیلومتر مربع؛ جمعیت: حدود یکصد هزار نفر که عمدتاً مراکشی هستند؛ مرکز: سیدی ایفنی. در سدهٔ ۱۵ اسپانیولی ها مهاجرنشین سانتا کروز دی‌مارپکونیا را در ایفنی برپا کردند. در ۱۸٦۰ به موجب پیمانی میان ملکهٔ اسپانیا و سلطان مراکش، حاکمیت اسپانیا بر ایفنی از سوی سلطان مورد تأیید قرار گرفت (پیمان تِتوان). کنوانسیون ۱۹۱۲ مادرید مقرر داشت که سانتاکروز دی مارپکونیا، ایفنی نامیده شود و در ۱۹۳٤ پرچم اسپانیا بر فراز ایفنی برافراشته شد. درپی استقلال مراکش در ۱۹۵٦، مراکشی ها گهگاه به ایفنی حمله می بردند. در ژانویهٔ ۱۹۵۸ ایفنی استانی از اسپانیا شناخته شد. در ۳۰ ژوئن ۱۹٦۹ رسماً به مراکش ملحق گردید.

ایمجین، نبرد رود[2] (۲۵ — ۲۲ آوریل ۱۹۵۱)

ارتش آمریکا زیر پوشش فرمانده ملل متحد در جنگ کره به منظور جلوگیری از هجوم امواج انسانی چینی - کرهٔ شمالی در طول رود ایمجین،

1- Ifni. 2- Imjin River, Battle of the.

با نیروهای مزبور وارد نبرد شد. در اینجا واحد نظامی انگلیس از هنگ کلاسترشایر مقاومت کرد اما چینی ها در تپه ۲۳۵ آنانرا محاصره کردند. فرماندهٔ انگلیسی به پاس مقاومتش مدال گرفت این امر در انگلستان منجر به برانگیختن احساسات عمومی شد.

اینشتاین، آلبرت[1] (۱۹۵۵ ــ ۱۸۷۹)

فیزیکدان و ریاضی دان بزرگ قرن بیستم. در اولم به دنیا آمد در مونیخ و زوریخ تحصیل کرد و در ۱۹۰۱ تبعهٔ سویس شد. در ۱۹۰۵ نخستین نظریهٔ نسبیت (نظریهٔ خاص نسبیت) را ارائه داد، و این امر در مفاهیم فیزیک نیوتونی و ماکسولی انقلابی ایجاد کرد. نظریه‌های او منجر به مفاهیم جدیدی از فضا، زمان، حرکت، ماده، نور و جاذبه شد. نظریهٔ حرکت براونی را در ۱۹۰۵ مطرح کرد. حرکت براونی یعنی حرکت ذره‌های شناور در مایع که بمباردمان ملکولی بشوند. این تئوری دلیل متقاعد کننده‌ای بر واقعیت ملکول ها و حرکتشان بود.در همان سال، اینشتاین، مفهوم ذره‌های نوری کوانتای نور، یا فوتون ها را مطرح کرد. در ۱۹۱۵، نظریهٔ عام نسبیت را ارائه داد.سیاست نازی ها وی را مجبور به ترک میهن و اقامت در آمریکا (پرینستون) کرد. در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ اینشتاین کوشید در مورد میدان‌ها نظریهٔ یگانه‌ای عرضه کند که نه تنها به توضیح ماهیت میدان‌های جاذبه، بلکه به توضیح ماهیت تمامی میدان‌ها بپردازد. بینش فلسفی اینشتاین به اسپینوزا بسیار نزدیک بود: انکار مطلق متافیزیک، جوهر غیرمادی، اعتقاد راسخ به قابل شناخت بودن جهان، و بستگی عِلّی تمامی فرایندهای طبیعت. با نظریهٔ شناخت مقدم بر تجربه (آپریوریسم) کانت مخالف بود. نظر پوانکاره و دیگران را در مورد مشروط بودن حقایق علمی رد می‌کرد. با آنکه در آغاز با نظرات ماخ

1- Einstein, Albert.

همراهی داشت اما بعداً او را رد کرد و وی را «فیلسوفی فقیر» نامید. با اثبات‌گرایی منطقی مخالفت کامل داشت.

در برداشت‌های اجتماعی، اینشتاین با هر نوع سرکوب و اختناق اجتماعی، نظامی‌گری، ارتجاع، و به کارگیری بمب هسته‌ای در جنگ مخالف بود.

اینکِرمان، نبرد[1]

در ۵ نوامبر ۱۸۵٤ به هنگام محاصرهٔ سباستوپول در جریان **جنگ کریمه** نیروی ۱۵ هزار نفری روسیه کوشید در خطوط انگلیسی ها رخنه کند. نبرد خونین و تن به تن اینکرمان سرانجام به شکست روس‌ها انجامید.

اینونو، عصمت[2] (۱۸۸٤ ـ ۱۹۷٤)

رئیس جمهور ترکیه. در ازمیر به دنیا آمد وارد ارتش عثمانی شد (۱۹۰٤) در مقدونیه و یمن خدمت کرد. در گالیپولی به پاس خدمات شایانش ترفیع گرفت. با فروپاشی عثمانی در ۱۹۱۸ به **آتاتورک** نزدیک شد در ۱۹۲۰ رئیس ستاد ارتش شد. در جنگ با یونان در آناتولی فرماندهی قوای غرب را به عهده گرفت. وی با شکیبایی و انرژی زیاد ارتش جدید ترکیه را سازمان داد. در نبرد اطراف دهکدهٔ اینونو در نزدیکی آنکارا دو پیروزی بر یونانیان به دست آورد. هنگامی که داشتن نام خانوادگی به سبک اروپا در ترکیه رواج یافت وی به یاد این پیروزی‌ها «اینونو» را نام خانوادگی خود انتخاب کرد. در **چاناک** فرمانده کل قوای ترکیه بود. سپس رئیس هیئات نمایندگی ترکیه در

1- Inkerman, Battle of.   2- Inönü, Ismet.

لوزان شد. در مقام نخست‌وزیری ترکیه (۳۷– ۱۹۲۳) سیاست‌های غربی کردن اجباری ترکیه را به شدت دنبال کرد. با مرگ **آتاتورک** در ۱۹۳۸ رئیس جمهور و همه کارهٔ ترکیه شد. در جنگ جهانی دوم با آمریکا و انگلستان همدلی نشان داد و درژانویهٔ ۱۹۴۳ در کاخ ریاست جمهوری آدانا، میزبان چرچیل بود، اما تا مارس ۱۹۴۵ رسماً وارد جنگ نشد. اینونو به تدریج سیاست آزادی بیان و مطبوعات را پیش برد. و حتی حزب مخالفی را که سبب شکست وی در انتخابات شد تحمّل کرد (۱۹۵۰). اینونو ۱۰ سال رهبر مخالفان دولت در پارلمان بود. در اکتبر ۱۹۶۱ و پس از تجدید نظر در قانون اساسی بار دیگر نخست‌وزیر شد. چهار سال نخست‌وزیر بود. در انتخابات به سبب خودداری از حمله به قبرس (زیر فشار جانسون رئیس جمهور امریکا) دچار شکست شد و تا ۱۹۷۲ که نظامیان بر سر کار آمدند رهبر مخالفان دولت بود.

ایّوب خان، محمّد[1] (۷۴–۱۹۰۷)

رئیس جمهور پاکستان. در ایالت شمال باختری پاکستان زاده شد. در علیگر و سندهرست تحصیل کرد در ۱۹۲۸ وارد خدمت ارتش بریتانیا در هند شد. در جنگ ۵– ۱۹۴۲ برمه شرکت کرد. از ۱۹۴۸ به بعد از امیران ارتش پاکستان بود. و نخستین رئیس ستاد ارتش کشور شد (۱۹۵۱). در سال‌های ۵– ۱۹۵۴، در مقام وزارت دفاع اقدام‌های اختناقی و سرکوبگرانه‌ای را در پاکستان به اجرا گذاشت. در اکتبر ۱۹۵۸ با اعلام حکومت نظامی در پاکستان، ایوب‌خان قدرت را در دست گرفت و ده‌سال به یاری ارتش بر پاکستان حکومت کرد. فیلد مارشال به «دموکراسی های اساسی» معتقد بود یعنی دموکراسی هدایت شده از بالا به پایین. ایوب‌خان دست به اصلاحات

1- Ayub Khan, Mohammad.

ارضی زد اما به دلیل ماهیت سرکوبگرانه و اختناقی حکومتش مورد نفرت مردم، خاصه بنگالی ها بود. ناکامی در جنگ کوچ و کشمیر با هندوستان (۱۹٦۵) اعتبار او را متزلزل کرد و فیصلهٔ جنگ کشمیر در تاشکند با شستری، نخست‌وزیر وقت هند انتقادهای گسترده‌ای را علیه او برانگیخت. سرکوب مخالفان سیاسی به تظاهرات گستردهٔ دانشجویی انجامید و فیلد مارشال را وادار به استعفا کرد (۲٤ مارس ۱۹٦۹) و ژنرال دیگری (یحیی‌خان) جای او را گرفت.

ایوو جیما، نبرد[1]

از ۱۹ فوریه تا ۷ مارس ۱۹٤۵، جزیرهٔ آتشفشانی ایوو جیما از مجمع‌الجزایر بونین (۷۵۰ مایلی جنوب توکیو) پایگاه بزرگ هوایی ژاپنی ها در جنگ جهانی دوم بود. ناویان نیروی دریایی آمریکا در فوریهٔ ۱۹٤۵ به منظور ایجاد جای پایی در حملهٔ نهائی به ژاپن وارد این جزیره شدند. دفاع ژاپن در کوهستان سوریباشی بقدری شدید بود که ۵۰۰۰ سرباز آمریکایی کشته و ۱۵ هزار نفر زخمی شدند.

1- Iwo Jima, Battle of.



باب عالی [1]

عنوان حکومت عثمانی در استانبول و نام دروازهٔ بزرگی در دیوار مهم‌ترین ساختمان دولتی در همین شهر. در ادبیات سیاسی، باب‌عالی اشاره به امپراتور یا خلیفهٔ عثمانی داشت.

بابوف، توطئهٔ [2]

در انقلاب کبیر فرانسه ماجرای بابوف بارزترین نمونهٔ سوسیالیسم ریشه‌ای و افراطی بود. فرانسوا بابوف (۹۷— ۱۷۶۰) در نخستین مراحل انقلاب نقش چندانی نداشت، اما در پاییز ۱۷۹٤ به صورت یک روزنامه‌نگار سیاستمدار در صحنهٔ سیاسی کشور ظاهر شد. در زمان حکومت دیرکتوار با گروهی از ژاکوبن‌های سابق، «جامعهٔ برابرها» را ایجاد کرد که نظریات افراطی برابرطلبانه‌ای را در پاریس دنبال می‌کرد. بابوف به سوسیالیسم برابری‌طلبانه و ساده معتقد بود. مانیفست او با این عبارت آغاز می‌شد: «طبیعت به هر انسان حق برخورداری برابر از همه چیز را داده است.» وی از نقشه‌ها و برنامه‌های خود به راحتی و بی هیچ مخفی‌کاری با توده‌ها سخن می‌گفت.

عوامل دست راستی گزارش دادند که وی قصد دارد در ۱۱ مه ۱۷۹٦ قیام مسلّحانه‌ای را رهبری کند. بابوف در آستانهٔ قیام موعودش دستگیر شد و یارانش پراکنده شدند. بابوف شخصاً دید مشخصی در مورد «انقلاب نهایی» نداشت و

1- Porte, The Sublime. 2- Babeuf Conspiracy.

جنبش او در زمان زندگی اش تأثیر اندکی بر جامعه نهاد. اما سنت سوسیالیسم انقلابی فرانسه را بنا نهاد، سنتی که در ۱۸٤۸ و درجمهوری سوم فرانسه بار دیگر تجدید حیات یافت.

باتلر، ریچارد آستن[1] (۸۲ــ ۱۹۰۲)

سیاستمدار محافظه کار انگلیسی، متولد هندوستان. وی در ۱۹۲٦ نمایندهٔ مجلس عوام شد و تا ۱۹٦۵ این سمت را همچنان حفظ کرد. در دولت های مکدونالد ، بالدوین ، و چمبرلین از ۱۹۳۲ تا ۱۹٤۰ سمت هایی برعهده داشت. او در ۱۹۳۸ در مقام معاون وزارت خارجه از حامیان قرارداد مونیخ بود. در کابینهٔ چرچیل مسئول آموزش وپرورش شد و قانون ۱۹٤٤ آموزش وپرورش از ابتکارهای اوست. قانون باتلر برنامهٔ آموزشی انگلستان را در ۲۰ سال بعدی تعیین می‌کرد. در ۱۹٤۵ دو ماه وزیر کار بود و بعد با پیروزی اَتلی ، دولت حزب محافظه کار نیز ساقط شد. به سبب هواداری اش از دولت رفاه، وی را در جناح چپ حزب محافظه کار قرار می دادند. سال های ۵ــ ۱۹٦۳ وزیر امورخارجه شد. وی از ۱۹٦۲ تا ۱۹٦۵ در ضمن معاون نخست‌وزیر هم بود. دوبار کاندیدای مقام نخست‌وزیری شد ولی یکبار مکمیلان و بار دیگر داگلاس هیوم به جای وی به این سمت برگزیده شدند.

باتیستا، فولژنسیو[2] (۷۳ــ ۱۹۰۱)

دیکتاتور دست‌راستی کوبا. در ارتش کوبا درجهٔ گروهبانی داشت. در کودتا علیه پرزیدنت ماچادو، به خود درجهٔ سرهنگی داد و حکومتی فاشیستی و هوادار آمریکا در کوبا برقرار کرد. در ۱۹۳۷ به احزاب سیاسی

1- Butler, Richard Austen. 2- Batista Fulgencio.

اجازهٔ فعالیت داد و در ۱۹۳۹ انتخابات نسبتاً آزادی برگزار کرد. تا ۱۹۴۴ حکومت کرد و در آن سال داوطلبانه از ریاست کشور کناره گرفت و به دومینیکن رفت در ۱۹۵۲ ژنرال باتیستا با کودتای دیگری بر سر کار آمد، قانون اساسی را ملغی کرد و دیکتاتوری تک‌حزبی دایر نمود. از دسامبر ۱۹۵۶ با یک جنبش پارتیزانی دست‌چپی به رهبری **فیدل کاسترو** رو برو شد. فساد و سرکوب و اختناق رژیم باتیستا نیز به قدرت‌گیری جنبش چریکی کمک کرد و سبب بی اعتباری آمریکا، حامی باتیستا در میان مردم کوبا و آمریکای لاتین گردید و سرانجام در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸ باتیستا که بی‌اعتبارترین رهبر آمریکای لاتین شده بود به دومینیکن فرار کرد.

بادر ـ ماینهوف، گروه[1]

نامی که مطبوعات آلمان به یک گروه چریکی شهری، به نام «شاخهٔ ارتش سرخ» داده بودند. این گروه از ۱۹۶۸ مسئولیت یکرشته عملیات سوءقصد و خرابکاری را در آلمان برعهده گرفته بود. آندریاس بادر (۱۹۴۳ ــ ۷۷) و اولریکه ماینهوف (۱۹۳۴ ــ ۷۶) رهبران این سازمان بودند. بادر در ۱۹۶۸ دستگیر شد اما طی یکرشته عملیات به رهبری ماینهوف در ۱۴ مه ۱۹۷۰ از زندان بیرون آمد. مخالفت با سرمایه‌داری آلمان فدرال، و نیز با حضور نظامی آمریکا در اروپا در رأس برنامه‌های گروه قرار داشت. گروه بادر - ماینهوف مدعی بود که بین آنارشیسم سنتی سدهٔ ۱۹ و اعتراض‌های بیحاصل دانشجوییِ در ۱۹۶۷ پیوندی برقرار خواهد کرد. دولت آلمان این گروه را به اتهام ۶ فقره قتل، ۶۰ فقره سوءقصد نافرجام، بمب‌گذاری، بانک‌زنی و گروگان‌گیری مورد تعقیب قرار داد. در ژوئن ۱۹۷۲ رهبران گروه دستگیر شدند. در ۹ مه ۱۹۷۶ اولریکه را در سلول زندان مرده یافتند در حالی که

1- Baader - Meinhof Group.

یازده ماه از محاکمهٔ او و یارانش می‌گذشت. مقام‌های دولتی علت مرگ او را خودکشی ذکر کردند. دانشجویان جناح چپ که وی را یک شهید قهرمان می‌دانستند در اعتراض به مرگ او دست به اعتراض‌های گسترده‌ای زدند. در آوریل ۱۹۷۷ بادر به زندان ابد محکوم شد. اقدام به هواپیماربایی به منظور گروگان‌گیری و آزادسازی بادر و یارانش نیز به نتیجه نرسید و مقام‌های آلمانی با همکاری دولت سومالی، هواپیما را آزاد کردند. در ۱۸ اکتبر همان سال اعلام شد که بادر و سه تن از همکارانش در سلول زندان اشتام‌هایم خود را کشته‌اند!

بادولّیو، پی‌یترو[1] (۱۹۵۶ - ۱۸۷۱)

نظامی و دولتمرد ایتالیایی. درپی‌مون به دنیا آمد. وارد ارتش شد. در نبرد ۱۸۹۶ **آدووا** با اتیوپی، و در ۱۹۱۱ در لیبی با عثمانی جنگید. در ۱۹۱۷ که ژنرال ارتش ایتالیا شده بود برای ثبات جبهه درپی ماجرای **کاپوره‌تو**، تلاش بسیار کرد. وی بعدها به درجهٔ فیلد مارشالی رسید. در حکومت **موسولینی** فرماندار کل لیبی بود (۳۳- ۱۹۲۹). بعد مأمور تسخیر اتیوپی شد. در مه ۱۹۳۶ وارد آدیس‌آبابا شد. در ۱۹۴۰ ریاست ستاد ارتش ایتالیا را به عهده داشت. با ورود ایتالیا به جنگ مخالف بود. درپی شکست یونان از ارتش استعفا داد (دسامبر ۱۹۴۰). **ویکتور امانوئل سوم** پادشاه ایتالیا پس از سقوط موسولینی وی را به نخست‌وزیری برگزید (ژوئیهٔ ۱۹۴۳). بادولّیو به متفقین پیشنهاد آتش‌بس و به آلمان اعلان جنگ داد. با آزاد شدن رم توسط متفقین در ژوئن ۱۹۴۴، رهبران جنبش ضد فاشیستی ایتالیا حاضر به همکاری با بادولّیو نشدند و وی برای بقیهٔ عمر از سیاست کناره گرفت.

1- Badoglio, Pietro.

باراس، پل فرانسوا[1] (۱۸۲۹ – ۱۷۵۵)

از اشراف فرانسه که بعد از انقلاب ۱۷۸۹ به راه انقلاب رفت و با **ژاکوبن‌ها** همکاری کرد. با بناپارت دفاع تولون را سازمان داد، قیام پاریس (درماه وانده‌مر) را به‌یاری ناپلئون سرکوب کرد(۱۷۹۵)؛ وعضومشهوردیرکتوار شد. درانتصاب ژنرال ناپلئون به فرماندهی قوای فرانسه درایتالیا، وماجرای ازدواج او با ژوزفین، نقش اساسی داشت (ژوزفین قبلاً معشوقهٔ باراس بود). در کودتای برومر به یاری ناپلئون برخاست. اما با روی کار آمدن ناپلئون برای همیشه از صحنهٔ سیاست کناره رفت.

«بارباروسا[2]»

نام رمزی عملیاتی که سرفرماندهی ارتش نازی برای حمله به شوروی در ۱۹۴۱ انتخاب کرده بود. از نوامبر ۱۹۴۰ نقشه‌ها آماده شد و به تصویب هیتلر رسید (فرمان شمارهٔ ۲۱ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۴۰). بنا بود جزئیات نقشهٔ «عملیات بارباروسا» تا ۱۵ مه ۱۹۴۱ آماده شود و آلمان‌ها درپاییز آن سال از آرخانگل به ولگا برسند. اما مداخلهٔ آلمان‌ها در بالکان علیه یوگسلاوی و یونان سبب تأخیر هفت هفته‌ای عملیات بارباروسا شد. سرانجام در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، هفتاد و نه لشکر نازی با حمایت نیروهای فنلاند و رومانی وارد خاک شوروی شدند. این نیرو به سه ارتش تقسیم شد: ارتش شمال به فرماندهی فیلد مارشال فون لیب می بایست یکماهه از پروس خاوری به لنینگراد برسد؛ ارتش مرکز به فرماندهی فیلد مارشال فون بوک از مینسک و اسمولنسک به سوی مسکو حرکت کند؛ و ارتش جنوب به فرماندهی فیلد مارشال فون روند شتات، کیف، اوکراین، حوضهٔ دون و کرانه‌های دریای سیاه را تصرف می‌کرد. دلایلی

1- Barras, Paul Francois. 2- «Barbarossa»

چند سبب شروع این بزرگترین تهاجم تاریخ شد. اما به دلایل دیگری به شکست انجامید، از جمله این که: قوای ذخیرهٔ شوروی بیش از آن بود که هیتلر پیش بینی می‌کرد؛ مداخله های نابجای هیتلر در امر فرماندهی تاکتیک فرماندهان را بر هم می زد؛ سرمای سخت روسیه و مقاومت دلیرانهٔ مردم شوروی در برابر نازی ها، که منجر به مرگ ۲۰ میلیون مردم شوروی در جنگ شد، از کارایی نیروهای آلمان می کاست تنها ارتش جنوب توانست به هدف های تعیین شده دست یابد.

باروخ، برنارد مانس[1] (۱۹۶۵ – ۱۸۷۰)

بانکدار بزرگ مشاور رؤسای جمهور آمریکا. در کارولینای جنوبی به دنیا آمد با سفته‌بازی در وال استریت به ثروت سرشاری دست یافت. در خلال جنگ اول مشاور پرزیدنت ویلسون در امور نیروی انسانی و مواد خام، و رئیس گروه صنایع جنگی (۱۹– ۱۹۱۷) بود. در این سمت به موفقیت های اقتصادی بیسابقه ای در تاریخ امریکا دست یافت؛ تثبیت قیمت ها و بسیج نیروهای ملی از دستاوردهای اوست. در کمیسیون صلح ۱۹۱۹ مشاور اقتصادی بود. در زمان پرزیدنت هاردینگ (۱۹۲۲) در کمیسیون ریاست جمهوری در امور کشاورزی شرکت داشت. در جنگ جهانی دوم نیز مشاور روزولت در امور نیروی انسانی شد. در ۱۹۴۶ نمایندهٔ آمریکا در کمیسیون انرژی اتمی ملل متحد بود. طرح باروخ برای کنترل بین المللی مواد هسته ای (به آچسن نگاه کنید) و بازرسی تأسیسات اتمی هر کشور از اوست. کمیسیون انرژی اتمی پیشنهاد او را پذیرفت، اما شوروی با آن مخالفت کرد. باروخ در ضمن دوست نزدیک چرچیل بود و چرچیل در زمینه هایی با وی مشورت می‌کرد.

1- Baruch, Bernard Mannes.

بازار مشترک آمریکای مرکزی[1]

سازمانی که در ۱۹٦۰ درپی امضای «پیمان عمومی وحدت اقتصادی آمریکای مرکزی» توسط کُستاریکا، گواتمالا، هُندوراس نیکاراگوا و السالوادور به وجود آمد. هدف از برپایی این سازمان، برقراری تجارت آزاد، تعرفهٔ بازرگانی خارجی مشترک، و مشاوره در مورد سیاست‌های پولی در میان اعضای سازمان بود. این سازمان در ظاهر موفق‌تر از سازمان تجارت آزاد آمریکای لاتین بوده است. شاید یکی از دلایل این امر همانندی این ٦ کشور از لحاظ اقتصادی بوده که مانع از سلطهٔ یک کشور صنعتی پیشرفته‌تر بر اقتصاد عقب مانده‌تر کشورهای عضو شده است.

بازار مشترک اروپا، ← جامعهٔ اقتصادی اروپا.

باستیل، سقوط[1]

در فرانسه در ۱٤ ژوئیهٔ ۱۷۸۹ کارگران سن‌آنتوان به دژ باستیل که از استحکامات سلطنتی و مقر فرماندهی شرق پاریس بود حمله کردند. این دژ به خاطر زندانیان زیادی که در خود جای داده بود شهرت بدی داشت. در آن روز دژ با خاک یکسان شد. این نخستین واکنش قهرآمیز وچشمگیر مردم فرانسه علیه سلطهٔ اشرافیت و مظهر آن، یعنی سلطنت استبدادی بود. این روز را سرآغاز انقلاب کبیر فرانسه می‌دانند و هنوز به عنوان روز ملی در جمهوری فرانسه جشن گرفته می‌شود. مورخان بر سر علت وقوع رویداد همزبان نیستند. برخی معتقدند هجوم به باستیل نه به خاطر رهاسازی زندانیان بل به خاطر به دست آوردن اسلحه بود. هرچه که بود اثرات ژرف آن بر رویدادهای بعدی و

1- Central American Common Market.   1- Bastile, Fall of the.

انقلاب، از هر رویدادی بیشتر بوده است.

باسک [1]

نژاد سکنهٔ پیرنهٔ باختری که حدود ۶۰۰ هزار نفر را شامل می‌شود. صد هزار نفر آنها تبعهٔ فرانسه و بقیه تبعهٔ اسپانیا هستند در چهار ایالت آلاوا، گیپوثکوا، ناوارا، و ویثکایا سکونت دارند. باسک ها از قدیم از نظر مذهبی افراطی بوده و زبان خاص و متمایز از همسایگان داشته اند. در اوائل سده های میانه نظام سیاسی جماعتی و مجمع ملی (که هر ۲ سال یکبار زیر درخت بلوط شهر گوئرنیکا برگزار می شد) در این سرزمین به تحول رسیده بود. از سدهٔ ۱۴ تا ۱۸۳۹ فرمانروایان کاستیل حقوق باسک ها را محترم می شمردند. در آن سال پارلمان اسپانیا (کورتس) باسک ها را به جرم حمایت از کارلیست‌ها در جنگ دودمانی سلطنتی از حقوق سنتی شان محروم کرد. با صنعتی شدن بندر بیلبائو در آغاز سدهٔ بیستم، احساسات ملی باسک ها شدّت گرفت، اما مبارزهٔ آنان تا سال ۱۹۳۱ که خوزه آنتونیو آگویری له کوب (۶۰ — ۱۹۰۴) رهبری جنبش را به دست گرفت جدی نبود. آگویری به رغم سیاست ضدّ مذهبی جمهوری اسپانیا از آن حمایت کرد چون به باسک ها وعدهٔ خودمختاری داده بود.

آگویری رئیس جمهور جمهوری باسک (اوثکادی) شد (۷ اکتبر ۱۹۶۳ — گوئرنیکا)، اما پنج ماه بعد هجوم فاشیست های فرانکو و نیروهای ایتالیا و آلمان هیتلری به اسپانیا مانع ازپیشبرد هدف های باسک ها شد. بمب افکن های هانیکل ۳ و یونکر ۵۲ در ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ شهر گوئرنیکا را منهدم کردند. سقوط بیلبائو در ۱۸ ژوئن پایان جمهوری اوثکادی بود. آگویر در بارسلونا و گرونا دولت در تبعید تشکیل داد و با پیروزی نهایی فرانکو دولت در تبعید را به فرانسه منتقل کرد. فرانکو احساسات ملی باسک ها را نادیده گرفت اما این

1- Basques.

احساسات در آغاز دهۀ ۱۹۷۰ نیروی عظیمی شده بود. خودداری مقام‌های اسپانیا از آزاد کردن زندانیان سیاسی باسک منجر به شروع عملیات تروریستی گستردۀ باسک‌ها علیه دولت مادرید شد و درپایان سال ۱۹۷٤ به اعتصابی سراسری در باسک انجامید. با مرگ فرانکو و روی‌کار آمدن رژیم مشروطۀ سلطنتی، سازمان اتا (سازمان افراطی باسک) دعاوی اوئکادی را دنبال کرد و خواهان کسب استقلال از راه گسترش خرابکاری و مبارزه علیه دولت مرکزی شد. در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ دولت اسپانیا وعده داد در قانون اساسی جدید نوعی خودمختاری برای باسک‌ها قائل شود. پارلمان باسک که در ۹ مارس ۱۹۸۰ گشایش یافت افراطیون باسک را راضی نکرد و در بیلبائو، پامپلونا و سباستیان مبارزه علیه دولت مرکزی ادامه یافت.

باسوتولند[1]

کشور لسوتو قبل از کسب استقلال (۳ اوت ۱۹٦٦)، باسوتولند نامیده می‌شد.

باکونین، میخاییل[2] **(۷٦ — ۱۸۱٤)**

آنارشیست شهیر روس. در خانواده‌ای اشرافی به دنیا آمد. افسر ارتش امپراتوری بود. در اعتراض به سرکوب میهن‌پرستان لهستان توسط روسیه، از ارتش کناره گرفت. از ۱۸٤۸ تا هنگام مرگش در بسیاری از نقاط اروپا در کانون نهضت‌های انقلابی قرار داشت. در انقلاب فوریۀ ۱۸٤۸ پاریس شرکت داشت؛ در همان سال تظاهرات مردم پراگ را سازماندهی کرد؛ در ۱۹٤۹ محرک شورشی در ساکسونی بود. دولت‌های پروس و اتریش وی را به مرگ

1- Basutoland. 2- Bakunin, Mikhail.

محکوم کردند. مدت‌ها در زندان بود سپس تحویل دولت روسیه شد و به سیبری تبعید گردید. پس از ٦ سال، در ۱۸٦۱ از سیبری گریخت و به اروپای باختری رفت و بقیهٔ عمر را صرف سازماندهی انقلاب در این کشورها کرد. در این زمان دوستش **گرتسن** از نظر مالی به وی کمک می‌کرد. او در **بین‌الملل اول** با **مارکس** و **انگلس** درافتاد چرا که معتقد به نفی دولت در هر شکل و هر مرحله بود، در حالی که مارکس و انگلس وجود دولت را در مرحلهٔ گذار ضروری می دانستند. در شورش لیون (۱۸۷۰) و اسپانیا (۱۸۷۳) شرکت داشت. این جملهٔ معروف او: «میل به تخریب، نیز میلی سازنده است» نقطهٔ اشتراک او با نیهیلیست‌های روسی است.

بالاک لاوا، نبرد[1]

در ۲۵ اکتبر ۱۸۵٤ نبردی از مجموعهٔ **جنگ‌های کریمه** به این نام موسوم شد. روس‌ها در صدد تصرف پایگاه انگلستان در بالاک‌لاوا بودند اما موفق نشدند و مجبور به عقب‌نشینی گردیدند. لرد راگلان، به لرد لوکان دستور داد روس‌ها را تعقیب کند و سلاح‌های ساخت انگلیس را که روس‌ها از عثمانی به غنیمت گرفته بودند، بازپس بگیرد. لرد لوکان با از دست دادن نیمی از قوای خود پایگاه روس‌ها را متصرف شد بدون آنکه سلاحی به غنیمت گرفته شود. تنی سون شاعر انگلیسی جانبازی سربازان در نبرد بالاک‌لاوا را در شعر خویش جاودانه کرده است.

بالتیک، جمهوری‌های[2]

نامی که به مجموعهٔ کشورهای لیتوانی، **لاتویا** و **استونی** داده شده است.

1- Balaklava, Battle of.　　2- Baltic Republics.

این سه کشور تا ۱۹۱۷ جزئی از امپراتوری تزارها را تشکیل می دادند. از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۰ مستقل بودند. و بعد به صورت جمهوری های سوسیالیستی شوروی در اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفتند.

بالدوین، استانلی[1] (۱۹۴۷ - ۱۸۶۷)

سیاستمدار بریتانیایی، عضو حزب محافظه کار در مجلس عوام (۳۷ - ۱۹۰۸) بود. در دولت ائتلافی پست های کم اهمیتی به وی سپرده شد (۲۲ - ۱۹۱۶). در ۱۹۲۱ وارد کابینه شد. وی در برگزاری گردهمایی باشگاه کارلتون در ۱۹۲۲ نقش اساسی داشت و بعد از آن گردهمایی، محافظه کاران تصمیم به ترک دولت ائتلافی گرفتند. در کابینه **بونارلا** وزیر خزانه داری بود (۳۱ - ۱۹۲۲) و در مه ۱۹۲۳ به جای بونارلا نخست وزیر شد. در ۱۹۲۳ در انتخابات شکست خورد و استعفا داد، از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ مجدداً نخست وزیر بود. این دوره از نخست وزیری او با **اعتصاب عمومی** و گسترده مقارن بود. در دولت ملی **مکدونالد** رئیس مجلس لردان بود (۱۹۳۱)، در ۱۹۳۵ بار دیگر نخست وزیر شد. کناره گیری **ادوارد هشتم** از تاج و تخت انگلستان در زمان بالدوین بود و این سیاستمدار کارکشته توانست آن بحران را با موفقیت پشت سر گذارد. در ۱۹۳۷ برای همیشه از سیاست کناره گیری کرد.

بالفور، آرتور جیمز[2] (۱۹۳۰ - ۱۸۴۸)

دولتمرد انگلیسی. نمایندهٔ حزب محافظه کار در مجلس عوام (۱۹۲۲ - ۱۸۷۴). در ۱۸۷۸ در **کنگرهٔ برلین** در سمت منشی عموی خود لرد **سالیسبوری** حضور یافت. قبل از تصدی پست نخست وزیری به جای **لُرد سالیسبوری**، در

1- Baldwin, Stanley. 2- Balfour, Arthur James.

کابینه سمت‌های مهمی داشت (وزیر امور ایرلند، لرد اول خزانه‌داری). در ۱۹۰۲ نخست‌وزیر شد. در گذراندن لایحه‌هایی در امر آموزش و پرورش و دیپلماسی، دولت بالفور دولتی موفق بود. اما بر سر اصلاح تعرفه در دولت او شکاف افتاد، و در ۱۹۰۶ در انتخابات شکست خورد. در جریان بحث بر سر «بودجهٔ مردم» رهبر اپوزیسیون محافظه‌کار مجلس عوام بود. در ۱۹۱۱ به نفع **بونارلا** از رهبری حزب کناره گرفت. وی در فلسفه نیز مطالعاتی داشت و دربارهٔ «خداشناسی و انسانگرایی» و «خداشناسی و اندیشه» رشته سخنرانی های با ارزشی ایراد کرده است. در جنگ جهانی اول در کابینهٔ ائتلافی، لرد اول دریاداری (۱۹۱۵)، و وزیر امورخارجه (۱۹—۱۹۱۶) بود. در ۱۹۱۷ در رأس یک هیأت سیاسی به امریکا رفت. در کنفرانس صلح **پاریس** در **جامعهٔ ملل** (۱۹۲۰)، و نیز در کنفرانس واشنگتن (۲— ۱۹۲۱) نمایندهٔ کشور خویش بود. از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۹ رئیس مجلس لردان و مسن‌ترین عضو کابینهٔ **بالدوین** بود. او مهم‌ترین کار سیاسی خویش را صدور **اعلامیهٔ بالفور** می دانست.

بالفور، اعلامیهٔ [1]

در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ **بالفور** وزیر خارجهٔ بریتانیا در نامه‌ای به لرد روتچیلد، از رهبران برجستهٔ **صهیونیسم**، حمایت انگلستان را از تأسیس خانهٔ ملی **یهود** در فلسطین اعلام کرد مشروط بر آنکه حقوق جامعهٔ غیر یهود فلسطین و وضع یهودیان در سایر کشورها به خطر نیفتد. تمامی دولت‌های متفق انگلیس در جنگ جهانی اول با متن اعلامیه موافقت کردند.مبنای **سر پرستی** انگلیس بر فلسطین از سوی جامعهٔ ملل در **کنفرانس سان‌رمو**، همین اعلامیه بود. لازم به یادآوری است که دولت انگلستان در همان حال که وعدهٔ خانهٔ ملی در فلسطین را به یهودیان می داد، طی قراردادی محرمانه با فرانسه، فلسطین را جزو مناطق نفوذ فرانسه؛ و طی قرارداد محرمانهٔ دیگری با **حسین** — شریف مکه و

1- Balfour Decleration.

جدّ ملک حسین پادشاه اردن— آن را از سرزمین های تحت حاکمیت دولتی عربی به رهبری حسین شناخته بود. درواقع دیپلماسی انگلستان، فلسطین را در آن واحد به عرب ها، به فرانسوی ها و نیز به یهودیان وعده داده بود. در حالی که خود نیز بدان چشم طمع داشت.

بالکان، پیمان[1]

در قرن حاضر دو بار تلاش هایی به عمل آمده است تا دولت های جنوب خاوری اروپا با یکرشته پیمان های عدم تجاوز و تضمین مرزهای کشورهای بالکان، با یکدیگر متحد شوند. نخستین تلاش را الکساندر، شاه یوگسلاوی در ۱۹۳۳ به عمل آورد. او درصدد بود یوگسلاوی، یونان، بلغارستان، رومانی و ترکیه را متحد سازد. اما به هنگام انعقاد پیمان ۱۹۳۴، بلغارستان که با تجزیهٔ مقدونیه موافق نبود از امضای آن سر باز زد. در نتیجه، دولت های عضو پیمان بالکان، اتحادیهٔ بالکان را به وجود آوردند که شورای دائمی داشت و با کنفرانس های منظم سران، پایه های اتحادی مستحکم را فراهم می‌کرد. اما این تمهید نیز نتوانست مانع از تنش های ۱۹۴۰ شود چرا که هر دولت بالکان می خواست به روش خاص خود با هیتلر کنار آید یا رویاروی شود. دومین پیمان بالکان در اوت ۱۹۵٤ در «بلد» بین یوگسلاوی، ترکیه و یونان به امضا رسید این پیمان مقرر می‌کرد چنانچه یکی از اعضا مورد تجاوز قرار گیرد اعضای دیگر از نظر نظامی به یاریش بشتابند گرچه این پیمان رسماً به مدت ۲۰ سال منعقد شده بود اما دعوای ترکیه و یونان بر سرقبرس بدان پایان داد.

بالکان، جنگ های[2]

در ماه مارس ۱۹۱۲ دولت های رقیب در شبه جزیرهٔ بالکان، یعنی

1- Balkan Pact. 2- Balkan Wars.

بلغارستان و صربستان به تحریک دیپلمات‌های روسی تصمیم به عقد قراردادی در مورد تقسیم آتی **مقدونیه** — که ایالتی از عثمانی بود— گرفتند. یونان و مونته‌نگرو هم به این اتحاد پیوستند و «جامعهٔ ملل بالکان» را به وجود آوردند. در اکتبر ۱۹۱۲ چهار عضو «جامعه» به عثمانی حمله بردند و به پیروزی‌های سریعی نائل شدند. قدرت‌های بزرگ از طریق سفیران خود در لندن کنفرانسی تشکیل دادند تا به جنگ خاتمه دهند. درماه‌مه ۱۹۱۳ عثمانی‌ها با دست شستن از تمامی قلمروهای اروپایی خویش تسلیم شدند و به صلحی مقدماتی دست یافتند. اما هدف قدرت‌های بزرگ ایجاد کشور آلبانی بود در حالیکه صربستان و مونته‌نگرو می‌خواستند با تقسیم آلبانی به ساحل بالتیک راه پیدا کنند. در نتیجه بین یونان و صربستان از یکسو و بلغارستان از سوی دیگر کشمکش درگرفت. بلغارها که در نخستین نبرد بالکان سه چهارم تلفات را متحمل شده بودند بر این باور بودند که یونان وصربستان قصد بلعیدن مقدونیه را دارند و سهمی برای بلغارها در نظر نگرفته‌اند. در ۲۹ ژوئن ۱۹۱۳ بلغارها «دومین جنگ بالکان» را آغاز کردند؛ آنان به حمله‌ای ناگهانی علیه یونان و صربستان دست زدند اما خود مورد حملهٔ ترک‌ها و رومانی‌ها (و نیزصربستان و یونان) قرار گرفتند و شکست خوردند. به موجب **پیمان بخارست** در اوت ۱۹۱۳ بیشتر سرزمین‌های مورد ادعای بلغارستان در مقدونیه و ترکیهٔ اروپا (تراس) بین صربستان و یونان تقسیم شد. بلغارستان نیز **دوبروجا** را به رومانی واگذاشت. در نتیجهٔ این جنگ‌ها: (۱) حاکمیت عثمانی در اروپا به استانبول و ادرنه محدود شد؛ (۲) کشور آلبانی با وضعیتی مبهم ایجاد گردید؛ (۳) مونته‌نگرو و صربستان تا دو برابر وسعت اولیه‌شان گسترش یافتند و با یکدیگر هم‌مرز شدند؛ (۴) یونان مهم‌ترین قدرت دریای اژه شد و سالونیک که بندر مهم این منطقه بود در اختیار این کشور قرار گرفت؛ (۵) بلغارستان به شدت ناراضی شد. در ضمن، مشخص شد که هر دولت بالکان در خلال جنگ ۱۸— ۱۹۱۴ چه خواهد کرد: ترکیه و بلغارستان که بازندهٔ جنگ‌های بالکان بودند در کنار آلمان قرار گرفتند و صربستان، مونته‌نگرو، یونان و رومانی با متفقین ماندند و

علیه آلمان و متحدینش وارد جنگ شدند.

بالوا، الحاج ابوبکر تفاوا[۱] (۶۶–۱۹۱۲)

رهبر سیاسی نیجریه. در بائوچی به دنیا آمد. پدرش قصاب و از قبیلهٔ هائوزا بود. او از بنیانگذاران حزب «کنگرهٔ مردم شمالی» بود که سازمان یافته‌ترین حزب نیجریه به شمار می‌رفت. در ۱۹۴۷ به شورای قانونگذاری راه یافت. در آن هنگام نیجریه مستعمرهٔ بریتانیا بود. مدتی وزیر کار، حمل و نقل، و بعد نخست‌وزیر نیجریه شد (۱۹۵۷) و نیجریه را به سوی استقلال رهبری کرد (اکتبر ۱۹۶۰). او مورد اعتماد دولت انگلستان بود اما بسیاری از رهبران و سران قبایل نیجریه به او اعتماد نداشتند. بویژه قبایل نیجریهٔ باختری که دو تن از رؤسایشان (رئیس آولو، رئیس آناهورو) به دستور او دستگیر شده بودند. عواملی چند از جمله اختلاف‌های قبیله‌ای سدّ راه سیاست‌های بالوا بودند و در ۱۹۶۶ طی کودتایی نظامی، بالوا به وضع فجیعی کشته شد. رهبران نظامی کودتا عمدتاً از قبیلهٔ ایبو در نیجریهٔ خاوری بودند که سنتاً با قبیلهٔ هائوسا دشمنی داشتند. با این کودتا نیجریه وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی و کودتاهای نظامی و غیرنظامی شده است که هنوز هم ادامه دارد.

بانتوستان[۲]

در جمهوری افریقای جنوبی و درچارچوب نظام آپارتاید طبق «قانون توسعهٔ حکومت خودمختار بانتو» (۱۹۵۹)، به زمین‌هایی که برای اسکان سیاه‌پوستان در نظر گرفته می‌شود بانتوستان می‌گویند. در این جمهوری ۸ واحد ملی بانتو با قدرت حکومتی خودمختار اما محدود ایجاد شده است. مشهورترین

1- Balewa, Alhaji Abubakar Tafawa. 2- Bantustan.

بانتوستان افریقایی جنوبی، ترانسکی است. بانتوستان‌ها بر رویهم ۱۴ درصد مساحت افریقای جنوبی را تشکیل می‌دهند. و نمایانگر یکی از جنبه‌های آپارتاید هستند ساکنان بانتوستان عمدتاً کارگران معدن هستند که برای کار به معادن افریقای جنوبی می‌روند.

باندا، هستینگز کاموتسو[1]

رئیس جمهور مالاوی. متولد نیاسالند (۱۹۰۷) و تحصیلکردهٔ ایالات متحده. در ۱۹۵۱ به نیاسالند بازگشت و در رأس «کنگرهٔ ملی مالاوی» قرار گرفت تا از طریق «فدراسیون افریقای مرکزی» با سیطرهٔ رودزیای جنوبی نژادپرست بر مالاوی مبارزه کند. در ۱۹۵۹ به زندان افتاد اما سال بعد آزاد شد و در ۱۹۶۳ که دولت انگلستان به نیاسالند استقلال داخلی داد وی نخست‌وزیر کشور خود شد. سال بعد نیاسالند با عضویت در جامعهٔ مشترک‌المنافع به استقلال کامل رسید و نام کشور به مالاوی تغییر یافت. باندا در ۱۹۶۶ به عنوان نخستین رئیس جمهوری مالاوی برگزیده شد و سال بعد سمت ریاست جمهوری مادام‌العمری به وی تفویض گردید. سیاست باندا در برابر افریقای جنوبی مبتنی بر سازش و میانه‌روی است. در داخل، با نظام سرکوبگر تک‌حزبی تمامی قدرت‌ها را در دست دارد و در عین رئیس جمهور بودن، نخست‌وزیر، وزیر خارجه، و وزیر دادگستری و کشاورزی و امور عامه نیز هست.

باندرانایکه، خانم سیریماوو[2]

سیاستمدار سریلانکایی. در ۱۹۱۶ در راتناپورا به دنیا آمد. در ۱۹۴۰ با

1- Banda, Hastings Kamuzu. 2- Bandaranaike, Mrs Sirimavo.

سولومون باندرانایکه ازدواج کرد و بعد از او رهبری «حزب آزادی سریلانکا» را به دست گرفت. درژوئیهٔ ۱۹۶۰ حزب در انتخابات به پیروزی عظمیی دست یافت باندرانایکه نخست‌وزیر شد. او نخستین زن جهان بود که این سمت را عهده‌دار می‌شد،سیاست وی در ملی کردن صنایع سنگین سریلانکا و اصرار بر رسمی کردن زبان سینهالی ها، خطر کودتای دست راستی را افزایش داد. او کودتا را پشت سر نهاد اما در انتخابات ۱۹۶۵ با شکست رو برو شد. در مه ۱۹۷۰ مجدداً به نخست‌وزیری رسید و سیاست پیشرفت به سوی دموکراسی سوسیالیستی را در برنامهٔ دولت خود قرار دارد. در قانون اساسی پیشنهادی او در ۱۹۷۲ نام **سیلان** به **سریلانکا** تغییر یافت. در انتخابات ۱۹۷۷ بار دیگر شکست خورد و پارلمان جدید وی را به جرم تخلف از قانون اساسی برای مدت ۷ سال از عضویت خود محروم کرد.

باندرانایکه، سولومون وست‌ریجوی دیاس[1] (۱۹۵۹ - ۱۸۹۹)

سیاستمدار سریلانکایی و پایه‌گذار «حزب آزادی سریلانکا». حقوقدان بود. در دههٔ ۱۹۳۰ در رأس حرکت کنگرهٔ ملی سریلانکا قرار گرفت. وی قهرمان مدافع سینهالی در برابر اقلیت هندی تامیل در مذاکرات استقلال سیلان در ۱۹۴۸ بود. ابتدا وزیر بهداری شد و مالاریا را از سیلان ریشه‌کن کرد سپس جنبش سوسیالیستی سینهالی را بنا نهاد و حاصل آن حزب آزادی سریلانکا بود. در ۱۹۵۶ نخست‌وزیر «جبههٔ متحد مردمی» شد. وی تمام پایگاه‌های نظامی و بندری انگلستان در سیلان را تعطیل کرد ولی در تلاش برای ملی کردن صنایع و رسمی کردن زبان سینهالی با آشوب هایی روبرو شد. این آشوب ها منجر به ترور وی در سپتامبر ۱۹۵۹ شد. ظاهراً قاتل یک

1- Bandaranaike, Solomon West Ridgeway Dias.

بودایی بود.

باندونگ، کنفرانس[1] (۲۴ - ۱۷ آوریل ۱۹۵۵)

نخستین کنفرانس سیاسی بین‌المللی کشورهای آسیایی و افریقایی. **سوکارنو** رئیس جمهور اندونزی میزبان ۲۹ کشور آسیایی - افریقایی و نیز نمایندگان یونانی های قبرس، سیاهان آمریکا، و**کنگرهٔ ملی افریقا** بود. سوکارنو از کنفرانس خواست نسبت به جنگ سرد و اختلاف چین - شوروی و غرب، سیاستی غیرمتعهد و بیطرف در پیش گیرد. وی درضمن خواهان جبههٔ متحد ضدّ استعماری شد. هند با گرمی از ایجاد منطقهٔ صلح آسیا - افریقا حمایت کرد. **چوئن‌لای** نخست‌وزیر و رئیس هیأت نمایندگی چین نیز از سوکارنو و عدم تعهد پشتیبانی کرد. اما رقابت چین و هند درآسیا، و هدف های متفاوت ضدّ استعماری در آسیا و افریقا از نفوذ و برد کنفرانس کاست. برای برپایی دومین کنفرانس آسیا - افریقایی در الجزایر درژوئن ۱۹۶۵ تلاش هایی انجام شد اما رقابت چین و شوروی و نیز کودتای **هواری بومدین** علیه **بن بلا**، کنفرانس را به تعویق انداخت کنفرانس غیرمتعهدها در ۱۹۶۱ در بلگراد و ۱۹۶٤ در قاهره مانند کنفرانس باندونگ خصلت آسیایی - افریقایی نداشت. در سپتامبر ۱۹۷۹ کنفرانس هاوانا با ۹۲ کشور عضو، ۲۰ سازمان و کشور ناظر، ۱۹ کشور و سازمان میهمان (و بلیز– هندوراس انگلیس– که وضع خاص خود را داشت) تشکیل شد.

بانک بین المللی ترمیم و توسعه ← بانک جهانی

1- Bandung Conference.

بانک تسویهٔ بین المللی [1]

بانک مرکزی بانک های مرکزی. این بانک در ۱۹۳۰ و در آستانهٔ بحران عظیم اقتصادی توسط بانک مرکزی کشورهای بریتانیا، بلژیک، آلمان، ژاپن و فرانسه ایجاد شد و نمایندگان بانک های بازرگانی ایالات متحده نیز همراه با نمایندگان بانک های مرکزی کشورهای اروپای شرقی در آن شرکت کردند و از سهام داران آن هستند. از ایالات متحده نمایندگان بانک فدرال رزرو نیز در این بانک حضور دارند— کرسی ای که در هیأت عامل این بانک برای بانک مرکزی آمریکا در نظر گرفته شده هنوز خالی است. هیأت مدیرهٔ این بانک را مدیران عامل بانک های مرکزی اروپا (باشگاه بال) و نمایندگان بخش خصوصی تشکیل می دهند. بانک در نقش بانک مرکزی به عملیات مالی در بازارهای پولی مبادرت می ورزد. در فاصله سال های ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۲ در نقش کارگزار **سازمان همکاری اقتصادی اروپا** و **سازمان اقتصادی همکاری و توسعه** عمل کرده و موافقت نامه های پولی اروپا را به اجرا درآورده است. در ۱۹۷۳ «صندوق همکاری پولی اروپا» که شعبه ای از **بازار مشترک** است بانک تسویهٔ بین المللی را به عنوان کارگزار خود مأمور کرد تا گام هایی در راه وحدت پولی و اقتصادی کشورهای عضو بردارد.

بانک جهانی [2]

همراه با **صندوق بین المللی پول** و به توصیهٔ **کنفرانس پولی و مالی ملل متحد** (که با شرکت ٤٤ کشور در **برتن وودز**، نیوهمپشایر آمریکا در ژوئیه ۱۹٤٤ تشکیل شده بود)، طرح آن داده شد، و در دسامبر ۱۹٤٥ رسماً ایجاد گردید. این بانک ضمن آنکه یک سازمان مستقل بین المللی است از

1. Bank for International Settlement.

2- World Bank (International Bank for Reconstruction and Development).

کارگزاری های تخصصی سازمان ملل نیز محسوب می شود.
کمک به توسعهٔ کشورهای عضو از راه تسهیل سرمایه گذاری در زمینه های تولیدی، پیشبرد رشد بلند مدت داد و ستد بین المللی، تشویق سرمایه های خصوصی خارجی به سرمایه گذاری از راه تضمین و مشارکت با آنها، پرداخت وام به کشورهای عضو به منظور شروع برنامه های تولیدی، از هدف های عمدهٔ بانک به شمار می روند.
جان مینارد کینز اقتصاددان شهیر انگلیسی و هاری دکستر وایت آمریکایی به نمایندگی از سوی کشورهای خود امیدوار بودند کنفرانس برتن وودز پیشنهاد آنها را برای ایجاد بانک مرکزی ای که بر بحران های مالی و پولی جهانی فائق شود بپذیرد. اما چنین نشد.
بانک برای برنامه های آبیاری، سد بندی، کنترل سیل، معدن، ارتباطات، حمل و نقل و کشاورزی، جنگلداری، تولید برق، و توسعهٔ صنعتی وام هایی به کشورهای عضو پرداخته است. وام تنها به کشورهای عضو یا مؤسسه های خصوصی مورد تضمین کشور عضو پرداخت می شود. بانک کمک های مشورتی نظیر اعزام کارشناس آمار اقتصادی به کشورهای عضو را نیز در برنامه دارد.
هر دولت عضو بانک حق انتصاب افرادی را در هیأت مدیرهٔ بانک دارد. این هیأت سالی یکبار تشکیل جلسه می دهد. عمدهٔ اختیارات بانک در دست هیأت اجرایی ۱۸ نفره است که ماهی یکبار در واشنگتن دی سی اجلاس دارد. ۵ عضوی که بیشترین سهام بانک را دارند پنج عضو هیأت اجرائی را منصوب می‌کنند و بقیه را هیأت مدیره از میان بقیهٔ کشورهای عضو انتخاب می‌کنند. رئیس بانک را هیأت اجرایی انتخاب می‌کند. این بانک در ۱۹۵۶ **بنگاه مالی بین المللی** را برای نظارت بر سرمایه گذاری خصوصی در کشورهای فقیر، و در ۱۹۶۰ **انجمن توسعهٔ بین المللی** را به عنوان سازمانی وابسته به بانک ایجاد کرد.

باواریا [1]

منطقه‌ای در جنوب آلمان که شهر بزرگ آن مونیخ است. در ۱۶۲۳ در زمرهٔ امیرنشین‌هایی درآمد که حق انتخاب امپراتوری آلمان را داشتند. از ۱۸۰۵ به صورت پادشاهی درآمد. در ۱۸۷۱ پادشاهی باواریا بخشی از امپراتوری آلمان شد. در ۱۹۱۸ جمهوری شوروی باواریا به رهبری کورت آیزنر اعلام موجودیت کرد اما عمر این جمهوری کوتاه بود. چند ماه بعد بار دیگر باواریا جزء جدایی ناپذیر جمهوری آلمان شد. رشد احساسات ناسیونالیستی باواریا در دهٔ ۱۹۲۰ به تقویت جنبش نازی‌ها کمک شایانی کرد. نازی‌ها در ۱۹۲۳ طی **کودتای مونیخ** کوشیدند قدرت را به دست گیرند. اجلاس سالانهٔ حزب نازی نیز در نورنبرگ برپا می‌شد. اکنون باواریا، جزو جمهوری فدرال آلمان، و وسیع‌ترین ایالت این کشور است.

بایار، محمود جلال (۱۹۷۲ — ۱۸۸۳)

سومین رئیس جمهور ترکیه. در دهکدهٔ عمر بیک، ایالت بورسا به دنیا آمد. در دانشگاه استانبول تحصیل کرد از ۱۹۰۵ به خدمت بانک بورسا درآمد. در ۱۹۰۷ به حزب «اتفاق و ترقی» پیوست با پایان گرفتن جنگ جهانی اول، بایار که نمایندهٔ پارلمان بود به آنکارا رفت. در ۱۹۱۹ در جنگ ترکیه— یونان بر سر ازمیر خدماتی انجام داد. در ۱۹۲۰ وزیر اقتصاد شد. **آتاتورک** وی را مأمور سازماندهی نظام بانکی ترکیه کرد. در ۱۹۳۷ مجدداً وزیر اقتصاد شد و با درگذشت آتاتورک، بایار معاونت ریاست جمهوری (**عصمت اینونو**) را برعهده گرفت. در ۱۹۴۵ از معاونت ریاست جمهوری کناره‌گیری کرد و با سه تن از نمایندگان پارلمان «حزب دموکرات» را بنا نهاد. این حزب در انتخابات ۱۴ مه ۱۹۵۰ عصمت اینونو را شکست داد و بایار در ۲۲ مه از سوی مجمع ملی به

1- Bavaria.

ریاست جمهوری ترکیه برگزیده شد. بایار دو بار دیگر (۱۴ مه ۱۹۵۴ و یکم نوامبر ۱۹۵۷) نیز به ریاست جمهوری انتخاب گردید. در دوران ریاست جمهوری او ترکیه به آمریکا بسیار نزدیک شد. اما کودتای نظامی **جمال گورسل** در ۲۷ مه ۱۹۶۰ بایار و دولت او را ساقط نمود. بایار در دادگاه به مرگ محکوم شد اما در ۱۶ سپتامبر ۱۹۶۱ محکومیت او به زندان ابد تخفیف یافت و در ۷ نوامبر ۱۹۶۴ مورد بخشودگی قرار گرفت و آزاد شد.

بایلِن، نبرد[1]

در بهار ۱۸۰۸ مردم اسپانیا بر ضد سلطهٔ فرانسه دست به قیام زدند. ناپلئون با درک اهمیت قیام، به ژنرال دوپون دستور داد با قوای بزرگی از مادرید به کادیز برود و نظم را برقرار سازد. قوای دوپون به دام نیروی ۳۰ هزار نفرهٔ منظم اسپانیا (که از حمایت پارتیزان ها نیز برخوردار بود) افتاد. این نبرد در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۸۰۸ در کاستانوس در بایلن روی داد. فرانسوی ها تسلیم شدند. البته ناپلئون با **نبرد شبه جزیرهٔ** (ایبری) قدرت خود را مستقر ساخت اما شکست بایلن به اعتبار او صدمه ای عظیم وارد آورد چون یک قیام ملی، افسانهٔ شکست ناپذیری ارتش فرانسه و ناپلئون را باطل کرده بود.

ببَر، مذاکرات رزمناو[2]

گفتگوهای بیحاصل بین **هارولد ویلسون**، نخست وزیر بریتانیا با نخست وزیر نژادپرست **رودزیای جنوبی**، **یان اسمیت**، که در ناو انگلیسی ببر (تایگر) در جبل الطارق و در پی اعلام **استقلال یکجانبه** توسط اسمیت (۱۳ ماه قبل از این دیدار) انجام شد (۴ ــ ۲ دسامبر ۱۹۶۶). کابینهٔ اسمیت پیشنهاد

1- Baylen, Battle of. 2- Tiger Talks.

ویلسون برای حل مشکل قانون اساسی رودزیا را نپذیرفت، زیرا انگلستان در آن زمان خواهان حکومت اکثریت سیاه‌پوست رودزیا بود. گفتگوهای بعدی در اکتبر ۱۹۶۸ نیز به نتیجه‌ای نرسید.

ببرهای آزادی‌بخش

جنبشی چریکی در سریلانکا که برای استقلال بخش تامیل‌نشین جزیره با دولت مرکزی نبرد و مبارزه می‌کند.

بِتمَن هالوِگ، تئوبالد فون (۱۹۲۱ – ۱۸۵٦)[1]

صدراعظم آلمان. متولد براندنبورگ و فارغ‌التحصیل حقوق بود. وزیر کشور پروس (۷– ۱۹۰۵)، وزیر کشور آلمان (۹– ۱۹۰۷) و صدراعظم آلمان (از ژوئیهٔ ۱۹۰۹). او پنجمین صدراعظم رایش بود. بتمن به قیصر ویلهلم دوم وفادار بود اما در امور خارجه تجربه‌ای نداشت و بیشتر یک بوروکرات بود. رهبران نظامی و نیز دریاسالار تیرپیتس ویرا زیر فشار می‌گذاشتند. او خواهان تجدید نظر در قانون اساسی آلمان بود اما بدون حمایت قیصر قادر به این کار نبود و برای جلب حمایت او نیز به یک پیروزی در سیاسی خارجی نیاز داشت. ابتدا درصدد دوستی با انگلستان برآمد (۱۳– ۱۹۰۹). اما با کارشکنی نیروی دریایی، این طرح ناکام ماند. درنتیجه، بتمن شق خطرناک پیروزی در جنگی کوتاه‌مدت و در سطح محلی را انتخاب نمود. در ۱۹۱٤ به این نتیجه رسید که حتی اگر بریتانیا بیطرف بماند، جنگ نمی‌تواند در سطحی محلی و کوتاه‌مدت باشد. اما دیگر دیر شده بود و نمی‌توانست این مطالب را به ارتشیان نیز بقبولاند. درخلال جنگ نیزهمیشه می‌کوشید دامنهٔ جنگ آنچنان بالا نگیرد که

1- Bethmann Holweg, Theobald von.

پای ایالات متحده را به میان بکشد. درژوئیهٔ ۱۹۱۷ با تهدید **هیندنبورگ** و **لودوندروف**، بتمن ناچار به کناره گیری از پست صدراعظمی شد و با رفتن او یک دیکتاتوری نظامی برقرار گردید. در مورد بتمن نظریات متفاوتی وجود دارد. عده‌ای او را سیاستمداری ضعیف می دانند که آلمان را بدون آمادگی به جنگی کشانید که شکست آن محتوم بود. اما عده‌ای دیگر معتقدند که وی به عمد و به قصد کسب تفوق آلمان در اروپا اقدام به جنگ کرد و یکی از بانیان جنگ اول جهانی است.

بچوانالند[1]

نام کشور **بوتسوانا** پیش از کسب استقلال (۳۰ سپتامبر ۱۹٦٦) و ایجاد جمهوری مستقل در چارچوب کشورهای مشترک المنافع انگلستان.

بچه سقا (۱۹۲۲ — ۱۸۹۰)

در شورش عمومی اهالی افغانستان علیه اصلاحات **امان‌الله خان**، در ۱۹۲۸ رهبری به دست شخصی به نام حبیب اله بچه سقا بود که پس از کناره گیری امان‌الله خان، خود را امیر حبیب‌الله خان نامید و پادشاه افغانستان شد. اما پس از ۸ ماه توسط **نادرخان** مغلوب و دستگیر و در ۱۹۲۲ کشته شد. نادرخان پس از وی خود را شاه افغانستان اعلام کرد.

بحران بزرگ اقتصادی[2]

بحران بزرگ اقتصادی سال های ٣٤— ۱۹۲۹ که جهانگیر بود. این

1- Bechuanaland. 2- Depression.

بحران بی سابقه با سقوط قیمت محصولات کشاورزی در ۱۹۲۸ آغاز شد. سپس قیمت الوار پایین آمد، و در ۱۹۲۹ تولید بیش از حد تقاضای گندم در کانادا و ایالات متحده قیمت گندم را در اروپا، امریکا، و استرالیا پایین آورد. بعد ورشکستگی مالی و بانکی خاصه در ایالات متحده سبب شد تا ابتدا در اروپا و بعداً در آمریکا مردم برای دریافت ذخایر خود به بانک ها هجوم بیاورند. **سقوط وال استریت** در ۱۹۲۹ نشانگر وضع وخیم مالی در ایالات متحده و جهان غرب بود. در مه ۱۹۳۱ بانکداران فرانسوی از اعطای اعتبارهای کوتاه مدت به بانک اتریشی کردیت آنستالت خودداری کردند و بانک مزبور نتوانست به تعهداتش عمل کند. این امر سبب ورشکستگی بسیاری مؤسسات مالی در اروپای مرکزی و شرقی شد. اقدام های تدافعی بانک آلمان به سرمایه داران انگلیسی ای که در آلمان به سرمایه گذاری های سنگین دست زده بودند لطمه زد. کمبود سرمایه نقصان صادرات را به دنبال آورد و مَصرف داخلی کشورهای صنعتی اُفت شدیدی کرد. نبودِ بازار برای کالاها سبب تعطیل کارخانه ها شد. کالای اندک نیاز به وسایل حمل و نقل کمی داشت در نتیجه صنعت حمل و نقل هم دچار رکود شد و این امر به کشتی سازی و کشتیرانی آسیب زیادی وارد کرد. بیکاری انبوه، مصرف را باز هم پایین آورد. در ایالات متحده ۱۳/۷ میلیون، در آلمان ۵/۶ میلیون؛ و در بریتانیا ۲/۸ میلیون نفربیکارشدند. دامنهٔ اثرات عمیق این بحران به آمریکای لاتین نیز کشیده شد، زیرا بانکداران امریکا و اروپا در ممالک امریکای لاتین سرمایه‌ـ گذاری های مالی سنگینی کرده بودند. اثرات کلی این بحران عبارت بودند از: (۱) روی آوردن روزافزون کشورها به اقتصاد برنامه‌ای و دور شدن از اقتصاد بازار وهرج و مرج ناشی از آن (مثلاً **سیاست نوین** در ایالات متحده)؛ (۲) ناسیونالیسم اقتصادی حاد در شکل برقراری تعرفه های گمرکی؛ (۳) پیدایش جنبش های سیاسی اقتدارطلب در جهان سرمایه داری به صورت راهی که نه کمونیسم باشد و نه اقتصاد بی بند و بار (نازی ها در آلمان، جبههٔ میهنی در اتریش، گارد آهنی رومانی...). صاحبنظران برآنند که گرایش به راست در

سیاست اروپا و آمریکای لاتین در دههٔ ۱۹۳۰ تا حد زیادی ناشی از بحران بزرگ اقتصادی بود.

بحرین [1]

کشوری مستقل در سواحل جنوب باختری خلیج فارس و متشکل از چندین جزیره. وسعت ۶۲۲ کیلومتر مربع، جمعیت نیم میلیون نفر، مرکز منامه. تا ۱۷۸۲ تابع حکومت ایران بود. سپس خانواده‌ای با اصل و نسب کویتی حکومت آنجا را به دست گرفتند. از ۱۸۶۱ انگلستان این مجمع‌الجزایر را تحت حمایت خویش قرار داد و تا ۱۹۷۱ این تحت‌الحمایگی برقرار بود. در آن سال شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه استقلال این امیرنشین را اعلام کرد. و در همان سال به فدراسیون با امارات متحدهٔ عربی نیز پایان داد. بریتانیا از ۱۹۶۸ مشوق این فدراسیون بود. ایران ادعای حاکمیت بر این مجمع‌الجزایر را داشت و این ادعا تا تاریخ استقلال بحرین معتبر بود در آن سال حکومت وقت ایران مسأله را به حکمیت سازمان ملل متحد ارجاع کرد و نمایندهٔ هندی سازمان ملل ضمن توقف چند ماهه در بحرین اعلام کرد که در تماس با قشرهای مختلف مردم بحرین، به این نتیجه رسیده است که مردم بحرین خواهان استقلال کامل‌اند. ایران این حکمیت را پذیرفت و استقلال این کشور را به رسمیت شناخت. این کشور از لحاظ نفت غنی است، تولید تجاری نفت بحرین از ۱۹۳۴ آغاز شده است. صید مروارید نیز از سرچشمه‌های درآمد مردم بحرین است. بحرین عضو اوپک، و از سال ۱۹۸۰ عضو شورای همکاری خلیج بوده است.

1- Bahrain.

بخارست، پیمان[1]

در ۱۰ اوت ۱۹۱۳ با امضای پیمانی میان یونان، صربستان، مونته‌نگرو، رومانی و بلغارستان به **جنگ‌های بالکان** پایان داده شد. اختلاف عثمانی ــ بلغارستان به موجب پیمان قسطنطنیه در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۳ پایان یافت در حالی که این پیمان نیز جزئی از پیمان بخارست به حساب می‌آید.

برابری زن و مرد[2]

حمایت از برابری زنان با مردان در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تعهد به دگرگون‌سازی بنیادی نقش زنان در جامعه از بزرگترین رویدادهای قرن بیستم است آنچنانکه می‌توان آنرا انقلابی اجتماعی توصیف کرد. البته در طول تاریخ، اندیشمندان ونویسندگانی بوده‌اند که ازبرابری حقوق زن و مرد سخن گفته و از آن دفاع کرده‌اند مثلاً آریستوفان حکیم یونان باستان، یا شارلوت برونته نویسندهٔ انگلیسی. اما پیشگام این انقلاب در قرن ما خانم **املیا پانکهرست** بود که نابرابری سیاسی زن و مرد را مورد حمله قرار داد و خواهان تساوی زن و مرد در رأی دادن شد. اما بعداً بر برابری اقتصادی و اجتماعی نیز پافشاری شد. او و هوادارانش خواهان برقراری تساوی به صورت پرداخت حقوق و مزد برابر به زن و مرد، و ایجاد فرصت‌های مساوی برای هر دو جنس شدند. روش‌های نوین کنترل موالید و دگرگونی عمومی در نگرش جامعه نسبت به زنان، سبب شد تا زنان در مبارزهٔ خود به پیروزی‌هایی دست یابند. قانون‌هایی به نفع برابری دو جنس وضع شد و در زمینه‌های آموزش و پرورش، کار و مسکن، برابری زن با مرد مورد تأیید قرار گرفت. به هنگام جنگ‌های فاجعه‌بار جهانی، بسیاری از مشاغل مردان (که در جبهه بودند یا کشته شدند) به دست زنان افتاد و این شاید تنها نکتهٔ مثبت این جنگ‌ها باشد. پس از جنگ نیز زنان مشاغل مزبور را حفظ کردند. در آسیا و خاورمیانه، برابری زن و مرد، نه در اثر مبارزهٔ زنان بلکه از بالا و با فشار

1- Bucharest, Treaty of. 2- Feminism.

دولت‌ها اعمال شد. در هند، سریلانکا، اسرائیل و انگلستان زنان به نخست‌وزیری رسیدند (**ایندیرا گاندی**، **گلدا مایر**، **باندرانایکه**، و**مارگارت تاچر**) و در فیلیپین به دنبال درگیری مردم با رژیم مارکوس، خانم کورازون آکینو رئیس جمهور این کشور شد. در پاکستان نیز ورود خانم بی‌نظیر بوتو— دختر **ذوالفقار علی بوتو**— به صحنهٔ سیاسی چشم‌اندازهای تازه‌ای را به روی زنان می‌گشاید.

برادلی، عمر نلسون (۱۹۸۱ – ۱۸۹۳)[1]

ژنرال مشهور آمریکایی. در کلارک میسوری به دنیا آمد و تحصیل کردهٔ آکادمی نظامی بود. در ۱۹۱۸ در فرانسه با آلمان‌ها جنگید. در ۱۹۴۱ رئیس مدرسهٔ نظام بود اما از آن تاریخ مراحل ترقی را به سرعت پیمود. فرماندهٔ ارتش دوم آمریکا در تونس (۱۹۴۳) بود و در ۷ مه بندر بیزرت را تصرف کرد در سیسیل پیاده شد و ۱۶ اوت وارد مسین گردید. در ۱۹۴۴ رهبر عملیات نظامی پیاده شدن قوای امریکا در نُرماندی (در روز—ر) بود، از شربورگ به قلب فرانسه رسید. در یکم اوت ۱۹۴۴ فرماندهٔ ارتش دوازدهم آمریکا بود و یک میلیون و دویست و پنجاه هزار سرباز تحت فرماندهی او قرار داشت. و این بزرگترین نیرویی است که در زیر فرماندهی یک ژنرال قرار گرفته است. ارتش دوازدهم پس از درگیری در **آردن**، در رماگن از رود راین گذشت و در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در اِلب به قوای شوروی پیوست. بعد از جنگ رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا شد (۵۳– ۱۹۴۸) و در ۱۹۵۰ عالی‌ترین درجهٔ ارتش آمریکا— ژنرال ارتش— به وی اعطا شد. در ایجاد **ناتو** نقش اساسی داشت. با ژنرال **مک آرتور** که می‌خواست جنگ کره را به خاک چین بکشاند مخالفت می‌کرد و در سنای امریکا جملهٔ معروفش دربارهٔ جنگ کره را بیان کرد: «جنگی غلط، در مکانی غلط، در زمانی غلط و با دشمنی غلط».

1- Bradley, Omar Nelson.

برازاویل، اعلامیهٔ [1]

درژانویهٔ ۱۹۴۴ **ژنرال دوگل** ریاست کنفرانسی از نمایندگان جنبش «**فرانسهٔ آزاد**» و نمایندگان مستعمره‌های افریقای فرانسه را در برازاویل پایتخت کنگوی فرانسه (که مستعمرهٔ فرانسه بود) به عهده داشت. این کنفرانس رابطهٔ پس از جنگ بین فرانسه و مستعمره‌های این کشور در افریقا را به بحث گذاشت. در اعلامیهٔ نهائی به تقسیم ناپذیری امپراتوری مستعمراتی فرانسه تأکید شده بود اما توصیه می‌کرد که مردم مستعمرات هم در انتخابات پارلمان فرانسوی فرانسه شرکت کنند. ایجاد پارلمان‌های محلی در هر مستعمره، به کارگیری هرچه بیشتر بومیان مستعمره‌ها در امور دولتی و خدمات عمومی، و انجام اصلاحات اقتصادی از دیگر توصیه‌های کنفرانس بود. این اعلامیه مبنای سیاست مستعمراتی **جمهوری چهارم فرانسه** شد. از نظر قانونی این تضمین داده شد که تمام مردم عضو «**اتحادیهٔ فرانسه**» از حقوق برابر شهروندی فرانسه برخوردارند. اما در عمل، دولت فرانسه با خودداری ازپذیرش حق خودمختاری سرزمین‌های افریقایی حتی امید ناسیونالیست‌های میانه‌رو را به یأس تبدیل کرد. کشورهایی مثل الجزایر هم جذب شدن خود را در جامعهٔ فرانسه نپذیرفتند و سرانجام مفاد اعلامیهٔ برازاویل به فراموشی سپرده شد.

براون، جان (۱۸۰۰ ــ ۵۹) [2]

از قهرمانان آزادی سیاهان ایالات متحده. در ۱۸۵۹ به کمک چهار پسرش و عده‌ای از یاران به منطقه‌ای در کانزاس حمله برد و به انتقام حملهٔ سفیدپوستان برده‌دار به مقر مخالفان برده‌داری در لارنس، ۵ برده‌دار متعصب را کشت. وی به خاطر این اقدام ناچار به ترک کانزاس شد. در نیوانگلند همچون قهرمان مخالف برده‌داری مورد استقبال واقع شد. طرح قیام بردگان

1- Brazzaville Decleration. 2- Brown, John.

ویرجینیا را در آنجا ریخت و این اقدام او منجر به ایجاد دولت آزاد آپالاش جنوبی شد. در ۱۸۵۹ به پادگان هارپرزفرای حمله برد. بردگان به وی نپیوستند وی ناچار به قوای ربرت‌لی تسلیم شد و به دار آویخته شد. این ماجرا مسألهٔ برده‌داری را حادتر ساخت. جنوبی ها وی را متهم می‌کردند که سیاهان را تحریک به کشتار جمعی سفیدپوستان می‌کرده است. اما در میان مخالفان برده‌داری براون یک قهرمان مبارز محسوب می شد.

براون، ورنرفون (۱۹۱۲ـ۷۷)[1]

فیزیکدان و از پیشگامان طرح موشکی. در برلین و زوریخ تحصیل کرد و در ۱۹۳٦ مدیر برنامه پژوهش های موشکی درپینه‌موند آلمان شد. در طول دو سال طرح موشکی را ارائه داد که می توانست کلاهکی را تا فاصلهٔ ۱۱ مایلی حمل کند. اما تا ۱۹٤۳ برنامهٔ تولید آن به تعویق افتاد. در آن سال هیتلر شخصاً وی را مأمور تولید وی ـ ۲ (جنگ افزار تلافی کننده ـ ۲) کرد. یکهزار و پنجاه فروند وی ـ ۲ که هر یک قادر به حمل یک تن مادهٔ منفجره تا فاصلهٔ ۲۰۰ مایلی بودند بین ۸ سپتامبر ۱۹٤٤ تا ۲۷ مارس ۱۹٤٥ به انگلستان پرتاب شدند. در ماه مه ۱۹٤٥ براون تسلیم آمریکا شد و به آمریکا منتقل گردید. وی شهروندی آمریکا را پذیرفت و مدیر آژانس موشک های بالیستیکی آمریکا در آلاباما شد. و به توسعهٔ طرح های موشکی خود پرداخت. در نوع توسعه یافتهٔ طرح براون در ۳۱ ژانویهٔ ۱۹٥۸ یک قمرمصنوعی از کیپ کاناورال به فضا پرتاب شد. مدیریت طرح موشک های ساتورن که آپولوها را به فضا می فرستاد، نیز با او بود.

1- Braun, wernher von.

برانت، ویلی[1] (کارل هربرت فرام)

صدراعظم آلمان غربی. در ۱۹۱۳ در لوبک به دنیا آمد. در فاصله سال های ۳۳— ۱۹۳۰ یک کارگر بود و با گرایش های سوسیالیستی اش در فعالیت های ضد نازی شرکت داشت. در ۱۹۳۳ به نروژ رفت و تبعهٔ نروژ شد و نام برانت را برای خویش برگزید. در دانشگاه اُسلو تحصیل کرد و روزنامه نگار شد. در ۱۹۴۰ به سوئد رفت تا بین جنبش مقاومت نروژ و آلمان رابطه ای برقرار کند. در ۱۹۴۵ به آلمان برگشت و در ۱۹۴۸ تابعیت آلمانی خویش را بازیافت. در بخش های برلین غربی حزب **سوسیال دموکرات** را سازمان داد. عضو بوندستاگ (۱۹۴۹) شهردار برلین (۶۶ — ۱۹۵۷)، رئیس حزب سوسیال دموکرات آلمان (۱۹۶۴)، و در دولت ائتلاف بزرگ **کیزینگر** وزیر خارجه (۶۹ — ۱۹۶۶) بود. با پیروزی حزب سوسیال دموکرات در انتخابات ۱۹۶۹ برانت با دموکرات های آزاد (لیبرال ها) حکومت ائتلافی تشکیل داد و صدراعظم آلمان غربی شد. در انتخابات ۱۹۷۲ نیز پیروزی چشمگیری داشت اما با برملا شدن فعالیت های جاسوسی مشاور برجسته اش به نفع آلمان شرقی، ناچار از کناره گیری شد و **هلموت اشمیت** از حزب سوسیال دموکرات جانشین وی گردید. وی چه در دورهٔ وزارت خارجه وچه در پست صدراعظمی تلاش کرد با شرق آشتی کند. حاصل **سیاست گرایش به شرق (اُست پلیتیک)** همان پیمان هایی بود که با لهستان و شوروی منعقد ساخت و **مرزادر—نایسه** را به رسمیت شناخت که در ضمن، شناخت دوفاکتوی آلمان شرقی به منزلهٔ کشوری مستقل بود. این سیاست خاصه در میان مطبوعات آلمان فدرال برای برانت دشمنانی فراهم ساخت. اما در قارهٔ اروپا به عنوان سیاستمدار برجسته و پراگماتیست سوسیال دموکرات اعتبار زیادی داشت. وی پس از **اشترزمان** تنها صدراعظم آلمان است که جایزهٔ صلح نوبل را به خود اختصاص داده است. برانت هنوز هم رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان وچهرهٔ برجستهٔ سوسیال دموکراسی اروپا است.

1- Brandt, willy.

برائِت، جان[۱] (۸۹ – ۱۸۱۱)

سیاستمدار رادیکال انگلیسی، فرزند راچ دیل میلیونر و عضوکویکرها. وی در ۱۸٤۱ خانواده را رها کرد و به سیاست پیوست. عضو «جامعهٔ مخالفان قانون غله» که رهبری آن با **کابدن** بود، شد. از ۱۸٤۳ تا ۱۸۵۷ عضو مجلس عوام بود. با **جنگ کریمه** و ماجراجویی دولت لیبرال در مصر (۱۸۸۲) شدیداً مخالفت کرد در انحلال «کمپانی هند شرقی»، عضویت یهودیان در مجلس عوام و قانون رفرم ۱۸٦۷ فعالیت چشمگیری داشت. بر سر مسألهٔ مصر و استقلال داخلی **ایرلند** با دولت **گلادستون** مخالفت کرد.

برتن وودز، کنفرانس[۲]

کنفرانس بین المللی پولی و مالی که به پیشنهاد روزولت رئیس جمهور آمریکا در ژوئیهٔ ۱۹٤٤ در برتن‌وودز، نیوهمپشایر برگزار شد. بیست و هفت کشور شرکت کننده در کنفرانس با تأسیس **صندوق بین المللی پول** و **بانک جهانی** موافقت کردند. کار صندوق آن بود که ذخیرهٔ پولی ای در اختیار داشته باشد تا هر دولت عضو که با کسری موازنهٔ پرداخت‌ها روبه رو می شود از آن ذخیره برداشت کند. وظیفهٔ بانک جهانی اعطای وام برای اجرای طرح هایی است که برای توسعهٔ کشور اهمیت حیاتی دارند. هدف از ایجاد این دو نهاد مالی وپولی مقابله با عواملی بود که به **بحران بزرگ اقتصادی** دههٔ ۱۹۲۰ منجر شد.

بردگان، رهایی[۳]

با آنکه دولت‌های اروپایی و آمریکایی رسماً تجارت برده را محکوم

1- Bright,John. 2- Bretton Woods Conference. 3- Slaves, Emancipation of.

کردند اما تا چند دهه بعد به خاطر ملاحظات اقتصادی این تجارت پرسود ادامه یافت. **ویلبر فورس** در راه الغای بردگی تلاش می‌کرد، تا مگر در حوزهٔ امپراتوری بریتانیا این تجارت برافتد، و اندکی قبل از مرگش قانونی از پارلمان انگلستان گذشت که بردگان را در تمامی مستملکات بریتانیا آزاد می‌کرد (اوت ۱۸۳۳). به برده‌داران ۲۰ میلیون پوند خسارت — در ازای آزاد شدن بردگانشان— پرداخت می‌شد. در ایالات متحده نیز ویلیام للوید گاریسون مبارزه در راه رهایی بردگان را در ۱۸۳۱ از بوستون آغاز کرد. در ۱۸۳۳ انجمن ضدّ بردگی فعالیت خود را آغاز کرد. چاپ و انتشار کتاب پرآوازهٔ «کلبهٔ عمو تم» اثر هریت بیچر استوو در ۱۸۵۲ وسیلهٔ تبلیغی مؤثری در اختیار جنبش ضدّ بردگی قرار داد. تصمیم **دیوان عالی** آمریکا در دعوای **دِرِدْ اسکات** در ۱۸۵۷ و فعالیت‌های **جان براون** — که به سبب اقدام‌های صمیمانه‌اش در مبارزه با بردگی در ۲ دسامبر ۱۸۵۹ از سوی دادگاه محکوم و به دار آویخته شد— بردگی را مهم‌ترین مسأله انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۶۰ کرده بود. با انتخاب **آبراهام لینکلن**، **جنگ انفصال** شروع شد. لینکلن آزادی تمام بردگان آمریکایی را در یکم ژانویه ۱۸۶۳ اعلام کرد و کنگره در اصلاحیهٔ سیزدهم قانون اساسی در ۱۸۶۵، تصمیم ریاست جمهوری را مورد تأکید قرار داد.

برده، لغو تجارت[1]

در اواخر سدهٔ هجدهم احساسات بشردوستانه علیه نهاد بردگی در شمال ایالات متحده و امپراتوری بریتانیا شدّت گرفت. در دههٔ ۱۷۷۰ هنوز کشتی‌های انگلیسی به حمل برده از افریقا به آمریکا مبادرت می‌ورزیدند. در ۱۷۸۷ کمیتهٔ ضدّ بردگی در لندن برپا شد. **پیت**، نخست‌وزیر با برپایی این کمیته روی موافق نشان داد. **ویلبر فورس** لایحه‌ای را در سال‌های ۱۷۸۹، ۱۷۹۱، ۱۷۹۵، و ۱۸۰۴ به مجلس عوام داد اما تنها در ماه مه ۱۸۰۸ قانون لغو

1- Slave Trade, Abolition of the.

تجارت برده به تصویب رسید. در ایالات متحده نیز از یکم ژانویه ۱۸۰۹ تجارت برده برای آمریکاییان ممنوع شد. دانمارکی ها از ۱۸۰۲ تجارت برده را ممنوع کرده بودند. در فوریه ۱۸۱۵ در **کنگرهٔ وین**، **کاسلری** پیشنهاد کرد دولت های اروپایی همگی از لغو تجارت برده حمایت کنند. فرانسه در ۱۸۱۵ و پرتغال و اسپانیا در ۱۸۲۰ تجارت برده را ممنوع اعلام کردند. باید به این نکته اشاره کرد که دولت انگلستان از لغو تجارت برده دستاویزی ساخته بود تا بدان بهانه به بازرسی کشتی ها در دریاها بپردازد و بدین وسیله تفوق دریایی خود را حفظ کند.

برزیل [1]

این کشور با ۸،۵۱۱،۹۶۵ کیلومتر مربع مساحت ششمین کشور پروسعت جهان است و نزدیک به ۱۲۵ میلیون جمعیت دارد. پایتخت برزیلا. با گویان فرانسه، سورینام، گویان، ونزوئلا، کلمبیا، پرو، بولیوی، پاراگوئه، آرژانتین و اورگوئه همسایه است و در ساحل اقیانوس اطلس واقع شده است.

از سال ۱۵۰۰ تا ۱۸۲۲ مستعمرهٔ پرتغال بود. سپس یکی از شاخه های خاندان سلطنتی پرتغال تا ۱۸۸۹ بر آن حکومت کرد. در ۱۸۸۹ به سبک ایالات متحده، جمهوری فدرال برزیل ایجاد شد. محصول عمدهٔ کشور قهوه و کائوچو است و سقوط قیمت این دو کالا عمده‌ترین مشکل برزیل بوده است. ناآرامی های اجتماعی دههٔ ۱۹۲۰ به شورش سال ۱۹۳۰ و سلطهٔ دیکتاتوری دست‌راستی های کشور به رهبری گتولیو وارگاس (۱۹۵۴ — ۱۸۸۳) انجامید. وارگاس برای مقابله با **بحران بزرگ اقتصادی** با ایدئولوژی‌ای فاشیستی تحت عنوان «دولت نوین» به ادارهٔ کشور پرداخت و از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ با دیکتاتوری حکومت کرد. در ۱۹۴۲ زیر فشار آمریکا به آلمان و ایتالیا اعلان جنگ داد و در ۱۹۴۴ در اشغال ایتالیا شرکت کرد و این نخستین بار بود که

1- Brazil.

یک کشور آمریکای لاتین به قارهٔ دیگری نیرو می‌فرستاد. وارگاس در ۱۹۴۵ استعفا داد اما با بروز بحران اقتصادی دیگری وی مجدداً رئیس جمهور شد (۴ — ۱۹۵۱)، که این دوره ازحکومت او، با رواج فساد وفقرهمراه بود. ارتش نگران قیام کارگران شهری بود. وارگاس خودکشی کرد. درپی مرگ وارگاس یک دورهٔ ۵ سالهٔ رونق اقتصادی در برزیل پدید آمد. دکتر کوبیچک رئیس جمهور برزیل شهر برزیلا را به عنوان پایتخت برزیل برگزید (۱۹۶۰). پرزیدنت گولارت در فاصله سال های ۴ — ۱۹۶۱ کوشید برنامهٔ «دولت نوین» را احیا کند اما صاحبان صنایع و نظامیان اقدامات او را زیاده ازحد دست‌چپی تلقی کردند. کودتای نظامی ۱۹۶۴ حکومت را در اختیار نظامیان قرار داد. در مارس ۱۹۷۹ پرزیدنت خوآباتیستا فیگوئریدو زمام امور را در دست گرفت و به حکومت نظامیان خاتمه داده شد.

برژنف، دکترین[1]

اصطلاحی که مفسران غربی برای سیاست شوروی در ۱۹۶۸، در توجیه اقدام مداخله‌جویانهٔ پیمان ورشو درچکسلواکی و سرنگونی حکومت لیبرال دوبچک به کار می‌گیرند. این تحلیل گران، اقدام پیمان ورشو درپراگ را نشانهٔ جدیدی در سیاست خارجی شوروی و حقوق بین الملل قلمداد کردند. در همان اوان لئونید برژنف، دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در پنجمین کنگرهٔ حزب کمونیست لهستان در ورشو در ۱۲ نوامبر ۱۹۶۸ طی نطقی این دکترین را اعلام کرد و بر «حق جامعهٔ سوسیالیستی به عنوان مجموعه‌ای واحد» پای فشرد و تأکید کرد که اگر هر یک از کشورهای این جامعه از داخل یا خارج در معرض خطر قرار گیرند و نیروهای مخالف سوسیالیسم بخواهند جلوپیشرفت سوسیالیسم را بگیرند و رژیم سرمایه‌داری را اعاده کنند، و بدین وسیله سوسیالیسم در آن کشور یا جامعهٔ سوسیالیستی را

1- Brezhnev Doctrine.

تهدید کنند، مداخلهٔ جامعه برای حفظ نظام سوسیالیستی، حق مشروع این جامعه است. ناظران غربی و مقامات چینی این دکترین را نشانهٔ محدود شدن حق حاکمیت کشورها — که تا آن زمان حق مسلم هر کشور و مورد تأیید حقوق بین‌المللی بود— می دیدند. شوروی ها با این گونه تفسیرها کلاً مخالفند.

برژنف، لئونید ایلیچ[1] (۱۹۸۲ — ۱۹۰۶)

رهبر شوروی. در اوکراین به دنیا آمد و در همانجا به تحصیل مهندسی پرداخت. تا قبل از آنکه در حزب کمونیست، مقامی رسمی گردد در کارخانهٔ ذوب فلز و نیز در زمینهٔ حفاظت خاک، کار می‌کرد. در سال های ۵— ۱۹٤۱ کمیسر سیاسی بود و در جبههٔ اوکراین با درجهٔ سرهنگی خدمت کرد. به کمک **خروشچف** به سرعت مراحل ترقی حزبی را پیمود. در ۱۹۵۰ از زادگاه خود دنیپرو پتروفسک به شورایعالی شوروی راه یافت. چهار ماه پیش از درگذشت استالین به عضویت کمیتهٔ مرکزی درآمد و در ۱۹۵۷ عضو دفتر سیاسی (**پولیت‌بورو**) شد. سه سال بعد صدر هیأت رئیسهٔ اتحاد جماهیر شوروی شد و از ۱۹٦٤ که معاونت خروشچف در حزب را نیز عهده‌دار بود، ماشین حزبی را در اختیار گرفت. در ۱۵ اکتبر ۱۹٦٤ به جای خروشچف دبیر اول حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی شد. در این هنگام **آلکسی کاسیگین** نخست‌وزیر بود اما قدرت اصلی در دست برژنف بود. مداخلهٔ شوروی در **چکسلواکی** در ۱۹٦۸ از تصمیم های او بود (**دکترین برژنف**). تجدید نظر در قانون اساسی اتحاد شوروی در ۱۹۷۷، در زمان برژنف و به پیشنهاد او صورت پذیرفت. با درگذشت او (۱۰ نوامبر ۱۹۸۲) **یوری آندرو پوف** جانشین وی گردید.

1- Brezhnev, Leonid Ilyich.

بِرِسْتْ لیتوفْسْک، پیمان[1] (۳ مارس ۱۹۱۸)

پیمان صلح روسیهٔ بلشویکی با قدرت‌های مرکز. تروتسکی رئیس هیأت نمایندگی بلشویک‌ها در ۳ دسامبر ۱۹۱۷ در کنفرانسی با شرکت نمایندگان آلمان و اتریش در برست لیتوفسک حضور یافت تا به شرکت روسیه در جنگ جهانی اول خاتمه داده شود. تروتسکی در امضای پیمان دست به دست می‌کرد زیرا امیدوار بود که انقلاب سوسیالیستی در آلمان و اتریش منجر به سقوط رژیم‌های این کشورها شود. آلمان‌ها بار دیگر دست به حمله زدند و تا نزدیکی پتروگراد پیش رفتند. لنین دستور داد تا هیأت نمایندگی شوروی با درخواست آلمان‌ها موافقت کند. روسیه به موجب این پیمان اوکراین، فنلاند، ایالت‌های حوزهٔ بالتیک، قفقاز، روسیهٔ سفید، و لهستان را از دست داد، تسلیم آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ خود به خود بر پیمان برست لیتوفسک خط بطلان کشید.

بِرک، ادموند[2] (۹۷ ــ ۱۷۲۹)

متولد و تحصیلکردهٔ دوبلین، حقوقدان، روزنامه‌نگار و سیاستمدار انگلیسی. عضو حزب محافظه‌کار و نمایندهٔ مجلس عوام. وی با رشته سخنرانی‌هایی در مخالفت با اعمال حقوق گمرکی بر آمریکا شهرتی به هم رسانید. در کتاب «تفکراتی در نارضایتی‌های کنونی» (۱۷۷۰) با تجدید قدرت جورج سوم مخالفت کرد. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به افشای فساد سیاسی در ادارهٔ هندوستان و شخص **وارن هستینگز** پرداخت. او از نخستین مخالفان انقلاب کبیر فرانسه بود و آن انقلاب را تهدیدی علیه سنت‌های انگلیسی می‌دانست کتاب «تعمقی در انقلاب فرانسه» (۱۷۹۰) سبب شد تا فوکس از حمایت وی دست بردارد. او از حامیان پرشور جنگ انگلستان با فرانسه بود و چهار سال آخر عمرش را به کمک به پناهندگان فرانسه تخصیص داد. به رغم

1- Brest - Litovsk, Treaty of. 2- Burke, Edmund.

حمایت از آزادی در آمریکا و حمله به کمپانی هند شرقی، برک اساساً محافظه‌کار بود ولی این نکته را نیز باید یادآور شد که وی ظهور ناپلئون را به عنوان دیکتاتور ضد انقلاب به طرز درخشانی پیش‌بینی کرده بود و گفته بود هرج و مرج ناشی از انقلاب سرانجام راه را برای یک دیکتاتور عوام‌فریب هموار خواهد کرد.

بِرگِن لند[1]

خاوری‌ترین ایالت جمهوری اتریش. از ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۸ این منطقه بخشی از قلمرو پادشاهی هنگری بود. از نظر ترکیب‌نژادی غلبه با آلمانی ها بود. به همین سبب هنگری در ۱۹۲۰ به موجب **پیمان تریانُن**، برگن‌لند را به اتریش واگذار کرد. و این تنها موردی بود که در کنفرانس پاریس یک دولت، سرزمینی را به دولت متخاصم سابق واگذار می‌کرد. در دسامبر ۱۹۲۱ ساکنان شهر سوپرون طی رفراندومی خواهان جدایی از اتریش وپیوستن به هنگری شدند.

بر لبهٔ پرتگاه[2]

پرفسور تی. سی. شلینگ استاد هاروارد در کتاب خود « استراتژی برخورد» (۱۹۶۳) نخستین بار این اصطلاح را به کاربرد. او برپایهٔ گفتار **جان فوستر دالس** وزیر خارجهٔ وقت دولت ایالات متحده در مورد « هنر رفتن تا لبهٔ پرتگاه جنگ» سخن گفته بود. با این حساب، « بر لبهٔ پرتگاه» به معنای دست زدن عمدی به قمار جنگ است قماری که صد درصد در کنترل مبتکر آن باقی نمی‌ماند. در این تاکتیک به عمد سعی می‌شود تا اوضاع از کنترل یک دولت خارج شود و دولت حریف را وادار به تأمل، عقب‌نشینی یا سازش

1- Burgenland.   2- Brinkmanship.

کند. **بحران موشکی کوبا** را می‌توان نمونهٔ کاملی از این سیاست دانست و مبتکر آن **جان کندی** رئیس جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا بود.

برلین [۱]

پایتخت پادشاهی پروس از ۱۷۰۱ و پایتخت آلمان متحد از ۱۸۷۱. در ۲۱ آوریل ۱۹۴۵ ارتش سرخ، درپی پاکسازی شوروی واروپای خاوری از ارتش نازی، وارد برلین شد و در اول مه تمامی شهر را در تصرف گرفت. بنابه **موافقتنامهٔ یالتا** به هر یک از سه کشور غربی (آمریکا— انگلستان— فرانسه) مناطقی واگذار و برای عبور از آلمان غربی، دالان‌های خاصی تعیین گردید. با شروع **جنگ سرد** بین غرب و شوروی در ۷—۱۹۴۶، بر سر برگزاری انتخابات در برلین و رواج پول جدید — که شوروی‌ها از گردش آن در برلین جلوگیری کردند— در آلمان غربی، اختلاف میان مقام‌های شوروی و غرب بالا گرفت. شوروی‌ها معتقد بودند که این تحولات، مخالف توافق‌های زمان جنگ است، و برای تأکید بر این که کنترل برلین با آنهاست، برای قطارهایی که ازغرب به برلین می آمدند محدودیت هایی ایجاد کردند،وچند ماه بعد همهٔ راه‌های برلین را بستند (۳۰ مارس ۱۹۴۸) با اینکار برلین عملاً در محاصره قرار گرفت. آمریکا و انگلستان از دالان هوایی، غذا و مایحتاج و نیرو به برلین فرستادند. این امر به شوروی‌ها نشان داد بدون درگیری با غرب نمی‌توانند سرنوشت برلین را تعیین کنند. گفتگوهای محرمانهٔ شوروی و غرب بر سر بحران برلین در فوریهٔ ۱۹۴۹ به رفع محاصرهٔ برلین در ماه مه آن سال انجامید، اما فعالیت دالان هوایی غرب تا سپتامبر آن سال ادامه یافت، ظاهراً به دلیل ترس از اینکه مبادا روس‌ها مجدداً محدودیت هایی ایجاد کنند. بحران برلین از نظر تاریخی به دو جهت حائزاهمیت است: یکی اینکه غرب می‌خواهد به هر قیمت که شده پست دیده‌بانی خود را در عمق خاک اروپا حفظ کند؛ دوم

1- Berlin.

اینکه، نشانی بود از تقسیم عملی برلین و نهایتاً تقسیم آلمان به دو منطقه: غرب می‌خواست پیروزی‌های سرمایه‌داری انگلستان، فرانسه و آمریکا را در برلین غربی به نمایش کمونیست‌ها بگذارد و شوروی هم به درخواست دولت آلمان شرقی، برلین شرقی را به عنوان پایتخت به این کشور واگذار کرد. سیل پناهندگان از برلین شرقی به برلین غربی از سال ۱۹۵۳ آغاز شد. در نوامبر ۱۹۵۸ **خروشچف** درخواست کرد قوای چهار دولت اشغالگر برلین را ترک گویند اما غرب این امر را مترادف واگذاری تمامی شهر به آلمان شرقی می‌دانست از این رو جواب مثبتی به خروشچف نداد. در تابستان ۱۹۶۱ شوروی به طور یکجانبه، تمامی برلین با راه‌های ورودی آن را که در اشغال داشت به آلمان شرقی واگذار کرد. در ۱۳ اوت ۱۹۶۱ دولت آلمان شرقی ۶۸ گذرگاه از ۸۰ گذرگاه بین دو برلین را بست. احداث «دیوار برلین» مورد اعتراض غرب قرار گرفت. اعزام واحد تانک امریکا و دیدار **پرزیدنت کندی** در ژوئن ۱۹۶۳ از دیوار برلین نشانهٔ تصمیم غرب مبنی بر حفظ و کنترل برلین غربی بود.

برلین ـ بغداد، راه‌آهن[1]

در سال ۱۸۹۹ یک شرکت آلمانی به تشویق دولت آلمان امتیاز احداث خط‌آهن برلین– بغداد را (از بُسفر به خلیج فارس) از دولت عثمانی گرفت. این خط آهن، راه ارتباطی امپراتوری آلمان را – که از ۶ سال قبل از این تاریخ فعال بود– به اروپای خاوری و خاورمیانه تأمین می‌نمود. روس‌ها که خود درصدد احداث خط‌آهنی به خلیج فارس بودند، از واگذاری امتیاز به آلمان‌ها عصبانی شدند. در انگلستان عقاید متفاوتی در این‌باره وجود داشت. عده‌ای احداث راه‌آهن را تهدیدی نسبت به هند – مستعمرهٔ بریتانیا– می‌دانستند و گروهی دیگر آن را به دلیل کشمکشی که بین روسیه و آلمان به

1- Berlin - Baghdad Railway.

وجود آورده بود، مثبت تلقی می‌کردند. بعد از **تفاهم روس - انگلستان** و واگذاری امتیازهای بیشتری از سوی عثمانی به آلمان‌ها، دولت انگلستان هم مخالفت خود را با این امتیاز ابراز کرد. روسیه و آلمان در ۱۹۱۱ اختلاف‌های خود را کنار گذاشتند و در ۱۹۱۴ هدف‌های فرانسه و انگلستان با قرارداد دیگری تأمین شد. گرچه با احداث این راه‌آهن وابستگی ترکیه به آلمان زیاد شد و نفوذ آلمان سبب شد تا عثمانی‌ها در کنار آلمان وارد جنگ شوند. اما این طرح در مناسبات آلمان و انگلستان مشکلات چندانی ایجاد نکرد. با شروع جنگ جهانی اول تنها بخش ناچیزی از این خط احداث شده بود.

برلین، کنفرانس[1]

از نوامبر ۱۸۸۴ تا فوریه ۱۸۸۵ نمایندگان ۱۵ کشور به دعوت **بیسمارک** در برلین گرد آمدند تا تنش موجود میان قدرت‌های استعماری اروپا بر سر تقسیم افریقای شمالی را برطرف سازند. انگلستان و پرتغال از نفوذ فرانسه و بلژیک در کنگو ناخشنود بودند و نفوذ استعمار آلمان در کامرون و افریقای خاوری نیز موجب نگرانی انگلستان شده بود. کنگره سلطهٔ دولت بلژیک بر کنگو را به رسیمت شناخت و به این کشور راهی به دریا داد؛ با اتخاذ روش‌هایی برای الغای بردگی و تجارت برده موافقت نمود و آزادی کشتی رانی بر رودهای کنگو و نیجر را تضمین کرد. برای هر دولت استعماری منطقهٔ نفوذی تعیین کرد تا مانع از برخورد استعمارگران و جنگ استعماری گردد. در این کنفرانس آلمان و فرانسه نیز همکاری نزدیکی با یکدیگر نشان دادند.

برلین، کنگرهٔ[2]

کنگرهٔ بین‌المللی که از ژوئن تا ژوئیهٔ ۱۸۷۸ به ریاست **بیسمارک** در

1- Berlin, Conference of.   2- Berlin, Congress of.

برلین تشکیل شد تا در پیمان سان استفانو تجدید نظر کند و بین اروپای شرقی و غربی موازنه‌ای پدید آورد که مورد قبول قدرت‌های بزرگ باشد. غالب تصمیم‌هایی که در این کنگره گرفته شد ازپیش با مذاکرات دیپلماتیک حل و فصل شده بود و کنگره تنها بر آنها مهر تأیید می‌زد؛ دولت خودمختار پادشاهی بلغار ایجاد شد؛ در جنوب بلغارستان ایالت روملیا رسماً تحت حاکمیت عثمانی اما با حکمران مسیحی ایجاد گردید؛ استقلال صربستان و مونته‌نگرو مورد تأیید قرار گرفت؛ استقلال رومانی تضمین شد؛ رومانی‌ها بسارابی را به روسیه دادند. درعوض دو بروجای شمالی به قلمروشان افزوده شد؛ حاکمیت روسیه بر قفقاز مورد تصدیق قرار گرفت؛ اتریش - هنگری حق اشغال بُسنی - هرزگوین ونوی‌بازار را کسب کرد و قبرس به بریتانیا داده شد. سایر سرزمین‌های اروپایی که به موجب پیمان سان استفانو از عثمانی جدا شده بود به این دولت بازگردانیده شد. بجز روملیا که در ۱۸۸۵ با بلغارستان متحد شد بقیهٔ تصمیم‌های کنگره تا سی سال بعد به قوت خود باقی ماندند.

برمه [1]

جمهوری برمه بین هند، بنگلادش، چین، لائوس و تایلند و در کرانهٔ خلیج بنگال واقع شده. مساحت: ۶۷۶۵۵۲ کیلومتر مربع، جمعیت: ۳۵ میلیون، پایتخت: رانگون.

در طول سدهٔ نوزدهم سه‌بار دولت پادشاهی برمه — به زعم مقام‌های دولت بریتانیا— سلطهٔ انگلستان بر آسام و بنگال را مورد تهدید قرار داد. در سال‌های ۱۸۲۶، ۱۸۵۲ و ۱۸۸۵ دولت بریتانیا نیروهایی را برای گوشمالی دادن برمه‌ای‌ها به این سرزمین اعزام کرد و سرانجام پادشاه هوادار فرانسهٔ برمه به نام تیباو در دسامبر ۱۸۸۵ از کشور اخراج شد و برمهٔ علیا به عنوان ایالتی از هند،

1- Burma:

به امپراتوری بریتانیا ضمیمه شد. در دهۀ ۱۹۳۰ تظاهرات ضدّ انگلیسی در برمه به تصویب «قانون حکومت هندوستان» انجامید. به موجب این قانون که در ۱۹۳۵ از پارلمان انگلیس گذشت، از آوریل ۱۹۳۷ برمه یکی از مستعمره‌های انگلستان به حساب می‌آمد و دارای نوعی حکومت خودمختار می‌شد. ژاپنی‌ها در نبرد برمه در خلال جنگ جهانی دوم این کشور را اشغال کردند اما برمه‌ای‌ها آنان را به چشم نیروهای آزادیبخش می‌نگریستند. ژاپنی‌ها دولتی دست‌نشانده تشکیل دادند که اونگ‌سان و اونو از سرشناس‌ترین چهره‌های آن بودند. این دو بعداً در اخراج ژاپنی‌ها با قوای انگلیسی و هندی همکاری کردند (۱۹۴۵). اتلی در ۱۹۴۶ اونگ‌سان را به لندن دعوت کرد و در آنجا تصمیم به استقلال برمه گرفته شد. اونگ‌سان درپی ورود به رانگون ترور شد و اونو مذاکرات استقلال را ادامه داد. درچهارژانویۀ ۱۹۴۸ برمه به استقلال رسید. جنگ داخلی سبب تضعیف جمهوری جدید برمه شد و در طول یک‌سال قبایل کارن بر دلتای ایراوادی ــ که از جهت تأمین خوار و بار کشور بسیار مهم بود ــ مسلط شدند. ژنرال نِه‌وین رهبری مقاومت در برابر کارن‌ها و پارتیزان‌های کمونیست متحد آنها را برعهده گرفت و با طرفداری از ایجاد برمۀ سوسیالیستی متحد که همۀ اقوام و گروه‌ها می‌توانستند با حفظ هویت قومی و فرهنگی خود در آن زندگی کنند، بین آنان تفرقه انداخت. از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۲ (بجز سال‌های ۶ ــ ۱۹۵۸) اونو نخست‌وزیر برمه بود. نه‌وین در مارس ۱۹۶۲ حکومت نظامی برقرار کرد، نظام پارلمانی را منحل کرد و تشکیل «جمهوری سوسیالیستی اتحاد برمه» را اعلام نمود و خود به عنوان رئیس جمهور در رأس دولت قرار گرفت. برمه موفق شده است سیاست کاملاً بیطرفانۀ خود را حفظ کند و روابط حسنه‌ای با چین و آمریکا داشته باشد.

برمه، نبرد[1]

نبردی که از ۲۰ ژانویه ۱۹۴۲، که ژاپنی ها از مرز سیام - برمه گذشتند، تا ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۴۵، که ارتش چهاردهم بریتانیا راه‌آهن تانگ گوی در ایالت‌شان در خاور برمه را تسخیر کرد، علیه ژاپنی ها ادامه داشت. نیروهای هندی، گورخا، و انگلیسی به فرماندهی **سر ویلیام سلیم** بار عمدهٔ نبرد را بر دوش داشتند اما قوای آمریکایی و چینی به فرماندهی ژنرال ژوزف استیل‌ول نیز در شمال با ژاپنی ها می جنگیدند. نبرد برمه از ٤ مرحله گذشت: (۱) پیشروی ژاپن در برمه و تسخیر تمامی کشور تا پایان مه ۱۹٤۲؛ (۲) تهاجم ناموفق متفقین در جنگل آراکان (اکتبر ۱۹٤۲ تا مارس ۱۹٤۳) که به دلیل اشکالات ارتباطی با پایگاه‌های مستقر در هند به نتیجه‌ای نرسید؛ (۳) نبرد تعیین کنندهٔ ایمفال (مارس تا ژوئن ۱۹٤٤) و استفاده از نیروی هوایی برای محاصرهٔ پادگان و تسلیم ژاپنی ها؛ (٤) تسخیر دلتای ایرراوادی و رانگون (فوریه تا مارس ۱۹٤۵) به فرماندهی عالی آسیای جنوب خاوری، **لرد مونتباتن**. تاکتیک های انعطاف پذیر ارتشیانی نظیر سرهنگ وینگیت افسانه بودن شکست‌ناپذیری ژاپنی ها در درگیری های جنگلی را به خوبی ثابت کرد.

برنادوت، کنت فولک[2] **(۱۸۹۵ - ۱۹٤۸)**

عموزادهٔ گوستاو پنجم پادشاه سوئد (و نبیرهٔ مارشال ژان باتیست برنادوت، سردار ناپلئون که به نام شارل چهاردهم از ۱۸۱۸ تا ۱۸٤٤ پادشاه سوئد شد). فولک برنادوت در اواخر جنگ اول از ارتش سوئد بیرون آمد و به جنبش صلیب‌سرخ و کمک به مبادلهٔ اسیران جنگی جهانی پیوست. در فاصلهٔ دو جنگ جهانی به فعالیت در صلیب‌سرخ ادامه داد و به گسترش سازمان های پیشاهنگی کمک کرد. در سال های ۱۹٤۳ و ۱۹٤٤ نیز در مبادلهٔ بیماران اسیر شده در جنگ فعالیت داشت. در فوریهٔ ۱۹٤۵ هیملر از برنادوت خواست تا میانجی بین آلمان نازی و متفقین در مورد تسلیم آلمان به آمریکا و انگلیس و

1- Burma Campaign. 2- Bernadotte, Count Folke.

ادامهٔ مبارزه با شوروی شود که این پیشنهاد رد شد. برنادوت در رأس صلیب سرخ جهانی در ماه مه ۱۹۴۸ از سوی دوستش **تریگوه‌لی** نخستین دبیرکل سازمان ملل متحد دعوت شد تا میانجی سازمان ملل در خاورمیانه و مسألهٔ فلسطین شود و بین اعراب و اسرائیل آتش‌بس برقرار کند. تروریست‌های یهودی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۸ برنادوت را در فلسطین ترور کردند.

بْرِنِر، گذرگاه[1]

پست‌ترین گذرگاه در کوه‌های آلپ، راهی که در طول سده‌ها مهاجمان توتن از طریق آن به ایتالیا حمله می‌کردند. با احداث راه‌آهن اتریشی‌ها بر این گذرگاه (۱۸۶۷) اهمیت آن افزایش یافت. با اینکه جمعیت زیادی از آلمانی - اتریشی‌ها در این منطقه — که اتریش آنرا **تیرول جنوبی** می‌نامد— سکونت داشتند، اما **پیمان سن ژرمن** به دلایل استراتژیک، منطقهٔ جنوب گذرگاه را به ایتالیا واگذار کرد. **هیتلر** و **موسولینی** در مارس ۱۹۴۰ و ژوئن ۱۹۴۱ از این گذرگاه دیدار کردند.

بِرنز، جان[2] (۱۹۴۳ ــ ۱۸۵۸)

ازپیشگامان سوسیالیسم در انگلستان. در واکسهال لندن متولد شد. نیاکانش اسکاتلندی بودند. برنز سوسیالیسم را از یکی از بازماندگان **کمون پاریس** که از ۱۸۷۱ تبعید شده بود، فرا گرفت و قبل از آنکه فعالیت خود را به عنوان رهبر اتحادیه‌های کارگری آغاز کند به سبب شرکت در کنفرانس‌ها و میتینگ‌ها، سخنران ماهری شده بود. در سازماندهی نخستین اعتصاب باراندازان و اسکله‌ها در لندن (۱۸۸۹) نقش اساسی داشت. در سال ۱۸۹۲ به عنوان نمایندهٔ منفرد سوسیالیست‌ها به پارلمان انگلیس راه یافت. در دولت

1- Brenner Pass.	2- Burns, John.

لیبرال‌ها سمت‌های مهمی داشت. او نخستین کارگری بود که وارد کابینهٔ انگلستان شد. صلح‌طلبی او سبب شد که در ۱۹۱۴ از کابینهٔ **آسکویث** کنار رود و از آن پس در کارهای سیاسی شرکت نکند.

برنشتاین، ادوارد[1] (۱۹۳۲ — ۱۸۵۰)

سوسیالیست آلمانی که سال‌ها در سویس زندگی کرد. در طول اقامتش در انگلستان با مارکس و انگلس آشنا شد، و نیز تحت‌تأثیر جامعه **فابین** قرار گرفت. شهرت وی به خاطر سلسله مقاله‌هایی است که در سال‌های ۸—۱۸۹۶ منتشر کرد و «انعطاف‌ناپذیری نظریهٔ مارکسیستی» را مورد انتقاد قرار داد. به نظر او سقوط جامعهٔ سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم به آن زودی‌ها که مارکس تصور می‌کرد نبوده و نحوهٔ نیل بدان جامعه نیز ضرورتاً از طریق انقلاب نخواهد بود. وی نخستین رویزیونیست نظریه‌های مارکس بوده و بر آن است که کارگران آلمان باید در راه پیشبرد اصلاحات مسالمت‌آمیز و تدریجی و در چارچوب نظام سرمایه‌داری موجود بکوشند، و نه آنکه در تدارک انقلاب باشند. حزب سوسیال دموکرات آلمان در کنگره هانوور ۱۸۹۹ و کنگرهٔ درسدن ۱۹۰۳ آراء برنشتاین را مورد انتقاد قرار داد و رد کرد. **لنین** و **استالین** نیز در ۱۹۰۱ عقاید برنشتاین را تجدیدنظر طلبانه دانسته و آنها را رد کردند. **کائوتسکی** مهم‌ترین و سرشناس‌ترین مخالف تئوریک برنشتاین در آلمان بود اما بعدها هر دو نفر سوسیالیسم مسالمت‌آمیز را پذیرفتند و در این راه با یکدیگر همکاری کردند. برنشتاین بیش از هر کسی دیگر درصدد اثبات این نکته بود که شق دیگری در مقابل مارکسیسم انقلابی — در کشورهای آلمانی زبان— وجود دارد و آن سوسیال دموکراسی مسالمت‌آمیز است.

1- Berenstein, Eduard.

بروس، استانلی ملبورن[1] (۱۹۶۷ــ ۱۸۸۳)

از رهبران سیاسی استرالیا. در ملبورن به دنیا آمد در همانجا تحصیل کرد. در جنگ جهانی دوم در ارتش بریتانیا خدمت کرد و در گالیپولی و جبههٔ غرب زخمی شد. در ۱۹۱۸ به ویکتوریا برگشت و از حامیان سیاسی **هیوز** شد. وی هوادار پرشور اقتصاد لیبرالی بود و در ۱۹۲۳ جناحی از «حزب ناسیونالیست» هیوز را به ائتلاف با «**حزب کاونتری**» کشانید و خود در دولت ائتلافی نخست‌وزیر شد. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ که از **حزب کارگر** شکست خورد نخست‌وزیر دولت ائتلافی بود. دولت بروس در جناح راست محافظه‌کار قرار داشت. در ۱۹۲۵ قانون مکمل مهاجرت را از تصویب گذراند و کنترل دولت مرکزی بر ایالت‌ها را ــ که **هیوز** در زمان جنگ تشدید کرده بودــ قدری سست کرد. در ۱۹۲۹ رهبری حزب را به ج. آ. **لیونز** واگذار کرد. بروس در ۱۹۳۲ رئیس هیات نمایندگی استرالیا در **کنفرانس اُتاوا** بود. در گرماگرم جنگ جهانی دوم بروس در لندن بود و در کابینهٔ جنگی **چرچیل** شرکت می‌کرد. وی بیست سال آخر عمرش را در انگلستان سپری کرد.

بروسیلف، آلکسی آلکسویچ[2] (۱۹۲۶ــ ۱۸۵۳)

ژنرال روسی که در جنگ ۱۸۷۷ روس با عثمانی، و جنگ ۵ــ ۱۹۰۴ **روس و ژاپن** شرکت داشت. در حملهٔ پیروزمندانه به گالیسی در ۱۹۱۴، و عقب‌نشینی ۱۹۱۵ فرماندهٔ ارتش هشتم بود. در اواخر مارس ۱۹۱۶ فرمانده قوای روسیه در جبههٔ جنوب باختری شد. چند روز بعد، از جانب تزار مأمور شد برای تابستان حمله‌ای را تدارک ببیند. حمله که عمدتاً متوجهٔ اتریش بود در ۴ ژوئن ۱۹۱۶ آغاز شد. در فاصلهٔ یک ماه بروسیلف دالانی به پهنای ۲۰۰ مایل و طول ۶۰ مایل را پاکسازی کرد. این عملیات نظامی سرانجام رومانی را

1- Bruce, Stanley Melburne. 2- Brusilov, Alexei Alexeivich.

وادار به شرکت در جنگ در کنار متفقین کرد. در نیمه‌های اوت تهاجم بروسیلف به سبب کمبود تسلیحات با ناکامی روبه‌رو شد. در دولت موقّت در فاصلهٔ مه تا ژوئیهٔ ۱۹۱۷ بروسیلف فرماندهٔ کل قوای روسیه شد. دولت کمونیستی در جنگ لهستان با روسیه در ۱۹۲۰ وی را مشاور جنگی ارتش سرخ کرد.

بروکسل، پیمان[1] (۱۷ مارس ۱۹٤۸)

اتحاد ۵۰ ساله‌ای بین بلژیک، فرانسه، انگلستان، لوکزامبورگ و هلند. این کشورها متعهد شدند در صورتی که یکی از اعضا در اروپا مورد حمله قرار گیرد، با تمامی امکانات نظامی به یاریش بشتابند. مقرر شد هر سال چهار بار وزیران خارجه گردهمایی داشته باشند. یک کمیته نظامی دائمی ایجاد شد و نیز برای پیشبرد وحدت اروپا کمیته‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دایر گردید. ایتالیا و آلمان غربی هم به سازمان‌هایی که طبق پیمان ۱۹۵٦ بروکسل ایجاد شد، پیوستند.

برومر[2]

«ماه مه‌آلود» در تقویم انقلابیون فرانسه، دورهٔ بین ۲۱ اکتبر و ۲۰ نوامبر. کودتای ناپلئون اول در ۱۸ برومر (۹ نوامبر ۱۷۹۹) و برقراری حکومت کنسولی در این ماه بود. دو مجلس قانونگذاری فرانسه به سن کلود، شهرکی در شمال پاریس احضار شدند و در آنجا زیر فشار نیروهای ناپلئون و مارا، مشترکاً برای ادارهٔ فرانسهٔ انقلابی، سه کنسول برگزیدند. ناپلئون، سی‌یس و دوکوس. سرانجام ناپلئون از میان این شورای کنسولی به صورت دیکتاتور فرانسه قد علم کرد. کتاب پرآوازهٔ «۱۸ برومر لویی بناپارت» به قلم **کارل مارکس** ضمن

1- Brussels, Treaty of. 2- *Brumaire.*

بحث دربارهٔ کودتای ناپلئون سوم علیه مردم و انقلاب مردمی ۱۸۴۸، اشاره‌ای به این نام و این اقدام ناپلئون اول دارد.

برونئی[1]

دولت تحت‌الحمایهٔ انگلستان در کرانهٔ خاوری **بورنئو** که با **ساراواک** (مالزی) همسایه است. وسعت آن ۵۷۷۰ کیلومتر مربع و جمعیت حدود نیم میلیون نفر، پایتخت: برونئی. در ۱۸۴۷ سلطان برونئی به موجب قراردادی با دولت بریتانیا مناسبات تجاری برقرار کرد. در ۱۸۸۸ تحت‌الحمایهٔ انگلستان شد و ادارهٔ امور دفاعی و خارجی آن برعهدهٔ انگلستان قرار گرفت. قانون اساسی ۱۹۵۹ (نخستین قانون اساسی این سرزمین)، یک شورای ویژه، یک شورای اجرایی، و یک شورای قانونگذاری را پیش‌بینی کرد. در ۱۹۶۴ طی انتخابات عمومی، نظام وزارتی برقرار شد و در ۱۹۶۵ شورای اجرایی جای خود را به شورای وزیران به ریاست سلطان داد. سلطان سید عمر علی سیف‌الدّین و سعدالخیر والدّین در ۴ اکتبر ۱۹۶۷ به نفع ولیعهد حسن البکیاه از سلطنت کناره‌گیری کرد. در ۱۹۷۱ برونئی دارای حکومت خودمختار داخلی شد و کمیسر عالی بریتانیا مستقر در جزیره، سمت مشاور سلطان را از دست داد. سلطان جدید همهٔ تلاش خود را به کار گرفت تا مانع خروج قوای بریتانیا از برونئی شود. و دولت انگلستان قبول کرد که برای مدتی مسئولیت دفاعی برونئی را برعهده بگیرد. در ۱۹۷۲ «جبههٔ مستقل خلق برونئی» به حضور انگلستان در جزیره اعتراض کرد. به موجب قانون اساسی، سلطان بدون مشورت با شورای وزیران حق واگذاری تمام یا بخشی از سرزمین، و نیز الحاق آنرا در یک فدراسیون با یک کشور متحد ندارد. علت این محدودیت آن بود که «حزب رعیت» به رهبری سردار اشاری که در انتخابات تمامی کرسی های شورای قانونگذاری را به خود اختصاص داده بود از یک بورنئوی شمالی مستقل

1- Brunei.

شامل برونئی، ساراواک و صباح (بورنئوی شمالی انگلیس) حمایت می‌کرد. ساراواک و صباح در ۱۹۶۳ ایالت‌های فدراسیون مالزی شدند و برونئی به صورت سلطنت‌نشین اسلامی - مالایایی باقی ماند. معادن غنی نفت در برونئی سبب شده است تا این سرزمین نسبت به همسایگان از سطح زندگی بالاتری برخوردار باشد. منابع نفتی سریا و فلات قارهٔ برونئی به شرکت نفتی شل تعلق دارد.

برونینگ، هاینریش[1] (۱۹۷۰ — ۱۸۸۵)

صدراعظم آلمان، دکترای اقتصاد. وی در کارخانهٔ مسلسل‌سازی کار می‌کرد در جنگ جهانی اول نشان «صلیب آهن» گرفت و از سوی «حزب مرکز» به رایشتاگ راه یافت. تخصص وی در اقتصاد راه ترقی اش را هموار کرد و در مارس ۱۹۳۰ **هیندنبورگ**، رئیس جمهور آلمان وی را به صدراعظمی منصوب کرد تا بلکه به وضع اقتصادی سر و سامانی دهد و مانع پیشرفت جنبش نازی‌ها گردد. برونینگ اکثریت پارلمانی نداشت و با فرمان‌های رئیس جمهور انجام وظیفه می‌کرد. از این رو به حسن‌نیت هیندنبورگ و حمایت ارتشیان متکی بود. وی پیشنهاد کرد یک اتحاد گمرکی اتریشی — آلمانی به وجود آید تا جلو رشد بحران گرفته شود اما **فرانسه** و **اتفاق صغیر** به شدّت با پیشنهاد او مخالفت کردند. و سرانجام هنگامی که تصمیم گرفت املاک بزرگ یونکرهای پروس خاوری را محدود کند، حمایت هیندنبورگ را ازدست داد. در ۳۰ مه ۱۹۳۲ **فرانتس فون پاپن** به جای وی به صدراعظمی گماشته شد. او در ۱۹۳٤ به هلند گریخت و بعد به ایالات متحده رفت. در هاروارد یک رشته سخنرانی ایراد کرد، در ۱۹٤۷ به وستفالی بازگشت و در دانشگاه کلن به تدریس مشغول شد. برونینگ در جمهوری وایمار از دشمنان

1- Bruning, Heinrich.

سرسخت نازیسم بود. اما به خاطر آنکه امور جاری را طی فرمان‌های ریاست جمهوری — و نه از مجاری پارلمانی و راه‌های دموکراتیک — انجام می‌داد و خود به خود راه را برای نازی‌ها هموار کرد.

بریا، لاورنتی پاولوویچ[1] (۱۹۵۳ - ۱۸۹۹)

کمیسر شوروی و یار نزدیک **استالین** . در گرجستان به دنیا آمد. به هنگام انقلاب ۱۹۱۷ بریا در دانشگاه باکو بود و در آنجا یک گروه بلشویکی تشکیل داد. از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ رئیس پلیس مخفی گرجستان بود، سپس دبیر اول حزب کمونیست گرجستان شد. استالین وی را به کمیسری امور داخلی منصوب کرد (دسامبر ۱۹۳۸) و در این سمت بریا مسئول «ان. ک. وی. دی.» یا سازمان امنیت شوروی بود و تا ۱۹۵۳ یعنی تا درگذشت استالین در این سمت باقی ماند. رهبران شوروی پس از استالین، خاصه **مولوتوف** و **خروشچف** ، از آن بیم داشتند که وی با در دست داشتن سازمان‌های امنیتی بخواهد جای استالین را بگیرد. سرنوشت دقیق بریا را کسی نمی‌داند تنها گفته شد که در ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۵۳ از سمت خود برکنار، و در همان سال به جُرم خیانت محاکمه و تیرباران شده است.

بریان، آریستید[2] (۱۹۳۲ - ۱۸۶۲)

سیاستمدار فرانسوی. در نانت به دنیا آمد و در سال‌های ۱۹۰۶ — ۱۸۹۴ همکار و همفکر **ژورس** سوسیالیست فرانسوی بود. هنگامی که در کابینهٔ ائتلافی رادیکال‌ها پستی را برعهده گرفت، از حزب سوسیالیست اخراج شد. در سمت وزارت، عهده‌دار جدا کردن دین از سیاست بود و این وظیفه را به

1- Beria, Lavrenti Pavlovich. 2- Briand, Aristide.

انجام رسانید (۹ــ۱۹۰۶). در فاصله سال‌های ۲۹ــ ۱۹۰۹ بریان یازده بار نخست‌وزیر فرانسه شد اما تزلزل و بی‌ثباتی دولت‌ها در **جمهوری سوم** آنچنان بود که این یازده بار نخست‌وزیری جمعاً ۵۸ ماه بیشتر طول نکشید. در زمان نخستین وزارتش (۱۰ــ ۱۹۰۹) اعتصاب کارگران راه‌آهن را با نیروی نظامی درهم شکست و راهش را از همفکران سوسیالیست خود جدا کرد. در سال‌های جنگ جهانی اول سمت وزارت داشت (۱۷ــ ۱۹۱۵)، اما در دههٔ ۱۹۲۰ سخنگوی اصلی فرانسه در سیاست خارجی بود، او به شدّت هوادار **جامعهٔ ملل** بود و از حکمیت بین‌المللی جانبداری می‌کرد و قهرمان آشتی فرانسه ــ آلمان نیز بود. به همراه **اشترزمان** صدراعظم آلمان جایزهٔ صلح نوبل ۱۹۲۶ را برنده شد و با عقد **پیمان کلوگ**، جنگ را به عنوان عامل پیشبرد سیاست‌های ملی محکوم کرد.

بریان، ویلیام جنینگز[1] (۱۹۲۵ــ ۱۸۶۰)

سیاستمدار و سخنور مشهور آمریکایی متولد ایلینویز، حقوقدان ساکن نبراسکا، عضو کنگره (۵ــ ۱۸۹۱). به سبب سخنرانی اش در کنوانسیون ۸ ژوئیهٔ ۱۸۹۶ حزب دموکرات در شیکاگو در مخالفت با برقراری **معیار طلا** شهرتی به هم زد: «شما نمی‌توانید بشریت را بر صلیب طلا بکشید»، از جمله‌های معروف اوست. با این سخنرانی، وی نامزد ریاست جمهوری از حزب دموکرات در ۱۸۹۶ شد. در انتخابات سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ نیز نامزد این سمت شد اما در هر سه بار شکست خورد. او یک اصلاح‌طلب ضدّ امپریالیست بود و این به مذاق سردمداران حزب خوش نمی‌آمد. نفوذ وی در نامزد شدن **وودرو ویلسون** در ۱۹۱۲ نقشی قاطع داشت و با رئیس جمهور شدن **ویلسون**، بریان وزیر خارجهٔ آمریکا شد. این دو سیاستمدار در امور

1- Bryan, William Jennings.

آمریکای لاتین نظر واحدی داشتند اما بریان با نظر ویلسون و همکاری با اروپا موافق نبود و حاضر نشد از اعتراض ویلسون به غرق **لوزیتانیا** حمایت کند (۱۹۱۵). در همان سال از کابینه کناره گرفت. در سال ۱۹۲۵ در محاکمهٔ جان تی. اسکوپ، معلمی که اصول عقاید زیستی داروین را تدریس کرده بود نقش دادستان را داشت و به این جرم که آن اصول با نظریهٔ دینی خلقت موافق نیست خواهان محکومیت اسکوپ بود. وی پنج روز پس از پایان محاکمه درگذشت.

بریتانیا، مشترک المنافع[1]

این اصطلاح در سدهٔ ۱۹ به جای «امپراتوری بریتانیا» به کار می رفت و در ۱۹۱۷ **اسموتس** بدان جنبهٔ رسمی داد و در **کنفرانس امپراتوری** در ۱۹۱۸ نیز از این اصطلاح استفاده شد. تا ۱۹۴۵ اصطلاح «مشترک المنافع و امپراتوری بریتانیا» به کار می رفت اما از آن تاریخ واژهٔ «امپراتوری» حذف شد چون هند و پاکستان — که مهم ترین بخش امپراتوری بودند— در ۱۹۴۷ به استقلال رسیدند. نهرو و دیگر رهبران غیر سفیدپوست خواهان حذف واژهٔ «بریتانیا» نیز بودند. در دوران پادشاهی ملکهٔ **الیزابت دوم** اوضاع دگرگونی اساسی یافت و در **کنفرانس مشترک المنافع** سال ۱۹۵۷ پذیرفته شد که پیوند ۳۶ پادشاهی، دومینیون و جمهوری باید قدری سست تر و غیررسمی تر شود و بازتاب سه برابر شدن شمارهٔ اعضا در فاصلهٔ یک دهه باشد. از ۱۹۶۵ رهبران مشترک المنافع یک دبیرخانهٔ دائمی ایجاد کرده و بر همکاری های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حرفه ای افزوده اند. ریاست جامعه در سال های ۷۵— ۱۹۶۵ با آرنولد اسمیت کانادایی و از آن پس با شریداث رامپال گویانی بوده است. بین سال های ۷۷— ۱۹۴۴ به طور متوسط هر ۱۸ ماه یکبار رهبران مشترک المنافع دیدار کرده اند. رهبران مشترک المنافع، ملکه را به عنوان صدر جامعهٔ

1- British Commonwealth.

مشترک المنافع می پذیرند اما در عین حال گرایش مبارزه با قدرت بیش از حد بریتانیا بر جامعه همیشه در میان کشورهای عضو جریان داشته است.

بریتانیا، نبرد[1]

نبرد هوایی بریتانیا و آلمان نازی بر فراز کشور انگلستان بین ۱۰ ژوئیه و ۳۱ اکتبر ۱۹٤۰. آلمان ها با ۱٤۰۰ بمب افکن و ۱۰۲۰ جنگنده حمله های خود را به کشتی ها، فرودگاه ها و بعد هم به شهرهای انگلستان شروع کردند. انگلستان با ۷۰۰ جنگندهٔ «هوریکان» و «اسپیت فایر» (به اضافهٔ ۱۰۰ هواپیما که در هر ماه تولید و به آنها اضافه می شد) به دفاع پرداختند در ۱۵ اوت نیروی هوایی بریتانیا ۷۵ هواپیمای آلمانی را سرنگون کرد وخود ۳٤ هواپیما از دست داد. در هفتهٔ نخست سپتامبر نبرد به نفع آلمان بود اما در ۱۵ سپتامبر طی دو مرحله، آنچنان تلفاتی به آلمان ها وارد شد که به ناچار دست از تاکتیک پیشین خود برداشتند و به حملات کور شبانه به شهرهای انگلستان پرداختند. لندن از هدف های عمدهٔ جنگنده بمب افکن های آلمانی بود. با سرنگون شدن ٥٦ بمب افکن آلمانی در ۱۵ سپتامبر، این روز به نام «روز نبرد بریتانیا» نامگذاری شد در ۱۲ هفته نبرد هوایی، ۱۷۳۳ هواپیمای آلمانی و ۹۱۵ هواپیمای انگلیسی ازبین رفت و ٤٤ خلبان انگلیسی نیز جان باختند.

بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، پادشاهی متحد[2]

کشوری که به نام انگلستان یا بریتانیا می شناسیم شامل جزیرهٔ بریتانیا و ایرلند شمالی است. جزیرهٔ بریتانیا خود شامل انگلستان (بخش جنوبی و

1- Britain, Battle of

1- United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland.

میانی جزیره)، ویلز (بخش غربی جزیره) و اسکاتلند (بخش شمالی جزیره) است. جزایر دریای شمال و جزیرهٔ مان نیز جزو این کشور به حساب می آیند.

بریستول، آشوب های[1]

از ۲۹ تا ۳۱ اکتبر ۱۸۳۱ شهر بریستول شاهد آشوب های بزرگی بود که بر سر مسألهٔ اصلاحات پارلمانی پدید آمده بود. خیابان های تنگ آن زمان بریستول مکان مناسبی برای شورش مردم بود. آشوب با ورود سرچارلز وترال به بریستول، آغاز شد. او از مخالفان رفرم در مجلس عوام بود. شهرداری و کاخ اسقفی به آتش کشیده شد. و مقام های بریستول تقاضای اعزام قوا کردند. ورود نیروها و خونریزی گسترده و اعدام عده ای از شورشیان، نظم را برقرار کرد. آشوب های بریستول، زنگ هشداری به لندن بود تا جلو اشاعهٔ آن را در دیگر شهرها بگیرند و از وقوع انقلابی که درپی بود جلوگیری کنند.

بریگاد خشمناک[2]

گروه کوچک چپگرایی که به نام طبقهٔ کارگر حملاتی را علیه دولت بریتانیا انجام داد. در نخستین اقدام خود، در ۲۰ اوت ۱۹۶۷ سفارت ایالات متحده در لندن را به مسلسل بست و در ۱۱ ژانویهٔ ۱۹۷۱ بمبی به خانهٔ وزیر اشتغال پرتاب کرد. وی در آن هنگام مشغول تنظیم «لایحهٔ مناسبات صنعتی» بود، لایحه ای که سر و صدای زیادی به راه انداخته بود. اعضای این گروه عمدتاً از دانشجویان سابق و از طبقهٔ متوسط بودند و در بینش سیاسی هم بیشتر به آنارشیست ها نزدیک بودند تا به مارکسیست ها. رهبران این گروه در ۱۹۷۲ محاکمه و زندانی شدند. و با فعالیت های بمب گذاری ارتش موقت ایرلند،

1- Bristol Riots.   2- Angry Brigade.

فعالیت این گروه تحت الشعاع قرار گرفت و متوقف شد.

بژورکو (بیورکو)، پیمان [1] (۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۰۵)

قیصر **ویلهلم دوم** و **تزار نیکلای دوم** در هنگام دیدار دوستانه در قایق های تفریحی یکدیگر در سواحل بژورکو- فنلاند- پیمانی امضا کردند که به موجب آن، اتحاد دفاعی آلمان و روسیه در برابر حمله از سوی هر قدرت دیگری واکنش نشان می داد. وزارت خارجهٔ روسیه با این پیمان مخالفت کرد و دلیل آنهم به نظر وزارتخانهٔ مزبور، عدم پذیرش این پیمان از سوی فرانسه، متحد روسیه، بود. **بولو**، صدراعظم آلمان نیز با این پیمان مخالف بود چرا که ابتکار دیپلماسی را حق دولت - و نه قیصر- می دانست. روسیه به کمک های مالی فرانسه وابسته بود و تنش روابط فرانسه - آلمان بر سر **بحران مراکش** آخرین امید روسیه به اجرای پیمان را برباد داد.

بسارابی [2]

سرزمینی واقع در حد فاصل رودهای پروث و دنیستر که از نظر کشاورزی بسیار حاصلخیز است و سکنهٔ آن را رومانیایی ها و اوکرانی ها تشکیل می دهند. تا ۱۸۱۲ عثمانی و روسیه بر سر حاکمیت بسارابی نزاع داشتند در این سال ضمیمهٔ امپراتوری روسیه شد. درپی شکست روسیه در**جنگ کریمه** (۱۸۵۶) بسارابی جنوبی به پادشاهی رومانی واگذار شد اما در ۱۸۷۸ روسیه دوباره آنجا را پس گرفت. در فوریهٔ ۱۹۱۸ بسارابی خود را از سلطهٔ روسیه رها ساخت و دو ماه بعد شورای کیشینف وحدت بسارابی و رومانی را اعلام کرد. **کنفرانس صلح ۱۹۱۹ پاریس** نیز این تصمیم را مورد تأیید قرار داد اما

1- Björko, Treaty of. 2- Bessarabia.

شوروی‌ها طی اولتیماتومی به رومانی خواهان جدایی بسارابی شدند و رومانی که درپی سقوط متحد سابقش، فرانسه، در اروپا منزوی شده بود مجبور به قبول اولتیماتوم شد، بار دیگر بسارابی در فاصله سال‌های ۴۴ — ۱۹۴۱ تحت حاکمیت رومانی قرار گرفت، اما از مارس ۱۹۴۴ جزئی از «جمهوری سوسیالیستی شوروی مولداوی» شد. این جدایی، گاه رابطهٔ رومانی — شوروی را در دوران پس از استالین (خاصه در ۶ — ۱۹۶۴) تیره کرده است. اما امیدی به الحاق دوبارهٔ آن به رومانی نمی‌رود.

بُسفر، تنگهٔ[1]

آبراههٔ طبیعی باریکی که دریای سیاه را به دریای مرمره وصل می‌کند و شهر استانبول در کنار آن بنا شده است. موقع حساس استراتژیک بسفر سبب شده است تا بر سر تصاحب آن مشاجره‌ای دیرپا بین دولت‌های اروپایی بوجود آید. حل **مسألهٔ بغازها** از جمله اقدام‌های دیپلماتیک برای تضمین عبور آزاد همهٔ کشتی‌ها از این آبراه بود. روسیه در دههٔ ۱۸۹۰ تصمیم به تسخیر بسفر گرفت و تحت نام «پروژهٔ نلیدوف» — نام سفیر روسیه در عثمانی — دوبار در ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ دست به عمل زد اما دولت بریتانیا هر بار اقدام دولت روسیه را خنثی کرد.

بُسنی - هِرزگُووین[2]

منطقه‌ای در یوگسلاوی. این منطقه از سدهٔ پانزده تا سال ۱۹۰۸ زیر سلطهٔ عثمانی بود. از ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۸ قوای اتریش - هنگری، این دو ایالت را اشغال کردند و مستعمرهٔ خود ساختند، حاکمیت عثمانی در این دوره

1- Bosphorus. 2- Bosnia - Herzegovina.

حاکمیتی صوری بود. جنبش **ترکان جوان**، این نگرانی را در اتریشی ها پدید آورد که مبادا عثمانی درصدد پس گرفتن این ایالت ها برآید. به همین جهت در اکتبر ۱۹۰۸ آنها را رسماً ضمیمهٔ امپراتوری ساختند. صرب ها که اکثریت مردم این دو ایالت را تشکیل می دادند از این جریان ناخشنود شدند. روسیه نیز نگران بود که با الحاق این ایالت ها به اتریش، قدرت این امپراتوری در شرق اروپا زیاد شود و به همین جهت از عثمانی ها تقاضای امتیازهایی در تنگه های **بسفر** و **داردانل** کرد (به **مسألهٔ مشرق** نگاه کنید). سرانجام آلمان، متحد اتریش، روسیه را وادار کرد بدون تقاضای هرگونه امتیازی، الحاق این دو ایالت به اتریش را به رسمیت بشناسد (۱۹۰۹). صرب ها در امپراتوری اتریش مبادرت به عملیات تروریستی کردند. اوج این عملیات ترور ولیعهد اتریش در **سارایوو** بود که بهانهٔ آغاز جنگ جهانی اول شد. بین سال های ۴۱ ــ ۱۹۱۸ این دو ایالت بخشی ازپادشاهی یوگسلاوی شد. جنگل های انبوه این ایالت ها پوشش خوبی برای عملیات پارتیزانی در خلال جنگ جهانی دوم بود. در ماه مه ۱۹۴۳ در کرانهٔ رود نرتوا ــ راه آبی بُسنی به دریای آدریاتیک ــ جنگ بزرگی علیه قوای آلمانی و ایتالیایی درگرفت. قانون اساسی ژانویهٔ ۱۹۴۶ یوگسلاوی، بُسنی - هرزگووین را یکی از جمهوری های فدرال یوگسلاوی اعلام کرد.

بعث، حزب سوسیالیست[1]

یک جنبش پان عرب که بر اساس وحدت دو حزب سیاسی سوریه، حزب بعث **میشل عفلق** و حزب سوسیالیست **اکرم حورانی** در ۱۹۵۲ ایجاد شد (بعث به معنای رستاخیز است). ایدئولوژی حزب همان فلسفهٔ بعثی میشل عفلق است که در۶ ــ ۱۹۴۴ بدین شرح خلاصه شده: «آزادی، وحدت، و

1- Baáth Socialist Party.

سوسیالیسم» «در یک کشور عربی با رسالتی همیشگی». حزب بعث از مرزهای سوریه فراتر رفت و به عراق، لبنان، و کشورهای خلیج فارس رسید و درواقع راهی و رقیبی برای سوسیالیسم عربی عبدالناصر بود. سال های ۱۹۵٦ تا ۱۹۵۹ اوج قدرت و گسترش حزب بعث بود که در وحدت سوریه و مصر در «جمهوری متحدهٔ عربی» تجسم می یافت. حزب بعث به تدریج به سوی نظام تک حزبی گرایش یافت و شاخه های آن در سوریه و عراق حکومت این دو کشور را در دست گرفتند. درواقع هیچیک از شعارهای میشل عفلق — آزادی، وحدت و سوسیالیسم— مورد اعتنای حکومت های بعثی این دو کشور قرار نگرفته است. نظام تک حزبی، با آزادی منافات دارد، اختلاف این دو حکومت بعثی، دلیل نفی هر گونه وحدت است و از سوسیالیسم هم شاید تنها نام آن در این کشورها سکّهٔ رایج است.

بغازها (تنگه ها)، مسألهٔ[1]

بحثی بین المللی در مورد حق عبور از تنگه های **بسفر** و **داردانل**. در ۱۸۳۳ تبصرهٔ محرمانه ای به پیمان **خونکار اسکله سی** اضافه شد و به روسیه این تضمین را می داد که عثمانی ها به هنگام جنگ این آبراهه را بر روی دول متخاصم خواهند بست. اما هیچ محدودیتی برای عبور و مرور روس ها وجود نخواهد داشت. این امر به روسیه برتری چشمگیری می داد اما توافق های بعدی، این زد و بند محرمانه با روس ها را بی اعتبار کرد. بنا به کنوانسیون بغازها در ژوئیهٔ ۱۸٤۱ در صورتی که عثمانی با هیچ دولتی در جنگ نباشد، بغازها بر روی دول متحارب بسته می شوند این میثاق که به امضای بریتانیا، روسیه، فرانسه، پروس و اتریش رسید به موجب **پیمان پاریس** (۱۸۵٦) نیز تأیید شد. کنفرانس ۱۸۷۱ لندن با قبول حضور نظامی روسیه در دریای سیاه، اصول

1- Straits Question.

کنوانسیون ۱۸٤۱ را مورد تصدیق مجدد قرار داد و مقرر کرد در صورتی که سلطان عثمانی استقلال کشورش را در معرض تهدید ببیند حتّی در زمان صلح کشتی‌های جنگی نتوانند از آبراهه‌ها بگذرند. این تصمیم پایهٔ اعلامیه‌ای در مورد بغازها شد که در کنگرهٔ ۱۸۷۸ **برلین** مطرح گردید. **سالیسبوری** نخست‌وزیر بریتانیا اعلام کرد که اگر به نظر برسد سلطان عثمانی آزادی عمل ندارد، قدرت‌ها آزادند حتّی بدون تقاضای سلطان ناوهای خود را از داردانل عبور دهند.

بغداد، پیمان[1]

در فوریهٔ ۱۹۵۵ عراق و ترکیه در بغداد پیمانی امنیتی و دفاعی امضا کردند که چند ماه بعد ایران، پاکستان و بریتانیا هم بدان پیوستند. در متن پیمان پیش‌بینی شده بود که هر دولت **عضو جامعهٔ عرب** یا هر دولتی که خواهان حفظ صلح و امنیت در خاورمیانه است و هر دو کشور عراق و ترکیه آنرا به رسمیت شناخته‌اند می‌تواند به پیمان ملحق شود. با این حساب اسرائیل که مورد شناسایی عراق نبود حق الحاق به پیمان را نداشت. عراق و انگلستان درچارچوب پیمان بغداد به موجب معاهدهٔ دوجانبه‌ای (که یادگار **پیمان دولتی عراق ــ بریتانیا** در ۱۹۳۰ بود) در ٤ آوریل ۱۹۵۵ به حفظ مناسبات خاص خود ادامه دادند. به موجب مادهٔ ٦ پیمان با توافق حداقل چهار کشور از کشورهای عضو، شورای دائمی وزیران دایر می‌شد. در نوامبر ۱۹۵۵ نخستین شورای وزیران عضو در بغداد تشکیل شد. دو کمیتهٔ نظامی و اقتصادی نیز برای بررسی مسائل دفاعی و اقتصادی منطقه برپا شد.

انگلستان و آمریکا که طراح اصلی و گردانندهٔ پیمان بودند این پیمان را خط دفاعی خاورمیانه در برابر شوروی و جزئی از سیاست **محاصره و قرنطینهٔ**

1- Baghdad Pact.

اتحاد شوروی می‌دانستند. شوروی به همین دلیل پیمان بغداد را مردود شمرد. نمایندهٔ آمریکا در ۱۹۵۷ در کمیته‌های اقتصادی و نظامی پیمان بغداد شرکت کرد گرچه این کشور هیچوقت رسماً عضو پیمان نشد. درپی کودتای ژوئیهٔ ۱۹۵۸ توسط **عبدالکریم قاسم** و سقوط نظام پادشاهی، عراق از پیمان بغداد کناره گرفت (مارس ۱۹۵۹). در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ پیمان به **سنتو** تغییر نام داد و مقر آن از بغداد به آنکارا منتقل شد.

بگین، مناخیم[1]

نخست‌وزیر اسرائیل. در برست‌لیتوفسک به دنیا آمد (۱۹۱۳)، در دانشگاه ورشو تحصیل کرد. چند ماهی در اردوگاه کار سیبری بود (۱۹۳۹). در ۱۹۴۱ به فلسطین آمد و رهبر **ایرگون ـ زوای‌لومی** شد این سازمان تروریستی مسئولیت انفجار هتل داود در اورشلیم را برعهده گرفت. (۱۹۴۶). از ۱۹۴۸ عضو کِنِست بود و در کابینهٔ **لوی اشکول** وزیر مشاور شد (۷۰ — ۱۹۶۷). از ۱۹۷۳ به بعد رهبر جناح راست حزب لیکود (وحدت) و در ۱۹۷۷ نخست‌وزیر اسرائیل شد. دوران نخست‌وزیری او با مبارزهٔ شدید علیه فلسطینی‌ها و **سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)** در لبنان همراه بود. وی جنوب لبنان را اشغال کرد ولی در این اقدام ناموفق بود. در زمان او نام کرانهٔ باختری رود اردن به **شومرون** و یهودا تغییر یافت و این سرزمین‌ها و نیز اورشلیم و بلندی‌های جولان بخشی از اسرائیل شناخته شدند. درپی **ابتکار سادات** در صلح با اسرائیل و کمپ دیوید، با وساطت آمریکا میان مصر و اسرائیل آشتی برقرار شد و جایزهٔ صلح نوبل به این علت به بگین تعلق گرفت (او نخستین تروریستی بود که موفق به دریافت این جایزه می‌شد). حملات هوایی شدید اسرائیل به لبنان و خارج کردن فلسطینی‌ها از این سرزمین در زمان نخست‌وزیری بگین صورت گرفت. عملیات بمباران تأسیسات اتمی عراق در نزدیکی بغداد نیز به دستور او انجام

1- Begin, Menachem.

شد. در ۱۹۸۳ از نخست‌وزیری کناره گرفت.

بلان، لویی[1] (۱۸۸۲-۱۸۱۱)

سوسیالیست مشهور فرانسوی، متولد مادرید (پدرش به هنگام اشغال اسپانیا از سوی فرانسه مأمور دولت فرانسه در مادرید بود). دورهٔ دانشجویی را در فقر گذرانید. کتاب «سازمان کار» را در ۱۸۳۹ منتشر ساخت و ایدآل‌های سوسیالیستی و مزد برابر را مطرح کرد. دو سال بعد در کتاب دیگری سلطنت اُرلئان‌ها را مورد انتقاد شدید قرار داده **رُبسپیر انقلابی معروف** فرانسه را به عنوان دوست و همرزم طبقهٔ کارگر معرفی کرد. در فوریهٔ ۱۸٤۸ (انقلاب‌های اروپا) عضو دولت موقت فرانسه شد و ریاست «کمیسیون لوکزامبورگ» را برعهده گرفت. کار این کمیسیون پایان دادن به بیکاری بود. در ژوئن ۱۸٤۸ با شکست انقلاب و سلطهٔ ضدّ انقلاب، از فرانسه به انگلستان گریخت، و تا ۱۸۷۱ (سقوط ناپلئون سوم) آنجا ماند. در **جمهوری سوم فرانسه** نمایندهٔ مارسی در پارلمان بود. گرچه **مارکس** در بسیاری موارد از لویی بلان ستایش کرده بود اما مارکسیست‌های فرانسوی به او اعتماد چندانی نداشتند.

بلریو، لویی[2] (۱۹۳۶-۱۸۷۲)

از پیشگامان هوانوردی فرانسه. در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۰۹ نام بلریو به عنوان نخستین کسی که با پرواز از کانال مانش گذشت در تاریخ ثبت شد. وی این فاصله را در ۳۷ دقیقه پیمود. اهمیت این پرواز از نظر سیاسی نیز آشکار بود؛ دیگر بریتانیا جزیره‌ای جدا از اروپا و غیرقابل دسترس نبود و این نکته را وزارت جنگ و ستاد ارتش تمامی کشورهای قاره درک می‌کردند. این پرواز

1- Blanc Louis.   2- Blériod, Louis.

سبب تشویق و گسترش پروازهای هوایی با فاصله‌های دور شد.

بلـژیک[1]

پادشـاهی بلـژ یک در شمـال باخـتری اروپا، بین فـرانسه، لـوکزامبورگ، آلمان غربی، هلند و دریای شمـال قرار گرفته است. مساحت ۳۰۵۱۳ کیلومتر مربع، جمعیت حدود ۱۰ میلیون، پایتخت: بروکسل.

بلژ یک از ۱۸۳۱ مستقل بوده و پـیمان ۱۸۳۹ لندن بر استـقلال و بیطرفی دائمی بلژ یک تـأکید کرده است و بـه موجب این پـیمان، انگلستـان، روسیه، فرانسه، اتریش و پروس نیز بیطرفی و استقلال این کشور را تضمین کرده‌اند. با ورود قوای آلمانی به بلـژ یک در اوت ۱۹۱٤، **آلبرت** پادشاه این کشور، از سایر امضا کـنندگـان پـیمان لـندن خواسـت در انجام تـعهد خود به بـلژ یک کمک کنند. انگـلیس و فرانسه از بلژ یـک در برابر آلمان حـمایت کردند امـا در طول جنـگ جهـانی اول تنـها بـخش کوچـکی از کشور در دسـت بلژ یکی ها بود. گسترش سریع صـنعت سبب شـد تا در فاصلهٔ دو جنـگ، بلژ یک از نظر تراکم نسبی جمعـیـت مـقام اول را در جهان دارا شود. در ۱۰ مه ۱۹٤۰ نـازی‌هـا بار دیگـر بـلژ یک را اشـغـال کـردند. **لئو پولد سوم** پـادشاه کشور بـعد از ۱۸ روز پـایداری در برابر نازی‌ها فـرمان تسلیم ارتش کشور را صادر کـرد. **لئوپولد** اسیر جنگی شد اما دولت در تـبعید بلژ یک به هـمکاری با متفقین و مبارزه با هیتلر ادامه داد. عمل لئوپولـد و تسلیم در برابر آلمـان سبب بی اعتباری مقام سلطنت در مـیان بلژ یکی ها شـد و در ژ وئیه ۱۹۵۱ منجر به کـناره گیری او از پادشاهی به نفع پسر بیست و سه ساله اش، **بودوئن** شد. با شروع مبارزات ضدّ استعماری، بلژ یک کـه قـدرتـی استـعـمـارگـر بود ابتـدا در بـرابـر این مبـارزات مـقـاومت خشونت‌باری نشان داد امـا با زوال عصر استعمار سنتی، این کشور نیز مستعمرهٔ

1- Belgium.

بزرگ خود — زئیر یا کنگوی بلژیک — را از دست داد. از نظر داخلی، بلژیک با کشمکش میان اقلیت فرانسوی زبان‌های **والون** (۴۵ درصد جمعیت)، و اکثریت فلامان روبرو بود، زیرا تا ۱۹۲۰ تنها زبان فلامان‌ها زبان رسمی و اداری کشور بود. در ژوئیهٔ ۱۹۷۱ پارلمان بلژیک به موجب قانونی حقوق سیاسی و فرهنگی دو جامعهٔ زبانی را تضمین نمود. این حقوق بعداً شامل حال اقلیت آلمانی زبان **او پن – مالمدی** هم شد. از ۱۹۴۸ در این کشور دو گرایش پا به‌پای هم پیش رفته‌اند: یکی حرکت به سوی سلطنت و هیأت وزیران، و دیگری پیشرفت در جهت همکاری‌های منطقه‌ای و بین المللی. پیشگامی بلژیکی‌ها در ایجاد **بنلوکس**، کمیسیون اروپا، و **شورای وزیران اروپا**، و دایر شدن مقر این سازمان‌ها — و نیز مقر ناتو از ۱۹۶۷ به بعد— در بروکسل نمونهٔ بارز گرایش دوم است.

بلشویک‌ها[1]

جناح انقلابی حزب سوسیال دموکرات روسیه. در دومین کنگرهٔ حزب که در اوت ۱۹۰۳ در لندن برگزار شد در مورد رأی‌گیری برای ترکیب هیأت سردبیری روزنامهٔ ایسکرا اکثریت به گروه هوادار **لنین** رأی دادند و این گروه از آن پس «بُلشویک» یا اکثریت نام گرفت. بلشویک‌ها تا ۱۹۱۲ به صورت جناح انقلابی حزب سوسیال دموکرات باقی ماندند. در آن تاریخ لنین کمیتهٔ مرکزی جداگانه‌ای ایجاد کرد. درپی پیروزی انقلاب روسیه، حزب لنین در ۱۹۱۸ نام جدیدی یافت: «حزب کمونیست سراسر روسیه» یا «بلشویک». تا برپایی کنگرهٔ نوزدهم حزب در اکتبر ۱۹۵۲ نام بلشویک رسماً به حزب کمونیست شوروی اطلاق می‌شد.

1- Bolsheviks.

بلغارستان[1]

جمهوری بلغارستان در کرانهٔ باختری دریای سیاه بین رومانی و یونان واقع شده است. مساحت ۱۱۰،۹۱۲ کیلومتر مربع؛ جمعیت حدود ۱۰ میلیون؛ پایتخت: صوفیه. گرچه بلغارها در سدهٔ دهم امپراتوری قدرتمندی در اروپا برپا کرده بودند، اما احساسات ناسیونالیستی بلغارستان امروزی، از دههٔ ۱۸۷۰ آغاز می شود. آن زمان روس ها بلغارها را تشویق کردند که به عنوان ملتی اسلاو در برابر عثمانی بشورند. عثمانی ها ۵۰۰ سال بر این سرزمین حکومت کرده بودند. **پیمان سان‌استفانو** در مارس ۱۸۷۸ بلغارستانی به همان وسعت قرون وسطائیش زیر حمایت روسیه به وجود آورد اما بعداً **پیمان برلین** از وسعت آن کاست. بلغارستان بزرگی که در پیمان **سان‌استفانو** وعده داده شد، در سراسر دوران پادشاهی **فردیناند** و پسرش **بوریس** ، ایدآل سیاستمداران صوفیه بود. در آغاز قرن حاضر بلغارستان سیاست ایجاد توازن بین قدرت های بزرگ را دنبال می‌کرد. **جنگ‌های بالکان** سبب سرخوردگی بلغارستان و نزدیک شدن این کشور به آلمان در ۱۹۱۵ شد. این اتحاد به شکست بلغارستان در ۱۹۱۸ انجامید. بعد از دوران سلطهٔ دهقانی در زمان **استامبولیسکی** ، این کشور تا مدت ها عملاً زیر سلطهٔ دیکتاتورها و سازمان تروریستی **آی. ام. آر. اُ** قرار گرفت. شاه بوریس در اشغال یوگسلاوی با آلمان همکاری کرد (۱۹۴۱). اما از همکاری با آلمان در جنگ با شوروی اکیداً سر باز زد. ارتش سرخ در سپتامبر ۱۹۴۴ وارد بلغارستان شد. رژیم کمونیستی به رهبری **دیمیتروف** در کشور برقرار گردید و در ۱۹۴۶ اعلام جمهوری کرد. درپی درگذشت دیمیتروف در ۱۹۴۹ و مبارزهٔ قدرت، سرانجام وولکوچرونکو از بستگان دیمیتروف رهبری کشور را به دست گرفت. وی خط مشی استالین را با شدّت به مورد اجرا گذاشت. با ردّ استالینیسم در ۱۹۵۶، آنتون یوگوف جای او را گرفت. اما قدرت واقعی از ۱۹۵۶ به بعد در دست تودور ژیوکوف رهبر حزب

1- Bulgaria.

کمونیست بلغارستان بود. بلغارستان متحد وفادار شوروی در **پیمان ورشو** شد. ژیوکوف در نوامبر ۱۹۶۲ نخست‌وزیر و در ژوئیه ۱۹۷۱ رئیس شورای دولتی (رئیس جمهور) شد. در سال ۱۹۷۶ نیز مجدداً به این سمت برگزیده شد. در دوران حکومت وی بلغارستان از صورت کشور صادرکنندهٔ کالاهای کشاورزی بیرون آمد و در صنایع مهندسی به پیشرفت‌های شایانی رسید.

بلوخر، گرهارد فون[1] (۱۸۱۹ – ۱۷۴۲)

سردار پروسی که در آخرین نبرد از جنگ‌های هفت ساله (۶۳ – ۱۷۵۶) و نیز در جنگ علیه ارتش انقلابی فرانسه، شرکت داشت. در ۱۸۰۶ ناپلئون پروس را شکست داد اما بلوخر حتّی پس از سقوط برلین، مقاومت کرد. در پیروزی نبردهای ۱۸۱۳ در کاتسباخ، سیلزی، و بعد در لایپزیگ نقش مهمی داشت و به همین سبب به درجهٔ مارشالی رسید. در ۱۸۱۴ فرمانده قوای پروس در نبرد با ناپلئون بود و در رأس این قوا وارد پاریس شد. با بازگشت ناپلئون از جزیرهٔ الب، بلوخر فرمانده راین سفلی بود و در نبرد واترلو که به شکست امپراتور فرانسه منتهی شد نقش حساسی برعهده داشت.

بلوم، لئون[2] (۱۹۵۰ – ۱۸۷۲)

سیاستمدار فرانسوی، متولد پاریس. از روزنامه‌نگاران مشهور و منقّد نمایشنامه (برادرش رنه از هنرمندان مشهور فرانسه بود که در ۱۹۴۲ در اردوگاه مرگ آشویتس کشته شد). لئون بلوم در ۱۸۹۹ به گروه سوسیالیستی **ژورس** پیوست، در ۱۹۱۹ نمایندهٔ پارلمان شد و در ۱۹۲۵ رهبر حزب سوسیالیست

1- Blücher, Gerhard von 2- Blum, Leon.

فرانسه شد. در ژوئن ۱۹۳۶ در رأس **حکومت** «**جبهۀ مردمی**» قرار گرفته اولین نخست‌وزیر سوسیالیست فرانسه شد. وی دست به اصلاحاتی زد. از جمله قانون ۴۰ ساعت کار در هفته را به تصویب رساند. **دولت ویشی** ویرا به زندان انداخت در ۱۹۴۲ در ریوم محاکمه شد و گناه عدم‌آمادگی نظامی فرانسوی در برابر آلمان نازی به گردن او گذاشته شد. آلمان‌ها وی را به اردوگاه‌های بوخنوالد و داخائو فرستادند و تا ۱۹۴۵ در توقیف بود. سال‌های ۷–۱۹۴۶ نخست‌وزیر فرانسه شد و آرمان‌های سوسیالیستی معتدل حزب را در قانون اساسی **جمهوری چهارم** گنجانید. وی در ضمن مؤلف کتاب‌هایی در ادبیات، هنر و مسائل جامعۀ روشنفکری است.

بلیز[1] (هُندوراس انگلیس)

جمهوری مستقل و عضو جامعۀ مشترک‌المنافع بریتانیا بین مکزیک، گواتمالا و در ساحل دریای کاراییب واقع شده است. مساحت: ۲۳،۰۵۴ کیلومتر مربع؛ جمعیت: ۱۵۰ هزار نفر؛ پایتخت: بلموپان.

انگلیسی ها در زمان حکومت چارلز اول به این سرزمین آمدند و مهاجرنشین هایی در آنجا ایجاد کردند. در آن زمان قدرت استعماری در آمریکای لاتین،اسپانیا بود، اما در ۱۷۹۸ حق انگلستان را در این ناحیه به رسمیت شناخت. در ۱۸۶۲ مهاجرنشین مزبور به نام مستعمرۀ «هُندوراس بریتانیا» موسوم شد و تا ۱۸۸۴ از نظر اداری تابع جامایکا بود. در ۱۹۴۶ دولت کارگری **اتلی** می‌خواست دعاوی ارضی گواتمالا، همسایۀ بلیز، نسبت به این سرزمین را به **دیوان بین‌المللی لاهه** ارجاع کند اما با نظر او مخالفت شد. در ۱۹۶۴ به موجب قانون اساسی تازه‌ای به هُندوراس انگلیس خودمختاری داده شد و نام آن به بلیز تغییر یافت (۱۹۷۳). کنفرانس قانون

1- Belize.

اساسی آوریل ۱۹۸۱ لندن به استعمار مستقیم بریتانیا در بلیز پایان داد و در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱ استقلال کامل آن اعلام شد. گواتمالا به نشانهٔ اعتراض به استقلال بلیز رابطهٔ سیاسی خود را با بریتانیا قطع کرد و دولت انگلستان اعلام کرد که برای حمایت از استقلال بلیز در مقابل دعاوی گواتمالا نیروهای زمینی و دریایی و هوایی را مسئول مراقبت از این جمهوری کرده است.

البنّا، حسن ← اخوان المسلمین.

بناپارت، خانوادهٔ[1]

بناپارت‌ها که اصلاً اهل فلورانس بودند در سدهٔ شانزده در کورس مستقر شدند. حاصل ازدواج کارلو بناپارت (۸۵–۱۷۴٦) با ماری رامولینو (۱۸۳٦– ۱۷۵۰) پنج پسر و سه دختر بود. پسر ارشد ژوزف، شاه ناپل شد و در ۱۸٤٤ درگذشت. ناپلئون، دومین پسر، (۱۸۲۱– ۱۷٦٤) امپراتور فرانسه شد، لوسین، پسر سوم، شاه کانینو شد و در ۱۸٤۰ درگذشت. لویی پسر چهارم پادشاه هلند شد. او با دخترژوزفین (نادختری ناپلئون) ازدواج کرد و ناپلئون سوم حاصل این ازدواج بود لویی در ۱۸٤٦ درگذشت. پنجمین پسر، جروم، پادشاه وستفالی شد (درگذشت ۱۸٦۰). از دخترها الیزه با فلیکس باکیوچی ازدواج کرد؛ پائولین با ژنرال لکلرک و کارولین، با جوآکیم مورا. درواقع با به قدرت رسیدن ناپلئون، ونیل او به مقام امپراتوری فرانسه، هر یک از اعضای خانواده‌اش را به پادشاهی سرزمینی در اروپا گماشت.

بن بلا، محمد احمد[2]

متولد ۱۹۱٦. وی رهبر انقلاب ضدّ استعماری الجزایر بود. در جنگ دوم

1- Bonapart Family. 2- Ben Bella, Mohammad Ahmad.

جهانی در ارتش فرانسه خدمت کرد. در ۱۹۴۷ رهبر جنبش افراطی ناسیونالیست های الجزایر به نام «سازمان ویژه» شد. در ۱۹۵۰ به زندان فرانسویان افتاد اما به قاهره گریخت (مارس ۱۹۵۲) و به پایه گذاری و رهبری **اف. ال. ان** (جبهه آزادی بخش ملی) پرداخت. این جبهه در سال های بعد در **جنگ الجزایر** با فرانسه فعالیت عمده را بر دوش داشت. در **بحران کانال سوئز** در اکتبر ۱۹۵۶ فرانسویان یک هواپیمای مراکشی را ربودند و بن بلا را که مسافر آن بود توقیف کردند. بن بلا از قاهره به تونس می رفت. وی تا مارس ۱۹۶۲ در زندان بود. برای انعقاد **پیمان اویان** با فرانسویان، بناچار از زندان آزادش کردند. در بازگشت به الجزایر رئیس دولت موقت الجزایر شد (سپتامبر ۱۹۶۲) و در آوریل ۱۹۶۳ به سمت ریاست جمهوری الجزایر برگزیده شد. وی به تقلید عبدالناصر حکومت فردی ای را در الجزایر پایه گذاری کرد. سیاست **پان عربیسم** را دنبال می‌کرد و با شوروی مناسبات سردی داشت. در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۵ وزیر دفاع الجزایر، **هواری بومدین** در کودتای بدون خونریزی وی را سرنگون کرد.

بن بلا تا سال ۱۹۷۹ در منزل خود تحت نظر بود و از آن پس در چارچوب محدودیت هایی، از آزادی بیشتری برخوردار بوده است.

بِنِت، ریچارد بدفورد[1] (۱۹۴۷ – ۱۸۷۰)

سیاستمدار کانادایی. متولد برونشویک بود و از راه وکالت ثروتی اندوخت و رهبر حزب محافظه کار کانادا شد (۱۹۲۷). در انتخابات ۱۹۳۰ حزب او اکثریت کرسی ها را به دست آورد و بنت نخست وزیر کانادا شد (۳۵–۱۹۳۰). علاقهٔ شدید او به تجارت آزاد در حوزهٔ امپراتوری بریتانیا

1- Bennett, Richard Bedford.

۹ (اولویت‌های امپراتوری) سبب شد تا کنفرانس اُتاوا در ۱۹۳۲ به ریاست او برگزار شود. در ۱۹۳۵ بنت پیشنهاد اصلاحاتی را داد که به «سیاست نوین» روزولت شباهت داشت. وی در انتخابات آن سال از حزب لیبرال شکست خورد و حکومت کانادا به مدت ۲۲ سال در دست این حزب بود.

بنتام، جرمی[1] (۱۸۳۲-۱۷۴۸)

فیلسوف و حقوقدان انگلیسی. تحصیل کردهٔ آکسفورد بود. چکیدهٔ فلسفهٔ او، که به مشرب **فایده گرایی**[2] موسوم شده، این است: «بیشترین خوشی برای بیشترین افراد». تنبیه و مجازات را منشأ شرّ می داند و تنها در صورتی مجاز می شمارد که از شرّ بدتری جلوگیری کند. بنتام به روزگار خویش ضرورت تدوین و اصلاح قوانین کیفری را تشخیص داد و در تدوین **قانون نادارها** نقشی اساسی داشت. او بر مردانی نظیر **چادویک**، **فرانسیس پلیث**، **بروآم** و **پیل** تأثیر فراوانی بر جای نهاد. نسلی که مانند وی از مفاسد دستگاه عدالت رنج می بردند نیز از تأثیر او برکنار نماندند.

بِنِش، ادوارد[3] (۱۹۴۸ - ۱۸۸۴)

رئیس جمهور چکسلواکی. در خانواده‌ای دهقانی در بوهم به دنیا آمد در دانشگاه‌های پراگ، دیژون و پاریس تحصیل کرد و دکترای جامعه‌شناسی گرفت. در ۱۹۱۵ از اتریش - هنگری فرار کرد و در پاریس با **مازاریک** و جنبش استقلال چکسلواکی همکاری نمود.. وی توانست نظر مساعد چند دولتمرد برجستهٔ فرانسوی را به استقلال کشورش جلب کند. از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۵

Bentham, Jeremy. 2- Utilitarianism. 3- Beneš, Eduard.

وزیر خارجهٔ چکسلواکی بود و در ایجاد **اتفاق صغیر** و نیز پیوند نزدیک کشورش با شوروی و فرانسه نقش اساسی داشت. در **جامعهٔ ملل** فعال بود و مدت کوتاهی (۲-۱۹۲۱) نخست‌وزیر چکسلواکی شد. در ۱۹۳۵ به جای **مازاریک**، رئیس جمهور چکسلواکی شد ولی **قرارداد مونیخ** (۱۹۳۸) را آنچنان خیانت بزرگی از سوی دول غربی به کشورش تلقی کرد که استعفا داد و به خارج از کشور رفت. در ۱۹۴۰ در لندن، رئیس **دولت موقّت** تبعیدی چکسلواکی شد ولی بریتانیا تنها در ۱۸ ژوئیهٔ ۱۹۴۱ دولت او را به رسمیّت شناخت. وی در مسافرت ۱۹۴۳ به مسکو کوشید بین شرق و غرب نقش داور را ایفا کند اما لندن و واشنگتن به او بدگمان بودند. در ۱۹۴۵ از لندن به مسکو سفر کرد و همراه نیروهای تحت فرماندهی ژنرال **اسوبودا** (که مورد حمایت شوروی بود) به اسلواکی، بورنو، و پراگ رفت. سه سال دیگر هم رئیس جمهور کشور بود. در فوریهٔ ۱۹۴۸ **کلمنت گوتوالد** دولتی تشکیل داد که پست‌های کلیدی آن در دست کمونیست‌ها بود. بنش کوشید مقام ریاست جمهوری را بیطرف نگاه دارد اما نتوانست با دولت جدید کار کند. در ۶ ژوئن ۱۹۴۸ از ریاست جمهوری کناره گرفت و سه ماه بعد درگذشت.

بن علی، زین العابدین

دومین رئیس جمهور تونس. در ۱۹۳۶ به دنیا آمد از مدرسهٔ نظام فرانسوی - آمریکایی فارغ‌التحصیل شد. در سال‌های ۸۰-۱۹۷۸ رئیس امنیت ملی تونس بود. مدتی سفیر کشورش در لهستان شد. درپی «شورش نان» در ۱۹۸۴ در تونس دیگربار رئیس امنیت ملی شد. پست بعدی او در ۱۹۸۶ مشاورت وزیر کشور بود. در ۱۹۸۷ از سوی **حبیب بورقیبه** به وزارت کشور و در ۱۲ اکتبر همان سال به نخست‌وزیری گماشته شد. در ۶ نوامبر ۱۹۸۷ طی کودتایی بدون خونریزی بورقیبه را از قدرت برکنار کرد و خود رئیس جمهور شد.

بنگلادش[1]

جمهوری خلق بنگلادش در خلیج بنگال بین برمه و هندوستان واقع شده است. مساحت: ۱۴۳،۹۹۸ کیلومتر مربع؛ جمعیت ۹۰ میلیون؛ مرکز: داکا. درسال ۱۹۷۱ایجاد شد. تا۱۹٤۷ ایالت بنگال خاوری(و بخشی از ایالت آسام) و جزئی از امپراتوری بریتانیا در هند بود. وچون اکثریت مردمش مسلمان بودند در زمان استقلال هند وپاکستان، به نام پاکستان خاوری بخشی از این کشور شد هر چند بین این دو پاکستان ۱۰۰۰ مایل خاک هند قرار گرفته بود. بنگالی های پاکستان معتقد بودند که از سوی دولتمردان کراچی مورد بهره کشی قرار می‌گیرند و سیاست خارجی ای که بر آنها تحمیل می شود یک سیاست خاورمیانه‌ای است و ربطی به مردم دلتای گنگ ندارد. از ۱۹۵٤ **عوامی لیگ** به رهبری **مجیب الرحمان** خواستار خودمختاری بنگال خاوری بود و در انتخابات دسامبر ۱۹۷۰ این حزب در سراسرپاکستان به اکثریت قاطعی دست یافت. اما از آنجا که مقام های پاکستان باختری حاضر به هیچ نوع مذاکره و برآوردن خواست‌های **عوامی لیگ** نبودند، اینان در آوریل ۱۹۷۱ در کلکتهٔ هندوستان دولت در تبعید بنگلادش را ایجاد کردند. این امر به جنگ داخلی انجامید و ۱۰ میلیون بنگالی به هند پناهنده شدند. فروپاشی نظام حکومتی دلتای گنگ، قحطی و شیوع وبا در میان پناهندگان و خصومت دیرینهٔ هند و پاکستان برای هند فرصت مناسبی فراهم آورد. بین هند و پاکستان جنگ درگرفت (۳ــ ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱). قوای پاکستان باختری در بنگال تسلیم شدند. تا اوایل ۱۹۷۲ بیشتر کشورهای جهان کشور بنگلادش را به رسمیت شناختند. **مجیب** نخست‌وزیر بنگلادش خواهان برپایی دموکراسی پارلمانی با خصلت سوسیالیستی بود. اما اجرای چنین سیاستی به آسانی امکان‌پذیر نبود. در ۱۹۷۵ مجیب نظام تک‌حزبی ــ را به عنوان وضع فوق‌العاده ــ برقرار کرد اما هفت ماه بعد در یک کودتای نظامی کشته شد.

1- Bengladash.

رهبر کودتا خالد مشرّف نیز در جریان خشونت‌های نوامبر ۱۹۷۵ کشته شد. دو سال بعد را یک دولت غیر نظامی به رهبری رئیس دیوان عالی بر کشور حکومت کرد تا آنکه ژنرال ضیاء الرحمان در ۲۱ آوریل ۱۹۷۷ رئیس جمهور کشور شد. وی «حزب ملی گرای بنگلادش» را ایجاد کرد و در انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی برنده شد. مخالفت مردم با فساد دولتی و حزب طرفدار رئیس جمهور شدّت گرفت و حتّی یک جنبش پارتیزانی خواهان استقلال بلندی‌های چیتاگونگ شد.

بن ـ گوریون، داوید[1] (۱۸۸۶ ـ ۱۹۷۳)

اولین نخست‌وزیر اسرائیل. در لهستان روسیه به دنیا آمد، و در ۱۹۰۶ به فلسطین مهاجرت کرد. از حامیان پرشور **صهیونیسم** و هوادار پذیرش زبان عبری به عنوان زبان ملی یهودیان بود و در ۱۹۱۰ نامش را از داوید گرین به بن گوریون تغییر داد. مدتی در نشریهٔ «صهیونیست» کار کرد و سپس به تحصیل حقوق در دانشگاه‌های اسلونیکا و قسطنطنیه پرداخت. به خاطر فعالیت‌های صهیونیستی اش از ترکیه اخراج شد. در یک هنگ یهودی متعلق به ارتش انگلیس در فلسطین با عثمانی‌ها جنگید. از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۳ دبیر کل حزب «فدراسیون کار یهود» بود. در ۱۹۳۰ رهبر حزب ماپای شد؛ گروهی با بینش سوسیالیستی در بطن صهیونیست‌های فلسطین. در ۱۹۳۵ رئیس **آژانس یهود** شد و تا سیزده سال در این سمت بود. با تشکیل دولت اسرائیل در مناطق اشغالی فلسطین، در ۱۴ مه ۱۹۴۸ نخست‌وزیر اسرائیل شد. سال‌های نخست‌وزیری او (۵۳ ـ ۱۹۴۸) و (۶۳ ـ ۱۹۵۵) سال‌های درگیری اسرائیل و اعراب بود اما با همهٔ این احوال، سیاست صنعتی کردن اسرائیل با جدّیت دنبال شد. در ۱۹۶۵ بار دیگر برای متحد ساختن اعضای ماپای (رافی) به صحنهٔ سیاست بازگشت.

1- Ben - Gurion, David.

بنِلوکْس[1]

در اول ژانویهٔ ۱۹٤۸ با برقراری اتحادیهٔ گمرکی بین سه کشور بلژیک، هلند و لوکزامبورگ همکاری سه کشور تحت این نام گسترده‌تر شد. در دههٔ ۱۹۵۰ بنلوکس تصمیم به ایجاد مناسبات با دیگر کشورها گرفت، حرکت آزاد سرمایه، کالا و مردم بین سه دولت عضو مورد تضمین قرار گرفت. این تصمیم‌ها و توافق‌ها بعداً (اول نوامبر ۱۹٦۰) به شکل **بازار مشترک** یا **جامعهٔ اقتصادی اروپا** درآمد.

بنیادگرایی[2]

در اصل به معنای اعتقاد راسخ به انجیل، کتاب مقدّس عیسویان و ایمان خدشه‌ناپذیر به کامل بودن این کتاب آسمانی است. اصطلاح ابتدا در آمریکا باب شد زیرا در ۱۹۰۹ یک رشته تراکْتْ با عنوان «بنیادها» منتشر می‌شد. اعتقاد بر آن بود که کتاب مقدّس کلمه به کلمه سخن خداست و از هر گونه خطا و لغزش مبرا می‌باشد. بنیادگرایان به این اصول ایمانی راسخ دارند: مسیح خود را فدا کرد تا خشم الهی را از بشریت گناهکار دور سازد؛ مریم عذرا، مادرعیسی مسیح است؛ رستاخیز جسمانی خواهد بود؛ مجازات دوزخ مخلّد و ابدی است. آنان به رجعت دوبارهٔ عیسی نیز باور دارند. بنیادگرایی در میان پرتستان‌های آمریکا نفوذ گسترده‌ای دارد و اینان هم با کلیسای کاتولیک و هم با اندیشه‌های نوین مسیحیت مخالفند و هر دو گروه را بدعتگزار می‌دانند و معتقدند که اینان با بدعت‌هایشان از بنیادهای اولیهٔ مسیحیت دور شده‌اند.

در معنای کلی، بنیادگرایی به هر جنبش مذهبی که خواهان اجرای صریح احکام الهی برطبق کتاب آسمانی باشد نیز اطلاق می‌شود.

1- Benelux.   2- Fundamentalism.

بوئر، جنگ[1]

جنگی که در سال‌های ۱۹۰۲ــ ۱۸۹۹ در جنوب افریقا جریان داشت. بریتانیا علیه اعقاب مهاجران هلندی (بوئرها) در افریقای جنوبی دست به جنگ زد. علت جنگ آن بود که بوئرها به رهبری **کروگر** از سیاست استعماری **ژوزف چمبرلین** نگران بودند و می‌ترسیدند مبادا **ترانسوال** استقلالش را از دست بدهد. **کروگر** به حمایت اروپاییان، خاصه آلمان‌ها، چشم دوخته بود و تشویق‌های آلمان‌ها را در مورد شورش علیه بریتانیا نشانه‌ای از حمایت مسلحانهٔ آلمان از اهداف سفیدپوستان افریقای جنوبی می‌دانست (و این اشتباه بود). جنگ بوئر سه مرحله را پشت‌سر گذاشت: (۱) اکتبر ۱۸۹۹ تا ژانویهٔ ۱۹۰۰، بوئرها در مرز کیپ و ناتال در برابر انگلیسی‌ها به پیشرفت‌هایی نائل شدند و نیروهای انگلیسی را در لیدی اسمیت، مافه‌کینگ و کیمبرلی محاصره کردند. (۲) فوریه‌ــ اوت ۱۹۰۰، انگلیسی‌ها به فرماندهی لرد ربرت دست به ضدّحمله زدند و نیروهایشان را از محاصره نجات دادند و پرتوریا، پایتخت بوئرها، را در ۵ ژوئن اشغال کردند. (۳) سپتامبر ۱۹۰۰ تا مه ۱۹۰۲، دورهٔ نبرد پارتیزانی که کیچنر می‌کوشید بوئرها را از حملات کوچک و جدا از هم پارتیزانی به نیروهای انگلیسی باز دارد. در همین دوره بود که **اردوگاه‌های جمعی** ساخته شد و هواداران و همدلان بوئرها را در آنها سکنی دادند **پیمان فرینیگینگ** در مه ۱۹۰۲ به جنگ پایان داد.

بوان، اِنُورین[2] (۱۹۶۰ــ ۱۸۹۷)

از رهبران اتحادیه‌های کارگری انگلستان. فرزند یک کارگر معدن بود. در اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ سخنگوی اتحادیهٔ معدنگران ویلز جنوبی بود. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۶۰ (زمان مرگش) نمایندهٔ مجلس عوام بود. نخست به عضویت

1- Boer War.   2- Bevan, Aneurin.

« حزب مستقل کار» درآمد و از ۱۹۳۱ به بعد به حزب کارگر پیوست. در خلال جنگ جهانی دوم از منتقدان سیاست **چرچیل** در **مجلس عوام** بود. به عنوان وزیر بهداری (۵۱ — ۱۹٤۵) قانون **خدمات بیمهٔ درمانی** را به تصویب رساند. در ۱۹۵۱ وزیر کار شد اما در اعتراض به کاهش بودجهٔ خدمات بهداشتی به نفع بودجهٔ نظامی (بهمراه **هارولد ویلسون** نخست وزیر آینده) از سمت خود در کابینه استعفا داد. چپ های « بوانی» در فاصله سال های ۷— ۱۹۵۱ شدیداً بودجهٔ سنگین دفاعی را مورد انتقاد قرار می دادند. و با جناح رفرمیست حزب کارگر به رهبری **گیتسکل** مخالفت می‌کردند. در بحران **کانال سوئز** او سخنگوی حزب کارگر در امور خارجی بود. با تولید بمب هیدرژنی توسط انگلستان شدیداً مخالفت می‌کرد. وی در سال آخر عمرش معاون حزب شد اما در تابستان ۱۹٦۰ به سبب بیماری درگذشت.

بوتا، پیتر ویلم [1]

نخست وزیر افریقای جنوبی و از مدافعان سرسخت **آپارتاید** . در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۱٦ در پال راکس به دنیا آمد. در دانشگاه اُرانژ به تحصیل پرداخت. از ۱۹٤۸ نماینده‌ٔ پارلمان شد و در سال های ۵۸— ۱۹٤۸ دبیر حزب ناسیونالیست کیپ بود. سمت های بعدی او معاونت وزیر کشور (٦۱ — ۱۹۵۸)؛ وزیر امور رنگین پوستان (٦٦ — ۱۹٦۱)؛ وزیر دفاع (۸۰— ۱۹٦٦)؛ امنیت ملی (از ۱۹۷٦ به بعد). در سپتامبر به جای **فورستر** نخست وزیر افریقای جنوبی شد. دوران رهبری پیتر بوتا با قطبی تر شدن جامعهٔ افریقای جنوبی، و اوج گیری کشمکش های نژادی همراه بود.

1- Botha, Pieter Willem.

بوتا، رولف فردریک[1]

(یاپیک بوتا). وزیر امور خارجهٔ جمهوری افریقای جنوبی. در ۲۷ آوریل ۱۹۳۲ متولد شد. در دانشگاه پرتوریا تحصیل کرد و از ۱۹۵۳ به خدمت وزارت خارجه درآمد. مدتی نمایندهٔ کشورش در **دیوان داوری بین‌المللی** بود سپس نمایندهٔ افریقای جنوبی در سازمان ملل (۷۷ — ۱۹۷٤) و سفیر این کشور در ایالات متحده (۷۷ — ۱۹۷۵) شد. در ۱۹۷۷ به وزارت امور خارجهٔ افریقای جنوبی منصوب شد. پیک بوتا هیچ نسبت خانوادگی با **پیتر بوتا** نخست‌وزیر افریقای جنوبی ندارد.

بوتا، لویس[2] (۱۹۱۹—۱۸٦۲)

دولتمرد و نظامی افریقای جنوبی. وی در ۱۸۹۹ در کلنسو و اسپیون کوپ (**جنگ بوئرها**) با انگلستان جنگید. و در آخرین مراحل جنگ، دسته‌های پارتیزانی تشکیل داد. بعداً در امر سازش و مصالحه گام برداشت. نخست‌وزیر ترانسوال (۱۰ — ۱۹۰۷) و در ۱۹۱۰ اولین نخست‌وزیر اتحادیهٔ افریقای جنوبی شد و تا زمان مرگش (۱۹۱۹) در این سمت باقی ماند. در خلال جنگ جهانی اول یک شورش بوئری هوادارآلمان را درهم کوبیدودرافریقای جنوب باختری (**نامیبیا**) آلمان‌ها را وادار به تسلیم کرد. (ژوئیه ۱۹۱۵). در **کنفرانس صلح پاریس**، **پیمان ورسای** را امضا کرد.

بوتو، ذوالفقار علی (۷۹—۱۹۲۸)

عضو خانواده‌ای اشرافی در راجپوت و وکیل دادگستری. در حکومت

1- Botha, Roelof Fredrick. 2- Botha, Louis.

ایوب‌خان بین سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۶ سمت وزارت داشت. از ۱۹۶۳ وزیر خارجه شد، در این سمت رابطهٔ چین و پاکستان را بهبود بخشید و در مقابل هند بر سر مسألهٔ کشمیر موضع محکمی گرفت و چون با آتش‌بس هند و پاکستان مخالف بود در ۱۹۶۶ از وزارت خارجه کنار رفت. در ۱۹۶۷ «حزب مردم» را بنا نهاد و از حامیان «سوسیالیسم اسلامی» با رنگ شدید ضدّ هندی بود. در دسامبر ۱۹۷۰ حزب مردم در مجمع پاکستان به اکثریت بزرگی دست یافت. و به دنبال شکست سال بعد پاکستان در جنگ با هند و ایجاد کشور مستقل **بنگلادش** ، به‌جای پاکستان خاوری، بوتو رئیس جمهور پاکستان شد. با به رسمیت شناخته شدن **بنگلادش** از سوی بریتانیا، استرالیا و زلاندنو، پاکستان از **جامعهٔ مشترک‌المنافع** خارج شد (۳۰ ژانویهٔ ۱۹۷۲). در سیاست داخلی به اصلاحاتی از قبیل ملی کردن صنایع بزرگ دست زد و در ۱۹۷۳ قانون اساسی تازه‌ای به تصویب رساند و خود سمت نخست‌وزیری را برعهده گرفت. در ضمن مسئول وزارت خارجه و دفاع و انرژی اتمی نیز بود. به تقلب در انتخابات ۱۹۷۷ متهم شد و تظاهرات و آشوب‌های خیابانی تابستان ۱۹۷۷ به کودتای نظامی به رهبری ضیاءالحق انجامید. نظامیان وی را به جرم شرکت در قتل یکنفر به مرگ محکوم کردند و در ٤ آوریل ۱۹۷۹ به دار آویخته شد. بی‌نظیر بوتو، دختر وی از سال ۱۹۸٤ رهبری حزب مردم را به دست گرفت و در مخالفت با نظامیان به تبعید رفت. در آوریل ۱۹۸٦ در بازگشت به پاکستان مورد استقبال پرشور مردم قرار گرفت و خواهان اعادهٔ دموکراسی به کشور شد.

بوخارین، نیکلای ایوانوویچ[1] (۱۹۳۸ — ۱۸۸۸)

بلشویک سرشناس شوروی و دوست و همکار لنین. در کراکو در پاییز ۱۹۱۲ با لنین در تبعید دیدار کرد. او یک هنرمند و یک نظریه‌پرداز لایق بود.

1- Bukharin, Nikolai Ivanovich.

پس از درگذشت لنین، بوخارین در صف‌آرائی استالین - ترتسکی جانب استالین را گرفت. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ مسئول کمینترن بود. اما بر سر اشتراکی کردن کولاک‌ها با استالین درافتاد. در سال‌های دهۀ ۱۹۳۰ از مخالفان استالین در درون کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست بود اما برای کنار زدن استالین از کمیته از حمایت کافی دیگر اعضا برخوردار نبود. سرانجام در ۲ مارس ۱۹۳۸ بوخارین به محاکمه کشانده شد به همراه وی کرستینسکی و یاگودا، دو بلشویک سرشناس و قدیمی نیز محاکمه می‌شدند. اتهامشان خیانت بود. هر سه نفر درپی محاکمه‌ای ۱۱ روزه به اعدام محکوم و تیرباران شدند. در سال ۱۹۸۸ با اعلام سیاست **پرسترویکا** از سوی **گورباچف**، از بوخارین اعادۀ حیثیت شد و حکم محکومیت سال ۱۹۳۸ وی لغو گردید.
(← **یژوفشچینا**).

بوربون‌ها [1]

با برقراری **جمهوری سوم فرانسه** (۱۸۷۱)، دودمان سلطنتی بوربون از فرانسه برافتاد. تا دهۀ آخر سدۀ ۱۹ خانوادۀ بوربون برفرانسه فرمانروایی کرد وسپس شاخۀ بوربورن - اُرلئان به پادشاهی دست یافت. کنت دوپاری سرسلسلۀ این شاخه بود. بوربون‌های اسپانیا، که **آلفونسوی سیزدهم** از آنان بود در ۱۹۳۱ برافتادند اما اسپانیا در ۱۹۴۷ بار دیگر اعلام حکومت سلطنتی کرد و **خوان کارلوس دوبوربون**، درپی درگذشت ژنرال فرانکو، پادشاه اسپانیا شد.

بوردن، ربرت لِرد [2] (۱۸۵۴ — ۱۹۳۷)

سیاستمدار کانادایی. در گراندپره، نووا اسکاتیا، به دنیا آمد. مدّتی به

1- Bourbons. 2- Borden, Robert Laird.

وکالت پرداخت و بعد رهبر اپوزیسیون محافظه‌کار پارلمان کانادا شد (۱۹۰۱). دشواری کار او در طول ده سال بعدی مبارزه با اکثریت چشمگیر لیبرال‌ها به رهبری **لوریه** بود. در ۱۹۱۱ رأی‌دهندگان کانادایی به خاطر موافقت‌نامهٔ بازرگانی دولت لیبرال با ایالات متحده، از آن حزب روگردان شدند و بوردن در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱ نخست‌وزیر شد. تا ۶ سال رئیس دولت محافظه‌کار بود و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ نیز ریاست دولت ائتلافی را برعهده داشت. وی در ۱۹۱۸ قانونی را از تصویب گذارند که به زنان بالاتر از ۲۱ سال حق رأی می‌داد. بوردن نیم میلیون داوطلب را به جبهه‌های جنگ خارج از قارهٔ آمریکا گسیل داشت. دادن حقوق برابر (در تئوری) به تمامی کشورهای امپراتوری مستعمراتی بریتانیا تا حدی حاصل تلاش‌های او بود. وی به عنوان نمایندهٔ کانادا در کابینهٔ جنگی امپراتوری در لندن حضور می‌یافت (۱۸ — ۱۹۱۷). در **کنفرانس صلح پاریس** هم شرکت داشت و این امر در تثبیت حق دومینیون‌های انگلیس برای امضای پیمان صلح توسط خودشان اثر بسیار داشت. وی در شورای **جامعهٔ ملل** نیز نمایندهٔ دولت کانادا بود (۱۹۳۰).

بورودینو، نبرد[1]

در ۷ سپتامبر ۱۸۱۲ نبرد سختی در خارج از مسکو بین ناپلئون و قوای روسی به فرماندهی کوتوزوف درگرفت که هر دو طرف تلفات سنگینی داشتند. کوتوزوف که نیمی از قوایش را از دست داده بود مجبور شد شهر را ترک کند.

بورشن شافتن[2]

در سال ۱۸۱۵ و به دنبال **کنگرهٔ برلین**، نسل جوان آلمانی همهٔ امید خود

1- Borodino, Battle of. 2- Burschenschaften.

را به ایجاد آلمانی متحد از دست داده بود. گروهی از دانشجویان ینا متعهد شدند تمامی کوشش خود را در راه ایجاد آلمانی یکپارچه به کار اندازند. نظیر چنین مجمعی از دانشجویان ــ که بورشن شافتن نامیده شد ــ در ۱۵ دانشگاه دیگر نیز پدید آمد. این مجامع در آیزنباخ نیز جشنواره‌ای برپا کردند. قتل جاسوس روسی، کاتزبو در ۱۸۱۹ به **مترنیخ** رجل مرتجع اتریش فرصت مناسبی داد تا مجامع دانشجویی مزبور را منحل کند و **منشورهای کارلسباد** را وسیلهٔ سرکوب شور میهن‌پرستانه قرار دهد. بورشن شافتن الگوی بسیاری از مجامع دانشجویی اروپای سدهٔ ۱۹ که خواهان وحدت ملی کشورهاشان بودند گردید.

بورقیبه، حبیب بن علی[1]

رئیس جمهور مادام‌العمر تونس. تحصیلکردهٔ سوربون پاریس بود. در ۱۹۲۱ به کشورش بازگشت و برای یک قانون اساسی معتدل (دستور) به مبارزه پرداخت. در ۱۹۳۴ رهبری جناح رادیکال و ملی گرای «نو ــ دستور» را برعهده گرفت. فرانسویان بین سال های ۳۶ ــ ۱۹۳۴، و ۴۲ ــ ۱۹۳۸ به زندانش انداختند. در خلال جنگ دوم جهانی از همکاری با ایتالیایی ها سرباز زد اما باز هم مقام‌های استعماری فرانسه به وی بدگمان بودند. در ۱۹۴۵ به قاهره پناهنده شد. در این زمان او دیگر خواهان استقلال کامل تونس بود. در ۱۹۴۹ به تونس برگشت. در ۱۹۵۲ به دستور فرانسویان توقیف شد و دو سال دیگر در زندان ماند. دولت **مندس فرانس** (۵ ــ ۱۹۵۴) گرایش معتدل امثال بورقیبه را به نفع استعمار فرانسه دانست و بورقیبه را تشویق کرد تا در رأس جنبش ملی گرایانهٔ تونس قرار گیرد. با استقلال تونس در بهار ۱۹۵۶ بورقیبه نخست‌وزیر کشورش شد. قانون اساسی تونس سلطنت را ملغی ساخت و حکومت فرمانروایان سنتی تونس (بای) در ژوئیهٔ ۱۹۵۷ منقرض گردید، و

1- Bourguiba, Habib ibn Ali.

بورقیبه اولین رئیس جمهور تونس شد. در ۱۹۷۵ مجمع ملی وی را رئیس جمهور مادام‌العمر اعلام کرد! بورقیبه با فرانسه که دولت استعماری در تونس بوده رابطه‌ای حسنه داشت و تنها در یک مورد با واکنش نظامی فرانسه رو برو گردید، آنهم زمانی که با استفادهٔ فرانسه از پایگاه دریایی بیزرت مخالفت کرد. در ۱۹۷۷ طی کودتای بدون خونریزی زین‌العابدین‌بن علی، نخست‌وزیر، از سمت ریاست جمهوری برکنار شد و بن‌علی جای او را گرفت.

بورکینافاسو ← ولتای علیا.

بورنئو[1]

جزیره‌ای از مجمع‌الجزایر اندونزی در دریای جنوب چین. در اوایل سدهٔ بیستم این جزیره که پوشیده از جنگل‌های انبوه است بین هلند و بریتانیا تقسیم شد. بورنئوی هلند که سه‌چهارم جزیره‌را شامل می شد از نظر دولت هلند پست دیده‌بانی مستعمره‌های هلند در خاوردور بود. بین سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۸ مقاومت در برابر استعمار هلند در جزیره شدّت یافت. مستعمرهٔ انگلستان به نام بورنئوی شمالی انگلیس و دو تحت‌الحمایهٔ **برونئی** و **ساراواک** نیز بخشی از جزیره بودند. در جنگ جهانی دوم، ژاپنی ها تمامی جزیره را تصرف کردند. (ژانویه تا مارس ۱۹۴۲). در ۱۹۴۵ بورنئوی هلند ــ با کالیمانتان ــ در مبارزات استقلال اندونزی شرکت کرد. و در دسامبر ۱۹۴۹ بخشی از جمهوری اندونزی شناخته شد. بورنئوی شمالی انگلیس (صباح) و ساراواک به فدراسیون مالزی واگذار شدند (سپتامبر ۱۹۶۳). اندونزی ادعای حاکمیت بر تمامی جزیره را داشت. و ازپیوستن صباح و ساراواک به مالایا ناراضی بود و به

1- Borneo.

همین سبب به اعزام نیرو به بورنئو و «رویارویی» با مالزی مبادرت کرد. انگلستان و مالزی برای مقابله با خطر اندونزی دست به اعزام نیرو زدند و زد و خوردهای پراکنده تا سقوط **سوکارنو** و پایان یافتن سیاست «رویارویی» (۸– ۱۹۶۷) ادامه داشت. برونئی خواهان الحاق به مالزی نیست و می خواهد به صورت سلطان‌نشین تحت حمایت بریتانیا باقی بماند.

بورنئوی شمالی انگلیس[1]

منطقه‌ای در بخش شمالی جزیرهٔ بورنئو که در سال‌های ۱۸۷۸ تا ۱۹۶۳ توسط دولت انگلستان اداره می‌شد. در سال ۱۹۶۳ به نام ایالت **صباح** بخشی از فدراسیون مالزی شد.

بِوریج، گزارش[2]

گزارش سر ویلیام بوریج (۱۹۶۳– ۱۸۷۹) دربارهٔ خدمات و بیمه‌های درمانی که در یکم دسامبر ۱۹۴۲ انتشار یافت. در این گزارش طرح بیمهٔ جامع از گهواره تا گور به عنوان وسیلهٔ دور کردن دو شرّ جامعهٔ سرمایه‌داری — یعنی فقر و بیکاری همگانی — پیشنهاد شده بود. بوریج خود لیبرال بود اما گزارش او با استقبال **حزب کارگر** رو برو شد. به هنگام بحث از طرح بوریج در مجلس عوام در تاریخ ۱۸ فوریهٔ ۱۹۴۳ نمایندگان حزب کارگر متوجه بی‌تفاوتی دولت ائتلافی **چرچیل** به این برنامه شدند. نمایندگان حزب مزبور به رغم مخالفت رهبری حزب، به انتقاد از دولت پرداختند و این از بزرگترین شورش‌های پارلمانی سال‌های ۴۵ — ۱۹۴۰ بود. دولت کارگری که در سال‌های ۵۰– ۱۹۴۵ بر سر کار بود در قوانین اجتماعی و خاصه **خدمات بیمهٔ**

1- British North Borneo. 2- Bevleridge Report.

درمانی به گزارش بوریج توجه فراوان نشان داد.

بوریس سوم[1] (۱۹۴۳ ـ ۱۸۹۴)

پادشاه بلغارستان و پسر ارشد **فردیناند اول**. او در زمان ولیعهدی اش فرمانده قوای بلغار در جبههٔ مقدونیه (در جنگ جهانی اول) بود. حضور او در میان ارتشیان سبب شد تا ارتش از او در برابر نهضت جمهوریخواهی حمایت کند و هنگامی که پدرش از پادشاهی کناره گرفت (۳ اکتبر ۱۹۱۸)، او به سلطنت رسید. قتل **استامبولیسکی** رهبر جنبش رادیکال دهقانی در ۱۹۲۳ ـ ولو با نقشهٔ او انجام نشده باشد ـ به سود او تمام شد. در ۱۹۳۵ با انتصاب یکی از دوستانش ـ گئورگی کیوسیوانوف ـ به نخست‌وزیری، از «جامعهٔ افسران» (که قدرتی فائقه به شمار می رفت) خلاص شد. از مارس ۱۹۳۶ تا زمان مرگش با دیکتاتوری بر بلغارستان حکومت کرد. **بوریس** با **هیتلر** درنیفتاد اما تا آنجا که توانست مشارکت بلغارستان را در «نظم نوین» نازی‌ها محدود کرد. در ۱۹۴۱ به عنوان متحد آلمان توانست سرزمین هایی از قلمرو یوگسلاوی و یونان را به بلغارستان منضم کند اما حاضر به همکاری با هیتلر در حمله به شوروی نشد و با آنکه به طور تکنیکی با بریتانیا و آمریکا در حال جنگ بود ولی فعالیّتی علیه این دو کشور نمی‌کرد. هیتلر که از این سیاست بوریس ناخشنود بود او را به پروس شرقی در مقر خود فرا خولند (اوت ۱۹۴۳) اما این نیز تغییری در سیاست بلغارستان نداد. وی سه روز بعد از بازگشت از آلمان ناگهان درگذشت. و شایع شد که عوامل هیتلر، شاه بوریس را مسموم کرده اند. پسر ۶ سالهٔ او شاه سیمئون جانشین وی گردید و برادر بوریس، پرنس سیریل نایب السلطنهٔ وی شد.

1- Boris III.

بورَیمی[1]

واحهٔ بوریمی شامل ۹ روستا در مرز میان ابوظبی و سلطنت‌نشین عمان واقع شده است. این واحه مورد ادعای عربستان سعودی، عمان و ابوظبی بود (و عملاً جزئی از خاک ابوظبی و مسقط به شمار می رود) و در حوزهٔ امتیاز شرکت سابق نفت عراق قرار گرفت. آرامکو (شرکت نفتی آمریکایی که در عربستان سعودی فعالیت می‌کند) به این منطقه چشم دوخته بود و به همین جهت از موضع عربستان سعودی و حاکمیت آن کشور بر بوریمی حمایت می‌کرد. درواقع، کشمکش میان آمریکا و بریتانیا بر سر حوزهٔ نفتی این منطقه بود. در ۱۹۵۲ نیروهای مسلح سعودی ضمن ورود به بوریمی به توزیع پول بین مردم پرداختند. در ژوئیهٔ ۱۹۵٤ انگلستان و عربستان سعودی تصمیم گرفتند تعیین سرنوشت بوریمی و خط مرزی سعودی - ابوظبی را به حکمیت واگذار کنند. در اکتبر ۱۹۵۵ حَکَم انگلیسی، سر ریدر بولارد از حکمیت کناره گرفت زیرا متوجه شد که حَکَم سعودی محرمانه با انگلستان در تماس است. نیروهای ابوظبی و سلطان مسقط‌ واماراتِ متصالحه (امیرنشین های ساحلی خلیج فارس) بار دیگر بر بورَیمی مسلط شدند و قوای سعودی از طریق عدن به کشور خود بازگشتند.

بوستامِنتِه، (ویلیام) الکساندر[2] (۱۹۵۵ ـ ۱۸۸٤)

رهبر سیاسی جامایکا. در کینگسْتُن به دنیا آمد؛ در اسپانیا، مراکش، کوبا، نیویورک و پاناما زندگی کرد و در ۱۹۳۲ به جامایکا بازگشت و یکی از رهبران فعال و مبارز اتحادیه‌های کارگری شد. در ۱۹٤۳ حزب کار جامایکا را بنا نهاد و در انتخابات ۱۹٤٤ مجلس نمایندگان، حائز اکثریت شد. از ۱۹٤۹ سرشناس‌ترین سخنگوی سیاسی جامایکا و از مخالفان **فدراسیون**

1- Buraimi. 2- Bustamente, (William) Alexander.

آنتیل بود. دراوت ۱۹۶۲ که جامایکا حالت دومینیون پیدا کرد بوستامنته اولین نخست وزیر کشورش شد و در ۱۹۶۵ به سبب بیماری از سیاست کناره گیری کرد. وی در رهبری توده های جامایکا و به تحرک درآوردنشان استعداد شگرفی داشت.

بوکاسا، ژان بِدِل[1]

فرمانروای پیشین جمهوری افریقای مرکزی. در افریقای اِستوایی فرانسه به دنیا آمد، در ارتش استعماری فرانسه خدمت کرد (۶۰ — ۱۹۳۹)، و نشان لژیون دونور گرفت. در اوت ۱۹۶۰ اُبانگی شری (افریقای استوایی فرانسه) استقلال یافت و بوکاسا از فرماندهان ارتش جمهوری نوبنیاد افریقای مرکزی شد. در اول ژانویه ۱۹۶۶ دولت داوید داکو (نخستین رئیس جمهور کشور) را سرنگون کرد و به مدت سیزده سال حکومت ستمگرانهٔ خود را بر این کشور فقیر افریقایی ادامه داد. وی دوستدارفرانسه بود و دوستی اش با ژیسکاردستن بعدها سبب دردسر رئیس جمهور فرانسه شد. وی در ۱۹۷۴ به خود درجهٔ مارشالی داد و در دسامبر ۱۹۷۶ خویشتن را امپراتور بوکاسای اول خواند و یک سال بعد به سبک ناپلئون اول تاجگذاری کرد. در اوایل سال ۱۹۷۹ در بانگی پایتخت کشور ناآرامی هایی پدید آمد که عمدتاً حاصل ستمکارگی رژیم بوکاسا بود. دانش آموزان مدرسه مجبور بودند یونیفورم هایی بپوشند که در کارخانهٔ متعلق به امپراتور تهیه می شد و تظاهرات آنان نیز سبب به زندان افتادنشان می شد. بنا به برخی گزارش ها، امپراتور بوکاسا شخصاً چهل دانش آموز زندانی را اعدام کرده است. ژیسکاردستن در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۹ دستور اشغال بانگی را صادر کرد. بوکاسا در آن هنگام در لیبی بود. داکو به قدرت بازگشت و بوکاسا به ساحل عاج پناهنده شد. او غیاباً محاکمه و به جرم خیانت، کشتار، آدمخواری، جعل و تقلب و جاسوسی برای لیبی به مرگ محکوم شد. ماجرای رشوه دادن

1- Bokassa, Jean Bedel.

الماسی گرانبها به ژیسکاردستن از سوی بوکاسا از عوامل عدم موفقیت ژیسکاردستن در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری فرانسه بود. در ۱۹۷۷ به کشور بازگشت و توقیف شد.

بوکووینا [1]

منطقهٔ کوچک جنگلی شمال خاوری اروپا که سکنهٔ آن عمدتاً اوکراینی اند و تا سال ۱۹۱۸ ایالتی از اتریش - هنگری، و مرکز اداری آن سرناتی چرنووتسی بود. به موجب **پیمان سن ژرمن** در ۱۹۱۹، بوکووینا جزئی از رومانی شد. آلمان‌ها در ژوئن ۱۹۴۰ به رومانی فشار آوردند که این منطقه را به شوروی واگذار کند و از آن تاریخ بخشی از جمهوری سوسیالیستی شوروی اوکراین می باشد.

بوگاندا [2]

سلطنت‌نشینی درون کشور **اوگاندا** که یک فرمانروا به نام کاباکا بر آن حکومت می‌کرده، و شهر اصلی آن کامپالا است. بین سال‌های ۵۵ — ۱۹۵۳ کاباکا، سرادوارد موتسای دوم، جدالی برپا کرد، زیرا به عقیدهٔ کاباکا بنا به قانون اساسی، بوگاندا می توانست از اوگاندا جدا شود اما دیوان عالی اوگاندا این ادعا را رد کرد و کنفرانس نامیرمبه تأکید نمود که منافع بوگاندا ایجاب می‌کند که وحدت خود با اوگاندا را حفظ نماید. در اکتبر ۱۹۶۳ موتسای دوم به عنوان نخستین رئیس جمهور اوگاندا برگزیده شد. اما در آوریل ۱۹۶۶ نخست‌وزیر اوگاندا **میلتون اوبوته**، ویرا از سمت خود برکنار و از کشور اخراج کرد. موتسای دوم در ۱۹۶۹ در انگلستان درگذشت. قانون اساسی

1- Bukovina. 2- Buganda.

پیشنهادی او بوته وحدت کشور و انکار هر نوع حقوق ویژه برای بوگاندا را مورد تأکید قرار می دهد. و این سیاست در زمان **ایدی امین** نیز ادامه یافت.

بوگوتا، کنفرانس[1]

نهمین کنفرانس بین المللی کشورهای آمریکایی که در آوریل— مه ۱۹٤۸، در بوگوتا، کلمبیا، برگزار شد. در این کنفرانس، طرح تشکیل **سازمان کشورهای آمریکایی**، که شکل دیگری از اتحادیهٔ پان امریکن بود، به تصویب رسید.

بولانژه، ژرژ[2] (۹۱ – ۱۸۳۷).

ژنرال و سیاستمدار فرانسوی. در رنس زاده شد. در الجزایر و ایتالیا خدمت کرد. در جنگ روسیه با فرانسه شرکت داشت ولی از ۱۸۸٤ وارد سیاست شد. هوادار رادیکال ها بویژه **ژرژ کلمانسو** بود. در ۱۸۸٦ وزیر جنگ فرانسه شد و چون جمهوری خواه بود، هواداران سلطنت را در ارتش بازنشسته کرد. با سقوط دولت در ۱۸۸۷ بولانژه حکمران موقت کشور شد و به جناح راست سلطنت طلب روی خوش نشان داد. بولانژه از آن سال یک بناپارت و امید جناح راست سیاستمداران فرانسه شد، آنان که خواهان حکومتی مقتدر بودند. به کمک «جامعهٔ میهن پرستان» توانست تجدید نظر در قانون اساسی را به انجام رساند. و هنگامی که درچند قدمی تسخیر پاریس و به دست گرفتن قدرت بود دچار تردید گردید و بعد از برملا شدن نقشهٔ توطئه به بروکسل گریخت. در دادگاه فرانسه غیاباً به جرم خیانت محکوم شد. وی پس از دو

1- Bogota Conference. 2- Boulanger, George.

سال اقامت در بروکسل دست به خودکشی زد. جنبش بولانژیست‌ها نیز با بیرون رفتن بولانژه از صحنه به دست فراموشی سپرده شد.

بول رن[1]

منطقه‌ای در ویرجینیا در غرب واشنگتن. در جنگ انفصال **(جنگ‌های داخلی ←الغای بردگی)**، نیروهای دولت ایالات متحده، در این منطقه، از قوای دولت ایالت‌های جنوبی دو بار شکست خوردند:

۱— در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۸۶۱ ژنرال جنوبی‌ها، توماس. ج. جاکسون (۶۳ — ۱۸۲٤) قوای شمالی‌ها را به سختی شکست داد.

۲— در تاریخ ۳۰— ۲۹ اوت ۱۸٦۲. جنوبی‌ها به پیروزی‌ای دست یافتند که اگر خوب از آن بهره‌برداری کرده بودند می‌توانستند واشنگتن را نیز تسخیر نمایند.

بولگانین، نیکلای[2] (۱۹۷۵ — ۱۸۹۵)

نخست‌وزیر شوروی. در گورکی به دنیا آمد، در انقلاب ۱۹۱۷ به حزب کمونیست پیوست. در ۲۲— ۱۹۱۸ درپلیس مخفی خدمت کرد. از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ رئیس شورای مسکو (شهردار مسکو) بود و اجرای طرح‌های بلندپروازانهٔ توسعهٔ شهری را برعهده داشت. در ۱۹٤۱ دفاع از مسکو راسازماندهی کرد و در ۱۹٤۵ به او درجهٔ مارشال اتحاد شوروی اعطا شد. در۱۹٤٦ به جای **استالین** وزیر دفاع شد. با درگذشت استالین (۱۹۵۳) بولگانین به نخست‌وزیری شوروی برگزیده شد و در ادارهٔ حزب و کشور با دبیر حزب کمونیست شوروی، **نیکیتا خروشچف** همکاری کرد و در قدرت سهیم شد در ۲۷ مارس ۱۹۵۸

1- Bull Run.　　2- Bulganin Nikolai.

بولگانین از نخست‌وزیری برکنار و از پرزیدیوم حزب نیز اخراج گردید و رئیس بانک دولتی شوروی شد.

بولو، برنارد فون[1] (۱۹۲۹ ــ ۱۸٤۹)

دولتمرد آلمانی و فرزند برنارد ارنست **فون‌بولو** وزیر خارجهٔ **بیسمارک** . وی از ۱۸۷۵ به خدمت وزارت خارجه درآمد و سفیر آلمان در رم (۱۸۹٤) و وزیر خارجه (۱۸۹۷) شد. **قیصر ویلهلم دوم** در ۱۹۰۰ وی را به صدراعظمی آلمان برگماشت تا از وی بیسمارک دیگری بسازد. البته او از ویژگی های بیسمارک برخوردار نبود. در سیاست داخلی بی‌تجربه بود و در سیاست خارجی نیز از **هُلشتاین** مشاور وزارت خارجه و **دریاسالار تیر پیتس** تأثیر می‌پذیرفت. و از آنجا که قیصر در بعضی مسائل خارجی رأساً تصمیم می‌گرفت رابطهٔ او با بولو به هم خورد. در اکتبر ۱۹۰۸ از مقام صدراعظمی کناره‌گیری کرد و در ۱۹۱٤ مجدداً سفیر آلمان در رم شد و بیهوده کوشید تا مانع پیوستن ایتالیا به صف مخالفان آلمان گردد.

بولیوار، سیمون[2] (۱۸۳۰ ــ ۱۷۸۳)

رهبر و قهرمان آزادی کشورهای امریکای لاتین از سلطهٔ اسپانیا و پرتغال. در کاراکاس (ونزوئلا) به دنیا آمد. از طبقهٔ بالای کرئول ها بود. به اروپا مسافرت کرد و از فلسفهٔ اروپایی، خاصه فلسفهٔ لاک، تأثیرپذیرفت. در نخستین قیام جمهوری ونزوئلا به رهبری **میراندا** شرکت کرد (۱۸۱۲). قیام ناموفق ماند و بولیوار به گرانادای نو (کلمبیا) رفت و با سازمان دادن نیروها، کاراکاس را تسخیر نمود (۱۸۱۳) اما در نبردهای بعدی از ونزوئلا و کلمبیا

1- Bülow, Bernhard von.   2- Bolivar Simon.

بیرون رانده شد (۱۸۱۵) سه سال بعد بولیوار از جامایکا به اورینوکو اِستواری بازگشت و در آنگوستورا (که اکنون سیوداد بولیوار نامیده می شود) پایگاهی ایجاد کرد با یاری داوطلبان انگلیسی از کوه های آند گذشت و در ۱۸۱۹ استقلال کلمبیا و ونزوئلای کنونی را اعلام کرد (هرچند ونزوئلا تا ۱۸۲۱ به استقلال نرسید). در ۱۸۲۲ فعالیت های آزادی بخش بولیوار به اکوادور و **سن مارتین** گسترش یافت فرماندهی نیروهای مسلح پرو را برعهده گرفت و در ۱۸۲۵ آنان را در رسیدن به پیروزی یاری کرد. آن سرزمین آزاد شده، امروزه به نام او بولیوی خوانده می شود. طرح فدراسیون بزرگ او با شکست رو برو شد چرا که جنبش های جدایی خواهانه در ونزوئلا و کلمبیا قوی بودند، ضمن آنکه بعضی از فرماندهان ارتش او نیز توطئه می‌کردند و کارشکنی استعمارگران نیز عملیات بولیوار را محدود می ساخت.

بولیوی [۱]

جمهوری بولیوی در آمریکای جنوبی بین کشورهای پرو، برزیل، پاراگوئه، آرژانتین و شیلی واقع شده است و به دریا راه ندارد، مساحت ۱،۰۹۸،۵۸۱ کیلومتر مربع؛ جمعیت ٦ میلیون نفر؛ پایتخت لاپاز. از نظر قلع و سایر ذخایر معدنی غنی، اما از نظر وضع زندگی مردم، از فقیرترین کشورهای جهان است؛ دوسوم سکنهٔ بولیوی را سرخپوستان بومی آمریکا تشکیل می دهند. این کشور به افتخار **سیمون بولیوار**، قهرمان آزاد کنندهٔ آمریکای لاتین از یوغ استعمار اسپانیا، به نام او نامیده شد. در ۱۸۲۵ به استقلال رسید. در سراسر سدهٔ ۱۹ کشمکش های مرزی با همسایگان ادامه یافت و در **جنگ اقیانوس آرام** (۸٤– ۱۸۷۹) از شیلی شکست خورد و در نتیجه ارتباطش با دریا قطع شد. با وجود امضای پیمانی با شیلی در ۱۹۰٤ که طبق آن بولیوی ازطریق راه‌آهنی از

1- Bolivia.

بندر اریکا در خاک شیلی به اقیانوس آرام راه پیدا می‌کرد، بولیوی به خاور روی آورد به امید اینکه از طریق رود پارانا به اقیانوس اطلس جنوبی راه پیدا کند. این گرایش سبب درگیری بولیوی با پاراگوئه بر سر منطقهٔ **شاکو** شد و سرانجام به جنگی (۵– ۱۹۳۲) انجامید که با شکست مفتضحانهٔ بولیوی پایان یافت. افسران ارتش که ظاهراً احساسات میهنی شان با این شکست جریحه‌دار شده بود در مه ۱۹۳۶ دیکتاتوری فاشیستی ای را بر کشور بولیوی اعمال کردند گرچه خود مدعی اجرای سوسیالیسم در کشور بودند. سرکوب وحشیانهٔ معدنگران اعتصابی کاتاوی در ۱۹۴۲ توسط ارتش، سبب شد تا همهٔ گروه‌های مخالف در «جنبش انقلابی ملی» به رهبری دکتر پاز استنسورو گردآیند. وی از روش **پرون** در آرژانتین هواداری می‌کرد. جنبش انقلابی ملی از کودتای ژنرال ویلاروئل در دسامبر ۱۹۴۳ حمایت کرد و پاز در دو سال و نیمی که ویلاروئل رئیس حکومت بود به عنوان نخست‌وزیر دست به یک رشته اصلاحات اجتماعی زد. درژوئیهٔ ۱۹۴۹ ویلاروئل ترور شد و محافظه‌کاران و ارتشیان، جنبش انقلابی ملی را از صحنه بیرون راندند. اما «جنبش» بار دیگر در انتخابات ۱۹۵۲ به پیروزی رسید و بر سر کار آمد. دکتر پاز در دوران ریاست جمهوری اش (٦ – ۱۹۵۲ و ٤ – ۱۹٦۰) معادن را ملی کرد بعضی املاک بزرگ را تقسیم نمود. اما معاون ریاست جمهوری، ژنرال بارینتوس در ۱۹٦٤ با حمایت ارتجاع، ویرا سرنگون کرد و املاک تقسیم شده مجدداً به صاحبانشان برگردانده شدند. رژیم بارینتوس با حمایت ایالات متحده جنبش پارتیزانی چه گوارا را در اکتبر ۱۹٦۷ سرکوب کرد. درپی کشته شدن بارینتوس، در فاصلهٔ ۲۸ ماه چهار کودتای نظامی در این کشور روی داد. دیکتاتوری سرهنگ بانزر با کودتای ژنرال آسیون (۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۷۸) روبه‌رو شد. دورهٔ بی‌ثباتی در بولیوی ادامه یافت تنها در سال‌های ۸۰– ۱۹۷۹ که خانم لیدیا گویلر رئیس جمهور بود ظاهراً غیرنظامیان کشور را اداره می‌کردند اما باز هم کودتای ژنرال مزا حکومت خانم گویلر را برانداخت، اتحادیه‌های کارگری را تعطیل کرد و خود با کودتای ژنرال بوش در ۱۹۸۱ برکنار شد.

بولیوی را سرزمین کودتا نامیده‌اند چرا که از تاریخ استقلال تاکنون بیش از ۲۰۰ کودتا در کشور روی داده است که البته همگی بیش و کم مورد حمایت دولت امریکا بوده است.

بومدین، هواری[1] (۷۸ — ۱۹۲۵)

رئیس جمهور الجزایر. نامش محمّد بوخروبا بود. در قاهره و پاریس تحصیل کرد. مدت کوتاهی در ارتش فرانسه خدمت کرد. بعد مدیر مدرسه شد. در زمستان ۵— ۱۹۵٤ به **اف. ال. ان.** پیوست و هفت سال علیه استعمار فرانسه در الجزایر جنگید: ابتدا در عملیات اوران‌واز ۱۹٦۰ به بعد به عنوان رئیس ستاد جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر که مقرش درتونس بود. بن‌بلا وی را به وزارت دفاع ملی بر گماشت (سپتامبر ۱۹٦۲). در این هنگام درجهٔ سرهنگی داشت. به تدریج که پایگاه قدرت خویش را در ارتش مستحکم می‌کرد، به اختلاف سلیقه خود با بن‌بلا بر سر ادارهٔ کشور نیز پی می برد. در ۱۹ ژوئن ۱۹٦۵ بن‌بلا را سرنگون کرد و تا یازده سال بعد — یعنی تا هنگام مرگ— بر الجزایر حکومت کرد. وی خود را رئیس شورای انقلاب می دانست. برنامهٔ چهار سالهٔ ۷۳— ۱۹٦۹ از ابتکارهای او بود که به پیشرفت صنعت و اصلاحاتی در کشاورزی، وملی کردن صنایع نفت فرانسه (۱۹۷۱) انجامید. با مرگ وی که ناشی از بیماری بود شاذلی بن‌جدید به جای وی رئیس جمهور الجزایر شد.

بِوین، ارنست[2] (۱۹۵۱ — ۱۸۸۱)

ابتدا کارگر مزرعه بود. در ۱۹۱۱ معاون دبیر اتحادیهٔ کارگران بنادر شد و

1- Boumédienne, Houari. 2- Bevin, Ernest.

در هنگامۀ دشوار سندیکالیسم، قدرت خود را پی ریزی کرد. ده سال بعد نفوذ او در میان اتحادیه ها آنچنان بود که توانست پنجاه اتحادیه را درهم ادغام کند و بزرگترین اتحادیه ای — که تا آن زمان در جهان وجود داشت— از کارگران عمومی و حمل و نقل برپا سازد. او در بستن پیمان های دسته جمعی و سازش در مورد مسائل اتحادیه ها مهارت عجیبی داشت ضمن آنکه دارای نگرش بین المللی نیز بود. در سال های ۴۰ — ۱۹۲۵ در شورای عمومی «کنگره اتحادیه های کارگری» برجسته ترین چهره ها و از ۱۹۳۷ رئیس آن بود. با مسافرتی به کشورهای **جامعۀ مشترک المنافع** توانست جنبش کارگری را در آن سرزمین ها رونق بخشد و بین آنها و اتحادیه های مادر در بریتانیا رابطه برقرار کند. در ۱۹۴۰ با اینکه عضو پارلمان نبود از سوی **چرچیل** وزیر کار شد تا سازمان های کارگری بریتانیا را با جنگ هماهنگ سازد. در ۱۹۴۵ در کابینۀ **آتلی** وزیر خارجه شد و تا ۱۹۵۱ در این سمت باقی بود. پذیرش **طرح مارشال**، انعقاد **پیمان بروکسل**، و حمایت از ایجاد **ناتو** در آوریل ۱۹۴۹ در زمان وزارت خارجۀ بوین صورت گرفت. در ۱۹۵۰ به ابتکار خود، وزیران خارجۀ جامعۀ مشترک المنافع را به کنفرانسی دعوت کرد که حاصل آن، **طرح کلمبو** بود. هوادار انسجام جامعۀ مشترک المنافع بود و به همین سبب با پیوستن بریتانیا به جامعۀ اروپا مخالفت می‌کرد. به خاطر بدگمانی اش نسبت به کمونیست های اروپا و نیز خصومت با دعاوی اسرائیل در فلسطین، مورد انتقاد کابینه بود.

بهداشت جهانی، سازمان[1]

این سازمان در هفتم آوریل ۱۹۴۸ و بنا به پیشنهاد «کنفرانس آوریل— ژوئن ۱۹۴۵ سانفرانسیسکو» و نیز به پیشنهاد «کنفرانس بین المللی بهداشت ژوئن— ژوئیۀ ۱۹۴۶ نیویورک» ایجاد شد. کنفرانس نیویورک کمیسیون

1- World Health Organization (W. H. O.)

موقتی متشکل از نمایندگان تمامی کشورهای عضو سازمان ملل را مأمور تنظیم اساسنامه و نظامنامهٔ سازمان بهداشت جهانی کرد. بهنگام شیوع وبا در مصر در ۱۹٤۷، کمیسیون موقت از تمامی کشورها کمک خواست و مقادیر زیادی دارو و واکسن از سراسر جهان به مصر ارسال شد. با کوشش کمیسیون مزبور ظرف ٦ هفته، بیماری وبا مهار و کنترل شد.

رکن قانونگزاری این سازمان، «مجمع بهداشت جهانی» است که سالی یکبار و با شرکت تمامی اعضای سازمان تشکیل جلسه می دهد و در مورد خط مشی و بودجهٔ سازمان تصمیم می‌گیرد. هیأت اجرایی، مرکب از نمایندگان ۲٤ کشور عضو سالی ۲ بار تشکیل جلسه می دهد و تصمیم های مجمع را به اجرا درمی آورد. دبیرخانه که زیر نظر یک مدیرکل انجام وظیفه می‌کند امور روزمرهٔ سازمان را انجام می دهد و مقر آن در ژنو است. سازمان بهداشت جهانی از کارگزاری های تخصصی سازمان ملل متحد است.

این سازمان دو نوع فعالیت عمده را برعهده دارد: (۱) خدمت مشاوره‌ای به اعضا، و کمک به بهبود وضع بهداشتی کشورهای عضو، تشریح نحوهٔ مبارزه با بیماری هایی مثل مالاریا، سل، بیماری های واگیر، طاعون، تیفوئید، وبا و اسهال توسط تیم های متخصص سازمان، تشریح نحوهٔ بهبود وضع تغذیه و بهداشت کودک، و تعلیم پرسنل برای کشورهای عضو، به نحوی که بتوانند از تکنیک های جدید در امر بهداشت و مبارزه با بیماری ها بهره گیری کنند. (۲) خدمات فنی مرکزی نظیر کنوانسیون ها، استانداردهای بهداشتی، نشر و پخش جزوه های آماری...

بیافرا[1]

کشمکشی قبیله‌ای در فدراسیون نیجریه در ۳۰ مه ۱۹٦۷ به جدایی منطقهٔ شرقی ــ ایبو ــ با نام جدید جمهوری مستقل بیافرا منجر شد. پادشاهی بیافرا

1- Biafra.

در سدهٔ ۱۷ الهام بخش جدایی خواهان بود. فرماندار نظامی پیشین منطقه، سرهنگ ادومگوا اوجوک وو در رأس جمهوری قرار گرفت. ژنرال گوون رئیس جمهور نیجریه در ژوئیهٔ آن سال قوایی به بیافرا اعزام داشت و در سپتامبر ۱۹۶۸ انوگو مرکز بیافرا به دست قوای نیجریه افتاد و هارکوت، بندر مهم آنجا نیز در ۱۹ مه تسخیر شد. دراین جنگ داخلی فرانسه از بیافرا و انگلستان از نیجریه حمایت کردند. سقوط نهایی بیافرا در ژانویهٔ ۱۹۷۰ صورت گرفت که اوجوک وو به ساحل عاج فرار کرد. بیافرا به سه منطقهٔ نظامی تقسیم شد و زیر نظر فرماندهان ارتش قرار گرفت.

بی. بی. سی.[1] (بنگاه سخن پراکنی بریتانیا)

تا سال ۱۹۲۲ **سخن پراکنی** در انگلستان به طور آزمایشی در انحصار سه شرکت (مارکونی، متروپولیتن— ویکرز، و وسترن الکتریک) بود. اینان بر سر نحوهٔ پخش خبر با هم رقابت می‌کردند. در اکتبر ۱۹۲۲ به منظور جلوگیری از کشمکش و برخورد و رقابت، بی بی سی (شرکت سخن‌پراکنی بریتانیا) زیر نظر مدیرکل پست و به مدیریت جان رایث ایجاد شد. رایث تا ۱۹۳۸ مدیرکل بی بی سی بود. در زمان او نام «شرکت» به «بنگاه» تغییر یافت. روش رایث آن بود که مباحث جدال انگیز در رادیو مطرح نشود، سطح دانش موسیقی شنوندگان بالا برده شود و اخلاق مسیحی تقویت گردد. در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بی بی سی به عنوان عامل نفوذ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در سراسر جهان بی رقیب بود و نیز در ترویج زبان انگلیسی استاندارد عاملی مؤثر به شمار می رفت. از ۱۹۳۲ «سرویس امپراتوری» برای استرالیا، زلاندنو، کانادا و هند تقویت می شد از ۱۹۳۸ پخش برنامه های عربی، اسپانیولی، آلمانی، ایتالیایی و فرانسوی، نیز آغاز شد، اما با رواج تلویزیون از دامنهٔ نفوذ

1- British Broadcasting Corporation (B. B. C.)

بی بی سی در انگلستان کاسته شد. در حال حاضر برنامه های خبری - سیاسی آن تقریباً به همهٔ زبان‌ها و برای همهٔ کشورها پخش می شود. تخصص و خبرگی کارکنان بی بی سی در نحوهٔ ارائهٔ اخبار و تفسیرها نفوذ این سخن‌پراکنی را در میان کشورهای جهان سوم — که مردمش به اخبار صحیح از طریق رسانه های خویش دسترسی ندارند— بالا برده است.

بیدو، ژرژ[1] (۱۹۷۶–۱۸۹۹)

بیدو رهبر سیاسی جنبش پایداری **دوگل** بود و هنگام قیام شهر پاریس (۱۹ اوت ۱۹۴۴) در شهر حضور داشت. وی در برپایی «جنبش جمهوریخواه مردمی» (ام. آر. پی.) که بعداً به یک حزب سوسیالیست میانه‌رو تبدیل شد نقش فعالی داشت. در **جمهوری چهارم** دو بار به نخست‌وزیری رسید، مدتی هم وزیر خارجه بود. **جنگ الجزایر** سبب شد تا وی در مورد مستعمره‌های فرانسه سیاست خشنی درپیش گیرد. در ۱۹۵۸ با قدرت‌گیری ژنرال دوگل موافق بود اما بعدها با اقدام او در حل مسألهٔ الجزایر شدیداً مخالفت کرد. در ۱۹۶۱ خود را عضو **سازمان ارتش سری** اعلام کرد. آنگاه که به جرم خیانت در معرض توقیف و محاکمه بود، به برزیل فرار کرد (آوریل ۱۹۶۳) و تا ۱۹۶۸ به فرانسه برنگشت.

بیرنْس، جیمز فرانسیس[2] (۱۹۷۲–۱۸۷۹)

وزیر خارجهٔ ایالات متحده. متولد چارلستون در کارولینای جنوبی و حقوقدان بود. در ۱۹۱۱ از سوی حزب دموکرات جنوب به مجلس نمایندگان راه یافت. و تا سال ۱۹۲۵ در این سمت باقی بود. ۱۰ سال سناتور ایالت کارولینا

1- Bidault, George. 2- Byrnes, James Francis.

بود. از «**سیاست نوین**» روزولت ناراضی بود اما روزولت را در نامزد شدن برای سومین دورهٔ ریاست جمهوری یاری کرد (۱۹۴۰) قبل از عهده‌دار شدن سمت وزارت خارجه، در سمت‌های قاضی دیوان عالی (۲— ۱۹۴۱)، و ریاست بسیج جنگی (۵— ۱۹۴۳) انجام وظیفه کرد. در اوّل ژوئیهٔ ۱۹۴۵، **ترومن** وی را به وزارت خارجه منصوب کرد. او به جای رویارویی مستقیم با شوروی، از پیشبرد سیاست‌های آمریکا از طریق سازمان ملل متحد هواداری می‌کرد.

در ژانویهٔ ۱۹۴۷ **ژنرال مارشال** به جانشینی وی برگزیده شد. بیرنس در فاصله ۵— ۱۹۵۱ فرماندار کارولینای جنوبی بود.

بیستم ژوئیه ← توطئهٔ ژوئیه

بیستمین کنگرهٔ حزب[1] (فوریهٔ ۱۹۵۶)

گردهمایی حزب کمونیست اتحاد شوروی با شرکت نمایندگان سایر احزاب کمونیست جهان که طیّ آن **خروشچف** در نطق تاریخی و مهم خود پرده از بسیاری از کارهای **استالین** برداشت. خروشچف در گزارش مفصل و محرمانه‌اش به حزب کمونیست، بسیاری از روش‌های استالین از جمله **کیش شخصیت** و نیز اعمال اختناق و ترور در درون حزب و سراسر کشور را مردود دانست و آنها را خصلتاً ضدّ سوسیالیستی شمرد. وی بر «**همزیستی مسالمت‌آمیز**» با تمامی کشورهای جهان تأکید کرد. این چرخش مهم سیاسی اثرات گسترده‌ای بر اروپای خاوری داشت و سبب روی کار آمدن مجدد **گومولکا** در لهستان، اصلاحات در بلغارستان، برکناری وزیران نامناسب در چکسلواکی، و جنبش مجارستان (**راکوشی**) در اکتبر ۱۹۵۶ گردید. شوروی به

1- Twentieth Party Congress.

تدریج از انزوای زمان استالین بیرون آمد و با اکثر کشورها روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی برقرار کرد. این البته سرآغاز جدایی عمیق بین چین و آلبانی با شوروی و کشورهای سوسیالیست هوادار شوروی شد.

بیست و یک درخواست[1] (۱۸ ژانویهٔ ۱۹۱۵)

دولت ژاپن به نخست‌وزیری کنت اوکوما قصد داشت چین را تحت‌الحمایهٔ ژاپن سازد. در ۷ نوامبر ۱۹۱٤ قوای ژاپن قلمرو **کیائوچو** از سرزمین چین را — که در تصرف آلمان‌ها بود— تسخیر کردند. ژاپنی ها ۲۱ درخواست خود را به دولت چین دادند و تهدید کردند که در صورت ردّ این خواست‌ها، به جنگ با چین ناگزیر خواهند بود. چینی ها به اجبار به تقاضای ژاپن تن در دادند و ژاپن به این وسیله در منچوری و شانتونگ جا پاهایی به دست آورد. چین تعهد کرد که از آن پس سواحل خود را به هیچ دولت بیگانه اجاره ندهد، و نیز نیمی از سود شرکت آهن و فولاد را به ژاپن واگذارد. این عمل ژاپن باعث خشنودی بریتانیا، فرانسه و روسیه — که با آلمان در جنگ بودند— شد. انگلیسی ها از ژاپن خواستند تقاضاهایی را مطرح کند که به اعزام مشاوران مالی، سیاسی و نظامی ژاپن به چین منجر گردد. این درخواست‌های ژاپن احساسات ضد امپریالیستی و ملی چینی ها علیه ژاپن را برانگیخت. در واشنگتن نیز بدگمانی به مطامع امپریالیستی ژاپن قوّت گرفت.

بیسمارک، اوتوفون[2] (۱۸۱۵ — ۹۵)

از خانوادهٔ یونکرهای براندنبورگ بود. در ۱۸۵۱ نمایندهٔ مجلس

1- Twenty - one Demands. 2- Bismarck, Otto von.

کنفدراسیون آلمان در فرانکفورت شد در سن‌پترزبورگ و پاریس به عنوان سفیر خدمت کرد. در سپتامبر ۱۸۶۲ وزیر اعظم پروس شد و مأموریت یافت به‌رغم مخالفت پارلمان با اعطای بودجهٔ کافی، ارتش را سر و سامان دهد. او بدون بودجه این کار را کرد. در سیاست بی اندازه واقع گرا و فرصت‌طلب بود و به آلمان یکپارچه و متحد اعتقاد کامل داشت و این مأموریت را وظیفهٔ یونکرهای پروسی می دانست. با تفاهمی دوستانه خیال بیسمارک از مرزهای خاوری مطمئن بود. از همین رو درصدد برآمد ابتدا با اتریش به عنوان یک دولت ژرمن به مبارزه برخیزد و پروس را به جای فرانسه داور اروپا سازد. در اجرای این هدف‌ها به سه جنگ مبادرت کرد. (۱) در ۱۸۴۶ بر سر شلسویگ ـ هُلشتاین با دانمارک؛ در ۱۸۶۶ بر سر تصرف بقیهٔ سرزمین‌های آلمانی نشین با اتریش؛ و در ۱۸۷۰ به خاطر کسب موقعیت برتر آلمان در اروپا با فرانسه جنگید. درپی شکست **ناپلئون سوم** در ورسای تشکیل امپراتوری آلمان را اعلام کرد (ژانویهٔ ۱۸۷۱). و خود صدراعظم امپراتوری شد و تا ۱۹ سال دیپلماسی قارهٔ اروپا را زیر سیطرهٔ خود داشت. در **کنگرهٔ برلین** سیاست موازنهٔ قوا در اروپا را دنبال کرد. فرانسه را در انزوای سیاسی نگه داشت تا از دست‌یازیدن آن کشور به جنگی انتقامی جلوگیری کند. ابتدا با اتریش و روسیه پیمان دوستی بست و بعد **اتحاد سه گانه** (مثلث) را با اتریش و ایتالیا منعقد نمود. رابطه‌اش با روسیه مبتنی بر تفاهم بود و **پیمان تضمین مجدد** را در ۱۸۸۷ با این دولت بست. اما در سیاست داخلی ناموفق بود. احزاب را به چشم دولت‌هایی در درون دولت می دید و با آن‌ها تفاهمی نداشت. ابتدا با لیبرال‌ها متحد شد (۱۸۷۱)، اما هنگامی که متوجه شد آلمان به جای تجارت آزاد نیاز به حمایت از صنایع داخلی دارد از این حزب برید. با هرچه که رنگ بین‌المللی داشت مخالف بود از آن جمله با کلیسای کاتولیک در دههٔ ۱۸۷۰، و با سوسیالیست‌ها در دههٔ ۱۸۸۰. در اواخر کار با نسل جوان آلمان که سیاست پان‌ژرمنی را طالب بود همدلی نداشت و از همین روی قیصر **ویلهلم دوم** سی ساله در ۱۸۹۰ ویرا وادار به استعفا از مقام صدراعظمی آلمان

کرد.

بیشاپ، موریس[1] ← گرنادا.

بیطرفی مسلح[2]

کنفدراسیونی متشکل از قدرت‌های شمالی اروپا (روسیه، دانمارک و سوئد) که در ۱۷۸۰ تشکیل شد تا حقوق بیطرفی کشتیرانی را در هنگامهٔ جنگ استقلال آمریکا تضمین کند و در صورت مداخلهٔ نیروی دریایی انگلیس در بازرسی کشتی های بیطرف، آن دولت را به جنگ تهدید کند. در ۱۷۸۱ این کنفدراسیون منحل شد اما در دسامبر ۱۸۰۰ با مهارتی که دیپلماسی فرانسه به‌خرج داد بار دیگر احیا شد تا محاصرهٔ دریایی اعمال شده توسط بریتانیا را خنثی سازد. نبرد کُپنهاک در ۲ آوریل ۱۸۰۱، و انهدام ناوگان دانمارک توسط بریتانیا تنها نیروی دریایی ای را که ضامن «**بیطرفی مسلح**» بود از میان برد و از آن‌پس بیطرفی مسلح از اعتبار افتاد.

بِیگوت، والتر[3] (۷۷ – ۱۸۲۶)

سیاست‌شناس انگلیسی که حرفه‌اش بانکداری بود اما در جامعهٔ ویکتوریایی به عنوان مرد ادب شهرت یافت. روزنامه‌نگاری توانا بود. در نشریه‌های نشنال ریویو و اکونومیست کار می‌کرد و مدتی هم سردبیر اکونومیست بود. اثر مشهور سیاسی او «قانون اساسی انگلستان» (۱۸۶۷) است. در این کتاب اصول جدید تحلیل علمی را در جامعهٔ سیاسی به کار می‌گیرد و با گذار از شکل‌های حکومت به واقعیت‌های مربوط به دولت و اداره

1- Bishop, Maurice. 2- Armed Neutrality. 3- Bagehot Walter.

می رسد.

بیلوروسیا (روسیهٔ سفید)[1]

یکی از ۱۵ جمهوری اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی. مساحت آن ۲۰۸۳۴۸ کیلومتر مربع و جمعیت حدود ۱۰ میلیون است. مینْسک مرکز این جمهوری است. بیلوروسیا در بخش باختری روسیهٔ اروپا واقع شده و در ۱۹۱۹ بنام یک کشور اعلام موجودیت کرده است. در ۱۹۲۰ لهستان درپی جنگ با شوروی بخشی از بیلوروسیا را اشغال کرد اما به دنبال تقسیم لهستان در ۱۹۳۹، این قسمت به بیلوروسیا بازگردانده شد. زبان مردم بیلوروسیا نزدیک به زبان روسی و اوکراینی است. روسیهٔ سفید را نباید با «روس های سفید» که درپی انقلاب اکتبر در صف ضدّ انقلاب قرار گرفتند اشتباه کرد. بیلوروسیا عضو سازمان ملل متحد است.

بین الملل سوسیالیستی (انترناسیونال)[2]

همبستگی بین‌مللی پرلتاریای جهان به ابتکار **مارکس** و **انگلس** و جامعهٔ بین المللی کارگران برمی گردد. در**مانیفست کمونیست** نیز بر انسجام و همبستگی کارگران جهان تأکید شده است: **«کارگران جهان، متحد شوید!»**. در ۱۸٦٤ بین الملل اول کارگران در لندن و با تلاش مارکس و همفکران او آغاز به کار کرد. از مشخصه های بین الملل اول، مشاجرهٔ مارکس با آنارشیست ها بود که سرانجام به اخراج آنارشیست ها از بین الملل انجامید. در ۱۸٦۷ بین الملل اول منحل شد. بین الملل دوم در ۱۸۸۹ درپاریس آغاز به کار کرد، جنگ جهانی اول سبب تفرقه و انشعاب در این بین الملل شد.

1- Byelorussia (White Russia). 2- International Socialism.

احزاب رادیکال هوادار **لنین** از بین‌الملل خارج شدند و **کمینترن** یا **بین‌الملل سوم** را تشکیل دادند. احزاب سوسیال دموکرات اروپای باختری که خواهان اعلام جنگ علیه رژیم‌های خود نبودند و حاضر نشدند جنگ ۱۸ — ۱۹۱۴ را به جنگ انقلابی ضد سرمایه‌داری تبدیل کنند — به احزاب رفرمیست معروف شدند— بین‌الملل سوسیالیستی را ایجاد کردند که از ۱۹۵۱ به بعد تجدید حیات کرده و احزاب سوسیال دموکرات (و نه کمونیست) را دربر گرفت. بلشویک‌ها که در مارس ۱۹۱۹ بین‌الملل سوم را دایر کردند از آن به عنوان اهرم انقلاب جهانی استفاده می‌کردند. در ۱۹۴۳ کمینترن — به نشانهٔ حسن‌نیت شوروی به متحدان غربی اش— منحل شد.

اتحادیه‌های کارگری نیز بر سر این انشعاب دو دسته شدند: ۱) **فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری** که با احزاب سوسیال دموکرات همکاری می‌کردند؛ ۲) «بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری» که در ۱۹۲۱ توسط کمونیست‌ها ایجاد شد و در فرانسه و اسپانیا هوادارانی پیدا کرد.

بین‌الملل سوم (کمینترن)[1]

بین‌الملل کمونیستی هوادار **لنین** در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه که در ۱۹۱۹ برپا شد و قصد خود را اشاعهٔ مارکسیسم در سراسر جهان اعلام کرد. این بین‌الملل با سوسیالیسم رفرمیستی بین‌الملل دوم مخالفت می‌کرد. تا سال‌های ۶ — ۱۹۲۵ زیر نفوذ **زینوویف** بود. از ۱۹۲۸ به صورت عاملی در حمایت از **استالین** در برابر **ترتسکی** درآمد. در دههٔ ۱۹۳۰ دنباله‌رو سیاست شوروی بود و در ۱۹۴۳ منحل شد به جای آن **کمینفرم** ایجاد گردید.

بین‌النهرین[2]

منطقهٔ بین دو رود دجله و فرات که اکنون بخشی از کشور عراق است. در

1- Third International (Comintern). 2- Mesopotamia.

اوایل نوامبر ۱۹۱٤ قوای انگلیسی و هندی در بین‌النهرین جبهه‌ای علیه عثمانی گشودند و تا پایان اکتبر ۱۹۱۸ به عملیات نظامی ادامه دادند. هدف عملیات، حفظ جریان نفت حوزهٔ خلیج فارس و بیرون راندن قوای عثمانی از میدان‌های نبرد این منطقه بود. فرماندهی عملیات ابتدا در دهلی بود و سپس مقام‌های لندن به امید نفوذ در عمق خاک عثمانی از طریق رودها، هدایت عملیات را به دست گرفتند. بغداد در ۱۱ مارس ۱۹۱۷ سقوط کرد و قوای انگلیسی تا موصل پیش رفتند. قسمت عمدهٔ عملیات جنگی در **کوت‌العماره** در دجلهٔ سفلی بود.

بیوِربروک، لرد (ویلیام ماکْسوِل آیتکن)[1] (۱۹٦٤ - ۱۸۷۹)

قطب بزرگ مطبوعاتی و از حامیان سرسخت امپراتوری بریتانیا. در اُنتاریو به دنیا آمد. در سی سالگی با فروش و ادغام کارخانه‌های سیمان‌سازی ثروت هنگفتی به هم زد. به انگلستان مهاجرت کرد و با **بونارلا** رهبر حزب محافظه‌کار دوست شد. چندی بعد به نمایندگی مجلس عوام برگزیده شد در مبارزه با کابینهٔ **آسکویث** و روی کار آمدن **للوید جورج** (دسامبر ۱۹۱٦) نقشی اساسی داشت. در پایان جنگ دست از سیاست کشید و امپراتوری مطبوعاتی بزرگی ایجاد کرد. در ۱۹۲۲ به **بونارلا** کمک کرد تا کابینهٔ ائتلافی را ساقط کند. در ۱۹٤۰ به کابینهٔ ائتلافی **چرچیل** پیوست. وی در بحران **کناره گیری** و مبارزهٔ بین **بالدوین** و **ادوارد هفتم** جانب پادشاه را گرفت. چرچیل وی را به پست‌های گوناگون در دولت خویش گماشت و نیز مأموریت‌های مهمی را در خارج — از جمله مسکو— به وی سپرد. وی با هر سیاستمدار انگلیسی موافق استقلال شبه قارهٔ هند مخالفت می‌کرد.

1- Beaverbrook, Lord (William Maxwell Aitken).



پاپادوپولوس، ژرژ[1]

رئیس رژیم سرهنگ های یونان. ← سرهنگ ها

پاپاگوس، الکساندر[2] (۱۹۵۵ – ۱۸۸۳)

ارتشی و دولتمرد یونانی. در آتن متولد شد. در فاصله سال های ۲۲ – ۱۹۱۲ در چندین جنگ شرکت کرد. در دهۀ ۱۹۳۰ ژنرال ارتش و در عین حال سیاستمدار بود. در ۱۹۳۶ وزیر جنگ یونان شد. **متاگساس** وی را به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد. وی ضدّ حمله علیه تهاجمات ایتالیا در سال ۱۹۴۰ را رهبری کرد اما در مقابل تهاجم سال ۱۹۴۱ **هیتلر** سرعت عمل لازم را به خرج نداد. در مراحل آخرین **جنگ داخلی یونان** با درجۀ مارشالی، فرماندۀ کل قوای سلطنت طلبان بود. در ماه مه ۱۹۵۱ دست از تمامی فعالیت های نظامی برداشت و حزب «احیاء یونان» را بنا گذاشت. این حزب در انتخابات نوامبر ۱۹۵۲ اکثریت آرا را به دست آورد وپاپاگوس نخست وزیرشد. وی تا زمان مرگش (۵ اکتبر ۱۹۵۵) این سمت را حفظ کرد. بعد از او **کارامانلیس** از وزیران کابینه، که مورد حمایت دست راستی ترین عناصر هیئات حاکمه بود به جای وی به نخست وزیری رسید. کارامانلیس از حمایت همه جانبۀ آمریکا برخوردار بود و از طرف این کشور اعتبارات زیادی برای تأمین بودجه و عمران یونان دریافت کرد.

1- Papadopoulos, George.   2- Papagos, Alexander.

پاپاندرئو، آندریاس[1]

نخست‌وزیر یونان. در ۱۹۱۹ متولد شد و در رشتهٔ اقتصاد تحصیل کرد. در پی کودتای **سرهنگ‌ها** در یونان وی نیز توقیف شد. اما درژانویهٔ ۱۹۶۸ اجازه یافت به آمریکا برگردد (او قبلاً نیز در کالیفرنیا استاد اقتصاد بود). در ۱۹۷۳ به دنبال سقوط **سرهنگ‌ها**، به یونان بازگشت و رهبر مخالفان دولت **کارامانلیس** و جنبش سوسیالیستی پان‌هلنی (پازوک) شد. با پیروزی سوسیالیست‌ها در انتخابات اکتبر ۱۹۸۱ به نخست‌وزیری یونان رسید.

پاپاندرئو، ژرژ[2] (۱۹۶۸ــ۱۸۸۸)

نخست‌وزیر یونان. متولد **سالونیک** و تحصیلکردهٔ حقوق بود. به عنوان یک سوسیالیست جمهوریخواه و میانه‌رو وارد سیاست شد. در فاصلهٔ سال‌های ۳۵ــ ۱۹۲۳ پست‌های مختلفی در دولت یونان برعهده گرفت. در ۱۹۴۲ و پس از اشغال یونان توسط نازی‌ها از کشور فرار کرد. با آزاد شدن یونان در ۱۹۴۴، در رأس دولت ائتلافی آتن قرار گرفت. در مخالفت با نفوذ نظامیان دست‌راستی در دولت، از نخست‌وزیری کناره گرفت. «حزب متحد مرکز» را در ۱۹۶۱ با شرکت سوسیال دموکرات‌ها و رادیکال‌ها ایجاد کرد. در ۱۹۶۳ نخست‌وزیر شد و درپی پیروزی انتخاباتی فوریهٔ ۱۹۶۴ درصدد اصلاحات ریشه‌ای برآمد. امّا **مسألهٔ قبرس**؛ دشمنی ارتشیان با او و اصلاحاتش؛ نارضایتی از اینکه وی قدرت سیاسی زیادی را به پسرش (**آندریاس پاپاندرئو**) واگذار کرده، و مخالفت پادشاه **کنستانتین دوم**؛ همگی منجر به سقوط پاپاندرئو شد. (ژوئیه ۱۹۶۵). اما پاپاندرئو مورد حمایت حزب متحد مرکز بود و حمایت فزایندهٔ مردم ازپاپاندرئو سبب نگرانی ارتش بود. سرانجام،

1- Papandreou, Andreas.   2- Papandreou, George.

سرهنگ‌ها در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ دست به کودتا زدند. پاپاندرئو در توقیف درگذشت و دوران حکومت سرکوبگرانهٔ سرهنگ‌ها بر یونان آغاز شد.

پاپ، بخشنامهٔ[1]

بخشنامه‌ای که اسقف به همهٔ کلیساهای یک منطقه ابلاغ می‌کند و به خاطر موضوع مهمی از سوی پاپ صادر شده است. پاپ **لئوی سیزدهم** در ۱۸۹۱ طی بخشنامهٔ «رروم ناواروم» نظریهٔ کاتولیسیسم جدید را از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی توضیح داد و در آن ضمن مردود شمردن سوسیالیسم بر اهمیت عدالت اجتماعی در کشورهای صنعتی تأکید نمود. پاپ **پی یازدهم** در ۱۹۳۱ طی بخشنامهٔ «کوادارا جسیمو آنو»، بخشنامه «رروم ناواروم» را مورد تجدید نظر قرار داد و بر مفاسد رقابت آزاد و تمرکز بیش ازحد تأکید کرد. پاپ **جان بیست و سوم** درژوئیهٔ ۱۹۶۱ طی بخشنامه‌ای[2] بار دیگر به تعدیل «رروم ناواروم» پرداخت و پذیرفت که سوسیالیسم در بعضی موارد چیز خوبی است. دو فقره بخشنامه‌های پاپ پی یازدهم در ۱۹۳۷ بر مفاسد آموزش‌های ضد دموکراسی راست وچپ تأکید کرد. «دومینی دومپتوریس» بی‌خدایی بلشویکی را مردود شمرد و «میت برنندر سورژه» که به زبان آلمانی در تمامی کلیساهای کاتولیک آلمان در روز یکشنبه خوانده شد نازیسم را به عنوان آیینی ضدّ مسیحی محکوم کرد. «اومانی ژنریس» (**پاپ پی دوازدهم**، اوت ۱۹۵۰) فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم را مردود شمرد. «اترنادئی» (جان بیست و سوم، دسامبر ۱۹۶۱) از وحدت مسیحیان استقبال کرد. «پاسم این تریز» (جان بیست و سوم، آوریل ۱۹۶۳) نیاز به صلح و نفرت از سلاح اتمی را مورد تأکید قرار داد. «هومانا ویتانه» (پل هفتم، ژوئیه ۱۹۶۸) جلوگیری از بارداری را مردود شمرد. «لابورم اکسرسنس» (جان پل دوم، سپتامبر ۱۹۸۱) بر تعهدات کارگر، کارفرما و اتحادیه تأکید نمود.

1- Encyclical. 2- Mater et Magistra.

پاپ، قرارداد دولت‌ها با [1]

پیمانی که پاپ با دولت‌ها در مورد مسائل مربوط به کلیسا و مذهب منعقد می‌کند. پیمان ناپلئون بناپارت با پاپ (۱۸۰۱) که بسیار مشهور است و همهٔ رژیم های بعد از ناپلئون در فرانسه (بجز دورهٔ ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ که **جوّضدّ** مذهبی بر کشور حاکم بود) این پیمان را محترم شمرده‌اند، **پیمان لاتران** (۱۹۲۹) میان پاپ و **موسولینی**؛ پیمان ۱۹۳۳ هیتلر با پاپ — که ضمن آن نازی‌ها متعهد به حفظ اموال کلیسای کاتولیک می شدند و آموزش مذهبی به شرط عدم مداخلهٔ کشیش در سیاست آزاد و مجاز می شد—؛ پیمان ۱۹۶٤ واتیکان با دولت مجارستان که ضمن آن آزادی عبادت در مجارستان تضمین گردید؛ همه از پیمان های معروف اند.

پاپوا [2]

بخش جنوب خاوری جزیرهٔ **گینهٔ جدید**. پاپوا در ۱۸۸۷ مستعمرهٔ بریتانیا شد، در ۱۹۰۱ دولت فدرال استرالیا کنترل آنرا به‌دست گرفت و در ۱۹۰۵ ادارهٔ کامل آن به استرالیا واگذار شد. از سپتامبر ۱۹۰٦ نام «سرزمین پاپوا» برای آن انتخاب شد و تا سال ۱۹۲۰ به تدریج با سرزمین های تحت قیمومت آلمان (قبل از جنگ اول جهانی)، **گینهٔ جدید استرالیا** را به وجود آورد. ادارهٔ این سرزمین را تا ۱۹٤۰ سرهیوبرت مورای برعهده داشت. وحدت رسمی «گینهٔ جدید پاپوا» در ۱۹٦۸ عملی شد و در یکم دسامبر ۱۹۷۳ خودمختاری یافت. در ۱٦ سپتامبر ۱۹۷۵ استقلال کامل این سرزمین درچارچوب **جامعهٔ مشترک‌المنافع** اعلام شد و مرکز آن مورسبی تعیین گردید. هرچند استرالیا امر دفاعی و دیپلماسی گینهٔ جدید پاپوا را به خود این کشور واگذار کرده اما تعهد کرده است که در صورت تجاوز به این کشور از استقلال آن دفاع کند.

1- Concordat. 2- Papua.

پاتن، جورج اسمیت[1] (۱۹۴۵ - ۱۸۸۵)

ژنرال ایالات متحده. در سن گابریل، کالیفرنیا زاده شد، در وست‌پوینت درس خواند و در ۱۹۰۹ به خدمت ارتش درآمد. وی از هواداران سرسخت استفاده از زره‌پوش در جنگ بود و در ۱۹۱۸ در جبههٔ غرب در سن میهیل نخستین تانک های آمریکایی را وارد عمل کرد. در دورهٔ بین دو جنگ نیز در زمینهٔ مجهز کردن ارتش به تانک فعالیت کرد و در ۱۹۴۱ به فرماندهی یک نیروی زرهی منصوب شد. در ۱۹۴۳ در نبرد تونس با به کارگیری سریع تانک شهرت زیادی کسب کرد. در ۱۹۴۴ در رأس ارتش سوم از طریق برتانی، اطراف پاریس، مارن‌علیا و موزل، فرانسه را پیمود و با عبور از راین به باواریا و از آنجا به چکسلواکی رسید (۱۸ آوریل ۱۹۴۵). پاتن در سمت فرماندهی ارتش پنجم آمریکا در آلمان اشغالی در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ در یک سانحهٔ اتومبیل کشته شد.

پاچه‌چی، احمد

نخست‌وزیر عراق از ٤ ژوئن ۱۹٤٤ تا ۲۹ ژانویهٔ ۱۹٤٦.

پاچه‌چی، مزاحم امین

نخست‌وزیر و وزیر خارجهٔ عراق از ۱٦ ژوئن ۱۹٤۸ تا ٦ ژانویهٔ ۱۹٤۹.

پادگورنی، نیکلای ویکتوریوویچ[2]

سیاستمدار شوروی و عضو حزب کمونیست این کشور. از ۱۹٦۳ دبیر

1- Patton, George Smith. 2- Podgorny, Nikolai Viktoriovich.

حزب کمونیست اتحاد شوروی شد. درپی سقوط **خروشچف**، با ایجاد دو سازمان جداگانهٔ حزبی برای کشاورزی و صنعت — که از ابداعات **خروشچف** بود— مخالفت کرد. وی در ۱۹۶۵ صدر هیأت رئیسهٔ **شورایعالی** اتحاد جماهیر شوروی شد. در ۲۴ مه ۱۹۷۷ از تمامی سمت‌های خود برکنار گردید.

پاراگوئه [1]

جمهوری پاراگوئه در امریکای جنوبی بین کشورهای بولیوی، برزیل، و آرژانتین واقع شده است و به دریا راه ندارد. مساحت ۴۰۶،۷۵۲ کیلومتر مربع؛ جمعیت بیش از ۳ میلیون؛ مرکز: آسونسیون. از ۱۵۳۵ تا ۱۸۱۱ مستعمرهٔ اسپانیا بود. از ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۰ به امید تصرف زمین‌هایی از برزیل، اوروگوئه و آرژانتین دست به یک رشته جنگ علیه همسایه‌ها زد. این جنگ‌ها با تلفات سنگین سبب کاهش جمعیت کشور شد. تا ۱۹۱۲ بی‌ثباتی بر پاراگوئه حکمفرما بود. در دوران چهار سالهٔ ریاست جمهوری ادوارد شایرر (لیبرال) وضع کشور بهبود نسبی حاصل کرد و سرمایه‌های خارجی وارد کشور شدند. اختلاف با بولیوی بر سر منطقهٔ **شاکو** منجر به جنگ ۵— ۱۹۳۲ شد. پاراگوئه در این نبرد پیروز شد اما متحمل خسارات اقتصادی سنگینی گردید. از ۱۹۴۰ به اینطرف تقریباً همیشه دیکتاتورهای نظامی بر کشور حکمرانی کرده‌اند: ژنرال مورینیگو (۴۷ — ۱۹۴۰) ژنرال آلفردو استروسنر (۷۸— ۱۹۵۴).

پارتیزان‌ها [2]

گروه‌های مسلح که درپشت خطوط دشمن اشغالگر، مقاومت را سازمان

1- Paraguay.   2- Partisans.

می دهند. هنگام هجوم ناپلئون به روسیه در ۱۸۱۲ پارتیزان به روس هایی اطلاق می شد که به تدارکات ارتش ناپلئون حمله می‌کردند. در **جنگ داخلی آمریکا**؛ در قفقاز در ۱۹۰۵؛ و در جنگ داخلی روسیه نیز این واژه به کار رفت. اما در حال حاضر به اعضای گروه های رزمندهٔ چپگرا اطلاق می شود. بهنگام هجوم نازی ها به شوروی گروه های پارتیزانی به تشویق **استالین** در خطوط تدارکاتی دشمن خرابکاری می‌کردند (۲— ۱۹٤۱). در همان اوان در آلبانی، اسلوواک، موراوی و یونان و بعدها در ایتالیا نیز پارتیزان های کمونیست فعالیت شدیدی داشتند. در جنبش مقاومت یوگسلاوی، گروه های رزمندهٔ کمونیست به رهبری **تیتو** خود را «پارتیزان» می نامیدند تا با گروه دیگر چریکی **چتنیک های** غیر کمونیست— اشتباه نشوند؛ و پایگاه فعالیت آنان ارتفاعات بُسنی - هرزگوین و مونته نگرو بود.

پارلمان، قانون ۱۹۱۱[1]

آسکویث نخست‌وزیر انگلستان (از حزب لیبرال) به موجب قانونی، **مجلس لردان** را از اظهار نظر در «لوایح پولی» معاف کرد. در مورد سایر لوایح نیز مجلس لردان تنها حق داشت سه جلسهٔ پیاپی قانونی را وتو کند. درضمن دورهٔ کار**مجلس عوام** را از ۷ سال (که از ۱۷۱٦ معمول بود) به حداکثر پنجسال کاهش داد. حزب محافظه‌کار پیش از این قانون، هر گاه در مسأله ای در مجلس عوام در اقلیت قرار می‌گرفت به مجلس لردان متوسل می شد و جلو تصویب قوانین را می‌گرفت. «بودجهٔ مردمی» **للوید جورج** در ۱۹۰۹ به چنین سرنوشتی دچار شده بود. قانون ۱۹۱۱ ابتدا در ۱۹۱۰ که لیبرال ها در مجلس عوام اکثریت داشتند ارائه شد اما مجلس لردان مخالفت کرد و مجلس عوام منحل شد. در انتخابات مجدد بار دیگر لیبرال ها حائز اکثریت شدند. **جورج**

1- Parliament Act of 1911.

پنجم در۱۹۱۱ با انتصاب ۲۵۰ لیبرال در مجلس لردان، محافظه‌کاران را در این مجلس نیز از اکثریت انداخت و لایحه به تصویب رسید قانون ۱۹۴۹ پارلمان طی اصلاح قانون ۱۹۱۱ حق وتوی لردان را به دو جلسه کاهش داد.

پارلمانی، اصلاح[1]

در آغاز سدهٔ ۱۹ نظام پارلمانی انگلستان معایب بزرگی داشت. مناطق شهری که با مهاجرت و هجوم کارگران صنعتی پر جمعیت شده بود، درپارلمان نماینده نداشت در حالی که مناطق و حوزه‌های انتخاباتی سنتی با معدودی جمیعت رأی دهنده، نماینده داشتند. در بسیاری مناطق، صاحبان نفوذ، کسی را نامزد نمایندگی می‌کردند و مطمئن بودند که انتخاب خواهد شد. وضع در اسکاتلند و ایرلند از ویلز و انگلستان هم بدتر بود.

در نوامبر ۱۸۳۰ ویگ‌ها حکومت را به دست گرفتند و رهبرشان، **ارل گری** در مقام نخست‌وزیری تصمیم به اصلاح پارلمان گرفت. **لرد جان راسل** در ۱۸۳۱ لایحهٔ اصلاح را به **مجلس عوام** داد. درپی انتخابات بعدی، لایحه مجدداً به مجلس عوام رفت و تصویب شد اما **مجلس لردان** آنرا رد کرد. این امر ناآرامی هایی را درپی داشت و ویلیام چهارم پادشاه انگلستان تهدید کرد که اگر مجلس لردان به مخالفت ادامه دهد آنقدر بر تعداد لردهای مجلس خواهد افزود تا نظر دولت تأمین شود. این تهدید مؤثر افتاد و در ۱۸۳۲ نخستین قانون اصلاح از تصویب گذشت. حوزه‌های نمایندگی ای که در عمل فاقد تعداد کافی رأی‌دهنده بودند منحل شدند و بر تعداد نمایندگان شهرها افزوده شد. تعداد رأی‌دهندگان نیز از طریق تعدیل شرط «صلاحیت مالی» افزایش یافت. برای اسکاتلند و ایرلند هم قانون‌های جداگانه‌ای تصویب شد. این اصلاحات، وزن سیاسی طبقهٔ متوسط بالا را زیادتر کرد.

1- .Parliamentary Reform.

هنگامی که راسل در ۱۸٦۵ به جای **پالمرستون** نخست‌وزیر شد اصلاحات بیشتری را در این زمینه پیشنهاد کرد. اما لیبرال های حزب او مخالفت کردند. در دولت های دِربی و **دیزرائیلی** محافظه کاران دومین قانون اصلاح (۱۸٦۷) را از تصویب گذراندند. کرسی ها بار دیگر بین حوزه ها توزیع شدند و حدود یک میلیون کارگر شهری بر رأی دهندگان افزوده شد. در ۱۸۸٤ **گلادستون** سومین قانون اصلاح را به تصویب رسانیدودو میلیون کارگر کشاورز بر رأی دهندگان اضافه شدند. در ۱۸۸۵ باز هم حوزه های کم جمعیت روستا در استان ها ادغام شدندوبه شهرهای صنعتی حوزه های نمایندگی بیشتری تعلق گرفت. بعد از جنگ جهانی اول «قانون نمایندگی مردم» (۱۹۱۸) به همهٔ مردان بالای بیست و یک سال و به همهٔ زنان بالاتر از سی سال حق رأی داد. در ۱۹۲۸ به زنان از بیست و یک سال به بالا نیز حق رأی اعطا شد. قانون سال ۱۸۵۸ تمکن مالی نمایندهٔ مجلس عوام را حذف کرد. قانون حق رأی مخفی (۱۸۷۲)، قانون پرداخت حقوق به نمایندگان و نیز قطعنامهٔ ۱۰ اوت ۱۹۱۱ در ادامهٔ رفرم های پارلمانی اند.

پارنل، چارلز استوارت[1] (۱۸٤٦ — ۹۱)

تحصیل کردهٔ کمبریج و عضو**مجلس عوام** از ۱۸۷۵. درپی درگذشت ایساک بوت رهبری جنبش **خودمختاری داخلی** (ایرلند) را به دست گرفت و با مهارتی که در سخنوری داشت، توجه مردم به مشکل ایرلند را جلب می‌کرد، و سخنرانی های پارلمانی ممتدش مانع کار مجلس عوام می شد. زمینداران بزرگ ایرلند را از طریق دهقانان «تحریم می‌کرد» و در ۱۸۸۱ به همین جرم (تحریک ایرلندی ها) زندانی شد. اما با دستگیری او اعتراض ها بالا گرفت و **گلادستون** مجبور شد آزادش کند.

1- Parnell, Charles Stewart.

پارنل از لایحهٔ خودمختاری داخلی (ایرلند) که ابتکار گلادستون بود حمایت کرد. اما از ۱۸۹۰ به خاطر جریاناتی، اعتبار سیاسی خود را از دست داد.

پاریس، پیمان‌های صلح[1]

۱۰ فوریه ۱۹۴۷. درپایان ژوئیهٔ ۱۹۴۶ کنفرانسی با شرکت بیست و یک کشوری که با هیتلر و قوای محور جنگیده بودند برگزار شد تا شرایط پیمان صلح با حامیان هیتلر در اروپا — ایتالیا، بلغارستان، فنلاند، مجارستان و لهستان— را تعیین کند. کمیته‌های کنفرانس تا نیمه‌های اکتبر کار کردند پیمان‌ها در فوریهٔ سال بعد به امضا رسید. ایتالیا پذیرفت که بخشی از جزیرهٔ ایستری، زارا، و چند جزیرهٔ دریای آدریاتیک را به یوگسلاوی بدهد، جزیره‌های **دوازدهه** را به یونان واگذارد، و تغییرهای جزئی مرزی با فرانسه را بپذیرد. **تریست** را شهر آزاد اعلام کند و از ادعای حاکمیت بر مستعمره‌های افریقایی خود دست بردارد. بلغارستان به مرزهای خویش درژانویهٔ ۱۹۴۱ برگشت. فنلاند پتسمامو را به شوروی واگذار کرد و به مرزهای ۱۹۴۰ برگشت. مجارستان به مرزهایی برگشت که پیمان **تریانُن** تعیین کرده بود؛ و منطقهٔ کوچکی در دانوب را به چکسلواکی واگذار کرد. رومانی به مرزهای پیش از جنگ برگشت و **بسارابی** و **بوکووینای شمالی** را به شوروی داد؛ **دوبروجا** به حاکمیت بلغارستان درآمد. شرایط پیمان چندان دشوار نبود و علت هم آن بود که این پنج کشور قبل ازپایان جنگ، صلح جداگانه‌ای منعقد ساخته و به آلمان اعلان جنگ داده بودند. رومانی در نبرد با آلمان ۱۵۰ هزار نفر، و بلغارستان ۳۲ هزار نفر از دست داده بودند. تنها مسألهٔ حل نشدنی، **تریست** بود.

1- Paris Peace Treaties.

پاریس، کنفرانس صلح[1] (۲۰ ـ ۱۹۱۹)

کنگره‌ای از متفقین و هم‌پیمانان‌شان در پاریس که از ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ برگزار شد و پیمان‌های **ورسای** (با آلمان)، **سن ژرمن** (با اتریش) **نویلی** (با بلغارستان) **تریانُن** (با مجارستان) **سِوْر** (با ترکیه) منعقد گردید. تا ژوئیهٔ ۱۹۱۹ کنفرانس زیر سلطهٔ «چهار شخصیت» ــ **کلمانسو** از فرانسه، **ویلسون** از ایالات متحده، **للوید جورج** از بریتانیا و **اورلاندو** از ایتالیا ــ بود. بعداً تصمیم‌ها در شورای رؤسای هیأت‌های نمایندگی گرفته شد که شامل وزیران خارجه بود. تعیین مرزهای ترکیه و مجارستان نیز به شورای سفیران واگذار شد. از جمله موانعی که بر سر راه انعقاد پیمان‌های عادلانه وجود داشت می‌توان پنج مانع عمده را یادآوری کرد: (۱) اختلاف نظر بین «چهار شخصیت»، کلمانسو و ویلسون بر سر **جامعهٔ ملل** اختلاف نظر داشتند، ویلسون و اورلاندو بر سر مسألهٔ آدریاتیک، للوید جورج و کلمانسو بر سر لهستان؛ (۲) گروه‌های نفوذ هر کشور فاتح شرایط سنگینی را به دولت خود پیشنهاد می‌کرد، اعضای مجلس عوام انگلستان از للوید جورج می‌خواستند غرامت سنگینی از آلمان مطالبه کند و نظامیان فرانسه از کلمانسو درخواست می‌کردند سرزمین راین را از آلمان جدا کند؛ (۳) انزواطلبی ایالات متحده سرانجام منجر به رد پیشنهادهای ویلسون از سوی کنگره شد؛ (٤) گروه‌های ملی‌گرا و ناشکیبا که می‌خواستند با زور اسلحه به هدف‌های ملی دست یابند؛ (۵) جنگ داخلی روسیه درپی انقلاب بلشویکی و بی‌اطمینانی در مورد آیندهٔ این کشور. دولت‌های مغلوب از این ناخشنود بودند که شرایط صلح از راه مذاکره حاصل نشده، بلکه از جانب فاتحان به آنها دیکته شده است.

پاریس، کنگرهٔ[2]

کنفرانس بین‌المللی پاریس که در فوریه – مارس ۱۸۵٦ به ریاست

1. Paris Peace Conference. 2- Paris, Congress of.

والوسکی وزیر خارجهٔ فرانسه (والوسکی فرزند نامشروع ناپلئون اول بود) برای حل **مسألهٔ مشرق** و درپی **جنگ کریمه** برپا شد. **ناپلئون سوم** می‌خواست با استفاده از این کنگره یک تجدید نظر کلی در مرزهای اروپا به عمل آورد. اما بریتانیا و اتریش مانع او شدند. **کاوور** اجازه یافت تا در کنگره حضور یابد و خواست‌های ملت ایتالیا را به گوش دولت‌ها برساند. پیمان پاریس به حوزهٔ دریای سیاه، توجه کرد: روسیه دهانهٔ دانوب و بخشی از بسارابی را به رومانی آینده واگذاشت، قارص را به ترکیهٔ عثمانی داد و از دعاوی خود بر حمایت مذهبی از مسیحیان تبعهٔ عثمانی دست برداشت. ورود ناو جنگی و برقراری استحکامات در دریای سیاه و اطراف آن ممنوع شد. **امیرنشین‌های حوضهٔ دانوب** را قدرت‌های بزرگ تضمین کردند و ترتیب حمل و نقل بر روی دانوب به کمیسیونی بین‌المللی سپرده شد. کنگره به تعریف حقوق بیطرف‌ها در جنگ پرداخت. مهم‌ترین جنبهٔ پیمان پاریس — یعنی حفظ بیطرفی دریای سیاه— تنها تا ۱۸۷۰ اعتبار داشت زیرا روسیه در آن سال اعلام کرد هیچ تعهدی را در مورد دریای سیاه نمی‌پذیرد.

پاریس، نمایشگاه‌های[1]

امپراتوری دوم فرانسه در دو نوبت از نمایشگاه‌ها به عنوان دریچه‌ای برای نشان دادن صنایع نوین و اعتبار ملی فرانسه استفاده کرد. نمایشگاه ۱۸۵۶ پاریس شاهد آن بود که از ناآرامی‌ها و انقلاب‌های ۱۸۴۸ دیگر اثری نیست و پاریس پیشتاز مد اروپا است. نمایشگاه ۱۸۶۷ طرح‌های **هاسمان** را ارائه کرد. در جمهوری سوم فرانسه نیز در سال‌های ۱۸۷۸، ۱۸۸۹ و ۱۸۹۳ نمایشگاه‌هایی برپا شد.

1- Paris Exhibitions.

پاستور، لویی[1] (۹۵ — ۱۸۲۲)

دانشمند بزرگ فرانسوی. در ژورا به دنیا آمد و در اکول نرمال تحصیل کرد. در ۱۸۴۹ در استراسبورگ استاد شیمی شد و در ۱۸۵۷ مدیریت مطالعات اکول نرمال به وی سپرده شد و تا آخر عمر در این سمت باقی بود. او در ضمن در زیست‌شناسی استادی برجسته بود. کشف ویروس هاری در ۱۸۸۱ از کارهای نمایان پاستور بود که در ضمن درمان و پیشگیری از هاری را نیز ارائه می‌کرد. وی راه‌های مطمئنی برای ضدّعفونی وسایل جراحی نشان داد. در ۱۸۸۸ به افتخار او انستیتو پاستور — مرکز پژوهش‌های پزشکی — در پاریس دایر شد. نام پاستور بر روی فرایند نابودسازی باکتری‌ها (پاستوریزه کردن) باقی ماند. پاستور در سیاست ارتجاعی، و از نظر باورهای مذهبی کاتولیک بود.

پاشِنداله[2]

قصبه‌ای در ۸ مایلی شرق ایپره (بلژیک). انگلیسی‌ها در سومین نبرد ایپره در ۳۱ ژوئیه تا ۱۰ نوامبر ۱۹۱۷ تا این نقطه پیشروی کردند. آنان در طرح هیگ برای رسیدن به بلژیک، این نقطه را در نظر گرفته بودند اما با حملهٔ ۱۲ اکتبر و ۲۶ اکتبر موفق به تصرف آن نشدند. تنها در ۹ نوامبر قصبهٔ ویرانه به دست کانادایی‌ها افتاد. متفقین با دادن ۳۰۰ هزار تلفات به این نقطه دست یافتند و ۵ ماه بعد که حملهٔ بهارهٔ آلمان آغاز می‌شد آنجا را تخلیه کردند. آلمان‌ها در این جنگ برای نخستین بار از گاز خردل استفاده کردند و پاشنداله برای انگلیسی‌ها و کانادایی‌ها همان جنبهٔ هولناکی را داشت که وردن برای فرانسویان.

1- Pasteur, Louis.　　2- Passchendale.

پاشیچ، نیکولا[1] (۱۹۲۶–۱۸۴۵)

سیاستمدار صرب. در مرز صربستان و بلغارستان در زایکار به دنیا آمد. سیاستمدار رادیکال بود. نخست‌وزیر صربستان (۲–۱۸۹۱، ۸–۱۹۰۴، ۱۸–۱۹۱۰) و نخست‌وزیر یوگسلاوی (۶–۱۹۲۱). در ۱۹۰۳ خاندان سلطنتی کاراجورجه‌ویچ را در صربستان برسر کار آورد، و عامل **موفقیت** صربستان در **جنگ‌های بالکان** بود. از نظر گروه **دست سیاه** وی بیش از حد میانه‌رو، و برای یوگسلاوهای خارج از کشور که **پیمان کورفو** را از او می دانستند بیش از حد صربستانی بود. او در **کنفرانس پاریس** به عنوان سخنگوی صرب‌ها موفقیت زیادی کسب کرد از نظر او در مورد اینکه پادشاهی ایجاد شده در ۱۹۱۸ صرفاً گسترش ارضی صربستان است به کشمکش هایی منجر شد که در نهایت به تضعیف یوگسلاوی انجامید.

پاکستان[2]

جمهوری پاکستان بین کشورهای ایران، افغانستان، شوروی، چین و هند، در ساحل شمالی دریای عمان واقع شده است. وسعت ۸۰۳۹۴۳ کیلومتر مربع، جمعیت حدود ۸۵ میلیون نفر، مرکز اسلام‌آباد. (تا سال ۱۹۷۱ بنگال خاوری و ناحیهٔ سیلهت از منطقهٔ آسام به نام پاکستان شرقی، بخشی از پاکستان بود). در جریان مبارزات استقلال‌طلبانهٔ هند، **محمدعلی جناح** و سایر رهبران **مسلم لیگ** هند خواهان ایجاد کشوری در شبه قارهٔ هند بودند که مسلمانان شبه قاره را دربر گیرد. در ۱۹۴۷ به تمامی ایالت‌ها و راجه‌نشین‌های هند خودمختاری داده شد و چون جمعیت مسلمانان در شمال باختری و منتهی الیه شرق شبه قاره متمرکز بود، درپی تقسیم شبه قاره، پاکستان متشکل از دو بخش شرقی و

1- Paŝic, Nikola.   2- Pakistan.

غربی ایجاد گردید. به موجب قانون استقلال هند، پاکستان یکی از دومینیون های انگلستان شد و در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۵۶ تشکیل جمهوری پاکستان اعلام گردید. پاکستان تا ۱۹۷۲ در جرگهٔ کشورهای **مشترک المنافع** بود اما درپی به رسمیت شناخته شدن **بنگلادش** از سوی اعضای مشترک المنافع (۳۰ ژانویهٔ ۱۹۷۲) پاکستان به صورت اعتراض، جرگه را ترک کرد. از همان آغاز ایجاد، تنها اشتراک در مذهب سبب وحدت ۲ پاکستان (خاوری و باختری) بود. و از آنجا که از بدو تأسیس پاکستان، زمام امور کشور در دست رجال و نظامیان پاکستان باختری بود، مسائل و مشکلات مبرم بنگالی ها مورد توجه قرار نگرفت. سرانجام پاکستان خاوری به رهبری **مجیب الرحمان** و با حمایت هندوستان طی جنگ سریعی از پاکستان جدا شد و به نام کشور بنگلادش اعلام موجودیت و استقلال کرد. درگیری با هند بر سر منطقهٔ **جامو و کشمیر** سبب چندین جنگ خونین میان هند و پاکستان شده است. در اکتبر ۱۹۵۸ ژنرال **ایوب خان** طی کودتایی، قانون اساسی را ملغی کرد و نظامیان، قدرت را به دست گرفتند. در مارس ۱۹۶۹ ژنرال **یحیی خان** جای ایوب خان را گرفت. یحیی خان برای نخستین بار پس از کودتای ۱۹۵۸، در دسامبر ۱۹۷۰ انتخابات پارلمانی آزادی در دو قسمت پاکستان برگزار کرد. در پاکستان باختری حزب مردم به رهبری **ذوالفقار علی بوتو** و در پاکستان خاوری عوامی لیگ به رهبری **شیخ مجیب الرحمان** حائز اکثریت شدند. و چون تعداد کرسی هایی که در مجموع نصیب **عوامی لیگ** شده بود بیش از کرسی های حزب مردم بود، بوتو حاضر به همکاری با عوامی لیگ و ایجاد دولت ائتلافی (که بنگالی ها را در موقع برتری قرار می داد) نبود.

رهبران عوامی لیگ چاره‌ای جز اعلام جدایی از پاکستان ندیدند. سرکوب خونین و بی رحمانهٔ بنگالی ها به دست نظامیان پاکستان باختری سیل آوارگان بنگال را متوجه هندوستان کرد و دولت **ایندیرا گاندی** به یاری مردم بنگال خاوری طی جنگی ارتش پاکستان را وادار به تسلیم کرد و بدین ترتیب بنگلادش اعلام موجودیت نمود (دسامبر ۱۹۷۱). در پاکستان باختری یا

جمهوری (پاکستان) حکومت غیرنظامیان به رهبری بوتو مدت هفت سال بر سر کار بود. بوتو حکومت بنگلادش را به رسمیت شناخت و سعی در بهبود روابط با همسایگان خاصه هند و بنگلادش داشت اما آشوب های خیابانی و ناآرامی ها به ارتش بهانه داد تا طی کودتایی به رهبری ضیاء الحق عهده‌دار حفظ نظم شود. ارتشیان در روز کودتا وعده دادند که طی شش ماه نظم را برقرار کنند و به سربازخانه ها برگردند اما از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۸ بر سر قدرت باقی ماندند . بوتو در یک دادگاه محاکمه و به اعدام محکوم شد و با به دار آویخته شدن بوتو، ضیاء الحق بدون رقیب بنام رئیس جمهور تمامی قدرت را در اختیار گرفت. این کشورعضوپیمان های‌سنتو،سیتو، وآر. سی. دی. بودو با چین و آمریکا روابط بسیار حسنه‌ای داشته است.

پاکستان شرقی ← بنگلادش

پالمرستون، لرد[1] (۱۸۶۵ – ۱۷۸٤) (هنری جان تمپل)

رجل سیاسی مشهور انگلستان. در ۱۸۰۷ از سوی حزب توری به مجلس عوام راه یافت. ۵۸ سال در این سمت باقی ماند. در این مدت ٤۸ پست دولتی داشت که ۳۸ تای آن عضویت در کابینه ها بود. از آن جمله بود وزیر جنگ بریتانیا، (۲۸– ۱۸۰۹) وزیر امور خارجه (٤۱ – ۱۸۳۰ به جز ٤ ماههٔ نخست‌وزیری پیل ، و نیز در ۵۱– ۱۸٤٦). وی تحت نفوذ کانینگ از حزب توری برید و به حزب ویگ پیوست در طول وزارت خارجه با مسألهٔ مشرق و کنفرانس بین‌المللی لندن، بحران یونان (۱۸۵۰ که در آن تودهٔ مردم یونان دست به تخریب منازل خارجی های مقیم آتن زدند) درگیر بود. از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۵ وزیر کشور و از آن پس به جای آبردین ، نخست‌وزیر انگلستان شد، در

1- Palmerstone, Lord.

آن هنگام **جنگ کریمه** در جریان بود و انگلستان به نخست‌وزیری جنگی نیاز داشت. در اواخر عمر اشتباه‌هایی مرتکب شد، خطر حملهٔ فرانسه به انگلستان را زیاده از حد جدی گرفت، با نژادپرستان جنوبی ایالات متحده در جنگ الغای بردگی همدردی کرد و کوشید بر سر **مسألهٔ هُلشتاین - شلسویگ** به بیسمارک رودست بزند.

پالمه، اولاف[1] (۱۹۲۷-۸۶)

نخست‌وزیر سوئد و رهبر حزب سوسیال دموکرات. پالمه از چهره‌های سیاسی صلح دوست جهان بود. در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۸۶ در استکهلم به ضرب گلولهٔ یک ناشناس ترور شد و اینگوار کارلسن به جای وی به نخست‌وزیری سوئد رسید.

پان اسلامیسم[2]

حرکتی برای ایجاد وحدت در میان مسلمانان جهان که با اقدامات امپراتوری عثمانی در دههٔ ۱۸۹۰ آغاز شد. با انحلال خلافت‌عثمانی در ۱۹۲۴ جنبش دچار اُفت شد ولی شعار آن به قصد مخالفت با پان‌عربیسم در پیمان ۱۹۳۷ سعدآباد بین ایران وهمسایگان احیا گردید. دردهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بار دیگر رژیم های ایران، عربستان سعودی وپاکستان درجبهه گیری علیه سیاست پان عربی **عبدالناصر**، وحدت ملل اسلامی را حربه‌ای برای کوبیدن عبدالناصر قرار دادند. در ۱۹۶۱ بار دیگر توسط **تانکو عبدالرحمان** نخست‌وزیر مالزی، و در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ توسط دولت اندونزی عنوان شد. در کنفرانس کشورهای اسلامی در رباط مراکش در سپتامبر ۱۹۶۹، و کنفرانس مارس

1- Palme, Olof. 2- Pan - Islam.

۱۹۷۰ جده، تصمیم گرفته شد یک دبیرخانهٔ دائمی به منظور تحقق وحدت ملل اسلامی برپا شود (کراچی، دسامبر ۱۹۷۰). مقرّ دبیرخانه در جده است و تاکنون مبارزه با الحاد کمونیسم نیروی محرکهٔ این کنفرانس‌ها را تشکیل می‌داده است.

پان اسلاویسم[1]

جنبشی که برای روسیه رسالت تاریخی قائل بود و آن کشور را قهرمان آزادسازی ملت‌های اسلاو جنوب و خاور اروپا از سلطهٔ امپراتوری‌های عثمانی و اتریش می‌دانست و از اتحاد آنها با روسیه و سلطهٔ این کشور بر استانبول و بغازهای بسفر و داردانل حمایت می‌کرد. آغاز این حرکت را باید سال ۱۸۶۷ و نمایشگاه قوم‌نگاری اسلاوها در مسکو به حساب آورد. تزار الکساندر دوم و وزیران خارجه‌اش، و به طور کلی طبقهٔ حاکم از پان‌اسلاویسم حمایت می‌کردند.

کاتکوف روزنامه‌دار معروف وژنرال پل ایگناتیف از مدافعان سرشناس پان‌اسلاویسم بودند. ایگناتیف سفیر روسیه در قسطنطنیه (۷۷—۱۸۶۴) و طراح پیمان سان‌استفانو بود. هدف از این پیمان تأمین مقاصد پان‌اسلاویستی روسیه بود که به هر حال بی‌نتیجه ماند. با ناکامی روسیه در سلطه بر بلغارستان (۶ — ۱۸۸۵) شور پان‌اسلاویسم فروکش کرد اما در ۱۵— ۱۹۱۴ بار دیگر از جانب روسیه احیا گردید.

پان افریکانیسم[2]

این جنبش، هم به معنای ایجاد افریقای متحد و یگانه است و هم به

1- Pan - Slavism.   2- Pan - Africanism.

باورهای شبه ناسیونالیستی سیاهان افریقا و آرزوی وحدت معنوی تمامی سیاهپوستان افریقا گفته می شود. ایدهٔ پان افریکانیسم ابتدا در میان سیاهان آمریکا و کارائیب شکل گرفت (دههٔ ۱۸۵۰). کنفرانس های پان افریکان در پاریس، لندن و نیویورک در سال های ۱۹۰۰، ۱۹۱۹، ۱۹۲۱، ۱۹۲۷ و ۱۹۴۵ (منچستر) برپا شد. در ۱۹۵۸ نخستین کنفرانس آن در افریقا (آکرا پایتخت گانا) دایر گردید. با به استقلال رسیدن کشورهای افریقا، ایدهٔ پان افریکانیسم از طریق **سازمان وحدت افریقا** اشاعه می یابد. این سازمان رزمندگان زیمبابوه، موزامبیک، و آنگولا را کمک کرد و هم اکنون مسألهٔ استقلال **نامیبیا** و مبارزه با **آپارتاید** را در صدر برنامه های خود قرار داده است. آشتی دادن کشورهای متخاصم افریقا از دیگر فعالیت های این سازمان درچارچوب آرمان پان افریکانیسم است.

پان تورانیسم [1] (پان ترکیسم)

در مطبوعات کشور ترکیه از این واژه برای بیان آرمان وحدت تمامی مردم ترک زبان در کشور واحد (ترکیه) استفاده می شود. هواداران وحدت تمامی ترک زبانان خواهان الحاق تمامی سرزمین های ترک زبان از کشورهای همسایه به جمهوری ترکیه اند. دولت ترکیه هر چند صریحاً از این سیاست جانبداری نمی‌کند اما مخالفت آشکاری هم با آن نشان نمی دهد. اشغال بخش ترک نشین جزیرهٔ **قبرس** را توسط قوای ترکیه می توان بخشی از سیاست ضمنی پان تورانیسم دولت ترکیه قلمداد کرد.

پان ژرمنیسم [2]

جنبشی که هدف آن وحدت تمامی مردم آلمانی زبان در یک کشور واحد

1- Pan - Turkism.   1- Pan - Germanism.

بود و از یک سو با تئوری نژادی، و از سوی دیگر با مباحث تاریخی و ژئوپلیتیکی تقویت می‌شد. ایدهٔ پان‌ژرمن در ۱۸۹٤ در محافل دانشگاهی و روشنفکری و مطبوعاتی نضج گرفت. فرماندهی عالی آلمان در جنگ جهانی اول نیز به ایدهٔ پان‌ژرمنی عقیده داشت و در **جمهوری وایمار** در قالب اصول عقاید جناح راست در پارلمان و خارج از آن تجلی می‌یافت. و سرانجام عنصر اساسی فلسفهٔ نازیسم شد.

پاناما، رسوایی[1]

در پی موفقیت **فردیناند دولسپس** در حفر کانال سوئز و آگاهی مردم از اینکه وی رئیس شرکت کانال پاناما شده است، هزاران سرمایه‌دار کوچک، اندوخته‌های خود را به حساب شرکت سرازیر کردند. رؤسای مالی شرکت بارون رایناخ، کورنلیوس هرتز و گروهی از چهره‌های بدنام بین‌المللی، و عمدتاً یهودیان بودند. شرکت در فوریهٔ ۱۸۸۹ به سبب سوء استفاده‌های مالی ورشکست شد. لسپس و همکارانش درپی محاکمه به زندان افتادند (۱۸۹۳). این رسوایی به شدّت به اعتبار رادیکال‌ها، خاصه **کلمانسو**، لطمه زد (روزنامهٔ کلمانسو با حمایت مالی هرتز اداره می‌شد)، و احساسات ضدّ یهود را در فرانسه برانگیخت و یهودیان فرانسه در معرض خشم کسانی قرار گرفتند که اندوخته‌هاشان در شرکت کانال پاناما از میان رفته بود.

پاناما، کانال[2]

آبراهه‌ای مصنوعی به طول پنجاه مایل که اقیانوس‌های اطلس و آرام را از طریق برزخ پاناما به هم می‌پیوندد و سبب صرفه‌جویی ۶۰۰۰ مایل مسافت دور

1- Panama Scandal. 2- Panama Canal.

تا دور آمریکای جنوبی می‌شود. از سدهٔ شانزدهم طرح کانالی در برزخ مورد بررسی قرار گرفته بود. در سال ۱۸۷۹ یک شرکت فرانسوی به نام شرکت کانال پاناما عملیات احداث کانال را برعهده گرفت. سوء استفاده‌های مالی مدیران، شیوع مالاریا و تب زرد، و مرگ ۲۲ هزار کارگر دست به دست هم دادند و به تعطیل پروژه در۱۸۸۹ منجر شدند. **تئودور روزولت** رئیس جمهور آمریکا سرمایه‌گذاران آمریکایی را به احداث کانال تشویق کرد. برزخ در آغاز سدهٔ بیستم در حاکمیت کلمبیا بود. ایالات متحده از جنبش جدایی‌طلب سرزمین پاناما حمایت کرد و جمهوری پاناما در ۱۹۰۳ با جدایی از کلمبیا اعلام موجودیت نمود. جمهوری پاناما سرزمینی به پهنای ۵ مایل در دو طرف کانال (بجز شهرهای پاناما و کولون) را به ایالات متحده اجاره داد. کار احداث این بار (۱۹۰۸) با جدیّت و با تکنولوژی جدید آغاز، و کانال در ۱۵ اوت ۱۹۱٤ گشایش یافت. در دههٔ ۱۹٦۰ مردم پاناما به حمایت از فسخ قرارداد اجاره دست به تظاهرات گسترده‌ای زدند و رابطهٔ پاناما با آمریکا قطع شد (مه ۱۹٦۳ تا آوریل ۱۹٦٤). در ۷ سپتامبر ۱۹۷۷ میان عمر توریخوس رهبر پاناما، و **کارتر** رئیس جمهور آمریکا در واشنگتن پیمانی مبنی بر واگذاری منطقهٔ کانال (یک درصد کل مساحت پاناما) به کشور پاناما، در یکم ژانویهٔ سال ۲۰۰۰، منعقد گردید.

بیست دولت آمریکای لاتین بر متن قرارداد گواهی دادند اما هم در آمریکا و هم در پاناما انعقاد این قرارداد با سردی روبرو شد. مردم پاناما معتقد بودند که لزومی ندارد برای بازگرداندن حاکمیت کشورشان بر کانال ۲۰ سال صبر کنند، و سنای ایالات متحده نیز به ازدست دادن کانال در سال ۲۰۰۰ اعتراض داشت.

پانکهِرْسْت، امیلین[1] (۱۹۲۸ ـ ۱۸۵۸)

قهرمان کسب حقوق سیاسی زنان. نام اصلی اش امیلین گولدن بود، با

1- Pankhurst, Emmeline.

حقوقدانی به نام ریچارد پانکهرست ازدواج کرد. شوهرش مدافع برابری حقوق سیاسی و اجتماعی زنان بود. امیلین پس از درگذشت همسرش (۱۸۹۸) رهبری جامعهٔ کسب حق رأی برای زنان را به دست گرفت. (این جامعه را با همکاری شوهرش در ۱۸۸۹ برپا کرده بود). در ۱۹۰۳ به تشویق دخترش کریستابل سازمان ستیزه‌جوتر «اتحادیهٔ اجتماعی و سیاسی زنان» را تشکیل داد.

پانکهرست درپی گفتگو با نخست‌وزیر انگلستان در مه ۱۹۰۶ به این نتیجه رسید که حزب لیبرال با اعطای حق رأی به زنان مخالف است از این رو روش‌های خشن‌تری درپیش گرفت. در سال‌های ۱۹۰۸، ۱۹۰۹ و ۱۹۱۲ توقیف شد. بار دیگر در ۱۹۱۳ به سه سال زندان محکوم گردید. در جنگ جهانی اول، زنان را به پیوستن به ارتش یا فعالیت در صنایع تشویق کرد. بعد از آنکه زنان به کسب حق رأی نایل شدند (۱۹۱۸)، امیلین «حزب مستقل کارگر» را ترک کرد. او ۲۶ سال عضو آن حزب بود. در اقامتش در کانادا نیز (۲۶ــ ۱۹۱۹) به فعالیت‌های اجتماعی ادامه داد. اندکی پیش از مرگش از سوی حزب محافظه‌کار کاندیدای نمایندگی مجلس عوام شد. کریستابل در زمانی که مادرش زندان بود امور «اتحادیهٔ اجتماعی و سیاسی زنان» را رهبری می‌کرد. دختر دیگر امیلین سیلویا، صلح‌طلب، و سوسیالیست بود و در ۱۹۳۶ از استقلال اتیوپی طرفداری کرد. آدلا، دختر سوم امیلین در استرالیا زندگی می‌کرد و در امر سوسیالیسم، صلح‌طلبی و برابری حقوق زن و مرد پیگیر بود.

پانی، رویداد[1]

در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۷ ژاپنی‌ها کشتی جنگی پانی متعلق به نیروی دریایی ایالات متحده را بمباران کردند. کشتی بر روی رودخانهٔ یانگ‌تسه در

1- *Panay* Incident.

حرکت بود و پناهندگان نانکینگ را با خود حمل می‌کرد، یانگ‌تسه همان روز در محدودهٔ اشغال شده توسط ژاپنی ها قرار گرفته بود. پانِی غرق شد. وزارت خارجهٔ ژاپن نیز از دولت ایالات متحده پوزش خواست اما ظاهراً این اقدام عمداً به منظور کاهش دادن نفوذ آمریکا در چین انجام شده بود.

پاوِل، (جان) اِنوک[1]

سیاستمدار بریتانیایی. مدتی استاد دانشگاه بود. دو سال در سیدنی زبان یونانی تدریس کرد. در سال ۱۹۵۰ از سوی حزب محافظه‌کار، نمایندهٔ مجلس عوام شد و تا ۱۹۷٤ در این سمت باقی ماند. در سال ۱۹۷٤ به عنوان عضو اتحادطلبان اُلستر وارد مجلس عوام شد. در کابینهٔ مکمیلان وزیر بهداری بود (۶۳ — ۱۹۶۰). او بهترین نمونهٔ سیاستمداران جناح راست است. با پیوستن انگلستان به بازار مشترک شدیداً مخالفت می‌کرد. پاول به خاطر مخالفتش با مهاجرت رنگین‌پوستان عضو جامعهٔ مشترک‌المنافع به بریتانیا، به عنوان نژادپرست شهرت دارد.

پِتَن، (هانری) فیلیپ[2] (۱۹۵۱ — ۱۸۵۶)

مارشال فرانسه و رئیس دولت این کشور. در ۱۸۷۸ وارد خدمت ارتش شد در ۱۹۱۲ به درجهٔ سرهنگی رسید و در آغاز جنگ اول جهانی ژنرال شد. وی در نبرد وردن فرماندهٔ ارتش دوم فرانسه بود. در ۱۹۱۷ فرماندهٔ کل قوای فرانسه شد تا بتواند درپی شورش های متوالی در ارتش، روحیهٔ نظامیان را تقویت کند. پتن به انجام این وظیفه نائل آمد و در ۱۹۱۸ پس از فوش بالاترین مقام ارتش فرانسه بود. در دسامبر ۱۹۱۸ به درجهٔ مارشالی رسید. در ۶ — ۱۹۲۵ فرماندهٔ نیروهایی بود که عبدالکریم را در مراکش شکست دادند. او به عنوان

1- Powell, (John) Enoch. 2- Petain, (Henri) Philippe.

یکی از بهترین فرماندهان جنگ جهانی اول شهرت زیادی کسب کرد. از نظر سیاسی گرایش شدیدی به راست داشت و در مارس ۱۹۳۹ سفیر فرانسه در اسپانیای **فرانکو** شد. در ۱۶ ژوئن ۱۹۴۰ نخست‌وزیر فرانسه شد و ۶ روز بعد با آلمان نازی پیمان متارکه امضا کرد. در ۱۰ ژوئیه درویشی مجمع ملی را تشکیل داد تا بر مناطقی از فرانسه که به اشغال نازی‌ها درنیامده بود حکومت کند. وی در تمامی مدتی که فرانسه در اشغال دشمن بود با نازی‌ها همکاری کرد و بر آن بود که این همکاری می‌تواند روحیهٔ فاسد ارتش را تقویت کند. در پایان جنگ به جرم خیانت به میهن محاکمه (ژوئیهٔ ۱۹۴۵) و به مرگ محکوم شد. اما با یکدرجه تخفیف به زندان ابد افتاد و در جزیره‌ای در خلیج بیسکای درگذشت و همانجا مدفون گردید. دولت‌های بعدی فرانسه نیز حاضر به اعادهٔ حیثیت از فاتح وردن نشده‌اند.

پَختونستان[1] (یا پَشتونستان)

سرزمین پاتان‌ها یا پختون‌ها. دولت افغانستان از قدیم این نام را به مناطق کوهستانی پیشاور پاکستان در نزدیکی مرز افغانستان اطلاق می‌کرده است. در ۱۹۴۷ با رضایت اکثر سکنهٔ آن به دومینیون پاکستان ملحق شد. در مارس ۱۹۵۵ دولت پاکستان پیشنهاد کرد تمامی مناطق پاکستان باختری در سازمان اداری واحدی ادغام شوند و هر منطقه به تناسب جمعیتش در مجمع ایالتی نماینده داشته باشد. صدراعظم وقت افغانستان این اقدام را حرکتی تجاوزگرانه توصیف کرد و آنرا محکوم شمرد و بر ایجاد دولت مستقل پختونستان تأکید نمود. وضعیت بحرانی ای در مناسبات پاکستان و افغانستان پدید آمد. پاکستان **خط مرزی دُران** را خط مرزی دو کشور می‌شناسد ولی افغانستان مدعی است که **امیر عبدالرحمان** حاکم این کشور با اکراه و زیرفشار

1- Pakhtunistan.

حکومت انگلستان در هند **خط مرزی دُران** را پذیرفته است. هند و شوروی از دیرباز در این قضیه حامی افغانستان بوده‌اند.

پراگ [۱]

شهر بزرگ بوهم و از ۱۹۱۸ پایتخت چکسلواکی. در مارس ۱۹۳۹ و درپی **مذاکرات مونیخ**، **هیتلر** پایتخت چکسلواکی را اشغال کرد و بر سیاست **تسکین** خط بطلان کشید. در فوریهٔ ۱۹٤۸ توده‌های مردم پراگ به خیابان‌ها ریختند و خواهان حکومت تک‌حزبی **گوتوالد** شدند. در اوت ۱۹٦۸ تانک‌های پیمان ورشو پراگ را اشغال کردند و دوران **بهار پراگ** و مبتکر آن، **دوبچک**، رهبر چکسلواکی، به سرآمد.

پراودا [۲] (حقیقت)

روزنامهٔ ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی. حزب در ۱۹۱۲ انتشار آن را آغاز کرد. در ۱۹۱٤ به دستور حکومت تزار توقیف شد. از فوریهٔ ۱۹۱۷ انتشار مجدد آن آغاز گردید و از اکتبر آن سال به بعد مهم‌ترین روزنامهٔ شوروی شد. سرمقاله‌ها و سایر مطالب آن، خطوط، رسمی سیاسی حزب و رهبری حزبی را منعکس می‌کند. پراودا در ۷ روز هفته انتشار می‌یابد و بیش از ۱۰ میلیون نسخه تیراژ دارد. **استالین** و **بوخارین** سردبیران پراودا بوده‌اند. از تاریخ ۲٤ ژانویهٔ ۱۹۸٦ این روزنامه به زبان فرانسه و از ۲٦ همان ماه به زبان انگلیسی در اروپا و آمریکا نیز انتشار خود را آغاز کرده است.

1- Prague. 2- Pravda.

پرتغال[1]

کشوری در جنوب باختری شبه جزیرهٔ ایبری که با جزایر آزور و مادیرا جمعاً ۹۲۰۸۲ کیلومتر مربع مساحت و ۱۱ میلیون جمعیت دارد و مرکز آن لیسبون است.

از ۱۱۲۸ تا ۱۹۱۰ رژیم پادشاهی داشت. در ۵ اکتبر ۱۹۱۰ و درپی قیام سه روزه‌ای که به فرار شاه **مانوئل دوم** (یکسال و نیم قبل از این، پدرش کارلوس و برادر بزرگش در یک حادثهٔ سوءقصد کشته شده بودند) (۱۹۲۳— ۱۸۸۹) درپرتغال اعلام جمهوری شد. خصومت با خاندان پادشاهی و نفرت مردم از کلیسا و فقر شدید کارگران، از علل قیام ۱۹۱۰ توده‌های مردم پرتغال بود. قانون اساسی لیبرالی، ضدّکلیسایی و سایر تمهیدهای جمهوریخواهان هم اوضاع را عوض نکرد: پرتغال باز هم فقیر، عقب افتاده، با حکومتی ناکارآمد و تا مغز استخوان فاسد باقی ماند و جمهوریخواهان نیز همچون سلطنت‌طلبان به نیروی ارتش متکی بودند چرا که نهادهای مردمی رشدی نکرده بود. در همین شرایط بود که **سالازار** دیکتاتور فاشیست در ۱۹۲۸ تشکیل «دولت نوین» را اعلام نمودوتا۱۹۶۸ با قدرت تمام برپرتغال حکومت کرد. در ۱۹۶۸ **مارسلو کایتانو** جای ویرا گرفت، اما نتوانست آزادی‌های سیاسی کشور را تأمین کند؛ و به جنگ در مستعمره‌های پرتغال (موزامبیک، آنگولا) پایان دهد. در فوریهٔ ۱۹۷۴ دو افسر عالیرتبهٔ ارتش، اسپینولا و گومش به یاری افسران دست‌چپی «جنبش نیروهای مسلح» را سازمان دادند و در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ کودتایی به منظور «نجات ملت از شرّ حکومت» ترتیب دادند. این کودتا به «انقلاب گل میخک» موسوم شد. دولت ائتلافی نجات ملی به رهبری اسپینولا (رئیس جمهور از ۱۵ مه تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۴) تشکیل شد رهبران کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها که در زمان فاشیست‌ها در تبعید به سر می بردند به کشور بازگشتند در ۱۹۷۵ این نگرانی وجود داشت که مبادا افسران تند رو و

1- Portugal.

دست‌چپی علیه حکومت موجود کودتا کرده و منحصراً قدرت را به دست گیرند.

پرزیدنت کوستاو گومش (سپتامبر ۱۹۷٤ تا ژوئیهٔ ۱۹۷٦) با همکاری ماریو سوارش رهبر سوسیالیست‌های میانه‌رو راه افسران تندرو را سد کردند (۲۵ نوامبر ۱۹۷۵). برای نخستین بار پس از پنجاه سال انتخابات آزاد برگزار شد (۲۵ آوریل ۱۹۷٦) و سوسیالیست‌ها با ۳۵ درصد آرا حکومت اقلیت خود را تشکیل دادند. سوارش که نخست‌وزیر شده بود در ۱۹۷۸ از نخست‌وزیری استعفا کرد. دوره‌ای از بی‌ثباتی سیاسی آغاز شد. درفاصلهٔ دو سال و نیم پنج نخست‌وزیر روی کار آمدند. خانم ماریا پینتاسیلیو یکی از آنها بود. ژنرال رامالیو یانش که در سال‌های ۱۹۷٦ و ۱۹۸۰ به ریاست جمهوری برگزیده شده بود، فرانسیسکو بالسمائو، حقوقدان و صاحب روزنامه را به نخست‌وزیری برگماشت که مورد قبول حزب «اتحاد دموکراتیک» قرار گرفت. دورهٔ ثبات سیاسی پرتغال از این تاریخ آغاز شد. مستعمره‌های پرتغال در افریقا — که سالازار و کایتانو به هیچ وجه حاضر به دست شستن از آنها نبودند— به استقلال رسیدند و رابطهٔ نسبتاً حسنه‌ای با دولت پرتغال برقرار کردند. در انتخابات ریاست جمهوری فوریهٔ ۱۹۸٦ ماریو سوارش از حزب سوسیالیست، رقیب محافظه‌کار خود دیوگو— فریتاس آمارال را شکست داد و پرتغال پس از ٦۰ سال دارای یک رئیس جمهور غیرنظامی شد.

پرتوریا، کنوانسیون[1] (۱۸۸۱)

در انگلستان دولت **گلادستون** درپی نخستین **جنگ بوئر** پیمانی با بوئرها منعقد کرد که به موجب آن **ترانسوال** زیر نظارت انگلستان به خودمختاری دست می‌یافت. کنوانسیون ۱۸۸٤ لندن این محدودیت (نظارت انگلستان) را از میان برداشت و استقلال کامل ترانسوال به رسمیت شناخته شد.

1- Pretoria, Convention of.

پردهٔ آهنین[1]

این واژه از بهار ۱۹٤٦ به بعد، برای توصیف مرز بین کشورهای تحت سلطهٔ شوروی و غرب، رایج شد. **چرچیل**، نخست‌وزیر زمان جنگ بریتانیا و متحد سابق شوروی، ضمن دیدار از ایالات متحده در مارس ۱۹٤٦ طی سخنرانی اش درفولتن، میسوری، این اصطلاح را بکار گرفت، اما نه ماه قبل از آن، در تلگراف محرمانه‌ای به **ترومن** از واژهٔ پردهٔ آهنین استفاده کرده بود. قبل از چرچیل نیز، **گوبلز**، وزیر تبلیغات **هیتلر** واژهٔ مزبور را در مورد شوروی و انزوای سیاسی این کشور بکار برده است (فوریه ۱۹٤۵) که در دو روزنامهٔ مشهور انگلیسی نیز نقل شده بود. در کاربرد عام، این اصطلاح به محدودیت ایدئولوژ یکی و نبود آزادی در کشورهای بلغارستان، مجارستان، چکسلواکی، لهستان، رومانی و آلبانی اشاره دارد.

پردهٔ خیزرانی[2]

غربی ها این اصطلاح را در مورد چین بعد از برقراری حکومت کمونیستی بکار برده‌اند. چوئن‌لای، نخست‌وزیر چین، در **کنفرانس باندونگ** (۱۹۵۵) به کاربرد این اصطلاح اعتراض کرد و اعلام نمود که تمامی هیأت‌های نمایندگی در کنفرانس باندونگ می‌توانند از هر نقطهٔ چین که بخواهند بازدید کنند و نادرستی ادعای مزبور را به چشم ببینند.

پرسترویکا[3]

دکترین **میخاییل گورباچف** به معنی بازسازی و نوسازی. رهبری شوروی در دورهٔ زمامداری گورباچف به این نتیجه رسیده است که دیگر در دوران اتم

1- Iron Curtain. 2- Bamboo Curtain. 3- Perestroika.

نمی‌توان بر حفظ سنت‌های پیش از این عصر پافشاری نمود و دیگر «جنگ ادامهٔ سیاست با وسایل دیگر» نیست. سیاست‌ها و تحولات یکی دو دههٔ اخیر در شوروی سبب نارضایتی عمیق توده‌ها، و بیزاری‌شان از مسائل سیاسی و اجتماعی شده و همین سیاست‌ها باعث شده‌اند تا امکانات سوسیالیسم بسیار کم مورد استفاده قرار بگیرند. به نوشتهٔ گورباچف، پرسترویکا نیازی گریزناپذیر در فراگرد تحول و تکامل جامعهٔ سوسیالیستی است. عدم موفقیت‌های دولت در زمینه‌های اقتصادی دههٔ ۱۹۷۰، سکون و مکانیسم‌های کنترل کنندهٔ تکامل اقتصادی، بحرانی را به دنبال آورده‌اند و رفع این بحران مستلزم بازسازی و دوباره‌سازی است. منزوی ماندن اندیشه‌های خلاق و آفرینشگر در اثر فساد اداری و قانون‌شکنی‌ها، آزاد نبودن انتقاد و انتقاد از خود، باز نبودن فضای سیاسی، سرخوردگی تودهٔ مردم را به دنبال داشته و کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در اجلاس آوریل ۱۹۸۶ صریحاً اعلام می‌کند که کشور دچار بحران است. پرسترویکا یعنی خودگردانی، تقویت مبانی دموکراسی و بی‌پرده سخن گفتن، انتقاد کردن، دست برداشتن از رهبری مرکزی در مؤسسه‌ها، دامن زدن به ابتکار توده‌ها، باز کردن فضای سیاسی، احترام عمیق به فرد، بیان ناکامی‌ها به طور صریح، گرایش بیشتر به روش‌های علمی، تکامل بخشیدن به اقتصاد، نوسازی عمیق و پردامنهٔ همهٔ بخش‌های زندگی در شوروی، آفرینش نوین‌ترین شکل تشکیلاتی در جامعهٔ سوسیالیستی — در داخل— و رسیدن به صلح و تفاهم و دوستی با غرب و تمامی کشورهای سرمایه‌داری — در خارج— است. و درواقع جوهر این دکترین، رسیدن به سازش و آشتی طبقاتی در داخل و خارج، و دست برداشتن از نظریهٔ تضاد طبقاتی و انقلابیگری است.

پُرلِتْ کَلْتْ[1]

سازمان فرهنگی کارگران که در ۱۹۰۹ توسط سوسیالیست‌های روسی

1- Proletkult.

خارج از کشور، الکساندر بوگدانف، لوناچارسکی و ماکسیم گورکی بنا نهاده شد. این سازمان بازوی سوم انقلاب روسیه نامیده می‌شد و زندگی فکری و معنوی کارگران را مورد توجه قرار می‌داد. اتحادیه‌ها و حزب کمونیست، به امور اقتصادی و سیاسی کارگران می‌پرداختند. در ۱۹۱۷ نخستین کنفرانس پرلت‌کلت در پتروگراد برپا شد و در نتیجهٔ فعالیت‌های لوناچارسکی، کمیسر آموزش و پرورش شوروی، به سرعت شکوفا شد، اما لنین به پرلت‌کلت اعتماد نداشت و به تدریج از قدرت آن کاست. از ۱۹۲۲ از کمک‌های دولتی محروم شد و رو به زوال رفت. اما نفوذ معنوی آن تا یکی دو دهه بعد در سازمان‌های کارگری —وغیرکارگری— باقی ماند. فیلم «اعتصاب» (۱۹۲۵) اثر سرگئی آیزنشتاین از این نمونه است.

پرل‌هاربور[1] (بندر مروارید)

عمده‌ترین پایگاه دریایی ایالات متحده در هاوایی. در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنی‌ها بدون اعلان جنگ به دولت آمریکا، مخفیانه ناوهای هواپیمابر خود را به نزدیکی پایگاه (از جزایر کوریل) هدایت کردند و بناگهان پرل‌هاربور را مورد بمباران شدید قرار دادند. پنج ناو جنگی عظیم و ۱۲ ناو کوچکتر آمریکا را غرق کردند. ۱۲۰ هواپیما را از کار انداختند و ۲۰۰۰ نفر از قوای آمریکا و ۴۰۰ نفر از مردم غیرنظامی را کشتند. از ۳۵۳ هواپیمای جنگی ژاپن تنها ۲۹ فروند از میان رفت. هنگامی که خبر حمله منتشر شد، گفتگوهای دیپلماتیک بین آمریکا و ژاپن در جریان بود. کنگرهٔ آمریکا روز بعد به ژاپن اعلان جنگ داد و ایتالیا و آلمان، متحدان ژاپن نیز در ۱۱ دسامبر به آمریکا اعلان جنگ دادند. ژاپن به خاطر پیشدستی در پرل‌هاربور از نظر نیروی دریایی در موقعیت بهتری قرار داشت.

1- Pearl Harbor.

پرو[1]

جمهوری پرو در آمریکای جنوبی، در ساحل اقیانوس آرام و بین کشورهای اکوادور، کلمبیا، برزیل، بولیوی و شیلی قرار گرفته. ۱،۲۸۵،۲۱۶ کیلومتر مربع مساحت و ۱۷ میلیون جمعیت دارد و مرکز آن لیماست. در اوایل قرن ۱۶ سکنهٔ اینکای پرو توسط فرانسیسکو پیسارو(۱۵۴۱ — ۱۴۷۸) مغلوب شدند و از آن تاریخ تا ۱۸۲۱ پرو بخشی از امپراتوری اسپانیا شد. در ۱۸۵۶ قانون اساسی جمهوری دموکراتیک پرو تدوین شد اما در تحولات بعدی اصلاح و سرانجام ملغی گردید. گروه‌های کوچک اما پرنفوذ لیما کنترل سیاست کشور را در دست داشتند. اگوستو لگویا که در فاصلهٔ ۳۰— ۱۹۱۹ رئیس جمهور پرو بود به یاری وام‌های آمریکایی، اصلاحات جدیدی را آغاز نمود اما دولت او که غرق در فساد شده بود در هنگامهٔ **بحران بزرگ اقتصادی** سقوط کرد. در ۱۵ سال بعدی جناح‌های محافظه کار با حمایت ایالات متحده به سرکوب جنبش «اتحاد انقلاب خلق» (آپرا) پرداختند این جنبش مورد حمایت دانشجویان و سرخپوستان بود. در سال‌های ۸— ۱۹۴۵ آپرا دارای اکثریت پارلمانی بود اما نتوانست دست به اصلاحات بنیادی بزند. دخالت ارتش در۱۹۴۸ و مجدداً در ۱۹۶۲ نشانهٔ این امر بود که نه آمریکا و نه نظامیان پرو تحمّل گرایش‌های لیبرالی را ندارند. انتخابات ۱۹۶۳ به پیروزی جنبش اصلاح‌طلب کاتولیکی (حزب اقدام خلق) انجامید و فرناندو بلونده تا پنج سال بعد رئیس جمهور پرو بود. نابسامانی های اقتصادی و واگذاری امتیاز نفت پرو به یک شرکت آمریکایی موجب بی اعتباری رژیم فرناندو بلونده شد. یک رژیم نظامی به رهبری ژنرال ولاسکو در ۳ اکتبر ۱۹۶۸ قدرت را قبضه کرد قانون اساسی را ملغی و حوزه‌های نفتی را مصادره کرد و وعدهٔ تقسیم املاک را به مردم داد. در ۲۹ اکتبر ۱۹۷۵ ژنرال مورالس برمودز با یک کودتای نظامی جای ژنرال ولاسکو را گرفت. مورالس برمودز به تدریج به سوی دموکراسی

1- Peru.

گرایش پیدا کرد. در ژوئن ۱۹۷۸ انتخابات مجلس مؤسسان برگزار شد. در انتخابات ریاست جمهوری و دو مجلس قانون‌گذاری ۱۵ حزب شرکت کردند (۱۸ مه ۱۹۸۰). حزب اقدام خلق به رهبری بلونده حائز اکثریت شد و بلونده به جای برمودز رئیس جمهور پرو شد. حزب آپرا مقام دوم را کسب کرد. آلن گارسیا از «حزب اتحاد انقلابی خلق پرو»، جانشین بلونده سیاست رادیکالی را در سیاست‌های داخلی و خارجی درپیش گرفته است.

پرو پاگاندا[1]

در اواخر سدهٔ شانزدهم این واژه در رُم و توسط پاپ گرگوار پانزدهم به کار گرفته شد. او به قصد ترویج دین در میان کفار سرزمین‌های دیگر «انجمن مقدس پروپاگاندا» را با شرکت کاردینال ها برپا ساخت. در جنگ جهانی اول، دولت‌های متحارب برای اثبات حقانیت خود در جنگ و نابرحق بودن دشمن، داستان‌هایی از شرارت دشمن جنگی را پخش می‌کردند. پروپاگاند، حربهٔ ایدئولوژ یکی خوبی در دست دیکتاتورهای عصر حاضر قرار داد. گاه نیز از پروپاگاند برای نشان دادن موقعیت وخیم ملی استفاده شده است (مثلاً مجارستان و عهدنامهٔ **تریانن** در پایان جنگ جهانی اول). در جریان جنگ جهانی دوم **گوبلز** وزیر تبلیغات **هیتلر** در سخنان خود از «اهریمن بلشویسم» و «توطئه یهودیت جهانی» مرتباً یاد می‌کرد. **روزولت** نیز از چهار آزادی ـــ آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی از ترس و از نیاز ـــ سخن می‌گفت. رادیو، تلویزیون و سینما و روزنامه‌ها وسیله‌های مطلوب و مناسب تبلیغ و ترویج اند.

پروفیومو، ماجرای[2]

در ماه مارس ۱۹۶۳ در انگلستان شایعه‌هایی در مورد روابط خاص جان

1- Propaganda. 2- Profumo Affair.

پروفیومو وزیر جنگ کابینهٔ مکمیلان با خانم کریستین کیلر بر سر زبان‌ها افتاد و چون گفته می‌شد کیلر با وابستهٔ نظامی شوروی هم روابطی دارد، قضیه پیچیده‌تر شد. وزیر جنگ طی نامه‌ای به مجلس عوام روابط خاص خویش با کیلر را انکار کرد اما چند ماه بعد که مسأله بیشتر علنی شد پروفیومو به مجلس عوام اطلاع داد که در این مورد قبلاً حقایق را انکار کرده و از همهٔ پست‌های سیاسی خویش استعفا داد. تحقیق‌های بعدی به سرپرستی لرد دانینگ نشان داد که رابطهٔ مزبور امنیت ملی انگلستان را به خطر نینداخته است. این مسأله که با آب و تاب فراوان در روزنامه‌ها انتشار یافت، به حزب محافظه‌کار، و دولت محافظه‌کار مکمیلان لطمهٔ زیادی وارد کرد. این حزب در آن تاریخ سیزده سال تمام دولت را در دست داشت.در ۱۹۷۵ پست «سرفرماندهی امپراتوری بریتانیا» به پروفیومو واگذار شد.

پرون، خوان دومینگو[1] (۱۹۷۴ – ۱۸۹۵)

ارتشی و دولتمرد آرژانتینی و رئیس جمهور مشهور این کشور. در بوئنوس‌آیرس به دنیا آمد. در کودتای ۱۹۳۰ دست داشت. با مکتب فاشیسم در ایتالیا و آلمان آشنایی کامل پیدا کرد. «گروه افسران متحد» را تشکیل داد و این گروه در ٤ ژوئن ۱۹٤۳ قدرت سیاسی و نظامی آرژانتین را قبضه کرد. پرون درپست وزارت کار و تأمین اجتماعی انجام وظیفه می‌کرد. در ۱۹٤۵ از این سمت برکنار شد. در ۲٤ فوریه ۱۹٤٦ به ریاست جمهوری آرژانتین برگزیده شد و در انتخابات ۱۹۵۱ نیز با اکثریت بیشتر در سمت ریاست جمهوری باقی ماند. عمدهٔ شهرت او در آرژانتین به خاطر نفوذ عظیم همسرش، اِوا دوارته پرون بر توده‌های آرژانتینی بود. با مرگ اوا پرون در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۵۲ کشمکش پرون با کلیسا آغاز شد. پرون توانست بعد از شورش سال

1- Peron, Juan Domingo.

۱۹۵۵ با موفقیت بر قدرت باقی بماند اما سه ماه بعد ناچار به ترک آرژانتین شد. در دهۀ ۱۹۷۰ «حزب پرونیستا» بار دیگر در صحنۀ سیاسی به صورت بزرگترین نیروی سیاسی آرژانتین ظاهر شد و پرون در اکتبر ۱۹۷۳ رئیس جمهور کشور شد و تا ژوئیۀ ۱۹۷٤ (زمان مرگش) در این سمت باقی بود. پس از مرگ وی همسر دومش، ماریا استلاپرون که معاون ریاست جمهوری بود، جای وی را به عنوان رئیس جمهور آرژانتین گرفت. ماریا پرون در کودتای نظامی ۲٤ مارس ۱۹۷٤ از قدرت برکنار شد.

پرونیسم[1]

ایدئولوژی‌ای که با نام **خوان پرون** (۱۹۷٤ — ۱۸۹۵) دیکتاتور آرژانتین (۵۵ — ۱۹٤۵) و همسر وی، اِوا، عجین است. در زمینۀ داخلی سازمان عوامفریبانه امّا فراگیر طبقۀ کارگر آرژانتین متشکل در اتحادیه‌های کارگری، و میلیشیایی کارگری، رویا روی نخبگان طبقۀ متوسط بالا قرار داده می‌شد. بیمه‌های اجتماعی همگانی و اقدامات توزیعی بین کارگران از یک سو و سرکوب مخالفان تحت عنوان نخبگان کاخ‌نشین از سوی دیگر، سیاستی بود که طبقات محروم جامعه را به سوی دولت جذب می‌کرد. در سیاست خارجی، بر تشدید احساسات ملی گرایانۀ مردم علیه ایالات متحده، و اینکه آرژانتین رهبر مردم آمریکای لاتین خواهد بود، تأکید می‌شد. پرون سرانجام ثابت کرد که قادر به حل معضلات اقتصادی کشور نیست و به دنبال درگذشت همسرش اوا، حمایت توده‌ای خود را از دست داد (۱۹۵۲)، اما اعتبار او با غیبتش از صحنۀ سیاسی آنچنان بالا رفت که بار دیگر در ۱۹۷۲ با رأی مردم رئیس جمهور شد. جانشین او، (همسر دومش) که لیاقت ادارۀ کشور را نداشت، راه را برای دیکتاتوری سرکوب‌گر نظامی باز کرد که تا ۱۹۸۵ ادامه یافت.

1- Peronism.

پره‌ریال[۱]

دورهٔ بین ۲۰ مه و ۱۸ ژوئن در تقویم انقلاب فرانسه. قانون ۲۲ پره‌ریال (۱۰ ژوئن ۱۷۹٤) فرمانی بود که توقیف، محکومیت و اعدام خودسرانهٔ مردم را از سوی دادگاه انقلابی ژاکوبنی مجاز می‌شمرد. این قانون تا هفت هفته بعد یعنی **ترمیدور** و سقوط **روبسپیر** بیشتر دوام نیاورد.

پریمو د ریورا خوزه آنتونیو[۲] (۱۹۳۰ – ۱۸۷۰)

ارتشی و دیکتاتور اسپانیا. او فرزند فرماندار کل اسپانیا در فیلیپین بود. فیلیپین از مستعمره‌های اسپانیا بود و پریمو نیز برای نگاهداری آن در استعمار اسپانیا در سال ۱۸۹۸ تلاش بیهوده‌ای به خرج داد. در مراکش خدمت کرد. در دههٔ ۱۹۲۰ آنارشیسم و خودمختاری‌طلبی کاتالان‌ها سبب تضعیف پادشاهی اسپانیا شده بود. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۳ شاه **آلفونسوی سیزدهم**، پریمو را به قبضه کردن قدرت و ایجاد نظامی به سبک نظام فاشیست‌های ایتالیا ترغیب نمود. کورتس (پارلمان) منحل شد، حکومت نظامی اعلام و سانسور مطبوعات به مورد اجرا گذارده شد. در روزنامه‌های زیر کنترل دولت پریمو درخواست دیکتاتور مبنی بر وفاداری به «کشور، مذهب و سلطنت» چاپ می‌شد. در دسامبر ۱۹۲۵ با فشاری که از ناحیهٔ سازمان‌های کارگری و دانشجویی به دولت وارد شد مقررات سرکوب تا حدی تخفیف پیدا کرد. پریمو چهار سال دیگر با دیکتاتوری حکومت کرد (به نام نخست‌وزیر)، اما در ۱۹۳۰ به سبب بیماری از نخست‌وزیری کناره گرفت و چند هفته بعد درگذشت. پسرش، خوزه آنتونیو پریمو دریورا (۱۹۳٦ — ۱۹۰۳)، با پیروی از

1- Prairial. 2- Primo de Rivera, José Antonio.

راه و رسم پدر، فاشیسم اسپانیا را بنا نهاد. حزب فالانژ مروج فاشیسم و آیین کاتولیک بود. او در جنگ داخلی اسپانیا به دست نیروهای متحد مبارز جناح چپ اعدام شد.

پشتیبان، گروه ← کونتادورا، گروه.

پلاته، نبرد رود[1] (۱۳ دسامبر ۱۹۳۹)

نخستین درگیری ناوگان‌های بریتانیا و آلمان نازی در جنگ جهانی دوم. گراف اشپی یکی از سه رزمناو کوچک آلمان در اقیانوس اطلس جنوبی به کشتی های تجارتی بریتانیا حمله می‌کرد. ۹ کشتی بازرگانی به ظرفیت کل ۵۰ هزار تن را غرق نمود. سه رزمناو آژاکس، اِکسِتِر (متعلق به بریتانیا) و آشیل (زلاندنو) به گراف اشپی حمله کردند و آسیب سختی بدان وارد آوردند. دریاسالار هانری هاروود (۱۹۵۹ — ۱۸۸۸) فرماندهی عملیات رزمناوهای بریتانیا را برعهده داشت. گراف اشپی بناچار به اوروگوئه به رود پلاته پناهنده شد و تنها ۷۲ ساعت مهلت داشت تا ساحل اوروگوئه را ترک گوید. اما چون ساحل در محاصرهٔ ناوگان بریتانیا بود، هیتلر به ناخدا لانگسدورف دستور داد گراف اشپی را غرق کند. لانگسدورف درپی غرق گرف اشپی خودکشی کرد. در ۱٤ دسامبر نازی‌ها خبرپیروزی عظیم دریایی آلمان را به دنیا اعلام کردند و گوبلز از یک فتح بزرگ سخن گفت اما با روشن شدن قضیه، دریاسالار رایدر از سوی هیتلر توبیخ شد و گفته شد که لانگسدورف به هر حال قهرمانانه عمل کرده است. در بریتانیا نیز مطبوعات و رسانه های خبری، پیروزی ناوگان انگلستان را بسی بیش از آنچه بود جلوه دادند. جورج ششم ضمن دیدار از آژاکس و اِکستر فرماندهی عملیات را مورد

1- Plate, Battle of The River.

تفقد قرار داد و شهردار لندن در ۲۳ فوریهٔ ۱۹۴۰ به مناسبت ورود دو ناوگان مذکور ضیافتی برپا کرد.

پل ششم، پاپ[1] (۱۹۷۸–۱۸۹۷)

نامش جیووانی مونتینی بود. پدرش عضو پارلمان ایتالیا و سردبیر یک روزنامهٔ کاتولیکی بود. در ۱۹۲۰ کشیش شد و از ۱۹۲۴ تا ۱۹۵۴ بدون وقفه در دستگاه پاپ خدمت کرد. مدت کوتاهی در ورشو بود. نه سال سر اسقف میلان بود و در ۱۹۵۸ کاردینال شد. او به هنگام درگذشت **پاپ جان بیست و سوم** به مقام پاپی رسید (۱۹۶۳). نخستین پاپی بود که به خارج از اروپا سفر کرد. درژانویه ۱۹۶٤ به عنوان زائر به اورشلیم رفت در دسامبر ۱۹۶٤ به بمبئی و در اکتبر ۱۹۶۵ به نیویورک، مقر سازمان **ملل متحد** سفر کرد. در ۱۹۶۸ به آمریکای لاتین، در اوت ۱۹۶۹ به اوگاندا و در نوامبر ۱۹۷۰ به فیلیپین و استرالیا رفت. در ۱۹۶۷ به دیدار پاتریارک استانبول رفت و در مراسم مذهبی ویژه در پرتغال نیز شرکت جست. پل ششم تلاش کرد در **جنگ ویتنام** و جنگ داخلی نیجریه میانجی گری کند. پاپ پل ششم در ۱۶ اوت ۱۹۷۸ در کاخ کاستل گاندولفو در اثر سکتهٔ قلبی درگذشت. پاتریارک ونیز به نام کاردینال آلبینو لوچیانی (۷۸–۱۹۱۳) با نام **جان پل اول** جانشین وی شد اما او نیز ۳۳ روز بعد از رسیدن به مقام پاپی درگذشت.

پل، تزار روسیه[2] (۱۸۰۱–۱۷۵٤)

پسر و جانشین کاترین کبیر. در سال های ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۱ تزار روس بود. از نظر روانی بیمار بود. در زمان او روسیه وارد جنگ اتحادیهٔ دوم

1- Paul VI, Pope. 2- Paul, Tsar of Russia.

(۹ـ ۱۷۸۸) با ناپلئون شد. اما تزار اصرار داشت که روسیه جانب فرانسه را بگیرد و در سال ۱۸۰۰ چنین نیز شد. او قانونی را امضا کرد که بیگاری سِرف ها را به سه روز در هفته محدود می‌کرد مشروط بر اینکه کار کشاورزی باشد. پل در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ در یک توطئه خانوادگی کشته شد و پسرش **الکساندر اول** جای و یرا گرفت.

پلنگان سیاه[1]

سازمان مبارز سیاهان ایالات متحده. این سازمان توسل به قهر و خشونت، و استفاده از سلاح گرم را برای دفاع به هواداران خود توصیه می‌کند. در ۱۹٦۸ و به دنبال ترور **مارتین لوترکینگ** رهبر میانه‌رو سیاهان، هویی نیوتون و الدریج کلیور این سازمان را در کالیفرنیا بنا نهادند. پلنگان سیاه که خواهان همکاری سیاه و سفید در پیشبرد مبارزهٔ طبقاتی بود، به خاطر شعارهای انقلابی و استفاده از سلاح گرم مورد سوءظن پلیس آمریکا قرار گرفت. با دستگیری و تعقیب رهبران سازمان، و فرار عده‌ای از آنان به کشورهای خارج، این سازمان دچار فتور شد و سرانجام با جناح‌بندی های درونی و سیاست موذیانهٔ نژادی **ریچارد نیکسون** از هم پاشیده شد.

پلومبیر، قرارداد[2] (ژوئیهٔ ۱۸۵۸)

در دیدار محرنامهٔ **ناپلئون سوم** امپراتور فرانسه و **کاوور** در پلومبیر در وُژ، فرانسه به کاوور قول داد در جنگ پی‌مون با اتریش به پی‌مون کمک کند و صحنه طوری ترتیب داده شود که اتریشی ها در این جنگ متجاوز قلمداد شوند.

1. Black Panthers. 2- Plombiéres Agreement.

در این قرارداد محرمانه آمده بود که پی‌مون به صورت پادشاهی ایتالیای علیا درآید و لمباردی و ونیز و دوک‌نشین‌های شمالی بدان ملحق گردند: پادشاهی‌های جداگانه‌ای در ایتالیای مرکزی و در ناپل برقرار شود؛ حاکمیت پاپ به شهر رم محدود گردد. درازای این کمک فرانسه، ساووی و نیس به فرانسه واگذار می‌شد و بین بناپارت و خاندان پادشاهی پی‌مون پیوند خویشی (از طریق زناشویی) ایجاد می‌گردید. درپی این قرارداد، جنگی بین پی‌مون و اتریش درگرفت (آوریل تا ژوئیهٔ ۱۸۵۹). تلفات نبردهای **ماگنتا** و **سولفرینو** بسیار سنگین بود. ناپلئون دست به انعقاد صلحی جداگانه با اتریش زد و قرارداد پلومبیر عملاً اجرا نشد.

پلیث، فرانسیس [1] (۱۸۵۴ — ۱۷۷۱)

مرد مبارز و رادیکال انگلیسی. او به جرم به راه‌اندازی اعتصابی در ۱۷۹۳ موفق به یافتن شغل نشد. بعدها شغل دوزندگی را برای خود برگزید و در جوار کارگاه، کتابخانه‌ای دایر کرد که کانونی برای اصلاح‌طلبان دورهٔ بعد از جنگ‌های ناپلئون بود. او مبارزه‌ای سیاسی و حاد را علیه **قانون ممنوعیّت اتحادیه‌ها** و قانون «پول شناور» سازمان داد، و سرانجام قانون‌های مزبور در ۱۸۲٤ ملغی شدند. پلیث در تدوین «منشور مردم» به (**چارتیسم** نگاه کنید) نقش فعالی داشت.

پمپیدو، ژرژ ژان رمون [2] (۷٤ — ۱۹۱۱)

دومین رئیس جمهور در **جمهوری پنجم فرانسه**. در شهرهای پاریس و

1- Place, Francis. 2- Pompidu, Georges Jean Raymond.

مارسی مدیر مدرسه بود. درپی اشغال فرانسه توسط نازی‌ها، به نهضت مقاومت پیوست. در ۱۹۴۴ مشاور اقتصادی و آموزشی **دوگل** و در ۱۹۵۸ مدیر بانک روتچیلد و مشاور عمدهٔ دوگل در امور دولتی و اداری بود. در ۱۹۶۱ با انقلابیون الجزایر تماس گرفت و عقد **قرارداد اویان** تا حدی حاصل نقش و فعالیت پمپیدو بود. در ۱۹۶۲ از سوی دوگل به عنوان نخست‌وزیر فرانسه معرفی شد. وی **عصیان دانشجویی ۱۹۶۸** را از سر گذراند اما شهرت و کارایی وی سبب نگرانی دوگل گردید به همین سبب در ۱۹۶۸ پمپیدو از نخست‌وزیری برکنار شد ولی اعلام کرد که کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات آینده خواهد بود. با استعفای دوگل در آوریل ۱۹۶۹ پمپیدو به جای وی به ریاست جمهوری انتخاب شد (۱۵ ژوئن ۱۹۶۹). پمپیدو در ۲ آوریل ۱۹۷۴ در اثر بیماری سرطان درگذشت و **ژیسکاردستن** به جای وی به عنوان سومین رئیس جمهور در **جمهوری پنجم فرانسه** برگزیده شد.

پنتا گون[1] (وزارت دفاع امریکا)

ساختمان پنج گوشه‌ای در ویرجینیا، در ایالات متحده و متصل به شهر واشنگتن دی. سی. وزارت دفاع آمریکا در این ساختمان واقع شده است. پنتاگون در ضمن، به معنای وزارت دفاع، نهاد ارتش در ایالات متحده، و گروه نفوذ نظامیان در واشنگتن، نیز به کار می رود.

پنتا گون، اسناد[2]

این نامی است که مطبوعات آمریکایی به یک رشته اسناد افشا شدهٔ

1- Pentagon. 2- Pentagon Papers.

پنتاگون دادند. این اسناد به وضوح دخالت آمریکا را در جنگ ویتنام از همان آغاز امر نشان می‌داد. یک نسخه از این اسناد توسط اِلزبرگ به روزنامهٔ معتبر نیویورک تایمز داده شد و این نشریه به انتشار آن پرداخت و با انتشار این اسناد، مخالفت عامهٔ آمریکاییان با جنگ ویتنام شدت گرفت.

پنج ساله، برنامهٔ[1]

در دورهٔ زمامداری استالین در شوروی به منظور سازماندهی اقتصاد شوروی، برنامه‌های پنج سالهٔ پیاپی تدوین و اجرا شد. نخستین برنامهٔ پنج ساله (۳۲ــ ۱۹۲۸) انقلاب اجتماعی عظیمی پدید آورد، صنایع سنگین را توسعه داد و اقتصاد کشاورزی متمرکز براساس کار جمعی و جلوگیری از سودجویی بیش از حد کولاک‌ها را ایجاد کرد. دومین برنامهٔ پنج ساله (۳۷ــ ۱۹۳۳) به تولید کالاهای مصرفی توجه بیشتری مبذول داشت. در سومین برنامه (۴۲ ــ ۱۹۳۸) به خاطر توجه بیش از حد به تولید تسلیحات (به خاطر جنگ جهانی دوم) از تولید اجناس مصرفی کاسته شد. ماگنی توگورسک شهر فولاد در حوزهٔ اورال، و دنیپر و پتروفسک مرکز هیدروالکتریک در اوکراین دو نمونه از موفقیت‌های برنامه‌های پنج ساله بودند. دستاوردهای این برنامه‌ها آن‌چنان درخشان بود که در کشورهای جهان سوم عموماً، و حتی در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری (خاصه به هنگام بحران‌های اقتصادی) برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی جای خود را باز کرده است.

پوانکاره، رمون[2] (۱۹۳۴ ــ ۱۸۶۰)

رئیس جمهوری فرانسه در جمهوری سوم. نمایندهٔ پارلمان (۱۹۰۳ــ

1- Five - year Plan. 2- Poincaré, Raymond.

۱۸۸۷)؛ سناتور (۱۳ـ ۱۹۰۳، ۲۹ـ ۱۹۲۰)؛ وزیر آموزش و پرورش (۵ـ ۱۸۹۳)؛ وزیر دارایی (۱۹۰۶)؛ و نخست‌وزیر (۱۳ـ ۱۹۱۲) دولت ائتلافی جمهوریخواه - رادیکال. در این سمت به انجام اصلاحات انتخاباتی و بالا بردن اعتبار بین‌المللی فرانسه همت گمارد. در فوریهٔ ۱۹۱۳ رئیس جمهور شد. دیدار رسمی او در ژوئیهٔ ۱۹۱۴ از سن‌پترزبورگ به همکاری نظامی روسیه - فرانسه در جنگ اول جهانی افزود. رابطهٔ پوانکاره با کلمانسو، نخست‌وزیر زمان جنگ فرانسه خوب نبود و این امر در خلال **کنفرانس صلح پاریس** مشکلاتی ایجاد کرد. در ۱۹۲۲ بار دیگر نخست‌وزیر و وزیر خارجهٔ فرانسه شد. همواره سیاستی ناسیونالیستی و محافظه‌کارانه را تعقیب می‌کرد، اشغال **روهر** نمونه‌ای از این سیاست بود. درژانویهٔ ۱۹۲۴ کابینهٔ او سقوط کرد. و درژوئیهٔ ۱۹۲۶ نخست‌وزیر «دولت وحدت ملّی» شد. پوانکاره در ژوئیهٔ ۱۹۲۹ از سیاست کناره گیری کرد.

پوپولیست ها [1]

نام گروهی از انقلابیون روسیه در سال های ۸۱ـ ۱۸۷۰. **نارودنیک ها** که بیهوده می‌کوشیدند نظریات سوسیالیستی را بین دهقانان ترویج کنند، در ۱۸۷۷ ازسوی دولت تزاری مورد تعقیب قرار گرفتند وعده ای ازآنها دستگیرشدند. نارودنیک ها دست به تشکیل سازمانی تروریستی به نام« زمین وآزادی» زدندو یک رشته سوءقصد انجام دادند. این سازمان در۱۸۸۰ جای خود رابه دوسازمان مخفی داد: یکی «گروه سیاه» (چرنی پردل) هوادار ترویج و تبلیغ مسالمت‌آمیز به سنت نارودنیکی بود؛ و دیگری «ارادهٔ خلق» که **تزار الکساندر دوم** را در ۱۸۸۱ ترور کرد. در دههٔ ۱۸۹۰ پوپولیست ها بار دیگر در میان روس های خارج از کشور شروع به سازماندهی کردند و حزب سوسیال رولوسیونر (اس.

1- Populists.

ار) را ایجاد کردند (۱۹۰۲). تأکید آنان دراولویت دادن به دهقانان — و نه کارگران— نقطهٔ جدایی شان با **لنین** و **بلشویک ها** بود.

پوپولیسم[۱]

جنبشی که هدف های سیاسی را با توسل به حرکت مستقل توده ها، بدون یاری گرفتن ازاحزاب و نهادها، و با وارد آوردن فشار توده ای بر دولت به پیش می برد. به گفتهٔ ادوارد شیل، پوپولیسم، ارادهٔ مردم را با اخلاق و عدالت یکی می داند و این «اراده» را مافوق هر معیار و مکانیسم اجتماعی قرار می دهد و بر رابطهٔ مستقیم مردم با دولت تأکید می ورزد. مبنای این جهان‌بینی آن است که تودهٔ مردم دارای فضائل اخلاقی اند و طبقهٔ حاکم و هر گروه یا طبقه‌ای که موقعیت برتر سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی دارد، منحط و فاسد است. پوپولیسم بر آن است که این گروه‌ها و طبقات فاسد علیه مردم توطئه‌می چینند، خصومت های نژادی و قومی نیز بر این توطئه دامن می زنند.

پوپولیسم در هر کشور رنگ خاص خود را دارد. در روسیهٔ قرن نوزدهم پوپولیسم درشکل **نارودیسم** به فعالیت های سیاسی پرداخت. درایالات متحده، «حزب پوپولیست» در ۱۸۹۱ ایجاد شد تا از منافع کشاورزان، وضرب آزاد سکهٔ طلا و نقره و کنترل انحصارات از سوی دولت حمایت کند. این سنت پوپولیستی در «حزب مترقی سناتور لافالِت» تجلی یافت و درسیاست **نوین روزولت** شکل گرفت. حزب سوسیالیست نورمان توماس و گروه‌های مشابه، خصلت پوپولیستی داشتند. در جناح راست ایالات متحده، نیز **ژوزف مک کارتی** و **جورج والاس** مظاهر جنبش پوپولیستی اند. پل گودمن پیدایش **چپ جدید** آمریکا را پیروزی جهانی پوپولیسم می داند.

در اروپای شرقی قبل از جنگ دوم جهانی، پوپولیسم، جنبش دهقانی

1- Populism.

بود. پوپولیسم را می‌توان در جنبش‌های فاشیسم، نازیسم و «جنبش‌های آزادی‌بخش» جهان سوم مشاهده کرد. پوپولیسم می‌تواند روستایی باشد یا شهری، مربوط به طبقهٔ دهقانان باشد یا به طبقهٔ متوسط. رهبری آن ممکن است در دست روشنفکران باشد یا در دست عناصر واخورده و واپس‌گرای خرده بورژوازی. می‌تواند از آگاهی طبقاتی برخوردار باشد یا خصلت ناسیونالیستی و مذهبی داشته باشد. ممکن است در طیف چپ باشد یا در جناح راست و ارتجاعی.

پوتْسدام، کنفرانس[1]

آخرین کنفرانس عالی سران متفقین که بین ۱۶ ژوئیه تا ۲ اوت ۱۹۴۵ در کاخ سابق پادشاهان هوهنزولرن در پوتسدام، حومهٔ برلین، و با شرکت ترومن واستالین و وزرای خارجه‌شان؛ چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان؛ ایدن، وزیر خارجه واتلی رهبر حزب کارگر این کشور، برگزار شد. در حین کنفرانس، در انگلستان انتخابات پارلمان انجام شد، وپس از اعلام نتایج انتخابات و روی کار آمدن حزب کارگر، یعنی از ۲۴ ژوئیه به بعد، چرچیل وایدن در کنفرانس حاضر نشدند. بوین، وزیر خارجهٔ جدید، جای ایدن را گرفت. کنترل بر آلمان توسط متفقین، نحوهٔ دریافت غرامت جنگی، خط مرزی اُدر– نایسه، و اعلان جنگ شوروی به ژاپن از مسائل عمدهٔ کنفرانس بود. ترومن در این کنفرانس، استالین را از وجود بمب اتمی در آمریکا آگاه ساخت.

پورت آرتور[2]

بندرچینی درخلیج پچیلی. لوشونکو، لوتا ودایرن نام‌های دیگرآن

1- Potsdam Conference. 2- Port Arthur.

است. در ۱۸۹٤ ژاپن این بندر را تسخیر کرد. در ۱۸۹۵ بار دیگر به چین برگردانده شد. در مارس ۱۸۹۸ به روسیه اجاره داده شد. ژاپنی ها **جنگ روس – ژاپن** را با حملهٔ ناگهانی به کشتی های جنگی در پورت آرتور آغاز کردند (فوریهٔ ۱۹۰٤). سپس باریکهٔ شبه جزیره را تصرف کردند و بندر در محاصرهٔ ده ماههٔ آنان قرار گرفت. پورت آرتور از ۱۹۰۵ تا ۱۹٤۵ در اجارهٔ ژاپن بود و مهم ترین پایگاه نیروی دریایی آن کشور به شمار می رفت. از ۱۹٤۵ تا ۱۹۵۵ در کنترل اتحاد شوروی بود و در آن سال به چین بازگردانده شد.

پورتْسموث (نیوهمْپْشایر)، پیمان[1]

در سپتامبر ۱۹۰۵ با عقد قراردادی در این مکان به **جنگ روس و ژاپن** پایان داده شد. هر دو کشور با تخلیهٔ **منچوری** و بازگرداندن آن به حکومت چین موافقت کردند، روس ها **پورت آرتور** و سرزمین های اطراف آن و نیز جنوب جزیرهٔ ساخالین را به اجاره به ژاپن واگذار کردند و سلطهٔ ژاپن بر کره را به رسمیت شناختند. با این پیمان به توسعه طلبی و پیشروی تزاران در خاوردور پایان داده شد. در ژاپن این پیمان با استقبال رو به رو نشد چرا که ژاپنی ها با شکست دادن روسیه، انتظارات بیشتری داشتند. در روسیه نیز امضای پیمان زبان مخالفان تزار را به مخالفت گشود. اما از همه مهم تر آن بود که پیمان در ایالات متحده به امضا می رسید و این خود نشان ظهور این کشور به عنوان قدرتی بزرگ در صحنهٔ سیاسی جهان بود.

پورتْسموث، پیمان[2]

در ۱۵ ژانویهٔ ۱۹٤۸ در شهر پورتسموث میان عراق و بریتانیا پیمانی به

1- Portsmouth (New Hempshire), Treaty of. 2- Portsmouth, Treaty of.

امضا رسید که در عراق منجر به بحرانی بزرگ شد «بحران ۱۹۴۸». از سوی عراق **صالح جبر** نخست‌وزیر این کشور در لندن ضمن تجدید نظر در پیمان ۱۹۳۰، پیمانی به مراتب خفت‌بارتر برای عراق منعقد کرد و همین امر بحرانی ایجاد کرد که سقوط کابینهٔ وی را درپی داشت (۲۷ ژانویهٔ ۱۹۴۸) و **محمد صدر** به جای وی نخست‌وزیر شد. پیمان پورتسموث پیمان دفاع مشترک عراق - بریتانیا بود. مدت پیمان ۲۰ سال بود. از جمله مواد قرارداد، دسترسی آزاد نیروی هوایی بریتانیا به پایگاه‌های حبّانیه و شعیبه بود. و هیأت دفاع مشترک با تعداد مساوی نمایندگان دوکشور مسئول دفاع عراق می‌شد. در همان روز امضای پیمان، در بغداد، دانشجویان، احزاب سیاسی (دموکرات ملی، آزادیخواه، کمونیست) تظاهراتی به راه انداختند که عدهٔ زیادی کشته شدند محافلی هم بودند که در آن موقع حساس به داد دولت رسیدند و از مردم خواستند که آرامش خود را حفظ کنند. نایب‌السلطنه، اصولاً امضای معاهدهٔ پورتسموث را انکار کرد. اما در لندن، نخست‌وزیر عراق گفت که در بازگشت به بغداد متن پیمان را برای عراقی ها تشریح خواهد کرد. روز ۲۷ ژانویه **صالح جبر**، نخست‌وزیر که در بازگشت به بغداد نتوانسته بود مردم را راضی کند از پست خود کناره گرفت و به انگلستان گریخت و بحران فروکش کرد. محمد صدر جانشین صالح جبر رسماً لغو پیمان پورتسموث را اعلام کرد. اما انعقاد پیمانی نظیر آن میان اردن - انگلیس در ۱۵ مارس، خشم مردم عراق و دنیای عرب را برانگیخت که این بار جنگ ۱۹۴۸ اعراب - اسرائیل به فریاد دولت رسید و به بهانهٔ رفع تجاوز صهیونیسم، قلع و قمع مخالفان قرار داد در عراق آغاز شد.

پوژادیسم[1]

جنبش سیاسی و محافظه‌کارانه امّا خشن که در سال های ۸–۱۹۵۴ در

1- Poujadism.

فرانسه پدید آمد. نام آن از نام پی یر پوژاد (متولد ۱۹۲۰) مغازه‌دار فرانسوی گرفته شده است. جنبشی بود ضدّ روشنفکری، ضدّ سوسیالیستی و ضدّ اتحاد اروپا که با نام رسمی «اتحادیهٔ دفاع از مغازه‌داران و پیشه‌وران» فعالیت می‌کرد. اعضای آن بیشتر مغازه‌داران خرده‌پایی بودند که تورم، منافع شغلی شان را به خطر انداخته بود. در انتخابات ژانویهٔ ۱۹۵۶، پنجاه و دو نمایندهٔ پوژادیست به مجمع ملی راه یافتند اما ظهور مجدد **دوگل** در صحنهٔ سیاسی فرانسه و پیدایش **جمهوری پنجم** این جنبش را از رونق انداخت.

پوکو[1]

مشتق از واژهٔ **اوکو پوکا** به معنی «استقلال»، یا «ما خودمان». دولت نژادپرست افریقای جنوبی بر آنست که پوکو سازمان ملی گرایان فعال افریقایی است که در افریقای جنوبی فعالیت می‌کند و شاید سازمانی جدا از **کنگرهٔ پان‌افریکانیسم** نباشد. در هر حال پوکو با **آپارتاید** مخالف است و حاضر است برای نیل به هدف های خود به قهر متوسل شود.

پولیت بورو[2] (دفتر سیاسی)

کمیتهٔ کلیدی حزب کمونیست شوروی که خط‌مشی سیاسی کشور را تعیین می‌کند. دفتر سیاسی کانون کشمکش جناح های حزبی بر سر به دست گرفتن قدرت است. این دفتر در ۱۹۱۹ به صورت کمیتهٔ فرعی در کمیتهٔ مرکزی حزب ایجاد شد. اعضای اولیهٔ آن **لنین**، **استالین**، **ترتسکی**، کامنف و کرستینسکی بودند.

1- Poqo.   2- Politburo.

در ۱۹۲۵ تعداد اعضا به ۹ نفر و در ۱۹۳۰ به ده نفر رسید. بعد از تصفیهٔ بزرگ دوران ۸–۱۹۳٦ دیگر همهٔ اعضای دفتر سیاسی در جلسات آن حاضر نمی‌شدند. **خروشچف** در گزارش محرمانهٔ ۱۹۵٦ افشا کرد که استالین به ابتکار خود برای هر جلسه عده‌ای را به دفتر سیاسی فرا می‌خواند. در ۱۹۵۲ در نوزدهمین کنگرهٔ حزب، دفتر سیاسی منحل شد و به جای آن هیأت رئیسه (پرزیدیوم) با ۲۵ عضو دائم و ۱۱ عضو علی البدل ایجاد گردید. به دستور استالین یک «دفتر سیاسی کوچک» با اعضای محدود ایجاد شد که تا زمان درگذشت استالین کسی از وجود آن اطلاعی نداشت. آن دفتر نیز منحل شد و درعوض تعداد اعضای پرزیدیوم به ده نفر رسید و همان وظایف دفتر سیاسی را برعهده گرفت.

پوم [1]

گروهی از چپگرایان اسپانیا که مستقل از حزب کمونیست آن کشور عمل می‌کردند و در کاتالونیا پایگاهی قوی داشتند. مخالفت پوم با حکومت جبههٔ خلق، که در ۱۹۳٦ در اسپانیا روی کار آمد، آنرا در معرض حملات حزب کمونیست اسپانیا قرار داد. سرکوب بیرحمانهٔ پوم در ۱۹۳۷ و قتل آندره آس نین، رهبر آن، در کتاب جورج اورول «درود بر کاتالونیا» (۱۹۳۸) آمده است. اورول خود در **جنگ داخلی اسپانیا** در کنار رزمندگان پوم با فاشیست های فرانکو می جنگید.

پو–یی، هنری [2] (۱۹۰٦–٦۷)

آخرین امپراتور مانچو درچین و تنها امپراتور **مانچوکو**. درپکن بدنیا

1- Poum. Partido Obrero do Unificacion Marxista. 2- Pu - Yi, Henry.

آمد و در دو سالگی به عنوان هسوان‌تونگ امپراتور چین شد. نیابت سلطنت با شاهزادهٔ مرتجع و جنگ‌طلبی بود.

انقلاب جمهوریخواه چین در اکتبر ۱۹۱۱ به کناره‌گیری رسمی امپراتور در فوریهٔ ۱۹۱۲ انجامید، اما به او اجازه داده شد در کاخ تابستانی نزدیک پکن اقامت گزیند و از معلم انگلیسی‌اش تعلیم بگیرد. این کودک بازیچهٔ دست نظامیان بود و حتی یکی از آنان در ۱۹۱۷ برای مدت ۱۱ روز وی را به امپراتوری مجدد برگرداند. در ۱۹۲۸، با شدّت‌گیری ناآرامی در چین شمالی به تین‌تسین در منطقهٔ نفوذ ژاپنی‌ها رفت. ژاپنی‌ها پس از اشغال **منچوری** در ۱۹۳۱ وی را در رأس دولتی دست نشانده قرار دادند و او خود را امپراتور کانگ‌ته، امپراتور مانچوکو نامید (مارس ۱۹۳٤). بار دیگر در ۱۹ اوت ۱۹٤۵ توسط شوروی‌ها دستگیر و به سیبری تبعید شد. در ۱۹۵۰ به مقامات جمهوری خلق چین تحویل داده شد. پس از بازآموزی و بازسازی با سمت متصدّی بایگانی در پکن استخدام شد و با پرستاری ازدواج کرد. به هنگام بازدید مهمانان خارجی مهم از چین مسئول پذیرایی از آنان بود.

پیت، ویلیام[1] (۱۷۵۹ـ۱۸۰۶)

فرزند کوچک ارل چاتام. در ۱۷۸۱ عضو مجلس عوام و در ۱۷۸۲ وزیر خزانه‌داری دولت شلبورن شد. درپی سقوط دولت ائتلافی فوکس – نورث در ۱۷۸۳ نخست‌وزیر شد.و تا ۱۸۰۱ در این سمت باقی ماند، در این سال به خاطر مخالفت جورج هشتم با آزادی کاتولیک‌ها، از نخست‌وزیری کناره گرفت. پیت در نظام پولی و تعرفه‌ها دگرگونی‌های اساسی پدید آورد و از هواداران سرسخت کسب و کار و تجارت آزاد (اقتصاد لیبرالی) بود. قوانین کیفری علیه هواداران کلیسای کاتولیک را منسوخ کرد. از اقدام **ویلبرفورس** علیه

1- Pitt, William.

بردگی حمایت نمود. دستگاه اداری انگلستان در هند و کانادا را اصلاح و راه را برای اصلاحات پارلمانی در انگلیس هموار کرد. پس از درگیری های انگلستان با فرانسه بعد از انقلاب (۱۷۹۳)، پیت عمده توجه خود را به نیروی امپراتوری در قاره های آسیا و آمریکا معطوف کرد و به اروپا توجه چندانی نشان نداد. پیت در ضمن مبتکر یک رشته قوانین و اقدام های سرکوبگرانه و اختناقی در داخل بریتانیا بود. به تحریک او بود که پارلمان ایرلند (به موجب قانون وحدت) رأی به انحلال خود داد. در دورهٔ مجدد نخست وزیری اش (۱۸۰۴ — ۶) طرح اتحاد با روسیه و اتریش را ریخت که **جنگ اتحادیهٔ سوم** را درپی داشت. پیت با شنیدن خبر پیروزی ناپلئون در **اُسترلیتز** و شکست متحدان، و درست چهار هفته پس از متارکهٔ اتریش و عقد پیمان **پرسبورگ**، درگذشت (۲۳ ژانویهٔ ۱۸۰۶).

پی دوازدهم پاپ[1] (۱۸۷۶ — ۱۹۵۸)

نام او اوژنیوپاچلی. در مارس ۱۹۳۹ به مقام پاپی رسید. در رم به دنیا آمد و در ۱۸۹۹ کشیش شد.در ۱۹۰۱ وارد دستگاه پاپ شد و ۳۸ سال در سمت های دیپلماتیک واتیکان فعالیت کرد. در ۱۹۳۰ کاردینال شد و از همان زمان وزیر خارجهٔ واتیکان نیز بود. مدتی سفیر پاپ در باواریا بود. تلاش هایش برای انجام مذاکرات صلح در ۱۹۱۷ به ثمر نرسید. در دههٔ ۱۹۲۰ در جمهوری وایمار پست سفارت داشت و در ۱۹۳۳ با **هیتلر** پیمانی منعقد کرد. به خاطر سکوتش در برابر جنایت نازی ها، خاصه قتل عام یهودیان، مورد انتقاد قرار گرفت. درعوض، در اروپای بعد از جنگ، به نکوهش و محکوم کردن دولت های یوگسلاوی، لهستان، مجارستان و رومانی پرداخت.

1- Pius XII.

پیراهن قهوه‌ای‌ها (یا گروه توفان)

ارتش خصوصی‌ای که درپی پایان یافتن جنگ جهانی اول و بیکار شدن ارتشیان در آلمان ایجاد شد. نازی‌ها با استفاده از فرصت «گروه توفان» را ایجاد کردند که چون پیراهن قهوه‌ای می‌پوشیدند به این نام مشهور شدند.

پیرسون، لستربولز[1] (۱۹۷۲ـ۱۸۹۷)

نخست‌وزیر کانادا. در ۶ ــ ۱۹۴۵ سفیر کانادا در واشنگتن بود. در برپایی سازمان **ملل متحد** نقش فعالی داشت. در ۳ــ ۱۹۵۲ رئیس **مجمع عمومی** سازمان ملل بود. مدتی وزیر خارجهٔ کانادا شد (۵۷ــ ۱۹۴۸) نخستین کانادایی بود که جایزهٔ صلح نوبل را دریافت کرد. سال‌های ۶۳ ــ ۱۹۵۸ رهبر اپوزیسیون درپارلمان کانادا بود. در ۲۲ آوریل ۱۹۶۳ نخست‌وزیر دولت لیبرال شد. در این دوره از نخست‌وزیری‌اش با بحران اجتماعی و سیاسی کانادا در مورد اختلاف جامعه‌های فرانسوی زبان و انگلیسی زبان روبرو بود. پس از ۵ سال نخست‌وزیری به نفع **پی‌یر ترودو** از کار کناره گرفت.

پیرسون، کمیسیون

در سال ۱۹۶۸ کمیسیونی به ریاست **لستر پیرسون** نخست‌وزیر وقت کانادا تشکیل شد تا به بررسی عواقب و نتایج کمک‌های عُمرانی بپردازد. گزارش کمیسیون در ۱۹۶۹ منتشر شد و به نهادهای برتن وودز (بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول) در مورد چگونگی پرداخت وام‌ها و مشکلات آن توصیه‌ها و پیشنهادهایی کرد.

1- Pearson, Lester Bowles.

پیل، ربرت[1] (۱۷۸۸—۱۸۵۰)

پدر پیل از مانوفاکتورداران لانکاشایر بود. پیل در سن ۲۱ سالگی به عنوان نمایندهٔ حزب توری به مجلس عوام راه یافت. در ۱۸۲۲ وزیر کشور کابینهٔ **لرد لیور پول** شد و اصلاحاتی در زندان‌های انگلستان انجام داد. در ۳۰ — ۱۸۲۸ بار دیگر وزیر کشور شد و اقدامات مهمی انجام داد، از جمله ایجاد پلیس مترو پولیتن برای شهرهای بزرگ، و قانون آزادی کاتولیک‌ها (۱۸۲۹). در ۱۸۳٤ با «بیانیهٔ تام‌ورث» در میان توری‌ها سنت محافظه‌کاری جدیدی بنا نهاد. در ۵ — ۱۸۳٤ و نیز ٦ — ۱۸٤۱ در رأس حزب محافظه‌کار، نخست‌وزیر انگلستان شد. قحطی ایرلند به پیل دستاویزی داد تا **قانون غلات** را لغو کند و این اقدام او سبب انشعاب در حزب شد. در نتیجهٔ فعالیت‌های **دیزرائیلی** رهبر جناح مخالف حزبی، کابینهٔ او در ژوئن ۱۸٤٦ سقوط کرد. قانون ۱۸٤٤ «منشور بانک» که رشد بانک‌های کوچک داخلی را تحت کنترل می‌آورد و انحصار انتشار اسکناس را به بانک انگلستان می‌داد، از اقدامات مهم دولت پیل بودند.

پیل، کمیسیون[2] (۷ — ۱۹۳٦)

درپی درگیری‌های پیاپی اعراب فلسطین با یهودیان در ۱۹۳٦، **بالدوین** دست به تشکیل یک شورای سلطنتی زد تا به مسألهٔ قیمومت رسیدگی کند. ارل پیل (۱۹۳۷— ۱۸٦۷) که قبلاً مسئول امور هندوستان در کابینه بود، رئیس این کمیسیون شد. گزارش کمیسیون (در ۷ ژوئیهٔ ۱۹۳۷) توصیه می‌کرد که فلسطین به دو دولت یهود و عرب تقسیم شود و برای نظارت بر دو دولت مزبور، دالانی از حیفا، اورشلیم، ناصره و بیت‌اللحم در اختیار انگلستان قرار

1- Peel, Robert.
2- Peel Commission.

گیرد. هم صهیونیست‌ها و هم اعراب با این توصیه‌ها مخالف بودند. هرچند کابینهٔ انگلستان بطور ضمنی آن را پذیرفته بود. مجلس لردان نیز با آن موافق نبود. **امیر عبداله** پادشاه اردن و **چیم وایزمن** رهبر صهیونیست‌ها از مخالفان این طرح بودند. طرح البته هرگز اجرا نشد. اما از نظر تاریخی به سه دلیل اهمیت دارد: نخستین طرح رسمی‌ای بود که تقسیم فلسطین را توصیه می‌کرد؛ جدی‌ترین فعالیت یک دولت بزرگ برای حل مسألهٔ فلسطین بود، و صهیونیست‌ها با اعتراض خود به این طرح نشان دادند که بدون «صهیون» دولت صهیونیستی معنی ندارد.

پیلسودْسکی، ژوزف[1] (۱۹۳۵ - ۱۸۶۷)

ارتشی و دولتمرد لهستانی. به اتهام تبلیغات سوسیالیستی در سال‌های ۹۲ــ ۱۸۸۷ به سیبری تبعید شد.در بازگشت به لهستانِ روسیه (که درپی تجزیهٔ لهستان ضمیمهٔ امپراتوری روسیه شده بود) دست به انتشار روزنامهٔ دست‌چپی و مخفی «روبوتنیک» زد، در این روزنامه عقاید سوسیالیستی و ناسیونالیستی ترویج می‌شد. در خلال **جنگ روس ــ ژاپن** به توکیو رفت تا حمایت ژاپن را از شورش لهستان علیه روسیه به دست آورد. در جنگ جهانی اول در رأس یک نیروی ۱۰ هزار نفری لهستانی با اتریشی ها جنگید. آلمان‌ها به او اعتماد نداشتند. و از این رو وی را در ۱۹۱۷ توقیف کردند. در ۱۹۱۸ آزاد شد و به ورشو رفت و فرمانده کل‌قوا و رئیس موقت دولت لهستان شد. در ۲۰ــ ۱۹۱۹ فعالانه در جنگ علیه بلشویک ها شرکت کرد. تا ۱۹۲۳ فرماندهی قوای لهستان را برعهده داشت. سه سال از کار سیاسی و نظامی برکنار بود. در مه ۱۹۲۶ طی کودتایی دولت دموکراسی را برانداخت و تا ۱۹۳۵ (زمان مرگش) با دیکتاتوری بر لهستان حکومت کرد.

1- Pilsudsky, Josef.

پی‌مون –ساردنی، پادشاهی[1]

این پادشاهی به موجب پیمان **اکس لاشاپل** در ۱۷۴۸ ایجاد شد. ناپلئون در ۱۷۹۸ آنرا برانداخت. در ۱۸۱۴ بار دیگر ایجاد شد. در ۱۸۲۱ مردم پی‌مون کوشیدند به قانون اساسی و حکومت مشروطه دست یابند اما موفق نشدند. در ۱۸۴۸ سرانجام شارل آلبرت پادشاه این کشور با برقراری مشروطه موافقت کرد. این پادشاه کوشید لمباردی را از اتریش جدا و به کشور خود ملحق سازد، اما در نبردهای کوستوتسا و نووارا شکست خورد و ناچار به کناره‌گیری شد. **ویکتور امانوئل سوم** فرزند وی در ۱۸۵۲ **کاوور** را به نخست‌وزیری برگزید. گرچه وی ناچار شد ساووی و نیس را زیر فشار ناپلئون سوم به فرانسه واگذار کند، اما در نهایت موفق شد پی‌مون را در پادشاهی ایتالیا ادغام کند (مارس ۱۸۶۱) و تورین را پایتخت خود قرار دهد (تا ۱۸۶۵).

پین، توماس[2] (۱۸۰۹ – ۱۷۳۷)

انقلابی سدهٔ ۱۸. متولد نورفولک انگلستان، که در ۱۷۷۴ به پنسیلوانیا مهاجرت کرد. در آنجا کتاب «عقل سلیم» را منتشر ساخت و خواهان استقلال ایالات متحده شد. او دبیر نخستین کمیتهٔ آمریکایی در امور خارجه بود. در ۱۷۸۷ به انگلستان بازگشت و کتاب «حقوق بشر» (۲– ۱۷۹۰) را منتشر ساخت. این کتاب پاسخی به **ادموند برک** رجل ادب و سیاست انگلستان بود که با انقلاب کبیر فرانسه مخالفت می‌کرد. در ۱۷۹۲ از ترس توقیف از انگلستان به فرانسه رفت و شهروند فرانسه و عضو کنوانسیون شد. در ۱۷۹۴ به زندان افتاد و در زندان کتاب «عصر خرد» را نوشت. در ۱۸۰۲ به امریکا بازگشت اما عقاید افراطی اش دربارهٔ کلسیا و مسیحیت و نیز

1- Piedmont - Sardinia, Kingdom of. 2- Paine, Thomas.

رادیکالیسم سیاسی اش موافق طبع دولتمردان ایالات متحده نبود. در ۱۸۰۹ در فقر و گمنامی درگذشت. ویلیام کابت مخالف دیرین سیاسی اش در ۱۹۱۸ استخوان های او را به انگلستان باز آورد، اما دولت انگلستان استخوان ها را توقیف کرد و از آن پس کسی نمی داند که قبر این مرد ادب و سیاست در کجا است.

پینگ پونگ، دیپلماسی[1]

در سال ۱۹۷۱ به ابتکار نیکسون - کیسینجر و به منظور آغاز برقراری رابطهٔ آمریکا با چین، پکن، از تیم پینگ‌پونگ آمریکایی برای دیدار از چین و مسابقهٔ ورزشی دعوت به عمل آورد. درپی آن، نیکسون در فوریهٔ ۱۹۷۲ از پکن دیدار کرد و با مائو ملاقات نمود. محدودیت های بازرگانی و سیاسی دو کشور از این تاریخ به تدریج برطرف شد. عضویت چین در سازمان ملل و شورای امنیت ، اخراج تایوان از این سازمان، و گرمی مناسبات آمریکا— چین همه از ثمرات این دیپلماسی به شمار می روند.

پی نهم، پاپ[2] (۱۸۷۸ ــ ۱۷۹۲)

نامش جیووانی ماستای - فرتی. زمانی که کاردینال بود به عنوان یک روحانی مترقی شهرت مبالغه‌آمیزی کسب کرد. به هنگام انتخاب شدنش به مقام پاپی (۱۸٤٦) او را پاپ لیبرالی می دانستند و میهن‌پرستان ایتالیا، خاصه جیوبرتی بر او امید بسته بودند. اما در ۱۸٤۸ حاضر نشد با اتریش (که میهن‌پرستان ایتالیا را سرکوب می‌کرد) وارد مبارزه شود. در ۲۵ نوامبر ۱۸٤۸ باشگاه ژاکوبن ها به وی هشدار داد. او از ترس به قلمرو پادشاهی ناپل فرار

1- Ping - Pong Diplomacy. 2- Pius IX, Pope (Pio NONO).

کرد اما در ۱۸۵۰ با ارتش فرانسه به مقر خویش بازگشت. پادگان فرانسوی مستقر در آنجا امنیت پاپ را به مدت بیست سال تضمین کرد. قانون اساسی ای را که قبل از ترک رم تفویض کرده بود معلق کرد. وزیر خارجهٔ او کاردینال آنتونلی نیز سیاستی ارتجاعی درپیش گرفت. پی نهم در بریتانیا و هلند سلسله مراتب روحانی ایجاد کرد. با اسپانیا به مصالحه رسید و از موافقت با اتریش بهره گیری سیاسی کرد. از آنجا که قلمرو خویش را از سوی میهن‌پرستان ایتالیا در تهدید می دید به تحکیم مواضع روحانی خویش پرداخت و به صدور ارتجاعی ترین قانون — از زمان ضدّ اصلاح کلیسای کاتولیک به بعد— پرداخت. در ۱۸٤٦ با صدور اعلامیه‌ای سیاست لیبرالی - رادیکالی را مورد سرزنش قرار داد. در فاصله سال های ۷۰— ۱۸٦۹ شورای واتیکان — پس از سیصد سال وقفه— تشکیل شد و فرمان های واتیکان را صادر کرد. خطاناپذیری پاپ، ازجمله این فرمان ها بود که خشم دولت آلمان را برانگیخت. در ۱۸۷۰ قوای میهن‌پرستان ایتالیا وارد رم شد. پاپ طی ۸ سال باقی ماندهٔ عمر، خود را زندانی ای در کاخ واتیکان می دانست.



تاچر، مارگارت (نئه روبرتس)[1]

نخست‌وزیر بریتانیا. در ۱۹۲۵ متولد شد. در ۱۹۵۹ از سوی **حزب محافظه‌کار** به نمایندگی مجلس عوام برگزیده شد. **ادوارد هیث** وی را به سمت وزیر علوم و آموزش منصوب کرد (۴ — ۱۹۷۰). در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۷۵ به عنوان رهبر حزب محافظه کار جانشین هیث شد. در مه ۱۹۷۹ با پیروزی **حزب محافظه‌کار** در انتخابات، به نخست‌وزیری رسید. او نخستین زن بریتانیایی است که به مقام رهبری حزبی بزرگ و نیز به مقام نخست‌وزیری انگلستان می‌رسد. به یاری دو تن از وزیران برجستهٔ کابینه‌اش مسألهٔ **زیمبابوه** (رودزیای جنوبی) را حل کرد. در کشمکش **فالکلند** هیچ گونه سازشی را با دولت نظامی آرژانتین بر سر حاکمیت جزایر مزبور نپذیرفت. این موضع او که مورد حمایت آمریکا نیز بود، وی را سیاستمداری نرمش ناپذیر و قاطع نشان داد. در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۸۷ حزب محافظه‌کار به رهبری تاچر با اکثریتی قاطع برنده شد و برای اولین بار در قرن حاضر، حزبی در سه دورهٔ انتخاباتی پیاپی در این کشور پیروز شد.

تاشکند، قرارداد[2]

قرارداد آتش‌بس بین هند و پاکستان با پایمردی شوروی. این قرارداد را **ایوب‌خان** رئیس جمهوری پاکستان **ولعل بهادرشستری** نخست‌وزیر هند در ۱۹۶۶

1- Thatcher, Mrs. Margaret (née Roberts). 2- Tashkent Agreement.

امضا کردند. با این قرارداد به جنگ بین دو کشور که بر سر کشمیر آغاز شده بود (در ۱۹٦۵) پایان داده شد. شستری درپی امضای قرارداد مزبور در تاشکند درگذشت و ایندیرا **گاندی** به جای وی نخست‌وزیر هند شد.

تافت، ویلیام هوارد[1] (۱۹۳۰ — ۱۸۵۷)

بیست و هفتمین رئیس جمهور آمریکا. در سین‌سیناتی به دنیا آمد. در دانشگاه ییل تحصیل حقوق کرد. مدتی فرماندار فیلیپین بود. (٤ — ۱۹۰۱)، در دولت پرزیدنت **تئودور روزولت** وزیر جنگ شد (۸— ۱۹۰٤)، در انتخابات ریاست جمهوری که کاندیدای جمهوریخواهان بود برنده شد وچهار سال رئیس جمهور آمریکا بود (۱۲— ۱۹۰۹). شکاف در **حزب جمهوریخواه** (به سبب فعالیت مجدد تئودور روزولت برای کسب نامزدی ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه) به شکست تافت در دور دوم انتخابات انجامید و **ویلسون** رقیب دموکرات تافت رئیس جمهورشد. پرزیدنت **هاردینگ** در ۱۹۲۱ تافت را به ریاست **دیوان عالی کشور** آمریکا برگزید و تافت به مدت ۹ سال، تا زمان مرگ، در این سمت بود. تافت از دولتمردان بسیار محافظه‌کار آمریکا بود.

تافت ــ هارْتلی، قانون[2] (۱۹٤۷)

نام رسمی آن قانون کارگر - کارفرما است. در مدت ۱۵ سالی که جمهوریخواهان در کنگرهٔ ایالات متحده اکثریت داشتند، این ضدّ کارگری‌ترین قانونی بود که از تصویب کنگره گذشت. سناتور ربرت تافت (۱۹۵۳— ۱۸۸۹) علیه وتوی **ترومن** رئیس جمهور و برای تصویب این قانون

1- Taft, William Howard. 2- Taft - Hartley Act.

فعالیت زیادی به‌خرج داد. قانون مزبور هر نوع اعتصاب کارکنان دولت فدرال، یا همدلی و همدردی با چنین اعتصاب‌هایی را تحریم و بعضی دیگر از اعتصاب‌ها را ممنوع می‌کرد. به موجب این قانون، مبلغی که اتحادیه‌ها می‌توانستند برای فعالیت‌های سیاسی بپردازند محدود شد. این قانون هنوز هم ملغی نشده است.

تالیران، شارل موریس دو[1] (۱۸۳۸ — ۱۷۵٤)

از اعضای خاندان اشرافی فرانسه. در مارس ۱۷۸۹ اسقف اوتون شد. در مجمع ملی جانب انقلابیون را گرفت. در ۱۷۹۲ به مأموریتی سیاسی به لندن رفت. درپی اعدام لویی شانزدهم به ایالات متحده پناهنده شد و تا برقراری حکومت **دیرکتوار** در آنجا ماند. از ۱۷۹۷ تا ۱۷۹۹ وزیر خارجهٔ فرانسه بود. در کودتای ۱۸ برومر، ناپلئون را یاری داد و تا ۱۸۰۷ سمت وزیر خارجه را حفظ کرد. در تأسیس **کنفدراسیون راین** نقش فعالی داشت و در ۱۸۰٦ امیر بنونتو شد. در کنفرانس ۱۸۰۸ **ارفورت** شرکت داشت. با سقوط پاریس در ۱۸۱٤ تالیران با **تزار** وارد مذاکره شد و در شهر گان فرمان تشکیل **حکومت مشروطهٔ سلطنتی** را از لویی هجدهم گرفت و تبعید ناپلئون را رسماً اعلام کرد. در **کنگرهٔ وین** تالیران موفق شد فرانسهٔ شکست خورده را جزو دولت‌های بزرگ بگنجاند، و بین انگلستان و اتریش با روسیه و پروس نفاق افکند. در سپتامبر ۱۸۱۵ از سیاست کناره گرفت. اما در روی کار آوردن **لویی فیلیپ** نقش فعّالی داشت (۱۸۳۰) و بار دیگر سفیر فرانسه در لندن شد (۳٤— ۱۸۳۰).

تامانی هال[2]

سازمان سیاسی مهم ایالات متحده که رسماً به کمیتهٔ **حزب دموکرات**

1- Talleyrand, Charles Maurice de. 2- Tammany Hall.

استان نیویورک موسوم است. در ۱۷۸۹ بنام جامعهٔ تامانی به شکل یک باشگاه شروع به کار کرد. از ۱۸۲۵ این باشگاه سازمان رسمی **حزب دموکرات** در مانهاتان، ایالت نیویورک بود. در سدهٔ ۱۹ فساد شدیدی این کلوب و جامعه را دربر گرفته بود اما چون رفاه حال مهاجران اروپایی به آمریکا را برعهده گرفت در قبال آن، آرای آنها را کسب کرد و باقی ماند. با آنکه در ایالت نیویورک چهار کمیتهٔ دیگر (برونکس، کویین، کینگ یا بروکلین، و ریچموند یا استتین آیلند) وجود دارد اما تامانی هال پرقدرت‌ترین آنهاست و به هنگام برگزیدن کاندیدای حزب دموکرات برای ریاست جمهوری، کنترل رأی ایالت نیویورک را در اختیار دارد.

تاناکا، کاکویی [1]

سیاستمدار ژاپنی که در ۱۹۱۸ به دنیا آمد. در جنگ ژاپن با روسیه (۱۹۳۶) برسر منچوری شرکت داشت. سپس به مقاطعه‌کاری ساختمان وکارخانه پرداخت. به عضویت مجلس نمایندگان ژاپن انتخاب شد (۱۹۴۷). در کابینه‌های مختلف ژاپن پست وزارت گرفت. در ۱۹۶۶ دبیرکل حزب لیبرال— دموکرات شد. درپی کناره‌گیری ایساکوساتو از نخست‌وزیری، تاناکا این سمت را عهده‌دار شد.

تانزانیا [2]

جمهوری متحدهٔ تانزانیا بین کنیا، اوگاندا، رواندا، بوروندی، زامبیا،

1- Tanaka,Kakuei. 2- Tanzania.

موزامبیک، زئیر و اقیانوس هند واقع شده است. مساحت ۹۴۵۰۸۷ کیلومتر مربع، جمعیت ۱۸ میلیون، مرکز: دارالسّلام. با اتحاد **تانگانیکا** و سلطان‌نشین زنگبار در ۲۵ آوریل ۱۹۶٤، کشور جدید تانزانیا پا به عرصهٔ وجود نهاد. ابتدا بنا بود فدراسیونی مرکب از کنیا، اوگاندا و تانگانیکا با نام **فدراسیون افریقای خاوری** تشکیل شود، اما مشکلات قبیله‌ای و مذهبی مانع از برپایی آن گردید. پرزیدنت **نایرره** به ریاست جمهوری تانزانیا برگزیده شد و به فرمانروای زنگبار پست معاونت ریاست جمهوری داده شد. در اکتبر ۱۹۸۵ به دنبال بازنشسته شدن نایرره انتخابات ریاست جمهوری برگزار و احمد حسن مبینی ــ تنها کاندیدای این پست ــ به ریاست جمهوری کشور برگزیده شد.

تانگانیکا[1]

نام کشوری در افریقای خاوری که در ۱۹٦٤ با زنگبار متحد شد و جمهوری متحد **تانزانیا** را به وجود آورد. در سال ۱۸۸٤ آلمانی‌ها در این سرزمین در نزدیکی دارالسلام مهاجرنشینی تشکیل دادند. کمپانی افریقای خاوری آلمان به توسعهٔ این مهاجرنشین همّت گماشت (۹۰ــ ۱۸۸۵). از ۱۸۹۰ به بعد رسماً تحت‌الحمایهٔ دولت آلمان شد. ژنرال فون لتوفربک در ۱٦ــ ۱۹۱۵ در برابر حملهٔ متفقین به این سرزمین مقاومت شدیدی نشان داد. در ۱۹۱۷ جنگ را به موزامبیک کشانید. اما سرانجام در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۸ تسلیم شد. پیمان **ورسای**، **سرپرستی** افریقای خاوری آلمان را تحت نظارت **جامعهٔ ملل** به انگلستان واگذاشت. در ۱۹۱۹ از افریقای خاوری آلمان به تانگانیکا تغییر نام داد. **ژولیوس نایرره** در دههٔ ۱۹۵۰ حزب میانه‌رو سوسیالیست و ملی‌گرای اتحاد ملی افریقایی تانگانیکا را تأسیس کرد و در یکم ماه مه ۱۹٦۱ بریتانیا به تانگانیکا خودمختاری داد. در سال ۱۹٦۲ در تانگانیکا

1- Tanganyika.

رژیم جمهوری برقرار شد، اما کشور در جرگهٔ **دول مشترک المنافع** باقی ماند.

تاننبرگ، نبرد[1]

دو لشکر روسی به فرماندهی ژنرال رننکامف وژنرال سامسونوف در آغاز جنگ جهانی اول به مواضع پروسی ها رخنه کردند. سرهنگ پروسی، ماکس هافمن با آگاهی از دشمنی بین دوژنرال روس و یقین به اینکه در صورت بروز شکست در یکی از دو لشکر، دیگری به یاری نخواهند شتافت، طرحی برای حمله به قوای دوژنرال مذکور به **هیندنبورگ** و لودندروف فرماندهان ارتش آلمان تسلیم کرد. آلمان ها قوای خود را در منطقهٔ تاننبرگ متمرکز کردند و یکصدهزار اسیر از قوای روسی تحت فرماندهی سامسونوف گرفتند. هیندنبورگ سپس متوجه رننکامف شد و در دومین هفتهٔ سپتامبر در نزدیکی دریاچهٔ ماسوری قوای رننکامف را تقریباً منهدم کرد. پس از این شکست عظیم، روس ها دیگر نتوانستند در خلال جنگ اول به داخل مواضع آلمان ها رخنه کنند.

تاهیتی، کشمکش[2] (۴ ــ ۱۸۴۳)

جزیرهٔ تاهیتی، در خاور اقیانوس آرام، از آغاز سدهٔ نوزدهم مرکز فعالیت شدید میسیونری انگلستان بود. عده‌ای از رهبران بومیان خواستار آن بودند که انگلستان تحت‌الحمایگی آنانرا بر عهده بگیرد اما دولت **کانینگ** این خواسته را رد کرد. از سوی دیگر یک ناو جنگی فرانسه به جزیره نزدیک شد و از بومیان خواست تا با فعالیت میسیون های فرانسوی موافقت کنند. رقابت های شدیدی

1- Tannenberg, Battle of. 2- Tahiti Dispute

بین دریادار فرانسوی، دوپوتی - توراس با پیچارد، کنسول انگلیس در جزیره درگرفت. انگلیسی ها رسماً از تحت حمایت قرار دادن تاهیتی خودداری کردند و در ۱۸۴۳ دریادار دوپوتی - توراس اعلام کرد که تاهیتی تحت حمایت فرانسه است. پیچارد زندانی شد اما بعداً درازای یکهزارپوند آزاد گردید. این ماجرا سبب شد تا مناسبات انگلستان و فرانسه که در زمان سلطنت ارلئان‌ها بهبود یافته بود به تیرگی گراید. تاهیتی در ۱۸۸۸ رسماً جزء فرانسه شد.

تایپینگ شورش [1]

جنبشی اعتراض‌آمیز با خصلت‌های مذهبی و دهقانی که در ۶۴ — ۱۸۵۰ درچین روی داد. دامنهٔ جنبش در کوانگ‌سی گسترده‌تر بود (۶۴ — ۱۸۵۳)؛ شورشیان نانکینگ را پایتخت خود قرار دادند. هونگ هسیوچوان و یانگ هسیو چینگ رهبران جنبش بودند. هونگ که شخصیتی مذهبی بود اعلام کرد: «سلطنت مینویی صلح بزرگ» را برقرار خواهد کرد. امّا نتوانست در قلمرو خود یک نظام اداری برقرار کند. علت دوام جنبش، وجود هرج و مرج و بی‌نظمی در دیگر نقاط چین بود. این جنبش حکومت امپراتوری را تضعیف کرد و ضرورت اجرای اصلاحاتی به نفع نادارها و دهقانان را نشان داد. حکومت فئودالی چین، هراسناک از جنبش دهقانی، به یاری نیروی خارجی، و عمدتاً نیروی **ژنرال گوردون**، به سرکوب آن پرداخت. تسنگ کوفان و لی هونگ‌چانگ درصدد اصلاحاتی برآمدند، امّا اقدامات آنان نیز جز خراشی بر پوستهٔ نظام و جامعه وارد نکرد.

تایشو، دورهٔ [2]

دوره‌ای از تاریخ ژاپن (۲۶ — ۱۹۱۲) که یوشی هیتو امپراتور این کشور

1- Taiping Rebellion. 2- Taisho Era.

بود. در این دوره ژاپن جزو پنج قدرت درجهٔ اول جهان شد. این امر تا حدّی معلول پیروزی های ژاپن در جنگ جهانی اول، و تا حدی معلول نفوذ در روسیهٔ خاوری بود که درپی انقلاب کمونیستی و ناآرامی، در این کشور حاصل شد. اما به کارگیری تکنولوژی جدید در استفاده از منابع اقتصادی مهم‌ترین دلیل آن بود. یوشی هیتو خود فعالیت سیاسی نداشت. اما دولت ژاپن همراه با پیشبرد سیاست امپریالیستی در خارج، در داخل، سیاست لیبرالی را دنبال کرد.

قانون ۱۹۱۹ تعداد رأی‌دهندگان را به دو برابر افزایش داد و در ۱۹۲۶ به تمامی مردان ژاپنی حق رأی داده شد. ناآرامی های کارگری (که با وقوع زلزلهٔ عظیم توکیو در یکم سپتامبر ۱۹۲۳ تشدید شد) و شورش مردم کره علیه ژاپن نیز از وقایع این دوره‌اند.

تایلند [1]

(یا سیام)، کشوری پادشاهی در جنوب خاوری آسیا. بین برمه، لائوس، کامپوچیا و مالزی واقع شده‌است. ۵۱۴ هزار کیلومتر مربع مساحت و بیش از ۴۷ میلیون نفر جمعیت دارد و مرکز آن بانکوک است. تا ۱۷۸۱ به مدت ۴۰۰ سال پادشاهی آیوثیا؛ و از ۱۸۷۱ تا ۱۹۳۹ سیام نامیده می‌شد. استقلال این کشور مرهون سیاست‌های استعمار و نیاز به وجود **دولت حایل** بود، تایلند این نقش را ایفا کرد و بین برمهٔ انگلیس و هندوچین فرانسه منطقهٔ حایل بیطرفی را تشکیل داد. قراردادهای ۱۸۹۶ و ۱۹۰۴ انگلستان و فرانسه نیز بر این موضع تایلند صحه گذاشتند، گرچه انگلیسی ها در نوار مرزی سیام و برمه به امتیازهایی دست یافتند (۱۹۰۹). در ۱۹۳۴ پادشاهی سیام مشروطه شد و با ظهور احزاب سیاسی در ۹ــ ۱۹۳۵ به عنوان اعلام رهایی از سلطه‌های

1- Thailand.

استعماری، این کشور به «موانگ تای» یا سرزمین آزادی (تایلند) تغییر نام داد. تایلند از نظر تکنولوژ یکی به ژاپن نزدیک است و در عین حال مبارزات پیگیر کشور با پارتیزان ها سبب نزدیکی سیاسی - نظامی آن با آمریکا شده است. پس از پشت سر گذاشتن یک دورهٔ بی ثباتی از ۱۹۴۶ مارشال پیبول سونگرام، با همدستی ژاپنی ها درخلال جنگ جهانی دوم، زمام امور را به دست گرفت و تا ۱۹۵۷ بر تایلند حکومت کرد. حکومت نظامی با همهٔ فسادها و سرکوب ها و اختناق آفرینی ها به بهانهٔ جلوگیری از رخنهٔ کمونیست های لائوس ادامه یافت. در سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۳ شورش، شهرهای تایلند را فرا گرفت. حکومت غیرنظامی، مجلس مؤسسان را دایر کرد در ۱۹۷۴ قانون اساسی دموکراتیکی را تصویب نمود. انتخابات ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ دولت ائتلافی غیرنظامی را روی کار آورد اما کنترل دولت و دستگاه اداری و نظامی در دست جناح راست بود. حضور و یتنام در کامپوچیا بر نفوذ نظامیان تایلند افزود. دولت تایلند از هر نظام ضدّ و یتنامی در کامبوج حمایت کرد. این کشور عضو پیمان های سیتو و آسه آن است و مناسبات نزدیکی با غرب خاصه امریکا دارد.

تایوان [1]

جزیره و کشوری در نزدیکی ساحل چین، مساحت آن ۳۵۹۸۱ کیلومتر مربع، جمعیت ۱۸ میلیون، و مرکز آن تایپه است. نام دیگر جزیره، **فرمز** است. در ۱۹۴۹ پس از آنکه در سرزمین اصلی چین حکومت جمهوری خلق چین بر سر کار آمد، **چیانکای شک** و همدستان او به جزیرهٔ فرمز فرار کردند. با یاری آمریکا در این سرزمین حکومت جداگانه ای ترتیب دادند. تا اکتبر ۱۹۷۱ حکومت چیانکای شک نمایندهٔ تمامی سرزمین چین محسوب می شد و به یاری آمریکا و سایر قدرت های غربی کرسی چین در **سازمان ملل** و **شورای امنیت** را

1- Taiwan.

اشغال کرده بود. در حمایت از رژیم چیانکای شک، ناوگان هفتم آمریکا در نزدیکی چین مستقر شد و در ۲ دسامبر ۱۹۵۴ پیمان متقابل و دوجانبهٔ آمریکا ــ تایوان، که اساس روابط دو کشور را تشکیل می‌داد بین **آیزنهاور** و چیانکای شک منعقد گردید. درپی **دیپلماسی پینگ‌پنگ** و دیدار **نیکسون** از پکن در فوریهٔ ۱۹۷۲ و به رسمیت شناخته شدن چین کمونیست از سوی دولت **کارتر** به تدریج مناسبات آمریکا با چین گرم‌تر شد. در آمریکا این سیاست نیکسون به «بازی با تکخال چین» معروف شده است، یعنی آمریکا برای زیر فشار گذاشتن شوروی و بلوک شرق، همیشه می‌تواند روی عامل چین ــ نظر به دشمنی آشتی‌ناپذیر پکن با مسکو ــ حساب کند. با آنکه مسألهٔ تایوان، حدت خود را به عنوان عامل مهم تشنج میان چین و آمریکا از دست داده است اما هنوز هم سد راه مناسبات تمام‌عیار و حسنهٔ دو کشور به شمار می‌رود.

تبت[1]

سرزمینی بین هند، نپال، سیکیم، بوتان، برمه و چین به وسعت ۱،۲۲۲،۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت ۲ میلیون که مرکز آن لهاساست.

این سرزمین از ۱۷۱۵ ببعد تیول چین بود و دالایی لاما رهبر روحانی تبّت، واسال چینی‌ها به حساب می‌آمد. در ۱۹۰۰ تبّت عملاً مستقل بود. شایعهٔ مربوط به حضور روس‌ها سبب شد تا انگلیسی‌ها قوایی به فرماندهی فرانسیس یانگ هزبند (۱۹۴۲ــ ۱۸۶۳) به لهاسا اعزام کنند. این نیروها در سر راه خود به لهاسا صدها دهقان تبّتی را به مسلسل بستند و در ۳ اوت ۱۹۰۴ وارد لهاسا شدند. اما معلوم شد که هیچ روسی‌ای در تبّت نبوده است. پیمان تبّت ــ بریتانیا به تحکیم داد و ستد تبّت با هند منجر می‌شد و این امر نگرانی چین را برانگیخت. از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ چینی‌ها تبّت را اشغال کردند و

1- Tibet.

دالایی‌لاما به هند گریخت. در ۱۹۱۳ دالایی‌لاما به تبّت برگشت و تا اکتبر ۱۹۵۰ از نوعی استقلال برخوردار بود. در آن سال نیروهای چین کمونیست وارد تبّت شدند و تا ۱۹۵۱ تمامی منطقه را اشغال کردند. در ۱۹۵۴ هندوستان تبّت را به عنوان بخش جدا نشدنی جمهوری خلق چین به رسمیت شناخت. در مارس و آوریل ۱۹۵۹ بار دیگر در تبّت بین قوای دالایی‌لاما و چین زد و خورد درگرفت. دالایی‌لاما با ۹ هزار نفر هوادارانش به هند گریخت. در ۱۹۵۹ به صورت ایالتی ازچین، و در ۱۹۶۵ به صورت منطقهٔ خودمختار درچارچوب جمهوری خلق چین درآمد.

تت، هجوم [1]

در جریان **جنگ ویتنام** در فاصلهٔ ۲۹ ژانویه تا ۲۵ فوریه ۱۹۶۸ به ابتکار **ژنرال جیاپ** یک رشته ضدّ حمله شدید علیه مواضع آمریکا در ویتنام به عمل آمد. تت نام عید سال قمری ویتنامی ها است وچون حمله در این ماه انجام گرفت به این نام معروف شد. چریک ها و قوای ویتنام شمالی به شهرهای سایگون، هوئه، و بیش از ۹۰ شهر و ۵۰ روستای ویتنام جنوبی حمله کردند. تلفات هر دو طرف سنگین بود. درپی این حمله، واشنگتن استراتژی جنگی خود را در ویتنام تغییر داد واقعهٔ «تت» سرآغاز جنگ تمام‌عیار در ویتنام بود.

تجارت آزاد [2]

از اصول مهم و بنیادین مکتب اقتصاد کلاسیک و لیبرالی. در نظام اقتصادی تجارت آزاد، تمامی کالاهای خارجی وارداتی به کشور از حقوق

1- Tet Offensive. 2- Free Trade.

گمرکی معاف اند چون اصل بر این است که این عمل با صادرات جبران می‌شود و مبادلهٔ آزاد کالاها در سطح بین‌المللی بهبود می‌یابد (پول و سرمایه‌گذاری و صدور سرمایه را نیز جزو کالای صادراتی به حساب می‌آورند). این اصطلاح در ۱۷۷۶ و درپی انتشار کتاب «ثروت ملل» **آدام اسمیت**، اقتصاددان بزرگ سدهٔ هجدهم انگلستان، رواج یافت. **پیت جوان** کوشید داد و ستد بریتانیا را بر مبنای اصول تجارت آزاد استوار سازد (۹۳ـــ ۱۷۸۳). در دههٔ ۱۸۲۰ نیز **هوسکیسون** این روش را دنبال کرد. در دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ **پیل** و **گلادستون**، خط‌مشی اقتصادی بریتانیا را براساس تجارت آزاد بنا نهادند. در همین دوره نظام اقتصادی تجارت آزاد به دیگر کشورهای اروپا هم راه یافت. اما با شروع **بحران بزرگ اقتصادی** دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، کنار گذاشته شد. (آلمان در سال ۱۸۷۹ به سیاست حمایتی متوسل شد). تا ۱۹۰۳ که **چمبرلین** «جامعهٔ اصلاح تعرفه» را بنیاد گذاشت، این آیین و خط‌مشی جداً زیر سؤال نرفته بود. اما با پایان یافتن جنگ جهانی اول در غالب کشورها اقدام‌های جدّی برای اعمال سیاست‌های حمایتی اتخاذ شد. بریتانیا تا ۱۹۳۲ از این سیاست دست برنداشت.

تجدید نظر طلبی[1] (رویزیونیسم)

۱) از اواخر سدهٔ ۱۹ و اوایل سدهٔ ۲۰ این طرز فکر جای خود را در جنبش جهانی طبقهٔ کارگر باز می‌کند. مارکسیست‌های بنیادگرا و معتقد به اجرای برنامه‌های سوسیالیستی، تجدید نظرطلبی را گرایشی فرصت‌طلبانه می‌دانند که به نام حفظ منافع طبقهٔ کارگر با جنبش انقلابی کارگری و با آرمان‌های انقلابی مارکسیسم خصومت می‌ورزد. این گرایش خواهان تجدید نظر در تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها و برنامه‌های انقلابی مارکسیسم است.

1- Revisionism.

برنشتاین و کائوتسکی در آلمان، آدلر و باوئر در اتریش، سوسیالیست های جناح راست در فرانسه از زمرهٔ تجدید نظر طلبان اند. در شوروی، **منشویک ها** ، **ترتسکیست ها** ، هواداران **بوخارین** ، و اکونومیست ها نیز در این رده قرار داده می شوند. گفته می شود که تجدید نظر طلبان می خواهند ایدئولوژی سرمایه داری را در جنبش طبقهٔ کارگر بگنجانند و با این کار روح انقلابی را از جنبش بگیرند. قائل شدن رسالت انقلابی برای خرده بورژوازی به جای پرلتاریا؛ و اشرافیت کارگری را نمایندهٔ طبقهٔ کارگر به حساب آوردن از دیگر جنبه های این گرایش است. کلاً در اتحاد شوروی همهٔ احزاب و گرایش های چپ در صورتی که صد درصد با سیاست شوروی و حزب کمونیست کشور توافق نداشته باشند تجدید نظر طلب نامیده می شوند. در چین و آلبانی نیز از این واژه به همین هدف استفاده می شود. آلبانی تمامی کشورهای سوسیالیستی، اعم از چین یا کشورهای عضو پیمان **ورشو**، را تجدید نظر طلب می داند.

۲) قبل از جنگ جهانی دوم، کشورهایی نظیر آلمان، مجارستان و بلغارستان خواهان تجدید نظر در قراردادهای پایان جنگ جهانی اول (ورسای) و استرداد سرزمین های از دست رفته شان بودند.

۳) در تاریخ نگاری ایالات متحده در دههٔ ۱۹۶۰ و گرما گرم **جنگ ویتنام** ، عده ای از مخالفان جنگ بر آن بودند که تاریخ **جنگ سرد** باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و بار عمدهٔ گناهان جنگ سرد به گردن ایالات متحده بیفتد. به عقیدهٔ اینان گناه جنگ ویتنام نیز متوجه ایالات متحده بود. این جنگ نتیجهٔ منطقی سیاست اقتصادی و امپریالیستی دولت ایالات متحده در خارج بود، سیاستی که از پایان جنگ جهانی دوم درپیش گرفته شده است. حمله مورخان تجدید نظر طلب به سیاست پس از جنگ ایالات متحده، مرحلهٔ دوم در تاریخنگاری جنگ سرد است. در مرحلهٔ سوم که ترکیبی از دو مرحلهٔ قبل بود، بررسی دقیق تر اوضاع جهان پس از جنگ جهانی دوم و توجه به پیچیدگی های سیاست جهانی این دوره، دیدی متوازن تر در تاریخنگاری مورد نظر است.

ترافالگار، نبرد[1]

نبرد سرنوشت‌ساز دریایی انگلستان با **ناپلئون** . در ۲۱ اکتبر ۱۸۰۵ در نزدیکی کرانه‌های اسپانیا، ناوگان دریایی بریتانیا با ۳۱ ناو به فرماندهی **نلسون** ، با ناوگان مشترک اسپانیا - فرانسه با ۴۰ ناو و کشتی به فرماندهی **ویلنوو**، روبرو شدند. ناوگان فرانسوی - اسپانیایی از کادیس به ناپل می‌رفت. نلسون با حمله به خطوط دشمن توانست آرایش جنگی آنها را درهم شکند. ناوگان فرانسه بیش از ۲۰ ناو خود را از دست داد و فرماندهٔ آن تسلیم شد. انگلستان هیچیک از ناوهایش را از دست نداد ولی نلسون در لحظهٔ پیروزی نیروهایش، در «ناو پیروزی» کشته شد. با این نبرد، قدرت دریایی بریتانیا در اروپا بی‌رقیب ماند. ناپلئون نیز از فکر حمله به بریتانیا از راه کانال مانش منصرف گردید.

ترانسکی[2]

منطقه‌ای در داخل خاک **کشور افریقای جنوبی**. به مساحت ۴۱ هزار کیلومتر مربع و ۲/۵ میلیون سکنه. این منطقه نخستین **بانتوستان** از ۹ بانتوستانی است که افریقای جنوبی در نظر داشت در ادامهٔ سیاست جدایی نژادی (**آپارتاید**) ایجاد کند. در ۱۹۶۲ به ترانسکی خودمختاری داده شد و در نوامبر ۱۹۶۳ پارلمانش آغاز به کار کرد. در ۲۶ اکتبر ۱۹۷۶ ترانسکی رسماً استقلال یافت اما تنها یک کشور — افریقای جنوبی — آنرا به رسمیّت شناخت. در ترانسکی نیز مانند هر **بانتوستان** ، تنها رنگین‌پوستان زندگی می‌کنند. ترانسکی قانون منع مناسبات جنسی سفید با غیر سفید را لغو کرد. در ۱۹۷۷ آفریقای جنوبی اعلام کرد که شهروندان ترانسکی که در جمهوری افریقای جنوبی کار می‌کنند از بعضی مزایای خارجیان برخوردار خواهند بود. در اوایل سال

1- Trafalgar, Battle of.   2- Transkei.

۱۹۷۸ مقام‌های دولت ترانسکی به نشانهٔ اعتراض به دخالت‌های ناروای دولت افریقایی جنوبی در امور ترانسکی با آن دولت قطع رابطه کردند.

ترانسوال[1]

ایالتی ازافریقای جنوبی و به معنی آن سوی رود« وال» . بوئرها درسال ۷ـ ۱۸۳۶ با عبورازرود« وال» دراین منطقه مستقرشدند؛ درفاصلهٔ ۷۷ــ ۱۸۵۳ و ۴ ــ ۱۸۸۱ خودمختار، و در سال های ۱۹۰۲ــ ۱۸۸۴ از حاکمیت بریتانیا رها بود. و یک جمهوری بوئر به شمار می رفت. درگیری دولت بریتانیا با **کروگر** رئیس جمهوری بوئرها، در ۱۹۰۲ منجر به انضمام مجدد ترانسوال به قلمرو بریتانیا شد. اما از ۱۹۰۶ به بعد دولت مسئول و خودمختار ترانسوال تشکیل گردید. در ۱۹۱۰ بوئرهای ترانسوال در ایجاد اتحادیهٔ افریقای جنوبی نقش مهمی ایفا کردند. ترانسوال از کانون های **حزب ناسیونالیست** افریقای جنوبی و پایگاه مهم آفریکانرهاست.

ترانسیلوانیا [2]

منطقه‌ای کوهستانی و جنگلی در اروپای خاوری که مورد مشاجرهٔ درازمدت رومانی و مجارستان بود. درپایان سدهٔ ۱۷ به حاکمیت **هابسبورگ‌ها** درآمد و از ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۸ بخشی ازپادشاهی هنگری شد. جمعیت شهری آن بیشتر مجار و روستاییان اکثر رومانیایی اند. در جنگ اول جهانی با پیشنهاد متفقین مبنی بر واگذاری ترانسیلوانیا به رومانی، این کشور در کنار آنان وارد جنگ شد. **پیمان تریانن** این منطقه را رسماً به رومانی واگذاشت. با این

1-Transvaal. 2- Transylvania.

الحاق ۲ میلیون مجار و جمعیت قابل ملاحظه ای از ژرمن ها به زور زیر سلطهٔ رومانی درآمدند. این مسأله سبب خصومت رومانی و مجارستان در سال های ۴۰ ــ ۱۹۲۰ شد. در اوت ۱۹۴۰ آلمان نازی و ایتالیا به تقسیم مجدد ترانسیلوانیا پرداختند و جایزهٔ وین دوپنجم ترانسیلوانیا را به مجارستان واگذار کرد. با وجود این باز هم نیم‌میلیون مجار در داخل سرزمین تحت حاکمیت رومانی باقی ماند. **پیمان‌های صلح پاریس** در ۱۹۴۷، مرزهای پیش از جنگ را به رسمیت شناخت. در ۱۹۵۲ قانون اساسی رومانی در ترانسیلوانیا منطقهٔ خودمختار مجار را ایجاد کرد. و در کلوج یک دانشگاه مجار دایر شد. اما از ۱۹۶۰ این امتیاز از ترانسیلوانیا بازپس گرفته شد و قانون اساسی ۱۹۶۵ ذکری از منطقهٔ خودمختار مجار به میان نیاورد، تنها «استفادهٔ آزاد از زبان مادری» به رسمیت شناخته شد. معاون نخست‌وزیر رومانی در ۱۹۶۵ یک مجار اهل ترانسیلوانیا به نام یانوس فازکاس بود.

ترایْچکه، هاینریش فون[1] **(۹۶ ــ ۱۸۳۴)**

تاریخ‌نویس آلمانی. او استاد دانشگاه‌های هایدلبرگ و برلین بود. از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۸ در سمت نمایندهٔ محافظه‌کار رایشتاگ، از سیاست‌های **بیسمارک** حمایت کرد. در ۱۸۷۹ نگارش «تاریخ آلمان در سدهٔ ۱۹» را آغاز کرد و تا هنگام مرگ ۵ جلد از آن را به پایان رسانیده بود (تاریخ آلمان تا سال ۱۸۴۷). مضمون اصلی کتاب او ضرورت تاریخی سلطهٔ پروس بر ایالت‌های ژرمنی بود. سیاست قدرت و میهن‌پرستی از مضمون‌های دیگری بود که ترایچکه در تاریخ‌نویسی در نظر داشت.

ترُتْسکی، لِو داویدوویچ[2] **(۱۹۴۰ ــ ۱۸۷۹)**

نام خانوادگی اصلیش برنشتاین بود. در اوکراین در خانواده‌ای یهودی به

1- Treitschke, Heinrich von. 2- Trotsky, Lev Davidovich.

دنیا آمد. در نوزده سالگی به جرم فعالیت‌های انقلابی دستگیر و به سیبری تبعید شد. از آنجا فرار کرد و در لندن به **لنین** پیوست (اکتبر ۱۹۰۲). در ۱۹۰۵ به سن‌پترزبورگ برگشت و نخستین شورا (سویت) را در این شهر برپا کرد. بار دیگر توقیف و به سیبری اعزام شد، اما فرار کرد و چند سالی در اروپا از سازمان‌دهندگان انقلاب بود. در مه ۱۹۱۷ به پتروگراد آمد و به هنگام انقلاب اکتبر رئیس شورای پتروگراد بود. در سمت وزیر خارجه به **برست لیتوفسک** رفت و مهارت خود را در دیپلماسی نشان داد. با آغاز شدن جنگ داخلی در سمت کمیسر جنگ، **ارتش سرخ** را پایه‌گذاری کرد. با درگذشت لنین و کنترل ماشین حزبی توسط استالین، میان این دو اختلاف افتاد. ترتسکی به «**انقلاب مداوم**» عقیده داشت و استالین بر تز «سوسیالیسم در یک کشور» پافشاری می‌کرد. در ۱۹۲۵ ترتسکی از شرکت در تصمیم‌گیری‌های حزبی و دولتی محروم گردید و در ۱۹۲۷ از حزب کمونیست و در ژانویهٔ ۱۹۲۹ از کشور شوروی اخراج شد. از آن پس به نگارش کتاب‌هایی دربارهٔ انقلاب شوروی پرداخت و در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ در مکزیک به دست یک اسپانیایی (که گفته می‌شد عامل استالین است) به قتل رسید.

ترتسکیست‌ها [1]

هواداران ترتسکی و مخالفان مشی **استالین**، **مائو**، **تیتو** و سایر رهبران کشورهای سوسیالیستی. ترتسکیست‌ها بین‌الملل چهارم را — در برابر **بین‌الملل سوم کمونیستی** — تشکیل دادند. ترتسکی بر آن بود که روسیهٔ انقلابی باید پایگاه انقلاب سوسیالیستی جهانی شود. استالین، **انقلاب مداوم** ترتسکی را رد می‌کرد و طرفدار برپایی سوسیالیسم در یک کشور و تقویت آن علیه ضدّ انقلاب

1- Trotskists.

جهانی بود. با اخراج ترتسکی از شوروی و تبعید او، انتقاد وی از سیاست استالین شدّت گرفت. وی استالین را به خیانت به انقلاب متهم کرد و او را نمایندهٔ بوروکراسی بناپارتی قلمداد نمود. ترتسکی و بین‌الملل چهارم به وقوع انقلاب هایی درپایان جنگ جهانی دوم امید بسته بودند که این امید به تحقق نپیوست. ترتسکیست‌ها تنها در یک کشور (سیلان یا سریلانکا) برای مدتی به قدرت رسیدند. در حال حاضر ترتسکیست‌ها نیز دچار انشعاب‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگونی هستند اما همگی جزو بنیادگرایان انقلابی به حساب می‌آیند.

تُرچ[1]

نام رمزی عملیات مربوط به پیاده شدن قوای آمریکایی - انگلیسی در **افریقای شمال باختری فرانسه** (۸ نوامبر ۱۹۴۲) به منظور تسخیر مراکش، تونس، الجزایر، و پیوستن به قوای انگلیسی که دو هفته قبل در **اَلْعَلَمَیْن** درگیر نبرد دوم با آلمان‌ها بودند. هدف از این عملیات تسلط بر سواحل جنوبی مدیترانه و پاکسازی این دریا از قوای محور و آماده شدن برای حمله به سواحل جنوبی اروپا (که هیتلر «دژ اروپا» می‌نامید) بود. عملیات ترچ در مراکش و الجزایر با موفقیت همراه بود اما **دولت ویشی** با درخواست کمک از محور مانع از تسخیر تونس به دست متفقین وپاکسازی کامل مدیترانه شد. این امر برنامهٔ پیش‌بینی شدهٔ متفقین را ۵ ماه، یعنی تا مه ۱۹۴۳ به تأخیر انداخت.

ترخیلو (ای مولینا)، رافائل لئونیداس[2] (۱۹۶۱ — ۱۸۹۱)

رئیس جمهور دومینیکن. از دههٔ ۱۹۲۰ به بعد کنترل سیاست جمهوری

2- Torch. 2- Trojillo (Y Molina), Rafael Leonidas.

دومینیکن را به دست گرفت. در فوریهٔ ۱۹۳۰ رئیس جمهور کشور شد. حکومت او با ترور، فساد و جنایت توأم بود. دست خانوادهٔ خود را در کسب سودهای کلان باز گذاشت. ۳۱ سال با دیکتاتوری و اختناق حکومت کرد. در اکتبر ۱۹۳۷ هزارها مهاجر هائیتی به دستور او کشته شدند. تروخیلو در ۳۰ مارس ۱۹۶۱ هنگامی که با اتومبیل خود در خارج از پایتخت در حرکت بود کشته شد.

تِرِشکووا، والنتینا ولادیمیرونا [1]

نخستین زن فضانورد جهان. در ۱۹۳۷ به دنیا آمد. پس از انجام تمرین های طولانی از ۱۶ تا ۱۹ مارس ۱۹۶۳ با وستوک ۶ چهل و هشت بار مدار زمین را دور زد. این سفر ۲۳ ماه بعد از سفر **گاگارین** نخستین انسان فضانورد انجام شد. با این پرواز فرضیهٔ مورد قبول آمریکاییان که تنها مردان قادر به سفر فضایی اند باطل شد.

ترکان جوان [2]

جنبش اصلاح طلبانهٔ سال های ۹ــ ۱۹۰۳ در امپراتوری عثمانی. درپی شورش افسران روشنفکر و آزادیخواه **سالونیک**، «کمیتهٔ اتحاد و ترقی» استانبول به رهبری سه افسر تشکیل شد. سه افسر مزبور عبارت بودند از: **انور پاشا**، محمد طلعت (۱۹۲۱ــ ۱۸۷۴) و احمد جمال (۱۹۲۲ــ ۱۸۷۲). هدف این کمیته نوسازی ترکیه بود. **عبدالحمید**، سلطان عثمانی زیر فشار این شورای سه نفره ناچار به برقراری دو بارهٔ قانون اساسی مشروطهٔ سال ۱۸۷۶ و پارلمان

1- Tereshkova, Valentina Vladimirovna. 2- Young Turks.

شد. (دسامبر ۱۹۰۸) در خلال **جنگ‌های بالکان** نفوذ این شورا افزایش یافت و به پیوند دوستی آلمان و ترکیه در خلال جنگ جهانی اول انجامید. تا ۱۹۱۸ سیاست ترکیه زیر نفوذ طلعت وانور بود.

تُرکی بن عبدالله

نخستین حکمران در دولت دوم **آل سعود.** او درپی درگذشت مشاری بن‌سعود در ریاض مستقر گردید و از آن زمان ریاض پایتخت وهابی ها شد. ترکی در ۱۸۳۱ کشته شد و مشاری بن‌اسماعیل جانشین وی گردید اما به زودی به دست **فیصل بن ترکی** کشته شد و فیصل حکمران ریاض گردید.

ترکیه، جمهوری [1]

جمهوری ترکیه بین شوروی، ایران، عراق، سوریه، بلغارستان و یونان واقع شده است و به دریاهای مدیترانه، اژه، مرمره، و سیاه راه دارد. مساحت آن ۷۸۰۵۷۶ کیلومتر مربع و جمعیتش نزدیک ۵۰ میلیون، مرکز: آنکارا.

ترکیهٔ کنونی هسته و مرکز اصلی امپراتوری عثمانی بود. با شکست عثمانی در جنگ جهانی اول و عقد پیمان خفّت‌بار **سِوْر**، سرانجام «مرد بیمار اروپا» (لقبی که از ۱۸۵۰ به بعد به عثمانی داده شده بود) ازپا درآمد. مصطفی کمال — **آتاتورک** — در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ رئیس جمهور دولت موقت شد و در ۱۹۲۱ اختیارات اجرایی ترکیهٔ «ملی» نیز به وی تفویض گردید. آتاتورک در نوامبر ۱۹۲۲ انقراض امپراتوری عثمانی را اعلام کرد و در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ جمهوری ترکیه رسماً ایجاد شد. در مارس ۱۹۲٤ مقام خلافت که

1- Turkey.

خاص امپراتوری عثمانی بود لغو شد و قانون اساسی ترکیه جدایی دین از سیاست را اساس حکومت قرار داد. آتاتورک تا ۱۹۳۸ با اقتدار کامل بر جمهوری ترکیه حکومت کرد.

عصمت اینونو، دست راست آتاتورک، که جای وی را گرفت به احزاب مخالف دولت اجازهٔ فعالیت داد. در انتخابات مه ۱۹۵۰ حزب مخالف به رهبری **عدنان مندرس** پیروز شد. مندرس به مدت ده سال قدرت سیاسی ترکیه را در دست داشت. اما نظامیان به رهبری جمال گورسل طی کودتایی وی را سرنگون و اعدام کردند. در ۱۹۶۱ قانون اساسی جدیدی به تصویب رسید. مسألهٔ **قبرس** که مدت ها در کانون توجه سیاست دولت بوده سبب شده است تا مشکلات اقتصادی ترکیه سامان نگیرد. در سال های ۸۰ – ۱۹۷۸ درگیری دانشجویان دست‌چپی، دست راستی، مذهبی ها، کردها، ترک ها و ارمنی ها به هرج و مرج منجر شد. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بار دیگر ارتش ترکیه قدرت را از دولت غیرنظامی گرفت و کنعان اورن در رأس شورای امنیت ملی قرار گرفت و حکومت نظامی برقرار شد. حکومت نظامی سپس دولتی موافق خود که در عین حال غیرنظامی بود بر سر کار آورد. ترکیه از دوستان وفادار غرب و خاوری‌ترین عضو پیمان **ناتو** است. ترکیه در پیمان های **سعدآباد**، **بغداد**، و **سنتو** نیز عضویت فعال داشته است.

ترمیدور[1]

«ماه داغ» در سالنمای انقلابیون فرانسه. دوره‌ای بین ۱۹ ژوئیه و ۷ اوت. در ۹ ترمیدور (۲۷ ژوئیه) ۱۷۹۴ کنوانسیون با قدرت گرفتن جناح بورژوازی در آن، موفق به دستگیری و اعدام **روبسپیر** و هواداران او و طبقهٔ کارگر پاریس شد و به زیاده‌روی های (دوران ترور) و حکومت **ژاکوبن ها**

1-Thermidor

خاتمه داد، ژاکوبن‌ها تندروترین و رادیکال‌ترین جناح در انقلاب کبیر فرانسه بودند و اعتقاد داشتند که انقلاب باید تا برقراری نهایی شعارهای «آزادی، برابری، برادری» ادامه یابد.

به دنبال سرکوب یاران **ترتسکی** و اخراج وی از شوروی، ترتسکی بر آن بود که با خیانت **استالین** به انقلاب و طبقهٔ کارگر روسیه، **ترمیدور** انقلاب شوروی آغاز شده است و بوروکراسی بر حزب و کشور حکومت می‌کند. اما اقدامات حاد استالین در اشتراکی کردن کشاورزی و تدوین برنامه‌های پنجساله، گفته‌ها و ادعاهای ترتسکی را مبنی بر اینکه روی کار آمدن استالین مترادف ترمیدور انقلاب شوروی است، نقض می‌کند.

ترِنْت، رویداد[1] (نوامبر ــ دسامبر ۱۸۶۱)

در خلال **جنگ‌های داخلی آمریکا** این رویداد سبب وخیم شدن مناسبات انگلستان و ایالات متحده شد. کشتی «شمالی»، راه کشتی انگلیسی «ترنت» را بست و دو تن از هواداران و حامیان جنوبی‌ها به نام‌های ماسون و سیدل را دستگیر کرد. این دو به یک مأموریت سیاسی به انگلستان می‌رفتند. **لینکلن** به منظور جلوگیری از وخیم شدن مناسبات آمریکا ــ انگلستان، به سیوارد وزیر خارجه‌اش، دستور داد دستگیر شدگان را آزاد کنند. ماسون و سیدل به لندن رفتند اما با رفع تشنج میان بریتانیا و ایالات متحده، نتوانستند برای ایالت‌های جنوبی از انگلستان کمکی دریافت کنند.

ترنچارد، هیومونتاگ[2] (۱۹۵۶ ــ ۱۸۷۳)

مارشال نیروی هوایی انگلستان. در هند خدمت کرد و در **جنگ بوئرها**

1- Trent Incident. 2- Trenchard, Hugh Montague.

زخمی شد. در یکم آوریل ۱۹۱۸ که نیروی هوایی انگلستان دایر شد «پدر نیروی هوایی» لقب گرفت و فرماندهٔ این نیرو شد.

تروپو، کنگرهٔ[1] (اکتبر ۱۸۲۰)

دومین گردهمایی پس از برقراری **نظام بر پایی کنگره‌ها و کنفرانس‌ها** در اروپا. این کنگره در مُراوی تشکیل شد. تزار **الکساندر اول**، درپی چهار شورش عظیمی که در اسپانیا، پرتغال، پی‌مون و ناپل روی داد، درصدد برپایی کنگره‌ای برای چاره‌جویی برآمد. **مترنیخ** پیشنهادی به کنگره ارائه داد مبنی بر اینکه چنانچه کشوری دستخوش شورش و آشوب و طغیان شود خود به خود از عضویت **اتحاد مقدّس** برکنار شود و برقراری نظم در کشور آشوب‌زده به عهدهٔ دیگر اعضای اتحادمقدّس سپرده شود. این پیشنهاد مورد حمایت کامل روس و پروس واقع شد اما لُرد استیوارت نمایندهٔ بریتانیا (و نابرادری **کاسلری** نخست‌وزیر) با آن مخالفت کرد. در نتیجه کنگرهٔ تروپوبی هیچ تصمیمی به کار خود پایان داد و سه ماه بعد **کنگرهٔ لایباخ** کار آنرا دنبال کرد.

ترودو، پیِر الیوت[2]

نخست‌وزیر کانادا. در ۱۹۱۹ در مونترال در خانواده‌ای میلیونر به دنیا آمد. در دههٔ ۱۹۵۰ با جنبش های چپ میانه‌رو و اصلاح‌طلب همراهی کرد. در ۱۹۶۵ به عنوان نمایندهٔ لیبرال ها به پارلمان راه یافت، وزیر دادگستری و دادستان کل دولت لستر **پیرسون** بود (۱۹۶۷). با جنبش جدایی طلب **کِبِک** شدیداً مخالفت کرد. در آوریل ۱۹۶۸ به جای پیرسون نخست‌وزیر کانادا شد. در انتخابات ماه مه ۱۹۷۹ شکست خورد. وی به سبب تخصیص هزینه‌های

1- Troppau, Congress of. 2- Trudeau, Pierre Elliott.

فدرال به طرح‌های عظیم مورد انتقاد رأی‌دهندگان بود. در ۱۹۸۰ بار دیگر حزب لیبرال ترودو در انتخابات پیروز شد. در این دوره کار اصلی ترودو تدوین قانون اساسی جدید کانادا بود. این بار مخالفان وی ادعا می‌کردند که بحران اقتصادی کانادا عمدتاً ناشی از سیاست‌های اقتصادی غلط ترودو است. وی متهم بود که به سبب توجه به مسائل قانون اساسی، از توجه به مسائل اقتصادی غفلت کرده است.

ترومن، هاری سوینومیش [1] (۱۹۷۲ — ۱۸۸٤)

رئیس جمهور ایالات متحده از ۱۹٤۵ تا ۱۹۵۲. متولد لامار، میسوری در ۸ مه ۱۸۸٤. در جنگ جهانی اول در ارتش آمریکا در فرانسه خدمت کرد. بعدها قاضی دادگاه، وسپس رئیس دادگاه شد. در ۱۹۳٤ سناتور شد. او عضو **حزب دموکرات** بود. در ۷ نوامبر ۱۹٤٤ معاون ریاست جمهوری و در ۱۲ آوریل ۱۹٤۵، درپی درگذشت **فرانکلین روزولت**، رئیس جمهور شد. بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی به دستور و مسئولیت ترومن انجام گرفت. **دکترین ترومن** در نخستین دورهٔ ریاست جمهوری وی خط مشی سیاست خارجی آمریکا را تعیین کرد.

ترومن، دکترین [2]

در ۱۲ مارس ۱۹٤۷ این دکترین توسط **هاری ترومن** اعلام شد و هدف آن حفظ سلطهٔ جهانی آمریکا و مبارزه با کمونیست‌ها بود. بنا به این دکترین، آمریکا باید در هر نقطهٔ جهان، به حمایت مللی برخیزد که سرزمین‌شان توسط اقلیتی مسلح یا دولتی خارجی در خطر انضمام یا الحاق بود. ترومن که در

1- Truman, Harry Swinomish.   2- Truman Doctrine.

کنگرهٔ ایالات متحده سخنرانی می‌کرد، ضمن اعلام این دکترین حمایت امریکا را از یونان و ترکیه (که در هر دو کشور احتمال سقوط رژیم و روی کار آمدن کمونیست‌ها می‌رفت) مورد تأیید قرار داد. **طرح مارشال** که در ۵ ژوئن ۱۹۴۷ اعلام شد مکمل همین دکترین بود.

تریاک، جنگ[1]

جنگ ۴۲ — ۱۹۳۹ بریتانیا - چین. در سال ۱۹۳۹ چینی‌ها تریاک‌های کانتون متعلق به بازرگانان انگلیسی را مصادره کردند. دولت انگلستان اعلام کرد که دادگاه چینی صلاحیت رسیدگی و اخذ تصمیم دربارهٔ شهروندان انگلیسی را نداشته و فرمان دادگاه مبنی بر مصادرهٔ اموال آنان غیرقانونی است. چینی‌ها حاضر نشدند به انگلیسی‌ها غرامت بپردازند و کشتی‌های آنان را به آتش کشیدند و داد و ستد با این کشور را ممنوع کردند. بریتانیا کانتون را بمباران کرد و هنگ کنگ را به تصرف درآورد. به موجب **پیمان نانکینگ** بین دو کشور صلح برقرار شد و چینی‌ها ملزم به پرداخت غرامت شدند.

تریانُن، پیمان[2] (ژوئن ۱۹۲۰)

پیمان صلح متفقین با مجارستان درپایان جنگ جهانی اول. به موجب این پیمان مجارستان بیش از دوسوم قلمرو قبل از جنگ خود را از دست داد. **ترانسیلوانیا** و بانات به رومانی، اسلواکی و روتنیا به چکسلواکی؛ کرواسی و وج‌ودینا به یوگسلاوی؛ **فیومه** به ایتالیا، و منطقهٔ کوچکی در شمال اسلواکی به لهستان واگذار شد. بخشی از مجارستان باختری به نام **برگن‌لند** نیز ضمیمهٔ

1- Opium War. 2- Trianon, Treaty of.

اتریش شد. مجارستان متعهد به پرداخت غرامت گردید و نیز ملزم شد که در قوای مسلح بیش از ۳۵ هزار نفر نداشته باشد. جمعیت پادشاهی مجارستان که در ۱۹۱۴، ۲۱ میلیون نفر بود پس از معاهدهٔ تریانن به ۸ میلیون کاهش یافت. مدافعان معاهده معتقد بودند که مجارستان، قبل از جنگ از ملیت های گوناگون تشکیل شده بود و معاهدهٔ تریانن بار دیگر این کشور را درچارچوب ملی اش قرار داده است. در دورهٔ بین دو جنگ، مجارستان، سیاست هواداری از تجدید نظر درپیمان را درپیش گرفت. در فاصلهٔ سال های ۴۱ — ۱۹۳۸ بخشی از سرزمین های از دست رفته را بازیافت. امّا پیمان های **صلح پاریس** در ۱۹۴۷ این کشور را به حالت قبل از جنگ دوم بازگردانید. تنها منطقهٔ بسیار کوچکی در ساحل دانوب و روبروی شهر براتیسلاو، ضمیمهٔ مجارستان شد.

تریست[1]

تریست دهکدهٔ کوچکی بود که تا ۱۸۴۰ شهرت و اهمیتی نداشت. اما با گسترش شبکهٔ راه‌آهن، این دهکده به صورت شهر مهم بندری اتریش - هنگری درآمد. بطوریکه در ۱۹۱۰ سومین شهرپرجمعیت امپراتوری بود. فعالیت های تجاری و بانکی آن بیشتر در دست ایتالیایی ها بود، و اسلووان ها در حومهٔ شهر می زیستند. درپایان جنگ اول جهانی تریست به حاکمیت ایتالیا درآمد و به اعتراض های یوگسلاوی توجهی نشد. بعد از خاتمهٔ جنگ دوم جهانی پارتیزان های تیتو تریست را تسخیر کردند اما قوای زلاندنو که وارد شبه جزیرهٔ ایتالیا شده بودند، با حمایت امریکا و انگلستان در برابر یوگسلاوها صف‌آرایی کردند. حل و فصل آیندهٔ تریست به کنفرانس های بین‌المللی سپرده شد. پیمان های **صلح پاریس** ۱۹۴۷ تریست را بندر آزاد اعلام کردو مقرر شد قوای بریتانیایی - آمریکایی در منطقهٔ نظامی (شهر و قسمت عمدهٔ

1- Trieste.

بندر) و قوای یوگسلاوی در منطقهٔ جنوبی مستقر شوند. سرانجام با امضای پیمانی بین ایتالیا، آمریکا، انگلستان و یوگسلاوی در ۵ اکتبر ۱۹۵۴ منطقهٔ A با اندک تغییرات مرزی به ایتالیا، و منطقهٔ B به یوگسلاوی واگذار شد و حق یوگسلاوی بر بندر آزاد تضمین گردید. این اختلاف ها از رونق بندری تریست در دهۀ ۱۹۵۰ کاست و بنادر ونیز در ایتالیا و رایکا (فیومه) در یوگسلاوی جای آن را گرفتند. با امضای پیمان دوستی یوگسلاوی – ایتالیا در ۱۹۷۵ اختلاف های جزئی دو کشور در این مورد حل شد.

تسکین، سیاست[1]

در سیاست خارجی، منظور از «تسکین» آن است که برای جلوگیری از وقوع جنگ و به منظور مجاب کردن رقیب، امتیازهایی به او داده شود. در معنی اخص، تسکین سیاستی است که دولت های فرانسه و انگلستان در فاصلهٔ سال های ۹–۱۹۳۶ درپیش گرفتند؛ برای راضی کردن **هیتلر** و برآوردن خواست های او قراردادهایی با آلمان و ایتالیا منعقد کردند. **نویل چمبرلین** نخست‌وزیر محافظه‌کار بریتانیا از طرفداران و مجریان این سیاست بود. این سیاست به هیتلر امکان داد تا نیروهای نازی را به منطقهٔ غیرنظامی **راین** بفرستد؛ اتریش را به آلمان محلق سازد (**انخلوس**)؛ و درپی **قرارداد مونیخ**، **سودت** را ازچکسلواکی جدا و به آلمان ضمیمه کند. با اشغال تمامی خاک چکسلواکی در ۱۹۳۹ توسط هیتلر سیاست «تسکین» جای خود را به سیاستِ «تضمین» داد. فرانسه و بریتانیا تضمین کردند که در صورت مورد حمله قرار گرفتن یونان، رومانی و لهستان به این کشورها کمک کنند. حملهٔ آلمان دریکم سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان، بریتانیا و فرانسه را به انجام تضمین و تعهد خود ملزم ساخت و این دو کشور دو روز بعد به هیتلر اعلان جنگ دادند.

1- Appeasement.

تسلیم بی‌قید و شرط[1]

در ۲۴ ژانویهٔ ۱۹۴۳ **روزولت** رئیس جمهور ایالات متحده به دنبال مشورت با **چرچیل** در کنفرانس **کازابلانکا** طی اعلامیه‌ای خواهان تسلیم بی قید و شرط قدرت‌های محور شد و صلح بر اساس مذاکره را رد کرد. این اعلامیه به قصد نشان دادن حسن‌نیّت به **استالین**، متحد روزولت، و مطمئن ساختن او از ادامهٔ جنگ تا شکست **هیتلر** بود. دستگاه تبلیغاتی نازی از این اعلامیه بهره‌برداری کرد تا به ملت آلمان نشان دهد که متفقین حریصانه چشم براه شکست آلمان و نابودی آن کشوراند.

تسو شی[2] (۱۹۰۸ ــ ۱۸۳۴)

ملکهٔ چین، نام اصلی اش یهوئالا، و همسر صیغه‌ای امپراتور هسین‌فنگ (دورهٔ حکومت ۶۱ ــ ۱۸۵۱) و مادر امپراتور تونگ‌شی (دورهٔ حکومت ۷۴ــ ۱۸۶۲) بود. نفوذ این زن درچین سدهٔ نوزده، همپای نفوذ کاترین دومدیسی در فرانسهٔ سدهٔ ۱۶ بود. وی هم نایب السّلطنهٔ فرزندش بود و هم نایب جانشین او و برادرزادهٔ خویش، کوانگ‌شو (دورهٔ حکومت ۱۹۰۸ــ ۱۸۷۵). و با این ترتیب نزدیک به ۵۰ سال فرمانروای واقعی چین بود. سیاستمداری محافظه‌کار اما با استعدادی درخشان بود. دستگاه حاکمه در زمان او به فساد بیشتری گرایید، پست‌های دولتی را با گرفتن رشوه از مقام‌های کشوری بدانان واگذار می‌کرد. تونگ‌شی در ۱۸۷۳ قصد قبضهٔ قدرت و کوتاه کردن دست مادر را داشت که بلافاصله درگذشت و کوانگ شو نیز در ۱۸۸۹ به قصد مداخلهٔ فعال در حکومت و ایجاد اصلاحات دست به کار شد اما توسط تسوشی به زندان افتاد. ترس و نفرت او از بیگانگان منشأ گرایش‌هایی شد که در ۱۹۰۰

1- Unconditional Surrender 2- Tzu Hsi

قیام مشت‌زنان را پدید آورد. سیطرهٔ این زن بر حیات سیاسی از رهاوردهای نامیمون خاندان **مانچو** برای چین بود چون در همین اوان رقیب آسیایی چین، یعنی ژاپن، راه خود را به سوی نوسازی و تجدد گشوده بود.

تسوشیما، نبرد[1] (۸ ــ ۲۷ مه ۱۹۰۵)

تنگهٔ تسوشیما کره را از ژاپن جدا می‌کند. در این تنگه دریاسالار **توگو هیها چیرو** راه را بر ناوگان بالتیک روسیه بست. این ناوگان از سفری ۷ ماهه برمی‌گشت تا درپی حملهٔ ناگهانی ژاپن به **پورت آرتور** قدرت دریایی روسیه را در خاوردور اعاده کند. نبرد به پیروزی قاطع توگو و ناوگان ژاپنی انجامید. ناوگان روسی منهدم شد.

این نبرد تزار روس را ناچار کرد تا به **جنگ ژاپن ــ روسیه** پایان دهد.

تِشِن، دعوای[2]

دوک‌نشین تشن در سال‌های ۱۹۱۸ــ ۱۷۷۲ بخشی از امپراتوری **هابسبورگ‌ها** بود. با تجزیهٔ اتریش ـ هنگری هم لهستان و هم چکسلواکی مدعی حاکمیت بر این منطقهٔ غنی و صنعتی شدند و در نتیجه درژانویهٔ ۱۹۱۹ بین دو کشور مزبور جنگ درگرفت. کنفرانس سفیران درژوئیهٔ ۱۹۱۹ در پاریس، شهر تشن را به لهستان و حومهٔ فریشتات و معادن غنی زغال آن را به چکسلواکی واگذار کرد. لهستان خود را در این حکمیت مغبون می‌یافت و همین نارضایتی سبب شد تا در دورهٔ بین دو جنگ جهانی، این دو کشور با هم همکاری نکنند، گرچه هر دو کشور با فرانسه متحد بودند. در ۱۹۳۸

1- Tsushima, Battle of. 2- Teschen Dispute.

لهستانی ها به طمع دریافت بقیهٔ منطقه، به **هیتلر** دست همکاری دادند، و بعد از **قرارداد مونیخ** ، آلمان بر واگذاری منطقهٔ زیر سلطه چکسلواکی به لهستان پافشاری کرد. در ژوئن ۱۹۴۵ بار دیگر این دعوی مطرح شد اما **استالین** و **مولوتف** با دعوت وزیران خارجهٔ هر دو کشور به مسکو آنان را وادار کردند که مرزهای ۳۸— ۱۹۲۰ را بپذیرند.

تضمین مجدد، پیمان[1] (۱۸۸۷)

پیمان محرمانهٔ روس - آلمان که به موجب آن دو قدرت مزبور تعهد می‌کردند در جنگ بیطرف بمانند مگر اینکه آلمان به فرانسه، یا روسیه به اتریش - هنگری حمله کند. آلمان به روسیه وعده داد در مورد بلغارستان و آمد و شد روسیه در دریای سیاه (در**مسألهٔ بغازها**) از این کشور حمایت کند. پیمان تا ۱۸۹۰ اعتبار داشت اما دیگر تجدید نشد. بیسمارک این پیمان را موفقیت دیپلماتیک آلمان در دور نگه داشتن روسیه از فرانسه می دانست. در هر حال این پیمان اتحاد روس - فرانسه را تنها تا مدتی به تأخیر انداخت.

تعرفه، جامعهٔ اصلاح[2]

جنبشی که در سال‌های ٤ — ۱۹۰۳ و به رهبری **جوزف چمبرلین** پدید آمد. چمبرلین می خواست در راه مقاصد خود در اجرای **اولویت‌های امپراتوری** ، و در نهایت برای حمایت از صنایع بریتانیا در برابر رقابت آلمان، از این جامعه چونان اهرمی استفاده کند. جامعه، فعالیت های متفاوتی را عهده‌دارشدو همین امر محافظه کاران و وحدت‌طلبان را در انتخابات ۱۹۰۶ سراسیمه کرد.

1- Reinsurance Treaty. 2- Tarriff Reform League.

تعاونی، جنبش [1]

جنبش تعاونی در ۱۸۴۴ با ایجاد «پیشتازان برابری‌طلب راچ دایل» آغاز شد. آنان می‌خواستند در بطن جامعهٔ سرمایه‌داری، آرمان انجمن‌های تعاونی مصرف را جامهٔ عمل بپوشانند. مبتکر این آرمان، ربرت اوئن (۱۸۵۸—۱۷۷۱) بود. این نهضت در بریتانیا و ایالات متحده (خاصه در میانهٔ باختری) رشد کرد. و تا پایان سدهٔ ۱۹ رونقی بسزا داشت. از ۱۹۱۸ به بعد نهضت تعاونی در انگلستان در ائتلاف با **حزب کارگر**، کاندیداهای انتخاباتی معرفی کرده و وارد فعالیت‌های سیاسی شده است.

تفاهم مودّت‌آمیز [2]

در دههٔ ۱۸۴۰ هنگامی که سخن از تفاهم بین فرانسه و انگلستان بود، این اصطلاح به کار گرفته شد. بعدها به مناسبات مودّت‌آمیز دو کشور در ۱۹۰۴ نیز اطلاق گردید. البته این دوستی و تفاهم بارها در معرض خطر قرار گرفت. بحران بر سر **روهر** (۱۹۲۳) یکی از این موارد بود. با عملیات دریایی **مرس‌الکبیر** و **اُران** در ۱۹۴۰ این تفاهم از میان رفت. در ۱۹۴۷ **پیمان دونکرک** درصدد اعادهٔ این تفاهم برآمد.

تفکیک قوا [3]

در دموکراسی‌های غربی قوای حکومتی را به سه قوهٔ قانونگذاری، اجرائی و قضایی تقسیم می‌کنند و اصل بر آنست که هیچیک از این سه قوه درحوزهٔ قوهٔ

1- Cooperative Movement. 2- Entente Cordiale. 3- Separation of Powers.

دیگر مداخله نکند مثلاً قاضی باید مستقل از قوهٔ قانونگذاری و اجرایی باشد؛ هیچ فرد خاصی نباید در دو قوه دارای سمت باشد، مثلاً عضو دولت، نمایندهٔ پارلمان نباشد؛ یا یکی از سه قوه کار قوای دیگر را انجام ندهد مثلاً وزیران قانون وضع نکنند. منتسکیو در سدهٔ هجدهم از نخستین کسانی بود که ثبات دولت انگلستان را ناشی از تفکیک قوا در آن کشور دانست. در قانون اساسی ایالات متحده نیز عدم مداخلهٔ قوه‌ها در کار یکدیگر با وسواس خاصی آمده است. در انگلستان بتدریج قوه‌های قانونگذاری و اجرایی (از طریق دولت حزبی دارای اکثریت در پارلمان) یکی شده‌اند، اما در ایالات متحده هنوز قوا تا حد زیادی از یکدیگر جدا هستند.

تَفْ وِیل، دعوای[1]

در ۱۹۰۱ کمپانی راه‌آهن تف ویل انگلستان در ویلز جنوبی دعوایی علیه اتحادیهٔ ادغام شدهٔ کارکنان راه‌آهن اقامه کرد و خواستار خسارت ناشی از اعتصاب کارکنان بر شرکت مزبور شد. دادگاه اتحادیه را مسئول شناخت و به پرداخت خسارت محکوم کرد. رهبران اتحادیه‌های کارگری این عمل دادگاه را تلاشی عمدی از سوی طبقهٔ سرمایه‌دار برای تضعیف سلاح اعتصاب تلقی کردند. لیبرال‌ها، پس از پیروزی در انتخابات ۱۹۰۶، قانون منازعات کارگری را از تصویب گذراندند تا اتحادیه‌ها را در برابر خطرات احتمالی رأی دادگاه‌ها حفظ کنند.

تگزاس[2]

در سال ۱۸۴۵ یکی از ایالت‌های آمریکا شد. مساحت آن ۲۶۶ هزار

1- Taff Vale Case. 2- Texas.

مایل مربع است. یعنی از هر کشور اروپایی (بجز شوروی) پهناورتر است. در سدهٔ ۱۸ تگزاس بخشی از امپراتوری مستعمراتی اسپانیا بود و از مکزیکو اداره می‌شد. در ۱۸۲۱ مکزیک استقلال یافت، اما مکزیکی ها از دههٔ ۱۸۲۰ اسکان و استقرار خانوارهای آمریکایی را در تگزاس نادیده گرفتند. در ۱۸۳۰ بین مکزیکی ها از یکسو و تگزاسی ها - آمریکایی ها از سوی دیگر جنگی درگرفت. در ۲ مارس ۱۸۳۶ تگزاسی ها جمهوری مستقل تگزاس را اعلام کردند و ماه بعد ارتش مکزیک را در نبرد سان جاسینتو شکست دادند. و سانتا آنا رئیس جمهور مکزیک را دستگیر کردند. در یکم مارس ۱۹۴۵ تگزاس به ایالات متحده ملحق شد. درپی جنگ ۸–۱۸۴۶ مکزیک، این الحاق را به رسمیت شناخت. تگزاس در ۱۸۶۱ در **جنگ انفصال** به ایالت های جنوبی پیوست.

تکنوکراسی [1]

در ۱۹۱۹ یک مهندس کالیفرنیایی به نام ویلیام هِنری اسمیت از حکومت تکنوکرات ها سخن گفت. هووارد اسکات در ۱۹۳۴ بدان رواج عمومی داد. وی قبلاً نیز در کتاب «مهندسان و نظام قیمت ها» (۱۹۲۱) به توضیح این مفهوم پرداخته بود. در آمریکا در خلال **بحران بزرگ اقتصادی** این مفهوم معنای مبهمی داشت. در فرانسه در دههٔ ۱۹۶۰ با نظریه های سن سیمون مترادف شد (سن سیمون جامعه‌ای تحت حکومت دانشمندان و مهندسان را پیشگویی کرده بود) و ژان مینو بر آن بود که قدرت واقعی از دست نمایندگان پارلمان به دست کارشناسان فنی رسیده و اکنون حکومت جدیدی در جهان پیشرفته پدید آمده که نه دموکراسی است و نه بوروکراسی، بلکه تکنوکراسی است. برنامه ریزی اقتصادی، تحلیل های استراتژیک در زمینه های دفاعی، و گسترش حوزهٔ علم و پژوهش، به این گمان که تکنوکرات ها بر جهان حکومت

1- Technocracy.

واقعی دارند، دامن زده است. جامعه‌شناسان برآنند که نقش کارشناسان در ادارهٔ امورکشورهای پیشرفته زیادتر شده، اما تردید دارند که اینان بتوانند جای دولتمردان سیاسی را بگیرند.

تلمسانی، عمر ← اخوان المسلمین

تلویزیون[1]

مهم‌ترین وسیلهٔ ارتباطی سمعی و بصری در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم. جان لوجی برد(۱۹۴۶ — ۱۸۸۸) انگلیسی مخترع تلویزیون، نخستین بار در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۲۶ اختراع خود را در سوهو به نمایش گذاشت. اولین فرستندهٔ تلویزیونی آمریکا در ۱۹۲۸ در نیویورک دایر شد و تا ۱۹۳۲ این کشور در ۱۲ شهر بزرگ فرستنده های بزرگ مستقل دایرکردو۳۰هزاربیننده داشت.بی.بی.سی. نیزدر۲ نوامبر ۱۹۳۶ پخش برنامه های تلویزیونی را از کاخ الکزاندرا آغاز کرد. فرانسه در سال ۱۹۳۷ درپاریس فرستندهٔ تلویزیونی دایر کرد. جنگ جهانی دوم توسعهٔ تلویزیون را به تأخیر انداخت. در فاصلهٔ سال های ۴۶ — ۱۹۳۹ بریتانیا هیچ برنامهٔ تلویزیونی نداشت اوج رونق تلویزیون درآمریکا در سال ۱۹۴۸ و در اروپا طی دههٔ ۱۹۵۰ بود. تلویزیون رنگی در ۱۹۵۱ درآمریکا متداول شد و تا ۱۹۶۰ در اروپا وژاپن هم رواج یافت. نخستین ارتباط تلویزیونی بین اروپا و آمریکا در ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۶۲ از طریق ماهواره انجام گردید و طی چند سال این صنعت به قدری پیشرفت کرد که در ۱۹۶۹ تصویرهای زنده‌ای از ماه به زمین مخابره شد.

1- Television.

تنش زدایی[1]

جریان سال های ۷۹ــ ۱۹۶۹ که طی آن سال ها شوروی وآمریکا برای گفتگو در بارهٔ کشمکش فی مابین دست به تلاش هایی زدند. قرارداد **سالت ۱** در ۱۹۷۲، کنفرانس هلسینکی با شرکت ۳۵ کشور در ۱۹۷۵، افزایش داد و ستد میان دو بلوک شرق و غرب، امضای موافقت نامهٔ پاریس در مورد ویتنام، فراخوانده شدن نیروهای آمریکا از هندوچین، و خلاصه آرام شدن تنش های موجود، ملایم شدن احساسات ضدّ کمونیستی در دنیای سرمایه داری، آزادی مهاجرت از اردوگاه شرق به غرب، بازدیدهای مرتب سران دو اردوگاه از یکدیگر، توافق در مورد تسلیحات دنیای سوم، و بسیاری عوامل دیگر از مشخصات این دوره اند. **نیکسون ــ فورد ــ کیسینجر** طرّاحان سیاست خارجی آمریکا و **برژنف ــ گرومیکو**، طراحان سیاست خارجی شوروی از چهره های برجستهٔ تنش زدایی اند. دیدار رهبران دو آلمان در ارفورت (۱۹ مارس ۱۹۷۰)؛ دیدار نیکسون از مسکو و امضای **سالت ۱** (۲ مه ۱۹۷۳)؛ دیدار نیکسون ــ برژنف در ولادی وستک و امضای پیش نویس **سالت ۲** (۲۳ نوامبر ۱۹۷۴)؛ امضای همین موافقت نامه در وین توسط **کارتر ــ برژنف** (۱۵ ژوئن ۱۹۷۹) از مظاهر تنش زدایی اند.

توپاماروها[2]

جنبش انقلابی چریکی شهری در اوروگوئه که نام خود را از توپاک آمارو سرخپوست پرویی گرفت. آمارو در سدهٔ ۱۶ علیه اسپانیایی ها قیام کرد و در ۱۵۷۱ اعدام شد. جنبش توپامارو در ۱۹۶۳ در میان کارگران نیشکر شمال اوروگوئه و توسط رائول سندیک دانشجوی سابق حقوق پایه گذاری شد.

1- Détente. 2- Tupamaros.

سندیک مارکسیست بود و در ۱۹۶۸ از مونته ویدئو پایتخت اوروگوئه به سازماندهی جنبش پرداخت. جنبش هدف دقیقاً اعلام شده‌ای نداشت جز اینکه چپ گرا بود و دارای سازماندهی خوب اما فاقد ایدئولوژی مشخص بود. توپاماروها انقلابیون استقلال طلب الجزایری را — که علیه فرانسه به نبرد مسلحانه دست زده بودند— الگوی خود قرار دادند. به مقام های پرنفوذ محلّی حمله می‌کردند اما با پلیس و نیروهای ارتش رویاروی نمی شدند، ربودن افراد پرنفوذ یا مقام‌های برجستهٔ دولتی، وحمله به تأسیسات جنرال موتورز، از اقدام‌های توپاماروها بود.

در انتخابات ۱۹۷۱ ریاست جمهوری، توپاماروها کاندیدای جبههٔ گستردهٔ چپ، ژنرال لیبراسترگنی را تأیید نمودند و آنرا آخرین شانس برای نیل به یک نظام انتخاباتی دموکراتیک اعلام کردند.

توجو، هید کی[1] (۱۹۴۸ — ۱۸۸۴)

نخست‌وزیر ژاپن. در پایان جنگ جهانی اول به عنوان وابستهٔ نظامی ژاپن در آلمان خدمت کرد. از ۱۹۳۱ رهبر حزب میلیتاریستی ژاپن بود. در منچوری در سمت رئیس ستاد ارتش کوانتونگ خدمت کرد (۴۰ — ۱۹۳۸)، در پست وزارت جنگ (۱۹۴۰) خواهان همکاری فعال با آلمان و ایتالیا شد. با جلب رضایت دولت ویشی پایگاه استراتژیکی هندوچین فرانسه را اشغال کرد (۱۹۴۱). نخست‌وزیری او در ۱۴ اکتبر آن سال نشانهٔ پیروزی کامل میلیتاریسم ژاپن و برقراری دیکتاتوری نظامی بود. با حمله به پرل هاربور رسماً وارد جنگ با آمریکا شد اما درپی اشغال ماریاناس در تابستان ۱۹۴۴ توسط نیروهای آمریکایی موقعیت داخلی او تضعیف شد و امپراتور هیروهیتو متوجه شد که توجو دیگر قادر به کنترل امور نیست. توجو در ۹ ژوییهٔ ۱۹۴۴ استعفا

1- Tojo, Hideki.

داد. در ۱۹۴۸ به جرم جنایتکار جنگی محاکمه، و همراه با ۶ رهبر سیاسی — نظامی ژاپن محکوم به اعدام شد. همگی به دار آویخته شدند.

توره، ساموری[1]

رهبر گینه. در دهۀ ۱۸۵۰ در بخش خاوری گینۀ کنونی حکومتی بنیاد نهاد. وی ابتدا در ارتش بیساندوگو «حکمران محلّی» خدمت می‌کرد. اما به تدریج ارتشی فراهم آورد و بر سراسر گینۀ خاوری تسلط یافت. فرانسویان به نبرد با او پرداختند. در ۱۸۸۲ در سیگوئری با ارتش ساموری نبرد کردند و در ۱۸۹۸ سرانجام ارتش او را منهدم نمودند.

توری[2]

۱— این واژه که در زبان ایرلندی به معنی راهزن و یاغی است ابتدا به یک ایرلندی نسبت داده شد که توسط استعمارگران انگلیسی در ایرلند از هستی ساقط گردید و به راهزنی و سرکشی پرداخت. بعدها از روی کنایه به سلطنت‌طلبان کاتولیک ایرلندی اطلاق شد. آنگاه در انگلستان هواداران جیمز دوم و مخالفان **حزب ویگ**، **توری** نامیده شدند. از ۱۶۸۹ به بعد حزب سیاسی انگلستان که مخالف «انقلاب شکوهمند» بود به توری موسوم گردید و این حزب در سایۀ حمایت جورج سوم (۱۸۲۰ — ۱۷۳۸ که سال‌های ۲۰ — ۱۸۱۵ پادشاه هانوور و سال‌های ۱۸۲۰ — ۱۷۶۰ پادشاه انگلستان بود) رشد کرد. توری‌ها مخالف انقلاب کبیر فرانسه بودند. به حقوق الهی و سلسله مراتب اجتماعی، احترام فرودست به فرادست اعتقاد راسخ داشتند و با تعلیمات

1- Touré, Samory. 2- Tory.

عمومی، آزادی مطبوعات و بیان مخالف بودند. در سیاست از کشاورزان و منافع کشاورزی حمایت می‌کردند. به شاه و کلیسا وفادار بودند. **پیت**، **کانینگ**، **ولینگتون** از رهبران برجستهٔ توری بودند. این حزب از ۱۸۳۳ به بعد به **حزب محافظه کار** موسوم گردید. اما هنوز هم در انگلستان و کانادا هواداران این حزب را گاه به همان نام قدیمی توری می خوانند.

۲– در جریان انقلاب استقلال‌طلبانهٔ آمریکا به هواداران انگلستان توری گفته می شد.

توفیق پاشا (۹۲–۱۸۵۲)

خدیو مصر (۹۲– ۱۸۷۲). او فرزند اسماعیل پاشا و جانشین وی بود. درپی خلع پدرش، خدیو مصر شد. در ۱۸۸۰ بر عمل نظارت فرانسه - بریتانیا بر امور مالی مصر گردن نهاد که این عمل شورش مردم را به دنبال آورد. رهبری شورش مردم با **عُرابی پاشا** بود. دولتی که توفیق پاشا بر سر کار آورد باعث نارضایی انگلستان شد و آن دولت در ۱۸۸۲ ضمن به توپ بستن اسکندریه، آنجا را اشغال کرد. توفیق پاشا بر حاکمیت مشترک بریتانیا- مصر بر سودان (کاندومینیون) رضایت داد.

توکویل، آلکسی دو[1] (۵۹–۱۸۰۵)

مورخ و دولتمرد فرانسوی. او از خانوادهٔ اشراف نورمان بود. در دههٔ ۱۸۲۰ به ایالات متحده رفت تا نظام حقوقی این کشور را مطالعه کند. در آنجا به مطالعهٔ همه جانبهٔ جامعهٔ آزاد علاقمند شد. حاصل مطالعات او «دموکراسی در

1- Tocqueville, Alexis de.

آمریکا» است که در ۱۸۳۵ منتشر شد. توکویل مدتی نمایندهٔ پارلمان بود (۴۷ — ۱۸۳۹) و درپی انقلاب ۱۸۴۸ عضو مجمع ملی شد و در تدوین قانون اساسی **جمهوری دوم** نقش مهمی ایفا کرد. چهار ماه وزیر خارجهٔ فرانسه شد (۱۸۴۹) اما با درک خوی اقتدارطلب لویی ناپلئون (**ناپلئون سوم**، امپراتور فرانسه) از کار کناره‌گیری کرد. کتاب‌های بعدی وی «رژیم کهن و انقلاب» (۱۸۵۹) و «خاطرات ۱۸۴۸» (۱۸۸۹) است ایمان او به نهادهای لیبرالی، به دلیل استفاده فرصت‌طلبانهٔ قهرمانان بورژوایی لیبرالیسم بر باد رفت. او دورهٔ گذار از حکومت اشرافی به جامعهٔ دموکراتیک بورژوایی را بهتر از هر یک از معاصران خویش درک و تفسیر کرده است.

توگو[1]

سرزمین تحت‌الحمایهٔ آلمان در افریقای باختری (۱۹۱۸— ۱۸۸۴). فرانسه و انگلستان از دو کشور همسایهٔ توگو— داهومی و ساحل طلا (گانا) — دست به تسخیر توگو زدند. یک سوم توگوی سابق آلمان به نام «توگوی ماوراء ولتا» به قیمومت انگلستان درآمد و درپی رفراندوم مه ۱۹۵۶، در مارس ۱۹۵۷ دومینیون گانا تشکیل شد و منطقهٔ وُلتا نام گرفت. دوسوم بقیهٔ توگوی آلمان و پایتخت آن لومه به قیمومت فرانسه درآمد و در ۲۷ آوریل ۱۹۶۰ به نام جمهوری توگو به استقلال رسید.

توگو، هیهاچیرو[2] (۱۹۳۴—۱۸۴۷)

دریاسالار ژاپنی. او از نخستین افسران نیروی دریایی ژاپن بود که برای تحصیل به گرینویچ انگلستان اعزام شد. در **جنگ روس — ژاپن** (۵— ۱۹۰۴)

1- Togoland. 2- Togo, Heihachiro.

فرمانده نیروی دریایی ژاپن بود. به خاطر بمباران کردن بندر روسی **پورت آرتور** و پیروزی **تسوشیما** شهرت جهانی یافت.

توگوی فرانسه

نام کشور **توگو** قبل از ۲۷ آوریل ۱۹۶۰ (که تاریخ استقلال این سرزمین است).

تولپودل، قربانیان[1]

عنوان ۶ نفر از کارگران کشاورزی که به رهبری جورج لاولس، در تولپودل دورچستر، اتحادیهٔ کارگری دایر کرده بودند. لاولس در ۱۸۴۳ به همین جرم اعدام شد و ۶ نفر هوادار او به خاطر سوگند وفاداری به اتحادیه — که مغایر قانون ۱۷۹۷ بود— به ۷ سال تبعید با کار محکوم شدند. محکومیت آنان تظاهرات گسترده‌ای را در سراسر کشور به دنبال داشت. **ملبورن**، نخست‌وزیر وقت، از پذیرش طوماری با ۲۵۰ هزار امضای اعتراض به رأی محکومیت این ۶ نفر، خودداری ورزید. آنان به تاسمانی (استرالیا) تبعید شدند و در ۱۸۳۶ به انگلستان بازگشتند. این ماجرا از آن رو اهمیت داشت که خصومت دولت ویگ را نسبت به جنبش کارگری نشان می‌داد.

تونتون ماکوت[2]

نیروی ضربتی شبه نظامی ۱۰ هزار نفره‌ای که توسط دوالیه حاکم جزیرهٔ

1- Tolpuddle Martyrs. 2- Tonton Macoute.

هائیتی استخدام شده بودند و از ۱۹۵۹ به فرمان دیکتاتور هائیتی دست به اعدام تروریستی و ارعاب مخالفان سیاسی و منتقدان رژیم می‌زدند. نام رسمی این گروه «داوطلبان امنیّت ملّی» بود و در اجرای وظایف امنیتی خویش هیچ محدودیتی برای خود نمی‌شناخت. نام اعضای این سازمان با خشونت، ترور، ارعاب، شکنجه و وحشیگری همراه بود. در فوریهٔ ۱۹۸۶ در آستانهٔ سقوط رژیم دوالیه و فرار او از هائیتی، تونتون ماکوت نیز متلاشی شد.

تونس[1]

جمهوری عربی تونس در شمال افریقا بین لیبی و الجزایر در کرانهٔ دریای مدیترانه. وسعت ۱۶۳،۶۱۰ کیلومتر مربع؛ جمعیت ۸ میلیون؛ مرکز، تونس. در سراسر سده‌های ۱۸ و ۱۹ رسماً جزو امپراتوری عثمانی بود اما «بای» فرمانروای محلّی تونس مانند یک پادشاه بر این سرزمین حکومت می‌کرد. فرانسوی‌ها ابتدا از طریق فعالیت‌های اقتصادی در تونس جا پایی باز کردند. سپس در مه ۱۸۸۱ تونس را تحت‌الحمایهٔ خود کردند. بجز دورهٔ کوتاه اشغال تونس توسط آلمان نازی (۳ـ ۱۹۴۲)، تونس تا ۱۹۵۶ تحت‌الحمایهٔ فرانسه باقی ماند. در دههٔ ۱۹۳۰ احساسات استقلال‌طلبانه به رهبری **حبیب بورقیبه** شدّت یافت در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۵۷ رژیم سلطنتی «بای» برافتاد و در همان روز بورقیبه رئیس جمهور تونس شد. وی در مارس ۱۹۷۵ خود را رئیس جمهور مادام‌العمر تونس قلمداد کرد! در خلال **جنگ الجزایر** بر سر استفاده از پایگاه‌های دریایی تونس بین تونس و فرانسه برخوردهایی روی داد و بین ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ یکهزار تونسی در این درگیری‌ها کشته شدند. بندر بیزرت، آخرین پایگاه فرانسه در تونس در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۲ به تونس بازپس داده شد. تونس در سال‌های ۷۰ـ ۱۹۶۹ با **جامعهٔ اروپا** پیمان تجاری منعقد کرد. در

1- Tunisia.

زمان نخست‌وزیری هادی نویره (۱۹۷۰) و سیاست اقتصادی ریاضت‌کشانهٔ او اعتصاب‌های کارگری در تونس شدت گرفت. و در ۱۹۷۸ در جریان درگیری اعضای اتحادیه‌های کارگری با پلیس حدود یکصد کارگر کشته شدند. درگیری مرزی با لیبی در ۱۹۸۰ از رویدادهای دیگر نخست‌وزیری نویره بود. نویره در فوریهٔ ۱۹۸۰ درگذشت و محمد مزالی جانشین وی — که یک چهرهٔ آماتور فوتبال بود— آزادی مطبوعات و بیان را به تونس بازگردانید. در یکم نوامبر ۱۹۸۱ نخستین انتخابات آزاد چندحزبی در جمهوری تونس برگزار و «جبههٔ ملی» ائتلافی مزالی برندهٔ این انتخابات شد. تونس **عضو جامعهٔ عرب** و **سازمان وحدت افریقا** است. مقر سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تونس است. درپی بمباران اکتبر ۱۹۸۵ پایگاه فلسطینی ها در تونس از سوی اسرائیل که از حمایت **ریگان** نیز برخوردار بود، رابطهٔ این کشور با امریکا دچار سردی و تنش شد. در ۱۹۸۷ **زین‌العابدین‌بن علی**، **نخست‌وزیر** طی کودتایی بدون خونریزی بورقیبه را برکنار کرد و خود رئیس جمهور شد.

تونکن، قطعنامهٔ[1] (۷ اوت ۱۹۶۴)

درپی انتشار خبر حملهٔ ویتنامی ها به ناو آمریکایی «مادوکْسْ» و سایر کشتی های ایالات متحده در خلیج تونکن هر دو مجلس کنگره در ۲ اوت، قطعنامه‌ای صادر کردند. این قطعنامه به **پرزیدنت جانسون** اجازه می داد به تلافی این حمله، پایگاه‌های هوایی، و پالایشگاه‌های ویتنام شمالی را بمباران هوایی کند و برای حمایت از اعضای **سیتو** و دفاع ازآزادی آنان به هر اقدام لازمی دست بزنند. دولت جانسون از این قعطنامه حربه‌ای ساخت تا به عملیات نظامی تمام‌عیاری در**جنگ ویتنام** دست یازد. از ۱۹۶۸ به بعد بسیاری از اعضای کنگره به رهبری ویلیام فولبرایت، رهبر دموکرات‌های سنا، و سناتور آرکانزاس

1- Tonkin Resolution.

کوشیدند تا اختیارات رئیس جمهور را در مبادرت به اقدام‌های جنگی محدود کنند. بعدها سرهنگ راسکیویچز وابستهٔ نظامی آمریکا در یمن در کنگره شهادت داد که «حمله به یک کشتی آمریکایی اساساً حقیقت نداشت.»

تونی پاندی، آشوب های[1] (نوامبر ۱۹۱۰)

تونی پاندی روستایی است در درهٔ روندا در ویلز جنوبی و دارای معادن ذغال‌سنگ. در خلال یکی از اعتصاب های معدنگران در نوامبر ۱۹۱۰ این روستا صحنهٔ آشوب و برخورد شد. رئیس پلیس منطقه درخواست اعزام نیرو به منطقه را کرد اما وزیر کشور، **چرچیل**، با این درخواست موافقت نکرد چون بیم داشت که حضور سربازان باعث خونریزی گردد. چرچیل ۳۰۰ پلیس از لندن به روندا فرستاد. پلیس اعزامی توانست نظم را برقرار سازد و کسی هم در این جریان کشته نشد. نه ماه بعد نیروهایی به دستور چرچیل برای حفظ امنیت راه‌ها به منطقه گسیل شد تا در صورت وقوع جنگ، امنیت شاهراه‌ها به خطر نیفتد. این نیرو بر روی اعتصاب‌گرانی که به قطار راه‌آهن درلانلی حمله بردند آتش گشود و چهارنفر را کشت. گاهی این دو حادثه را با هم اشتباه گرفته و گفته‌اند چرچیل اعتصابگران تونی پاندی را به گلوله بست.

تهران، کنفرانس[2]

در فاصلهٔ ۲۸ نوامبر تا یکم دسامبر ۱۹۴۳ نخستین **کنفرانس عالی سران متفقین** در تهران برگزار شد. در این کنفرانس، **استالین**، **روزولت**، و **چرچیل** در مورد هماهنگی عملیات پیاده کردن قوا در**نرماندی** همراه با حملهٔ گستردهٔ

1- Tonypandy Riots.　2- Tehran Conference.

شوروی به خاک آلمان به توافق رسیدند. امکان اعلان جنگ شوروی به ژاپن، و نیاز به برپایی یک سازمان بین‌المللی برای حفظ صلح در دنیای پس از جنگ از مطالب دیگری بود که مورد بحث قرار گرفت.

تهیدستان، قانون [1]

قانونی که به منظور کمک به تهیدستان و از میان بردن فقر و تنگدستی در جامعه وضع شد. قانون تهیدستان عصر الیزابت در ۱۶۰۱؛ و **قانونِ نظام اسپینام لند** در ۱۷۸۵، از جمله این قوانین‌اند که در انگلستان وضع شده‌اند. گزارش ۱۸۳۴ **چادویک** در مورد وضع تهیدستان به وضع قانون «اصلاحیهٔ قانون تهیدستان» انجامید. در این **قانون** برای یکنواخت کردن کارها در این زمینه، ایجاد مرکزی برای اجرای **قانون** پیش‌بینی شده بود. در ۱۸۴۷ وزیری برای اجرای **قانون تهیدستان** منصوب شد و در ۱۸۷۱ اجرای **قانون** برعهدهٔ انجمن‌های دولت محلّی گذاشته شد. در ۱۹۲۹ به موجب «قانون دولت محلّی»، شوراهای استان یا شهر موظف به نظارت بر مبارزه با فقر شدند.

تی پات دام، رسوایی [2]

ادارهٔ مخازن نفت نیروی دریایی ایالات متحده در تی‌پات‌دام واقع در وایومینگ از وزارت نیروی دریایی جدا شد و به وزارت کشور سپرده شد. این امر به دستور **هاردینگ** رئیس جمهور ایالات متحده انجام گرفت. در آن هنگام آلبرت فال وزیر کشور ایالات متحده و از دوستان بسیار قدیمی هاردینگ بود. آلبرت فال در ۱۹۲۲ مخازن نفت اِلک هیل در کالیفرنیا را به دیگری به اجاره داد. مجلس سنا پس از تحقیقات کافی رأی به لغو قرارداد اجاره و توقیف

1- Poor Law. 2- Teapot Dome Scandal.

آلبرت فال و زندانی کردن او داد (۱۹۲۹). گرچه به پرزیدنت هاردینگ هرگز رسماً اتهام فساد و رشوه‌خواری وارد نشد اما به خاطر دست داشتن در رسوایی مزبور مورد انتقاد قرار گرفت.

تیتانیک [1]

تیتانیک بزرگترین کشتی جهان در زمان خود و جزو خطوط دریایی بریتانیا بود. ۴۶۳۰۰ تن ظرفیت داشت و گفته می‌شد این کشتی غرق ناشدنی است. در ۱۵ آوریل ۱۹۱۲ تیتانیک در اقیانوس اطلس شمالی به صخرهٔ یخ برخورد کرد و همراه با ۱۵۱۳ نفر مسافر و خدمه غرق شد.

تیتو، (جوزپ بروز) [2] (۱۹۸۰ – ۱۸۹۲)

رئیس جمهورو مارشال یوگسلاوی. در کرواسی به دنیا آمد. در جنگ جهانی اول در پیاده‌نظام اتریش خدمت کرد. در کوه‌های کارپات توسط قوای روس زخمی و دستگیر شد. (۴ آوریل ۱۹۱۵). در تابستان ۱۹۱۷ از اسارت فرار کرد و در پتروگراد به انقلابیون پیوست. در اُمسک به یاری «سرخ» ها با «سفید» ها جنگید. در ۱۹۲۰ به کرواسی بازگشت و در یک کارخانهٔ فلزکاری زاگرب استخدام شد. به جرم فعالیت در حزب غیرقانونی کمونیست یوگسلاوی به چنگ پلیس افتاد و ۶ سال در زندان ماند (تا ۱۹۲۸). در سال‌های ۱۹۳۵، ۱۹۳۸، ۱۹۳۹ از مسکو دیدار کرد. از ۱۹۳۷ به بعد دبیرکل حزب کمونیست یوگسلاوی بود. از این تاریخ نام تیتو را برای خویش برگزید. چند هفته بعد از تهاجم آلمان به یوگسلاوی، به بلگراد (۱۹۴۱) و از آنجا به صربستان رفت تا عملیات پارتیزانی را رهبری کند. در **کنگرهٔ یایتسه** در نوامبر

1- Titanic.   2- Tito, Josip Broz.

۱۹٤۳ لقب مارشالی به او اعطا شد. در ۲٤ مه ۱۹٤٤ مقر او در دروار توسط آلمان‌ها بمباران شد. اما جان سالم به در برد. با پایان گرفتن جنگ در رأس دولت فدرال یوگسلاوی قرار گرفت. در ۱۹٤۸ راه خود را از راه **استالین** جدا کرد و حاضر به دنباله‌روی از خط مشی کرملین نشد. این امر وی را در زمرهٔ رهبران جنبش **عدم تعهد** قرار داد. در ۱۹۷٤ به موجب قانون اساسی جدید، رئیس جمهور مادام‌العمر یوگسلاوی شد. در ۱۹۵۵ با شوروی آشتی کرد اما حاضر نشد از سیاست مسکو دقیقاً دنباله‌روی کند. دخالت ۱۹۵٦ شوروی در مجارستان و ۱۹٦۸ در چکسلواکی را محکوم کرد. در ٤ مه ۱۹۸۰ در بیمارستان لیوبلیانا درگذشت.

تیتویسم[1]

تحولات سیاسی یوگسلاوی در زمینه‌های داخلی و خارجی در زمان حکومت **تیتو**، و گسستن وی از **استالین** و جدایی از **کمینترن** (۱۹٤۸). تیتویسم در توصیف سیاست هر کشور کمونیستی که دارای چنان ویژگی‌هایی باشد نیز به کار می‌رود. کمونیسم ملی و تجدیدنظر طلبی نیز مسامحتاً مترادف تیتویسم‌اند. در سیاست داخلی، تیتویسم با تضعیف قدرت اداری (و نه سیاسی) حزب کمونیست، و کاستن از قدرت زیاده از حد پلیس امنیتی همراه است. به مردم اجازه داده می‌شود (در مقایسه با دیگر کشورهای بلوک شرق) تا آزادانه‌تر مسافرت و مهاجرت کنند و صنعت توریسم را گسترش دهند. به جای اقدام جدی در اشتراکی کردن کشاورزی، دولت سیاست حمایت از کشاورزان خرده‌پا را درپیش می‌گیرد. و شوراهای کارگری همراه با «خود— مدیریت» در صنایع، حکومت کارگران برخود را تحقق می‌بخشند. از جنبه‌های بارز تیتویسم، سوسیالیسم بازار است. البته عدم تمرکز سیاسی

1- Titoism.

منجر به تقاضای خودمختاری از سوی گروه‌های قومی شد و نتیجتاً تیتو مجبور شد سیاست‌های خشن‌تری برای رویارویی با خواست‌های خودمختاری‌طلبانهٔ مردم **کرواسی** و ناسیونالیسم جدایی‌طلبانهٔ آن، درپیش بگیرد.

در سیاست خارجی، تیتو از ۱۹۴۸ بعد مستقل از شوروی عمل کرده است. و در این راه با گسترش روابط خاص با جهان سوم و جنبش عدم تعهد، موفق بوده است. یوگسلاوی در پرتو این سیاست از بنیانگذاران **جنبش عدم‌تعهد** بوده و هم اکنون نیز نفوذ گسترده‌ای در میان کشورهای عضو این جنبش دارد.

تیر پیْتس، آلفرد فون[1] (۱۹۳۰ــ۱۸۴۹)

دریاسالار آلمانی. او معتقد بود که گسترش ناوگان جنگی آلمان به نفع این کشور است. قیصر **ویلهلم دوم** نیز از این نظر حمایت می‌کرد. به نظر او آلمان در صورتی می‌توانست در معاملات سیاسی اش با بریتانیا **موفق** باشد که ناوگان جنگی قوی در اختیار داشته باشد. درچنین صورتی آلمان قادر بود در مستعمره‌های بریتانیا امتیازهایی کسب کند. به عقیدهٔ تیرپیتس لازم نبود نیروی دریایی آلمان قوی‌ترین نیروی دریایی جهان باشد اما باید آنقدر کارآیی داشته باشد که مانع حملهٔ نیروی دریایی سایر کشورها به آلمان گردد. در ژوئن ۱۸۹۷ وزیر نیروی دریایی آلمان شد و تا ۱۹۱۶ در این سمت باقی ماند. وی موفق شد ناوگان بزرگ آلمان را به وجود آورد. در ۱۹۰۶ تصمیم به ساختن کشتی‌های عظیمی گرفت که با **دردنات**، انگلیسی رقابت کند. در جنگ جهانی اول تیرپیتس هوادار جنگ تهاجمی تمام‌عیار دریایی بود و قیصر با این نظر مخالف بود و همین امر سبب کناره‌گیری او از دولت در ۱۹۱۶ شد. درپارلمان (رایشتاگ) جمهوری آلمان، تیرپیتس به عنوان نماینده حضور داشت (۸ــ۱۹۲۴). او **هیندنبورگ** را در احراز پست ریاست جمهوری آلمان

1- Tirpitz, Alfred von.

تشویق کرد.

تیرول جنوبی [1]

بخشی از تیرول در جنوب **گذرگاه برنر**. این سرزمین سابقاً در حاکمیت امپراتوری اتریش- هنگری بود و در ۱۹۱۹ به ایتالیا واگذار شد. نام پیشین آن بوتسن بود اما پس از ۱۹۱۹ **آلتوآدیژ** (یا بولتسانو) نامگذاری شد. اکثر سکنهٔ آن به زبان آلمانی سخن می‌گویند. طبق قرارداد ۵ سپتامبر ۱۹۴۶ بین ایتالیا و اتریش (قرارداد گرو بر- دوگاسپری.) ایتالیا متعهد شد که اهالی تیرول جنوبی از حقوق کاملاً برابر با ایتالیایی ها برخوردار خواهند شد و ترکیب فرهنگی- نژادی این سرزمین برهم نخواهد خورد. حتی در امور داخلی حق قانگذاری و حقوق اجرایی داده خواهد شد. این پیمان بعداً جزئی از پیمان ۱۰ فوریه ۱۹۴۷ پاریس و بخشی از قانون اساسی ایتالیا (تدوین شده در ۲۶ فوریه ۱۹۴۸) گردید.

تیسا [2]

خانوادهٔ مشهور هنگری. کالمان تیسا (۱۹۰۲ — ۱۸۳۰) در فوریهٔ ۱۸۷۵ حزب لیبرال هنگری را پایه گذاری کرد، از ۱۸۷۵ تا ۱۸۹۰ نخست‌وزیر هنگری بود. او تلاش می‌کرد تا اقلیت های ملی و قومی در قلمرو هنگری را در مجارها حل کند. ایستوان تیسا پسر وی (۱۹۱۸ — ۱۸۶۱) نیز نخست‌وزیر هنگری بود. (۵ — ۱۹۰۴ و ۱۷ — ۱۹۱۳). در بحران ۱۹۱۴ کوشید تا سیاست هنگری را با سیاست وین دمساز کند. پس از مرگ **فرانسوا ژوزف** مراسم

1- South Tirol. 2- Tisza.

تاجگزاری شارل جانشین وی، به توسط ایستوان انجام شد. تیسا در ناآرامی های بعد از جنگ جهانی اول و تلاش های استقلال‌طلبانهٔ مجارها، به قتل رسید.

تیسو، ژوزف[1] (۱۹٤۷ – ۱۸۸۷)

روحانی اسلواکی که برای استقلال میهنش مبارزه می‌کرد. وی با یاری دو کشیش اسلواک دیگر به نام‌های هلینکا و جلیکا «حزب خلق اسلواک» را در چکسلواکی بنا نهاد. این حزب با حکومت مرکزی چک مبارزه می‌کرد. در دولت ائتلافی چکسلواکی وزیر بهداری شد (۹ – ۱۹۲۷). با مرگ هلینکا رهبری حزب خلق اسلواک به وی سپرده شد (۱۹۳۸). درپی انعقاد **قرارداد مونیخ** وی نخست‌وزیر حکومت خودمختار اسلواک شد. در ١٤ مارس ۱۹۳۹ اسلواک را کشوری مستقل اعلام کرد وخود سمت ریاست جمهوری را برعهده گرفت. در ٢٦ اکتبر ۱۹۳۹ تحت‌الحمایهٔ آلمان نازی شد. اعلان جنگ وی به شوروی و آمریکا سبب بی‌اعتباری تیسو در میان هموطنانش گردید. در ۲۲ مارس ۱۹٤٥ تیسو در مخفی‌گاهش در اتریش بازداشت شد. در دادگاه چکسلواکی به جرم همدستی با نازی‌ها محاکمه شد. در زمان حکومت **گوتوالد** در ۱۸ آوریل ۱۹٤۷، تیسو اعدام شد.

تیلسیت، پیمان‌های[2] (۸ ژوئیهٔ ۱۸۰۷)

میان ناپلئون امپراتور فرانسه و تزار **الکساندر اول** امپراتور روسیه در کشتی‌ای بر رود نیمن یکرشته توافق صورت گرفت. الکساندر بر قدرت فائقهٔ فرانسه بر اروپای باختری و مرکزی صحه نهاد و موافقت کرد پروس به نصف

1- Tiso, Josef. 2- Tilsit, Treaties of

مساحت خویش تقلیل یابد، گراند دوک ورشو و پادشاهی وستفالی ایجاد شود. این توافق‌ها علنی بود. اما به موجب یک پیمان سرّی مقرر شد که اگر بریتانیا میانجیگری روسیه را در صلح با فرانسه نپذیرد روسیه به **نظام قاره‌ای** بپیوندد. و نیز اگر ترکیهٔ عثمانی میانجیگری فرانسه را در رفع اختلاف هایش با روسیه نپذیرد ناپلئون به روسیه کمک کند تا سرزمین‌های اروپایی عثمانی (بجز قسطنطنیه و روملیا) را از آن کشور جدا سازد. روسیه در کشور سوئد دستش باز می‌شد. دورهٔ دوستی و همکاری فرانسه - روسیه که با تیلسیت آغاز شد تا ۳۱ دسامبر ۱۸۱۰ ادامه یافت. درآن هنگام چون تزار پی برد که هواداری از **نظام قاره‌ای**، تجارت روسیه را مختل می‌کند، بندرهای روسیه را به روی کشتی های بیطرف گشود و بر کالاهای فرانسوی مالیات گمرکی بست. تشویق ناسیونالیسم لهستان از سوی فرانسه، خوشایند تزارنبود و بلندپروازی های تزار در عثمانی به مذاق ناپلئون خوش نمی‌آمد. با هجوم نافرجام ناپلئون به روسیه در ۲۴ ژوئن ۱۸۱۲ دوران اتحاد دو امپراتور به سر آمد.

تیلور، فردریک وینسلا[1] (۱۹۱۵ — ۱۸۵۶)

مهندس آمریکایی. در دههٔ ۱۸۸۰ در کارخانهٔ فولاد سرکارگر بود و برای بالا بردن کارآیی در کارخانه، نظام «زمان و حرکت» را ابداع کرد. مطالعهٔ تیلور در این زمینه و تحلیل ها و گزارش های او پایهٔ فن مدیریت صنعتی شد که در سال های نخست قرن حاضر در آمریکا به کمال رسید. «اصول مدیریت علمی» (۱۹۱۱) حاصل مطالعات تیلور در این باره است. نظام ابتکار تیلور (تیلوریسم) و نیز نظام **فورد** (فوردیسم) بر کارآیی صنعتی افزودند، چون با روش های به کار گرفته شده، تلاش می شد از اتلاف وقت کارگران در کارخانه تا آنجا که ممکن است جلوگیری شود و این امر در تولید انبوه کالاها

1-Taylor, Frederick Winslow.

عاملی بسیار مؤثر بود.

تین‌تسین، پیمان‌های[1] (ژوئن ۱۸۵۸)

یک رشته قرارداد بین چین، فرانسه، بریتانیا، روسیه و ایالات متحده که به دنبال درگیری انگلیس و فرانسه در کانتون و رخنهٔ روسیه به شمال چین، منعقد شد. به موجب این قراردادها هیأت‌های دیپلماتیک این کشورها در پکن مستقر می‌شد. ۱۱ بندر دیگر چین به روی خارجیان باز می‌شد و مقرراتی برای تعرفه و تجارت در داخل چین وضع می‌گردید. دولت چین قانون منع ورود تریاک را ملغی می‌کرد. این پیمان‌ها اوج بهره‌برداری استعمار غرب از چین بود. اما در ژوئن ۱۸۵۹ به نخستین دیپلمات خارجی که می‌خواست وارد چین شود، اجازهٔ ورود داده نشد. بریتانیا تاکو را بمباران کرد و سال بعد هزاران سرباز فرانسوی و انگلیسی پکن را اشغال کردند و کاخ تابستانی را به آتش کشیدند.

تی‌یر، آدولف[2] (۱۸۷۷ – ۱۷۹۷)

دولتمرد فرانسوی. وی روزنامه‌نگار، وکیل دادگستری و مورخ دورهٔ انقلاب و عصر ناپلئون بود. در ۱۸۳۰ در زمرهٔ کسانی بود که **لویی فیلیپ** را به قبول پادشاهی فرانسه ترغیب می‌کرد. در سمت وزارت کشور فرانسه، پرلتاریای این کشور را در پاریس ولیون سرکوب کرد. در ۱۸۳۶ و ۱۸۴۰ نخست‌وزیر فرانسه شد. در ۱۸۴۸ به پادشاه توصیه کرد در برابر انقلابیون از پاریس عقب‌نشینی کند و بعد با استمداد از نیروهای عقب‌ماندهٔ روستاها به سرکوب

1- Tientsin, Treaties of. 2- Thiers, Adolphe

قیام کارگری بپردازد. به دنبال کودتای ۱۸۵۱ بناپارت، دستگیر شد و به خارج از پاریس تبعید گردید. در ۱۸۶۳ نمایندهٔ پارلمان شد و از سیاست‌های بناپارت انتقاد کرد. در فوریهٔ ۱۸۷۱ به دنبال شکست بناپارت از **بیسمارک** در جمهوری سوم، «رئیس قوهٔ اجرائی» در بُردو شد. در دیدار با بیسمارک و مذاکرهٔ صلح به حالت جنگی آلمان - فرانسه پایان داد و **کمون پاریس** را با بیرحمی تمام سرکوب کرد. دو قرضهٔ دولتی به ابتکار او، غرامت مورد نظر آلمان را تأمین کرد و قوای آلمان بعد از دو سال و نیم خاک فرانسه را ترک کردند. تی یر درپی سرکوب خونین **کمون پاریس** رئیس جمهور فرانسه شد و تا مه ۱۸۷۳ در این مقام باقی ماند هرچند در ته قلب یک سلطنت‌طلب ارلئانیست بود.



ث. ژ. ت[1]

کنفدراسیون کلّ کارگران فرانسه. در ۱۸۹۵ جنبش اتحادیه‌های کارگری فرانسه در لیموژ ایجاد شد و در ۱۹۰۲ در مونپلیه، سازمان‌های کارگری را یکجا گرد آورد. این سازمان هم در زمینه‌های اقتصادی (دستمزد، حقوق، بهبود شرایط کار و زندگی) و هم در امور سیاسی جبهه‌گیری دارد. در ۱۹۰۶ زیر سیطرهٔ **سندیکالیست‌های** انقلابی قرار گرفت و دست به اعتصاب‌های عمده‌ای زد. در برخورد با دولت تا حدی نفوذ چشمگیر خود را از دست داد و در ۱۹۲۱ جناح تندروتر آن به حزب کمونیست فرانسه وابسته شد. در ۱۹۳۶ زیر شعار جبههٔ خلق، کنفدراسیون بار دیگر وحدت گذشته را بازیافت که در ۱۹۴۰ منحل شد و در ۱۹۴۶ تحت کنترل حزب کمونیست مجدداً تشکیل گردید. اما عناصر غیر کمونیست در ۱۹۴۷ منشعب شده کنفدراسیون دیگری به همین نام برای خود ایجاد کردند که از نظر کمیت و کیفیت به پای ث. ژ. ت. نمی‌رسد.

1- C. G. T. Confêdération Générale du Travail.

ج

جاکسون، آندرو[1] (۱۸٤۵ ـ ۱۷٦۷)

هفتمین رئیس جمهور آمریکا. در کارولینای جنوبی به دنیا آمد. در انقلاب آمریکا فعال بود، مدتی توسط انگلیسی ها به زندان افتاد. سپس در سمت وکیل دادگستری انجام وظیفه کرد (۹۷ــ ۱۷۸۸) و بعد سناتور شد (۸ــ ۱۷۹۷). در ۱۸۰٦ به خاطر درگیری اش با پرزیدنت **جفرسون** از خدمات عمومی کناره‌گیری کرد. در ژانویهٔ ۱۸۱۵ و در هنگامهٔ **جنگ انگلستان ـ آمریکا** در نیوارلئان جلوپیاده شدن انگلیسی ها را گرفت و به صورت قهرمان ملی درآمد. در ۱۸۱۸ در رأس نیرویی فلوریدا را اشغال کرد و فرماندار آنجا شد (۳ــ ۱۸۲۱)؛ مجدداً سناتور شد (۵ــ ۱۸۲۳) و در ۱۸۲۸ به ریاست جمهوری انتخاب گردید. وی نخستین کاندیدای **حزب دموکرات** بود که رئیس جمهور می شد. او از مدافعان حقوق ایالت ها در برابر دولت فدرال بود. جنگ با سرخپوستان، تسخیر **تگزاس**، و اصرار برقرار دادن پول نقره‌ای به جای اسکناس (و جلوگیری از تورم) از رویدادهای زمان ریاست جمهوری جاکسون است.

با پایان گرفتن دورهٔ ریاست جمهوری جاکسون در ۱۸۳٦، مارتین وان بورن (۱۸٦۲ــ ۱۷۸۲) به جای وی برگزیده شد.

جامعهٔ بزرگ[2]

پرزیدنت **لیندون بینز جانسون** در ۲۲ مه ۱۹٦٤ طی نطقی در دانشگاه

1- Jackson, Andrew. 2- Great Society.

میشیگان گفت که ایالات متحده می‌توانـد ضمن آنکه جامعه‌ای ثروتمند و قدرتمند است، «جامعهٔ بزرگی» نیز باشد. این پیشنهاد جانسون را تقلیدی از «سیاست نوین» **فرانکلین روزولت** و «مرزهای جدید» **جان اف کندی** و «سیاست منصفانهٔ[1]» **ترومن** قلمداد کرده‌اند.

جامعهٔ کشورهای جنوب خاوری آسیا ← آسه‌آن[2]

جامعهٔ مابعد صنعتی[3]

دانیل بِل، جامعه‌شناس آمریکایی در توصیف ساختارهای اجتماعی جدیدی که از تحول جوامع صنعتی پدید آمده‌اند و ویژگی نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم‌اند، از اصطلاح «مابعد صنعتی» استفاده می‌کند. به عقیدهٔ او در ایالات متحده، ژاپن، شوروی و اروپای باختری جامعهٔ جدیدی به وجود آمده است. ویژگی محوری این جامعه «تمرکز دانش نظری — یعنی سرچشمهٔ اختراع‌ها و تعیین خط‌مشی جامعه— است.» از نظر اقتصادی نیز خصیصهٔ چنان جامعه‌ای آن است که به جای جامعهٔ تولید کنندهٔ کالا، اقتصاد خدماتی دارد. از نظر شغلی نیز، طبقهٔ حرفه‌ای و فنی مشاغل عمده را در اختیار می‌گیرد و تعیین خط‌مشی سیاسی جامعه از فرآیند ایجاد تکنولوژی فکری انجام می‌شود.

صاحبنظران دیگری نیز از این اصطلاح در توصیف جنبه‌های دیگری از جامعه بهره گرفته‌اند. پل گودمن و کِنِت کِنیتون برآنند که در جامعهٔ مابعد صنعتی انسان در جستجوی جهانی ورای جهان مادی است. رالف دارندرف از

1- Fair Deal.
2- Association for South East Asian Nations.
3- Post - Industrial Society.

اصطلاحات «مابعد اقتصادی» و «مابعد سرمایه‌داری»؛ روستو از «جامعهٔ مابعد رشد»؛ و برژینسکی از «جامعهٔ تکنوکرات» به همین معنی استفاده می‌کنند.

جامعهٔ ملل [1]

سازمان بین‌المللی که در ۱۹۱۹ به منظور حفظ صلح و حل مسائل بین‌المللی از طریق مذاکره برپا شد. در خلال جنگ اول برخی سیاستمداران عضو جرگهٔ **مشترک المنافع** (نظیر **فیلد مارشال اسموتس** و سسیل آوچلوود)، رئیس جمهور آمریکا **وودرو ویلسون**، و دیگران، برپایی چنین سازمانی را مطرح کردند ویکی از **۱۴ اصل** معروف ویلسون، استقرار جامعهٔ ملل بود. میثاق جامعهٔ ملل (همان قانون اساسی و نظامنامهٔ سازمان) درآوریل ۱۹۱۹ در **کنفرانس صلح پاریس** تدوین گردید (که در متن تمامی پیمان‌های صلح نیز گنجانیده شد)؛ مقر جامعهٔ ملل درژنو و نخستین دبیرکل آن سراریک دروموند انگلیسی بود (۳۲ــ ۱۹۱۹). با خودداری کنگرهٔ آمریکا از تصویب **پیمان ورسای،** آمریکا از عضویت جامعهٔ ملل محروم ماند. آلمان از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۳ و شوروی از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۰ عضو جامعه بودند از دیگر بنیانگذاران جامعه که به تدریج آنرا ترک گفتند؛ برزیل در ۱۹۲۶؛ ژاپن در ۱۹۳۳ وایتالیا در ۱۹۳۷ بودند. جامعه ازنیرویی که دولت‌های عضو را وادار به‌پذیرش تصمیم‌های خویش کند محروم بود. تنها حربهٔ جامعه حق اعمال «مجازات‌هایی» درمورد عضوخطاکار بود که اینهم در مورد مثلاً ایتالیا (در حمله به حبشه در ۶ــ ۱۹۳۵) بی اثر ماند. جامعه موفق شد به اختلاف‌های دولت‌های بالکان وآمریکای لاتین خاتمه دهد، به پناهندگان روسی و ترک در ۱۹۲۰ کمک برساند؛ وامی برای دولت‌های حوضهٔ دانوب فراهم سازد، و از طریق **سازمان بین‌المللی کار** به بهبود شرایط کار در سطح

1- League of Nations.

بین‌المللی کمک کند. جامعه در برپایی نظام سرپرستی (قیمومت)؛ ادارهٔ قضایی سیلزی علیا؛ و شهر آزاد **دانزیک** نیز موفق بود. اما در جلوگیری از تجاوز ژاپن به چین؛ تجاوز ایتالیا به‌حبشه؛ و تجاوز شوروی به فنلاند موفقیتی نداشت. در بحران‌های ماقبل جنگ دوم جهانی، قدرت‌های بزرگ، جامعهٔ ملل را نادیده گرفتند. در خلال جنگ جهانی جامعهٔ ملل به وظایف غیرسیاسی خود ادامه داد و در آوریل ۱۹۴۶ مسئولیت‌های آن برعهدهٔ سازمان ملل متحد قرار گرفت.

جامو و کشمیر[1]

دولت هندوستان ایالت کشمیر را بدین نام می‌خواند. این ایالت در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۵۷ در جمهوری هند ادغام شد.

جان بیست و سوم، پاپ[2] (۱۹۶۳ - ۱۸۸۱)

نامش آنجلو جیوسپ رنکالی. در نزدیک برگامو به دنیا آمد. در ۱۹۲۵ سفیر پاپ در بلغارستان، و در سال ۱۹۳۵ نمایندهٔ پاپ در ترکیه و یونان، در ۱۹۴۴ سفیر پاپ در فرانسهٔ آزاد شده بود. در ۱۹۶۳ کاردینال و اسقف اعظم ونیز شد. با درگذشت **پاپ پی دوازدهم** پس از ۱۲ دور رأی گیری به نام پاپ جان بیست و سوم به جانشینی او برگزیده شد (۲۸ اکتبر ۱۹۵۸). همکاری کلیساهای کاتولیک و غیرکاتولیک در زمان او افزایش یافت. **شورای دوم واتیکان** اصلاحاتی انجام داد. بخشنامهٔ ماترات ماجسترا (۱۹۶۱) با قبول آزادی‌های اجتماعی، به ایجاد همکاری میان کلیساها کمک شایانی کرد.

1- Jammu and Kashmir. 2- John XXIII, Pope.

جان پل دوم، پاپ[1] (متولد ۱۹۲۰)

نامش کارول وُژتیلا و متولد وادوویچ در لهستان. در نوامبر ۱۹۴۶ کشیش شد و پس از تحصیل در رم، به کراکو بازگشت. ۲۹ سال در این شهر ماند. در ۱۹۵۸ معاون اسقف؛ در ۱۹۶۶ اسقف، و در ۱۹۶۷ کاردینال شد. با درگذشت **پاپ جان پل اول** (که تنها ۳۳ روز در مقام پاپی بود) کاردینال‌ها تصمیم گرفتند از خارج از ایتالیا کسی را به مقام پاپی برگزینند. این امر از ۱۵۲۲ ببعد بی‌سابقه بود. سرانجام در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۸ کاردینال وُژتیلا به نام پاپ جان‌پل دوم به پاپی برگزیده شد. در ۸۱ــ ۱۹۷۹ به دومینیکن، مکزیک، لهستان، ایرلند، ایالات متحده، ترکیه، زئیر، کنیا، گانا، ساحل عاج، فرانسه، آلمان باختری، برزیل، پاکستان، فیلیپین، ژاپن سفر کرد. در مه ۱۹۸۱ در میدان سن‌پیتر رم، و نیز در سفر سال ۱۹۸۲ به نیجریه و پرتغال در فاتیما مورد سوءقصد قرار گرفت. در همانسال به انگلستان، اسکاتلند و ویلز سفر کرد. در گرماگرم **کشمکش فالکلند** به آرژانتین، و در فوریهٔ ۱۹۸۶ به هند رفت.

جانستون، طرح

طرحی که به موجب آن دولت اسرائیل در نظر داشت با استفاده از آب‌های رود اردن به آبادانی صحرای نِقِب در اسرائیل و دیگر مناطق کم‌آب خاورمیانه بپردازد.

جانسون، آمی[2] (۴۱ــ ۱۹۰۳)

از زنان پیشگام انگلیسی در زمینهٔ هوانوردی. در ساعت‌های فراغت تمرین

1- John Paul II., Pope. 2- Johnson, Amy.

پرواز می کرد (۹ــ ۱۹۲۸). در ۱۹۳۰ طی پروازی ۲۰ روزه از کرویدون به داروین و سرانجام به بریسبین رفت. این عمل، وی را قهرمان نسل خود ساخت. در ۱۹۳۱ فاصلهٔ لندن به توکیو— از راه سیبری— را ده روزه پیمود که رکوردی تازه در پرواز انسان بود و از آنجا به کیپ تاون رفت (۱۹۳۲). در ۵ژانویهٔ ۱۹۴۱ با سقوط هواپیمایش در دهانهٔ رود تیمز لندن کشته شد.

جانسون، آندرو[1] (۷۵ــ۱۸۰۸)

رئیس جمهور ایالات متحده. متولد کارولینای شمالی بود. در **حزب دموکرات** ایالت تنسی فعالیت می کرد(۵۷ ــ ۱۸۳۵)و فرماندار این ایالت بود (۵۷ ــ ۱۸۵۳)، سپس به سناتوری انتخاب شد. در **جنگ داخلی** تنها سناتور جنوبی بود که از **لینکلن** حمایت کرد و همین امر سبب شد تا در انتخابات ۱۸۶۴ کاندیدای معاونت ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه شمال شود. با ترور و مرگ آبراهام لینکلن، جانسون رئیس جمهور آمریکا شد. قانون بازسازی ۱۸۶۷ را وتو کرد. این قانون به سیاهان حق رأی می داد و جدایی خواهان جنوب را از حق رأی محروم می کرد. وتوی او با تصویب اکثریت کنگره که ازجمهوریخواهان رادیکال بودند بی اثر شد. در مارس ۱۸۶۷ کنگره، قانونی را به تصویب رسانید که بنابرآن، رئیس جمهور نمی توانست بدون تصویب سنا، مقام های عالی اجرایی را کنار بگذارد. جانسون این عمل را تجاوزی به حقوق ریاست جمهوری می دانست و به عنوان آزمایش استانتون وزیر جنگ کابینه را معزول کرد. مجلس نمایندگان (برای نهمین بار در تاریخ ایالات متحده) تصمیم به استیضاح جانسون گرفت. مجلس سنا در۱۶ مه ۱۸۶۸ با ۳۰ رأی موافق و ۱۹ رأی مخالف، رئیس جمهور را تبرئه و ابقا کرد.

1- Johnson, Andrew.

جانسون، لیندون بینز[1] (۷۳ – ۱۹۰۸)

سی و ششمین رئیس جمهور آمریکا. در تگزاس زاده شد. ابتدا معلم بود سپس به کنگرهٔ ایالات متحده راه یافت (٤٨ — ۱۹۳۷). در ۱۹٤٨ سناتور شد. **جان اف کندی** در انتخابات ۱۹٦۰ ویرا به معاونت ریاست جمهوری برگزید. در ۲۲ نوامبر ۱۹٦۳، با ترور کندی در دالاس تگزاس، وی رئیس جمهور آمریکا شد و در ۱۹٦٤ مجدداً با اکثریت عظیمی کاندیدای جمهوریخواه، **باری گلدواتر**، را شکست داد. قانون **حقوق مدنی**، قانون آموزش فدرال (۱۹٦٥)، درمان عمومی، همگی بخشی از برنامه‌های اصلاحی جانسون و «**جامعهٔ بزرگ**» او بودند. اما درگیری فزایندهٔ او در **جنگ ویتنام** و بی اعتنایی به خواست عمومی مردم آمریکا و جهان در پایان دادن به جنگ، از اعتبار او کاست. وی در انتخابات ۱۹٦٨ شرکت نکرد و معاون وی هیوبرت همفری نیز از کاندیدای رقیب، **ریچارد نیکسون** شکست خورد.

جانشین، دولتهای[2]

کشورهایی که در پایان جنگ جهانی اول از تجزیهٔ امپراتوری سابق اتریش - هنگری پدید آمدند و شامل چکسلواکی، یوگسلاوی، جمهوری اتریش، مجارستان (یا هنگری تریانُن) می‌شد. ایتالیا هم گرچه جزو قلمرو سابق **هابسبورگ‌ها** محسوب می‌شد، اما جزو دولت‌های جانشین به حساب نمی‌آید.

1- Johnson, Lyndon Baines.　　2- Succession States.

جایتا، حزب

حزب سیاسی طرفدار ژنرال حسین محمد ارشاد رئیس جمهور بنگلادش. این حزب که درپی به قدرت رسیدن ژنرال ارشاد ایجاد شده است در ۷ مه ۱۹۸۶ انتخاباتی برگزار کرد که در آن حائز اکثریت گردید. عوامی لیگ، حزب طرفدار **مجیب‌الرحمان** به عنوان حزب اقلیت در این انتخابات در ردیف دوم قرار گرفت.

جبر، صالح

نخست‌وزیر عراق از ۲۹ مارس ۱۹۴۷ تا ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۴۸. او به منظور تجدید نظر در **پیمان ۱۹۳۰ انگلستان ــ عراق** اقداماتی را آغاز کرد. به لندن رفت و در ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۴۸ **پیمان پورتسموث** را امضا کرد که با مخالفت گستردهٔ مردم عراق روبه‌رو شد. وی در بازگشت به بغداد زیر فشار افکار عمومی و تظاهرات خونین و گستردهٔ مردم، استعفا داد (۲۷ ژانویهٔ ۱۹۴۸)

جبل الطارق[1]

مستعمرهٔ بریتانیا در منتهی الیه شبه جزیرهٔ ایبری و در مدخل مدیترانه، مساحت آن ۵ کیلومتر مربع و جمعیتش یکصد هزار نفر. در ۱۷۰۴ دریادار انگلیسی سرجورج روک از مشغلهٔ اسپانیا در **جنگ‌های جانشینی** استفاده کرد و این نقطهٔ مهم استراتژیکی را تصرف نمود. به موجب پیمان اوترشت (۱۷۱۳) به انگلستان واگذار شد. جورج اول پادشاه انگلستان وعده داد که جبل الطارق را به اسپانیا بازپس دهد (۱۷۲۵). اسپانیا در سال‌های ۱۷۲۷، ۱۷۳۹، و ۸۰ــ ۱۷۷۹ جبل الطارق را محاصره کرد امّا به موجب پیمان ورسای (۱۷۸۳) اسپانیا از حق حاکمیت خود بر جبل الطارق چشم پوشید. در اوایل

1- Gibraltar.

سدهٔ نوزدهم پایگاه دریایی انگلستان در مدیترانهٔ باختری در پای صخره‌های جبل‌الطارق برپا شد. این پایگاه در ۱۹۴۲ برای تجمع قوای متفقین و حملهٔ ناوگان‌ها به افریقای شمالی مورد استفاده قرار گرفت. **فرانکو** در ۱۹۳۹ بار دیگر خواستار بازگرداندن این بندر به اسپانیا شد. در ۱۹۶۳ این مسأله به سازمان **ملل متحد** نیز ارجاع شد. در رفراندوم ۱۰ سپتامبر ۱۹۶۷ مردم جبل‌الطارق باقی ماندن در حاکمیّت بریتانیا را بر سلطهٔ اسپانیای فاشیستی فرانکو ترجیح دادند (۴۴ نفر به نفع پیوستن به اسپانیا رأی دادند و ۱۲۱۳۸ نفر به نفع ماندن با بریتانیا). در ۱۹۴۶ حکومت خودمختار جبل‌الطارق اعلام شد و دامنهٔ اختیارات این حکومت در ۱۹۶۹ گسترش یافت. اسپانیا مرز اندلس (آندالوزیا) را با جبل‌الطارق بست و این بندر را از خشکی در محاصره قرار داد. در سپتامبر ۱۹۷۷ وزیران خارجهٔ بریتانیا و اسپانیا در مادرید بر سر مسألهٔ جبل‌الطارق مذاکره کردند. دنبالهٔ این مذاکرات در ۱۹۸۰ در لیسبون ادامه یافت و توافقی حاصل شد. اما به دنبال **کشمکش فالکلند** باردیگربرداشتن محاصرهٔ خشکی بندر از سوی اسپانیا به تأخیر افتاد.

جبههٔ خلق [1]

در دههٔ ۱۹۳۰ به ابتکار کمونیست‌ها و به منظور همکاری چپ با نیروهای میانه و مرکز علیه جناح‌های راست و رژیم‌های دست‌راستی، در پاره‌ای کشورها جبههٔ خلق تشکیل شد. در هفتمین کنگرهٔ **کمینترن** (ژوئیهٔ ۱۹۳۵) مقرر شد کمونیست‌ها از حمله به احزاب سوسیال دموکرات دست بردارند (قبلاً آنها را سوسیال فاشیست می‌نامیدند و نازی‌ها از این امر بهره‌برداری شایانی کردند تا نیروهای دموکرات را منفعل کنند). سیاست جدید اتحاد طیف چپ منجر به تشکیل حکومت‌های جبههٔ خلق شد (فرانسه و اسپانیا در ۱۹۳۶ و شیلی در ۱۹۳۸). در فرانسه دولت جبههٔ خلق به

1- Popular Front.

نخست وزیری **لئون بلوم** (البته بجز کمونیست ها) تا ۱۹۳۸ بر سر کار باقی ماند و سپس با شکستن ائتلاف چپ جای خود را به دولت **دالادیه** داد. در اسپانیا جبههٔ خلق به رهبری **آثانیا** در برابر فاشیست های **فرانکو** قرار گرفت و سرانجام جنگ داخلی این کشور به پیروزی فرانکو منتهی شد.

با انعقاد پیمان **هیتلر - استالین** (اوت ۱۹۳۹) دولت های جبههٔ خلق هم به پایان عمر خویش رسیدند. مشی **کمینترن** تغییر کرد. و همکاری با احزاب سوسیال دموکرات مردود شمرده شد. اما هنگامی که نازی ها به شوروی حمله بردند (ژوئن ۱۹۴۱) کمونیست ها بار دیگر درصدد همکاری با احزاب ضدّ فاشیست برآمدند. از بعد از جنگ جهانی دوم، این سیاست جبههٔ خلق و همکاری کمونیست ها با سوسیالست ها و بورژوازی دچار دگرگونی هایی شده است. با ایجاد **کمینفرم** و سیاست خشن ژدانف بار دیگر سیاست جبهه ای کنار نهاده شد، اما پس از درگذشت **استالین** پاره ای از احزاب کمونیست به این سیاست روی آوردند و خاصه با اعادهٔ حیثیت از **تیتو** در ۱۹۵۵ بر شدت سیاست جبهه ای افزوده شد. حزب کمونیست فرانسه با سوسیالیست ها برنامهٔ انتخاباتی مشترکی داد و در دولت سوسیالیست میتران شرکت کرد، حزب کمونیست اسپانیا، درپی مرگ **فرانکو**، خواهان ائتلافی حتی با سلطنت طلبان شده است.

جبههٔ دوم[1]

در ماه اوت ۱۹۴۱ **استالین** از مقام های بریتانیایی خواست تا با گشودن هر چه سریعتر جبههٔ دومی در اروپای باختری، از فشار ارتش **هیتلری** بر شوروی بکاهند. در انگلستان نیز دولت بر سر «گشودن فوری جبههٔ دوم»، زیر فشار قرار گرفت. در کابینهٔ جنگی نیز **بیوربروک** مدافع گشودن چنین جبهه ای بود. در اواخر آن سال آمریکایی ها نیز با پیاده کردن قوا در اروپا موافقت

1- Second Front.

کردند. **چرچیل** در گشودن جبههٔ دوم قبل از ۱۹۴۴ تردید داشت. به عقیدهٔ او درگیر کردن نیروهای عظیم بدون برنامه‌ریزی درازمدت ممکن بود فاجعه‌ای نظیر **گالیپولی** (۱۹۱۵) را به وجود آورد. سرانجام در **کنفرانس کِبِک** در اوت ۱۹۴۳ تصمیم به گشودن جبهه گرفته شد و این امر با پیاده شدن قوا در **نُرماندی** در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ اجرا شد.

جبههٔ متحد[1]

اتحاد حزب کمونیست و سایر احزاب سیاسی در یک کشور. فرق آن با **جبههٔ خلق** در آن است که در جبههٔ متحد، احزاب مؤتلف همگی احزاب طبقهٔ کارگر تلقی می‌شوند. در عمل، این واژه در مورد همکاری حزب کمونیست با احزاب سوسیال دموکرات به کار گرفته می‌شود. در مباحث تاکتیکی کمونیستی از دو نوع جبههٔ متحد صحبت می‌شود: یکی متحد از بالا (که همان همکاری و توافق رهبران احزاب مزبور است)، و یکی جبههٔ متحد از پایین که در آن، عمل اتحاد حزب کمونیست و سوسیال دموکرات بدون موافقت رهبران حزب اخیر و توسط اعضای دو حزب انجام می‌شود.

جدایی[2] (انفصال)

کناره‌گیری رسمی از یک سازمان، حزب، کلیسا، دولت یا کشور. جدا شدن از سرزمینی دیگر معمولاً با شورش و جنگ همراه است. در ۱۷۷۶ چهارده مستعمره‌نشین آمریکایی درپی جنگی خونین از انگلستان جدا شدند. در ۱۸۱۰ کشورهای آمریکای لاتین از اسپانیا جدا شدند و در ۱۸۲۲ برزیل از پرتغال جدا شد. یونان در ۱۸۳۰ از عثمانی، کوبا در ۱۸۹۸ از اسپانیا، پاناما

1- United Front. 2- Secession.

از کلمبیا در ۱۹۰۳، بنگلادش از پاکستان در ۱۹۷۱ جدا شدند. ایالت های جنوبی آمریکا که مخالف الغای بردگی بودند در ۱۸٦۱ از ایالت های شمالی که خواهان الغای بردگی بودند جدا شدند اما درپی جنگ خونین (**جنگ داخلی**، **جنگ انفصال**، **جنگ الغای بردگی**) این جدایی عملی نشد.

جدایی خواهی[1]

تقاضای گروه یا منطقهٔ خاصی از یک کشور مبنی بر جدا شدن از آن کشور و ایجاد کشوری مستقل یا الحاقشان به کشوری دیگر. گروه یا منطقه‌ای که خواهان جدایی است درواقع می خواهد از حاکمیت کشور موجود رها شود. خواست اهالی کاتالونیا به جدایی از اسپانیا؛ خواست مردم **بیافرا** به جدایی از نیجریه؛ تقاضای مردم **کِبِک** به جدایی از کانادا نمونه هایی از جدایی خواهی در عصر حاضرند. **بنگلادش** نمونهٔ موفق جدایی خواهی است. اهالی پاکستان شرقی طی جنگی جدایی خواهانه ــ به یاری ارتش هند ــ از پاکستان غربی جدا شدند و کشور بنگلادش را ایجاد کردند.

جدایی زدایی[2] (نژادی)

فرایند پایان بخشیدن به امرجدایی نژادی درایالات متحده. تا ۱۹۵٤ به موجب رأی **دیوان عالی کشور**، مدارس سیاه و سفید درپاره‌ای ایالت های جنوبی از هم مجزا بودند و دولت موظّف بود که تسهیلات یکسانی را در هر دو نوع مدرسه فراهم سازد. اما در عمل چنین نبود و کیفیت مدارس سفیدپوستان به مراتب از مدرسه های رنگین‌پوستان برتر بود. جنبش **حقوق مدنی** خواهان لغو مدارس و دانشگاه های مجزا برای نژادها در ایالت های جنوبی شد و دیوان

1- Separatism. 2- Desegregation.

عالی هم در ١٩٥٤ جدایی نژادی را امری مغایر قانون اساسی اعلام کرد. از آن زمان با آنکه مقاومت‌هایی در ایالت‌های نژادپرست جنوبی در برابر جدایی زدایی صورت گرفت (و **آیزنهاور** و **کندی** به منظور اجرای حکم دیوانعالی ایالات متحده ناچار به اعزام قوا به ایالت‌های جنوبی شدند) اما روند جدایی زدائی با موفقیت ادامه یافت.

جدایی نژادی[1]

این واژه در مورد سیاست تبعیض نژادی در ایالات متحدهٔ آمریکا و جدایی سیاه‌پوستان از سفیدپوستان به کار رفته است. به دنبال **جنگ انفصال**، چهاردهمین اصلاحیهٔ قانون اساسی آمریکا در سال ١٨٦٨ ایالت‌های آمریکا از اعمال قوانین مغایر با آزادی و برابری کلیهٔ شهروندان ممنوع شدند. اما در ١٨٩٦ **دیوان عالی** رأی داد که عمل ایالت لویزیانا در جدا کردن اتوبوس یا مسکن سفید از سیاه هیچ مغایرتی با قانون اساسی ندارد و این جدایی نژادی غیرمعقول نیست. در ١٩٥٤ بار دیگر دیوان عالی به ریاست براون رأی داد که جدایی نژادی مانع از برابری کامل شهروندان می‌شود و باید لغو گردد.

در اجرای همین امر بود که **ترومن** جدایی نژادی در ارتش را ملغی کرد (١٩٤٧)، و **آیزنهاور** برای مراقبت از کودکان سیاه‌پوستی که به مدرسه سفیدها می‌رفتند مجبور به اعزام قوای فدرال به آرکانزاس شد (١٩٥٧). **کندی** نیز قوای فدرال را به آلاباما اعزام کرد تا دانشجوی سیاه‌پوستی بنام مردیت بتواند در دانشگاه سفیدپوست‌ها ثبت‌نام کند (١٩٦٢). عواملی که در این تصمیم‌های دولت فدرال آمریکا دخالت داشته‌اند صرفنظر از رأی دادگاه براون، عبارتند از: افزایش قدرت رأی سیاهان در شهرهای بزرگ؛ ایجاد شورش‌های سیاه‌پوستی در شهرهای صنعتی؛ دایر شدن سازمان‌های مبارزه‌با تبعیض نژادی مثل **انجمن ملی پیشبرد حقوق رنگین پوستان** و سازمان‌های مشابه آن، و نیز پیدایش و

1- Segregation.

قوت‌گیری جنبش **حقوق مدنی**.

جعفر پاشا، عسکری (۱۹۳۶ – ۱۸۸۵)

نخست‌وزیر عراق. در بغداد متولد شد و به سود عثمانی در جنگ جهانی اول با متفقین جنگید. اما بعد تغییر جبهه داد و به خدمت **فیصل** پادشاه سوریه درآمد. به همراه فیصل به عراق رفت و وزیر دفاع شد. در ۱۹۲۴ به نخست‌وزیری رسید و نخستین پیمان دوستی عراق– انگلستان را امضا کرد. در ۱۹۳۰ که بار دیگر وزیر دفاع شد دومین پیمان دوستی عراق– انگلیس را امضا کرد. در کودتای **بکر صدقی**، هنگامی که عازم میانجی‌گری بین دولت و کودتاگران بود گرفتار و درجا تیرباران شد (۱۹۳۶).

جفرسون، توماس[1] (۱۸۲۶ – ۱۷۴۳)

رئیس جمهور ایالات متحده. در ویرجینیا به دنیا آمد، تحصیل حقوق کرد و جزء هیأت نمایندگی به کنگرهٔ قاره‌ای رفت. اعلامیهٔ استقلال امریکا (۱۷۷۶) را جفرسون نوشت. در کنگره (۴ – ۱۷۸۳) نظام پولی اعشاری را ابداع کرد. از ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۹ در پاریس شاهد اوج‌گیری انقلاب کبیر فرانسه بود و در تدوین اعلامیهٔ حقوق بشر همکاری داشت. در سپتامبر ۱۷۸۹ به عنوان نخستین وزیر جنگ وارد آمریکا شد و تا ۱۷۹۳ در این سمت بود. در آن سال در اعتراض به گرایش‌های تمرکزجویانهٔ **هامیلتون** استعفا داد. در دورهٔ ریاست جمهوری **آدامز** (۱۸۰۱ – ۱۷۹۷) معاون وی بود. او مدافع حقوق ایالت‌ها در برابر تمرکز طلبی دولت فدرال بود. در انتخابات ۱۸۰۰ با حمایت هامیلتون در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد. **خرید ایالت لویزیانا** از فرانسه

1- Jefferson, Thomas.

در زمان ریاست جمهوری او صورت گرفت جفرسون دو دوره (تا ۱۸۰۹) رئیس جمهور بود و در هنگام بازنشستگی دانشگاه ویرجینیا را بنا نهاد (۱۸۱۹).

جلیکو، جان راش ورث[1] (۱۹۳۵ — ۱۸۵۹)

دریاسالار انگلیسی. در ۱۸۷۲ به نیروی دریایی پیوست. در برخورد ناوهای کمپردون و ویکتوریا در ۱۸۹۳ جان سالم به در برد. در ۱۹۱۵ به درجهٔ دریاسالاری رسید. در ۱۹۱۲ لرد دوم دریاداری شد. در اوت ۱۹۱۴ در نبرد دریایی **هلیگولند بایت** و در ۲۴ ژانویهٔ ۱۹۱۵ در **نبرد کنارهٔ داگر** به پیروزی‌های مختصری دست یافت. در ۱۹۱۶ در **ژوتلند** در بزرگترین نبرد دریایی جنگ جهانی اول پیروز شد، ولی تلفات انگلستان در این نبرد سنگین بود. در ۱۷ — ۱۹۱۶ لرد اول دریاداری، و در پایان جنگ رئیس ستاد نیروی دریایی بریتانیا بود. جلیکو در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ فرماندار کل زلاند نو بود.

جمهوری متحدهٔ عربی[2]

نام رسمی کشور **مصر** از فوریهٔ ۱۹۵۸ تا اوت ۱۹۷۱. **سادات** در ۱۹۷۱ نام «جمهوری عربی مصر» را به جای جمهوری متحدهٔ عربی برای کشور تعیین کرد.

1- Jellicoe, John Rushworth.　　2- United Arab Republic.

جمهوری افریقای مرکزی[1]

بین کشورهای کامرون، چاد، سودان، زئیر و کنگو برازاویل قرار گرفته و به دریا راه ندارد. مساحت ٦٢٢٩٨٤ کیلومتر مربع، جمعیت ٣ میلیون نفر، مرکز: بانگی. رود اُبانگی، شاخهٔ رود کنگو در مرز این سرزمین جریان دارد. در ١٨٨٨ به نام اُبانگی‌شری مستعمرهٔ فرانسه شد و یکی ازچهارسرزمین**افریقای استوایی فرانسه** بود. در یکم دسامبر ١٩٥٨ خودمختار شد و به **جامعهٔ فرانسه** پیوست. در ١٣ اوت ١٩٦٠ درچارچوب **جامعهٔ فرانسه** به استقلال کامل رسید. **ژان بدل بوکاسا** ، سرهنگ ارتش، درپی کودتا علیه داوید داکو (ژانویهٔ ١٩٦٦) اختیارات کشور را به نام رئیس جمهور در دست گرفت و رهبری «جنبش برای تحول اجتماعی افریقا»، تنها سازمان سیاسی کشور را به خود اختصاص داد. در ١٩٦٤ به اتحادیهٔ جمهوری‌های افریقای مرکزی (زیر سلطهٔ فرانسه) پیوست. بوکاسا در ١٩٧٤ به خود درجهٔ مارشالی داد و در دسامبر١٩٧٦ به سبک ناپلئون، تاج امپراتوری بر سر نهاد. در ٢١ سپتامبر ١٩٧٩ قوای فرانسه بانگی را اشغال کردند و به حکومت بوکاسا پایان دادند.وی به لیبی و از آنجا به ساحل عاج رفت. فرانسویان، داکو رئیس جمهورپیشین را به قدرت بازگرداندند. بوکاسا غیاباً محاکمه و به جرم آدمکشی، آدمخواری، فساد و روابط جاسوسی با لیبی به اعدام محکوم گردید. وی در ١٩٨٧ به کشور بازگشت و بلافاصله توقیف شد.

جمهوریخواه، حزب[2]

یا «حزب بزرگ قدیمی»[3]، یکی از دو حزب سیاسی بزرگ ایالات متحده. **توماس جفرسون** نخستین حزب جمهوریخواه را به منظور دفاع از منافع

1- Central African Republic. 2- Republican Party. 3- Grand Old Party.

کشاورزان و حقوق ایالت‌ها در برابر دولت فدرال، تأسیس کرد (۱۷۹۲). در دهۀ ۱۸۲۰ چند بار دستخوش انشعاب شد. دومین حزب جمهوریخواه در ۱۸۵٤ از سوی مخالفان بردگی ایجاد شد. این حزب در ۱۸٦۱ با پیروزی **آبراهام لینکلن** در انتخابات ریاست جمهوری به قدرت رسید و تا ۱۹۱۳ قدرت را در دست داشت (بجز سال‌های ۹–۱۸۸۵ و ۷–۱۸۹۳). در آغاز سدۀ بیستم حزب جمهوریخواه، حزب سرمایه‌داران بزرگ، طرفدار تعرفه‌های سنگین، قدرت دولت مرکزی، وامپریالیسم اقتصادی بود. بعد از جنگ جهانی اول **هاردینگ**، **کولیج** و **هوور** از این حزب به ریاست جمهوری رسیدند. این حزب دست سرمایه‌داران را در اقتصاد کاملاً باز گذاشت و از **انزواطلبی** حمایت کرد، و بعد از جنگ جهانی دوم به تعهدات بین‌المللی گردن نهاد. پیروزی ژنرال **آیزنهاور** در ۱۹۵۲ بار دیگر این حزب را به صحنۀ سیاسی آورد. **باری گلدواتر** سخنگوی ارتجاعی‌ترین قشرهای حزب جمهوریخواه، در انتخابات ۱۹٦٤ به سختی از **جانسون** شکست خورد. با موضع نادرست جانسون در جنگ ویتنام بار دیگر حزب جمهوریخواه با **نیکسون** به صحنۀ سیاسی آمد (۱۹٦۸) اما رسوایی **واترگیت** منجر به استعفای نیکسون از ریاست جمهوری شد، وضعی که در تاریخ آمریکا بیسابقه بود. پیروزی ۱۹۸۰ **رونالد ریگان** به همراه پیروزی این حزب در کنگره منجر به این شد که از ۱۹۵٤ به بعد برای نخستین بار حزب جمهوریخواه در سنا اکثریت پیدا کند. در حال حاضر حزب جمهوریخواه حزب نظم و قانون،، حزب سرمایه‌داری بزرگ، حزب شمال صنعتی در برابر جنوب– که هنوز عمدتاً کشاورزی است– و حزب محافظه‌کاران، و حزب **راست جدید** یعنی ارتجاعی‌ترین قشرهای حاکمۀ آمریکا است.

جناح، محمّدعلی[1] (۱۹٤۸ – ۱۸۷٦)

بنیانگذار جمهوری پاکستان. در کراچی به دنیا آمد. به حزب‌ملی کنگره

1- Jinah, Mohammed Ali

پیوست از تفوق هندوها بر مسلمانان در جنبش استقلال هند ناخشنود بود. و با مبارزهٔ منفی **گاندی** نیز موافقت نداشت. در ۱۹۳٤ حزب کنگره را ترک گفت و به **مسلم لیگ** پیوست. مسلم لیگ در اصل (۱۹۰٦) جنبشی فرهنگی و مذهبی بود و رنگ سیاسی نداشت. با سازماندهی جناح، **مسلم لیگ** به یک حزب سیاسی تبدیل شد. اکثریت مسلمانان عضو حزب کنگره به آن پیوستند. پس از انتخابات محلّی ۱۹۳۷ و عدم پذیرش **حزب کنگره** به ائتلاف با مسلم لیگ، رابطهٔ این دو حزب متشنج شد. در مارس ۱۹٤۰ در لاهور جناح طیّ نطقی که در یک میتینگ ایراد کرد خواهان تقسیم شبه قارهٔ هند و ایجاد کشور **پاکستان** شد. جناح با حمایت از انگلیسی ها در خلال جنگ جهانی دوم توانست موضع خود را تقویت کند، در حالی که حزب کنگره از هر گونه همکاری با انگلیسی ها سرباز زد. در انتخابات پایان جنگ، حزب جناح در تمامی مناطق مسلمان‌نشین برندهٔ کرسی ها شد. جناح خواهان پاکستانی متشکل از ٦ ایالت بلوچستان، سند، پنجاب، بنگال، آسام و سرزمین شمال باختری شد. درگیری جناح با کنگره در ۱۹٤۹ جناح را به عمل مستقیم وا داشت و در درگیری هندوها با مسلمانان در حوالی کلکته ٤۰ هزار نفر کشته شدند. در ۱۹٤۷ جناح فرماندار کل پاکستان شد و ۱۳ ماه بعد درگذشت.

جنگ[1]

استفاده از وسایل مخرب برای پیشبرد مقاصد سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیکی توسط سازمان سیاسی و در نظام بین‌المللی. جنگ درواقع ادامهٔ سیاست به طریقی دیگر است. جنگ انواع گوناگون دارد: «جنگ واسطه‌ای» که از سوی دولت ثالثی بر دو دولت تحمیل شود؛ **«جنگ سرد»** که در سطح بین‌المللی با استفاده از تمامی وسایل تبلیغاتی منتها بدون توسل به خشونت و اسلحه، برای پیشبرد مقاصد سیاسی به کار گرفته می شود؛ «جنگ

1- War (Warfare).

سنتی» که در آن از سلاح غیرهسته‌ای استفاده می‌شود؛ «جنگ هسته‌ای» یا اتمی که از نیروی بمب اتمی استفاده می‌شود؛ «جنگ شیمیایی» که در آن از مواد خفه‌کننده، فلج کننده یا آلوده کنندهٔ شیمیایی استفاده می‌شود؛ «جنگ بیولوژیکی» یا جنگ میکربی که با استفاده از میکرب‌های بیماری‌زا سعی در گسترش بیماری‌های واگیردار در اردوی دشمن می‌گردد؛ «جنگ پارتیزانی» برخلاف «جنگ منظم» — که از نیروهای منظم ارتشی استفاده می‌شود— جنگ دسته‌های نامنظم پارتیزانی است؛ «جنگ محدود» از نظر به کار بردن نوع سلاح یا حوزهٔ جغرافیایی محدود است؛ «جنگ روانی»، که با استفاده از تبلیغات رادیویی تلاش می‌شود روحیهٔ خصم تضعیف گردد. «جنگ تام»، جنگ تمام‌عیار که با استفاده از تمامی امکانات از جمله سلاح هسته‌ای و به قصد ازپا درآوردن حریف صورت می‌گیرد. در «جنگ اقتصادی» تلاش بر آن است تا با اخلال در وضع اقتصادی یک کشور، وی را از ادامهٔ جنگ بازدارند و مانع واردات و صادرات کشور گردند. در این حالت مراکز اقتصادی و بنادر و فرودگاه‌های رقیب هدف بمباران قرار می‌گیرند.

جنگ اتحادیهٔ اول[1] (۷—۱۷۹۲)

نخستین اتحادیهٔ دولت‌های اروپایی در برابر فرانسهٔ انقلابی. این اتحادیه که در فوریهٔ ۱۷۹۲ با شرکت اتریش و پروس تشکیل شده بود به فرانسه اعلان جنگ داد، بعداً ساردنی، پی‌مون (۱۷۹۲)، بریتانیا، هلند، اسپانیا (۱۷۹۳)، ناپل، و دولت‌های پاپی نیز بدان ملحق شدند. قوای پروس به داخل خاک فرانسه رخنه کردند اما عقب رانده شدند و هلند نیز به اشغال فرانسه درآمد. پروس در ۱۷۹۵ پیمان صلحی جداگانه با فرانسه منعقد نمود و اسپانیا هم در ژوئن همان سال صلح کرد. پی‌مون، ناپل، و قلمرو پاپ مورد تاخت و تاز قرار

1- War of the First Coalition.

گرفتند. با پافشاری بناپارت در مورد ایتالیا، اتریش مجبور شد به موجب **پیمان کامپوفورمیو** در اکتبر ۱۷۹۷ از اتحادیه خارج شود و تنها انگلستان به حالت جنگ باقی ماند.

جنگ اتحادیهٔ دوم[1] (۱۷۹۸–۱۸۰۱)

پیت سیاستمدار انگلیسی مبتکر این اتحادیه شد. بریتانیا، روسیه، اتریش، ناپل، پرتغال، و عثمانی در ۱۷۹۸ علیه فرانسه متحد شدند. در این هنگام ناپلئون در مصر بود. و **دیرکتوار** ادارهٔ امور فرانسه را برعهده داشت. به سبب جناح‌بندی در **دیرکتوار**، نیروهای اتحادیهٔ دوم به موفقیت‌هایی در فرانسه و ایتالیا نایل شدند اما بعد در میان‌شان اختلاف افتاد. در اکتبر ۱۷۹۹ روسیه از اتحادیه خارج شد. ناپلئون علیه اتریش وارد جنگ شد (۱۸۰۰) و در مارنگو و هوهن‌لیندن آن کشور را شکست داد و به امضای پیمان صلح لونه‌وی (۱۸۰۱) وادار کرد. عثمانی‌ها در ۱۸۰۰ پیمان صلح امضا کرده بودند. اسپانیا متحد فرانسه، پرتغال را شکست داد (سپتامبر ۱۸۰۱). بریتانیا تا انعقاد **پیمان صلح آمین** در حالت جنگ باقی ماند.

جنگ اتحادیهٔ سوم[2] (۱۸۰۵–۷)

در آوریل ۱۸۰۵ **پیت** در مورد اتحادیهٔ جدیدی با روسیه مذاکره کرد. اتریش نیز بدان پیوست. اتریشی ها در **اُسترلیتز** از ناپلئون شکست خوردند و صلح پرسبورگ را امضا کردند. پروس در ۱۸۰۶ به اتحادیه پیوست اما در ینا و ارشتاد شکست خورد و صلح کرد. روس‌ها تا ۱۸۰۷ دوام آوردند. اما آنان نیز به موجب **پیمان تیلسیت** متحد ناپلئون شدند. انگلیسی ها در نبرد **ترافالگار** پیروز

1- War of the Second Coalition. 2- War of the Third Coalition.

شدند و در حالت جنگ باقی ماندند.

جنگ اتحادیهٔ چهارم[1] (١٨١٣-١٤)

با تلفات عظیمی که فرانسویان در نبرد روسیه متحمل شدند پروس نیز از اتحاد با فرانسه خارج شد. **کاسلری** پیشنهاد کرده بود به همهٔ دولت‌هایی که در برابر ناپلئون مقاومت کنند کمک داده شود. و همین پیشنهاد مبنای اتحادیهٔ چهارم بین انگلستان، روسیه و پروس شد، سوئد، اتریش، باواریا، ورتمبرگ و ساکسونی نیز بدان ملحق شدند. قوای متحد در ٣١ مارس ١٨١٤ وارد پاریس شدند و ناپلئون را وادار به کناره‌گیری کردند. در ٣٠ مه همان سال متحدین با فرانسه پیمانی منعقد کردند.

جنگ الغای بردگی ← جنگ داخلی آمریکا.

جنگ انفصال ← جنگ داخلی آمریکا.

جنگ جهانی اول[2] (١٩١٨-١٩١٤)

اروپا از مدت‌ها پیش خود را برای چنین جنگی آماده کرده بود. فرانسه درصدد بود تا **آلزاس و لُرن** را از آلمان پس بگیرد. اتریش می‌خواست دولت صربستان را درهم بشکند و ناسیونالیسم بالکان به آن چنان شدّتی رسیده بود که به انفجار نزدیک می‌شد. قتل آرشیدوک **فرانسوا فردیناند** ولیعهد اتریش در **سارایوو** به دست دانشجوی صرب، به انبار باروت جرقه زد. اروپا با بلوک‌بندی موجود نمی‌توانست و نمی‌خواست به اختلاف‌های موجود با مسالمت پایان بدهد. بریتانیا در دسته‌بندی‌های قاره‌ای شرکت نداشت اما با افزایش نیروی

1- War of the Fourth Coalition.
2- First World War.

دریایی رقیبش آلمان، نگران می شد و به حفظ تمامیت بلژیک نیز متعهد بود.
در ۲۸ ژوئیهٔ ۱۹۱۴ اتریش-هنگری به صربستان اعلان جنگ داد. روسیه قوای خود را در مرزهای اتریش-هنگری و متحد این امپراتوری، آلمان، متمرکز کرد. آلمان در یکم اوت به متحد روسیه، فرانسه، اعلان جنگ داد و در ۳ اوت طبق **نقشهٔ شلایفن** بخشی از بلژیک را تسخیر کرد؛ بریتانیا در ۴ اوت به آلمان اعلان جنگ داد. در نوامبر ۱۹۱۴ ترکیهٔ عثمانی متحد جنگی آلمان و اتریش شد و در اکتبر ۱۹۱۵ بلغارستان نیز بدانان پیوست. ژاپن (اوت ۱۹۱۴)، رومانی (ژوئیهٔ ۱۹۱۶)، و ایتالیا (مه ۱۹۱۵) به متفقین پیوستند و ایالات متحده در آوریل ۱۹۱۷ به آلمان اعلان جنگ داد.

در جبههٔ باختری: درپی دفع تهاجم آلمان به **مارن**، دو طرف به ساختن استحکامات دفاعی و سنگربندی پرداختند. خط سنگر از نیوپورت در ساحل بلژیک تا **ایپره**، آراس، آلبرت، سواسون، و رنس امتداد داشت و به **وردن** می رسید. در طول سه سال جنگ هیچیک از دو طرف نتوانستند از خطوط سنگری خود بیش از چند مایلی عقب و جلو بروند. سلاح های جدیدی ساخته شد، گاز شیمیایی (که نخست در **ایپره** — آوریل ۱۹۱۵ — به کار رفت)، تانک (که انگلیسی ها برای نخستین بار در **سُم** به کار گرفتند — سپتامبر ۱۹۱۶ —) از جملهٔ این جنگ افزارهای تازه بود. در تهاجم بهارهٔ ۱۹۱۸ آلمان، این کشور دوباره به **مارن** رسید اما در اوت همان سال قوای متفق در تمامی خطوط مشغول پیشروی بودند.

در جبههٔ خاوری: پیشروی نخستین روس ها در کارپات و پروس خاوری، سرانجام به عملیات طولانی و دفاعی روسیه منجر شد و تنها در تابستان ۱۹۱۶ قوای **بروسیلوف** دست به تهاجمی در اتریش زدند. متفقین غربی برای کمک به روسیه کوشیدند از دریای سیاه راهی به این کشور باز کنند اما در تلاش برای تسخیر داردانل و گالیپولی شکست خوردند. در ۱۹۱۷ **انقلاب روسیه** این کشور را از صحنهٔ نبرد دور ساخت.

در جبههٔ بالکان: صربستان نخستین تهاجم اتریشی ها را عقب راند اما در

برابر قوای مشترک آلمان ـ اتریش ـ بلغار در ۱۶ ـ ۱۹۱۵ شکست خورد. یک نیروی چند ملیتی از راه **سالونیک** به خطوط بلغارستان رخنه کرد و در اکتبر ۱۹۱۸ به دانوب رسید.

در جبههٔ ایتالیا: خطوط دفاعی در طول رود ایزونتسو در دو سال و نیم اول جنگ ثابت بود. در اکتبر ۱۹۱۷ ایتالیا از **کاپوره‌تو** به پیاوه رانده شد و سال بعد با پیروزی **ویتوریوونتو** این شکست را جبران کرد.

در خارج از اروپا: نبرد در **فلسطین** و **بین‌النهرین** ادامه یافت. مستعمره‌های افریقایی آلمان به تصرف متفقین درآمد و ژاپن مستعمرات آلمان در خاوردور را متصرف شد. در اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس نبردهای دریایی کوچکی با ناوگان آلمانی روی داد. در دریای آدریاتیک ناوگان اتریش مورد حمله قرار گرفت اما مهم‌ترین برخورد دریایی آلمان - انگلستان در ساحل **ژوتلند** (۱۹۱۶) بود. استفادهٔ آلمان‌ها از زیردریایی سبب وارد آمدن تلفات سنگینی به نیروی دریایی بریتانیا شد (بهار ۱۹۱۷). حمله‌های هوایی، جنگ را از خطوط جبهه به پشت جبهه‌ها در داخل شهرها کشانید.

با اعلام آتش‌بس آلمان در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ جنگ جهانی اول پایان یافت. **کنفرانس صلح پاریس** با عقد پیمان‌هایی نقشهٔ جدید اروپا را ترسیم کرد.

جنگ جهانی دوم[1] (۴۵ ــ ۱۹۳۹)

ناخشنودی هیتلر و حزب نازی از قرارداد ورسای و حمایت فرانسه - بریتانیا از لهستان سبب شروع جنگ ۱۹۳۹ شدند. با تسلیم انگلستان و فرانسه به خواست‌های هیتلر در مونیخ، مقدمات جنگ فراهم شده بود. غرب براین باور غلط بود که آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی سدی در برابر کمونیسم خواهند شد و هنگامی پی به این اشتباه خود برد که دیگر دیر شده بود.

1- World War II.

در یکم سپتامبر ۱۹۳۹ آلمان به لهستان حمله کرد و طی چهار هفته تمامی آن سرزمین را اشغال کرد. انگلستان و فرانسه دو روز بعد به آلمان اعلان جنگ دادند اما از درگیری شدید با آلمان طفره می رفتند. در آوریل ۱۹۴۰ آلمان ها دانمارک را اشغال کردند و به نروژ حمله بردند. در ۱۰ مه ۱۹۴۰ حملهٔ آلمان به هلند و بلژیک آغاز شد و طی هفت هفته نبرد، این دو کشور به تصرف نازی ها درآمدند. فرانسه در ۲۲ ژوئن تسلیم آلمان شد. آلمان در نبرد هوایی با انگلستان موفق نبود و از این رو نقشه های هیتلر در این مورد عقیم ماند. هیتلر در ضمن حمله به ناوگان تجاری و نظامی بریتانیا، و حملهٔ هوایی به شهرهای انگلستان، در خاور به یوگسلاوی و یونان حمله برد (آوریل ۱۹۴۱). آلمان در یک جبههٔ ۲۰۰۰ مایلی به شوروی حمله ور شد (۲۲ ژوئن ۱۹۴۱) و در این راه فنلاند، رومانی و مجارستان نیز به یاری هیتلر شتافتند. بریتانیا درگیر جنگ با ایتالیا شد چون موسولینی در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ جانب هیتلررا گرفت اما ایتالیا درشمال افریقا،وافریقای خاوری ونیزدرآلبانی متحمل شکست هایی شد. آلمان ها در شوروی تا ولگا، **حومهٔ لنین گراد** و مسکو پیش رفتند. اما از نوامبر ۱۹۴۲ به بعد نیروهای آلمانی دست به عقب نشینی زدند، و در اوت ۱۹۴۴ آخرین مهاجمان نازی از خاک شوروی بیرون رانده شدند. در فرانسه بعد از شکست و سقوط **خط ماژینو، دولت ویشی** به ریاست مارشال پتن تشکیل شد و با آلمان ها همکاری کرد اما نیروهای میهن پرست و رادیکال، مقاومت را سازمان دادند. ژاپن در آرزوی «آسیای بزرگ» زیر سیطرهٔ خویش، به ناگهان **پرل هاربور** بندر آمریکایی را مورد حمله قرار داد (۷ دسامبر ۱۹۴۱) و سه روز بعد آلمان و ایتالیا هم به آمریکا اعلان جنگ دادند. در ظرف چهار ماه نیروهای ژاپن تا برمه پیش آمدند و آسیای جنوب خاوری را به تصرف درآوردند. تنها بعد از عملیات تهاجمی ناوگان متفقین در اقیانوس آرام در ژوئن ۱۹۴۲ بود که ژاپنی ها از پیشروی بازماندند. پیروزی متفقین در شمال افریقا (اکتبر ۱۹۴۲ تا مه ۱۹۴۳) تغییری در جو آلمان پدید آورد. متفقین سپس از تونس به سیسیل حمله کردند و در خاک ایتالیا پیاده شدند و ایتالیا را

وادار به عقد پیمان صلح و پیوستن به جبههٔ ضدّ نازی کردند (سپتامبر ۱۹۴۳). عملیات پارتیزانی در ازوپا نیز نازی‌ها را در موضع دفاعی قرار داد. با پیاده شدن متفقین در **نُرماندی** در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ و گشایش **جبههٔ دوم**، پاریس نیز در ۲۵ اوت آزاد شد. آلمان‌ها بمب‌ها و موشک هایشان‌را بر پایگاه‌های بریتانیایی می‌ریختند و در همین اثنا متفقین غربی تا مرزهای آلمان پیش از جنگ پیشروی کرده بودند و در فوریهٔ ۱۹۴۵ وارد خاک آلمان شدند. قوای شوروی در کنار رود اِلب در ۲۸ آوریل ۱۹۴۵ به قوای متفقین ملحق شدند. آلمان در ۷ مه ۱۹۴۵ در رنس رسماً تسلیم شد. در این ضمن قوای انگلیسی و جرگهٔ **مشترک‌المنافع** در برمه با ژاپنی‌ها درگیر شدند. نیروی دریایی آمریکا نیز به ژاپن حمله می‌کردند و با فروانداختن دو بمب اتمی به دستور **هاری ترومن** رئیس جمهور جدید آمریکا بر **هیروشیما** و ناکازاکی، ژاپن نیز در ۱۴ اوت ۱۹۴۵ تسلیم شد و جنگ جهانی دوم که در تاریخ بشریت سهمگین‌ترین و خونین‌ترین جنگ بود به پایان رسید.

جنگ داخلی آمریکا[1]

جنگ انفصال، جنگ الغای بردگی، و جنگ شمال و جنوب نیز نام‌های دیگر این جنگ‌اند. ایالت‌های جنوبی آمریکا با توجه به فعالیت اقتصادی عمده‌شان که کشاورزی بود به خاطر استفاده از کار بردگان، هوادار تجارت برده بودند. ایالت‌های صنعتی شمال به جای برده به نیروی کار آزاد احتیاج داشتند و مخالف بردگی بودند. هنگامی که **لینکلن** رئیس جمهور آمریکا تصمیم به حفظ پادگان فدرال در فورت سومتر در کارولینای جنوبی گرفت، کارولینای جنوبی و شش ایالت دیگر جنوب، اتحادیه‌ای تشکیل داده و به جای لینکلن برای خود رئیس جمهوری که هوادار بردگی بود انتخاب کردند و از ایالات متحده جدا شدند و ریچموند را پایتخت خود قرار دادند.

1- American Civil War.

(ایالات موتلفه). نیروهای جنوب به فورت سومتر حمله کردند (۱۲ آوریل ۱۸٦۱). لینکلن تقاضا کرد که نیروهای داوطلب شورش جنوب را سرکوب کنند. چهار ایالت دیگر به جنوبی ها پیوستند. عملیات نظامی در ژوئن ۱۸٦۱ آغاز شد. شمالی ها از مزایای زیادی برخوردار بودند: دولتی سازمان یافته، نیروی انسانی مضاعف، تسلط بر دریاها، و صنعت. جنوبی ها ابتدا سرسخت بودند اما درپی شکست های پیاپی در ویکسبورگ و **گتیسبورگ** در ژوئیهٔ ۱۸٦۳ ضعیف شدند. در سال های ۲ — ۱۸٦۱ **جاکسون** در**بول رن** و**لی** در جنوب، برتری خود را در فرماندهی به ثبوت رساندند اما با آمدن **گرانت** و**شرمن** و محاصرهٔ دریایی جنوب، اوضاع جدایی طلبان به وخامت گرایید. نیروهای جنوب دچار تفرقه شدند، سربازان از جبهه ها می‌گریختند، **لی** در ۹ آوریل ۱۸٦۵ در آپوماتوکس تسلیم ژنرال گرانت شد. تا هفتهٔ بعد نیز مقاومت های پراکنده ادامه یافت. در این جنگ ٦۲۰ هزار نفر از دو طرف کشته شدند. وچون لینکلن در یکم ژانویهٔ ۱۸٦۳ فرمان رهایی بردگان را صادر کرده بود، شکست جنوبی ها در حکم یک انقلاب اجتماعی در جنوب بود. به دنبال ترور لینکلن در ۱٤ آوریل ۱۸٦۵ «جمهوریخواهان رادیکال» با جنوبی ها به عنوان دشمن شکست خورده رفتار کردند و با نیروی نظامی حکومت تک‌حزبی را بر آنان اعمال نمودند. این دوره که به دورهٔ «بازسازی سیاه» معروف شد تا آوریل ۱۸۷۷ و بیرون رفتن آخرین سربازهای شمالی از کارولینای جنوبی ادامه یافت.

جنگ ستارگان[1]

یا **طرح دفاع استراتژیک**. دولت **ریگان** در اجرای **مقاصد راست جدید**، و پیشبرد سیاست ستیزه‌جویانهٔ **جنگ سرد** و رویارویی با **مخالفان ایالات متحده** در سراسر دنیا، این طرح را پیشنهاد و به مرحلهٔ اجرا گزارده است. اصل طرح،

1- Stars War.

ایجاد چتر حمایتی اتمی ـ موشکی آمریکا (و غرب) به منظور مقابله با قدرت اتمی ـ موشکی شوروی است. **ریگان** و وزیر دفاع او، واینبرگر، به این بهانه که غرب از نظر سلاح های استراتژیک از شوروی عقب است برنامه های پرخرج جنگی را به مردم آمریکا و بلوک **ناتو** تحمیل کردند. بنابر این طرح، آمریکا باید چتر اتمی ـ موشکی غرب را آنقدر مجهز سازد که موشک های اتمی شوروی را پیش از فرود آمدن بر هدفهایشان در غرب، در آسمان سیبری نابود سازد. دستگاه دولتی ریگان ریاکارانه و از روی موذیگری، نام این طرح را جنگ ستارگان گذاشته است که در واقع اسمی بی مسمّا است. تاکنون دولت های انگلستان، اسرائیل، ایتالیا و آلمان غربی به این پروژه پیوسته اند.

جنگ سرد[1]

دون خوان مانوئل، نویسندهٔ اسپانیایی قرن چهاردهم برای نخستین بار از این اصطلاح در توصیف کشمکش هایی که به جنگ گرم و مسلحانه منجر نمی شوند، استفاده کرد. در پایان جنگ دوم جهانی، هنگامی که **چرچیل** نخست وزیر سابق بریتانیا در ایالات متحده در یک سخنرانی از اصطلاح «پردهٔ آهنین» برای توصیف بلوک کمونیستی هوادار شوروی استفاده کرد، دنیا نخستین سال از نخستین جنگ سرد را پشت سر می‌گذاشت (۵۳ــ ۱۹۴۵). پس از جنگ جهانی دوم بر سر مسائلی چون سرنوشت آلمان شکست خورده، اروپای خاوری و حکومت این کشورها، لهستان، ایران، یونان، اختلاف های ژرفی میان شوروی و آمریکا پدید آمد و یک روزنامه نگار بزرگ آمریکایی اصطلاح «جنگ سرد» را برای توصیف روابط شرق و غرب وارد زبان سیاسی کرد. بنا به **دکترین ترومن** که در واکنش به جنگ سرد طرح ریزی شد آمریکا مبارزه با کمونیست های یونان و ایران را سازماندهی می‌کرد. اوج جنگ سرد در اروپا محاصرهٔ برلین در ۱۹۴۷ بود. انعقاد پیمان های **ناتو**، **سیتو** و پیمان های دوجانبهٔ

1- Cold War.

آمریکا با کشورهای دوست جهان سوم به منظور قرنطینه و محاصرهٔ بلوک کمونیست، و پیمان ورشو در شرق از عوارض و جنبه های دیگر جنگ سرداند. جنگ کره، و ویتنام از جنبه های دیگر جنگ سرد اول اند. با انتخاب آیزنهاور به ریاست جمهوری ایالات متحده ــ که به جنگ کره پایان داد ــ و درگذشت استالین، و روی کار آمدن جانشینان او که در برابر غرب نرمش بیشتری نشان دادند، جنگ سرد نخستین پایان یافت. فرد هالیدی برای جنگ سرد اول ۶ ویژگی را برمی شمارد: آماده‌سازی نیروهای نظامی هر دو طرف و مسلح شدن به سلاح هسته ای؛ مبارزهٔ تبلیغاتی بسیار فشرده در دو طرف؛ نبود هیچ نوع گفتگوی موفقیت‌آمیزی میان آمریکا و شوروی؛ سرایت کشاکش کمونیسم و سرمایه داری به دنیای سوم، و سرانجام اینکه آمریکا نهضت های آزادی‌بخش را نوکر کمونیسم بین‌الملل قلمداد کرد و شوروی کوشید تا با یاری دادن به جنبش های ضدّ آمریکایی، اردوی حریف را متزلزل سازد؛ اردوگاه های کمونیسم و سرمایه داری بر کنترل حوزه های زیر نفوذ خود افزودند (مک کارتیسم در آمریکا و تعقیب تیتوئیسم در شرق)؛ و سرانجام، در نخستین جنگ سرد فشار بیشتر برای تجهیز و رویارویی شرق و غرب به کار رفت و تمامی جریان های دیگر تحت‌الشعاع این فشار قرار می‌گرفتند.

جنگ سرد دوم

با پایان گرفتن دورهٔ تنش‌زدایی، دنیا بار دیگر شاهد جنگ سردی بین دو قدرت برتر آمریکا و شوروی است که کارشناسان مسائل سیاسی جهان بدان دومین جنگ سرد نام نهاده‌اند. این جنگ که از ۱۹۷۹ آغاز شده است، با اقدامات ایالات متحده و تحولاتی که در سیاست داخلی این کشور روی داده، آغاز شد. روی کار آمدن ریگان، سلطهٔ «راست جدید» بر کنگره و عدم تصویب سالت ۲، افزایش سرسام‌آور هزینه های نظامی از سوی ریگان، جنگ

سرد دوم را تشدید کردند. فرد هالیدی در کتاب «تکوین دومین جنگ سرد جهانی» برای جنگ سرد دوم ۵ ویژگی می شمارد: اینکه در ایالات متحده، محافل پرقدرتی از افزایش قدرت نظامی آمریکا جانبداری می‌کنند؛ دنیای سوم کانون کشمکش ها و درگیری های بزرگ است؛ «راست جدید» بر سر قدرت است؛ شوروی برای نیل به برابری با آمریکا مصمم است؛ کشمکش های تجاری و مالی کشورهای بزرگ سرمایه داری و دنیاهای اول و دوم به شدّت ادامه دارد.

جنگ شمال - جنوب ← جنگ داخلی آمریکا.

جنوبگان[1] (قطب جنوب)

قارهٔ جنوبگان را نخستین بار کاپیتان جیمز کوک در دومین سفر اکتشافی اش (٤ — ١٧٧٣) ترسیم کرد گرچه وی هرگز فراتر از ١١٣٠ مایلی قطب جنوب نرفت. هیأت های انگلیسی، روسی، آمریکایی، فرانسوی و نروژی بخش های مختلف این قارهٔ یخ زده را کشف و هر یک سهمی از آن را برای کشور خویش تصاحب کردند (سدهٔ ١٩)، هیأت آلمان به ریاست پرفسور دریگالسکی در ٣— ١٩٠١ با عبور از یخ های قطبی نخستین بار این قاره را طی کرد. اوج اکتشاف جنوبگان توسط هیأت ها سال های ١٧— ١٩٠٣ بود. کاپیتان آر. اف. اسکات، سر ارنست شکلتون از انگلستان، و روآلد آموندسن از نروژ جزء مشهورترین کاشفان قطب جنوب اند. آموندسن در ١٨— ١٧ ژانویهٔ ١٩١٢ به قطب جنوب رسید اما درپایان ماه مارس در نزدیکی رأس باریر هلاک شد. در انگلستان به موجب فرمان شورا مورخ ٣٠ ژوئیهٔ ١٩٣٢ رأس دپندنسی به حاکمیت زلاند نو درآمد و فرمانی نظیر آن مالکیت

1- Antarctica.

استرالیا را بر «سرزمین جنوبگان استرالیا» تأیید کرد (۷ فوریه ۱۹۳۳)، این منطقه کمتر از قارۀ استرالیا مساحت ندارد و بین ۴۵ و ۱۶۰ درجۀ طول شرقی قرار گرفته است. نروژی ها بر کویین مادلند و جزایر اطراف آن ادعای مالکیت داشتند (ژانویه ۱۹۳۹) و این یک پنجم مساحت جنوبگان را شامل می شود. بریتانیا، شیلی، آرژانتین و فرانسه مدعی مالکیت بقیۀ آنند. کشورهای جنوبی آمریکای لاتین با پیشنهاد بریتانیا در سال های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۶ مبنی بر واگذاری حکمیت سرزمین جنوبگان به **دیوان بین المللی لاهه** مخالفت کردند اما با ۶ کشور مدعی مالکیت جنوبگان و نیز ژاپن، بلژیک، افریقای جنوبی و شوروی در دسامبر ۱۹۵۹ «پیمان جنوبگان» را منعقد کردند این پیمان که از ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۹ اعتبار دارد، وضع موجود (یعنی ادعای مالکیت کشورها را) تا مدار ۶۰ درجۀ عرض جنوبی می پذیرد و این سرزمین را سرزمین صلح و مرکز پژوهش های علمی بین المللی قلمداد می‌کند. با این ترتیب هیچ قدرتی حق آزمایش های هسته ای را در جنوبگان نخواهد داشت.

جنوب یکپارچه[1]

این اصطلاح در مورد ایالت های جنوبی آمریکا که سالیان دراز پس از **جنگ‌های انفصال** (لغو بردگی) یکپارچه به **حزب دموکرات** رأی داده‌اند به کار می رود. به دلیل آنکه **آبراهام لینکلن** رئیس جمهور آمریکا در زمان جنگ های انفصال از **حزب جمهوریخواه** بود، ایالت های جنوبی پس از شکست در آن جنگ، در واکنش به شمال جمهوریخواه، رأی خود را یکپارچه به حزب دموکرات دادند. در سال های اخیر، البته، این یکپارچگی برهم خورده است و جناح راست حزب دموکرات در کنار جمهوری‌خواهان محافظه کار — یا مرتجع — قرار می‌گیرد. گرایش آنان به حزب جمهوری‌خواه در سال های اخیر تا حدی ناشی از تأکیدی است که این حزب بر حقوق ایالت ها

1- Deep South.

و عدم مداخلهٔ دولت فدرال در امور داخلی ایالت‌ها دارد. مداخلهٔ دولت فدرال خاصه در زمینهٔ حقوق مدنی سبب شده است تا مخالفان برابری نژادی از سیاست ضدّ فدرالی حقوق بیشتر ایالت‌ها طرفداری کنند.

جودت، علی

نخست‌وزیر عراق از ۲۷ اوت ۱۹۳٤ تا ۲۳ فوریهٔ ۱۹۳۵؛ از دسامبر ۱۹٤۹ تا فوریهٔ ۱۹۵۰؛ و از ۲۰ ژوئن تا دسامبر ۱۹۵۷.

جورج چهارم[1] (۱۸۳۰ — ۱۷۶۲)

نایب‌السلطنه (۲۰— ۱۸۱۱) و پادشاه (۳۰— ۱۸۲۰) انگلستان فرزند ارشد جورج سوم. ازدواج او با خانم فیتز هربرت در ۱۷۸۵ به خاطر کاتولیک بودن فیتز هربرت، بی‌اعتبار اعلام شد. ده سال بعد با کارولین آو برونشویک ازدواج کرد که او هم به مجرد تولد تنها فرزندشان، شارلوت (۱۸۱۷ — ۱۷۹۶) از جورج جدا شد. تلاش جورج برای یافتن راهی برای طلاق کارولین وی را در انظار عمومی بی‌اعتبار کرد. با آنکه در آغاز با ویگ‌ها همراهی داشت اما در مقام نیابت سلطنت و پادشاهی، با هر نوع اصلاحات مخالفت می‌کرد از آن جمله مخالفت او با قانون **آزادی کاتولیک‌ها** در ۱۸۲۹.

جورج پنجم[2] (۱۹۳۶ — ۱۸۶۵، پادشاهی از ۱۹۱۰ به بعد)

دومین پسر **ادوارد هفتم**. با مرگ برادرش دوک کلارنس، دومین وارث تاج و تخت انگلستان شد. با نامزد برادر فقیدش ازدواج کرد. وی در چارچوب قانون اساسی پادشاهی کرد و به همین سبب مورد احترام مردم بود. بارها در

1- George IV. 2- George V.

امر سیاست دخالت نمود اما به حکم ضرورت چنین می‌کرد. از جمله در مورد قانون ۱۹۱۱ پارلمان؛ بحران ۱۹۱٤ ایرلند؛ انتصاب **بالدوین** به سمت نخست‌وزیری در ۱۹۲۳؛ یا تشکیل حکومت ملی در ۱۹۳۱. وی به عنوان امپراتور هندوستان از این مستعمره بازدید کرد.

جورج ششم[1] (۱۹۵۲ – ۱۸۹۵)

در ۱۹۳٦ به پادشاهی رسید. دومین پسر **جورج پنجم** بود با کناره‌گیری برادرش **ادوارد هشتم** پادشاه شد. در جنگ جهانی اول در **ژوتلند** جنگید. در ۱۹۲۳ دوک یورک شد. به پیشبرد برنامه‌های رفاه اجتماعی علاقهٔ زیادی نشان می‌داد. سفری به ایالات متحده کرد. تلاش اودر تقویت روحیهٔ عمومی مردم در خلال جنگ جهانی دوم، خاطرهٔ خوبی از او در ذهن انگلیسی‌ها به جای گذاشت.

جورج، هِنری[2] (۹۷ – ۱۸۳۹)

اقتصاددان و صاحبنظر سیاسی آمریکایی. در دههٔ ۱۸۸۰ که روزنامه‌نگار سان‌فرانسیسکو بود، نظریهٔ مالیاتی خود را تدوین و ارائه کرد. مضمون کتاب پرآوازهٔ او، «ترقی و فقر» (۱۸۷۹) تأکیدی بر این امر بود که مالیات‌ها یا باید از زمین و اجاره زمین گرفته شود و یا از ثروت‌های بادآورده‌ای که درراه کسب آن تلاشی به عمل نیامده است. نظریه‌های او، خاصه کتاب «ترقی و فقر» در انگلستان بیش از ایالات متحده رواج یافت و **جامعهٔ فابین‌ها** بینش اجتماعی خود را تا حد زیادی مرهون اندیشه‌ها و نظریه‌های جورج هنری می‌دانست.

1- George VI.　　2- George, Henry.

جهان سوم[1]

۱) کشورهایی از جهان که از نظر توسعه و رشد اقتصادی، اجتماعی سیاسی و فرهنگی به پای کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری یا کشورهای پیشرفتهٔ کمونیستی، نمی‌رسند و از نظر وضع اقتصادی «توسعه نیافته»، «کمتر توسعه یافته» یا «در حال توسعه» نامیده می‌شوند. اکثر کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و افریقا کشورهای جهان سوم‌اند. بیشتر این کشورها گذشتهٔ استعماری و گرایش ضدّ امپریالیستی دارند، فقیرند، با انفجار جمعیت مواجهند، و در مقایسه با کشورهای پیشرفته روز به روز فقیرتر می‌شوند. در سیاست خارجی به پیروی از نمونهٔ هند، بیطرف و جزو جنبش عدم تعهداند. دوسوم کشورهای عضو سازمان ملل متحد و اکثریت اعضای **اونکتاد** از کشورهای جهان سوم‌اند.

۲) بعضی نویسندگان، فقط کشورهای صاحب نفت را که امکانات اقتصادی عظیمی دارند و از ردهٔ کشورهای فقیر خارج شده‌اند، کشورهای جهان سوم می‌نامند و برای توصیف کشورهای فقیر و توسعه نیافته که هیچ چشم‌اندازی هم در مورد رشد و توسعهٔ آتی ندارند از واژهٔ «جهان چهارم» استفاده می‌کنند.

۳) **مائو** طبقه‌بندی دیگری ارائه می‌دهد. او «ابرقدرت‌های» آمریکا و شوروی را «جهان اول»، کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی (ژاپن، انگلستان، آلمان...) را «جهان دوم» و بقیهٔ کشورها را «جهان سوم» می‌نامد و می‌گوید، برای مبارزه با جهان اول، لازم است جهان سوم با جهان دوم متحد شوند و حتی در صورت لزوم این دو جهان در کنار ابرقدرت آمریکا، به مبارزه با ابرقدرت شوروی برخیزند.

1- Le Tiers - Monde (The Third World).

جهان وطنی[1]

در مفهوم کمونیستی، نخستین بار **پراودا** در ۱۹۴۹ این اصطلاح را برای نکوهش معدودی از منتقدان تئاتر در شوروی — که هوادار غرب بودند— به کاربرد. جهان وطنی در این مفهوم بار منفی داشت. بعدها در دورهٔ ژدانفی به هر نوع واکنش مثبت در برابر نفوذ غرب، یا به کارگیری معیارهای بین‌المللی در نقد هنر شوروی، اطلاق گردید. گاه جهان وطنی مترادف فرمالیسم بود و به معنای دور شدن از واقعگرایی سوسیالیستی به کار می رفت. در این کاربرد نیز دارای بار منفی بود. جهان وطنی هیچگونه سنخیتی با بین‌المللی گرایی — که دارای بار بسیار مثبت در ادبیات کمونیستی است— ندارد. در ادبیات غیر کمونیستی، جهان وطنی به مفهوم انساندوستی است و مثلاً **توماس پین**، انقلابی بزرگ سدهٔ ۱۸ و ۱۹، با افتخار از اینکه جهان وطن است و همهٔ دنیا را عرصهٔ فعالیت انقلابی خود می داند، سخن می‌گوید.

جهش بزرگ به جلو[2]

از شعارهای چین در زمان **مائو** که در توصیف نوآوری های سال های ۶۱ — ۱۹۵۸ به کار رفته است. دایر کردن کمون های عظیم کشاورزی همراه با تهیهٔ برق، خانه‌سازی، کاهش مصرف، حذف تشویق ها و محرک های مادی، همه از عواملی قلمداد شدند که رسیدن به جامعهٔ کمونیستی را تسریع می‌کنند. اما سیلاب های مخرب در سه سال پیاپی، بدی محصول خرمن و سایر بلایای طبیعی از یکسو، و کاهش کمک های فنی شوروی — به خاطر اوج گیری تنش های سیاسی - ایدئولوژیک در مناسبات دو کشور - و نیز مشکلات مدیریت و بی نظمی همگی باعث شکست طرح شدند. در ۱۹۶۲ روش ملایم‌تری برای بنا کردن جامعهٔ کمونیستی درپیش گرفته شد.

1- Cosmopolitanism. 2- Great Leap Forward.

جیاپ، فونگوین[1]

در ۱۹۱۲ در ایالت کوانگ‌بین به دنیا آمد و در دانشگاه‌های هوئه و هانوی تحصیل کرد و دکترای اقتصاد گرفت. در هانوی معلم تاریخ بود. در۱۹۳۳ به حزب کمونیست ویتنام پیوست و در قیام ویتنامی ها علیه استعمار فرانسه شرکت کرد. در ۱۹۳۹ توقیف شد اما به چین گریخت. همسر و خواهر او اعدام شدند. از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در سازماندهی پارتیزان‌ها در نبرد با اشغالگران ژاپنی به **هوشی‌مین** کمک کرد. در دولت موقت ویتنام به ریاست هوشی‌مین در ۱۹۴۵ وزیر جنگ بود. در۱۹۴۶ فرمانده ویت مین شد و درجهٔ ژنرالی گرفت. و هشت سال با فرانسه جنگید و با ژنرال های فرانسوی، دولا تر-دوتاسینیی، ژنرال **سالان** وژنرال ناوار دست و پنجه نرم کرد. پیروزی درخشان، ماندگار و تاریخی جیاپ در ۱۹۵۴ در**دین‌بین‌فو** سرآغاز فروپاشی نظام استعماری فرانسه در سراسر هندوچین شد. در**جنگ ویتنام** فرمانده کل قوای ویت‌مین بود و با آمریکایی ها و متحدانشان جنگید. و در خلال این جنگ ها بود که به عنوان بزرگترین استراتژ جنگ‌های پارتیزانی شناخته شد. ویت‌مین در ۱۹۷۵ پیروزمندانه وارد سایگون شد و درپی اعلام جمهوری سوسیالیستی ویتنام در۱۹۷۶ جیاپ معاون نخست‌وزیر و وزیر دفاع شد. در بهار ۱۹۸۲ از خدمات دولتی بازنشسته شد. او از زمرهٔ معدود رزمندگانی است که با استعمار فرانسه، ژاپن و آمریکا جنگیده و از همهٔ نبردها سربلند و پیروز بیرون آمده است.

جیلاس، میلُوان[2]

در ۱۹۱۱ در دهکده‌ای در**مونته‌نگرو** به دنیا آمد. در۱۹۲۹ دردانشگاه بلگراد، به کمونیست‌ها پیوست. دولت سلطنتی یوگسلاوی وی را به خاطر

1- Giap, Vo Nguyen 2- Djilas, Milovan.

عقاید سیاسی اش به زندان انداخت (۶ – ۱۹۳۳)، در جنگ جهانی دوم از فرماندهان برجستهٔ پارتیزان‌ها در مونته‌نگرو و بُسنی بود. به نمایندگی کمونیست های یوگسلاو در ۵ – ۱۹۴۴ در مسکو بود. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ از دوستان نزدیک تیتو به شمار می رفت و زمانی معاون رئیس جمهور یوگسلاوی شد. اما مقاله‌های انتقادی او در «بوربا» روزنامهٔ بلگراد و «اندیشهٔ نو» که خود سردبیر آن بود، سبب اخراج او از حزب کمونیست در ۱۹۵۴ شد. تمام مشاغل دولتی و حزبی را از دست داد و در ۱۹۵۵ به جرم تبلیغ خصمانه محکوم گردید. در ۱۹۵۶ به زندان سرمسکامیتر و ویسکا فرستاده شد. در ۱۹۶۱ آزاد شد اما بار دیگر در ۱۹۶۲ به جرم تبلیغ ضدّ دولتی دستگیر شد که تا ۱۹۶۶ در توقیف بود. در کتاب «طبقهٔ جدید» که در ۱۹۵۵ نگاشته شد و در غرب در ۱۹۵۶ به نحو گسترده‌ای چاپ و منتشر گردید الیگارشی حزبی جوامع کمونیستی را محکوم کرد و رهبران حزب کمونیست را به سوءاستفاده از مقام و کسب امتیازهایی که آنانرا به صورت طبقهٔ جدیدی در جوامع بعد از سرمایه‌داری درآورده متهم نمود.

جیمسون، تهاجم[1]

در ۲۹ دسامبر ۱۸۹۵ دکتر ال. استور جیمسون (۱۹۱۷ – ۱۸۵۳) مدیر کمپانی افریقای جنوبی بریتانیا یک نیروی ۴۷۰ نفره را از **بچوانالند** به **ترانسوال** برد تا ۱۸۰ مایل پیشروی کرده درژوهانسبورگ به ویتلاندرها (کارگران اروپایی غیربوئر[2]) بپیوندد و دولت **پل کروگر** را سرنگون سازد. این برنامه شکست خورد زیرا ویتلاندرها دست به شورش نزدند و قوای جیمسون چهار روز بعد از ورود به مرز ژوهانسبورگ دستگیر شدند. اما این تهاجم، عواقب سیاسی مهمی داشت؛ رودس، نخست‌وزیر مستعمرهٔ کیپ به خاطر آگاهی از این تهاجم وادار به استعفا شد. و بوئرها در برآورد قدرت

1- Jameson Raid. 2- Vitlander.

خویش در مقابله با انگلیسی ها به گزافه گویی پرداختند. در تحقیقات پارلمانی مجلس عوام بریتانیا، **ژوزف چمبرلین** وزیر مستعمرات، از اتهام شرکت در توطئهٔ تهاجم تبرئه شد اما شواهد بعدی نشان داد که او از جریان آگاهی داشته و از شورش ژوهانسبورگ حمایت کرده است. جیمسون در بریتانیا زندانی شد و بعد از اتمام مدت زندان به افریقای جنوبی بازگشت و نخست‌وزیر مستعمرهٔ کیپ شد. (٨— ١٩٠٤).

جیوبرتی، وینسنتسو[1] (٥٢ — ١٨٠١)

فیلسوف و میهن‌پرست ایتالیایی. در تورین زاده شد و در ١٨٢٥ به جامعهٔ کشیشی پیوست. به جرم داشتن عقاید میهن‌پرستانه از پی‌مون اخراج شد و به بروکسل رفت. در ١٨٤٣ با انتشار کتابی از پاپ درخواست کرد تا در راه اتحاد سرزمین‌های شبه جزیرهٔ ایتالیا در کشوری واحد به میهن‌پرستان ایتالیا کمک کند. این کتاب بر هواداران «پاپ لیبرال»، **پی نهم** تأثیر فراوان داشت. جیوبرتی در ١٨٤٧ به پی‌مون بازگشت و به فعالیت سیاسی پرداخت. از دسامبر ١٨٤٨ تا مارس ١٩٤٩ رئیس دولت پی‌مون شد. کلیسا وی را به جرم باورهای سیاسی و آموزش‌های فلسفی اش محکوم کرد.

جیولیتی، جیووانی[2] (١٩٢٨ — ١٨٤٢)

نخست‌وزیر ایتالیا. در ایالت پی‌مون به دنیا آمد. در تورین تحصیل کرد و در ١٨٨٢ از سوی حزب لیبرال به نمایندگی پارلمان ایتالیا برگزیده شد. در سال‌های ٣— ١٨٩٢ نخست‌وزیر ایتالیا بود و به خاطر رسوایی های مالی دولت مجبور به کناره‌گیری و خروج از کشور گردید. در ١٩٠٠ به زندگی سیاسی

1- Gioberti, Vincenzo. 2- Giolitti, Giovanni.

بازگشت و چهار بار نخست‌وزیر شد؛ اکتبر ۱۹۰۳ تا مارس ۱۹۰۵؛ مه ۱۹۰٦ تا دسامبر ۱۹۰۹؛ مارس ۱۹۱۱ تا مارس ۱۹۱٤؛ و ژوئن ۱۹۲۰ تا ژوئن ۱۹۲۱. طول مدت نخست‌وزیری او جمعاً یازده سال می‌شود و بجز **موسولینی** هیچکس در ایتالیا به اندازهٔ او در چنین مدت درازی نخست‌وزیر نبوده است. در سیاست خارجی هوادار اتحاد با اتریش بود. (تا ۱۹۱۵)، و کوشید ایتالیا را از جنگ جهانی اول دور نگاه دارد. جیولیتی مسئول اشغال استعمارگرانهٔ لیبی و سلطهٔ ایتالیا بر جزایر **دوازدهه** است که درپی نبرد ایتالیا با ترکیه در ۱۲ــ ۱۹۱۱ به تصرف ایتالیا درآمدند. در سال‌های اولیهٔ زمامداری‌اش در شکستن اعتصاب‌های کارگری به رهبری جناح‌های چپ، موفق بود اما اعتصاب عمومی مارس ۱۹۱٤ سبب شکست دولت او شد. دولت او در آخرین سال‌های زمامداری، نه ناسیونالیست‌ها را راضی کرد (به خاطر مسألهٔ **فیومه**)، و نه توانست به نابسامانی‌های صنعتی و آشوب‌های خیابانی ــ که سرانجام منجر به روی کار آمدن فاشیست‌ها شد ــ پایان دهد.



چائوشسکو، نیکولای[1]

رئیس جمهور کشور سوسیالیستی رومانی. در ۱۹۱۸ در نزدیکی بوخارست، در پیتشتی، به دنیا آمد، در سال ۱۹۳۶ به جنبش زیرزمینی کمونیستی پیوست. رهبری «اتحاد جوانان کمونیست» را هم قبل و هم بعد از ورود قوای شوروی به رومانی (اوت ۱۹۴۴) برعهده داشت. **گئورگی گئورگیودژ** دبیرکل حزب کمونیست رومانی از ۱۹۵۴ چائوشسکو را در ارتقاء به مقام‌های عالی حزبی یاری کرد. در آوریل ۱۹۵۴ دبیر حزب شد و از ۱۹۵۷ تا زمان مرگ دژ در ۱۹۶۵ درواقع معاون وی در ادارهٔ مملکت بود. در مارس ۱۹۶۵ دبیرکل حزب و در ۱۹۶۷ رئیس دولت شد. با تعدیل و تجدید نظر در قانون اساسی در ۱۹۷٤ نیز این سمت را حفظ کرد. چائوشسکو بر حاکمیت ملی کشورهای کمونیست تأکید می‌کند و نسبت به سیاست مداخلهٔ شوروی در امور کشورها نظر انتقادی دارد. اشغال ۱۹۶۸ پراگ از سوی شوروی را محکوم کرد. طرفدار احیاء افکار ناسیونالیستی رومانی — حتی به زیان اقلیت‌های این سرزمین— است ولی در عین حال خواهان خروج رومانی از **پیمان ورشو** یا **کومکون** نیست و با این سیاست، احتمال مداخلهٔ شوروی را در امور رومانی کاهش داده است. در زمینهٔ سیاست خاورمیانه‌ای شوروی نیز با این کشور همراه نیست و تنها دولت عضو پیمان ورشو که با اسرائیل روابط حسنه‌ای دارد، رومانی است.

1- Ceausescu, Nicolae.

چاپولته پک، اعلامیهٔ[1]

چاپولته پک، شهرک مکزیکی در نزدیکی مکزیکوسیتی. در ۳ مارس ۱۹۴۵ کنفرانس **کشورهای قارهٔ آمریکا** در این مکان برگزار شد و اعلامیهٔ مربوط به جنگ و صلح را صادر کرد. در این اعلامیه، مفاد اعلامیهٔ ۱۹۳۹ اتحادیهٔ پان‌امریکن در پاناما، مورد تأکید قرار گرفت. بر تصمیم کشورهای قارهٔ آمریکا در کمک دادن به یکدیگر و جلوگیری از تجاوز هر قدرت غیر آمریکایی که بخواهد استقلال کشورهای عضو را تهدید کند، تأکید شد. بر این نکته تصریح شد که این پیمان منطقه‌ای مغایرتی با منشور ملل متحد ندارد. **پیمان ریو** در ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ اعلامیهٔ چاپولته پک را مورد تأیید قرار داد.

چاپه، کشتار

در ژانویهٔ ۱۹۳۲ در جریان حملهٔ ناگهانی ارتش تجاوزگر ژاپن به سرزمین چین، وحشیگری های زیادی صورت گرفت، ژاپنی ها با احتیاط فراوان می‌کوشیدند به مناطق تحت تصرف غربی ها نزدیک نشوند و فقط مردم چین را مورد تهاجم و حمله قرار دهند با اینحال درچاپه، نزدیک شانگهای که به مناطق غربی بسیار نزدیک بود، کشتار خونین و وحشیانه‌ای ازچینی ها به عمل آوردند.

چاد

جمهوری افریقایی چاد بین کشورهای لیبی، نیجریه، کامرون، جمهوری افریقای مرکزی، و سودان واقع شده ۱،۲۸۴،۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت و ۵ میلیون نفر جمعیت دارد و مرکزش فورت‌لامی است. چاد نیز مثل همسایهٔ

1- Chapultepec Decleration.

جنوبی اش ــ جمهوری افریقای مرکزی ــ به دریا راه ندارد. این سرزمین در سابق منتهی الیه شمالی «**افریقای استوایی فرانسه**» را تشکیل می داد. فورت‌لامی که اکنون نجمنا نامیده می شود، تحت ادارهٔ فرماندار کل افریقای استوایی در برازاویل بود. در اوت ۱۹۴۰ چاد در واکنش به درخواست **دوگل** در ایجاد **فرانسهٔ آزاد** و نبرد با قدرت های **محور** پاسخ مثبت داد. در ۱۹۵۸ با تشکیل «**جامعهٔ فرانسه**»، چاد به خودمختاری رسید و در اوت ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت. درگیری های مداوم گروه های سیاسی رقیب یعنی اعراب بادیه‌نشین شمال که در مرز لیبی اند، و مسیحیان افریقای سیاه در جنوب همراه با تحریک و مداخلهٔ دولت های خارجی ــ مخصوصاً فرانسه و لیبی ــ قدرت سیاسی این کشور را تضعیف کرد. فرانسوا تومبالبایه نخستین رئیس جمهور چاد در کودتای نظامی ۱۹۷۵ کشته شد. حمایت لیبی از گوکونی اوئدی رئیس جمهور و رهبر حزب «اتحاد ملی برای دولت انتقالی» که اهل شمال چاد بود، سرانجام به مداخلهٔ نظامی لیبی درچاد انجامید (۱۹۸۱). **سازمان وحدت افریقا** قوای صلحی از کشورهای نیجریه، زئیر و سنگال به چاد اعزام داشت اما این نیرو نتوانست از جنگ داخلی چاد جلوگیری کند. گوکونی از لیبی خواست تا قوای خود را ازچاد خارج سازد و لیبی بلافاصله به این خواست تن درداد. در نتیجه قوای حسن هابره رهبر حزب «اتحاد ملی برای استقلال» به نام «نیروهای مسلح شمال» با حمایت غرب وارد نجمنا شد (ژوئن ۱۹۸۲) و گوکونی متواری گردید. حسن هابره زمام امورچاد را به دست گرفت. در ۱۹۸۴ طی توافق ضمنی لیبی و فرانسه خط سرخ ۱۶ درجه مرز بین قوای دو کشور مزبور تعیین گردید. گوکونی که با حمایت لیبی خود را رئیس جمهور قانونی چاد می دانست جنگ علیه قوای دولت مرکزی را ادامه داد. اما در این زمان «شورای دموکراتیک ملی» که بنیانگذارآن احمد اجیل، و رهبر وقت آن شیخ عمر بود متحد لیبی شد و «نیروهای ارتش خلق» به فرماندهی گوکونی متحد سابق لیبی در مقابل این کشور با فرانسویان و دولت مرکزی به توافقی رسید. این تفرقهٔ نیروها، و ضربه‌ای که لیبی در عالم دیپلماسی و نظامی (حملهٔ آمریکا به مناطق نظامی این کشوردر۱۹۸۷) خورد سبب شد تا نیروهای

هابره و فرانسوی از مدار ۱۶ درجه بگذرند و قوای لیبی و متحدانش را تارومار کنند.

چادْویک، اِدوین[1] (۹۰ ــ ۱۸۰۰)

سیاستمدار و روزنامه‌نگار انگلیسی. چادویک دوست نزدیک **بنتام** بود. گزارش ۱۸۳۴ «**قانون نادارها**» را تهیه کرد و با تصویب این قانون، مسئول اجرای آن گردید. و در این پست با مسائل گوناگونی آشنا شد. در سال‌های ۵۴ ــ ۱۸۴۸ رئیس شورای بهداشت بود. او از نخستین دولتمردان انگلیسی است که با تلاش فراوان به بهبود وضع بهداشت و از میان بردن حلبی‌آبادها همت گماشت.

چارتیسم[2]

جنبش ترقی‌خواهانه‌ای در انگلستان که خواهان رفرم سیاسی بود و برای به اجرا درآمدن «منشور مردم» (۱۸۳۸) می‌کوشید: جنبش خواهان حق رأی همگانی برای مردان، پارلمان سالانه، رأی گیری با ورقه، پرداخت حقوق به نمایندگان پارلمان، برابر شدن حوزه‌های انتخاباتی، و لغو صلاحیت مالی نمایندگان پارلمان بود. **اتوود** نمایندهٔ رادیکال بیرمنگام در فوریهٔ ۱۸۳۹ کنوانسیون ملی لندن را تشکیل داد و در ژوئیهٔ همان سال درخواستی به مجلس عوام ارائه کرد. در کنوانسیون بین شمالی‌ها (که اصولاً ضدّ صنعت بودند) و مردم نواحی میانه و لندن اختلاف بروز کرد. در قیام همه جانبه و گستردهٔ ۳ نوامبر ۱۸۸۳ در بیرمنگام و لندن، ۲۴ چارتیست کشته شدند. جنبش در سال‌های ۴۲ ــ ۱۸۴۰ دچار تفرقه شد اما در مه ۱۸۴۲ درخواست دیگری به

1- Chadwick, Edwin.   2- Chartism.

مجلس عوام تقدیم کرد که آن نیز رد شد. در ۱۸۴۸ بار دیگر جنبش چارتیستی به خشونت گرایید و این هنگامی بود که اروپا دستخوش انقلاب بود. در منشوری که ۱۰ آوریل در کَنینگتون تهیه شد به دولت هشدار داده می شد. دولت، دوک ولینگتون را مأمور دفاع از لندن کرد اما تظاهرات، آنچنان که انتظار می رفت گسترش نیافت و اقدام قاطع پلیس سبب شد تا تظاهرات به آرامی برگزار شود و سومین منشور به پارلمان ارائه گردد. اما بعداً معلوم شد که اسامی مسخره‌ای پای منشور را امضا کرده‌اند و جنبش به تدریج فروکش کرد و مرد. رهبری ضعیف؛ نداشتن هماهنگی و تماس با اتحادیه های کارگری؛ نداشتن هدف های دقیق و روشن؛ و اقدام دولت و محافل سرمایه داری و فئودال در ایجاد تفرقه و سرکوب آن، همگی سبب شکست جنبش شدند. اما این جنبش تأثیر عظیمی بر اندیشه های سیاسی انگلستان به جا نهاد و در طول هفتاد سال بعد، خواست های منشور به تدریج به صورت قانون های پارلمانی به اجرا گذاشته شد.

چاناک (چناق)، بحران[1]

در زمان مصطفی کمال— **آتاتورک** — در سپتامبر - اکتبر ۱۹۲۲ بحران وخیم چاناک، انگلستان و ترکیه را بر لبهٔ پرتگاه جنگ قرار داد. پیروزی ترک ها بر یونانی ها درازمیر و قصد آتاتورک در کشاندن نبرد به آن سوی **داردانل** و سرزمین های اروپایی ای که طبق **کنفرانس پاریس** به یونان داده شده بود، عامل این بحران حادّ بود. در لندن این نگرانی وجود داشت که ترک ها به قوای متفقین در نزدیکی قسطنطنیه حمله کنند. فرانسه و ایتالیا در این زمینه مردّد بودند اما **للوید جورج** نخست وزیر و **چرچیل**، فرمان ورود قوای انگلیسی به چاناک (سرزمین آسیایی ساحل داردانل) را صادر کردند. در موافقت نامهٔ ژنرال هرینگتون انگلیسی و ژنرال **عصمت (اینونو)** به ترکیه وعده داده شد تراس

1- Chanak Crisis.

خاوری و ادرنه به ترکیه واگذار شود مشروط بر اینکه ترکیه بر بیطرفی بسفر و داردانل صحه بگذارد. این قرارداد در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۲ مبنای **پیمان لوزان** (۱۹۲۳) شد. بحران چاناک سبب تفرقه و ازهم پاشی دولت ائتلافی **للوید جورج** شد زیرا رهبران محافظه کار، نخست وزیر را متهم می‌کردند که با اقدام غیرمسئولانهٔ اعزام قوا به چاناک، کشور را در آستانهٔ جنگ تازه‌ای قرار داده است.

چپ[1]

برچسبی که به طیف گسترده‌ای از نظریات رادیکال و تند، و نیز دارندگان آن نظریات زده می شود. دَر مجمع نمایندگان طبقات فرانسه در ۱۷۸۹، نجبا در سمت «راست» پادشاه و نمایندگان «طبقهٔ سوم» در سمت «چپ» او می نشستند. محافظه کاران که عمدتاً نجبا بودند با عقاید شاه موافقت داشتند و نمایندگان «طبقهٔ سوم» با افکار انقلابی به مخالفت با آن برمی خاستند. آنها که در مرکز بودند پیشنهاد بینابینی به منظور سازش ارائه می‌کردند.

از آن زمان چپ یا جناج چپ، احزاب طرفدار دگرگونی، و راست یا جناح راست، احزاب طرفدار حفظ وضع موجود شناخته شده‌اند. برابری طلبان در برابرنابرابری خواهان؛ رفرمیست ها (یا انقلابیون) دربرابرسنتی ها؛ رادیکال ها در برابر محافظه کاران؛ مداخلهٔ اقتصادی در برابر اقتصاد آزاد؛ بین المللی گرایی در برابر میهن پرستی، طیف چپ را در برابر راست در دو قرن اخیر مشخص کرده است.

بعد از جنگ جهانی اول در مفاهیم راست وچپ نیز تغییراتی حاصل شده است. دیگرچپ هوادار برابری و تغییر نیست و راست از حفظ وضع موجود و محافظه کاری دفاع نمی‌کند. راست می تواند مانند نازیسم، انقلابی و

1- The Left.

طرفدار دگرگونی باشد. چپ نیز با پیدایش کمونیسم ملی از بین المللی گرایی افراطی دست برداشته است. در جناح بندی حزبی هم وضع بر همین منوال است. مثلاً در لهستان، تجدید نظرطلبان، خود را چپ تر از **گومولکا** می دانستند. **مائوئیست ها** شوروی را راست گرای تجدید نظرطلب و خائن به کمونیسم می دانند و شوروی، مائوئیست ها را «ماجراجویان چپگرا» و «ناسیونالیست های خرده بورژوا» قلمداد می‌کند.

پیدایش **چپ جدید** باز هم سبب مبهم تر شدن و آشفتگی بیشتر این مفهوم شده است. در حال حاضر از این برچسب بیشتر برای تیره‌تر کردن مفاهیم و طیف بندی های سیاسی استفاده می شود تا برای روشن تر کردن موضوع های سیاسی.

چتنیک ها [1]

در اصل پارتیزان های ناسیونالیست و سلطنت طلب صرب که درصدد رها سازی میهن خویش از سلطهٔ عثمانی بودند. در فاصلهٔ سال ۱۹۰۷ تا وقوع **جنگ های بالکان** در مقدونیه فعالیت داشتند. در خلال جنگ جهانی اول، چتنیک ها به خطوط تدارکاتی آلمان در سرزمین های اشغالی بالکان حمله می‌کردند. در فاصلهٔ دو جنگ رگه هایی از این پارتیزان ها باقی ماندند که در ۱۹۴۱ تحت فرماندهی **ژنرال میخایلوویچ** درآمدند. چتنیک ها در آغاز خواهان پایداری در برابر نیروهای اشغالگر نازی بودند اما بینش آنان بیشتر صربی و ضدّ کمونیستی بود تا یوگسلاوی؛ و از همین رو با کمونیست های یوگسلاوی به مخالفت شدید برخاستند. تا ۱۹۴۴ چتنیک ها از کمک های انگلستان برخوردار بودند. آنان به خلبانان و چتربازان زخمی متفقین کمک کردند و در اکتبر ۱۹۴۳ پل استراتژیک لیم را در بُسنی منهدم ساختند. به تدریج همکاری چتنیک ها با آلمان و ایتالیا و علیه **تیتو** شدت یافت. اوج این درگیری با

1- Chetniks.

کمونیست‌ها مارس ۱۹۴۳ در کنار رود نرتوا بود. میخاییلوویچ به پارتیزان‌های چتنیک فرمان داد تا رسیدن نیروهای انگلستان و آمریکا از مقاومت در برابر نیروهای اشغالگر خودداری کنند. اما شوروی‌ها زودتر از قوای انگلستان و آمریکا وارد بالکان شدند و به فعالیت این سازمان سلطنت‌طلب همدست نازی‌ها پایان داده شد.

چرچیل، لرد راندولف[1] (۹۴ – ۱۸۴۹)

سومین پسر دوک مارلبورو و پدر **وینستون چرچیل** . در ۱۸۷۴ **عضو مجلس عوام** شد. بعد از ۱۸۸۰ با تشکیل گروه ترقی‌خواه «حزب چهارم» رهبر دموکراسی توری را برعهده گرفت. در این سمت کوشید با هواداری از اصلاحات اجتماعی؛ آراء طبقهٔ کارگر را به حزب خود اختصاص دهد. در کابینهٔ **سالیسبوری** وزیر امور هندوستان شد. (۶ – ۱۸۸۵) و برمهٔ علیا را ضمیمهٔ متصرفات انگلستان در شبه قارهٔ هند نمود. در ۱۸۸۶ وزیر خزانه‌داری شد. در اعتراض به افزایش هزینه‌های نظامی از دولت سالیسبوری کناره گرفت اما در آن زمان هیچ حزب و شخصی تمایلی به حمایت از او در برابر سالیسبوری نداشت و با این ژست، برای همیشه به انزوای سیاسی کشانده شد.

چرچیل، وینستون لئونارد اسپنسر[2] (۱۹۶۵ – ۱۸۷۴)

در بلنهایم به دنیا آمد. پدرش **لرد راندولف چرچیل** و مادرش جنی جروم آمریکایی بود. او نوادهٔ دوک مارلبورو بود. در هارو و سندهرست درس خواند. شاهد جنگ اسپانیا و کوبا در ۱۸۹۵ بود و در نبرد **ام دورمان** در ۱۸۹۸ شرکت کرد. در **جنگ بوئرها** (۱۹۰۰ – ۱۸۹۹) خبرنگار بود.در آنجا به زندان

1- Churchill, Lord Randolph. 2- Churchill, Winston Leonard Spencer.

افتاد اما فرار کرد و به همراهی نیروهای انگلیسی در تسخیر شهر لیدی اسمیت شرکت جست. در ۱۹۰۰ از سوی **حزب محافظه کار** به مجلس عوام راه یافت اما چون به اصول اقتصاد آزاد معتقد بود در ۱۹۰٤ به حزب لیبرال پیوست و از آن پس عضو این حزب و نمایندهٔ مجلس عوام از منچستر (۸ـ ۱۹۰٦) و دندی (۲۲ـ ۱۹۰۸) بود. در کابینهٔ **آسکویث** وزیر کابینه و مسئول امور بازرگانی شد (۱۰ـ ۱۹۱۸). در ۱۹۱۰ وزیر کشور شد و به خاطر به کارگیری پلیس در جریان اعتصاب معدنگران ویلز(**تونی پاندی**)، و نیز استفاده از اسکاتلندیارد برای حمله به خانهٔ دو آنارشیست در شرق لندن، مورد انتقاد قرار گرفت. در سال‌های ۱۵ـ ۱۹۱۱ لرد اول دریاداری بود و به نوسازی نیروی دریایی، وتشویق و تقویت نیروی هوایی همت گماشت و این اطمینان را به وجود آورد که ٦ روز قبل از اولتیماتوم انگلستان به آلمان در ۱۹۱٤، نیروی دریایی بریتانیا آمادهٔ جنگ است. شکست داردانل در ۱۹۱۵ به گردن او انداخته شد و پس از ٦ ماه برکناری از سمت خود، به ارتش بازگشت و فرماندهی واحدی را در جبههٔ غربی تا ۱۹۱٦ برعهده گرفت. وزیر تدارکات و مهمّات (۱۸ـ ۱۹۱۷)، وزیر جنگ و هوانوردی (۲۰ـ ۱۹۱۹) و وزیر مستعمرات (۲۲ـ ۱۹۲۱) از سمت‌های بعدی چرچیل بود. همراه **تی. ای. لورنس**، مشاور خویش به قاهره و اورشلیم سفر کرد تا مسألهٔ خاورمیانه را فیصله دهد. در انتخابات سال ۱۹۲۲ شکست خورد و حزب لیبرال را رها کرد. در اکتبر ۱۹۲٤ به عنوان یک ضدّ سوسیالیست عضو مجلس عوام شد و بلافاصله در کابینهٔ **بالدوین** به سمت وزیر خزانه‌داری منصوب گردید (۹ـ ۱۹۲٤). در اوایل سال ۱۹۲۵ بار دیگر به حزب محافظه کار پیوست و تا ۱۹٤٦ در عضویت مجلس عوام باقی بود. در اعتراض به دولت در مورد دادن امتیازهایی به هندی‌ها، و نادیده گرفتن هشدارهایش در مورد تهدید آلمان در سال‌های ۳۹ـ ۱۹۲۹ از دولت کناره گیری کرد. در ۳ سپتامبر ۱۹۳۹ در کابینهٔ **نویل چمبرلین** لرد اول دریاداری شد. در ۱۰ مه ۱۹٤۰ نخست‌وزیر بریتانیا شد و کابینهٔ ائتلافی تشکیل داد، کشور را در نبرد با آلمان هیتلری رهبری کرد و تا مه ۱۹٤۵ در سمت نخست‌وزیری باقی ماند. نه بار با **روزولت** (در فاصلهٔ اوت

۱۹۴۱ و امضای «منشور آتلانتیک»، تا فوریهٔ ۱۹۴۵ و کنفرانس **یالتا**)، و پنج بار با **استالین** در فاصلهٔ اوت ۱۹۴۲ تا مه ۱۹۴۵ ملاقات کرد. در ۱۹۴۵ که حزب محافظه‌کار در انتخابات شکست خورد، چرچیل رهبر اپوزیسیون مجلس عوام شد و در دیدارش از ایالات متحده در ۱۹۴۶ با سخنرانی در مورد «پردهٔ آهنین» به **جنگ سرد** دامن زد. در اکتبر ۱۹۵۱ بار دیگر نخست‌وزیر شد. و تا ۱۹۵۵ در سمت خود باقی ماند. در اکتبر ۱۹۵۳ جایزهٔ ادبی نوبل نصیب او شد. در ۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۶۵ درگذشت.

چرنوبیل، انفجار نیروگاه هسته‌ای

در ۱۸ آوریل ۱۹۸۶ نیروگاه اتمی چرنوبیل در شوروی منفجر شد و تعدادی کشته و مجروح برجای گذاشت. دولت بلافاصله مناطق اطراف نیروگاه را تخلیه کرد و کشورهای همسایه نیز به منظور پیشگیری از نفوذ رادیواکتیویتهٔ نیروگاه به اقدام‌های احتیاطی دست زدند.

چرنینکو، کنستانتین اُستینوویچ[1] (۱۹۱۱ــ ۸۵)

رهبر شوروی. در ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۱ در بولشایاتس، سیبری به دنیا آمد. پس از تحصیل در مدرسهٔ عالی حزبی به جامعهٔ جوانان کمونیست پیوست. در جنگ جهانی دوم با **لئونید برژنف** در ملداوی دیدار کرد و با او آشنا شد. این آشنایی سنگ بنای همراهی مادام‌العمر او با لئونید برژنف بود. از ۱۹۷۹ به بعد عضو **پولیت بورو** شد. با درگذشت **یوری آندروپوف** در فوریهٔ ۱۹۸۴، چرنینکو به جای او به‌دبیرکلی حزب کمونیست شوروی برگزیده شد ولی بیماری او عمر دوران رهبریش را بسیار کوتاه کرد. چرنینکو در ۱۰ مارس ۱۹۸۵ درگذشت و **میخائیل گورباچف**، ۵۴ ساله به‌دبیرکلی حزب کمونیست شوروی

1- Chernenko, Constantin Ustinovich.

برگزیده شد.

چکسلواکی[1]

جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی در اروپای مرکزی بین لهستان، شوروی، مجارستان، اتریش، آلمان خاوری و آلمان باختری واقع شده. مساحت ۱۲۷۸۶۹ کیلومتر مربع، جمعیت ۱۷ میلیون، مرکز: پراگ.

در ۱۹۱۸ از اتحاد ایالت های اسلووان باختری متعلق به امپراتوری اتریش-هنگری به وجود آمد. مجمع ملی انقلابی در گردهمایی ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸ در پراگ **توماس مازاریک** را به سمت یگانه سخنگوی چک و اسلواک متحد و نیز رئیس جمهور چکسلواکی برگزید. در جمهوری جدید ۷ میلیون چک، ۲ میلیون اسلواک، هفتصد هزار مجار و نیم میلیون روتن، و در **سودت لند** ۳/۵ میلیون آلمانی زندگی می‌کردند. پیشرفته‌ترین بخش های صنعتی اتریش - هنگری به چکسلواکی داده شد. در فاصلهٔ دو جنگ نگرانی از سلطهٔ چک صنعتی بر ملیت های دیگر افزایش می یافت. از سوی دیگر ترس از برگشت خاندان سلطنتی **هابسبورگ** و توسعه‌طلبی آلمان بر این جمهوری سایه افکنده بود. **دکتر بنش** سیاست خارجی چکسلواکی را بر اساس نظام **اتفاق صغیر** و دوستی با فرانسه بنا نهاد، اما از برقراری دوستی با لهستان، متحد فرانسه عاجز ماند زیرا لهستان نیز مانند چکسلواکی بر **تشن** ادعای حاکمیت داشت. تحریکات **هیتلر** در میان سودتی ها در سال های ۸ــ ۱۹۳۵ افزایش یافت و در **قرارداد مونیخ** متفقین (ایتالیا، انگلستان، فرانسه) چکسلواکی را وادار کردند ۱۰ هزار مایل مربع از خاک خود را به آلمان و ۵ هزار مایل مربع یعنی **فلویدک**، را به مجارستان واگذارد و منطقهٔ کوچکی هم به لهستان داده شد. درپی قرارداد **مونیخ** اسلواک خودمختار شد و با انضمام ایالت های چک و بوهمیا و مُراوی در مارس ۱۹۳۹ به آلمان، خودمختار اسلواک به رهبری **تیسو** وضع متزلزلی پیدا

1- Czechoslovakia.

کرد.

بنش در لندن دولت در تبعید چکسلواکی را تشکیل داد (ژوئیهٔ ۱۹۴۰) و در ۱۸ ژوئیهٔ ۱۹۴۱ توسط شوروی و بریتانیا به رسمیت شناخته شد. مقاومت چک‌ها در برابر اشغال سرزمین‌شان از سوی نازی‌ها، بسیار گسترده و شدید بود ۱۳۰۰ چک در چند هفتهٔ اول تابستان ۱۹۴۲ اعدام شدند و دو روستای لیدیس و لزاکی به کلی منهدم گردید. نیروی ارتشی چکسلواکی به فرماندهی ژنرال **اسوبودا** در شوروی تشکیل شد و در ۵ــ ۱۹۴۴ به آزادسازی کشور کمک کرد. ابتدا چکسلواکی به مرزهای پیش از جنگ برگشت اما روثنیا به شوروی داده شد و به موجب **کنفرانس صلح پاریس** ۱۹۴۷، سرزمین کوچکی در جنوب براتیسلاوا از مجارستان جدا و به چکسلواکی ضمیمه شد. در انتخابات پارلمانی ۱۹۴۶ کمونیست‌ها از ۳۰۰ کرسی ۱۱۴ کرسی را به دست آوردند و در دولت ائتلافی **گوتوالد** شرکت کردند. گوتوالد در فوریهٔ ۱۹۴۵ به یاری میلیشیای کارگری و نیروهای چپ دولت را ترمیم و دست غیرکمونیست‌ها را از حکومت کوتاه کرد. با مرگ گوتوالد در ۱۹۵۳ **نووتنی** رهبر کشور شد و تا روی کار آمدن **الکساندر دوبچک** در ۱۹۶۸ قدرت را در دست داشت. انتقاد از نووتنی و دیکتاتوری وی و تظاهرات دانشجویان در ۵ ژانویه ۱۹۶۸ منجر به برکناری نووتنی و روی کار آمدن دوبچک شد. در ۵ آوریل یک برنامهٔ اقدام تدوین شد و پیشنهاد اصلاحاتی در قانون اساسی شد که دموکراسی را به کشور بازگرداند. مقام‌های شوروی کوشیدند دوبچک را از زیاده‌روی در زمینهٔ لیبرالیزه کردن کشور بازدارند اما حتّی تضمین‌های دوبچک به **برژنف** مبنی بر باقی ماندن در **پیمان ورشو** نتوانست شوروی را راضی کند. در ۱۰ اوت ۱۹۶۸ قوای پیمان ورشو از لهستان، مجارستان، بلغارستان و آلمان خاوری وارد چکسلواکی شدند تا به قول خودشان مانع فعالیت ضدّ انقلاب صادره از آلمان فدرال گردند. برنامه‌های دوبچک معلق شد. دوبچک در آوریل ۱۹۶۹ از حزب اخراج شد و گوستاو هوزاک (متولد ۱۹۱۳) جای وی را گرفت. هوزاک در ۱۹۷۵ ضمن حفظ سمت دبیرکلی حزب، رئیس جمهور چکسلواکی شد.

چمبرلین، (آرتور) نویل[1] (۱۹۴۰ – ۱۸۶۹)

فرزند **ژوزف چمبرلین** و نابرادری **اوستن چمبرلین**. هفت سال در باهاما ماند. در ۱۸۹۷ به بیرمنگام بازگشت و وارد تجارت مس شد. عضو **حزب محافظه کار**، و از ۱۹۱۸ تا زمان مرگش نمایندهٔ مجلس عوام بود. در کابینهٔ **بالدوین** وزیر بهداری (۲۹ – ۱۹۲۴)؛ و در فاصلهٔ نوامبر ۱۹۳۱ تا مه ۱۹۳۷ وزیر خزانه‌داری بود. در ۲۸ مه ۱۹۳۷ نخست‌وزیر شد. او که با سیاست خارجی آشنایی نداشت با بحران‌های بزرگ اروپایی رویارو شد و برای حل و فصل مسائل خارجی بیش از آنکه به وزارت خارجه متکی باشد به مشاور شخصی اش سر هوراس ویلسون اتکاء داشت. سیاست **تسکین** چمبرلین بر پایهٔ این باور بود که **هیتلر** دعاوی مشروعی دارد که باید بدان‌ها برسد و این امر از طریق گفتگوی رویارو با شخص هیتلر تأمین می‌شود. در بحران سپتامبر ۱۹۳۸ چکسلواکی، چمبرلین به برچسگادن و بادگودسبرگ به دیدار هیتلر رفت تا با او به توافقی دست یابد، و بر این عقیده بود که با **قرارداد مونیخ** صلح دوران خود را تأمین کرده است. در مارس ۱۹۳۹ که هیتلر پراگ را اشغال کرد چمبرلین سیاست **تسکین** را رها کرد و به لهستان که در معرض تهدید آلمان بود پیشنهاد کمک نظامی داد. تلاش برای اتحاد انگلستان– شوروی عقیم ماند اما در سپتامبر ۱۹۳۹ دولت او در حمایت از لهستان وارد جنگ شد. در نخستین زمستان جنگ، به سبب تردید و دودلی در پارلمان و مطبوعات مورد انتقاد قرار گرفت. در ۱۰ مه ۱۹۴۰ از نخست‌وزیری استعفا داد و این هنگامی بود که نروژ و دانمارک به اشغال آلمان درآمده بود. چمبرلین ۶ ماه بعد درگذشت.

چمبرلین، ژوزف[1] (۱۹۱۴ – ۱۸۳۶)

1- Chamberlain, (Arthur) Neville

2- Chamberlain, Joseph

فرزند یک مغازه‌دار لندنی بود که از طریق فعالیت‌های صنعتی در بیرمنگام ثروت فراوانی کسب کرد. در سمت شهردار بیرمنگام، حلبی‌آبادها را برانداخت و شهرت ملی کسب کرد. در ۱۸۷۷ وارد مجلس عوام شد. مردم شهر تا پایان زندگی‌اش به او وفادار ماندند. هر چند او در گرایش‌های سیاسی از طیف یک لیبرال رادیکال به سوی امپریالیسم گرایش پیدا کرد. در کابینهٔ **گلادستون** مسئول امور تجاری بود اما به سبب مخالفت با **قانون خودمختار ایرلند** در ۱۸۸۶، حزب لیبرال دچار انشعاب شد و دولت سقوط کرد. از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۳ در کابینهٔ ائتلافی محافظه‌کار اتحاد طلب **سالیسبوری - بالفور** وزیر مستعمرات شد و در گسترش قلمرو استعماری در افریقا تلاش کرد. در کابینه از نظر نفوذ پس از نخست‌وزیر قرار داشت. در ۱۹۰۳ و ۱۹۰۵ در راه «اصلاح تعرفه» تلاش کرد و انشعابی را در حزب محافظه‌کار — نظیر انشعاب سال ۱۸۸۶ در حزب لیبرال— پدید آورد. در ۱۹۰۶ به سبب بیماری برای همیشه از سیاست دست کشید.

چمبرلین، (ژوزف) اوستن[1] (۱۹۳۷ـ۱۸۶۳)

فرزند ارشد **ژوزف چمبرلین** و نابرادری **نویل چمبرلین**. عضو حزب محافظه‌کار و نمایندهٔ مجلس عوام از ۱۸۹۲ تا زمان مرگ. در کابینهٔ **بالفور** وزیر خزانه‌داری شد (۵ـ۱۹۰۳). در کابینهٔ ائتلافی وزیر امور هندوستان (۱۷ـ۱۹۱۵)، وزیر مشاور (۱۹ـ۱۹۱۸) و وزیر خزانه‌داری (۲۱ـ۱۹۱۹)، و مُهردار مخصوص (۲ـ۱۹۲۱) بود. در کابینهٔ **بالدوین** وزیر خارجه بود (۹ـ۱۹۲۴) و در مذاکراتی که به **پیمان‌های لندن** در ۱۹۲۵ منجر شد نقش فعالی داشت و بدین سبب جایزهٔ صلح نوبل را دریافت کرد.

1- Chamberlain, (Joseph) Austin

چمبرلین، هوستون استیوارت[1] (۱۹۲۷ – ۱۸۵۵)

نویسندهٔ نژادپرست انگلیسی. متولد کنت و فرزند فرماندهٔ نیروی دریایی. عشق او به موسیقی ریشارد واگنر که پدرزن وی بود چمبرلین را به اقامت در آلمان تشویق کرد. در آنجا وی متقاعد شد که «نجات اخلاقی و معنوی بشریت به خصائص نژادی آلمان‌ها وابسته است» این مطلب را به **ویلهلم دوم** قیصر آلمان یادآور شد. چمبرلین نظریهٔ خلوص نژاد آلمانی را در کتابش «بنیادهای سدهٔ نوزدهم» (۱۸۹۹) توضیح داد. این کتاب افسانهٔ برتری نژاد آلمانی را در آلمان رواج داد، فلسفه‌ای که اساساً امپریالیستی و ضدّ لیبرالی و ضدّ یهود بود. چمبرلین در ۱۹۱۴ تبعهٔ آلمان شد. در اکتبر ۱۹۲۳ **هیتلر** را به عنوان ناجی ستود. هیتلر در «نبرد من» از نظرات گرانقدر چمبرلین تحسین کرده است.

چمخانی، حاج محمّد

رئیس جمهور افغانستان. درپی کناره گیری **ببرک کارمل** در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶ از پست ریاست جمهوری چمخانی به جای وی برگزیده شد. چمخانی در دولت داودخان فرماندار ایالت کُنار بود و قبل از آن در رژیم پادشاهی نیز مقام سناتوری داشت.

چند مرکزی[2]

روند پیدایش شکاف و چند دستگی در وحدت از پیش موجود. **تولیاتی**،

1- Chamberlain, Houston Stewart. 2- Polycentrism.

دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا از این اصطلاح برای توصیف وضع دنیای کمونیسم پس از **کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست شوروی** (۱۹۵۶) استفاده کرد. امروزه نیز این واژه در مورد تفرقهٔ کنونی احزاب کمونیست ونیز پیدایش احزاب کمونیست مستقل به کار می رود. ابتدا یوگسلاوی راه خود را از شوروی جدا کرد، سپس درپی درگذشت **استالین**، آلبانی و تا حدی رومانی خطوط مستقل ملی درپیش گرفتند. بعد احزاب کمونیست ایتالیا و هلند استقلال حزبی خود را اعلام کردند. با ایجاد شکاف در احزاب کمونیست چین و شوروی، ضمن دو قطبی شدن جهان کمونیسم، عده‌ای از احزاب موضع بیطرفانه‌ای در برابر کشمکش شوروی-چین اتخاذ کردند. در کنفرانس احزاب کمونیست اروپا در برلن (۱۹۷٦) احزاب کمونیست ایتالیا، فرانسه و اسپانیا به موجب بیانیه هایی جدایی راه خویش از راه حزب کمونیست شوروی را اعلام کردند. کاسترویسم و مائوئیسم جنبه های کمونیسم کوبا (و تا حدی آمریکای لاتین) و چین را نشان می دهند.

چوئن‌لای[1] (۱۹۷٦—۱۸۹۷)

نخست‌وزیر چین توده‌ای. در سال های (۲۱—۱۹۲۰) ضمن تحصیل در پاریس در کارخانهٔ اتومبیل‌سازی رنو مشغول کار بود. وی تحت تأثیر عقاید ضدّ امپریالیستی و کمونیستی دانشجویان هندوچین واقع شد و در آنجا با **هوشی‌مین** ۳۰ ساله دیدار کرد. در ۱۹۲٤ چوئن‌لای به چین بازگشت و در ۱۹۲۷ در شانگهای هسته های کمونیستی ایجاد کرد و قیام ناکام نانچانگ را رهبری نمود. از ۱۹۳۱ به بعد مشاور اصلی **مائوتسه دون** در امور انقلاب شهری شد. درپی توقیف **چیانکای شک** از سوی کمونیست ها در سیان در ۱۹۳٦ برای مذاکره در مورد رهایی او انتخاب شد و در سراسر دورهٔ ۵—۱۹٤۱ به

1- Chou En - lai.

عنوان افسر رابط درچونگ کینگ مقر جنگی چیانکای شک اقامت کرد. از دسامبر ۱۹۴۵ تا ژانویهٔ ۱۹۴۷ رئیس هیأت نمایندگی کمونیست‌ها در مذاکره با آمریکا شد. با استقرار جمهوری توده‌ای درچین در ۱۹۴۹ چوئن‌لای نخست‌وزیر شد و تا زمان مرگ (۱۹۷۶) این سمت را حفظ کرد. پست وزارت خارجهٔ چین نیز در سال‌های ۵۸ — ۱۹۴۹ با او بود و در **کنفرانس ژنو** (۱۹۵۴) و **کنفرانس باندونگ** مهارت دیپلماتیک خویش را نشان داد. وی بر تماس با آمریکایی‌ها از طریق سفیرچین در ورشو تأکید می‌کرد و در دورهٔ زمامداری **نیکسون** و **کیسینجر** روند تنش‌زدایی چین – آمریکا را دنبال کرد. در سیاست داخلی چین، با بی میلی «**انقلاب فرهنگی**» را به عنوان وسیلهٔ تصفیهٔ دستگاه حزبی پذیرفت. اما برای سر و سامان دادن به اقتصاد چین کوشید دوران آن را کوتاه سازد. در ۱۹۷۳ که ریاست دهمین کنگرهٔ حزبی را برعهده داشت، همه او را جانشین مائو تلقی می‌کردند. اما به سبب ابتلا به سرطان هشت ماه قبل از مائو درگذشت.

چومبه، موبس کاپندا [1]

سیاستمدار افریقایی. متولد ۱۰ نوامبر ۱۹۱۹ در موزومبا ایالت کاتانگا در کنگوی بلژیک. از مدرسهٔ میسیونی متدیک آمریکا فارغ‌التحصیل شد. پدرش سوداگری ثروتمند بود. وی ابتدا به جای پدر به سوداگری پرداخت سپس عضو شورای ایالتی شد. در ۱۹۵۹ رئیس حزب کوناکات (کنفدراسیون جامعهٔ کاتانگا)، و در انتخابات ایالتی کاتانگا در ۱۹۶۰ نخست‌وزیر شد. در یکم ژوئیهٔ آن سال تشکیل جمهوری کنگو (کینشازا) اعلام شد و چومبه بلافاصله جدایی کاتانگا از کنگو را اعلام نمود (۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۶۰) با مداخلهٔ قوای ملل متحد در دسامبر ۱۹۶۲ کاتانگا از کنترل چومبه خارج شد و وی در ۱۹۶۳ به خارج از کشور رفت. در تابستان ۱۹۶٤ به لئوپولدویل برگشت و در دولت

1-Tshombe, Moise-Kapenda

ائتلافی نخست وزیر شد (از ۱۹٦٤ تا ۱۹٦۵) و پس از یکسال توسط موبوتو از نخست وزیری برکنار گردید. در ۱۹٦۷ دادگاهی در کینشازا غیاباً وی را به مرگ محکوم کرد. در الجزایر در ژوئن ۱۹٦۷ دستگیر و زندانی شد و در ۱۹٦۹ در همان کشور درگذشت. قتل پر سر و صدای لومومبا رهبر میهن‌پرست کنگو را به چومبه نسبت می دهند.

چهارده اصل (ویلسون)[1]

ویلسون رئیس جمهور آمریکا درپایان جنگ جهانی اول در نطقی خطاب به کنگره، برنامهٔ صلحی درچهارده اصل ارائه کرد (۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸). این چهارده اصل عبارت بودند از: (۱) محکوم شناختن دیپلماسی سرّی؛ (۲) آزادی دریاها؛ (۳) حذف موانع اقتصادی تا حد امکان؛ (٤) کاهش تسلیحات؛ (۵) تعدیل بیطرفانهٔ دعاوی استعماری؛ (٦) تخلیهٔ شوروی از نیروهای آلمان و متحدانش؛ (۷) بازگشت بلژیک به صورت دولتی مستقل؛ (۸) تثبیت مرزهای ایتالیا در راستای خطوطی که مشخص کنندهٔ ملیت ها باشد؛ (۹) آزاد شدن مناطق اشغالی فرانسه و بازپس دادن آلزاس ــ **لورن** به این کشور؛ (۱۰) خودمختاری ملیت های درون امپراتوری اتریش - هنگری؛ (۱۱) تخلیهٔ صربستان و مونته نگرو از قوای اشغالگر رومانی و تأمین راه آبی برای صربستان و دسترسی آن کشور به دریا؛ (۱۲) خودمختاری ملیت های غیر ترک امپراتوری عثمانی و آزادی عبور در داردانل؛ (۱۳) استقلال لهستان و دستیابی این کشور به دریا؛ (۱٤) برگزاری انتخابات آزاد در میان ملیت ها برای تضمین حاکمیت خودمختاری ملّی. برپایهٔ این ۱٤ اصل اتریش ــ هنگری و آلمان متارکه را پذیرفتند. ویلسون در اصلاحیهٔ اصل دهم خواهان استقلال کامل ملیت های اتریش - هنگری شد و متفقین خواهان حفظ حق

1- Fourteen Points.

اظهار نظر در اصل دو شدند و از شکست خوردگان مطالبهٔ **غرامت جنگی** کردند. آلمان، اتریش و هنگری مدعی شدند که **کنفرانس صلح پاریس** اصول خودمختاری مذکور در ۱۴ اصل را زیر پا گذارده و ممانعت از الحاق اتریش به آلمان (**آنخلوس**) را مغایر ۱۴ اصل تلقی می‌کردند. عقد معاهدهٔ سری با ایتالیا و رومانی نیز ناقض اصول ویلسون بود.

چهارگانه (استحکامات)[1]

این نام به استحکامات چهارگانهٔ اتریش: پشییرا، ورونا، **مانتوآ** و **لگناگو** در نقطهٔ لُمباردی ـ ونیز اطلاق می‌شد. مارشال رادتسکی این **استحکامات** را در شهرهای مزبور ایجاد کرد و در جنگ ۱۸۴۸ با **پی‌مون** از همهٔ آنها بجز پشییرا استفاده کرد. مارشال گیولای استحکامات چهارگانه را پایهٔ **خط دفاعی** اتریش علیه فرانسه و پی‌مون قرار داد.

چیانکای شِک[2] (۱۸۸۷ــ۱۹۷۵)

ژنرال چینی و رئیس جمهور این کشور. پدرش پیله‌ور بود. او در «آکادمی نظامی امپراتوری» تحصیل نمود و چندین سال در ارتش ژاپن خدمت کرد. ازنخستین هواداران **سون‌یات‌سن** بود وبا برقراری **جمهوری** چین در ۱۹۱۱ به چین بازگشت تا وی را در ایجاد ارتش جمهوری یاری دهد. در ۱۹۲۳ به مدت ۶ ماه در مسکو ماند و با کار ارتش سرخ آشنا شد. سپس آکادمی نظامی وامپوآ را در کانتون بنا نهاد. با درگذشت سون‌یات‌سن در مارس ۱۹۲۵

1- Quadrilateral. 2- Chiang Kai - Shek.

بر سر جانشینی او بین اعضای حزب **کومیندان** اختلاف افتاد. چیانکای شِک بر رقیبان دو امتیاز داشت: یکی ارتش منظم و بفرمان؛ و دیگری گرایش سیاسی متمایل به مرکز. در ۱۹۲۶ چیانکای شک قدرت خود را استحکام بخشید. در ژوئن ۱۹۲۸ کنترل نانکینگ، پکن، و کانتون، و نیز ریاست کومیندان و ریاست ستاد ارتش را برعهده داشت. چهار ماه بعد به موجب قانونی رئیس جمهور شد. بدین گونه دیکتاتوری او بر سراسر چین گسترش یافت. بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱ درگیر کشمکش با کمونیست‌ها بود در سال‌های ۱۹۳۰، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۶ با طغیان ارتش روبرو شد وژاپنی ها در ۱۹۳۱ با اشغال منچوری قلمرو فعالیت او را درچین شمالی محدود کردند. چیانکای شک آن اندازه که در فکر تحکیم قدرت دیکتاتوری خود بود نگران نفوذ ژاپنی ها درچین نبود. اما در هر صورت، هم به خاطر آنکه رئیس قانونی دولت چین بود، و هم به خاطر رابطهٔ فامیلی با سون‌یات‌سن (که باجناق او بود) شخصیتی معتبر به حساب می‌آمد. وی از ۱۹۳۰ به بعد خود را یک مسیحی متدیست اعلام کرد.

در اوایل دسامبر ۱۹۳۶ توسط افسران ناراضی سیان ربوده شد، این افسران با کمونیست های چین رابطه داشتند وچیانکای‌شک ۱۳روز بعد با میانجیگری چوئن‌لای آزاد شد. او در ازای این کمک کمونیست‌ها قول داد که دست از مبارزه علیه آنان بردارد و در برابر تجاوزژاپن به میهن از آنها کمک بگیرد. ژاپنی ها که نگران تشکیل جبههٔ متحد کمونیست - کومیندان بودند بر سرعت عملیات تجاوزکارانه افزودند. درژوئیهٔ ۱۹۳۷ علیه استحکامات چیانکای شک به جنگی تمام‌عیار دست زدند و در همان سال ویرا وادار به تغییر پایتخت به چونگ کینگ در ایالت سه‌چوان نمودند. او تا پایان جنگ جهانی دوم درآنجا بود و مقاومت علیه ژاپنی ها را سازمان می داد. آمریکایی ها وی را به عنوان یکی ازچهار قدرت بزرگ متفقین به رسمیت شناختند. در **کنفرانس قاهره** در ۱۹۴۳ شرکت کرد و با **روزولت** و **چرچیل** دیدار نمود. اما در ۱۹۴۵ معلوم شد که دوستان غربی قدرت او را بیش از حد

گرفته‌اند. به رغم ادامهٔ مذاکرات **مائو** و چیانکای شک در پاییز ۱۹۴۵، در یانگ‌تسه و **منچوری** بین کمونیست‌ها و کومیندان درگیری‌های شدیدی روی داد. فساد دستگاه دولتی مانع شد تا چیانکای شک بتواند مقاومت علیه کمونیست‌ها را سازماندهی کند و شکست کومیندان به صورت زنجیری ادامه یافت. چیانکای‌شک به حمایت نظامی آمریکا ومداخله آمریکا به نفع خودامید بسته بود اما مشاوران **ترومن** اورا ازاین کاربرحذر داشتند. درژانویهٔ ۱۹۴۹ که کمونیست‌ها فاتحانه وارد پکن شدند چیانکای شک که از دست آنها از شهری به شهری می‌گریخت از ریاست جمهوری چین استعفا کرد و به جزیرهٔ فرمز رفت. اما هنوز خود را رئیس کومیندان می‌دانست. در یکم مارس ۱۹۵۰ در فرمز خود را رئیس جمهور تمامی چین خواند و به آرزوی بازگشت به چین چشم براه کمک نظامی آمریکا شد. بیست و پنج سال بقیهٔ زندگی را در **تایوان** رئیس جمهور بود و امید او در بازگشت به چین تحقق پیدا نکرد.

چیانو، گالیاتسو[1] (۴۴-۱۹۰۳)

از رهبران فاشیست ایتالیا. در لیورنو زاده شد. پدرش دریاسالار بود. چیانو ابتدا روزنامه‌نگار بود سپس وارد خدمات دیپلماتیک شد. در آوریل ۱۹۳۰ با ادا، دختر ۱۹ سالهٔ **موسولینی** ازدواج کرد. دو سال سفیر ایتالیا درچین بود، مدتی خلبان مأمور بمباران حبشه بود. سپس در رم مسئول امور مطبوعات شد. در خلال سال‌های ۴۳ - ۱۹۳۶ وزیر خارجهٔ ایتالیا بود.مذاکرات **محور** با آلمان را انجام داد و خواهان گسترش ارضی ایتالیا در بالکان بود. نازی‌ها به وی اعتماد نداشتند و نگران آن بودند که در مقام سفیر ایتالیا در واتیکان (از فوریه تا ژوئیهٔ ۱۹۴۳) صلح جداگانه با متفقین را خواستار شود. درپی رأی برکناری **موسولینی** در شورای بزرگ فاشیستی در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۴۳، وی که در سفر

1-Ciano, Galeuzzo.

مونیخ بود به اسارت گشتاپو درآمد. هیتلر چیانو را به خاطر سقوط موسولینی سرزنش کرد. با پافشاری آلمان‌ها، چپانو در دادگاه نئوفاشیست‌ها به جرم خیانت محاکمه و محکوم و در ۱۱ ژانویهٔ ۱۹٤٤ در خارج ورونا تیرباران شد.

چیسانو، یوآکیم

رئیس جمهور موزامبیک. در اکتبر ۱۹۳۹ در ایالت گازا متولد شد. فعالیت سیاسی را با پیوستن به «هستهٔ مرکزی دانش‌آموزان افریقا» آغاز نمود. در ۱۹٦۰ در پرتغال به تحصیل پرداخت در ۱۹٦۱ از راه پاریس به دارالسلام رفت و «اتحاد ملی دانشجویان موزامبیک» را بنا نهاد. در نخستین کنگرهٔ **فرلیمو** در ۱۹٦۲ عضو کمیتهٔ مرکزی و اجرایی شد. درپی کودتای پرتغال در ۱۹۷٤ در مذاکرات استقلال شرکت نمود. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷٤ و ۲۵ ژوئن ۱۹۷۵ نخست‌وزیر دولت انتقالی موزامبیک شد. در کنگره‌های دوم و سوم فرلیمو پس از **ماشل** و **موندلان** سومین شخصیت بود. از بدو استقلال وزارت خارجه را برعهده داشت. در ۱۹۸٦ درپی کشته شدن **سامورا ماشل** رئیس جمهور و رهبر فرلیمو شد.

چیفلی، (ژوزف) بندیکت[1] (۱۹۱۵ــ۱۸۸۵)

نخست‌وزیر استرالیا. کارگر راه‌آهن و از اعضای فعال اتحادیهٔ کارگران راه‌آهن بود. از ۱۹۲۸ از سوی **حزب کارگر** به عضویت پارلمان فدرال انتخاب شد. در سال‌های ۳۱ــ ۱۹۲۹ وزیر جنگ بود. در کابینهٔ **کرتین** در اکتبر ۱۹٤۱ وزیر دارایی و مسئول برنامه‌ریزی بعد از جنگ شد. طرح جامع

1- Chifley, (Joseph) Benedict.

بیمه‌های اجتماعی استرالیا را تهیه کرد. با مرگ ناگهانی کرتین در ۵ ژوئیهٔ ۱۹۴۵، چیفلی رهبر **حزب کارگر** و نخست‌وزیر استرالیا شد. بانک‌های استرالیا را ملی کرد. اعتصاب چند هفته‌ای معدنگران زغال در ۱۹۴۹ منجر به اعزام ارتش به معادن و حل و فصل مسأله شد. در انتخابات عمومی ۱۹۴۹ ائتلاف لیبرال - کاونتی به رهبری **منزیس** سبب شکست دولت چیفلی شد. منزیس و مؤتلفان او با اشاره به این امر که کمونیست‌ها در دولت کارگری چیفلی نفوذ کرده و بر اتحادیه‌ها مسلط شده‌اند، رأی‌دهندگان نگران را به اردوی لیبرال - کاونتی کشانیدند.

چین[1]

کشور چین در شرق آسیا و سواحل اقیانوس آرام با کرهٔ شمالی، شوروی مغولستان، افغانستان، هندوستان، نپال، سیکیم، بوتان، برمه، لائوس، و یتنام هم‌مرز است. مساحت آن ۹،۵۶۰،۹۵۱ کیلومتر مربع، جمعیت بیش از یک میلیارد، مرکز، پکن (یا، بی جینگ).

این سرزمین بزرگ مرکز یکی از پیشرفته‌ترین تمدن‌های بشری بود. اما امپراتوران چین کوشیدند این کشور را در انزوای محض نگاه دارند و در نتیجه انقلاب صنعتی به چین راه نیافت و استعمار قرن نوزدهم چشم طمع بدان دوخت و به تدریج امتیازهایی کسب کرد. در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱ شورشی به دست **کومیندان** و به رهبری **سون یات‌سن** خاندان سلطنتی **مانچو** را سرنگون کرد. مانچوها از ۱٦٤٤ برچین حکمروا بودند. گرچه سون یات‌سن رئیس جمهور تمامی چین بود اما نظامیان در مناطق گوناگون چین خودسرانه عمل می‌کردند. و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ سون یات‌سن تنها بر کانتون و اطراف آن حکومت می‌کرد. **چیانکای‌شک** با استفاده از قدرت نظامی توانست تمامی

1- China.

جانشینان بالقوهٔ سون یان‌سن را از صحنه بیرون کند و خود با دیکتاتوری تمام بر چین حکومت نماید و در ۱۹۲۸ نانکینگ را پایتخت قرار دهد. از همان آغاز، کمونیست‌ها به رهبری **مائوتسه دون** با قدرت دیکتاتوری او به ستیز برخاستند و در ۱۹۳۱ در ایالت کیانگ‌سی دولت شوروی (شورایی) برپا شد. فشار نظامی چیانکای‌شک بر حکومت شوروی کیانگ‌سی، مائو و هواداران او را وادار به ترک شهر و عزیمت به جنوب کشور کرد. در اکتبر ۱۹۳۴ **راه‌پیمایی طولانی** حماسه‌ساز خویش را آغاز کردند و در طول ۱۲ ماه راه‌پیمایی پایگاهی در چین شمالی در ایالت شنسی در یُنان را برای خود ایجاد کردند. ژاپن در این هنگام از ضعف چین استفاده کرد و منچوری را به اشغال خود درآورد (۱۹۳۱)، و تهاجم همه‌جانبه‌ای را به چین شمالی در ۱۹۳۷ آغاز کرد. در ابتدا کمونیست‌ها و کومیندان برای دفع ژاپن اشغالگر با یکدیگر همکاری می‌کردند اما تا اکتبر ۱۹۳۸ تمامی کرانه‌های خاوری چین در تصرف ژاپنی‌ها بود. چیانکای‌شک که از نانکینگ به چونگ‌کینگ نقل مکان کرده بود با انگلستان و آمریکا در تماس بود و کمک‌های نظامی این دو کشور را از طریق برمه دریافت می‌کرد. کمونیست‌ها که یُنان را مرکز خویش قرار داده بودند تمامی شمال باختری چین را در کنترل خود داشتند. در نانکینگ دولت دست‌نشاندهٔ ژاپن تا زمان تسلیم این کشور در اوت ۱۸۴۵، بر سر کار بود. متفقین به این امید بودند که دیکتاتوری کومیندان جای خود را به یک دولت ائتلافی بدهد و با کمک‌های اقتصادی آمریکا وضع اقتصادی کشور سامان گیرد. اما هم کمونیست‌ها و هم کومیندان خواهان تصرف منچوری بودند زیرا این منطقه قبل از پایان جنگ جهانی صحنهٔ درگیری‌های شدید داخلی بود. ژنرال **مارشال** فرستادهٔ آمریکا به چین در خلال ۱۲ ماه تلاش کرد بین **چوئن لای** نمایندهٔ کمونیست‌ها و کومیندان آشتی برقرار کند اما با شکست این مأموریت، ایالات متحده در ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۴۷ دست از میانجیگری برداشت.

خارجیان در آغاز بر این تصور بودند که چیانکای‌شک به یاری تجهیزات نظامی برتری که از غرب می‌گیرد کمونیست‌ها را درهم خواهد شکست.

کمونیست‌ها با ترک شهرهای بزرگ و روی آوردن به روستاها از رویارویی عمده با کومیندان سر باز می زدند مگر در مواقعی که کومیندان خطوط تدارکاتی شان را مورد حمله و تهدید قرار می‌داد. در ۱۹۴۷ کمونیست‌ها در منچوری از موقعیت بسیار برتری برخوردار بودند و مرکز چین را تهدید می‌کردند و از آن به بعد نبرد پارتیزانی را به جنگ تمام‌عیار رویارویی تبدیل کردند.

در فاصلهٔ نوامبر ۱۹۴۸ و ژانویهٔ ۱۹۴۹ در اطراف شهرهای محصور سوچو و یونگ‌چنگ، نبردهای تعیین کننده‌ای روی داد (نبرد **هُوای ـ های**). نیم میلیون نفر از نیروهای کومیندان در این نبرد تلف شد. تین‌تسین و پکن در ژانویهٔ ۱۹۴۹ به تصرف کمونیست‌ها درآمد. نانکینگ در آوریل، شانگهای در مه، کانتون در اکتبر همان سال از کومیندان تخلیه شد. جمهوری توده‌ای چین رسماً در یکم اکتبر ۱۹۴۹ در پکن اعلام شد. تنها **فُرمز** و بعضی جزیره‌های ساحلی در دست کومیندان و ایادی چیانکای شک باقی ماند.

حکومت جدید چین تا ۱۹۵۳ سرگرم مسائل داخلی بود. تقسیم زمین انجام گردید، و بر مرکزیت اداری پکن برای سراسر چین تأکید شد. در مسائل خارجی، عمده‌ترین مسأله، **جنگ کره** و عقد اتحاد شوروی – چین در فوریهٔ ۱۹۵۰، و استقرار جمهوری در تبت بود. شوروی تعهد می‌کرد که در پنج سالهٔ ۷ــ ۱۹۵۳ به صنعتی شدن سریع چین کمک کند. در ۱۹۵۸ جنبش رادیکال «**جهش بزرگ به جلو**» ابداع شد. و تلاش بر این بود که با برپایی کمون‌های بزرگ روستایی، هرچه زودتر جامعهٔ کمونیستی دایر گردد. اختلاف ایدئولوژیکی **مائو ــ خروشچف** که از ۱۹۵۶ آغاز شده بود در ۱۹۶۰ شدت گرفت و منجر به قطع کمک‌های فنی شوروی به چین شد. از این پس مشکلات اقتصادی داخلی با درگیری‌های خشن مرزی با هند (۲ــ ۱۹۶۱) و تشویق **کیش شخصیت** مائو همراه شد. چینی‌ها موظف بودند اندیشه‌های مائو را درک کنند. **انقلاب فرهنگی** (۹ــ ۱۹۶۶) به منظور تحمیل اندیشه‌های مائو، تصفیهٔ کادرهای حزبی مخالف مائو به دست دانشجویان و جوانان کم سن و سال انجام شد. چوئن لای که از بدو اعلام جمهوری توده‌ای، نخست‌وزیر چین

بود از این انقلاب جان سالم به در برد و توانست روابط چین با غرب را بهبود بخشد، به سازمان ملل راه یابد (اکتبر ۱۹۷۱). انفجار بمب اتمی چین در اکتبر ۱۹٦٤ و بمب هیدرژنی درژوئن ۱۹٦۷ این کشور را در زمرهٔ قدرت‌های بزرگ اتمی قرار داد.

مرگ چوئن لای درژانویهٔ ۱۹۷٦ و مرگ مائو، و **چوته** در هشت ماه بعد، رهبران طراز اول چین را از صحنهٔ سیاسی بیرون برد. **هواکوفنگ** رئیس حزب کمونیست شد. چهار نفر از افراطیون حزب از جمله همسر مائو (چیانگ چینگ، یا جیانگ کینگ) دستگیر شدند. اینان ازچهره‌های برجستهٔ انقلاب فرهنگی بودند. ده ضدّ انقلاب از جمله چیانگ چینگ به محاکمه کشانده شدند و همسر مائو به جرم خیانت و توطئه به مرگ تعلیقی محکوم گردید (۲۵ ژانویهٔ ۱۹۸۱).

درپنجمین کنگرهٔ خلق در فوریهٔ ۱۹۷۸ نیز بر رهبری هواکوفنگ تأکید شد اما از آن پس معاون اول حزب، **دنگ شیائو پنگ** (متولد ۱۹۰۵) به صورت کارگردان اصلی صحنهٔ سیاست چین ظاهر شد. زائوزیانگ (متولد ۱۹۱۸) از دست‌پروردگان دنگ شیائوپنگ (و از اعضای گروه «عمل گرایان تجدد خواه») به جای هواکوفنگ نخست‌وزیر شد (۷ سپتامبر ۱۹۸۰) و هویائو بانگ عضو دیگر گروه مذکور و هوادار دنگ شیائوپنگ درژوئن ۱۹۸۱ دبیرکل حزب کمونیست شد. درپی برقراری رابطه با آمریکا چین در سیاست خارجی، اساس دیپلماسی اش را بر این طرز فکر قرار داده که شوروی بزرگترین دشمن چین است و بنابراین می‌کوشد در تمامی مسائل جهانی موضعی درست مقابل موضع شوروی اتخاذ کند و از رژیم‌ها و جنبش های ضدّ شوروی در سراسر عالم (نظیر فنلا و یونیتا در آنگولا که مورد حمایت سیا و افریقای جنوبی نیز هستند) حمایت نماید.

چین، انقلاب[1] (۱۹۱۱)

از ۱۹۰۵ گروه‌های انقلابی به منظور واژگون کردن رژیم فاسد امپراتوری **مانچو** مخفیانه فعالیت می‌کردند. در اکتبر ۱۹۱۱ کشف مقر انقلابیون در هانکئو منجر به درگیری‌هایی شد که نشان داد خاندان مانچو قدرت مقابله با حوادث را ندارد. در نوامبر ۱۹۱۱ دو رژیم رقیب در چین برپا شدند. ژنرال یوان شیه‌کای توسط مجمع ملی پکن به نخست‌وزیری برگزیده شد و **سون یات‌سن** از سوی مجمع انقلابی نانکینگ به ریاست جمهوری چین انتخاب گردید. در ۱۹۱۲ **پو-یی** (کودکی که امپراتور چین خوانده می شد و ۶ سال بیش نداشت) به منظور تحکیم وحدت چین از امپراتوری برکنار گردید و سون یات‌سن حاضر شد قدرت را به یوان شیه‌کای، رئیس جمهور موقت چین تفویض کند. «قانون اساسی نانکینگ» در ۱۹۱۲ به هدف استقرار جمهوری دموکراتیک و پارلمان مرکب از دو مجلس تدوین شد. اما یوان شیه‌کای در ۱۹۱۵ خود را امپراتور چین خواند که مرگ او در ماه بعد سبب بازگشت به «قانون اساسی «نانکینگ» شد. رقابت نظامیان با یکدیگر و نافرمانی از حکومت مرکزی سبب ضعف دولت شد و این وضع تا ۱۹۲۸ که **کومیندان** بر چین تسلط یافت، ادامه داشت.

چین - ژاپن، جنگ[2] (۴۵ـ۱۹۳۷)

نظام میلیتاریستی ژاپن از ۱۹۳۱ و **رویداد موکدن** درصدد بسط حوزهٔ نفوذ خویش به چین بود. درگیری قوای ژاپن با چین در نزدیکی پل مارکوپولو بر رود هون، ۱۰ مایلی باختر پکن درژوئیهٔ ۱۹۳۷ به جنگ تمام‌عیار بین دو کشور منجر شد. ژاپنی ها می خواستند در مسیر راه‌آهن به پیشروی ادامه

1- Chinese Revolution of 1911. 2- Sino - Japanese War.

دهند. در پاییز ۱۹۳۷ شمال چین را پشت سر نهادند و شانگهای را تسخیر نمودند و در یانگ‌تسه نفوذ کردند. در دسامبر ۱۹۳۷ نانکینگ و در اکتبر ۱۹۳۸ کانتون و هانکئو سقوط کردند. در این نبرد قوای منظم **کومیندان** به رهبری **چیانکای شک** توسط پارتیزان‌های کمونیست پشتیبانی می‌شد. انگلیس و آمریکا از طریق برمه تدارکات و کمک‌های نظامی به چونگ کینگ مقر چیانکای شک ارسال می‌داشتند. درپی حملهٔ ژاپن به **پرل‌هاربور**، ژاپنی‌ها در آسیا نیز خطوط تدارکاتی برمه با چونگ کینگ را قطع کردند. درژوئیهٔ ۱۹٤۲ حدود یک میلیون سربازژاپنی درگیرچین بود. ژاپنی‌ها در **فوچو** نزدیک کیانگ سی به سختی ازچین شکست خوردند و در ۹ سپتامبر ۱۹٤۵ قوای ژاپن درچین رسماً تسلیم چیانکای شک شدند.



حایل، دولت[1]

با گسترش استعمار در آسیا، افریقا و آمریکای لاتین، به منظور جلوگیری از برخورد دول استعمارگر با یکدیگر در مناطقی که دو قدرت بزرگ در جوار یکدیگر بودند دولت حایلی ایجاد می شد تا بین مناطق مستعمراتی قرار گیرد و مانع از رویارویی و درگیری مرزی استعمارگران گردد. سیام (تایلند) از جمله این دولت‌های حایل بود که در حدفاصل هندوچین (مستعمرهٔ فرانسه) و مستعمره‌های آسیایی انگلستان قرار داشت و هر دو طرف به خاطر منافع مشترکی که در وجود دولت حایل داشتند استقلال سیاسی آنرا محترم می شمردند.

حَبَش، جورج

رهبر سرشناس جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین. در ۱۹۲۶ در لود، اورشلیم در خانوادهٔ مسیحی ارتدکس به دنیا آمد. او در امان پزشک کودکان بود. ۱۹۶۷ مخفی شد و به عنوان یک انقلابی حرفه ای تمامی وقت خود را صرف آرمان رهایی فلسطین از سلطهٔ صهیونیسم کرد. در سوریه دستگیر و به جرم حمل اسلحهٔ قاچاق زندانی شد اما فرار کرد. بسیاری از عملیات کماندویی و هواپیماربایی سال های دههٔ ۱۹۷۰ را به گروه جورج حبش نسبت داده اند.

1- Buffer State.

حبشه ← اتیو پی

حبشه، جنگ[1] (۳۶ – ۱۹۳۵)

عامل این جنگ، اشتیاق **موسولینی** به تأسیس امپراتوری ایتالیا در افریقای خاوری بود. (این امپراتوری مستعمراتی، **اریتره**، **سومالی** و **اتیو پی** را در بر می‌گرفت)، در ضمن موسولینی می خواست شکست مارس ۱۸۹۶ ایتالیا را تلافی کند. در آن جنگ که در **آدُوا** روی داد منلیک، امپراتور حبشه، قوای ایتالیا را مغلوب کرده بود.

علت ظاهری جنگ حبشه درگیری در واحهٔ والوال در ۵ دسامبر ۱۹۳۴ بود که طی آن، ۱۰۰ اتیوپیایی کشته شدند و قوای استعماری ایتالیا که ۵۰ کیلومتر از مرزهای سومالی ایتالیا فراتر رفته بودند، ۵۰ نفر کشته دادند. **جامعهٔ ملل** نتوانست موسولینی را از این اقدام باز دارد و قوای ایتالیای فاشیستی در ۲ اکتبر ۱۹۳۵ بدون اعلان جنگ وارد اتیوپی شدند. سلاح‌های سنتی حبشه نتوانست در برابر سلاح مدرن ایتالیا مقاومت کند. **جامعهٔ ملل** اقدام موسولینی را محکوم نمود و مجازات‌هایی در مقابل این تجاوز، علیه ایتالیا وضع کرد. در اوایل آوریل ۱۹۳۶ قوای حبشه در مارچئو شکست خوردند و آدیس‌آبابا در ۵ مه ۱۹۳۶ به دست مارشال **بادولّیو** افتاد. این نبرد از آن رو نیز در تاریخ دیپلماسی اهمیت دارد که ضعف **جامعهٔ ملل** را در پیشگیری از چنین درگیری و تجاوزی نشان داد و عملاً ثابت شد که اعمال مجازات‌ها هم عملی بیهوده بوده است.

حبیب اله خان (۱۹۱۹ – ۱۸۷۲)

حاکم افغانستان (۱۹۱۹ – ۱۹۰۱). در زمان این امیر در ۱۹۰۴ خط

1- Abyssinian War.

مرزی ایران و افغانستان با حکمیت **مکماهون** به جای خط مرزی سال ۱۸۷۲ تعیین شد که همین خط مرز کنونی دو کشور است. حبیب اله خان بیطرفی کشورش را در جنگ جهانی اول اعلام داشت. در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۱۹ در شکارگاه کشته شد.

حجاز

ایالت شمال باختری عربستان سعودی که بین خلیج عقبه، دریای سرخ، نجد و عسیر قرار گرفته و کوهستانی است. شهرهای مهم کشور در این ایالت واقع شده اند. تا ۱۹۱٦ بخشی از امپراتوری عثمانی بود و به دنبال زد و بند **حسین بن علی** شریف مکه، با انگلستان، استقلال حجاز اعلام و حسین پادشاه آن شد. در ۱۹۲٤ ضمیمهٔ عربستان سعودی گردید.

حسین بن علی (۱۹۳۱ – ۱۸۵٦)

شریف مکه (۱٦ – ۱۹۰۸) و پادشاه حجاز (۲٤ – ۱۹۱٦). او در سلسله شریف های مکه، حسین دوم است. با بریتانیا روابطی حسنه داشت و به دستور انگلستان، پادگان عثمانی را از مکه بیرون راند و خود را پادشاه حجاز خواند (۱۹۱٦). وی سپس خود را پادشاه عربستان نامید. با برچیده شدن بساط خلافت عثمانی در ۱۹۲٤، حسین خود را خلیفهٔ مسلمانان جهان نامید که البته با بی اعتنایی مسلمانان رو برو شد. عبدالعزیز سوم (**ابن سعود**)، طائف را در سپتامبر و مکه را در اکتبر ۱۹۲٤ از دست حسین بیرون آورد. حسین به عقبه گریخت و با کشتی انگلیسی به قبرس رفت (مه ۱۹۲۵). پسرش امیر

عبداله پادشاه اردن هاشمی شد و وی در ۱۹۳۰ به امان رفت و در همانجا درگذشت. **فیصل اول** پادشاه عراق پسر دیگر حسین بود.

حسین، ملک

پادشاه اردن. در ۱۴ نوامبر ۱۹۳۵ در امان زاده شد. پدرش **طلال** ، دومین پادشاه اردن به انگیزۀ آنکه دچار بیماری روانی است از پادشاهی برکنار شد و در ۱۱ اوت ۱۹۵۲ حسین جای وی را گرفت. ملک حسین در سیاست خارجی همیشه هوادار غرب بوده و خواهان سازش با اسرائیل است. او آخرین بازماندۀ خاندان هاشمی است که هنوز حکومت کشوری را در دست دارد.

حصارکشی، قوانین[1]

به منظور پایمال ساختن حقوق سنتی و عرفی دهقانان خرده‌پا بر زمین مزروعی، و تبدیل آنان به کارگر مزدبگیر کشاورزی، در عصر پادشاهی تودورها قوانینی برای بیرون راندن دهقانان و حصارکشی زمین‌ها وضع شد. در سال ۱۷۹۰ تنها دوپنجم زمین‌های زیر کشت، محصور بودند. از ۱۷۹۳ در زمان **پیت** حصارکشی سرعت گرفت. این عمل گاه با توافق مالکان و گاه با تصویب پارلمان عملی می‌شد. بیش از ۱۵۰۰ قانون حصارکشی در سال‌های ۱۸۱۲ـــ ۱۷۹۵ تصویب شد. این عمل گرچه بر رونق دامداری افزود اما بار سنگینی را بر دوش زحمتکشان کشاورز قرار داد. قانون‌های عمومی حصارکشی در سال‌های ۱۸۰۱ و ۱۸۳۷ از تصویب گذشت. قانون حصارکشی ۱۸۴۵ بیشتر به منظور حفظ حقوق خرده‌پاها و تعیین زمین‌هایی برای امور

1- Enclosure Acts.

عمومی (پارک، مدرسه) بود.

حق تعیین سرنوشت[1]

در اصل به معنای حقی است که تبعهٔ یک دولت در انتخاب نوع حکومت خویش دارند. این حق در **اعلامیهٔ استقلال ایالات متحدهٔ آمریکا** (۱۷۷٦)، و **اعلامیهٔ حقوق بشر** در انقلاب فرانسه (۱۷۹۳) مورد تأکید قرار گرفته است. یکی از برداشت‌های موجود از این مفهوم، آن است که هر کشور باید نمایندهٔ یک گروه ملی باشد و گروه‌های ملی و قومی حق دارند از کشور چند ملیتی جدا شوند و برای خود کشوری و دولتی تشکیل بدهند. متفقین در سراسر جنگ جهانی اول برای زیر فشار گذاشتن اتریش و عثمانی، مبلّغ «حق تعیین سرنوشت» خلق‌ها بودند و در **چهارده اصل ویلسون** و نیز در منشور **ملل متحد** بر این حق تأکید شده است.

حقوق ایالت‌ها[2]

در ایالات متحده اصل بر آن بوده که هر ایالت تشکیل دهندهٔ دولت فدرال دارای حقوق و مزایای منحصر به فردی است که دولت فدرال از آن حقوق محروم است. ایالت‌های نیوانگلند (در شرق ایالات متحده) بر آن بودند که دولت فدرال نباید حاکمیت خود را برایالت‌ها تسرّی دهد. تا ۱۸۱۵ امر بدین منوال بود. با سپری شدن **جنگ الغای بردگی** حق جدا شدن ایالات از دولت فدرال، ملغی شد. و با پیدایش **جنبش حقوق مدنی**، ایالت‌های جنوبی آمریکا بار دیگر با تأکید بر حقوق منحصربفرد هر ایالت در تعیین مشی اجتماعی

1-Self-determination. 2- States Rights.

خویش، می خواهند تا دولت فدرال از دخالت در امور داخلی آنها (و تأکید بر حقوق سیاهان و برابری آنان با سفیدپوستان) خودداری ورزد. اما مداخلات دولت فدرال در این زمینه نیز ایالت‌ها را از برخورداری از حقوق ویژهٔ ایالتی محروم کرده است.

حقوق بشر، اعلامیهٔ[1]

مرحلهٔ آغازین انقلاب کبیر فرانسه. در مجلس مؤسسان در اوت ۱۷۸۹ اعلامیه‌ای تدوین شد و به عنوان مقدمهٔ قانون اساسی سپتامبر ۱۷۹۱ تصویب و منتشر گردید. این اعلامیه متأثر از اعلامیهٔ حقوق بشر ایالات متحده (۱۷۷۶) بود و آرمان‌های مسلط سدهٔ هجدهم و عصر روشنگری را بازتاب می‌کرد. «همهٔ مردم آزاد آفریده شده‌اند و دارای حقوق برابرند»؛ «هدف هر نهاد سیاسی حفظ حقوق طبیعی و تردیدناپذیر انسان است این حقوق شامل آزادی، مالکیت، امنیت و پایداری در برابر زور است»؛ «منشأ همهٔ حاکمیت‌ها در ملت است». البته بعد از انقلاب، بسیاری از این حقوق از مردم سلب شد. اما اعلامیه، تا ۵۰ سال بعد منشور بنیادی آزادیخواهان اروپا و به قول لرد آکتون «از همهٔ ارتش‌های ناپلئون قویتر بود».

در ۱۹۴۸ **مجمع عمومی ملل متحد** «اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر» را انتشار داد و به تفصیل از حقوق اقتصادی، فرهنگی و سیاسی سخن گفت. این اعلامیه برای کشورهای عضو جنبهٔ الزامی ندارد اما میثاق‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی، از جمله «کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی» توانسته‌اند بر قانونگذاری کشورها تأثیر نهاده، آرمان‌های حقوق بشر را به کشورها بقبولانند.

1- Rights of Man, The Decleration of the

حقوق مدنی، جنبش[1] (ایالات متحده)

تلاش‌هایی که در ایالات متحده صورت گرفت تا اصلاحیه‌های چهاردهم و پانزدهم قانون اساسی (۱۸۶۷ و ۱۸۷۰) در مورد شهروندی سیاهان و حق رأی به اجرا درآید. جدایی سیاه و سفید در اموری مانند مالیات، و آزمون بیسوادی را **دیوان عالی** در آراء سال‌های ۱۸۸۳ و ۱۸۹۶ تأیید کرده و حق ایالت‌ها در برابر حقوق فدرال را دلیلی برای جدایی نژادی می‌آورد و مانع از دخالت دولت در این قضیه در ایالت‌های جنوبی می‌شد. تصمیم دیوان عالی در «دعوای براون— هیأت آموزشی توپکا» در مه ۱۹۵۴ آراء قبلی دیوان را باطل کرد و اعلام کرد که جدایی نژادی مانع از آن می‌شود که شهروندان سیاه آمریکا نیز در برابر قانون، حقوقی برابر سایر شهروندان داشته باشند و اصلاحیهٔ چهاردهم نادیده گرفته شده است. برای اجرای این تصمیم دیوان عالی، قوای دولت فدرال به لیتل‌راک، آرکانزاس اعزام شدند (سپتامبر ۱۹۵۷). دولت **آیزنهاور** ضمن اعزام قوا به آرکانزاس، دو لایحهٔ حقوق مدنی را در ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ از تصویب کنگره گذراند و هیأت فدرال ۶ نفره‌ای را مأمور رسیدگی به شکایت شهروندانی نمود که از نابرابری در برابر قانون ناراضی بودند. کُندی اجرای قانون‌های مربوط به جدایی نژادی سبب تظاهرات آرام سیاهان شد. **مارتین لوترکینگ** رهبر این مرحله از جنبش، راهپیمایی به سوی واشنگتن را در ۲۸ اوت ۱۹۶۳ هدایت می‌کرد و حدود سیصد هزار سیاهپوست برای برابری حقوق و مخالفت با جدایی نژادی تظاهرات آرامی انجام دادند. مارتین لوترکینگ در این راه جان باخت. پرزیدنت **جانسون** قانون حقوق مدنی ژوئیهٔ ۱۹۶۴ و قانون حق رأی اوت ۱۹۶۵ را از تصویب کنگره گذراند و به موجب این قانون‌ها نابرابری در اشتغال، حق رأی، آموزش و پرورش، و مسکن رسماً ممنوع شد. سیاهان فقیر محلهٔ هارلم درژوئیهٔ ۱۹۶۴ و سیاهان محلهٔ وات لوس‌آنجلس در ۱۱ اوت ۱۹۶۵ طی تظاهراتی خشونت‌آمیز خواهان اقدامات رادیکال‌تری شدند و رفرم‌های جانسون را در این زمینه ناکافی قلمداد کردند.

1- Civil Rights Movement.

ترور مارتین لوترکینگ در آوریل ۱۹٦۹ و شکاف در جنبش سیاهان سبب شد تا دولت‌های بعدی (**نیکسون** ، **فورد** ، **کارتر** ، **ریگان**) عنایت چندانی به حقوق مدنی نشان ندهند و در مواردی نیز اقدامات انجام شده در دوران جانسون را نادیده انگارند.

حکومت محلیّ، قوانین [1] (سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹٤)

به منظور گسترش کنترل دموکراتیک بر جوامع کوچک در انگلستان در سال ۱۸۸۸ «قانون شورای استان» توسط دولت **سالیسبوری** تصویب شد که انتخاب شوراهای استان را پیش‌بینی کرده بود و این شوراها قدرت دولت محلی را که قبلاً در حوزهٔ قضات دادگاه بود گسترش می‌داد. استان‌های بزرگتر مثل یورکشایر و لینکلن شایر به نواحی اداری کوچکتر تقسیم شدند. به ۵۰ شهر تحت عنوان «استان— شهر» اختیارات بیشتری داده شد (هر شهر که جمعیتش از ۵۰ هزارنفر بیشتر باشد). استان اداری لندن نیز بنا به همین قانون ایجاد شد. لیبرال‌ها ٦ سال بعد که به حکومت رسیدند، در استان‌ها، شوراهای محله و شهر را ایجاد کردند و امتیازات بیشتری را در امر مسکن، بهداشت و غیره بدانها تفویض نمودند. برای روستاهای بیش از ۳۰۰ نفر جمعیت نیز شوراهای ده ایجاد شد.

حملهٔ برق آسا [2]

این واژه در زبان آلمانی به معنای رخنهٔ سریع ستون‌های زرهی تانک در اعماق خاک دولت متخاصم است. ژنرال **گودریان** از فرماندهان فرانسوی در

1- Local Government Acts of 1888 and 1894.
2- Blitzkreig.

۱۹۴۰ این تکنیک را به کمال رسانید. اما در مطبوعات انگلیسی به عکس، این واژه به معنای حملهٔ عظیم هوایی آلمان، خاصه به شهر لندن و سایر شهرهای بزرگ انگلیسی در فاصلهٔ ۷ سپتامبر ۱۹۴۰ تا ۱۰ مه ۱۹۴۱ به کار گرفته شده است، در حالی که آلمان‌ها حمله به لهستان را در زمان هیتلر جزو عملیات برق‌آسا محسوب می‌کردند. عملیات نظامی برق‌آسا بعدها در جنگ اعراب و اسرائیل خاصه در **جنگ ۶ روزهٔ** ۱۹۶۷ نیز به کار گرفته شد.

حناوی، سرهنگ محمّد حلمی سامی (۱۹۵۰ – ۱۸۹۸)

کودتاگر معروف سوری. در جنگ فلسطین از فرماندهان ارتش سوریه بود. او یکی از چهره‌های کودتاگر سال ۱۹۴۹ سوریه بود. در فاصلهٔ ۱۴ اوت تا ۱۹ دسامبر رهبر نظامی سوریه بود اما خود با کودتای **شیشکلی** از مقام ریاست جمهوری برکنار شد. او طرفدار **حزب خلق سوریه**، و اتحاد سوریه – عراق بود. در کودتای ۱۴ اوت ۱۹۴۹، **حُسنی زعیم** رئیس جمهور، محسن البرازی نخست‌وزیر و عده‌ای از رجال سوریه را (که مخالف **حزب خلق** و مخالف اتحاد با عراق بودند) اعدام کرد. از ۱۹ دسامبر ۱۹۴۹ (کودتای شیشکلی) تا ۷ سپتامبر ۱۹۵۰، **حناوی** در زندان بود و بعد از آزاد شدن در ۳۰ اکتبر در بیروت به دست احمد البرازی، پسر عموی محسن البرازی به قتل رسید.

1- Sterling Area.



خالد، ملک

خالدبن عبدالعزیز(۸۴— ۱۹۱۳) پادشاه عربستان‌سعودی (۸۴— ۱۹۷۵). او ولیعهد **فیصل**، برادرش بود. علاقهٔ چندانی به سیاست نداشت و به هنگام پادشاهی اش کارها توسط فهد، برادرش — که ولیعهد نیز بود— اداره می شد.

خدمات درمانی [1] (ایالات متحده)

برنامهٔ درمانی ای که سالخوردگان را زیرپوشش می‌گیرد و در آغاز توسط پرزیدنت **کندی** پیشنهاد شد (اصل لایحه را **فرانکلین روزولت** قبل از جنگ جهانی دوم به کنگره داده بود اما مقام‌های متنفذ کنگره آنرا بایگانی کردند). در زمان **جانسون** (۳۰ ژوئیهٔ ۱۹۶۵) از تصویب کنگره گذشت. در آن هنگام شورش‌های سیاه‌پوستی، نگرانی های شدیدی در مقام‌های دولتی ایالات متحده پدید آورده بود. برعهده گرفتن مسئولیت‌های بهداشتی مردم توسط دولت در کشوری چون ایالات متحده یک بدعت و ابتکار در امور سیاسی و اجتماعی این کشور به‌شمار می رود.

1- Medicare.

خدمات درمانی (بریتانیا) ، بیمهٔ[1]

قانون بیمهٔ خدمات درمانی در ٦ نوامبر ١٩٤٦ توسط دولت کارگری اتلی از تصویب مجلس عوام گذشت. هدف از تصویب این قانون، تأمین رایگان تشخیص و درمان بیماران، در خانه یا بیمارستان بود. این بیمه در ضمن خدمات دندانپزشکی و چشم‌پزشکی را نیز دربر می‌گرفت. این قانون که موفقیتی برای ارنست بِوان وزیر بهداری دولت کارگری بود به آرمان دیرپای جنبش کارگری جامهٔ عمل پوشید و در خدمات درمانی تحول عظیمی پدید آورد. وزارت بهداری مسئولیت ادارهٔ ٢٦٨٨ بیمارستان را در سراسر انگلستان و ویلز برعهده گرفت و تنها ۳۵۲ بیمارستان در دست بخش خصوصی باقی ماند. دولت‌های بعدی کارگری در این زمینه خدمات بیشتری را برعهده گرفتند. گیتسکل وزیر خزانه‌داری دولت کارگری در آوریل ۱۹۵۱ دنبال این خدمات را گرفت و پرداخت بهای نسخه، نیمی از هزینه‌های دندانپزشکی و عینک را نیز برعهدهٔ دولت واگذار نمود. دولت‌های محافظه‌کار، خاصه دولت خانم تاچر کوشیده‌اند در حد امکان از دامنهٔ کمک‌های دولت در این زمینه بکاهند.

خروشچف، نیکیتا سرگیویچ[2] (۱۹۷۱ – ١٨٩٤)

رهبر شوروی. در کالینوکا در مرز اوکراین به دنیا آمد، پدرش کارگر معدن بود، خود وی نیز کارگر معدن شد. در کیف و مسکو وارد فعالیت حزبی گردید. در ۱۹۳۵ دبیر کمیتهٔ منطقه‌ای مسکو شد. در ساختن متروی مسکو نقشی فعال داشت و با بولگانین ، شهردار مسکو همکاری می‌کرد. از۱۹۳۸ تا ١٩٤٧ در اوکراین فعالیت کرد، به فرماندهان نظامی کمک می داد و در دفاع

1- National Health Services. 2- Khrushchev, Nikita Sergeyevich

از **کورسک** ، کمک هایش تعیین کننده بود. پس از آزاد شدن اوکراین از سلطهٔ نازی ها خروشچف نخست وزیر جمهوری شوروی اوکراین شد. در ۵۰ـ ۱۹۴۹ **استالین** وی را مأمور بازسازی کشاورزی کرد. در زمان درگذشت استالین خروشچف عضو پرزیدیوم حزب بود و در ۶ ماه بعد دبیر اول حزب کمونیست شد (۱۲ سپتامبر ۱۹۵۳). در این پست توانست موقعیت خویش را تحکیم بخشد و بولگانین را در فوریهٔ ۱۹۵۵ به نخست وزیری شوروی منصوب کند. در **بیستمین کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی** ، خروشچف در گزارش سرّی به **کیش شخصیت** و شخص استالین حمله کرد. و این سرآغاز شکاف عمیق در جنبش جهانی کمونیسم بود. او توانست حرکت استقلال طلبانهٔ لهستان در زمان **گومولکا** ، و قیام مجارستان در زمان **ایمره نا گی** را خنثی کند. خروشچف در ۲۷ مارس ۱۹۵۸ پست نخست وزیری را نیز از بولگانین گرفت و به خود اختصاص داد و تا ۱۵ اکتبر ۱۹۶۴ با قدرت یکه تاز صحنهٔ سیاست شوروی بود. در اکتبر ۱۹۶۲ با عقب نشینی در برابر تهدید **کندی** ، سبب تخفیف **بحران موشکی کوبا** شد. حملهٔ خروشچف به استالین سبب خصومت آلبانی و چین با این کشور گردید. در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۴ خروشچف از سمت های خویش برکنار گردید. **آلکسی کاسیگین** به نخست وزیری و **لئونید برژنف** به دبیر کلی حزب کمونیست منصوب شدند. خروشچف نیز ۶ سال و نیم بقیهٔ عمر را خارج از مسکو گذرانید. تز همزیستی مسالمت آمیز و راه رشد غیر سرمایه داری و نظریاتی از این قبیل سبب شد تا چین و بعضی احزاب کمونیست دیگر جهان و یرا به **تجدید نظر طلبی** متهم کنند.

خطّ مقدّم، کشورهای افریقایی

به مجموعهٔ کشورها و سازمان هایی گفته می شود که به منظور مبارزه با رژیم **آپارتاید** در افریقای جنوبی دست به انجام اقدام های هماهنگ می زنند.

در آخرین اجلاس این سازمان کشورهای زامبیا، موزامبیک، بوتسوانا، آنگولا، تانزانیا، و سازمان‌های **سواپو** به رهبری سام نجوما، و **کنگرهٔ ملی افریقا** به رهبری اُلیور تامبو در لوزاکا در دسامبر ۱۹۸۶ شرکت کردند.

خطوط هوایی[1]

گسترش صنعت هواپیمایی در آغاز سدهٔ بیستم و استفاده از هواپیما همان انقلابی را در حمل و نقل ایجاد کرد که راه‌آهن و ماشین بخار در سدهٔ پیش به وجود آورده بودند. ابتدا از ز **پلین** در مسافربری استفاده می‌شد. کمپانی انگلیسی «حمل و نقل هوایی و مسافری» که در ۱۹۱۶ تشکیل شده بود نخستین شرکت هوایی است که از هواپیما در خطوط هوایی استفاده کرد. در ۱۹۱۹ بین لندن - پاریس خط هوایی دایر شد. این شرکت به کا. ال. ام (خطوط هوایی پادشاهی هلند) یاری کرد تا در ۲۰— ۱۹۱۹ خط هوایی لندن - آمستردام را دایر کند. شرکت انگلیسی مزبور که با چند شرکت کوچکتر ادغام شده بود پروازهایی به مصر و خلیج فارس (۱۹۲۷)، هندوستان (۱۱۲۹)، کیپ تاون (۱۹۳۲)، سنگاپور (۱۹۳۳) و بریسبین (۱۹۳۵) ترتیب داد. سپس لندن به پایتخت های اروپایی و استرالیا متصل شد. و خطوط هوایی هلند تا جاوه در اندونزی پرواز کردند. بی. او. اِ. سی[2]. شرکت هوایی دولت انگلستان بود که در آستانهٔ جنگ جهانی دوم دایر گردید. و از اتحاد این شرکت با بی. ای. اِ[3]. بریتیش ارویز (خطوط هوایی بریتانیا) ایجاد شد (۱۹۷۲). در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ اکثر کشورهای اروپایی خطوط هوایی را ملی کردند. سابنا در بلژیک، لوفت‌هانزا در آلمان و ارفرانس در فرانسه از آن جمله‌اند. آئروفلوت شوروی در ۱۹۳۲ ایجاد شد اما در دههٔ ۱۹۴۰ شهرت

1- Airlines. 2- British Overseas Airways Corporation (B. O. A. C.)

3- British European Airways (B. E. A.).

بین‌المللی کسب کرد. در ایالات متحده نیز در ۱۹۲۷ پان امریکن پروازهای خارج از کشور را آغاز کرد. در ۱۹۳۹ خطوط هوایی آمریکا به اروپا متصل گردید اما پرواز منظم تجاری اروپا - آمریکا از ۱۹٤٦ شروع شد.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ هواپیما مناسب‌ترین وسیلهٔ مسافرت بین‌المللی شناخته شد. با بهبود تکنیک، بر سرعت و راحتی مسافرت هوایی افزوده شد. جمبوجت‌ها در ۱۹٦۹ می‌توانستند به راحتی ۵۰۰ مسافر را به هر نقطهٔ دنیا حمل کنند. وارد شدن **کنکورد** به خطوط هوایی فرانسه و انگلستان در ۷—۱۹۷٦ سرعت مافوق صوت را وارد خطوط هوایی مسافربری کرد.

خلع سلاح[1]

در میثاق **جامعهٔ ملل** به جهانیان وعدهٔ خلع سلاح بین‌المللی داده شده بود. در **کنفرانس ژنو** (٤ — ۱۹۳۲) تلاش‌هایی در این راه صورت گرفت که بی‌نتیجه ماند. پس از پایان جنگ جهانی دوم، سازمان ملل، کمیته‌هایی در مورد سلاح‌های غیرهسته‌ای و انرژی اتمی دایر کرد و در ۱۹۵۲ با ادغام این دو، کمیسیون خلع سلاح را ایجاد نمود. در سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۵۷ مذاکراتی در مورد منع سلاح‌های اتمی و کاهش نیروهای غیر هسته‌ای انجام شد. شوروی‌ها که در مذاکرات پیشرفتی نمی دیدند در نوامبر ۱۹۵۷ به اعتراض، مذاکرات را ترک گفتند. کمیسیون خلع سلاح، دولت‌ها را به برگزاری کنفرانس خلع سلاح دیگری در ژنو تشویق کرد (ژانویه— اوت ۱۹٦٦). در ۱۹٦۳ **پیمان منع آزمایش سلاح‌های اتمی** در سطحی محدود، و در ۱۹٦۸ **پیمان منع تکثیر و ازدیاد سلاح‌ها**، و در ۱۹۷۲ پیمان منع استفاده از سلاح‌های میکربی امضا شد. «**مذاکرات محدود کردن سلاح‌های استراتژیک**» (**سالت**) بین شوروی و آمریکا (نوامبر ۱۹٦۹ تا مه ۱۹۷۲)، به عقد پیمان کاهش تعداد

1- Disarmament.

سلاح‌های هسته‌ای انجامید.

خلع سلاح، کنفرانس (ژنو ۱۹۳۲-۱۹۳۴)[1]

۶ کشور زیر نظارت **جامعهٔ ملل** به همراه آمریکا و شوروی در این کنفرانس شرکت کردند. کنفرانس ۵ ماه در ۱۹۳۲، هشت ماه در ۱۹۳۳، و دو هفته در ۱۹۳۴ دایر بود. فرانسه مصرّانه می‌خواست اجرای طرح امنیت جمعی بر خلع سلاح اولویت داشته باشد. یکی از عوامل عمدهٔ شکست کنفرانس، به قدرت رسیدن **هیتلر** در ۱۹۳۳ بود. در اکتبر ۱۹۳۳ آلمان از این کنفرانس خارج شد و از آن پس کنفرانس موفق به تصمیم گیری نشد.

خلع سلاح هسته‌ای، مبارزه در راه[2]

برتراندراسل فیلسوف صلح‌طلب انگلیسی و کانن ال. جان کالینز در۱۷ فوریهٔ ۱۹۵۸ جنبشی به منظور منع سلاح‌های هسته‌ای و کاستن از بودجهٔ دفاعی بریتانیا بنیاد نهادند. جنبش ابتدا به صورت اعتراض در برابر **«مؤسسهٔ پژوهش سلاح‌های اتمی» در آلدرماستون و برکشایر آغاز شد. «راه‌پیمایی آلدرماستون» اعتراض عظیم و همگانی در میدان ترافالگار را به دنبال داشت.** و در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ حمایت مردم را به خود جلب کرد. اعتراض‌ها و تظاهرات میدان ترافالگار در ۱۹۶۱ منجر به بازداشت ۱۳۰۰ نفر شد. **قطعنامه‌های خلع سلاح یکجانبه در کنفرانس حزب کارگر به تصویب** رسید اما در خود حزب مورد حمایت واقع نشد. **«کمیتهٔ یکصد»** که جناح

1- Disarmament Conference. 2- Campaign for Nuclear Disarmament (C. N .D.).

مبارز و ستیزه‌جوی جنبش خلع سلاح بود از جنبش جدا شد اما خود نیز به زوال رفت. در ٦١ — ١٩٦٠ جنبش در بریتانیا هواداران بسیاری پیدا کرد به طوری که از ١٨٤٠ به بعد (**جامعهٔ مخالفان قانون غلّه**) چنین حمایتی از یک جنبش سابقه نداشت. در فرانسه و استرالیا و آمریکا نیز جنبش‌های همانندی شکل گرفت. درزمستان ٢ — ١٩٨١ در بیشتر شهرهای اروپا (و رومانی نیز)، و در ژوئن ١٩٨٢ در نیویورک اعتراض‌های گسترده‌ای صورت گرفت.

خلق (ترکیه)، حزب[1]

یا جمهوریخواه خلق. مصطفی کمال (**آتاتورک**) در ١٩٢٣ به همراه **عصمت اینونو**، قاسم گولک، و شکری سراج اوغلو این حزب را بنا نهاد. مرام این حزب طرفداری از جمهوریت، ملیت ترک، جدایی دین از سیاست، مداخلهٔ شدید دولت در فعالیت‌های اقتصادی و تکیه بر توده‌های بی شکل مردم (پوپولیسم) بود. بعدها اصول ٦ گانهٔ اعتقادی حزب در قانون اساسی ترکیه گنجانده شد (١٩٣٧). تا ١٩٥٠ حزب حاکم ترکیه بود و در آن سال از حزب رقیب **دموکرات** به رهبری **جلال بایار** شکست خورد. بعد از کودتای نظامی ١٩٦٠، بار دیگر حزب خلق در ائتلاف با حزب عدالت دولت را تشکیل داد. از ١٤ مه ١٩٧٢ بُلنت اِجویت به جای اینونو رهبر حزب خلق شد. این حزب به دنبال کودتای ١٩٨٣ به رهبری کنعان اِوْرِن منحل شد و فعالیت‌های آن متوقف گردید.

خلق (سوریه)، حزب[2]

این حزب در زمانی که سوریه تحت **سر پرستی** فرانسه بود شکل گرفت.

1- Republican Peoples' Party. 2- Syrian People's Party.

رشدی کخیا و ناظم القدسی رهبران برجستهٔ آن بودند. در ۱۶ اوت ۱۹۴۸ تشکیل حزب رسماً اعلام شد. این حزب خواهان وحدت سوریه ـ عراق به منظور مقابله با اسرائیل بود. **شکری قوتلی** رئیس جمهور سوریه از سوی رهبران حزب زیر فشار بود تا با اتحاد دو کشور موافقت کند. کودتای ۱۴ اوت ۱۹۴۹ **سامی الحناوی**، حزب خلق را به قدرت رسانید و رهبران آن، کابینه را تشکیل دادند.

در انتخابات نوامبر ۱۹۴۹ نیز حزب خلق اکثر کرسی های پارلمان را به دست آورد. حزب خلق تا کودتای بعثی ۸ مارس ۱۹۶۳ در صحنهٔ سیاسی سوریه فعال بود و در آن تاریخ منحل شد و برای همیشه از سیاست سوریه کنار رفت.

خلیج خوک ها، رویداد[1]

در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ نیروی ۱۵۰۰ نفری ضدّ انقلابیون فراری کوبا به رهبری جان کاردونا و با حمایت ایالات متحده در خلیج خوک ها (خلیج کوچینو) در جنوب کوبا پیاده شدند تا دولت **فیدل کاسترو** را سرنگون کنند. **سیا**، طراح این توطئه، در آخرین ماه های ریاست جمهوری **آیزنهاور**، نقشهٔ دقیق پیاده شدن نیروها را تهیه کرده بود. اما در زمان اجرای آن **کندی** با طرح حمایت هوایی آمریکا از ضدّ انقلابیون مخالفت کرد. شورشیان و **سیا** به کندی اطمینان می دادند که به محض انجام عملیات، کوبایی ها علیه کاسترو قیام خواهند کرد. اما چنین نشد. کوبایی ها با اسلحه از دولت دفاع کردند و تا ۲۰ آوریل همهٔ توطئه گران کشته یا دستگیر شدند. شکست مهاجمان، بر اعتبار و محبوبیت کاسترو افزود و کوبا، در نتیجهٔ حمایت آمریکا و سیا از ضدّ انقلابیون به شوروی بسیار نزدیک شد. گرچه **کندی** مسئولیت عملیات را

1- Bay of Pigs Incident.

پذیرفت اما تأکید کرد که از آن پس باید عملیات سیاسی در خارج از آمریکا زیر کنترل دقیق‌تر رئیس جمهور قرار گیرد.

خوارِزْ، بنیتو[1] (۷۲ — ۱۸۰۶)[1]

رهبر جمهوریخواهان مکزیک. وی منشأ سرخپوستی داشت و شورش آزادیخواهانه‌ای را علیه سلطهٔ کلیسا و اشرافیت رهبری کرد (۱۸۵٤). در ۷— ۱۸۵۵ رئیس هیأت وزیران شد. اصلاحات قضایی و قوانین ضدّ کلیسایی او سبب اعتراض مخالفان شد و جنگی داخلی در ۸— ۱۸۵۷ درگرفت که خوارز بناچار به وراکروز گریخت و به منظور مبارزه با محافظه کاران— کلیساییان مکزیکوسیتی، دولت «لیبرالی» در وراکروز تشکیل داد. با پیروزی قوای خوارز پرداخت بدهی های خارجی معلق ماند و این بهانه‌ای به فرانسویان داد تا در ۷— ۱۸٦۱ قوایی به مکزیک اعزام نمایند و دولت دست نشاندهٔ مکزیک را به ریاست آرشیدوک **ماکسیمیلیان** شاهزادهٔ اتریشی برپا کنند. خوارز با حمایت ایالات متحده بر مقاومت خود افزود تا فرانسویان از مکزیک بیرون رفتند و ماکسیمیلیان دستگیر و تیرباران شد (ژوئن ۱۸٦۷). خوارز تا زمان مرگ به نام رئیس جمهور بر مکزیک حکومت کرد.

خواروبار جهانی، سازمان (فائو)[2]

در ۱٦ اکتبر ۱۹٤۵ پیرو تصمیم کنفرانس خواروبار ملل متحد (در هات‌اسپرینگ مه ۱۹٤۳) ایجاد شد. وظایف این سازمان عبارتند از: ۱) کسب و جمع‌آوری اطلاعات مربوط به خواروبار کشاورزی جهانی و دادن

1- Juarez, Benito. 2- Food and Agriculture Organization (F. A. O.).

آنها به دولت‌های عضو، تا این کشورها در مورد مسائل تغذیه، کشاورزی، جنگل، ماهیگیری، پیش‌بینی و برآورد محصول، توزیع و مصرف فرآورده‌های کشاورزی به اطلاعات دقیق دسترسی داشته باشند؛ ۲) بهبود بخشیدن به وضع کشاورزی، تولید، بازاریابی، توزیع، حفظ منابع، و تهیهٔ اعتبارهای مالی کشاورزی کشورهای عضو؛ ۳) دادن کمک‌های فنی به کشورهای عضو تا این کشورها بتوانند زمین‌های تازه‌ای را زیر کشت برند، از هزینهٔ تولید بکاهند، محصول بهتر و بیشتری داشته باشند، سطح مصرف را بالا ببرند، توزیع را بسامان کنند، وضع زندگی روستاها را بهبود بخشند. ارگان تصمیم‌گیری این سازمان، کنفرانس آن است که هر دو سال یکبار اجلاسیه دارد و هر کشور عضو در آن یک نماینده دارد. کنفرانس، یک شورای ۲۵ نفره را برمی‌گزیند تا در فاصلهٔ بین دو اجلاس بر کار سازمان نظارت کند. مدیرکل سازمان و کارمندان دائم فائو در رم مستقرند. فائو از کارگزاری‌های تخصصی ملل متحد است.

خوجه، انور (۸۵ــ۱۹۰۸)

رهبر آلبانی، در جیروکاستر نزدیک مرز یونان به دنیا آمد. در فرانسه تحصیل کرد و در اوایل دههٔ ۱۹۳۰ به حزب کمونیست فرانسه پیوست. در ۱۹۳۶ به آلبانی بازگشت و در سال ۱۹۴۱ به کوه‌ها رفت و جنبش کمونیستی آلبانی «حزب کارگران» را بنا نهاد. او خود دبیرکل این حزب شد و تا زمان مرگ در این سمت باقی بود. در ۴ــ۱۹۴۳ با تقلید از الگوی جنبش پارتیزانی یوگسلاوی ارتش آزادی‌بخش ملی را سازمان داد. در اکتبر – نوامبر ۱۹۴۴ همهٔ شهرهای عمدهٔ آلبانی را تصرف کرد و درپی بیرون رانده شدن اشغالگران نازی از بالکان، دولت موقت آلبانی را تشکیل داد و خود در رأس این دولت

1- Hoxha . Enver

قرار گرفت. او دشمن تیتو بود و تیتو را یک **تجدید نظرطلب** می دانست. هر دولت کمونیستی هم که به تیتو روی خوش نشان می داد از سوی خوجه تجدید نظرطلب نامیده می شد. با درگذشت خوجه آلیارامیرز جانشین وی شد.

خوری، فارِس (۱۹۶۲ – ۱۸۷۹)

نخست‌وزیر سوریه. در لبنان به دنیا آمد. در امپراتوری عثمانی، عضو مجلس مبعوثان شد. فارس الخوری در جریان انقلاب عربی ۱۹۱۶ زندانی شد رئیس مجلس ملی و نخست‌وزیر سوریه بود. در **کنفرانس سانفرانسیسکو** (۱۹۴۵) شرکت کرد و در ۱۹۴۷ رئیس **مجمع عمومی** سازمان ملل شد.

خونکار اسکله سی، پیمان[1] (ژوئیهٔ ۱۸۳۳)

به موجب این پیمان روسیه و عثمانی متحد شدند و این اتحاد ۸ سال دوام آورد. هر دو طرف متعهد بودند در صورت حمله به یکی از آنها طرف دیگر به یاریش بشتابد. به موجب یک پیمان سرّی، ترک ها از ادای این تعهد معاف می شدند (در صورتی که به روسیه حمله می شد) و تنها می بایست **داردانل** را به روی کشتی های دشمن روسیه ببندند. این پیمان در اوج نفوذ روسیه در قسطنطنیه امضا شد چون در آن زمان **محمد علی پاشا** حکومت عثمانی را به انقراض تهدید می‌کرد. با پایان گرفتن مدت آن، معاهدهٔ کلی **بغازها** در ۱۸۴۱ جای آن را گرفت.

1- Unkiar Skelessi, Treaty of.

د

داردانل[1]

آبراه طبیعی بین دریای اژه و دریای مرمره. این تنگهٔ استراتژیک از طریق بُسفر مدیترانه را به آب‌های دریای سیاه متصّل می‌کند. کم‌عرض‌ترین نقطهٔ داردانل در ۱۳۰ مایلی جنوب باختری استانبول قرار دارد. در ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۱۵ شورای جنگی لندن به پیشنهاد **چرچیل** و به هدف تسخیر قسطنطنیه، نیرویی را به داردانل اعزام داشت. درپی بمباران مواضع دفاعی ترکیه در ۱۹ و ۲۶ فوریهٔ ۱۹۱۵ تلاش به عمل آمد تا ناوگان مشترک انگلستان - فرانسه از داردانل عبور کنند. یک سوم کشتی ها پیش از رسیدن به داردانل غرق شد یا از کار افتاد. فرانسه - انگلستان از حمله به داردانل منصرف شدند و به تسخیر استحکامات **گالیپولی** از راه خشکی پرداختند. هدف از عملیات داردانل این بود که دشمنان دیرین عثمانی دربالکان را درصف متفقین قراردهند ونیز برای رساندن تدارکات به روسیه، راهی در آب های گرم در اختیار داشته باشند. برنامه‌ریزی نادرست، ناهماهنگی، و سستی متفقین از عوامل شکست عملیات داردانل بود.

دار و دستهٔ چهار نفری[2] (چین)

یا دار و دستهٔ شانگهای. درپی درگذشت **مائو** و به قدرت رسیدن

1- Dardanelles. 2- Gang of Four.

هواکوفنگ، رهبران تند رو حزبی، تحت تعقیب قرار گرفتند (۱۹۷۶). در اوت ۱۹۷۷ در یازدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین نیز این گروه محکوم شدند. اعضای گروه عبارت بودند از: چیانگ چینگ (بیوهٔ مائو)،و «گروه شانگهای» شامل وانگ هونگ ون، چانگ چون چیائو، و یائوون یوآن. در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۰ به محاکمه کشیده شدند و دادگاه برای هرچهار نفر حکم اعدام صادر کرد اما اجرای حکم تا زمان نامحدودی معوق ماند. البته دار و دستهٔ چهار نفری به چهار رهبر حزبی فوق محدود نمی شد و شامل طیف گسترده‌ای از عناصر چپ رو حزب بود که با سیاست گرایش به غرب چین بعد از مائو — و اواخر دوران مائو— مخالف بودند.

داروین، چارلز[1] (۸۲ـ۱۸۰۹)

زیست‌شناس و نظریه‌پرداز شهیر سدهٔ نوزده. با کشتی تحقیقی «بیگل» به یک سفر پژوهشی در جزیرهٔ گالاپاگوس در تاهیتی، و زلاند نو رفت (۶ ــ ۱۸۳۱). در بازگشت به انگلستان مدت ۲۰ سال را صرف بررسی این فرضیه کرد که تحول و تکامل انواع موجودهای زنده از طریق «انتخاب طبیعی» صورت می‌گیرد یعنی مناسب‌ترین انواعی که می توانند در شرایط زیستی محیط باقی بمانند، تحول و تکامل می یابند. مضمون «اصل انواع» (۱۸۵۹)، کتاب پرآوازهٔ داروین، همین فرضیه است. اما اثرات این فرضیه از مرزهای زیست‌شناسی بسی فراتر رفت و تا حد زیادی بر نظریات فلسفی و تاریخی سدهٔ ۱۹ تأثیر گذاشت.

1- Darwin, Charles

داریان، ژان لویی هاویر فرانسوا[1] (۱۹۴۲ – ۱۸۸۱)

دریادار فرانسوی. در جنگ جهانی اول لیاقت خویش را در فرماندهی ناوگان فرانسوی نشان داد و از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ رئیس اجرایی نیروی دریایی فرانسه بود و در ۱۹۳۹ به فرماندهی این نیرو رسید. با شکست فرانسه در جنگ جهانی دوم، انگلستان کشتی های جنگی فرانسه در **مرس الکبیر** را منهدم کرد تا به دست آلمان نازی نیفتد. این عمل سبب سوءظن داریان نسبت به مقاصد انگلیسی ها شد. در حکومت **ویشی** وزیر نیروی دریایی بود. در ۱۱ مه ۱۹۴۱ با هیتلر در برچسگادن دیدار کرد و اصول همکاری فرانسه – آلمان را مورد مذاکره قرار داد. به هنگام حملهٔ قوای انگلیسی – آمریکایی به بندر الجزیره (۸ نوامبر ۱۹۴۲) داریان در الجزیره بود. و چون به دنبال این حمله، تمامی خاک فرانسه توسط نازی ها اشغال شد داریان از همکاری با **دولت ویشی** دست برداشت. از آن پس با آمریکا همکاری کرد و به نیروهای تحت فرمان در شمال افریقا دستور داد به روی متفقین آتش نگشایند در ۱۹۴۲ یک سلطنت طلب متعصب فرانسوی و یرا در الجزیره ترور کرد.

داگر، نبرد کنارهٔ[2] (۲۱ اکتبر ۱۹۰۴)

در خلال جنگ ژاپن – روسیه، ناوگان روسیه در بالتیک به خاوردور اعزام شد. در حین عبور از دریای شمال در کنارهٔ داگر، که منطقهٔ ماهیگیری میان انگلستان و دانمارک بود، با کشتی ماهیگیری انگلیسی برخورد کرد. فرماندهٔ روسی رژدستونسکی (۱۹۰۹ – ۱۸۴۸) با اطلاعات نادرستی که دریافت کرده بود، کشتی ها را، ژاپنی تصور کرد و دستور آتش داد. دو صیاد کشته شدند و یک کشتی غرق شد. خشم انگلیسی ها از شنیدن این رویداد

1- Darian, Jean Louis Xavier Francois

2- Dogger Bank Incident.

بقدری بود که دو کشور را تا آستانهٔ جنگ پیش برد. میانجیگری فرانسه سبب شد تا فرماندهان مسئول کشتی روسی به اتهام آتش گشودن بر روی صیادان، در ویگو، اسپانیا پیاده شوند و به انتظارمحاکمهٔ بین‌المللی بمانند. ناوگان به راه خود ادامه داد و در تنگهٔ تسوشیما بکلی منهدم شد. این رویداد که عذرخواهی روس‌ها و پذیرش پرداخت غرامت را به دنبال داشت راه را برای تفاهم بیشتر روس و انگلستان هموار نمود.

داگلاس، استفن. اِ[1] (۱۸۱۳–۶۱)

عضو کنگرهٔ ایالات متحده. او از هواداران سرسخت گسترش قلمرو ایالات متحده بود. لایحه‌هایی که حوزهٔ حاکمیت ایالات متحده را به یوتاه و نیومکزیکو بسط می‌داد با فعالیت او تدوین شد (۱۸۰۵). رهبر گروه دموکرات‌های جنبش «آمریکای جوان» بود، این جنبش تجاوزگر و ناسیونالیست، خواهان اعمال جمهوریخواهی سبک مازینی ایتالیایی بر قارهٔ آمریکا بود. با پیشنهاد لایحهٔ کانزاس - نبراسکا در ۱۸۵٤ کوشید کنگره را از دخالت در امور ایالت‌های برده‌دار مذکور بازدارد. در ۱۸۵۸ رقیب **آبراهام لینکلن** برای سناتوری ایالت ایلینویز بود و مباحثهٔ این دو رقیب، قطب‌بندی سیاسی جامعهٔ امریکا در مورد برده‌داری را به خوبی نشان می‌داد. داگلاس در این انتخابات برنده شد ولی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۶۰ از لینکلن شکست خورد. او با شروع **جنگ داخلی** به طور کامل از لینکلن حمایت کرد.

داگلاس هیوم، الکساندر فردریک[2]

یا سرالک، تحصیلکردهٔ ایتون، و آکسفورد، عضو **مجلس عوام** از حزب

1- Douglas, Stephen A. 2- Douglas - Home, Alexander Fredrick

وحدت گرا، (۴۵ – ۱۹۳۱)؛ و عضو مجلس عوام از حزب محافظه کار (۵۱ – ۱۹۵۰ و ۷۴ – ۱۹۶۳). مدتی منشی مخصوص نخست وزیر **نویل چمبرلین** بود (۹ – ۱۹۳۷). **چرچیل** وی را به وزارت امور اسکاتلند گماشت. در کابینهٔ **ایدن** وزیر مشترک المنافع بود، و در کابینهٔ **مکمیلان** پست وزارت خارجه به وی سپرده شد (۶۳ – ۱۹۶۰). با استعفای مکمیلان در ۱۹۶۳ و به توصیهٔ وی سرالک داگلاس هیوم از سوی ملکه به نخست وزیری منصوب گردید. در انتخابات اکتبر ۱۹۶۴، حزب محافظه کار شکست خورد و حزب کارگر به قدرت رسید. هیوم رهبر محافظه کاران بود و با روی کار آمدن **ادوارد هیث** بار دیگر وزیر خارجه شد (ژوئن ۱۹۷۰ تا فوریهٔ ۱۹۷۴).

دالادیه، ادوارد[1] (۱۹۷۰ – ۱۸۸۴)

دولتمرد فرانسوی. پدرش نانوا بود و خود در آغاز شغل آموزگاری داشت. در سال های ۴۰ – ۱۹۱۹ و ۵۸ – ۱۹۴۶ نمایندهٔ پارلمان و عضو «حزب رادیکال» بود. در ۱۹۲۴ وزیر مستعمرات شد و در سال های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ به مدت های کوتاه، و نیز در فاصلهٔ ۱۰ آوریل ۱۹۳۸ تا ۲۰ مارس ۱۹۴۰ نخست وزیر بود. از دسامبر ۱۹۳۲ تا ژانویهٔ ۱۹۳۴، و نیز از ژوئن ۱۹۳۶ تا مه ۱۹۴۰ وزیر جنگ بود. دولت او با سیاست «**تسکین**» موافقت داشت و او از امضا کنندگان **قرارداد مونیخ** بود. با آغاز جنگ جهانی دوم هم خصومت دالادیه بیشتر متوجه کمونیست ها بود تا فاشیست ها و نازی ها. در مارس ۱۹۴۰ **پل رینو** به جای دالادیه نخست وزیر شد اما دالادیه هم با اتکاء به حزب رادیکال، تا سقوط فرانسه و تسلیم دولت در برابر آلمان، در کابینه باقی ماند. سپس کوشید دولتی در شمال افریقا به حمایت از**دولت ویشی** تشکیل دهد

1- Daladier, Edouard

اما در آنجا دستگیر شد. در فوریهٔ ۱۹۴۲ او و سایر رهبران همتایش به جرم وارد کردن فرانسه در جنگ، آنهم بدون آمادگی، به محاکمه کشیده شدند. دادگاه در ریوم تشکیل شد و وی را به زندان محکوم کرد. دالادیه تا ۱۹۴۵ در زندان ماند. دو سال آخر زندان را در توقیف نازی‌ها بود. نفوذ او در حزب رادیکال در **جمهوری چهارم** فرانسه نیز ادامه یافت اما دالادیه دیگر به پست‌های وزارتی راه پیدا نکرد.

دالس، جان فوستر[1] (۱۹۵۹ – ۱۸۸۸)

وزیرخارجهٔ ایالات متحده درزمان **آیزنهاور**. درنیویورک به وکالت دادگستری اشتغال داشت. **وودرو ویلسون** او را با خود به **کنفرانس صلح پاریس** برد و سخنگوی آمریکا در مسألهٔ **غرامت جنگی** بود. در فاصلهٔ دو جنگ از فعالان برپایی کنفرانس‌های بین‌المللی مربوط به کلیسا شد. در ۱۹۴۵ در **کنفرانس سانفرانسیسکو** شرکت داشت و در تدوین مقدمهٔ منشور ملل متحد نقشی اساسی ایفا کرد. در سال‌های ۱۹۴۶، ۱۹۴۷، و ۱۹۵۰ عضو هیأت نمایندگی کشورش در مجمع عمومی سازمان ملل بود. **آیزنهاور** در ۱۹۵۳ ویرا به سمت وزارت خارجه برگماشت. او در نخستین سال وزارتش از ۴۰ کشور جهان بازدید کرد وازطراحان**ناتو** و**سیتو** بود واعتقاد داشت که باید باعقدچنین پیمان‌هایی دنیای کمونیست را درمحاصره قرارداد. سیاست**برلبهٔ پرتگاه جنگ** از ابتکارات او است. در ماجرای **سوئز** با **ایدن** همکاری نکرد و این امر به تشنجی در روابط انگلستان – آمریکا منجر گردید. دالس ضمن مخالفت شدید با تهاجم مشترک انگلستان – فرانسه– اسرائیل به کانال سوئز خواهان حل اختلاف از راه گفتگو شد. (اکتبر - نوامبر ۱۹۵۶). فکر اعلام **دکترین آیزنهاور** نیز به دالس مربوط می‌شود. در ۲۴ مه ۱۹۵۹، درست پنج هفته پس از

1- Dulles, John Foster

کناره‌گیری از وزارت خارجه در اثر ابتلا به سرطان درگذشت.

دالهوزی، لرد[1] (۱۸۱۲—۶۰)

نامش جیمز براون رامسی. در ۱۸۴۷ فرماندار کل هندوستان شد. به مجرد ورودش به هند با شورش پنجاب و مقاومت سرسختانه و ۱۲ ماههٔ سیک‌ها در آن منطقه روبرو شد اما سرانجام پنجاب را ضمیمهٔ متصرفات انگلستان نمود و ادارهٔ امور آن را به هانری لورنس و جان لورنس سپرد.

دالهوزی باز هم بر متصرفات انگلستان در هند افزود؛ پگو، اوده و دلتای رود ایراوادی در برمه، از آن جمله‌اند. او نخستین راه‌آهن و خط تلگراف را در هند دایر کرد. در ۱۸۵۶ از فرمانداری کل هندوستان کنار رفت. شورش هند که یک سال بعد روی داد — گذشته از خصلت ضدّ استعماری آن— تا حدی ناشی از مبارزه‌ای بود که سنت‌گرایان و رهبران بودایی در برابر رفرم‌های او درپیش گرفتند.

دانتن، ژرژ[2] (۱۷۵۹—۹۴)

انقلابی مشهور فرانسوی. در ۱۷۹۱ ادارهٔ پاریس به او سپرده شد و سال بعد وزیر دادگستری دولت انقلابی شد. تاریخ‌نگاران زمانه‌اش وی را به جرم کشتارهای ماه سپتامبر محکوم کردند. اما اکثر مورخان سدهٔ بیستم وی را تحسین می‌کنند که به عنوان عضو **کمیتهٔ امنیت عمومی** به خوبی با مهاجمان مبارزه و در برابر آنان مقاومت کرده است. در ۱۷۹۴ رهبر جناح راست **ژاکوبن‌ها** شد و خود را بیش از آنچه خادم انقلاب بداند خادم فرانسه قلمداد

1- Dalhousie, Lord 2- Danton, Georges

کرد. روبسپیر در ٦ آوریل ۱۷۹٤ دانتن و هوادارانش را محاکمه و با گیوتین اعدام کرد.

دانزیک (گدانسک)[1]

بندری در دهانهٔ رود ویستول که گرچه جمعیت آن ژرمنی بودند اما از سدهٔ ۱۵ تا ۱۷۹۳ بندر مهم لهستان محسوب می شد. در آن سال به پروس ضمیمه شد و تا ۱۹۱۹ جزو آلمان بود. به موجب **پیمان ورسای**، دانزیک شهر آزاد اعلام گردید و مقرر شد یک سنای انتخابی داشته وزیر نظارت کمیسر **جامعهٔ ملل** اداره گردد و لهستان از طریق آن به دریا دسترسی پیدا کند. امور خارجه، تجارت و گمرکی بندر با لهستانی ها بود. لهستانی ها در انتهای «دالان لهستان» بندر گدینا را احداث کردند. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ سنای دانزیک در کنترل نازی ها بود. در مارس ۱۹۳۹ مناسبات آلمان - لهستان بر سر دانزیک بحرانی شد. در یکم سپتامبر ۱۹۳۹ فورستر رهبر محلّی نازی، وحدت دانزیک و آلمان را اعلام کرد و این سرآغاز جنگ جهانی دوم شد. در مارس ۱۹٤۵ قوای شوروی دانزیک را تصرف کردند و در ماه مه به لهستان تحویل دادند. لهستانی ها جمعیت آلمانی (ژرمن) دانزیک را اخراج و شهر را لهستانی کردند.

دانشجویان، تظاهرات (پاریس ۱۹٦۸)[2]

عدم تعادل بین هزینه های گزاف و سرسام‌آور نظامی — خاصه تولید مستقل بمب هسته ای— از یکسو و هزینه های نسبتاً ناچیز آموزشی، بهداشتی و

1- Danzig (Gdansk). 2- Student Demonstrations (Paris, 1968).

خدماتی دولت از سوی دیگر، به تظاهرات گستردهٔ دانشجویان فرانسوی در بهار سال ۱۹۶۸ انجامید. این تظاهرات با توجه به تاریخ آغاز آن، تظاهرات «۲۲ مارس» هم نامیده شدند. دانشجویان درپاریس و سایر شهرها خواسته‌های خویش مبنی بر افزایش هزینه‌های آموزشی و تجدید نظر در برنامه‌های تحصیلی را مطرح کردند. پلیس به شکل سبعانه‌ای به تظاهر کنندگان پاریسی حمله‌ور شد و تظاهرات جنبهٔ شورش و نافرمانی به خود گرفت، چپ های تند رو— که به حزب کمونیست فرانسه مربوط نمی‌شدند— با یاری کارگران اعتصابی سیاست **دوگل** و **جمهوری پنجم** را به زیر سؤال بردند. «رویدادهای ماه مه» که تا سومین هفتهٔ ژوئن نیز ادامه یافت، اقتصاد فرانسه را فلج کرد، جمهوری پنجم را در معرض تهدید قرار داد. به دانشجویان وعدهٔ اصلاحات درخواست شده، و به کارگران افزایش دستمزدی معادل ۳۳/۵ درصد حداقل دستمزدها داده شد. مزایای دیگری نیز برای کارگران در نظر گرفته شد و در مجموع، تظاهرات نشان داد که نظام دوگلی (گلیستی) هم باید دیر یا زود از صحنهٔ سیاسی فرانسه خارج شود.

دانمارک[1]

کشورپادشاهی دانمارک شامل شبه جزیره و مجمع‌الجزایر میان دو دریای بالتیک و شمال در اروپای شمالی واقع شده است. مساحت آن ۴۳۰۶۹ کیلومتر مربع و جمعیت حدود ۶ میلیون نفر، پایتخت آن کپنهاگ است. تا سدهٔ پانزده بخشی ازپادشاهی متحداسکاندیناوی؛ و تا ۱۸۱۵ با نروژ بود. در سال ۱۸۴۹ دانمارک به صورت کشورپادشاهی مستقل با حکومت مشروطه درآمد. قانون اساسی آن در سال‌های ۱۸۶۶ و ۱۹۵۳ (که گرین لند ضمیمهٔ آن شد) موردتجدید نظر قرار گرفت. در جنگ جهانی اول بیطرف ماند اما با پایان

1- Denmark.

گرفتن جنگ، **شلسویگ** که در ۱۸۶٤ به پروس ملحق شده بود به دانمارک پس داده شد. نازی ها در آوریل ۱۹٤۰ دانمارک را اشغال کردند. در ۱۹٤۳ جنبش پرتوان مقاومت دانمارک فعالیت را آغاز کرد. دانمارک با آنکه در سیاست خارجی بیطرف بود اما با پیوستن به **ناتو** در ۱۹٤۹ و **جامعهٔ تجارت آزاد اروپا** در مه ۱۹۶۰، بیطرفی را کنار نهاد. درژانویهٔ ۱۹۷۳ عضویت در**بازار مشترک** را رد کرد. ائتلاف میانه روهای جناح چپ حزب سوسیال دموکرات در سال های ٤۰ — ۱۹۲۹ و ٦۸ — ۱۹۵۷ قدرت سیاسی را در دست داشته و جامعهٔ مرفهی بر مبنای گسترش خدمات اجتماعی ایجاد شده که دولت تئودور استانینگ (۵— ۱۹۳۳) آغازگر آن بوده است. سوسیال دموکرات ها در ۱۹۷۱ به قدرت بازگشتند و از ۱۹۷٤ دولت ائتلافی اقلیت را تشکیل دادند.

دانوب، امیرنشین های حوضهٔ[1]

مُلداوی و **والاشی** که بر دهانهٔ رود دانوب مسلط اند، از نیمه های سدهٔ پانزدهم جزو امپراتوری عثمانی شدند و تا اعلام استقلال رومانی در ۱۸۷۷ اسماً بخشی از قلمرو امپراتوری مزبور بودند. بنا به پیمان کوچوک کنارجی (۱۷۷٤)، ترک ها به روسیه اجازه دادند در دفاع از مسیحیان امیرنشین های مزبور به مداخله در امور آنها بپردازند و روسیه از ۱۸۲۹ تا ۱۸۳٤ سرزمین های نامبرده را به اشغال خود درآورد. در ۱۸۵۱ و به دنبال یک دورهٔ کوتاه حکومت خودمختار، برای سرکوب جنبش ناسیونالیستی والاشی، روسیه آنجا را اشغال کرد. با اشغال مجدد این امیرنشین ها در ۱۸۵۳ توسط روسیه، **جنگ کریمه** آغاز شد. ازآوریل ۱۸۵٤ تا مارس ۱۸۵۷ مُلداوی و والاشی (با رضایت عثمانی و روسیه) به اشغال اتریش درآمدند به این امید که در دانوب سفلی آرامش برقرار گردد. به موجب پیمان پاریس در ۱۸۵٦ قدرت های بزرگ امنیت

1- Danubian Principalities.

امیرنشین‌ها را تضمین کردند. دو سال بعد در هر یک از دو سرزمین مُلداوی و والاشی دستگاه حکومتی جداگانه‌ای دایر شد. در ۱۸۶۲ با وحدت این دو سرزمین، «رومانی» پا به عرصهٔ وجود نهاد.

دانونتسیو، گابریل[1] (۱۹۳۸ ـ ۱۸۶۳)

شاعر، رمان‌نویس، قهرمان جنگ و سیاستمدار ایتالیایی. در خانواده‌ای اشرافی به دنیا آمد. سه رمان او در آغاز سدهٔ ۲۰ سبب شهرت او شد. در جنگ جهانی اول از استعداد ادبی خویش به منظور پیشبرد اندیشه‌های ناسیونالیستی بهره گرفت و از ورود ایتالیا به جنگ علیه‌اتریش ـ هنگری هواداری نمود. در ۱۸ــ ۱۹۱۵ در نیروی هوایی ایتالیا خدمت کرد و به خاطر حمله‌های متهورانه‌اش به کاتارو و وین عالیترین نشان جنگی را گرفت. ناخشنودی‌اش از **کنفرانس صلح پاریس** منجر به تشکیل دستهٔ نامنظم سربازان ایتالیایی در **فیومه** شد (۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹). وی با تسخیر بخشی از فیومه آنرا جزو ایتالیا اعلام کرد در حالی که در کنفرانس صلح، یوگسلاوی مدعی حاکمیت بر این شهر بود. دانونتسیو ۱۶ ماه بر فیومه حکومت کرد و به برانگیختن اندیشه‌هایی پرداخت که بعدها در فاشیسم موسولینی تجسم یافت. نیروی دریایی به فرمان دولت لیبرال **جیولیتی** در ژانویهٔ ۱۹۲۱ دانونتسیو را از فیومه (که بنا بود شهر آزاد اعلام بشود) بیرون راند. در ۱۹۲۲ دانونتسیو ورود فاشیست‌ها را به رم خوشامد گفت و ۱۶ سال آخر عمرش را در خانهٔ خویش سپری کرد و از سیاست دور بود. سلام فاشیستی به سبک هیتلر و موسولینی و فرانکو را نخستین بار دانونتسیو معمول ساخت.

1- Ďannonzio, Gabriele

داوودخان، محمّد ــــ افغانستان

داوس، طرح[1]

نامی که معمولاً به گزارش آوریل ۱۸۲۴ چارلز جی داوس (۱۹۵۱ــ ۱۸۶۵) بانکدار امریکایی در مورد مشکلات اقتصادی آلمان در زمینهٔ پرداخت غرامت جنگی به «کمیتهٔ غرامت متفقین»، داده شده است. در این گزارش پرداخت اقساط ثابت سالانهٔ غرامت جنگی از سوی آلمان، و نیز بازسازی بانک دولتی آلمان پیشنهاد شده بود. بانک مزبور وظیفه داشت با پشتوانهٔ وام خارجی، پول آلمان را تثبیت کند. این طرح به آلمان کمک کرد تا در فاصلهٔ سال های ۹ــ ۱۹۲۴ غرامت های جنگی را پرداخت کند.

داونینگ استریت[2]

خیابانی در وِست مینیستر لندن. مقر نخست‌وزیر (خانهٔ شمارهٔ ۱۰) و وزیر خزانه‌داری (خانهٔ شمارهٔ ۱۱) و وزارت خارجه در این خیابان واقع شده‌اند. داونینگ استریت در عرف روزنامه‌نگاری و سیاسی اشاره به مرکز سیاسی کشور انگلستان دارد. همانطور که کرملین، کاخ سفید و کاخ الیزه اشاره به مرکز سیاسی کشورهای شوروی، ایالات متحده و فرانسه دارند.

دایان، موشه[3] (۸۱ــ۱۹۱۵)

ژنرال اسرائیلی. در جنوب دریای جلیله در فلسطین به دنیا آمد. در دانشگاه

1- Dawes Plan. 2- Downing Street. 3- Dayan, Moshe

اورشلیم درس خواند. به **هاگاناه** پیوست و توسط مقامات انگلیسی در فلسطین زندانی شد (۴۱ — ۱۹۳۹). درپی آزادی، به نیروی کمکی ارتش‌های انگلیسی و فرانسه پیوست و در آزادسازی سوریه از دست نیروهای **محور** در ژوئن ۱۹۴۱ شرکت داشت. در این عملیات یک چشم خود را از دست داد. دایان در آخرین سال‌های قیمومت انگلستان بر فلسطین، از هواداران **بن گوریون** شد. به هنگام اعلام موجودیت کشور اسرائیل در ۱۹۴۸ دستیار ژنرال ایگال یادین بود و در عملیات ضدّتهاجمی ۲۵ مه ۱۹۴۷ که هدفش جلوگیری از نفوذ اعراب به سرزمین‌های تحت اشغال اسرائیل بود شرکت داشت. ژنرال دایان در **کنفرانس رودس** در ۵۰ — ۱۹۴۹ برای حل اختلافات اسرائیل با اعراب شرکت کرد و با **امیر عبداله** (جدّ ملک حسین) مذاکرات محرمانه‌ای در شونه به عمل آورد. اما آشتی‌ناپذیری او سبب شد که مذاکره راه به جایی نبرد. دایان در مقام رئیس ستاد ارتش اسرائیل (۵۸ — ۱۹۵۳) **نبرد سینا** در ۱۹۵۶ را رهبری کرد. و در طول یک هفته قوای خود را به **کانال سوئز** رساند. این مهارت او در نبردهای برق‌آسا در ژوئن ۱۹۶۷ (که او وزیر دفاع اسرائیل بود) به کار گرفته شد. در یکم ژوئن ۱۹۶۷ (سه‌شنبه)، دایان وزیر دفاع دولت **لوی اشکول** شد. دوشنبه ۵ ژوئن اسرائیل به همسایگان عرب خود حمله کرد و شنبه ۱۱ ژوئن (**جنگ ۶ روزه**) به پیروزی رسید. دایان‌تا ۱۹۷۴ وزیر دفاع بود. **جنگ اکتبر** ۱۹۷۳ نیز در زمان او روی داد. او با سیاست دولت کارگری موافق نبود و بناچار از حکومت کناره گرفت. در دولت **بگین** وزیر خارجه شد (۱۹۷۷) اما با بگین در مورد سیاست ساحل غربی رود اردن موافقت نداشت و در ۲۱ اکتبر ۱۹۷۹ از وزارت خارجه کناره‌گیری کرد.

دایملر، گوتفرید[1] (۱۹۰۰ — ۱۸۳۴)

دانشمند آلمانی. در ۱۸۸۶ موتوری ساخت که با سوخت بنزین کار

1- Daimler, Gottfried.

می‌کرد و سال بعد این موتور را بر اتومبیل سوار کرد و با موفقیت مورد آزمایش قرار داد.

اختراع دایملر یعنی اصل موتورهای درون‌سوز (احتراق داخلی) ۲۰ سال بعد توسط نیکولاوس اوتو به کار گرفته شد.

دبوآ، ویلیام برگهارت[1] (۱۹۶۳-۱۸۶۸)

آزادیخواه سیاهپوست افریقایی. دبوآ بنیانگذار «جنبش نیاگارا» (۱۹۰۵) و «انجمن ملی پیشبرد حقوق رنگین‌پوستان» (۱۹۰۹) بود. ودر فاصلهٔ سال‌های ۳۲-۱۹۱۰ سردبیری نشریهٔ «مجمع» مربوط به جنبش اخیر را نیز برعهده داشت.

دتانت ← تنش زدایی.

دِربی، ارل (ادوارد جورج استانلی[2] ۱۸۶۹-۱۷۹۹)

نخست‌وزیر انگلستان. عضو مجلس عوام از حزب ویگ (۳۵-۱۸۲۰)؛ عضو کابینهٔ **گری** (٤-۱۸۳۱). در ۱۸۳۳ لغو بردگی را پیشنهاد کرد. در کابینهٔ محافظه‌کار **پیل** وزیر جنگ و وزیر مستعمرات بود (۵-۱۸٤۱). بر سرسیاست حمایتی با **پیل** و**دیزرائیلی** درافتاد ودر رأس اپوزیسیون محافظه‌کار با دولت **لرد جان راسل** به مخالفت برخاست. در ۱۸۵۲ و نیز ۹-۱۸۵۸ نخست‌وزیر شد اما در این مقام و مقام رهبری حزب ناموفق بود. در ۱۸٦٦ بار

1- Du Bois, William Burghardt

2- Derby, Earl of

دیگر نخست‌وزیر شد و همراه دیزرائیلی در تصویب **قانون اصلاحات پارلمانی** در هر دو مجلس فعالیت کرد. در فوریهٔ ۱۸٦۸ از نخست‌وزیری کناره گیری کرد و سال بعد درگذشت. پسرش ارل دربی (۹۳–۱۸۲٦) در سال‌های ۸–۱۸٦٦ و ۸–۱۸۷٤ وزیر خارجهٔ انگلستان بود، در ۱۸۸۰ به **حزب لیبرال** پیوست و در کابینهٔ **گلادستون** وزیر مستعمرات شد، اما بعد به «وحدت گرایان لیبرال» پیوست.

دْرِدْ اسکات، دعوای[1] (۱۸۵۷)

درد اسکات بردهٔ سیاهپوستی بود در میسوری که برای مدتی به ایلینویز و ویسکانسین رفته و به حالت آزاد زندگی کرده بود. در بازگشت به میسوری ادعا کرد که چون مدتی در یک ایالت آزاد و به حالت آزاد زیسته است دیگر خود را برده نمی‌داند. اما صاحب قبلی‌اش مدعی مالکیت وی بود. درد اسکات به دادگاه شکایت کرد. یازده سال طول کشید تا دعوا از دادگاه محلی به **دیوان عالی** برسد. دیوان عالی با اکثریت ۳ به ۲ (و ٤ ممتنع) رأی داد که چون درد اسکات برده است و شهروند آمریکا محسوب نمی‌شود نمی‌تواند دعوای خود را به دیوان عالی ببرد. دیوان در ۱۸۵۷ همچنین اعلام کرد که وضع درد اسکات با توجه به محل اقامهٔ دعوا (میسوری) تعیین مي شود (یعنی برده است). همان دیوان با اکثریت ٦ به ۳ رأی داد که مصالحهٔ میسوری غیرقانونی است. به موجب این مصالحه، ویسکانسین سرزمین آزاد اعلام می شد و این امر، مالک را از اموال قانونی‌اش (در این مورد برده) محروم می‌کرد. این رأی دیوان مغایر نظر ایالات شمالی بود که لغو بردگی در سراسر آمریکا را خواستار بودند.

1- Dred Scott Case.

دْرِدْ نات[1]

رده‌ای از ناوهای جنگی که در ۱۹۰۵ ساخته و در ۱۹۰۶ به آب انداخته شدند. این ناوها از نظر سرعت و قدرت آتش در آن زمان بی رقیب بودند. با به خدمت گرفته شدن دردنات‌ها در نیروی دریایی انگلستان، کشورهای خارجی رقیب هم ساختن نظایر آنرا آغاز کردند و بنابراین با معمول شدن دردنات، تفوق بی‌چون و چرای انگلستان در نیروی دریایی، رو به زوال رفت. در ۱۹۰۷ ناو دردنات آلمانی به نام ناسائو به آب انداخته شد. در آغاز جنگ جهانی اول، بریتانیا ۱۹ دردنات آماده و ۱۳ دردنات در دست ساختمان داشت. دردنات‌های آلمان شامل ۱۳ فروند آماده و ۷ فروند در دست ساختمان بود. ایالات متحده ۸ فروند، ژاپن ٤ فروند، اتریش - هنگری ۲ و ایتالیا یک فروند از این نوع ناو را در آغاز جنگ جهانی اول در اختیار داشتند. **ژوتلند** صحنهٔ بزرگ‌ترین کارزار و درگیری دردنات‌ها در جنگ جهانی اول بود. با توسعهٔ نیروی هوایی و زیردریایی‌ها دردنات هم رونق گذشته‌اش را از دست داد.

درهای باز، سیاست[2]

نظام اقتصادی تجارت خارجی چین که توسط جان‌هی (۱۹۰۵- ۱۸۳۸) وزیر خارجهٔ آمریکا پیشنهاد شد و مورد قبول ژاپن و قدرت‌های بزرگ اروپایی قرار گرفت. هدف این سیاست ظاهراً حفظ وحدت و استقلال چین بود. برابری همهٔ کشورها در برخورداری از حقوق گمرکی و تعرفه‌ای چین مورد تأکید قرار می‌گرفت. در ضمن هیچ دولتی در چین حق احداث راه‌آهن و ادارهٔ آن را نداشت. بیداری حس ملی چینی‌ها و رخنهٔ ژاپن در بعضی مناطق چین،

1- Dreadnought. 2- Open - Door Policy.

سیاست اقتصادی مزبور را بی اعتبار کرد. کنفرانس واشنگتن در ۲ــ ۱۹۲۱ بار دیگر سیاست درهای بازچین را مورد تأکید قرار داد.

دریفوس، ماجرای[1]

در اکتبر ۱۸۹٤ سرگرد آلفرد دریفوس (۱۹۳۵ــ ۱۸۵۹) افسر یهودی اهل آلزاس فرانسه که در ستاد ارتش این کشور خدمت می‌کرد به جرم جاسوسی محاکمه و محکوم شد و به جزیرهٔ شیطان تبعید گردید. اتهام او دادن اطلاعات نظامی به آلمان بود. در ۱۸۹٦ رئیس جدید ضدّ جاسوسی فرانسه، سرهنگ پیکارت متوجه شد که هنوز هم با همان دستخط سابق ــ که به دریفوس نسبت داده می شد ــ اطلاعات ارتش فرانسه به آلمان می رسد، اما موفق نشد که ماجرای دریفوس را افشا، و بیگناهی ویرا اثبات نماید، و خود او نیز به تونس تبعید شد. در ۱۸۹۷ برادر دریفوس نیز مانند پیکارت متوجه قضیه شد و نام جاسوس نیز ــ استرهازی ــ کشف گردید. استرهازی در دادگاه محاکمه و تبرئه شد. رادیکال‌های فرانسوی معتقد بودند ستاد ارتش فرانسه که از هواداران کلیسا، سلطنت و ضدّ یهود است، خود محکوم به ارتکاب اشتباه در مورد دریفوس است اما حاضر به پذیرش آن نیست. امیل زولا رمان‌نویس و **کلمانسو** سیاستمدار، نیز ستاد ارتش را محکوم کردند. بعداً معلوم شد که اسناد ارائه شده علیه دریفوس کلاً جعلی بوده‌اند. دریفوس درسپتامبر ۱۸۹۹ در رنس تجدید محاکمه و محکوم شد اما مورد عفو دادگاه قرار گرفت. رادیکال ها خواهان تبرئهٔ دریفوس بودند و در ۱۹۰٦ رأی دادگاه نظامی نقض و دریفوس تبرئه شد و به خدمت ارتش دعوت گردید. ترفیع و نشان لژیون دونور نیز به وی داده شد: او در جنگ جهانی اول خدمت شایانی به ارتش فرانسه کرد. و ماجرای دریفوس بیش از هر محاکمه‌ای در تاریخ این کشور بر اندیشه‌های

1- Dreyfus Case.

سیاسی و اجتماعی مردم تأثیر نهاد. سال های ۹ــ ۱۸۹۸ شاهد درگیری های خیابانی بین سوسیالیست ها، روشنفکران و رادیکال ها (هواداران دریفوس)، و ارتشی ها و کلیسا (مخالفان دریفوس) بود و جنگ قلمی شدیدی جریان داشت. این ستیز در تمام دوران **جمهوری چهارم** ادامه داشت.

دسای، موراجی[1]

نخست وزیر هندوستان (۸۰ــ ۱۹۷۷). او از اعضای قدیمی **حزب کنگره** بود. درپی درگذشت **لعل بهادر شستری**، کاندیدای رهبری حزب شد اما از ایندیرا گاندی شکست خورد. سیاست های اصلاحی ایندیرا گاندی در زمینهٔ مبارزه با فقر، کنترل جمعیت... به مذاق دسای و همفکرانش خوش نیامد و یا اقدام ها را مغایر سنن ملی و مرام حزب کنگره قلمداد کردند. آنان در ۱۹۶۹ از حزب کنگره به رهبری ایندیرا گاندی جدا شدند، ولی پس از انتخابات ۱۹۷۱ و با پیروزی عظیمی که نصیب گاندی شد مدتی دست از فعالیت برداشتند از نیمه های دههٔ ۱۹۷۰ فعالیت دسای و هوادارانش علیه گاندی شدت یافت و هند در آستانهٔ یک درگیری شدید داخلی قرار گرفت. گاندی وضع فوق العاده اعلام کرد و مخالفان را به زندان انداخت. اما در انتخابات ۱۹۷۷ ائتلاف جاناتا به رهبری موراجی دسای کاندیداهای حزب کنگرهٔ ایندیرا را شکست داد و دسای به نخست وزیری رسید. از آنجا که ائتلاف جاناتا جز مخالفت با خانم گاندی، برنامهٔ مشترک دیگری نداشت در طول سه سالی که حکومت را در دست داشت کاری انجام نداد، و همین امر سبب شد تا در انتخابات ۳ ژانویهٔ ۱۹۸۰ به سختی از حزب کنگرهٔ ایندیرا گاندی شکست بخورد. ائتلاف جاناتا عملاً از هم پاشید و دسای جای خود را به **ایندیرا گاندی** داد.

1- Desai, Moraji

«دست سیاه»[1]

مجمع مخفی صرب‌ها به نام «وحدت یا مرگ» که در مه ۱۹۱۱ در بلگراد تشکیل شد تا وحدت اقوام صرب در امپراتوری های اتریش- هنگری، و عثمانی را در چارچوب کشوری مستقل تأمین نماید. اغلب اعضای مجمع را افسران جوان تشکیل می دادند. دست‌سیاه در ۱۴ــ ۱۹۱۳ با دولت صربستان در مورد ادارهٔ سرزمین های تازه آزاد شده از عثمانی، اختلاف پیدا کرد. به دستور رهبر دست سیاه، سرهنگ دراگوتین دیمیتریویچ (آپیس) یک گروه تروریستی از مردم بُسنی تشکیل شد. این گروه به بُسنی اعزام شدند و در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ ولیعهد اتریش را در سارایوو ترور کردند و این ترور سرآغاز جنگ جهانی اول بود. در خلال جنگ جهانی اول نیز اختلاف میان «دست سیاه» و دولت صربستان ادامه یافت. در دسامبر ۱۹۱۶ دیمیتریویچ و همکاران نزدیکش توسط دولت تبعیدی صربستان درسالونیک توقیف و به اتهام توطئهٔ قتل نایب السّلطنهٔ صربستان محاکمه شدند. دیمتریویچ و دو تن از دستیارانش اعدام شدند و مجمع سرّی متلاشی گردید. در ۱۹۵۴ تلاشی برای اعادهٔ حیثیت دست سیاه صورت گرفت و دیوان عالی دولت کمونیستی یوگسلاوی رأی ۱۹۱۷ را مردود اعلام نمود.

دستور (یا دستورنو)، حزب[2]

حزب حاکم تونس از بدو استقلال. تونس در ۱۸۸۱ تحت‌الحمایهٔ فرانسه شد. تلاش برای رهایی از سلطهٔ استعماری فرانسه، سرانجام در ۱۹۲۰ منجر به تشکیل حزب دستور گردید. در ۱۹۳۴ این حزب در تلاش برای استقلال تونس خواهان قانون اساسی (دستور) شد. حبیب بورقیبه با انشعاب ازحزب دستور، حزب

1- Black Hand. 2- Destour (Neo-Destour) Party.

دستورنو را ایجاد کرد و این حزب تا قبل از ۱۹۵۶، یعنی سال استقلال تونس مهم‌ترین حزب سیاسی تونس بود. درپی کسب استقلال، بورقیبه از این حزب برای سرکوب مخالفان سیاسی و گسترش نفوذ ماشین دولتی استفادهٔ زیادی برد. حزب دستورنو بعد از استقلال نیز با تعیین بورقیبه به ریاست جمهور مادام‌العمر، حزب همیشه حاکم کشور بوده است.

دشنه های دراز، شب[1]

در شب ۳۰ــ ۲۹ ژوئن ۱۹۳۴ در آلمان، هیتلر به یاری واحدهای اس. اس. ارتش خصوصی **هیملر** رهبران قدیمی تر و رادیکال‌تر نازی در ارتش خصوصی معروف به اس. آ. (گروه ضربت) یا پیراهن قهوه ای ها به رهبری کاپیتان ارنست روهم را به قتل رسانید. بعضی از رقبای هیتلردرحزب نازی وتعدادی رهبران سیاسی غیرنظامی (ازجمله صدراعظم ژنرال کورت‌فون‌شلایخر) دستگیروکشته شدند. هیتلر بعدها این افراد را توطئه گر و تعداد کشته شدگان را ۷۷ نفر اعلام کرد. بعضی در زندان اشتادلهایم در مونیخ، و برخی در آکادمی نظامی لیچترفیلد برلین به قتل رسیدند. درپی این ترورها که بی شک بیش از ۱۰۰ مورد بوده است، هیتلر رهبر بلامنازع نازی ها شد و در ضمن از دست نازی هایی که مورد قبول امرای ارتش آلمان نبودند نیز آسوده خاطر گردید. هیتلر بدون این تصفیهٔ خونین نمی توانست بدان سهولت خود را به عنوان رئیس دولت به ارتشیان پرنفوذ آلمان بقبولاند و این هنگامی بود که پرزیدنت **هیندنبورگ** رئیس جمهور بیمار بود و چند هفته بعد درگذشت. در ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۳۴ در تالار اپرای کرال، خود هیتلر از آن شب به نام «شب دشنه های دراز» یاد کرد.

1- Night of Long Knives.

دفاع از خود، گروه‌های[1]

فاشیست‌های اتریش در اروپای بعد از جنگ جهانی اول به تقلید پیراهن سیاهان **موسولینی** جنبش طرفدار هیتلر را با این عنوان بنا نهادند. بهانهٔ تشکیل این گروه‌ها دفاع از مرز و بوم و مبارزه با کمونیسم بود اما در نهایت وسیلهٔ سلطهٔ هیتلر بر اتریش و **انخلوس** شد.

دِفِر، گاستون[2]

سیاستمدار فرانسوی. در ۱۹۱۰ به دنیا آمد. حقوقدان و روزنامه‌نگار نیز بود. بهنگام اشغال میهنش توسط نازی‌ها، فعالانه در نهضت پایداری شرکت کرد. در ۱۹٤٤ مدیر روزنامه «پروُکال» شد. در۱۹٤٦ از سوی حزب سوسیالیست به مجمع مؤسسان راه یافت، و از ۱۹٤۸ تا ۱۹۵۸ در مجمع ملی عضویت داشت. در خلال این مدت در سمت‌های وزیر بازرگانی دریایی، وزیر مستملکات ماوراء بحار فرانسه و پست‌های دیگر انجام وظیفه کرد. مدتی شهردار مارسی بود و از همین شهر در ائتلاف با کمونیست‌ها بار دیگر به مجمع ملی راه یافت. با پیمان ۱۹٦۳ آلمان - فرانسه مخالفت می‌کرد. در ۱۹٦٤ به عنوان کاندیدای سوسیالیست‌ها در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد. تلاش کرد جبهه‌ای از احزاب چپ غیر کمونیست و احزاب میانه ایجاد کند اما در این زمینه شکست خورد. با کناره گیری **دوگل** از مقام ریاست جمهوری در ۱۹٦۸، بار دیگر کاندیدای این مقام شد اما بیش از ۵ درصد آراء را به خود اختصاص نداد. با پیروزی **فرانسوا میتران** در انتخابات ریاست جمهوری گاستون دفر عضو کابینه وی شد.

1- Heimwehren. 2- Defferre, Gaston.

دکابْریست ها، توطئهٔ[1]

در دسامبر ۱۸۲۵ افسرن ارتش روسیه در سن پترزبورگ، با حمایت اشراف جنوب روسیه، درصدد سرنگونی تزار روسیه برآمدند. جنبش از سازماندهی خوبی برخوردار نبود و هدف های هواداران آن نیز با یکدیگر تفاوت داشت. عده‌ای خواهان برقراری جمهوری، و عده‌ای خواهان کنترل حکومت تزار **نیکلای اول** توسط جمعی از متنفذان بودند. گروهی رهایی سرف ها و گروهی استواری نظم اجتماعی را خواستار بودند. عوامل تزار در توطئه رخنه کردند؛ توطئه کشف شد و چهار نفر از رهبران آن اعدام و ۱۲۰ نفر به سیبری تبعید شدند. این توطئه عزم تزار نیکلای اول را مبنی بر دشمنی با هر نوع لیبرالیسم و اعطای آزادی به مردم قوی‌تر ساخت.

دلکاسه، تئوفیل[2] (۱۹۲۳ — ۱۸۵۲)

سیاستمدار و دولتمرد فرانسوی. معلم دبستان بود. پس از ورود به دنیای سیاست، در ۱۸۸۹ به عضویت مجلس نمایندگان برگزیده شد. از حامیان توسعهٔ استعمار فرانسه در افریقا بود. در ۵ — ۱۸۹۳ وزیر مستعمرات شد. پست بعدی اش وزارت خارجه (۱۹۰۵ — ۱۸۹۸) بود. او بیش از هر وزیر خارجه‌ای در **جمهوری سوم** در این سمت انجام وظیفه کرد. معتقد بود که فرانسه نمی‌تواند در آن واحد هم با بریتانیا (بر سر مستعمره های افریقایی) و هم با آلمان بر سر مسائل اروپا درگیر شود و برای ایجاد تفاهم بیشتر میان انگلیس - فرانسه تلاش می‌کرد. **تفاهم مودّت آمیز** ۱۹۰٤ حاصل این تلاش ها بود. در خلال بحران ۱۹۰۵ مراکش، و درپی توطئهٔ همکاران (و زیر فشار آلمان) استعفا داد. در ۱۳ — ۱۹۱۱ وزیر نیروی دریایی شد و در تقویت همکاری فرانسه - بریتانیا

1- Decembrist Conspiracy.

2- Delcassé, Theophile.

کوشید، سپس سفیر فرانسه در روسیه شد. در بازگشت به فرانسه بار دیگر وزیر خارجه شد (۱۵—۱۹۱٤)، و در مذاکرهٔ **پیمان لندن** — که ایتالیا را به جنگ وارد کرد— نقشی فعّال داشت.

دِمبارتُن اوکْس، کنفرانس[1]

در اوت – اکتبر ۱۹٤٤ در دمبارتن اوکس، نزدیک واشنگتن دی. سی. رشته دیدارهایی صورت گرفت و نمایندگان بریتانیا، چین، شوروی و ایالات متحده در مورد ساختار و شکل **سازمان ملل** و خاصه ترکیب **شورای امنیت** در رابطهٔ این سازمان با **جامعهٔ ملل**، که اعتبار خود را از دست داده بود، گفتگو کردند. مسائل مربوط به استفاده از **حق وتو** توسط قدرت‌های بزرگ مطرح و به **کنفرانس یالتا** محول شد، و سرانجام در **کنفرانس سان‌فرانسیسکو** با شرکت ۵۰ کشور جهان منشور ملل متحد تدوین گردید.

دموکرات (آمریکا)، حزب[2]

یکی از دو حزب سیاسی بزرگ ایالات متحده. در ۱۸۲۸ دایر شد و تا ۱۸٦۰ کنترل سیاست کشور را در دست داشت. در آن سال با برده‌داران جنوب همراه شد و تا ۱۸۸۵ — که کلیولند از این حزب به کاخ سفید راه یافت— حزب در انتخابات ریاست جمهوری ناکام بود. در نخستین دههٔ قرن بیستم قدرت سیاسی اش را از دست داد. اما مخالفت اش با تراست‌ها و انحصارها سبب شد تا **وودرو ویلسون**، رهبر حزب در ۱۹۱۳ به ریاست جمهوری برسد. به دنبال بحران عظیم اقتصادی ۱۹۲۹، دموکرات‌ها قهرمان

1- Dumbarton Oaks Conference. 2- Democratic Party.

مبارزه با بحران و کسادی شدند. **سیاست نوین فرانکلین روزولت** سبب شد تا دموکرات‌ها از ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۲ در کاخ سفید بمانند و کنترل سنا و مجلس نمایندگان را نیز در دست بگیرند. آدلای استیونسون، کاندیدای دموکرات در ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶ از **آیزنهاور** شکست خورد اما در ۱۹۶۰ **جان اف. کندی** بار دیگر با شکست دادن **ریچارد نیکسون** رقیب جمهوریخواه خود، به کاخ سفید راه یافت و جانشین وی **جانسون** نیز، **باری گلدواتر**، کاندیدای افراطی راست جمهوریخواه را شکست داد. نیکسون سرانجام در ۱۹۶۸ بر کاندیدای دموکرات‌ها پیروز شد. با بی اعتبار شدن جمهوریخواهان درپی ماجرای **واترگیت**، بار دیگر **جیمی کارتر** دموکرات، **جرالد فورد**، رئیس جمهور کاندیدای جمهوریخواهان را شکست داد. شکست جیمی کارتر از **رونالد ریگان**، سبب به قدرت رسیدن **راست جدید** شد و حزب دموکرات علاوه بر از دست دادن پست ریاست جمهوری، کنترل خود را بر سنا نیز از دست داد. بنا به نظر تحلیل گران، رأی دهندهٔ آمریکایی عمدتاً دموکرات‌ها را ترجیح می دهد مگر آنکه کاندیدایشان مطلوب نباشد. دموکرات‌ها رأی سیاهان، اتحادیه‌های کارگران، زنان، طرفداران محیط زیست را با خود دارند و در ایالات جنوبی هم از اکثریت قاطعی برخوردارند. دموکرات‌ها هوادار **رفاه اجتماعی** و **حقوق مدنی** در داخل و کاهش تشنج در سطح جهانی اند.

دموکرات (ترکیه)، حزب[1]

به دنبال انشعاب ۷ ژانویهٔ ۱۹۴۶ در داخل **حزب خلق ترکیه**، اساس حزب دموکرات ریخته شد. **جلال بایار** و سه تن دیگر از رهبران حزب خلق بنیانگذار حزب دموکرات بودند. این حزب در انتخابات ۱۹۵۰ برنده شد و دولت را از دست حزب خلق خارج ساخت. با کودتای نظامی ۱۹۶۰ به رهبری جمال

1- Democratic Party (Turkey).

گورسل، رهبران حزب بازداشت و برخی (از جمله **عدنان مندرس** نخست‌وزیر) اعدام شدند. اعضای اصلی حزب عدالت که در ۱۹۶۱ به رهبری سلیمان دمیرل تأسیس شد، درواقع همان دموکرات‌ها بودند و برنامه‌های حزب نیز همان برنامه‌های حزب دموکرات بود. کودتای نظامیان به رهبری کنعان اوْرِن این حزب را از صحنهٔ سیاست ترکیه خارج کرد.

دموکراتیک ملی (مصر)، حزب

این حزب درواقع ارگانی دولتی است که هواداران حکومت **انورسادات** و **حسنی مبارک** را دربر می‌گیرد و مجری سیاست‌های این دو رئیس جمهور بوده است. در انتخابات آوریل ۱۹۸۷ حزب دموکراتیک ملی به رهبری حسنی مبارک توانست اکثریت عظیمی را درپارلمان مصر به دست آورد و راه را برای انتخاب مجدد حسنی مبارک به ریاست جمهوری هموار سازد. **وفدنوین** و ائتلاف احزاب سه‌گانه (لیبرال، سوسیالیست کارگر، اخوان‌المسلمین) رقبای این حزب در انتخابات مزبور بودند.

دنیکین، آنتون ایوانویچ[1] (۱۹٤۷ — ۱۸۷۲)

ژنرال ضدّانقلاب روسی. در ۱۵ سالگی به ارتش تزارپیوست، در جنگ روس - ژاپن، با مقام سرگردی، و در جنگ ۱۶ — ۱۹۱٤ نیز با درجهٔ سرهنگی شرکت داشت. در فوریهٔ ۱۹۱۷ معاون ستاد ارتش شد. در دولت موقت، فرماندهی قوای روسیه در جبههٔ باختری را برعهده گرفت (مارس ۱۹۱۷) و دو ماه بعد به جبههٔ جنوب باختری منتقل شد. در انقلاب بلشویکی،

1- Denikin, Anton Ivanovich

دنیکین فرماندهی ارتش سفید، یعنی «نیروهای مسلح جنوب» را برعهده گرفت و در سال‌های ۲۰–۱۹۱۸ درصدد ایجاد «روسیهٔ متحد» و تصفیهٔ بلشویک‌ها برآمد. بریتانیا کمک‌های چشمگیری به دنیکین داد. در فوریهٔ ۱۹۱۹ در قفقاز بلشویک‌ها را شکست داد و در اوت همان سال تهاجم سنگینی بر اوکراین را شروع کرد، در ۲ سپتامبر وارد کیف شد و تا ۲۵۰ مایلی مسکو پیش رفت. با ضدحملهٔ ارتش سرخ در دسامبر آن سال، خارکف آزاد شد و دنیکین تا قفقاز عقب نشست. وی تا ۱۹۲۰ در قفقاز ماند. اما موفق به تماس با ضدانقلابیون اوکراین و لهستان نشد و از ترس آنکه ملیت‌های آذری و گرجی حکومت‌های مستقل تشکیل دهند دست به نوعی محاصره علیه این سرزمین‌ها زد. دنیکین در بهار سال ۱۹۲۰ به قسطنطنیه و پاریس گریخت و در ایالات متحده درگذشت.

دوازدهه، مجمع الجزایر[1]

مجموعهٔ دوازده جزیره در نزدیکی کناره‌های آسیای صغیر که اهالی آن عمدتاً یونانی تباراند. رودس، کاس، لروس و پاتموس مهمترین این جزیره‌ها هستند. تا هنگام شورش **ترکان جوان** در ۱۹۰۸ این جزیره‌ها تحت فرمانروایی ۴۰۰ سالهٔ عثمانی، از موقعیت ممتازی برخوردار بودند. با از دست رفتن چنان موقعیتی، مقاومت در برابر ترک‌ها آغاز شد. ایتالیا در آوریل – مه ۱۹۱۲ این جزایر را به اشغال خود درآورد، اما مقامات ایتالیایی به هیأت اعزامی جزایر تضمین دادند که ایتالیا خواست آنها مبنی بر وحدت با یونان را درک می‌کند و اشغال، جنبهٔ موقتی خواهد داشت. با پایان گرفتن جنگ نیز ایتالیا از تخلیهٔ جزایر خودداری کرد. **موسولینی** از بنادر و فرودگاه‌های جزایر برای توسعهٔ ارضی ایتالیا بهره‌گیری کرد. با سقوط ایتالیای فاشیستی در ۱۹۴۳، آلمان‌ها جزایر

1- Dodecanese.

دوازدهه را اشغال کردند. در سپتامبر - اکتبر ۱۹۴۳ انگلستان کوشید به جزایر کاس و لروس رخنه کند که موفقیتی به دست نیاورد. ایتالیا به موجب **پیمان صلح پاریس** جزایر مزبور را رسماً به یونان واگذار کرد (۱۹۴۷). تعیین مرز فلات قاره در این جزایر از عوامل تنش سیاسی ترکیه و یونان بوده و این تنش خاصه در جریان **بحران قبرس** به اوج تازه رسید. یونان به نشانهٔ حسن‌نیت تصمیم گرفت جزیرهٔ لروس را که در ۳۰ مایلی ترکیه است غیرنظامی اعلام کند اما این اقدام نیز توفیق چندانی به دست نیاورد.

دوالیبی، معروف

نخست‌وزیر سوریه. در ۲۸ نوامبر ۱۹۵۱ کابینهٔ خود را تشکیل داد. از محافظه‌کاران سرشناس **حزب خلق** سوریه بود. پیشنهادها و سیاست‌های او، از جمله امضای پیمان عدم تعرض با شوروی و خرید جنگ‌افزار از بلوک شرق، به مذاق غرب و هواداران سوری غرب خوش نیامد. در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۱ **ادیب شیشکلی** طی کودتایی کابینهٔ معروف دوالیبی را ساقط کرد.

دوبچک، الکساندر[1]

رهبر حزب کمونیست چکسلواکی. در ۱۹۲۱ در اسلواک متولد شد. وقتی چهار ساله بود خانواده‌اش به شوروی مهاجرت کردند. در ۱۹۳۸ به اسلواک بازگشت. و سال بعد به حزب کمونیست پیوست و در جنبش مقاومت اسلواک با نازی‌ها جنگید (۱۹۴۴). در ۱۹۴۹ از مقام‌های حزبی شد و تمام وقت خود را صرف سازماندهی حزب کرد. سال‌های ۸— ۱۹۵۵ در مسکو بود و در بازگشت (و با این شهرت که هوادار **خروشچف** است) دبیر حزب کمونیست

1- Dubcek, Alexander

اسلواک در براتیسلاوا شد. در حمله به دبیراول حزب کمونیست چکسلواکی، نووتنی، نقش رهبری نداشت، اما خود را نامزد جانشینی وی کرد (۵ ژانویه ۱۹٦۸). دوبچک هوادار اصلاحات حزبی و دولتی و کاهش قدرت انحصاری حزب بود، اما در عین حال بر آن بود که حزب کمونیست باید تصمیم گیرندهٔ اصلی باشد. در گفتگو با رهبران شوروی در سی یرنا ــ ناد ـ تیسو، در نقطهٔ، مرزی چکسلواکی - اوکراین، (۲۹ ژوئیه تا یکم اوت ۱۹٦۸) کوشید رهبران شوروی را متقاعد سازد که اصلاحات او لطمه‌ای به سوسیالیسم در چکسلواکی نخواهد زد. در دیدار ۳ اوت در براتیسلاوا نیز کوشید هم‌پیمانان چکسلواکی در **پیمان ورشو** را متقاعد سازد که چکسلواکی عضویت در پیمان ورشو و جامعهٔ سوسیالیستی را رها نخواهد کرد. اما ظاهراً سران شوروی و پیمان ورشو متقاعد نشدند چون در ۲۰ اوت ۱۹٦۸ قوای پیمان ورشو وارد چکسلواکی شدند. دوبچک دستگیر اما بعداً آزاد گردید و به مسکو رفت و با مقام‌های شوروی مذاکره کرد. تا آوریل ۱۹٦۹ نیز در مقام دبیراولی حزب باقی ماند، و از آن پس رئیس مجلس فدرال شد. سرانجام در ۱۸۷۰ از حزب اخراج و به سمت سفیرچکسلواکی در ترکیه منصوب گردید که پس از مدتی به چکسلواکی فراخوانده شد وپست کوچکی در براتیسلاوا به وی واگذار گردید. نام دوبچک با «بهارپراگ» و آزادی‌های سیاسی در چکسلواکی مترادف است.

دوبروجا [1]

منطقهٔ ساحلی میان دریای سیاه و حاشیهٔ شمالی دانوب. این منطقه در سال‌های ۱۹٤۷ ــ ۱۸۷۸ مورد اختلاف بلغارستان و رومانی بود و هر دو کشور ادعای حاکمیت آن را داشتند. در ساحل میان بندر مهم رومانی ــ کنستانتا ــ

1- Dobrudja.

و بندر مهم بلغارستان— وارنا— ۸۰ مایل به جنوب، آمیزه‌ای از نژادهای ترک، بلغار، رومانی، یونانی و قفقازی زندگی می‌کنند. پیمان برلین در ۱۸۷۸ بخش عمدهٔ این منطقه‌را به‌رومانی واگذاشت و ایالت دوبروجیای رومانی را تشکیل داد. دوبروجای جنوبی به وسعت ۳ هزار مایل مربع نیز در ۱۹۱۳ از بلغارستان جدا و ضمیمهٔ رومانی شد (**پیمان بخارست**). اما در مه ۱۹۱۸ به بلغارستان برگردانده شد، بار دیگر به موجب **پیمان نویلی** به رومانی ضمیمه شد (نوامبر ۱۹۱۹)؛ در سپتامبر ۱۹۴۰ و بنا به خواست **هیتلر** بار دیگر به بلغارستان بازپس داده شد. در ۱۹۴۷ به موجب **پیمان پاریس** دوبروجای جنوبی به بلغارستان واگذار شد و رومانی از آن پس ادعایی در این زمینه مطرح نکرده است.

دوست محمّد خان (۱۸۶۳ـ۱۷۹۲)

امیر افغانستان که لقب امیرالمؤمنین بر خود نهاده بود. آخرین جنگ ایران ـ افغانستان در زمان حکومت او روی داد و این سرزمین رسماً از حاکمیت ایران خارج شد. انگلیسی ها با دوست محمّد خان سازگاری نداشتند و قوایی را برای سرکوب او به کابل اعزام کردند. این قوا در نبردی که به نخستین جنگ افغانستان ـ انگلستان موسوم شده است، به دست رزمندگان افغانی نابود شد (۱۸۴۲) و تنها یکنفر از سربازان مهاجم زنده ماند تا خبر شکست را به دهلی ببرد.

دوبی[1]

شیخ‌نشینی در ساحل جنوبی خلیج فارس و عضو **امارات متحدهٔ عربی**.

1- Dubai.

قبل از آنکه تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شود، جزو امپراتوری عثمانی بود. در ۱۹۶۸ با **ابوظبی** فدراسیونی تشکیل دادند (فدراسیون امارات عربی). با گسترش حوزهٔ این فدراسیون، امارات متحدهٔ عربی به وجود آمد. دوبی بزرگترین شهر بندری سواحل جنوبی خلیج فارس است. درآمد عمدهٔ آن از نفت فلات قاره و حقوق گمرکی تأمین می‌شود.

دوجانبه، اتحاد[1]

(۱) اتحاد فرانسه - روسیه در سال‌های ٤ — ۱۸۹۳.

(۲) اتحاد محرمانهٔ اتریش - آلمان در ۱۸۷۹ که سنگ بنای سیاست بین‌المللی بیسمارک را تشکیل می‌داد. بر مبنای این اتحاد هر یک از دو دولت متعهد شد در صورتی که طرف دیگر مورد حملهٔ روسیه قرار گیرد به یاری او بشتابد. پیمان اخیر تا ۱۹۱۸ به قوت خود باقی بود اما از ۱۸۸۲ به بعد که ایتالیا نیز به آن پیوست، **اتحاد سه‌جانبه** نام گرفت.

دورام، اِرل[2] (۱۸٤۰ — ۱۷۹۲)

نام اصلی اش جان جورج لمبتون. وی از رادیکال‌ها و هواداران اصلاحات پارلمانی و حامی **گری** بود. به عنوان سفیر انگلستان در روسیه (۱۸۳۲) و فرماندار کل کانادا (۱۸۳۸) خدمت کرد. در بازگشت از کانادا «گزارش دورام» را به دولت داد (۱۸۳۹) و از ایجاد دولت‌های مسئول و محلی در مستعمره‌ها جانبداری کرد.

1- Dual Alliance. 2- Durham, Earl of

دُران، خط مرزی[1]

مرز میان افغانستان و هند بریتانیا در ۱۸۹۲. با به استقلال رسیدن پاکستان، این کشور نیز خط مرزی مزبور را به رسمیت شناخت. افغانستان بر بخشی از سرزمین‌های جنوب این خط مرزی ادعای ارضی دارد و آنرا **پختونستان** می‌نامد.

دوگاسپری، السید[2] (۱۹۵۴ — ۱۸۸۱)

نخست‌وزیر ایتالیا. در ترنتینو (که آنزمان جزو اتریش بود) زاده شد. در دانشگاه وین درس خواند و در ۱۹۱۱ عضو پارلمان ایتالیا شد. از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵ ضمن حفظ سمت نمایندگی پارلمان، دبیرکل «حزب مردم» شد. در ۱۹۲۵ احزاب غیرفاشیستی ایتالیا منحل شدند و دوگاسپری در ۱۹۲۶ به دستور **موسولینی** به زندان افتاد. از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۳ در واتیکان پناهنده شد و ضمن کار در کتابخانهٔ واتیکان، رابطه‌اش را با لیبرال‌های مذهبی جنبش مقاومت حفظ کرد در ۱۹۴۵ در برپایی حزب دموکرات مسیحی ایتالیا نقش فعالی ایفا کرد و از دسامبر ۱۹۴۵ تا ژوئیه ۱۹۵۳ نخست‌وزیر ایتالیا بود. هوادار اروپای متحد بود و ایتالیا را وارد پیمان **ناتو** کرد. در زمان نخست‌وزیری او ایتالیا عضو **شورای اروپا** و **جامعهٔ ذغال و فولاد اروپا** شد. خصومت بی‌امانش با کمونیسم، سبب حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده از وی و سیاست‌هایش شد.

دوگل، شارل آندره ژوزف ماری

ژنرال فرانسوی و بنیانگذار **جمهوری پنجم فرانسه**. در لیل در خانواده‌ای

1- Durand Line. 2 - De Gasperi, Alcide 3- De Gaulle, Charles André Joseph Marie

فرهنگی زاده شد. در ۱۹۰۹ از سن سیر فارغ‌التحصیل گردید. در فوریهٔ ۱۹۱۶ در جنگ جهانی اول شرکت کرد و در **وردن** زخمی شد. در مأموریت نظامی به لهستان (۲۰ ــ ۱۹۱۹) تحت تأثیر ژنرال **پیلسودسکی** قرار گرفت. در ۱۹۲۳ در کالج نظامی به تدریس پرداخت. در ۱۹۴۰ فرماندهی یک هنگ زره‌پوش را برعهده گرفت و بعد در کابینهٔ **رینو** پست کم اهمیتی به وی محول شد. برای سازماندهی مقاومت فرانسه در برابر نازی‌ها به انگلستان گریخت و رهبری **فرانسهٔ آزاد** را برعهده گرفت و متحد **چرچیل** و **روزولت** شد. در ژوئن ۱۹۴۳ رئیس کمیتهٔ فرانسوی آزادی‌بخش ملی در الجزیره شد. سال بعد به فرانسه بازگشت و یک هفته پس از روز «ر» به نرماندی وارد شد و در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ پای پیاده خود را به پاریس رسانید. دول متحد در ۲۳ اکتبر ۱۹۴۴ دولت دوگل را به عنوان دولت فرانسه به رسمیت شناختند. اما فرانسه را جزو قدرت های بزرگ نمی دانستند و به همین جهت دوگل را به کنفرانس سه قدرت بزرگ در **یالتا** یا **پوتسدام** دعوت نکردند. در ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵ رسماً رئیس جمهور موقت فرانسه شد اما هفتهٔ بعد استعفا داد چون مجمع مؤسسان حاضر به پذیرش پیشنهادهای وی در مورد **جمهوری چهارم جدید** نشد. وی خواهان آن بود که رئیس جمهور فرانسه هم از همان قدرت هایی برخوردار باشد که مثلاً رئیس جمهور آمریکا. در آوریل ۱۹۴۷ جنبش ضدّ کمونیستی ای را سازماندهی کرد. در ماه مه ۱۹۵۸ شورش دست‌راستی های فرانسوی در الجزیره منجر به سقوط **جمهوری چهارم** و روی کار آمدن دولت ملی دوگل شد (۲۹ مه). چهار ماه بعد قانون اساسی **جمهوری پنجم** تدوین و به رفراندوم نهاده شد. این قانون به رئیس جمهوری و قوهٔ مجریه قدرت زیادی می دهد. همان قدرتی که دوگل در ۶ ــ ۱۹۴۵ خواهان آن بود. قانون اساسی به تصویب رسید و در ۲۱ دسامبر ۱۹۵۸ دوگل به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد. تصمیم او به پایان دادن به **جنگ الجزایر** سبب شورش نظامیان دست راستی به رهبری **ژنرال سالان** شد و از سوءقصدهای متعددی که عمدتاً توسط **او. آ. اس** ترتیب داده شده بود نجات یافت. وی در مقام ریاست جمهوری سیاست خارجی مستقل از امریکا را

دنبال کرد و به **پمپیدو** نخست‌وزیر مأموریت داد تا **قرارداد اویان** را با رهبران الجزایر امضا کند. خواهان تولید بمب اتمی توسط فرانسه و مجهز شدن کشور به سلاح اتمی بازدارنده بود و در این راه تا حصول نتیجهٔ نهایی کوشید و تا بر سر قدرت بود مانع ورود انگلستان به **بازار مشترک** گردید. در ژوئیهٔ ۱۹۶۶ فرانسه از پیمان ناتو خارج شد و مقر ناتو در پاریس را تعطیل کرد (که به بروکسل منتقل شد). با آلمان باختری و شوروی قراردادهای دوجانبه بست. در مسافرت به مسکو، ورشو و بخارست خواهان اروپایی متحد از اورال تا آتلانتیک گردید. ایمان او به فرانسهٔ بزرگ و مقتدر سبب شد تا به زیان هزینه‌های آموزشی و بهداشتی، بودجهٔ عظیمی خرج تسلیحات شود. سنگینی بار مالیاتی، نارضایتی مردم را به دنبال آورد. **تظاهرات دانشجویان** در ۱۹۶۸ دوگل را وادار به دادن امتیازهای اقتصادی به ملت کرد. وی برای اصلاحات و تغییرات اساسی در مجلس سنا پیشنهادهای خود را به رفراندوم گذاشت و تهدید کرد که در صورت تصویب نشدن رفراندوم از پست خود کناره‌گیری خواهد کرد. در رفراندوم ۲۸ آوریل ۱۹۶۹ پیشنهاد دوگل رد شد. وی از ریاست جمهوری استعفا کرد و به کلومبی رفت و در ۹ نوامبر ۱۹۷۰ درگذشت.

دولت متحد[1]

رابطهٔ کشور بریتانیا با بعضی از مستعمره‌های پیشین با این عبارت توصیف شده است. وقتی کشوری از حالت مستعمرگی خارج می‌شد اما روابط سیاسی - اقتصادی - نظامی ویژهٔ خود با انگلستان را حفظ می‌کرد، به آن کشور «دولت متحد» گفته می‌شود. این اتحاد، داوطلبانه و آزاد، و یکطرفه قابل فسخ بود. کشور متحد در تمامی زمینه‌ها از استقلال برخوردار بود و تنها پادشاه انگلستان، رئیس کشور متحد بود. این وضع در جزایرلیوارد، و ویندوارد

1- Associated State.

وجود داشت. آنتیگوا، دومینیکا، گرنادا، سن کیتس - نویس -آنگویلا، سن لوسیا و سن ونسان دولت‌های متحد آنتیل بودند.

دولت‌های متحدهٔ عربی[1]

در ۸ مارس ۱۹۵۸ یمن و **جمهوری متحدهٔ عربی** فدراسیون دولت‌های متحدهٔ عربی را ایجاد کردند. در منشور فدراسیون راه برای پیوستن سایر کشورهای عرب بازگذاشته شده بود. **عبدالناصر** و شاهزاده محمد البدر، از یمن، منشور را امضا کردند. امور دفاعی و سیاست خارجی فدراسیون هماهنگ می‌شد. و شورای عالی سران دو کشور، و شورای فدرال با تعداد نمایندگان مساوی از دو کشور در رأس اتحادیه قرار می‌گرفت. حُدیده، بندر یمن، مرکز دائمی فدراسیون تعیین شد. در ۲۶ دسامبر ۱۹۶۱ و سه ماه بعد از جدایی سوریه از **جمهوری متحدهٔ عربی**، مصر نیز به سبب مخالفت ناصر با امام یمن، فدراسیون را منحل کرد.

دولفوس، انگلبرت[2] (۱۹۳۴ــ۱۸۹۲)

صدراعظم اتریش. فرزند نامشروع یک دختر دهقان بود و در اتریش سفلی متولد شد.به پاس شجاعت در ارتش، نشان و مدال‌های متعددی گرفت. او یک مسیحی مؤمن بود و در جنگ نیز شجاعت خویش را بروز داده بود. پس از جنگ به حزب سوسیال مسیحی پیوست و در برنامهٔ تقسیم زمین و ملی کردن راه‌آهن تخصص یافت. در مارس ۱۹۳۱ وزیر کشاورزی و جنگ شد، با

1- United Arab States. 2- Dollfuss, Engelbert.

مشکلات **بحران بزرگ** دست وپنجه نرم کرد. موفقیت او در این راه زمینهٔ صدراعظم شدنش را هموار کرد و در ۱۰ مه ۱۹۳۲ صدراعظم اتریش شد. ترس و وحشت او از شورش کمونیست‌ها سبب شد تا پارلمان را منحل کند. در فوریهٔ ۱۹۳٤ ارتش به دستور دولفوس با کارگران سوسیالیست که دست به تظاهرات زده بودند درگیر شد. پس از پنج روز نبرد خونین در وین، سوسیالیست‌ها درهم شکسته شدند. در سیاست خارجی، دولفوس هوادار همکاری با مجارستان و دولت **هورتی** بود و به دوستی **موسولینی** اتکا داشت. در ماه مه ۱۹۳٤ قانون اساسی فاشیستی اتریش را اجرا کرد. وی هم مورد نفرت کمونیست‌ها بود و هم ناسیونال سوسیالیست‌های اتریش که خواهان الحاق (**انخلوس**) به آلمان بودند با وی خصومت می ورزیدند. در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۳٤ در دفتر کارش به دست نازی‌های اتریش کشته شد.

دوما[1]

پارلمان روسیه در زمان تزارنیکلای دوم که درپی **انقلاب ۱۹۰۵** روسیه دایرشد. دومای اول(۱۰ مه تا ۲۱ژوئیهٔ ۱۹۰۵) با انتخابات تشکیل شد و کوشید اقتدار تزار و دامنهٔ صدور فرامین تزاری را محدود کند، اما به نتیجه ای نرسید. دومای دوم (۵ مارس تا ۱٦ ژوئن ۱۹۰۷) از نظر تزار به قدری رادیکال بود که منحل شد. بنا به فرمانی، بر تعداد رأی‌دهندگان طبقهٔ متوسط افزوده شد تا مانور طبقات پایین را محدود کند. دومای سوم از اواخر سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲ دایر بود و در مورد ادارهٔ امور مناطق کشور و نیز طرح بیمهٔ کارگران قوانینی وضع کرد. دومای چهارم (اکتبر ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷) نفوذ و قدرت چندانی نداشت زیرا بحران بین‌المللی، جنگ و مخالفت کلیسا و مقام‌های پرنفوذ دولتی به دوما اجازهٔ فعالیت آزاد را نمی داد. در بیشتر دوران جنگ، به فرمان تزار، دوما منحل بود تا نمایندگان فرصت انتقاد از جنگ و مخالفت با آنرا نداشته باشند.

1- Duma.

با وقوع انقلاب های سال ۱۹۱۷ به عمر دوما نیز خاتمه داده شد.

دومینو، نظریهٔ[1]

بنا به این نظریه، برقراری نظام کمونیستی در یک کشور برقراری نظام کمونیستی در کشور همسایه را به دنبال خواهد داشت و این روند زنجیره‌ای همین‌طور ادامه می یابد. در جهان سرمایه‌داری، با کمک این نظریه سیاست تجاوز به دیگر کشورها و سرکوب جنبش های آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه را به بهانهٔ جلوگیری از شیوع کمونیسم، مشروع جلوه می دهند. دخالت آمریکا در امور داخلی ویتنام جنوبی مدتها به همین بهانه و ظاهراً به منظور جلوگیری از کمونیسم در آسیا و اقیانوسیه توجیه شده است.

دومینیکن، جمهوری[2]

این جمهوری دریای کارائیب، دوسوم جزیرهٔ هیسپانیولا را دربر می‌گیرد، نیمهٔ باختری جزیره، کشور هائیتی است. مساحت ٤٨٧٣٤ کیلومترمربع، جمعیت ٦ میلیون نفر، پایتخت سانتو دومینگو. از ۱۵۱۱ تا ۱۸۲۱ مستعمرهٔ اسپانیا بود. تا ۱۸٤٤ با هائیتی کشور واحدی را تشکیل می داد، در آن سال جمهوری مستقل دومینیکن ایجاد شد. برخوردهای خونین با هائیتی، به آمریکاییان بهانه داد تا مرتباً در امور این دو کشور مداخله کنند. در ۲٦ ژوئن ۱۹۱٤ و ۲۹ نوامبر ۱۹۱٦ سربازان آمریکایی در دومینیکن پیاده شدند و در پایتخت دومینیکن اشغال کشور توسط آمریکا رسماً اعلام شد. صنعت و صادرات کشاورزی دومینیکن عمدتاً در دست سرمایه‌داران آمریکایی است و

1- Domino Theory. 2- Dominican Republic.

همین امر سبب حضور ارتش آمریکا در کشور بوده است. درژوئیهٔ ۱۹۲٤ قانون اساسی اعلام و هوراسیو واسکز رئیس جمهور دومینیکن شد. **رافائل تروخیلو** در فوریهٔ ۱۹۳۰ دولت او را سرنگون کرد. او فرمانروای خودکامه و فاسد جمهوری بود و تا زمان ترور شدنش (۳۰ مه ۱۹٦۱) بر کشور حکومت کرد. از دسامبر ۱۹٦۲ تا سپتامبر ۱۹٦۳ حکومت نسبتاً دموکرات خوان بوش برقرار بود. کودتای نظامیان، دولت بوش را ساقط کرد و در ۲٤ آوریل ۱۹٦۵ نیز آمریکا به بهانهٔ جلوگیری از نفوذ کمونیست‌ها قوای حافظ صلح خود و نیز واحدهای ارتش نیکاراگوا، هُندوراس، کستاریکا و برزیل را برای سرکوب مردم به دومینیکن اعزام داشت. درژوئن ۱۹٦٦ خواکین بالاگر رئیس جمهور شد و تا ۱۹۷۸ در این مقام باقی ماند. در انتخابات مه ۱۹۷۸ سیلوستر گوزمان به ریاست جمهوری رسید و از ۱۹۸۳ سالوادور خورخه بلانکو در این مقام انجام وظیفه کرده است. در ۱۹٦۷ بار دیگر تشنج و تنش بین دو کشور دومینیکن و هائیتی بالا گرفت و دو طرف مرزهای خود را بروی یکدیگر بستند.

دومینیون[1]

عنوانی برای مستعمره‌های پیشین انگلستان که به دنبال کسب استقلال در چارچوب **کشورهای مشترک‌المنافع** به کار برده می‌شد. دولت‌های عضو مشترک‌المنافع ترجیح می‌دهند خود را عضو این جامعه قلمداد کنند تا دومینیون انگلستان. در حال حاضر نیز کشورهایی از جامعهٔ مشترک‌المنافع را که هنوز اعلام جمهوری نکرده‌اند و پادشاه انگلستان را پادشاه کشور خویش می‌دانند ــ نظیر کانادا، استرالیا، زلاند نو ــ دومینیون می‌خوانند. فرماندار کل در این کشورها نمایندهٔ پادشاه انگلستان است و همان نقشی را در دومینیون ایفا می‌کند که ملکهٔ انگلستان در کشور خود. بخصوص در آن دسته از کشورهای عضو

1- Dominion.

جامعهٔ مشترک‌المنافع که حکومت جمهوری اعلام شده است، از عنوان دومینیون استفاده نمی شود.

دونکِرک، پیمان[1] (۴ مارس ۱۹۴۷)

دونکرک، شهری است صنعتی در شمال فرانسه در ساحل دریای شمال. پیمان اتّحاد بین انگلستان و فرانسه به منظور عملیات مشترک علیه تهدید خصمانه و تجاوزگرانهٔ آلمان در این شهر منعقد شد. به موجب این پیمان دو دولت متعهد شدند برای غلبه بر مشکلات اقتصادی مشترک در مشورت دائم با یکدیگر باشند. اهمیت این پیمان بیشتر در آن بود که فرانسه بار دیگر به منزلهٔ یک قدرت بزرگ اروپایی به رسمیت شناخته می شد. بعلاوه دو دولت امیدوار بودند بدون ارتباط خاصی با ایالات متحده **تفاهم مودّت‌آمیز** را تجدید نمایند اما در این زمینه موفقیت چندانی به دست نیاوردند.

دونکرک، تخلیهٔ[2]

در هفتهٔ چهارم ماه مه ۱۹۴۰ با تسلیم ارتش بلژیک در برابر نازی ها در شمال و پیشرفت سریع تانک های آلمانی به سوی آمین و آبه‌ویل در جنوب، رابطهٔ ارتش یکم فرانسه با قوای کمکی بریتانیا قطع شد. فرماندهٔ قوای انگلیسی، لُرد گورت، در ۱۹ مه چنین رویدادی را پیش‌بینی کرده و به منظور تخلیهٔ ارتش از طریق دونکرک، طرح «عملیات دینامو» را ریخته بود. بین ۲۷ مه و ۳ ژوئن ۲۰۰ هزار سرباز انگلیسی و ۱۴۰ هزار فرانسوی با ۸۶۰ کشتی تخلیه شدند. تسلیحات سنگین به جا گذاشته شد. به دلایلی نامعلوم،

1- Dunkirk, Treaty of

2- Dunkirk Evacuation.

تانک های آلمانی در ۲۳ مه در جنوب دونکرک متوقف شدند.

دونیتْس، کارل[1] (۱۹۸۰ــ ۱۸۹۱)

دریاسالار آلمانی. در پروس به دنیا آمد. در نیروی دریایی خدمت کرد، و از ۱۹۱٦ ببعد در جنگ زیردریایی تخصص یافت در ۹ــ ۱۹۳٦ ناوگان «یوبوت» را به دستور هیتلر ساخت. استراتژی نبرد دریایی او در **جنگ آتلانتیک** به آلمان ها کمک بسیار کرد. در ۳۰ ژانویه ۱۹٤۳ جای دریاسالار رایدر (۱۹٦۰ــ ۱۸۷٦) را گرفت و فرمانده کل ناوگان آلمان نازی شد. هیتلر اندکی پیش از ارتکاب به خودکشی، دونیتس را به ریاست جمهوری آلمان منصوب کرد. از یکم تا ۲۳ مه ۱۹٤۵ دونیتس رئیس کشور آلمان بود. او کوشید با غرب، ولی نه با شوروی، وارد مذاکرهٔ صلح شود و چون پاسخی نشنید فرمان تسلیم بلاشرط آلمان را صادر کرد. در دادگاه نورنبرگ به ۱۰ سال زندان محکوم و جنایتکار جنگی شناخته شد. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۵٦ از زندان اسپاندا آزاد شد.

دووالرا، امون[2] (۱۹۷۵ــ ۱۸۸۲)

رئیس جمهور ایرلند. در نیویورک از پدری اسپانیولی و مادری ایرلندی زاده شد. در ایرلند به تدریس ریاضی پرداخت. به **شین فین** پیوست و در قیام عید پاک ۱۹۱٦ فرمانده واحدهای داوطلب ایرلندی در تپهٔ بلند دوبلین بود. توسط انگلیسی ها دستگیر و به مرگ محکوم شد اما حکم را اجرا نکردند. مدتی در زندان ماند و در بازگشت به ایرلند رئیس **شین فین** شد

1- Doenitz, Karl. 2- De Valéra, Eamonn.

(۲۶ــ ۱۹۱۷). در این سال ها به مقاومت در برابر انگلستان ادامه می داد. در ۱۹ــ ۱۹۱۸ در زندان لینکلن بود. از آنجا فرار کرد و به آمریکا رفت و تا ۱۹۲۰ در آنجا ماند و یک میلیون دلار اعانه برای **ارتش جمهوریخواه ایرلند** جمع آوری کرد. وی با ایرلندی هایی نظیر مایکل کولینز که حاضر به پذیرش **دومینیون** بودند به خصومت برخاست و «دولت آزاد» ۳ــ ۱۹۲۲ را تشکیل داد. در ۱۹۲۶ تاکتیک خود را تغییر داد و پارلمان موجود (دایل) را پذیرفت و حزب فیانافایل (فینه فال) را که حزب مخالف بود ایجاد کرد. در انتخابات عمومی ۱۹۳۲ ایرلند حزب او برنده شد و دووالرا ۱۶ سال نخست وزیر ایرلند باقی ماند و کم کم پیوندهای ایرلند را با انگلستان قطع کرد. قانون اساسی سال ۱۹۳۷ دولت مستقل دموکراتیک **ایره** را به وجود آورد. هدف اصلی دووالرا ایجاد دولت واحد ایرلند ــ که تمامی جزیرهٔ ایرلند را دربر گیرد ــ بود. در انتخابات سال ۱۹۴۸ دولت دووالرا رأی کافی نیاورد و با شکست حزبش، سه سال در نقش اپوزیسیون باقی ماند. دووالرا دو دورهٔ دیگر نخست وزیر شد (۵۴ــ ۱۹۵۱، ۹ــ ۱۹۵۷) و در انتخابات ۱۹۵۹ و ۱۹۶۶ ریاست جمهوری برنده بود. در ایالات متحده اعتبار زیادی داشت و نخستین رهبر خارجی بود که در اجلاس مشترک کنگرهٔ امریکا نطقی ایراد کرد. در ۹۰ سالگی از سیاست کناره گیری کرد و ۲۷ ماه بعد درگذشت.

دووالیه، فرانسوا[1] ← هائیتی

دهکده های استراتژیک

در گرماگرم **جنگ ویتنام**، دولت آمریکا از فرط استیصال و به منظور کنترل مردم و ممانعت از همکاری شان با ویت کنگ، مردم را در

1- Duvalier, Francois.

مجتمع‌هایی گرد می‌آورد تا از پراکنده شدن آنان جلوگیری کند. آلده آمنتو در موزامبیک، دهات حفاظت شده در رودزیا (در مرز موزامبیک) نمونه‌های دیگری از اینگونه روستاها هستند. سرمشق آمریکا در ویتنام و پرتغال در موزامبیک، و نژادپرستان افریقای جنوبی و رودزیا همه از روی الگوی «روستاهای نو» بود که استعمار بریتانیا در هنگامهٔ نبرد استعماری مالایا ایجاد نمود.

دهلی، دربار[1] (۱۲ دسامبر ۱۹۱۱)

جورج پنجم پادشاه انگلستان و ملکه ماری در مقام امپراتور و امپراتریس هندوستان به هنگام دیدارشان از دهلی، دربار قدیمی امپراتوران مغول، درباری تشریفاتی در آنجا دایر کردند. در این مراسم جورج پنجم پس از شنیدن ابراز وفاداری و تبعیت راجه‌ها و امیران هند نسبت به امپراتور، انتقال پایتخت هندوستان از کلکته به دهلی را اعلام کرد و سرزمین بنگال را ایالتی واحد قلمداد نمود. این اقدام درپی تلاش‌های ناخوشایند **کرزن** در تقسیم بنگال، اقدامی آشتی جویانه بود.

دیاث، پورفیریو[2] (۱۹۱۵ ـ ۱۸۳۰)

دیکتاتور مکزیک از تبار سرخپوستان. در دههٔ ۱۸۵۰ به عنوان یک انقلابی رادیکال وارد سیاست شد، و در ۱۸۷٦ قدرت را به دست گرفت و سی و پنج سال فرمانروای مکزیک بود. حکومت بیرحم اما کارآمد او را گروهی از هواداران صمیمی او اداره می‌کردند. در ۱۹۰۸ به یک روزنامه‌نگار آمریکایی

1- Delhi Durbar. 2- Diaz, Porfirio

گفت که شخص او هوادار اپوزیسیون دموکراتیک است. در انتخابات ۱۹۱۰ فرانسیسکو مادرو که حرف او را باور کرده بود کاندیدای ریاست جمهوری شد اما به زندان افتاد. در ۱۹۱۱ خشم عمومی و درگیری در روستاها به شهر مکزیکوسیتی کشید و در ۲۵ مه ۱۹۱۱ دیاث استعفا کرد و به فرانسه گریخت. سقوط او جنگ داخلی و ناآرامی هفت ساله‌ای را درپی داشت.

دیپ، حملهٔ[1] (۱۹ اوت ۱۹٤۲)

بلندپروازانه‌ترین حملهٔ دریایی بر اروپای تحت اشغال آلمان (دیپ، بندری در شمال باختری فرانسه در کانال مانش). هدف از حمله، تسخیر بندری در مواضع دفاعی آلمان بود که اصطلاحاً «دیوار آتلانتیک» نامیده می شد. این حمله با تلفات سنگینی که دربر داشت، ناکام ماند. بیشتر از ۵۰ هزار نفر از ۶۰ هزار سربازی که در این حمله شرکت داشتند کانادایی بودند نزدیک به ٤ هزار نفرشان کشته یا اسیر شدند. اما اطلاعاتی که در جریان این حملهٔ ناموفق به دست متفقین افتاد، زمینهٔ **پیاده کردن قوا در نرماندی** را (در ۱۹٤٤) فراهم ساخت.

دیرکتوار[2] (هیأت مدیره)

نام هیأتی ۵ نفره که در انقلاب کبیر فرانسه در فاصلهٔ اوت ۱۷۹۵ تا نوامبر ۱۷۹۹ ادارهٔ امور کشور را برعهده داشتند. قوهٔ قانونگذاری، مرکب از دو مجلس ــ «شورای شیوخ» که اعضای آن بالاتر از چهل سال سن داشتند، و «شورای پانصد نفری» ــ با وضع قوانین لازم، این هیأت را یاری می داد.

1- Dieppe Raid. 2- Directory.

گفته می شود دیرکتوار توقفی و رکودی در بازسازی فرانسهٔ بعد از انقلاب بود. مورخان راجع به دیرکتوار نظر نامساعدی داشته اند چون یا دوران بعد از دیرکتوار (عصر ناپلئون) را ترجیح داده‌اند، یا دوران قبل از آن، که اوج انقلاب بود. بسیاری از اعضای دیرکتوار افرادی فاسد بودند و ادارهٔ کشور توأم با آشفتگی و هرج و مرج بود. اما نباید فراموش کرد که پیروزی های عمدهٔ انقلاب فرانسه در جنگ ها در زمان دیرکتوار روی داد که به عقد پیمان **کامپو فورمیو** منجر شد. تجدید شورش در **وندی** ، شکست های پیاپی در جنگ های **اتحادیهٔ دوم** نیز در زمان دیرکتوار به وقوع پیوست. بناپارت در ۹ نوامبر (۱۸ برومر) طی کودتایی دیرکتوار را ساقط کرد و به جای آن حکومت کنسولی را دایر نمود.

دیزرائیلی، بنیامین[1] (۸۱ـ ۱۸۰٤)

نخست وزیر مشهور انگلستان. پدرش یک نویسندهٔ یهودی بود که به مسیحیت گرایید. دیزرائیلی در ۱۹۳۷ به مجلس عوام راه یافت. او عضو توری بود و از جنبش **انگلستان جوان** حمایت می‌کرد. اندیشه های این زمان خود را در رمان های سیاسی اش (سی بیل و کانینگزبی) منعکس کرده است. در ۱۸٤٦ بر سر تجارت آزاد با **پیل** به مخالفت برخاست و ٤۲ سال بعد رهبر طرفداران سیاست حمایتی در مجلس عوام شد. او در سمت های وزیر خزانه‌داری (۱۸۵۲، ۹ـ ۱۸۵۸، ۱۸٦۷) رهبر مجلس عوام، نخست وزیری انگلستان انجام وظیفه کرد. در سمت رهبر مجلس عوام، لایحهٔ اصلاحات ۱۸٦۷ را به مجلس داد. در ۱۸٦۸ و ۸۰ـ ۱۸۷٤ نخست وزیر بود، سیاست خارجی را فعالانه اداره می‌کرد، در **کنگرهٔ برلین** حضور یافت. به منظور بهبود شرایط مسکن و بهداشت اقدام هایی انجام داد و در اعتلای امپراتوری تلاش کرد. مشکلات افغانستان و افریقای جنوبی به سیاست مستعمراتی او ضربه زدند و سبب

1- Disraeli, Benjamin

شکست او در انتخابات ۱۸۸۰ شدند. او در بنیانگذاری **حزب محافظه کار**، شخص دوم بود و اصول عقاید خود در مورد رفرم‌های داخلی و توسعهٔ استعماری را در خط مشی حزب گنجانید. به ابتکار شخصی او بریتانیا در ۱۸۷۵ چهل درصد از سهام **کانال سوئز** را خریداری کرد.

دیفین بیکر، جان جورج[1] (۱۹۷۹ ـ ۱۸۹۵)

نخست‌وزیر کانادا. در شهرکی در انتاریو تولد یافت. و در ۱۹۱۹ وکیل دادگستری شد. در مارس ۱۹۴۰ به مجلس فدرال راه یافت. و در دسامبر ۱۹۵۶ رهبری **حزب محافظه کار پیشرو** را به دست گرفت. و هفت ماه بعد نخست‌وزیر کانادا شد و بدین‌ترتیب به حکومت ۲۲ سالهٔ حزب لیبرال خاتمه داد. او از مدافعان اتحاد نزدیکتر **کشورهای مشترک المنافع** بود، نظام وام کمکی مشترک‌المنافع به ابتکار او در ۱۹۵۸ برقرار شد. در انتخابات ۱۹۵۸ اکثریت آراء نصیب حزب وی شد اما در انتخابات سال ۱۹۶۳ حزب لیبرال به رهبری **لیستر پیرسون** برنده شد و دیفین بیکر تا ۱۹۶۷ رهبر **اپوزیسیون** بود. از آن پس تا آخر عمر از سیاست دوری جست.

دیک، فِرِنک[2] (۷۶ ـ ۱۸۰۳)

رهبر ملی **مجارها** و از اعضای خانواده‌های سرشناس **مجارستان**. در ۱۸۳۰ وارد سیاست شد و با افراطی گری رمانتیک **کُسوت** به مخالفت برخاست در انقلاب ۹ ـ ۱۸۴۸ مجارستان شرکت نداشت و از این رو توانست از موج ضدّ انقلابی و سرکوب دهۀ ۱۸۵۰ جان سالم به در ببرد. اما در ۱۸۶۱ مشخص

1- Diefenbaker, John George 2- Deak, Ferenc

بود که دیک به جای **کسوت** رهبری مردم مجارستان را به دست دارد. او به وین احضار شد تا در کمیتهٔ تغییر قانون اساسی امپراتوری شرکت جوید. از شکست ۱۸۶۶ اتریش به منظور تقاضای امتیازهای بیشتر بهره‌برداری نکرد و به نوعی خودمختاری مجارستان در چارچوب امپراتوری اتریش - هنگری رضایت داد (۱۸۶۶).

دیکین، آلفرد[1] (۱۹۱۹ ــ ۱۸۵۶)

سیاستمدار و دولتمرد استرالیایی. در ملبورن به دنیا آمد و تحصیل کرد. مدتی نمایندهٔ پارلمان ایالت ویکتوریا بود (۱۹۰۰ــ ۱۸۷۹) و در ۱۸۹۶ برای نخستین بار در امپراتوری بریتانیا قانونی به نفع کارگران ناماهر به تصویب رسانید. چرچیل در ۱۹۰۹ نظیر همین قانون را در انگلستان معمول کرد. از ۱۸۹۰ به بعد دیکین از حامیان سرسخت فدراسیون استرالیا به شمار می رفت. او دومین نخست‌وزیر استرالیا (۱۹۰۳)، و از هواداران سیاست حمایتی بود. اتحادیه های کارگری علیه قانون «اتحادیه های کارگری» که او از تصویب می‌گذرانید سر به شورش برداشتند. وی در ۱۹۰۵ دوباره به نخست‌وزیری رسید. به خاطر سیاست **اولویت های امپراتوری**، در **جامعهٔ مشترک المنافع** از اعتبار زیادی برخوردار بود. لایحهٔ تأمین سالمندان و بیماران را به پارلمان استرالیا داد. در ۱۹۰۸ دولت وی به دنبال مخالفت کارگران با سیاست های او، سقوط کرد، اما در ۱۰ــ ۱۹۰۹ برای سومین بار نخست‌وزیر شد.

دیم، نگودین[2] (۶۳ــ ۱۹۰۱)

نخستین رئیس جمهور ویتنام جنوبی. در هوئه در خانواده‌ای کاتولیک

1- Deakin, Alfred. 2- Diem, Ngo Dinh

زاده شد. در ایالات متحده درس خواند، به استخدام دولت فرانسه درآمد و در هندوچین مشغول کار شد. فرماندار ایالتی (۳۲– ۱۹۲۹)، و مسئول امور داخلی تمامی هندوچین (۱۹۳۲) بود. از ۱۹۳۳ گرایش‌های ضد فرانسوی پیدا کرد و از سیاست کناره گرفت. در ۱۹۴۷ کمونیست‌ها او را به زندان انداختند. در آن سال، یک سازمان سیاسی ضد کمونیست و ضد فرانسوی بنا نهاد («جبههٔ وحدت ملی»)، که فرانسه آنرا منحل کرد. دیم به ایالات متحده رفت. در ۱۹۵۴ تحت حمایت فرانسه و آمریکا به سایگون بازگشت تا در رأس دولتی ضد کمونیستی قرار گیرد. در پاییز ۱۹۵۵ طی انتخابات فرمایشی به جای بائودائی (امپراتور آنام)، رئیس جمهور ویتنام جنوبی شد. وی نظام سرکوبگرانه و فاسدی بنا نهاد و برادر، همسر و سایر اعضای خانواده را مسئول امور دولتی کرد. درپی درگیری‌های سایگون و مخالفت‌های رهبران بودایی با حکومت دیم، و با دستور سیا، در یک کودتای نظامی دیم و برادرش کشته شدند و به عمر رژیم خاندان دیم پایان داده شد.

دیمیتروف، گئورگی[1] (۱۹۴۹ – ۱۸۸۲)

رهبر حزب کمونیست بلغارستان. در بلغارستان، کارگر چاپخانه و از اعضای فعال اتحادیهٔ کارگری بود و در اوایل سال ۱۹۰۵ در سازماندهی یکرشته اعتصاب در بلغارستان نقش فعالی داشت. در ۲۳– ۱۹۱۷ رهبری جنبش کمونیستی بلغارستان را – که جنبشی زیرزمینی بود– برعهده داشت. به شوروی رفت و چهرهٔ سرشناس **کمینترن** شد. در مارس ۱۹۳۳ در برلین به اتهام ساختگی **آتش زدن رایشتاگ** توقیف گردید. در جریان دفاع جانانه‌اش در لایپزیگ همدلی مردم را برانگیخت و نازی‌ها، خاصه **گورینگ**، را بی اعتبار کرد. درپی تبرئه شدن از اتهام، به شوروی بازپس فرستاده شد. در نوامبر

1- Dimitrov, Georgi

۱۹۴۵ به سرزمین های آزاد شدهٔ بلغارستان بازگشت و سال بعد نخست‌وزیر شد. با آنکه با ایجاد حکومت سوسیالیستی بلغارستان طبق الگوی شوروی صمیمانه کوشید اما در سیاست خارجی، استقلال بلغارستان را پاسداری کرد. او طرفدار جمهوری متحد یوگسلاو- بلغارستان بود. در ۱۹۴۷ برای مذاکره با تیتو به «بلد» رفت و قرارداد همکاری های مشترک سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دو کشور را امضا کرد. در مسافرت سال ۱۹۴۸ به رومانی پیشنهاد تشکیل فدراسیون کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری را ارائه نمود. استالین که از این نقشه ها ناخشنود بود، در سفر دیمیتروف به مسکو وی را قانع ساخت که دست از آن طرح بردارد. در سفر به مسکو در ژوئیهٔ ۱۹۴۹ درگذشت.

دین بین فو[1]

روستایی در شمال ویتنام در ۱۰۰ مایلی باختر هانوی و ۷۵ مایلی جنوب مرز چین که بر درهٔ مشرف بر لائوس مسلط است و در ۲۰ مایلی این کشور واقع شده. این دهکده صحنهٔ نبرد سرنوشت‌ساز پارتیزان های هندوچین و قوای استعماری فرانسه بود. جنگ پارتیزان ها با استعمار فرانسه در سال های ۵۴—۱۹۴۶ ادامه داشت. در ماه مه ۱۹۵۳ **ژنرال ناوار**، فرمانده جدید نیروهای فرانسه درهندوچین به این نتیجه رسید که تنها راه شکست پارتیزان های هوادار **هوشی‌مین** آن است که قوای **ژنرال جیاپ** — فرماندهٔ پارتیزان ها— را در یک رشته جنگ ها و در نقاطی که مواضع فرانسوی ها مستحکم است درگیر و نابودشان سازد. در ۲۱ نوامبر ۱۹۵۳ قوای هوابرد فرانسوی دین بین فو را تسخیر کردند؛ اینجا عمق منطقهٔ نفوذ **ویت‌مین** بود. دژ مستحکمی تحت فرماندهی سرهنگ دوگاستری ایجاد شد. فرانسوی ها نیروهای جیاپ و مهارت این استراتژ نابغه را دست کم گرفته بودند و بناگهان خود را در محاصرهٔ ۵۰ هزار

1- Dien Bien Phu.

پارتیزان کمونیست در اطراف دین بین فو دیدند. هیچ گونه کمکی حتی از طریق هوایی ممکن نبود. از ۱۳ مارس تا ۷ مه ۱۹۵۴ دین بین فو در محاصره بود و ۱۶۵۰۰ مدافع آن زیر بمباران توپ و گلوله‌های پارتیزان‌ها قرار داشتند. فرانسوی‌ها تن به قبول آتش‌بس دادند و دین بین فو تسلیم شد و این درواقع پایان حکومت استعمار فرانسه بر هندوچین بود. این شکست، ارتش فرانسه و **جمهوری چهارم** فرانسه را بی اعتبار ساخت. از مدافعان دین بین فو تنها ۳ هزار نفر باقی ماندند.

دیوان داوری بین‌المللی[1]

رکن اصلی داوری و قضایی **سازمان ملل متحد**. این سازمان در ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ به جای «دیوان دائمی داوری بین‌المللی» که از ۱۹۲۱ رکن قضایی **جامعهٔ ملل** بود، در لاهه تشکیل شد. گرچه قبل از ۱۹۲۱ هم دولت‌ها گاهی به حکمیت و داوری ارجاع می‌کردند اما تا این تاریخ یک دیوان دائمی که قبول رأی آن اجباری باشد وجود نداشت. در قارهٔ آمریکا «دیوان داوری آمریکای مرکزی» در سال‌های ۱۸ — ۱۹۰۸ در سطح منطقه‌ای — و نه جهانی — چنان وظیفه‌ای را انجام می‌داد.

پانزده قاضی دادگاه توسط **مجمع عمومی** و **شورای امنیت** برگزیده می‌شوند. هر سه سال ۵ قاضی عوض می‌شوند. بنا به منشور، قاضی‌ها بدون توجه به ملیت‌شان برگزیده می‌شوند. اما در عمل، هر عضو دائمی شورای امنیت یک قاضی دارد و با مرگ یا بازنشستگی یک قاضی، قاضی دیگری از همان کشور برگزیده می‌شود. وقتی کشوری طرف دعوی باشد و از آن کشور قاضی‌ای عضو دیوان نباشد، برای آن مورد خاص قاضی‌ای از آن کشور برگزیده می‌شود تا در جلسات دادگاه شرکت جوید رأی دادگاه در موارد زیر اجباری است؛ (۱)

1- International Court of Justice.

تفسیر پیمان‌ها؛ (۲) مسائل مربوط به حقوق بین‌الملل؛ (۳) آنجا که وقوع امری نقض حقوق و تعهدات بین‌المللی باشد؛ (٤) تعیین میزان غرامت ناشی از نقض حقوق بین‌المللی و تشخیص مقصر. انگلستان در دعاوی با کشورهای مشترک‌المنافع، ارجاع به رأی دیوان را اجباری نمی‌داند.

دیوان عالی (آمریکا)[1]

بنا به قانون اساسی آمریکا، دیوان عالی در رأس قوهٔ قضایی قرار دارد. دیوان به پژوهش دادگاه‌های پایین‌تر رسیدگی می‌کند و نیز قدرت تفسیر تمامی قوانین وضع شده در سراسر آمریکا را دارد. این دیوان مرکب از ۹ قاضی عالی‌رتبه است که یکی از قضات ریاست آن را برعهده دارد. تصمیم‌ها به اکثریت آراء گرفته می‌شود. رئیس و اعضای دیوان عالی را رئیس جمهور انتخاب می‌کند اما باید به تأیید سنا نیز برسد. مدت خدمت آنان مادام‌العمر است مگر آنکه خود استعفا کنند. از جمله مواردی که دیوان به اصلاح قوانین وضع شده پرداخت، رأی سال ۱۹۵٤ دیوان بود که جدایی نژادی را — که تا آن زمان— مغایرتی با قانون اساسی نداشت، مخالف قانون اساسی اعلام کرد و از آن پس جدایی نژادی به تدریج از جامعهٔ امریکا ریشه‌کن شد.

دیه گوگارسیا ← موریس[2]

1- Supreme Court (U. S.). 2- Diego Garcia.



رئال پلیتیک [1]

لودویگ فون رخائو، نویسندهٔ آلمانی در کتاب خود[2] دربارهٔ سیاست لیبرالیَ در خلال سال‌های ۹ــ ۱۸۴۸ و به هنگام انتقاد از نبود واقع‌بینی و واقع‌گرایی سیاسی در این دوره، از این واژه استفاده کرده است. اما رئال‌پلیتیک به طور اخص به سیاست **بیسمارک** در دورهٔ متحدسازی آلمان، اطلاق می‌شود. در سیاست خارجی ایالات متحده آن عده از تحلیل‌گرانی که مخالف وجود رگه‌های ایدئولوژیکی در سیاست خارجی سنتی آمریکا هستند، از رئال‌پلیتیک برای توصیف دیپلماسی قدرت+ اخلاق+ حفظ منافع ملی در حد امکان، استفاده می‌کنند.

رأس الخیمه

نام سابق آن جُلفار. بخشی از **امارات‌متحدهٔ عربی** است که مدت‌ها از مراکز دزدان دریایی بود. شیخ قاسم، بنیانگذار حکومت در سرزمین قواسم، خیمه‌ای بر فراز تپه‌ای افراشته بود که نوک آن از دریا دیده می‌شد. حکومت انگلیسی هند در ۱۸۰۹ رأس‌الخیمه را مورد حمله قرار داد و در ۱۸۱۹ با رضایت دولت ایران، نیروهای انگلیسی به انهدام قلعهٔ رأس‌الخیمه و تسخیر آن سرزمین پرداختند. شیخ‌های قواسم از ۱۹۲۰ به بعد با انگلستان پیمان‌هایی منعقد کردند و متعهد شدند که دریازنی را ترک کنند. از آن پس این

1-Realpolitik   2- *Grundsätze der Realpolitik* (1950).

سرزمین‌ها تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شد. با برپایی **امارات متحدهٔ عربی**، رأس‌الخیمه نیز یکی از اعضای بنیانگذار این فدراسیون گردید.

رأی مخفی، قانون سال ۱۸۷۲[1]

از زمان نهضت **چارتیسم** در انگلستان، تقاضا برای رأی‌گیری مخفی در انتخابات پارلمانی مطرح بوده است. عقیدهٔ سران نهضت بر این بود که رأی‌گیری مخفی جلو رشوه‌خواری و خریدن آراء را می‌گیرد. گزارش یک کمیتهٔ مأمور رسیدگی به این موضوع، سبب شد تا **گلادستون** لایحه‌ای مبنی بر تضمین حق رأی‌گیری مخفی، به مجلس عوام تقدیم کند (۱۸۷۰). **مجلس لردان** این لایحه را رد کرد. دومین لایحه نیز از سوی مجلس لردان رد شد، اما مصمم بودن مجلس عوام در این امر سبب شد تا مجلس لردان کوتاه بیاید و بدان رأی موافق بدهد. تصویب این قانون به نفع رادیکال‌ها نیز بود. در ایرلند که رأی‌دهندگان از سوی زمینداران مورد تهدید و ارعاب قرار می‌گرفتند، این قانون اهمیت بیشتری یافت. در واقع «حزب ایرلند» محصول این قانون بود.

راپاکی، طرح[2]

آدام راپاکی (۷۰–۱۹۰۹) وزیر خارجهٔ لهستان در سخنرانی ۲ اکتبر ۱۹۵۷ خود در **مجمع عمومی** طرحی مبنی بر ایجاد یک منطقهٔ آزاد از سلاح‌های هسته‌ای در اروپای مرکزی ارائه داد، در طرح مزبور که در ورشو طی یادداشتی به نمایندگان کشورهای خارجی تسلیم شد (۲ فوریه ۱۹۵۸)، پیشنهاد شده بود که هیچ جنگ‌افزار هسته‌ای در سرزمین‌های لهستان، چکسلواکی، و آلمان شرقی و کشورهای اروپای غربی ساخته یا انبار نشود.

1- Ballot Act, 1872.　　2- Rapacki, Plan.

بنا به پیشنهاد، نظارت بر اجرای طرح با **ناتو** و **ورشو** بود. و امید می رفت که این طرح همراه با کاهش نیروهای سنتی و نیز ایجاد مناطق نظیر در آسیا و اروپا، گسترش یابد. **خروشچف** از جانب شوروی این طرح را پذیرفت اما آمریکا و انگلستان آنرا رد کردند، چون به نظر این دو دولت طرح راپاکی از نظر استراتژیکی به نفع بلوک شرق بود چرا که این بلوک از نظر نیروهای غیرهسته‌ای و سرباز از غرب قوی‌تر بود. علت دیگر ردّ این طرح از سوی غرب آن بود که شوروی ها می‌گفتند در اجرای این طرح باید دو آلمان مستقیماً با یکدیگر مذاکره کنند و در آن تاریخ این مسأله مورد قبول بُن نبود.

راپالو، پیمان های[1]

دو پیمان راپالو در فاصلهٔ زمانی کوتاهی بین کشورهای مختلف منعقد شد که هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتند.

پیمان اول: در ۲ نوامبر ۱۹۲۰ میان ایتالیا و یوگسلاوی منعقد گردید و به اختلاف های دو کشور در دریای آدریاتیک پایان داد و دو کشور تعهد کردند از بازگشت سلطنت **هابسبورگ‌ها** جلوگیری کنند. این پیمان اهمیت بین‌المللی چندانی نداشت.

پیمان دوم: در ۱۶ آوریل ۱۹۲۲ میان شوروی و آلمان منعقد شد. هیأت های نمایندگی دو کشور در «**کنفرانس اقتصادی جهانی**» ژنو در ۲۰ مایلی راپالو به ناگهان پیمانی بستند که به موجب آن مناسبات سیاسی دو کشور از سر گرفته می شد و دو طرف از هرگونه دعاوی مالی نسبت به یکدیگر دست برمی داشتند و قول همکاری دوجانبه داده شد. اهمیت واقعی پیمان در آن بود که دو امپراتوری سابق که یکی دستخوش انقلاب شده، و دیگری در جنگ شکست خورده بود با هم مناسبات سیاسی ای برقرار می‌کردند که خوشایند فرانسه و انگلستان نبود. این پیمان و حسن روابط تا ۵ سال بعد دوام

1- Rapallo, Treaties of.

آورد.

راتنائو، والتر[1] (۱۹۲۲ – ۱۸٦۷)

دولتمرد آلمانی و از صاحبان بزرگ صنایع. در خانواده‌ای یهودی زاده شد. بعد از تحصیلات مهندسی، مدیریت تراست بزرگ الکتریکی آ. اِ. گ.[2]، را که پدرش بنیاد نهاده بود، برعهده گرفت. از ۱۹۱٦ تا ۱۹۱۸ که مسئول سازماندهی اقتصاد جنگی آلمان بود، از طریق کنترل کار و مواد خام، با محاصرهٔ دریایی آلمان از سوی انگلستان به مقابله برخاست. دانش اقتصادی او برای **جمهوری وایمار** حیاتی بود. وی به عالم سیاست وارد شد و حزب دَموکرات را بنا نهاد. در ماه مه ۱۹۲۱ وزیر بازسازی، و سال بعد وزیر خارجه شد. مسائل مالی آلمان با فرانسه و بریتانیا و آمریکا را فیصله داد و تا حد زیادی در انعقاد پیمان **راپالو** با شوروی، دخالت داشت. وی با آنکه نسبت به شوروی‌ها بدبین بود می‌خواست از این قرارداد به نفع آلمان بهره‌برداری کند. در ۲٤ ژوئن ۱۹۲۲ در حومهٔ برلین توسط یک ناسیونالیست ضدّ یهود ترور شد. او ضمن اعتقاد به آنکه آلمان استعداد رهبری قارهٔ اروپا را دارد به اهمیت همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز توجه داشت.

رادیکال، احزاب[3]

حزب رادیکال در هر کشور معنای خاص و بینش سیاسی ویژه داشت. در انگلستان، رادیکال‌ها خواهان اصلاحات همه جانبه بودند. و منظور از رادیکال بیشتر، «**حزب لیبرال**» خاصه در دورهٔ حکومت **للوید جورج** بود. در اروپای قاره‌ای در اکثر کشورها حزب رادیکال وجود داشت. این احزاب

1- Rathenau, Walter 2- A. E. G. 3- Radical Parties.

مخالف قدرت کلیسا و قدرت زمینداران بزرگ بودند اما تعدادی از آنان خاصه در اروپای خاوری در دههٔ ۱۹۲۰، تبدیل به احزاب محافظه‌کار شدند. «حزب رادیکال» فرانسه که بعدها «حزب رادیکال – سوسیالیست» نام گرفت در ۱۸۷۵ پایه‌گذاری شد. افراد و گروه‌های وابسته به این حزب نیز در مجلس سنا و نمایندگان حضور داشتند. **کلمانسو** نخست‌وزیر مشهور سدهٔ بیستم فرانسه از ۱۹۰۹ به بعد عضو حزب رادیکال نبود. رادیکالیسم فرانسه بیشتر جنبهٔ نفی و مخالفت داشت؛ ستیز با کلیسای کاتولیک؛ دشمنی با حکومت خودکامه؛ مخالفت با جمعی کردن اقتصاد (خواه به شکل ملی کردن، یا مجتمع‌ها و تراست‌های بزرگ سرمایه‌داری) و از این قبیل. این حزب متعلق به **کایو** بود که **کلمانسو** او را دشمن خود می‌دانست. **دالادیه** نیز به این حزب تعلق داشت. در **جمهوری چهارم** فرانسه، این حزب به رهبری **مندس فرانس** موقعیت دوباره‌ای کسب کرد.

رادیکال‌ها[1]

در سیاست، به طور اعم رادیکال‌ها به افراد، گروه‌ها و سازمان‌هایی اطلاق می‌شود که خواهان دگرگونی‌های ریشه‌ای و بنیادی در جامعه، و اصلاح آنند. این واژه در هر کشور نیز معنای خاص خود را دارد. در تاریخ سیاسی انگلستان ٦ دورهٔ فعالیت سیاسی رادیکال‌ها چشمگیر و مشخص است؛ (۱) تبلیغاتی که در سال‌های ٤ — ۱۷۹۰ توسط «دوستان خلق»، و «انجمن خبرنگاران لندن» به منظور اصلاحات سیاسی انجام می‌شد؛ (۲) از ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۲ تبلیغاتی ستیزه‌جویانه‌تر اما به همان منظور که توسط «باشگاه هامپدن» (که در ۱۸۱۱ به ریاست سرفرانسیس بوردت شروع به کار کرد)، و سخنرانانی همچون هانری هانت، **کابت**، **اتوود** انجام شد و به تصویب

1- Radicals.

«نخستین قانون اصلاحات» انجامید؛ (۳) دههٔ جنبش **چارتیسم**؛ (٤) سرآغاز لیبرالیسم **کوبدن** و**برایت** در نیمهٔ سدهٔ ۱۹؛ (۵) رادیکالیسم بیرمنگام به رهبری **ژوزف چمبرلین**؛ (٦) اصلاحات اجتماعی **للوید جورج** (۱۲— ۱۹۰۵). جناحی از**حزب کارگر** وارث این سنت شد.

در اروپای قاره‌ای و ایالات متحده نیز این واژه کاربرد داشته است. در فرانسه **حزب رادیکال** هوادار فردگرایی بود. **کلمانسو**، کایو، هریو و کومب از رادیکال‌های سرشناس فرانسه‌اند. در ادبیات سیاسی گاه صفت رادیکال — علاوه بر اطلاق به گروه‌ها و سازمان‌های چپ — به عناصر و سازمان‌های دست‌راستی که خواهان دگرگونی جامعه به سود محافل سرمایه‌دار، فئودال یا هر قشر و گروه واپس‌گرا می‌باشند نیز اطلاق می‌شود. در این معنی می‌توان موسولینی، هیتلر و دنباله‌روهای آنان در جهان سوم را نیز رادیکال — منتهی در طیف راست— قلمداد کرد.

راسپوتین، گریگوری[1] (۱۹۱٦ــ ۱۸۷۱)

کشیش روسی. در توبولسک زاده شد. روحانی دربار تزار بود. و به سبب درمان ولیعهد روس با نیروی هیپنوتیسم، مقرب درگاه گردید و به همین سبب از ۱۹۱۱ به بعد به مداخله در امور سیاسی پرداخت. با نفوذ او عده‌ای از هوادارانش به مقام‌های عالی کلیسایی و دولتی رسیدند و مخالفانش مغضوب و برکنار شدند. میگساری بیش از حد و روابط نامشروع او با زنان درباری، ناراضیان زیادی برای او و حامی‌اش تزار**نیکلای دوم** تراشید. در جنگ جهانی اول باور عمومی بر آن بود که وی برای آلمان‌ها کار می‌کند. شاهزاده فلیکس یوسوپوف و عده‌ای از درباریان در دسامبر ۱۹۱٦ ویرا ترور کردند. اعمال ضدّمردمی این کشیش سبب بی‌اعتباری کلیسای ارتدوکس و دربار تزار شد.

1- Rasputin, Grigory

«راست جدید»[1]

در ایالات متحدهٔ آمریکا در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، اردوی سنتی محافظه‌کاران طرفدار **جنگ سرد** در **حزب جمهوریخواه**، و نیروی «محافظه‌کار نو» از **حزب دموکرات**، جنبش «راست جدید» را ایجاد کردند. تأکید بر ضرورت افزایش هزینه‌های نظامی، هر چه بزرگتر جلوه دادن خطر شوروی و سرخ‌ها، گرایش به تجدید برتری قطعی آمریکا در صحنهٔ بین‌المللی، بخشی از دیدگاه‌های این جنبش است. راست جدید با سقط‌جنین، کنترل اسلحه‌های خصوصی، همگانی بودن اتوبوس‌ها، برابری حقوق زن با مرد، و حقوق همجنس‌بازان مخالف است و طرفدار برقراری مجازات اعدام، دعای صبحگاهی مدارس... است. راست جدید احساسات تند ضدّ کمونیستی دارد. و با تنش‌زدایی مخالف است برای تقویت ارزش‌های خانوادگی و مذهبی، پرهیزکاری و جنگ‌طلبی تبلیغ می‌کند. به گفتهٔ یکی از سردمداران «راست جدید» به نام جری فالول، «مسیح صلح‌طلب نبود، او مردی زبون نبود». کشیشان کاتولیک نیز که با آزادی سقط‌جنین مخالفند در «راست جدید» فعالیت می‌کنند. قهرمانان راست جدید **مک آرتور**، **مک کارتی**، **گلدواتر**، و **ریگان** اند. از جنبه‌های دیگر بینش سیاسی «راست جدید» در داخل، مخالفت با لیبرال‌ها و هواداران برابری نژادها و برابری زن و مرد است. «کمیتهٔ عمل سیاسی»، «جوانان آزادیخواه آمریکایی»، «راستی و دقت در وسایل ارتباط جمعی» از سازمان‌های «راست جدید» در ایالات متحده‌اند. در صحنهٔ بین‌المللی نیز هواداران این بینش، مورد حمایت راست جدید و دولت جمهوریخواه **ریگان** قرار می‌گیرند.

راسک، (دیوید) دین[1]

وزیر خارجهٔ آمریکا. در ۱۹۰۹ در جورجیا به دنیا آمد. پیش از آنکه در

1- New Right. 2- Rusk, (David) Dean.

۱۹٤٦ وارد کادر دیپلوماتیک آمریکا شود در جنوب چین و در جادهٔ برمه در سمت کارمندی دولت آمریکا با قوای دولتی همکاری می‌کرد. در ۱۹٤۷ به جای **آلجرهیس** در سازمان ملل متحد مشغول انجام وظیفه شد و در فاصلهٔ سال‌های ۵۱ــ ۱۹٤۹ **ترومن** او را به مأموریت‌های مربوط به کره و خاوردور فرستاد.

جان کندی در ۱۹٦۱ وی را به سمت وزیر خارجهٔ آمریکا منصوب کرد و تا ۱۹٦۹ در این پست باقی ماند. **کندی** امور مربوط به خاوردور را کلاً برعهدهٔ راسک نهاد. **جانسون** نیز روش کندی را ادامه داد. در دوران وزارت خارجهٔ خود دین راسک شدیداً درگیر **جنگ ویتنام** بود.

راسل، برتراند[1] (۱۹۷۰ ــ ۱۸۷۲)

فیلسوف مشهور انگلیسی. دوران کودکی را در خانهٔ جدش **لرد جان راسل** (۱۸۷۸ ــ ۱۷۹۲) سپری کرد. در کمبریج درس خواند. آثار بزرگ او در منطق و ریاضیات در سال‌های ۱۹۰۰، ۱۹۱۰ و ۱۹۱٤ منتشر شد. در خلال جنگ جهانی اول به خاطر عقاید صلح‌جویانه‌اش از تدریس در کمبریج معاف گردید، و در ۱۹۱۸ به زندان افتاد. نفرتش از فاشیسم سبب شد تا از عقاید صلح‌طلبانه‌اش در جنگ جهانی دوم دست بردارد. در ۱۹٤۹ «نشان شایستگی»، و در ۱۹۵۰ جایزهٔ ادبی نوبل نصیب او شد. از ۱۹٤۹ به بعد از مبلغان سرسخت خلع‌سلاح هسته‌ای بود و در بنیادگذاری «**جنبش خلع‌سلاح هسته‌ای**» در ۱۹۵٦ نقش اساسی داشت. در سپتامبر ۱۹٦۱ به اتهام اغوای مردم به برهم زدن آرامش در بریکستون زندانی شد و دو ماه در زندان ماند. در جریان **بحران موشکی کوبا** با **کندی** و **خروشچف** مکاتبه کرد. در ۹۰ سالگی به جنبش مخالفان **جنگ ویتنام** پیوست و در سوئد دادگاهی (دادگاه راسل) را

1- Russel, Bertrand.

برای رسیدگی به جنایات جنگی **جانسون** رئیس جمهور آمریکا و دستیارانش تشکیل داد.

راسل، لرد جان[1] (۱۷۹۲-۱۸۷۸)

سومین پسر دوک بدفورد. در ۱۸۱۳ از حزب ویگ به مجلس عوام راه یافت. در دهۀ ۱۸۲۰ قهرمان اصلاحات شد و از جدایی دین از سیاست حمایت نمود. در تهیۀ «نخستین لایحۀ اصلاحات» که در ۱۸۳۱ به مجلس عوام داده شد سهم بسزایی داشت. هنگامی که وزیر کشور بود (۳۹-۱۸۳۵)، «لایحۀ اصلاحات شهرداری» (۱۸۳۵) را به تصویب رسانید و در قانون از تعداد جرائمی که مجازاتشان مرگ بود، کاست. در سال‌های بعد، وزیر جنگ و مستعمرات (۴۱-۱۸۳۹) و نخست‌وزیر (۵۱-۱۸۴۶) شد. پالمرستون وزیر خارجۀ کابینۀ او بود. در کابینۀ **ائتلافی آبردین** مدتی وزیر خارجه شد. (۵۳-۱۸۵۲)، و مدتی هم وزیر مشاور بود (۵-۱۸۵۳). در کابینۀ اول پالمرستون وزیر مستعمرات بود و در اکتبر ۱۸۶۵ بار دیگر نخست‌وزیر شد. در ۱۸۶۶ به خاطر شکافی که بر سر «دومین لایحۀ اصلاحات» در حزب او ایجاد شد از نخست‌وزیری کناره گرفت و دیگر هرگز به سیاست بازنگشت.

راکفلر، جان دیویدسن[2] (۱۸۳۹-۱۹۳۷)

ثروتمند معروف آمریکایی. در ۱۸۷۰ شرکت نفتی استاندارد اویل کمپانی را ایجاد کرد. در طول ده سال بعدی انحصار پالایشگاه‌های نفتی

1- Russel, Lord John. 2- Rockefeller, John Davidson

سراسر آمریکا را در دست گرفت. و در ۱۸۹۰ بر بازار نفت جهانی سیطره پیدا کرد. در ایالات متحده به منظور درهم شکستن «امپراتوری راکفلر» **قوانین ضد تراست** تصویب شد، اما شرکت‌های او تحت نام‌های گوناگون به فعالیت خود ادامه دادند. پسر وی نیز دنبال کارپدر را گرفت و نوهٔ او نلسون راکفلر (۷۹ــ ۱۹۰۸) فرماندار ایالت نیویورک (۷۴ــ ۱۹۵۹)، و معاون ریاست جمهوری در زمان **جرالد فورد** (۷۷ــ ۱۹۷٤) بود.

راکوشی، ماتیاس[1] (۱۹۷۱ ــ ۱۸۹۲)

رهبر حزب کمونیست مجارستان. در بوداپست در خانواده‌ای یهودی به‌دنیا آمد. در رژیم کمونیستی **بلاکون** در ۱۹۱۹ سمت کم‌اهمیتی داشت. با سقوط رژیم، به اتریش و شوروی گریخت اما در ۱۹۲۵ مخفیانه به مجارستان بازگشت تا نهضت مقاومت زیرزمینی کمونیست‌ها را سازمان دهد. در ۱۹۲۷ دستگیر و پس از مَحاکمه به ۸ سال زندان محکوم شد. در ۱۹۳۵ درپی آزادی بار دیگر توقیف و به زندان ابد محکوم گردید. در نوامبر ۱۹٤۰ طی توافق شوروی و مجارستان راکوشی و رفقای او به شوروی فرستاده شدند و در عوض دولت شوروی پرچم ملی مجارستان را که از ۱۸٤۹ در موزهٔ آن کشور بود به دولت مجارستان بازگرداند. با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و استقرار رژیم کمونیستی مجارستان راکوشی بلافاصله رئیس کمیتهٔ خارجی دولت کمونیستی مجارستان شد و تا ۱۹۵٦ «رئیس حزب» بود و دولت را به سبک استالین اداره کرد. بی‌شک سختگیری‌های او یکی از عوامل متعدد **قیام مجارستان** در ۱۹۵٦ بود.

رامسی، مایکل[2] ــــ کانتربوری، اسقف.

1- Rákosi, Mátyás. 2- Ramsey, Michael

رانکه، لئو پولد فون[1] (۱۸۸٦ – ۱۷۹۵)

تاریخ‌نگار آلمانی. تمامی عمر خود را صرف مطالعهٔ تاریخ کرد. در ۱۸۲٤ کتاب «تاریخ مردم روم و ژرمن ۱۵۱٤ – ۱٤۹٤» را منتشر ساخت. در پیشگفتار این کتاب آمده است که کار مورخ «روایت رویدادهاست بدانگونه که اتفاق افتاده‌اند». در ۱۸۲۵ استاد کرسی تاریخ دانشگاه برلین شد و تا ۱۸۷۲ در این سمت باقی ماند. پایه‌گذار علم بررسی شواهد و مدارک و اسناد تاریخی است. این روش او در تاریخ‌نگاری اروپا قبول عام یافت. رانکه بر آن بود که مورخ باید بدون پیشداوری به ذکر رویدادها بپردازد و بدین ترتیب عنصر عینیت را وارد تاریخ‌نگاری کرد. از مهم‌ترین آثارش تاریخ ۵٤ جلدی اوست. مطالعهٔ پاپ های سدهٔ ۱٦ و ۱۷، که بین سال‌های ۱۸۳٤ و ۱۸۳۷ منتشر شد از کارهای برجستهٔ این مورخ به شمار می رود. عامل موفقیت او یکی هم این بود که به آرشیو دولتی ایتالیا و رم دسترسی داشت، مزیتی که کمتر تاریخ‌نویسی از آن برخوردار بوده است.

راول – سی رُیس، گزارش[2]

کشمکش بر سر افزایش و توزیع درآمد ملی در کانادا در نیمه‌های دههٔ ۱۹۳۰ وحدت کانادا را در ۹ ایالت این کشور تهدید می نمود. کینگ، نخست‌وزیر کانادا در ۱۹۳۵ یک کمیسیون سلطنتی را مأمور بررسی مناسبات ایالت‌ها و دولت فدرال کرد. رئیس کمیسیون، نخست، ان. و. راول، و بعد جوزف سی رُیس بود. گزارش این کمیسیون که در ۱۹٤۰ منتشر شد، بر سطح نابرابر بهداشت و سایر خدمات در ایالت های مختلف کشور تأکید می‌کرد، و به مقامات دولت اُتاوا توصیه می نمود در این زمینه مسئولیت بیشتری برعهده

1- Ranke, Leopold von. 2- Rowell - Sirois Report.

بگیرند تا وحدت دومینیون حفظ شود. ایالت‌های اُنتاریو، کلمبیا، کِبک، و آلبرتا از این گزارش استقبالی نکردند و در کنفرانس دو روزهٔ ژانویهٔ ۱۹۴۱ آن را رد کردند. اهمیت تاریخی و سیاسی گزارش بیشتر در آن است که از موضع مرکزیت دولت فدرال در برابر ایالت‌ها حمایت کرده است.

راه‌آهن، دوران شکوفایی[1]

راه‌آهن لیورپول ـ منچستر، که در ۱۸۳۰ به راه افتاد سودهای سرشاری نصیب صاحبان آن کرد و همین امر تب راه‌آهن را در بریتانیا بالا برد. جورج هودسون از یورک، ملقب به «سلطان راه‌آهن» از مشهورترین دست‌اندرکاران صنعت راه‌آهن بود. وی در فاصلهٔ سال‌های ۴۹ — ۱۸۳۶ ثروت سرشاری از این راه به دست آورد و سپس از دست داد. یکبار در سال‌های ۷— ۱۸۳۵، و بار دیگر در ۷— ۱۸۴۵ سرمایه‌گذاری در راه‌آهن به اوج خود رسید. بسیاری از خطوط به سبب آنکه در جاهای مناسب احداث نشده بودند ضرر دادند، بعضی هم در اثر رقابت، متحمل زیان‌های شدید شدند. اوج شکوفایی ۱۸۴۹ بود و پس از آن دوران سقوط آمد و سرمایه‌گذاران کوچک ورشکست شدند. در ایالات متحده نیز چنین حالتی وجود داشت. در نیمه‌های دههٔ ۱۸۳۰ اوج رونق بود و پس از آن سقوط و ورشکستگی. در فرانسه نیز چند شرکت راه‌آهن در ۱۸۴۷ ورشکست شدند. با توجه به این امر، در بسیاری از کشورها تصمیم گرفته شد احداث راه‌آهن با برنامه‌ریزی دولتی همراه باشد.

راه پیمایی بزرگ[2]

مهاجرت کمونیست‌های چینی در جریان درگیری‌شان با **کومیندان**. در

1-Railway Boom. 2- Long March.

اواخر تابستان ۱۹۳٤ شوراهای کمونیستی که در ۱۹۳۱ در ایالت کیانگ‌سی برپا شده بود در محاصرهٔ نیروهای **چیانکای‌شک** قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۳٤ حدود صد هزار نفر مرد با خانواده‌هاشان به رهبری **مائو**، **چوته** و **لین پیائو** تصمیم به ترک کیانگ‌سی و ایجاد کمون در شمال باختری چین گرفتند. راه‌پیمایان از منطقه‌های جوی‌چین، هینگ کوو، و یوتو، به سوی باختر حرکت کردند. آنان مسیری کوهستانی را برگزیدند و از جاهایی عبور کردند که به سبب دشواری راه، ارتش کومیندان به هیچ وجه قادر به جلوگیری از عبور آنان نبود. راه‌پیمایان در این حماسه‌ای که می‌آفریدند روزانه ٤۰ تا ۷۰ مایل پیشروی می‌کردند. آنها پس از گذشتن از یُنان باختری، سی کیانگ، وسه‌چوان (که قبلاً کمونی درآنجا دایر شده بود)، و کانسو، در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۵ به شنسی رسیدند.

از این راه‌پیمایی یکساله که طی آن ۸ هزار مایل مسافت پیموده شد تنها ۳۰ هزار نفر از مهاجران اولیه جان به در بردند، اما در ضمن راه تعدادی افراد محلی نیز بدانها می‌پیوستند. با رسیدن به یُنان آنقدر قوی شده بودند که بتوانند در آن‌واحد هم با چیانکای‌شک و هم با ژاپنی‌های مهاجم بجنگند. این راه‌پیمایی منبع قدرت جمهوری خلق چین شد. هنوز خاطرات قهرمانی‌ها زنده مانده است؛ عبور از رود تاتو، عبور از کوه صعب‌العبور تاه‌سوه‌شان، و عبور اوت و سپتامبر ۱۹۳۵ از ارتفاعات نزدیک تبت در سی کیانگ از جمله این خاطرات‌اند.

راه‌حل نهایی[1]

نازی‌های آلمان از این اصطلاح در مورد نابود کردن یهودیان اروپا استفاده می‌کردند. «راه‌حل نهایی مسألهٔ یهود»، نخستین بار در ۱۹٤۲ در

1- Final Solution (Endlösung).

کنفرانس وزیران آلمان نازی در وانسی مطرح شد و برای این کار اردوگاه‌های کار اجباری، اردوگاه‌های مرگ، کوره‌های آدم‌سوزی و نیز جوخه‌های مرگ برای کشتار جمعی مخالفان و یهودیان ایجاد شد و گسترش یافت. مورخان یهودی برآنند که بین ۴/۵ تا ۶ میلیون یهودی قربانی «راه‌حل نهایی» شدند. در همین رابطه در **دادگاه نورنبرگ** بسیاری از سران باقی ماندهٔ نازی به کشتار نوع انسان متهم شدند.

رایت، ویلبر[1] (۱۹۱۲ - ۱۸۶۷) و أُرویل[1] (۱۹۴۸ - ۱۸۷۱)

از پیشگامان هوانوردی. در ایندیانا به‌دنیا آمدند. پدرشان کشیش یکی از فرقه‌های کوچک مسیحی بود. در أُهایو مغازهٔ دوچرخه‌فروشی داشتند. آنان گلایدرهایی ساختند و در کیتی هاوک، کارولینای شمالی، آزمایش کردند و بدین‌ترتیب از اثرات جریان هوا بر بال‌ها آگاه شدند. در ۱۹۰۳ با استفاده از اطلاعات مکانیکی‌شان گلایدری ساختند که با ماشین بنزینی ۱۲ اسبی پرواز می‌کرد. أُرویل در ۷ دسامبر ۱۹۰۳ طی یک پرواز ۴۰ یاردی خلبانی این نخستین هواپیما را برعهده گرفت. دو سالی نگذشته بود که مسافت پرواز را به ۲۴ مایل افزایش دادند. سه سال بعد هواپیمایشان را به اروپا بردند و در فرانسه، انگلستان و ایتالیا با آن پرواز کردند. با حمایت ارتش آمریکا در ۱۹۰۹ شرکت هواپیمایی رایت دایر شد.

رایش[2]

این عنوان در سه مرحله از تاریخ آلمان در مورد رژیم‌های این سرزمین به

1- Wright, Wilbur and Orville   2- Reich.

کار رفته است:

۱) رایش اول؛ امپراتوری **رم مقدس** که در ۹۶۲ میلادی با تاجگذاری اوتوی اول به دست پاپ اعظم آغاز می‌شود و در ۱۸۰۶ رسماً پایان می‌یابد.

۲) رایش دوم؛ که از ژانویهٔ ۱۸۷۱ با تاجگذاری **ویلهلم اول** امپراتوری آلمان، در ورسای آغاز، و با کناره‌گیری **ویلهلم دوم** از سلطنت در نوامبر ۱۹۱۸ پایان می‌گیرد.

۳) رایش سوم که با به قدرت رسیدن **هیتلر** و حزب نازی در ژانویهٔ ۱۹۳۳ آغاز می‌گردد و با سقوط نازیسم در آوریل ۱۹۴۵ به پایان می‌رسد. نازی‌ها با استفاده از کتاب مولروان در بروک، ناسیونالیست آلمانی به نام «رایش سوم» در ۱۹۱۸ — که درپی سقوط رایش دوم نوشته شده بود— نیّت نهایی‌شان را در مورد ایجاد یک امپراتوری گسترده بیان می‌کردند.

رایشتاگ، آتش‌سوزی[1]

چهار هفته پس از آنکه **هیتلر** صدراعظم آلمان شد رایشتاگ، ساختمان پارلمان این کشور در حریقی ویران گردید (۲۷ فوریهٔ ۱۹۳۳). پلیس یک کارگر هلندی به نام مارینوس وان در لوب را توقیف کرد. وی در لایپزیگ محاکمه و به اعدام محکوم شد. دولت نازی، آتش‌سوزی را نخستین توطئهٔ کمونیست‌ها دانست و سه کمونیست (از جمله **دیمیتروف**، کمونیست بلغاری) را نیز به همراه وان‌درلوب محاکمه کرد اما آنان با دفاع درخشان دیمیتروف تبرئه شدند. دیمیتروف گفت که نازی‌ها خود رایشتاگ را آتش زده‌اند تا به این بهانه وضع فوق‌العاده اعلام و کمونیست‌ها را سرکوب کنند. آلمانی‌های تبعیدی نیز این توضیح دیمیتروف را پذیرفتند. پس از آن هیتلر در مورد «خطر سرخ» هشدار داد و از آن به عنوان دستاویزی برای تصویب قانون ۲۳ مارس

1- Reichtag Fire.

۱۹۳۳ استفاده کرد با این قانون قدرت بدون کنترل و تام حکومتی در دست هیتلر و وزیرانش قرار گرفت. بعدها گفته شد که شاید وان‌درلوب خود شخصاً مبادرت به آتش زدن پارلمان کرده اما سران نازی از این جریان بهره‌برداری کرده و حتّی مانع کار آتش‌نشانی شده‌اند.

رایک، لازلو[1] (۴۹–۱۹۰۹)

کمونیست مجارستانی متولد بوداپست. هنگام تحصیل در دانشگاه به جنبش کمونیستی پیوست. به اسپانیا رفت و در بریگاد بین‌المللی سیزدهم در جنگ اسپانیا در ۱۹۳۸ زخمی شد و مخفیانه از طریق فرانسه به مجارستان بازگشت. در مجارستان رابط بین «حزب صلح» و فرماندهٔ شوروی بود. بعداً مسئولیت سازماندهی حزب در بوداپست به وی محول گردید (۱۹۴۵). ابتدا وزیر کشور و بعد وزیر خارجه شد. در ۱۹۴۹ به جرم داشتن مناسبات خیانت‌آمیز با تیتو، و نیز به اتهام اینکه در دههٔ ۱۹۳۰ پلیس مخفی بوده به محاکمه کشانده شد. در محاکمهٔ سپتامبر ۱۹۴۹ به جرم خود اعتراف کرد و به دار آویخته شد. در مارس ۱۹۵۶ دولت راکوشی وی را تبرئه و از وی اعادهٔ حیثیت کرد و اعلام شد که اتهام‌های وارد بر او، و نیز اعترافات همگی جعلی بوده است. شاید استقلال‌طلبی وی و اتخاذ سیاستی مغایر خواست استالین، سبب اعدام وی شده باشد.

راین، سرزمین[2]

سرزمینی در آلمان که با فرانسه، بلژیک و لوکزامبورگ هم‌مرز است. در

1- Rajk, Laszlo. 2- Rhineland.

۱۸۱۵ ضمیمهٔ پروس شد و ذخایر عظیم معدنی اش مورد بهره‌برداری قرار گرفت. **پیمان ورسای** مقرر می داشت که راین به مدت ۱۵ سال در اشغال متفقین، و پس از آن و برای همیشه منطقهٔ غیرنظامی باشد. بلژیک و فرانسه از جمهوری مستقل راین حمایت کردند. مرکز این جمهوری آخن، و رئیس جمهور آن دکتر هاینز بود. این جمهوری از ۲۱ اکتبر ۱۹۲۳ تا زمان ترور هاینز توسط ناسیونالیست های آلمانی — سه ماه بعد— دوام آورد. **پیمان های لوکارنو** بر غیرنظامی بودن دائمی راین تأکید می‌کرد. ولی **اشترزمان** با موافقت دول بریتانیا در نوامبر ۱۹۲۶، و فرانسه در ژوئن ۱۹۳۰ موجبات تخلیهٔ آنجا را از قوای متفقین فراهم آورد. با به قدرت رسیدن هیتلر تنش بین‌المللی بر سر مسألهٔ راین بار دیگر شدت گرفت. در مارس ۱۹۳۶ هیتلر مدعی شد که فرانسوی ها آلمان را در محاصره خواهند گرفت و استحکامات نظامی در راین امنیت رایش را افزایش می دهد. سپس دستور نقض پیمان های **لوکارنو** و **ورسای** را صادر کرد و قوای آلمانی وارد منطقهٔ غیرنظامی شدند. فرانسه و انگلستان که سرگرم مسألهٔ جنگ **حبشه** بودند تنها به اعتراض بسنده کردند (← **روهر**، **سار**).

راین، کنفدراسیون[1]

این کنفدراسیون به موجب پیمان پاریس در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۸۰۶ ایجاد شد. مبتکر آن ناپلئون بود که درپی پیروزی هایش در نبردهای **اولم** و **اُسترلیتز** تصمیم گرفته بود با این تمهید جاپای محکمی در آلمان پیدا کند. باواریا، ورتمبرگ، هیس ــ دارمشتات، بادن و قلمرو ۱۲ امیرنشین دیگر آلمان— هوادار ناپلئون— اعضای کنفدراسیون بودند، و متعهد شدند ۶۳ هزار سرباز به کمک ناپلئون گسیل دارند. این کنفدراسیون دارای قانون اساسی و حقوق مدنی به سبک فرانسه شد. با این کنفدراسیون هشت میلیون نفر آلمانی به حوزهٔ

1- Rhine Confederation.

امپراتوری فرانسه پیوستند. کنفدراسیون تا ۱۸۱۳، که نبرد **لایپزیگ** به شکست ناپلئون منجر شد، دوام آورد و سپس منحل شد.

ربرتس، لرد[1] (۱۹۱۴ـ۱۸۳۲)

نامش فردریک اسلای ربرتس بود. در کلیفتون، ایتون، و سند هِرْسْت درس خواند. در سرکوب **شورش هند**، و جنگ ۸۰ـ ۱۸۷۹ افغانستان شرکت فعال داشت. در جنگ **بوئر** فرمانده کل قوا در افریقای جنوبی بود. با تسخیر پرتوریا در ژوئن به پیروزی بزرگی دست یافت. در ۱۹۰۰ به بریتانیا آمد و فرماندهٔ کل قوا شد و تا ۱۹۰۴ که این پست ملغی گردید عهده‌دار سمت مزبور بود. او درجهٔ فیلدمارشالی ارتش را داشت. در ۱۹۱۴ در حین سان دیدن از قوای هندی که برای خدمت به فرانسه می‌رفتند، درگذشت.

رُبسپیر، ماکسیمیلیان دو[2] (۱۷۹۴ـ۱۷۵۸)

انقلابی شهیر و حقوقدان برجستهٔ فرانسوی. در آراس متولد شد. نمایندهٔ «طبقهٔ سوم» در مجمع ۱۷۸۹ بود و در مسیر انقلاب کبیر فرانسه به صورت رهبر رادیکال‌های مجمع ملی درآمد. او از اعضای برجستهٔ باشگاه **ژاکوبن‌ها** بود و در اعمال انقلابی خویش از نظریات ژان‌ژاک روسو پیروی می‌کرد. و از همین رو خود را «قانونگذار» یا تجسم «ارادهٔ کل» می‌دانست. اوروشنفکری فسادناپذیر بود و با جلب حمایت پاریس، بر «**کمیتهٔ امنیت ملی**» مسلط شد و بر رقیبان خویش «**ژیروندن‌ها**، هربرت، دانتُن» در فاصلهٔ اکتبر ۱۷۹۳ تا آوریل ۱۷۹۴ غالب گردید. رُبسپیر همراه با رفقایش سن‌ژوست و کوتون، به

1- Roberts, Lord.   2- Robespierre, Maximillien de

یاری قوانین ونتوز و پره‌ریال در تعمیق انقلاب در بُعد اجتماعی آن کوشید. اما این امر نارضایتی اکثریت اعضای کنوانسیون را فراهم آورد. اعمال انقلابی و رادیکال رُبسپیر سبب دستگیری و اعدام او در ترمیدور ۱۷۹۴ شد. با مرگ رُبسپیر انقلاب کبیر فرانسه به سیر قهقرایی افتاد، و سرانجام ناپلئون بناپارت بر سیاست کشور سلطه یافت.

رُزبری، ارل آو[1] (۱۹۲۹ – ۱۸۴۷)

نامش آرچیبالد فیلیپ پریمرز. هوادار حزب لیبرال در مجلس لردان. در دولت گلادستون (کابینهٔ دوم) پست‌های کم اهمیتی به وی محول گردید. در سومین کابینهٔ گلادستون وزیر خارجه شد (۱۸۸۶ و نیز ۴ – ۱۸۹۲). با کناره‌گیری گلادستون در ۱۸۹۴، رزبری از سوی ملکهٔ ویکتوریا به نخست‌وزیری منصوب گردید. توده‌های حزبی لیبرال به وی اعتماد نداشتند زیرا او یک هوادار پرشور امپراتوری بود و انعطاف‌پذیری کمی از خود نشان می‌داد. در ۱۸۹۴ در بودجهٔ دولتی مالیات بر ارث را گنجانید و این تنها ابتکار دولت رزبری بود. در ژوئن ۱۸۹۵ مجلس عوام به او رأی مخالف داد و دولت رزبری سقوط کرد. در ۱۰ سالهٔ بعدی حکومت محافظه‌کاران، رزبری به جناح راست حزب لیبرال گرایید و در ۱۹۰۲ رئیس «جامعهٔ لیبرال» (انجمن هوادار امپراتوری و سیاست‌های امپریالیستی، و مخالف للوید جورج) شد. وی تألیفاتی دربارهٔ زندگی و سیاست پیت و ناپلئون دارد.

رُزنبرگ، محاکمه[2]

درپی محاکمه و اعدام ساکو – وانزتی در ایالات متحده و اروپا

1- Rosebery, Earl of. 2- Rosenberg Case.

اعتراض‌های گسترده‌ای نسبت به اقدام‌های دستگاه قضایی آمریکا صورت گرفت زیرا بعد از آن جریان، زن و شوهر جوانی (جولیوس و اتل رزنبرگ) به جرم فروش اسرار بمب اتمی به شوروی — در زمان جنگ — در ۱۹ ژوئن ۱۹۵۴ در زندان سینگ سینگ (آمریکا) اعدام شدند. اعتراض‌ها به سه دلیل عمده صورت می‌گرفت: (۱) شواهد چندان کافی و محکمه‌پسند وجود نداشت؛ (۲) اگر هم جاسوسی‌ای صورت گرفته بود این جاسوسی به نفع کشوری بود که در آن هنگام متحد ایالات متحده در جنگ با هیتلر بود (شوروی)؛ (۳) ترس از آنکه این اعدام‌ها موج «ضد سرخ» را که **مک کارتیسم** بدان دامن می‌زد، گسترش دهد.

رفاعی، سمیر

نخست‌وزیر اردن. در ۱۸۹۹ در فلسطین زاده شد. در ۱۹۲۲ که فلسطین تحت‌الحمایهٔ انگلستان بود وارد خدمات دولتی گردید. در ۱۹۲۵ به ماوراء اردن آمد. او دوست و مشاور نزدیک **ملک عبداله** بود. **ملک عبداله** وی را به وزارت داخلهٔ شرق اردن منصوب کرد. در ۱۹۴۶ که کشور اردن هاشمی ایجاد شد سمیر الرّفاعی به مقام نخست‌وزیری اردن رسید.

رفاه و کار ملل متحد، سازمان[1]

این سازمان مسئولیت اسکان مجدد اعراب فلسطین را که درپی تشکیل دولت اسرائیل از فلسطین رانده شده بودند برعهده گرفت. از دسامبر ۱۹۴۹

1- United Nation Relief and Works Agency (U. N. R. W. A.).

فعالیت سازمان آغاز شد. بنا به آمارهای سال ۱۹۷۱ از ۱،۴۶۸،۰۰۰ آوارهٔ فلسطینی، تا آن تاریخ ۶۵۰ هزار نفر در اردن، لبنان سوریه، و **نوارغزه** در زیر چادرها زندگی می‌کرده‌اند.

رفاه و توانبخشی ملل متحد، ادارهٔ[1]

از نخستین کارگزاری‌های بزرگ ملل متحد که به آوارگان اروپا و خاوردور که به خاطر جنگ، از خانه و کاشانه‌شان جدا افتاده بودند، یاری داد و به بازسازی صنعت و کشاورزی ملل جنگ‌زده کمک کرد. این سازمان در ۹ نوامبر ۱۹۴۳ دایر و در ۳۱ مارس ۱۹۴۹ منحل شد. در طول فعالیت خود، معادل ۲۵۰۰ میلیون دلار پوشاک، غذا و وسایل کشاورزی و صنعتی و پزشکی در اختیار جنگ‌زدگان گذاشت. کمک‌های این کارگزاری تا حدی از بروز قحطی در آلبانی، چکسلواکی، یونان، لهستان، ایتالیا و یوگسلاوی جلوگیری کرد. با انحلال این کارگزاری، **سازمان بهداشت جهانی** وظایف بهداشتی؛ **یونیسف** وظایف مراقبت از کودکان؛ **فائو** مسئولیت‌های امور کشاورزی و خوار و بار؛ و سازمان **بین‌المللی آوارگان** مسئولیت آوارگان را بر عهده گرفتند.

رفراندوم[2]

مراجعهٔ دولت به آرای عمومی ملت برای حل یک مشکل (معمولاً) سیاسی. در ایالات متحدهٔ آمریکا از ۱۸۹۸ به بعد این پدیده در بسیاری از شهرداری‌ها و ایالت‌ها رایج بوده و داکوتای جنوبی در این زمینه پیشگام

1- United Nations Relief and Rehabilitation Administration (U. N. R. R. A.).
2- Referendum.

است. ژنرال **دوگل** نیز بعضی مسائل (مثل سرنوشت الجزایر) را به رفراندوم عمومی گذاشت. ناپلئون سوم نیز در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ به رفراندوم توسل جست. در سویس، و استرالیا نیز از رفراندوم استفاده می‌شود. بریتانیا برای نخستین بار در تاریخ خود مسألهٔ عضویت در **بازار مشترک** را به رفراندوم عمومی گذاشت (۵ ژوئن ۱۹۷۵).

در کشورهای جهان سوم نیز دولت‌ها برای پیشبرد مقاصد سیاسی خویش از رفراندوم استفاده می‌کنند. اعتبار این قبیل رفراندوم‌ها زیاد نیست چرا که دولت‌ها زمانی به آرای عمومی مراجعه می‌کنند که از قبل به پیروزی خود اطمینان دارند و به‌خاطر نبود آزادی بیان و مطبوعات، به آرای مخالف فرصت ابراز وجود داده نمی‌شود.

رِکس، جنبش[1]

جنبش فاشیستی بلژیک که در ۱۹۳۰ پایه‌گذاری شد. این گرایش خواهان روی کار آمدن دولت حزبی مقتدر در بلژیک بود و در سال‌های ۴۵ — ۱۹۴۰ با نازی‌های اشغالگر همکاری می‌کرد.

رکود — تورم[2]

این واژه را یان مک‌لئود از ادغام دو واژهٔ رکود[3] و تورم[4] ساخته است، و منظور موقعی است که تورم با رکود صنعتی همراه باشد. رکود— تورم وضع بغرنجی پیش می‌آورد. چون اقدام‌های ضدّتورمی، رکود و کسادی را افزایش می‌دهند و اقدام‌های ضدّرکود (مثلاً افزایش پول در بازار) سبب رشد تورم می‌گردند.

1- Rex Bewegung. 2- Stagflation. 3- Stagnation. 4- inflation.

رم، پیمان‌های[1]

دو پیمان که در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ بین نمایندگان بلژیک، آلمان‌فدرال، فرانسه، ایتالیا، لوکزامبورگ و هلند در رم به امضا رسید. به موجب همین پیمان‌ها بود که **جامعهٔ اقتصادی اروپا** یا **بازار مشترک**، و **اوراتم** به وجود آمدند. پیمان‌ها محصول مذاکراتی بودند که در کنفرانس مسینا در ۱۹۵۵ انجام شده بود. لغو تعرفه‌های موجود در داخل هر کشور و بین کشورهای ۶ گانهٔ عضو، برقراری تعرفهٔ یکسان، مبادلهٔ آزاد کارگر، سرمایه و کالا بین کشورهای عضو از مفاد اصلی این پیمان‌ها بود. این تغییرات می‌بایست در سه دورهٔ پیاپی چهار ساله انجام شوند. **جامعهٔ اروپا** از دستاوردهای پیمان‌های رم بود و چارچوب نهادهای اروپایی با این پیمان‌ها مشخص شد.

رم، راه‌پیمایی به[2] (۱۹۲۲)

راه‌پیمایی ساختگی فاشیست‌های پیراهن سیاه هوادار **موسولینی** به رم که راه به قدرت رسیدن وی را هموار کرد. تهدید به جنگ داخلی در ایتالیا در پاییز ۱۹۲۲ بهانه‌ای شد که موسولینی پیشنهاد تشکیل یک دولت فاشیستی را مطرح سازد تا بتواند کشور را از آنارشیسم و سوسیالیسم نجات دهد (اکتبر ۱۹۲۲). در این فاصله، فاشیست‌ها و هوادارانشان در نیمه راه رم - بولونیا مستقر شدند. **ویکتور امانوئل سوم** در ۲۹ اکتبر از موسولینی دعوت کرد تا از میلان به رم برود. و روز بعد دولت فاشیستی تشکیل شد. موسولینی شبانه و به سرعت وارد رم شد اما فاشیست‌های پیراهن سیاه (حدود ۲۵ هزار نفر) با قطار وارد رم شدند و در رژهٔ ۳۱ اکتبر شرکت کردند. کلاً «راه‌پیمایی به سوی رم» افسانه‌ای بود که فاشیست‌ها ساختند و هرگز راه‌پیمایی ای صورت نگرفت.

1- Rome, Treaties of 2- March to Rome.

رم، مسألهٔ[1]

مسألهٔ رابطهٔ شهر رم، پایتخت ۱۴۰۰ سالهٔ پاپ ها، با جنبش وحدت ایتالیا. در نوامبر ۱۸۴۸ شورش و قیام عمومی مردم رم، **پاپ پی نهم** را وادار به فرار کرد و در فوریهٔ ۱۸۴۹ تشکیل جمهوری رم به رهبری سیاسی **مازینی** و تحت قدرت نظامی **گاریبالدی** اعلام شد. **ناپلئون سوم** که به حمایت و رأی هواداران پاپ در کشور فرانسه نیاز مبرم داشت، نیرویی برای تسخیر رم اعزام کرد و این نیرو در آوریل - ژوئیهٔ ۱۸۴۹ شهر را تسخیر و جمهوری‌خواهان را اخراج نمود. از آن پس پادگان فرانسوی به منظور حمایت از پاپ در رم باقی ماند. با اعلام پادشاهی ایتالیا در ۱۸۶۱، رم از حیطهٔ این پادشاهی بیرون ماند اما جاذبهٔ آن برای میهن‌پرستان ایتالیایی روزبروز زیادتر می شد. در ۱۸۶۲ گاریبالدی قصد تصرف شهر رم را کرد اما ناکام ماند. هنگامی که ایتالیا پایتخت خود را از تورین به فلورانس تغییر داد ناپلئون سوم پنداشت که آنان از رم چشم‌پوشی کرده‌اند و پادگان فرانسوی را فرا خواند (دسامبر ۱۸۶۶). گاریبالدی با استفاده از این فرصت بار دیگر به رم حمله کرد ولی پادگان فرانسوی بازگشت و گاریبالدی را در مِنتانا دستگیر نمود (۳ نوامبر ۱۸۶۷). ناپلئون سوم کوشید مسألهٔ رم را در کنفرانسی بین‌المللی حل و فصل کند اما قوای فرانسوی تا هنگام جنگ **پروس - فرانسه** در رم ماندند. در آن زمان پادگان مزبور به فرانسه فراخوانده شد (۱۹ اوت ۱۸۷۰). ارتش ایتالیا در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ رم را تسخیر کرد و درپی یک همه‌پرسی در ۱۲ اکتبر رم به ایتالیا ضمیمه شد. پاپ های بعدی این الحاق را نپذیرفتند و خود را زندانی واتیکان می خواندند. **پیمان لاتران** در ۱۹۲۹ با ایجاد دولت - شهر واتیکان به این مناقشه پایان داد.

1- Roman Question.

رم مقدّس، امپراتوری[1]

اوتوی اول در سال ۹۶۲ در قلمروهای ژرمنی و ایتالیای شمالی امپراتوری‌ای بنا نهاد که به امپراتوری رم مقدّس معروف شد و در آن سال در حضور پاپ به نام امپراتور، تاجگزاری کرد. در سراسر قرون وسطا این امپراتوری درصدد بود سنت‌های رم باستان را در اروپای مسیحی شده حفظ کند و از طریق آمیزش قدرت سیاسی با اقتدار دینی مسیحی، اروپا را متحد سازد. اما درگیری و کشمکش با پاپ های بعدی سبب شد تا در سدهٔ ۱۵ از امپراتوری جز نامی آنهم فقط در حیطهٔ دولت‌های آلمانی باقی نماند. خاندان **هابسبورگ** از ۱۲۷۳ بر امپراتوری سلطه یافتند و بسیاری از سرزمین‌های خارج از امپراتوری رم مقدّس را نیز تصرف کردند. هنگامی که ناپلئون درصدد تأسیس امپراتوری‌ای زیر سلطهٔ فرانسه برآمد بر الغای رسمی امپراتوری رم مقدس پافشاری کرد (ژوئن ۱۸۰۸). فرانسوای دوم، آخرین امپراتوری رم مقدس از آن پس فرمانروای امپراتوری اتریش شد.

رنامو

یا سازمان «مقاومت ملی موزامبیک». این سازمان در فوریهٔ ۱۹۷۷ توسط ناراضیان **فرلیمو** و به قصد خرابکاری در موزامبیک ایجاد شد. آندره ماتادی ماتْسانگس ناراضی فرلیمو با همدستی جاسوسان استعمار پرتغال به رهبری ارلاندو کریستینیا و با کمک مالی ثروتمندان پرتغالی که در موزامبیک منافعی داشتند رنامو را فعال کردند. افریقای جنوبی نیز از رنامو حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی می‌کند. این سازمان دارای رادیو آزاد بود که از رودزیا برنامه پخش می‌کرد. اما درپی استقلال رودزیا این رادیو به مالابور و

1- Holy Roman Empire.

در افریقای جنوبی منتقل گردید. ماتسانگس در ۱۹۷۹ و کریستینیا در ۱۹۸۳ کشته شدند و رهبری به دست جاماکو (آلفونسو دلاکاما) ناراضی دیگر فرلیمو افتاد. مرکز ستاد شورشیان در کاسابانانا در گوزنگوا است. سه رهبر شورشی رنامو در سه نقطهٔ موزامبیک فعال‌اند: دیک در شمال، ساموئیل در مرکز، و پال دومینگوس در جنوب.

رنگین پوستان، انجمن ملی پیشبرد حقوق[1]

این سازمان در ۱۹۰۹ در ایالات متحده برپا شد تا در مورد پیشبرد حقوق سیاهان در این کشور فعالیت کند. این انجمن در زمینهٔ مبارزه با جدایی نژادی و سایر تبعیض‌هایی که به موجب قانون در مورد سیاهان روا داشته می‌شد فعالیت کرد و هم‌اکنون نیز از سازمان‌های مترقی آمریکاست که در انتخابات محلی، ایالت‌ها، کنگره و ریاست جمهوری فعالانه شرکت می‌کنند و به سود مدافعان حقوق رنگین‌پوستان رأی می‌دهد.

روترفورد، ارنست[2] (۱۹۳۷ ــ ۱۸۷۱)

دانشمند بزرگ انگلیسی. در زلاندنو به دنیا آمد و در ترینیتی کالج و کمبریج دانش آموخت. در ۱۹۰۴، هنگامی که استاد دانشگاه مک‌گیل کانادا بود، نظریهٔ اتمی خویش را عرضه کرد و برای نخستین بار دربارهٔ رادیواکتیو توضیحاتی داد. در ۱۹۱۱ در دانشگاه منچستر موفق به بمباردمان اتم توسط ذراتی شد که از تخلیهٔ الکتریکی عناصر رادیواکتیو به وجود آمده بودند.

1- National Association for the Advancement of Colored People.

2- Rutherford, Ernest

از ۱۹۱۹ در آزمایشگاه کاوندیش کمبریج بر آزمایش های اتمی نظارت داشت و این آزمایش‌ها منجر به شکافته شدن اتم در مه ۱۹۳۲ توسط والتون و کاکرافت گردید.

رودزیا [1]

سرزمینی در جنوب افریقا که از ۱۸۹۰ تا پایان جنگ اول جهانی توسط «کمپانی افریقای جنوبی بریتانیا» تصرف و اداره شد. اقلیت سفیدپوست مهاجر در این سرزمین با حکومت سفیدپوست افریقای جنوبی در زمینه‌های تبعیض نژادی وجوه اشتراک فراوانی داشتند، اما پیشنهاد وحدت رودزیا با افریقای جنوبی در ۱۹۲۲ رد شد. سرزمینی که **رودزیای جنوبی** نام گرفت از ۱۹۲۳ از نوعی حکومت خودمختار محدود برخوردار گردید. انگلستان در مورد قوانین مربوط به بومیان افریقا در این سرزمین، حق وتو را برای خویش محفوظ نگاه داشت. این امر نارضایتی اقلیت سفیدپوست را موجب گردید، اما در دورهٔ نخست وزیری گادفری هوگینز (۵۶ــ ۱۹۳۴) رودزیای جنوبی با سیاستی که چندان راست و افراطی نبود اداره شد. هوگینز هم مانند **ولنسکی** در رودزیای شمالی هوادار برپایی **فدراسیون رودزیا و نیاسالند** بود و هنگامی که این امر با شکست روبرو گردید دست‌راستی های افراطی و ارتجاعی‌تر «جبههٔ رودزیا» در انتخابات ۱۹۶۲ پیروز شدند. با نخست‌وزیری **یان اسمیت** در ۱۹۶۴ مشخص بود که حکومت جدید حاضر به تقسیم قدرت سیاسی با سیاهپوستان رودزیا نیست. **اعلام استقلال یکجانبه** از سوی یان اسمیت در نوامبر ۱۹۶۵ مورد قبول بریتانیا قرار نگرفت و انگلستان محدودیت های بازرگانی و تحریم نفتی را در مورد رودزیای جنوبی به اجرا گذاشت اما با درخواست کشورهای افریقایی مبنی بر توسل به زور در مورد حکومت

1- Rhodesia.

یان اسمیت نیز موافقت نکرد. **سازمان ملل متحد** نیز از اقدام بریتانیا در تحریم اقتصادی حمایت کرد و نیز از محاصرهٔ دریایی موزامبیک (که آن زمان مستعمرهٔ پرتغال بود) و ممانعت از صدور نفت به رودزیا جانبداری نمود. اما رژیم نژادپرست افریقای جنوبی به یاری اسمیت شتافت و اقدام‌های مزبور را خنثی ساخت. تلاش دولت بریتانیا برای حل مسالمت‌آمیز مسأله طی دیدار **هارولد ویلسون** با یان اسمیت در ناوببر و سپس در ناو بی‌پروا نیز به ناکامی انجامید. مأموریت‌های ملل متحد، و هیأت‌های دیگر بریتانیایی و آمریکایی نیز نتوانست فاصلهٔ بین دولت سفیدپوست و خواست اکثریت سیاه‌پوست را پر کند. در ۲ مارس ۱۹۷۰ یان اسمیت جمهوری رودزیا را اعلام، و قانون اساسی جدیدی تدوین کرد که اکثریت سفیدپوستان با آن موافقت کردند. در ۲ اکتبر ۱۹۷۶ در ژنو کنفرانسی با شرکت یان اسمیت و دیگر رهبران سیاه‌پوست به ریاست ایور ریچارد انگلیسی برپا شد، اما بدون نتیجه پایان گرفت. حتی در هنگامی که کنفرانس ژنو برپا شد، در سپتامبر ۱۹۷۷ پیشنهاد مشترک آمریکا — انگلستان برای ایجاد دولت انتقالی اعلام شد: بنابراین پیشنهاد به هنگام برپایی دولت انتقالی از سوی انگلستان یک کمیسر عالی، با اختیار تام رئیس دولت رودزیا مسئول امور کشور می‌شد. فیلدمارشال لرد کارور به همین منظور در پایان نوامبر ۱۹۷۷ وارد رودزیا گردید. در همان هنگام یان اسمیت با سه تن از رهبران میانه‌رو سیاهپوست (اسقف موزوروا، سیتوله، چیرائو) مذاکره می‌کرد. اسمیت در ۲۴ نوامبر ۱۹۷۷ تمایل خویش را به پذیرش حکومت اکثریت اعلام کرد و به دنبال آن در یکم مارس ۱۹۷۸ با سه رهبر میانه‌رو سیاه‌پوست در مورد حکومت اکثریت به توافق رسید و در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ مقرر شد مجمع قانونگذاری شامل ۷۲ نمایندهٔ سیاهپوست و ۲۸ نمایندهٔ سفیدپوست باشد. اما این توافق نه مورد قبول سازمان ملل متحد و انگلیس و امریکا قرار گرفت و نه پارتیزان‌های «جبههٔ میهنی» **نکومو** و **موگابه** با آن موافقت کردند. اسمیت با سه رهبر میانه‌رو یک شورای اجرایی تشکیل دادند. اما حمله‌های پارتیزانی و ضدّ حمله و خشونت نیروهای دولتی تا ۱۹۷۹ ادامه

یافت. بر طبق آمار منتشره تا این تاریخ و طی هفت سال جنگ، ۲۰ هزار رودزیایی (سیاه و سفید) جان خود را از دست داده بودند. کنفرانس **جرگهٔ مشترک‌المنافع** در لوزاکا (۱ تا ۷ اوت ۱۹۷۹) تماس رهبران افریقایی با میانجی‌ها را ممکن ساخت. در سپتامبر همان سال **اسمیت**، **موزوروا**، **موگابه** و **نکومو** در لندن در کنفرانسی به ریاست لرد کارینگتون وزیر خارجهٔ بریتانیا، توافق کردند که رودزیای جنوبی در دورهٔ انتقالی زیر نظر یک فرماندار کل انگلیسی اداره شود و در این مدت زیمبابوهٔ مستقل با پارلمان متشکل از نژادهای گوناگون برپا گردد. لرد سوآمز فرماندار کشور شد (۱۲ دسامبر ۱۹۷۹) و بر بازگشت آرامش و انتخابات در طول ۱۲ هفته نظارت کرد. در ۱۷ آوریل ۱۹۸۰ تشکیل جمهوری مستقل زیمبابوه (مرکز آن هراره به جای سالیسبوری) اعلام شد و حکومت ۹۰ سالهٔ اقلیت سفید پایان یافت.

رودزیا، اعلام استقلال یکجانبه[1]

در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۶۵ **یان اسمیت**، رئیس حکومت «جبههٔ رودزیا» استقلال **رودزیا** را اعلام کرد. این عمل مورد مخالفت دولت انگلستان و اعضای سازمان ملل متحد قرار گرفت زیرا عمل یان اسمیت را راهی برای فرار از حکومت اکثریت سیاه‌پوست رودزیا می دانستند.

رودزیا و نیاسالند، فدراسیون[2]

کوشش بیحاصلی برای ایجاد یک فدراسیون در افریقای مرکزی، که

1- Unilateral Decleration of Independence (U. D. I.).

2- Rhodesia and Nyasaland, Federation of.

رودزیای جنوبی، **رودزیای شمالی** و **نیاسالند** را دربر گیرد. **سرروی ولنسکی** و **سر گادفری هوگینز** که هوادار برپایی این فدراسیون بودند فکر می‌کردند کشاورزی نیاسالند، صنایع مس رودزیای شمالی، و اقتصاد پیشرفته‌تر رودزیای جنوبی درچارچوب یک جامعهٔ سیاسی واحد، مکمل یکدیگر خواهند شد. رودزیای شمالی (**زامبیا**) و نیاسالند (**مالاوی**) نسبت به نیّات سالیسبوری (رودزیای جنوبی)، مشکوک بودند و همین امر سبب شد تا فدراسیون پا نگیرد. کمیسیون اعزامی لندن به ریاست ویکونت مونکتون طی گزارش ۱۱ اکتبر ۱۹۶۰ قانونگذاری‌نژادپرستانه را محکوم می‌کرد و بر مشارکت هر چه بیشتر افریقایی‌ها در مجمع فدرال و حقوق طبیعی هر سرزمین در مورد جدا شدن از فدراسیون تأکید می‌نمود. کنفرانس قانون اساسی فدراسیون در لندن در ۱۹۶۱ نشان داد اختلاف نظرها عمیق‌تر از آن است که بتوان به ادامهٔ آن امید داشت. در دسامبر ۱۹۶۳ انحلال فدراسیون رسماً اعلام شد.

رودزیای جنوبی ← رودزیا و زیمبابوه

رودزیای شمالی ← زامبیا

رودس، سیسیل جان[1] (۱۹۰۲ – ۱۸۵۳)

امپریالیست انگلیسی که در راه گسترش امپراتوری این کشور تلاش زیادی به خرج داد. در جوانی در افریقای جنوبی از معادن الماس و طلا ثروت زیادی گرد آورد و در ۱۸۸۷ «کمپانی افریقای جنوبی بریتانیا» را

1- Rhodes, Cecil John

برپا کرد و سرزمینی که بعداً به نام او **رودزیا** خوانده شد همان سرزمین تحت کنترل کمپانی مزبور بود. نخست وزیر **مستعمرهٔ کیپ** (۹۶ — ۱۸۹۰) بود ولی درپی کشف توطئه سرنگونی جمهوری **ترانسوال** از کار کناره گرفت. وی اندکی پس از پایان **جنگ بوئر** درگذشت. ثروت ۶ میلیون پوندی او به دانشگاه آکسفورد داده شد تا بورس‌های تحصیلی در اختیار مردان با استعداد امپراتوری بریتانیا، ایالات متحده و آلمان قرار گیرد.

«روز - د»[1]

نام رمزی نخستین روز عملیات پیاده کردن قوای متفقین در **نُرماندی** در ۶ ژوئن ۱۹۴۴.

روزولت، (آنا) الئونور[2] (۱۹۶۲ — ۱۸۸۴)

همسر **فرانکلین روزولت** و خواهرزادهٔ **تئودور روزولت** بود. وی در سراسر زندگی به امور اجتماعی و انسان‌دوستانه توجه و علاقه داشت. رئیس هیأت نمایندگی آمریکا در **مجمع عمومی** سازمان ملل در ۱۹۴۶، و رئیس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد (۵۱ — ۱۹۴۵) بود.

روزولت، تئودور[3] (۱۹۱۹ — ۱۸۵۸)

بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا. وی از سران متنفذ حزب

1- D - Day.   2- Roosevelt, (Anna) Eleanor.   3- Roosevelt, Theodore.

جمهوریخواه بود. در سال های ۸ــ ۱۸۹۷ معاون وزارت نیروی دریایی بود. در جنگ ۱۸۹۸ آمریکا با اسپانیا بر سر کوبا، درجهٔ سرهنگی داشت و شهرتی کسب کرد. سال های ۱۹۰۰ــ ۱۸۹۹ فرماندار نیویورک بود و در این پست مورد توجه سران حزب جمهوریخواه قرار گرفت و در انتخابات ۱۹۰۰ کاندیدای معاونت ریاست جمهوری شد. درپی ترور **پرزیدنت مک کینلی** در سپتامبر ۱۹۰۱ روزولت رئیس جمهور شد و برخلاف مشی جاری حزب جمهوریخواه، درهم شکستن تراست های بزرگ صنعتی را وجههٔ نظر قرار داد. در سیاست خارجی خواهان گسترش حوزهٔ نفوذ آمریکا بود. برای احداث **کانال پاناما** و در کنترل گرفتن آن، ناوگان آمریکایی را به منطقه اعزام کرد. در ۵ــ ۱۹۰٤ در **جنگ روس ــ ژاپن** میانجیگری کرد و حکمیت در مسألهٔ **بحران مراکش** را برعهده گرفت. نخستین رئیس دولتی بود که جایزهٔ صلح نوبل را برنده شد. در ۱۹۰٤ نیز مجدداً به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۹۱۲ کوشید نامزدی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری را کسب کند. اما از **تافت** رئیس جمهور وقت شکست خورد و به عنوان نامزد مترقی مستقل وارد انتخابات شد و هرچند آرای او بیش از آن تافت بود اما برندهٔ انتخابات، **ویلسون** از حزب دموکرات بود. روزولت به برزیل رفت و «رود تئودور» را کشف کرد. وی از مخالفان سیاست بیطرفی آمریکا در جنگ ۱۸ــ ۱۹۱٤ بود. دو هفته پیش از گشایش **کنفرانس پاریس** درگذشت.

روزولت، فرانکلین دلانو[1] (۱۹٤۵ــ ۱۸۸۲)

سی و دومین رئیس جمهور آمریکا. در دانشگاه های کلمبیا و هاروارد تحصیل حقوق کرد. در ۱۳ــ ۱۹۱۰ سناتور دموکرات ایالت نیویورک، و در حکومت **ویلسون** معاون نیروی دریایی بود (۲۰ــ ۱۹۱۳)؛ در ۱۹۲۱ فلج شد.

1- Roosevelt, Franklin Delano.

در ۱۹۲۸ فرماندار نیویورک، و در ۱۹۳۲ نامزد حزب دموکرات برای انتخابات ریاست جمهوری– در برابر **هوور**– بود و با آنکه هوور تصدی ریاست جمهوری را داشت به سختی از روزولت شکست خورد. روزولت وعده داده بود با **بحران بزرگ اقتصادی** مقابله کند. «**سیاست نوین**» در دولت او از اولویت برخوردار بود. برنامهٔ کارهای اجتماعی و عمومی، حمایت از کشاورزان و مزرعه‌داران، و قوانینی که به بهبود وضع کارگران بینجامد، از رئوس «**سیاست نوین**» بود. در انتخابات ۱۹۳۲ به جز دو ایالت ماین و ورمونت آراء بقیهٔ ایالت‌ها را به خود اختصاص داد. **دیوان عالی** بیشتر برنامه‌های «سیاست نوین» را غیرقانونی اعلام کرد و روزولت درصدد تغییر ساختار دیوان عالی برآمد. سیاست خارجی آمریکا را شخصاً اداره می‌کرد و با **انزواطلبی** شدیداً مخالف بود. در نوامبر ۱۹۳۳ شوروی را به رسمیت شناخت. با آغاز جنگ جهانی دوم به تدریج از موضع بیطرفی به موضع حمایت از بریتانیا روی آورد. **برنامه‌های وام – اجاره**، دیدار با **چرچیل** و صدور **منشور آتلانتیک** در اوت ۱۹۴۱ از جمله اقدام‌هایی بود که روزولت برای حمایت از انگلستان در جنگ انجام داد. دوستی و پیوند نزدیک او با چرچیل بعد از ماجرای **پرل‌هاربور** و ورود آمریکا به جنگ در دسامبر ۱۹۳۱ آمریکا را در زمرهٔ دولت‌های متفق قرار داد. در کنفرانس‌های **کازابلانکا**، **کِبِک** و **قاهره** شرکت کرد. با استالین نیز در **یالتا** و **تهران** دیدار کرد. او را به خاطر اعتماد بیش از حدّ به **استالین**، دست کم گرفتن **دوگل**، پربها دادن به **چیانکای‌شک**، و پافشاری بر تسلیم بی‌قید و شرط آلمان، رخنه به اروپا از کانال مانش به جای استفاده از مدیترانه و آدریاتیک، مورد انتقاد قرار می‌دهند. در تاریخ ایالات متحده او تنها کسی است که چهار بار به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۹۴۰ وندل ویلکی، و در ۱۹۴۴ توماس دیویی را در مبارزهٔ انتخاباتی شکست داد. روزولت در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ در جورجیا درگذشت و **هاری ترومن** جانشین او شد. آرمان وی که تشکیل **سازمان ملل متحد** بود بعد از مرگش جامهٔ عمل پوشید. دو هفته پس از مرگ روزولت **کنفرانس سانفرانسیسکو** برپا شد.

روس – ژاپن، جنگ[1] (۵ – ۱۹۰٤)

تلاش دو کشور روس و ژاپن به منظور نفوذ در **منچوری** و **کره**، عامل جنگ بین دو کشور بود. ناوگان ژاپنی بدون اعلان جنگ در ۸ فوریهٔ ۱۹۰٤ دست به حملهٔ ناگهانی علیه بندر روسی **پورت آرتور** و ناوگان روسی مستقر در آن زد. روس ها در آغاز توانستند از این ضربه سالم مانده وژاپنی ها را در سراسر رود یالو و در مرز منچوری متوقف سازند. اما از نظر نیروی دریایی دیگر قادر به مقابله با ژاپن نبودند. ناوگان روسی که از طریق دریای بالتیک به سوی خاوردور روانه بود در تنگهٔ **تسوشیما** توسط ناوگان ژاپنی نابود شد. دو کشور در کنفرانس پوتسدام در نیوهمپشایر با وساطت ایالات متحده، با یکدیگر صلح کردند. اعتبار حکومت تزاری روسیه با این شکست حقارت باربسی پایین آمد و زمینه ساز انقلاب ۱۹۰۵ کشور شد.

روسیه، انقلاب و جنگ داخلی[2] (۱۹۱۷)

علل اصلی انقلاب هرچه بود، بی کفایتی رژیم تزاری و انحطاط و فساد و پوسیدگی آن، و نیز بی لیاقتی حکومت در ادارهٔ جنگ، همه و همه شروع انقلاب را تسریع کردند. کمبود مهمات، خوار و بار، آشفتگی در حمل و نقل نیروها و ۵/۵ میلیون تلفات و زخمی روحیهٔ ارتش را تضعیف می‌کرد. در طول ۱۲ ماه چهار نخست وزیر، سه وزیر خارجه و سه وزیر جنگ عوض شدند، و این از تضاد درون نظام حاکم خبر می داد. انقلابیون و مخالفان نظام تزاری به دو دستهٔ بزرگ تقسیم می شدند: روشنفکران لیبرال که خواهان تبدیل کشور به جمهوری به سبک اروپای باختری بودند و می خواستند در جنگ بر آلمان پیروز شوند؛ و بلشویک ها و اس. ارها (انقلابیون سوسیالیست) که جنگ را جنگی امپریالیستی

1-Russo-Japanese war. 2- Russian Revolution and Civil War.

می دانستند و می خواستند با تغییر ریشه ای در اقتصاد و جامعه، انقلاب پرُلتری را در روسیه تسریع نمایند. در انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ لیبرال ها در رأس حکومت قرار گرفتند اما بلشویک ها انقلاب اکتبر را رهبری کردند (نام این انقلاب ها از تقویم روسی ژولین گرفته شده که ۱۳ روز از تقویم غربی عقب تر بود.)

۱ــ انقلاب فوریه. اعتراض ها، اعتصاب ها و آشوب های پتروگراد (یا پترزبورگ) در ۸ مارس و کمک ارتش به اعتصابگران سبب شد تا **دوما** دست به انتصاب دولت موقت به ریاست شاهزاده لووف بزند. **تزار نیکلای دوم** در ۱۵ مارس استعفا کرد. کارگران، سربازان و دهقانان به رهبری بلشویک ها شوراهای خود را به سبک **انقلاب ۱۹۰۵** برپا کردند. این شوراها با دولت موقت و سیاست جنگ طلبانهٔ او به معارضه برخاستند و هنگامی که **لنین** در ۱۶ آوریل وارد پتروگراد شد کشمکش ها اوج تازه گرفت. شوراها در ۱۶ آوریل کوشیدند دولت موقت را سرنگون کنند. اما موفق نشدند و دولت موقت دستور بازداشت **لنین** را صادر کرد. سیاست جنگی دولت موقت، و مخالفت نخست وزیر **کرنسکی** با ژنرال **کورنیلوف** فرماندهٔ کل قوا که می خواست علیه دولت موقت کودتا کند، بیش از پیش دولت موقت را بی اعتبار کرد. کودتای سپتامبر کورنیلوف که عمدتاً علیه نیروهای انقلابی و شوراها بود راه هرگونه همکاری شوراها با دولت موقت و نظامیان عالیرتبه را بست در این هنگام در روسیه دو نظام حکومت وجود داشت. شوراها و دولت موقت.

۲ــ انقلاب اکتبر. مردم از جنگ خسته بودند و با سیاست ضد جنگی **بلشویک ها** همدلی کامل نشان می دادند. بلشویک ها در ۷ــ ۶ نوامبر به فرمان لنین (از مقر مرکزی شوراها در اسمولنی) به کاخ زمستانی (مقر کرنسکی) حمله ور شدند. روز بعد کنگرهٔ سراسری شوراهای روسیه به بلشویک ها مأموریت داد «شورای کمیسریای خلق» را که قوهٔ مجریه محسوب می شد برپا کنند. لنین به مردم «صلح، نان و زمین» را وعده می داد. بلشویک ها در بیشتر شهرهای عمده ادارهٔ امور را به دست گرفتند. کارگران، کارخانه ها را تصرف کردند. اموال کلیسا و ضدّ انقلابیون مصادره شد و برای اعادهٔ صلح در ۵

دسامبر پیمان آتش‌بس با آلمان امضا، و به دنبال آن در ۳ مارس ۱۹۱۸ پیمان صلح **برست لیتوفسک** به امضا رسید. در ژوئیهٔ ۱۹۱۸ قانون اساسی جدید تدوین گردید و مسکو مرکز جمهوری سوسیالیستی شوروی شد.

۳ــ جنگ داخلی. بلشویک‌ها که درپی انقلاب اکتبر زمام امور را به دست گرفتند به تدریج با مخالفت گستردهٔ ضدّ انقلابیون («سفید») روبرو شدند. ارتش سرخ که توسط بلشویک‌ها و به دست **ترتسکی** دایر شده بود وظیفهٔ مبارزه با «سفیدها» و ادارهٔ جنگ سه سالهٔ داخلی را بر دوش داشت. سرانجام، بلشویک‌ها نیروهای ضدّ انقلابی را در سراسر شوروی سرکوب کردند.

الف‌ــ قفقاز و روسیهٔ جنوبی. قزاقان دون به فرماندهی ژنرال **کورنیلوف** و **ژنرال دنیکین** ستون اصلی ضدّ انقلاب این نواحی بودند. کورنیلوف در ۱۹۱۸ کشته شد. در کریمه نیز تا ۱۹۲۰ در برابر انقلاب مقاومت وجود داشت.

ب‌ــ اوکراین. یک فرمانروای دست‌نشاندهٔ آلمان‌ها، اسکوروپاوسکی، تا نوامبر ۱۹۱۸ کنترل اوکراین را در دست داشت. این دولت در نوامبر سقوط کرد و دنیکین از اوت تا دسامبر ۱۹۱۹ اوکراین را در تصرف خود داشت. **پیلسودسکی** دیکتاتور لهستان کیف را ضمیمهٔ کشور خود کرد. اما ارتش سرخ در تابستان ۱۹۲۰ منطقه را تصرف نمود.

ج‌ــ بالتیک. شورش ملی گرایان **لاتویا**، استونی، لیتوانی و **فنلاند** در برابر بلشویک‌ها سرانجام به انعقاد پیمان صلح منجر شد و استقلال این سرزمینها در فوریه - اکتبر ۱۹۲۰ مورد شناسایی شوروی قرار گرفت. ارتش سفیدها به فرماندهی ژنرال یودنیچ حتی پتروگراد را تهدید می‌کرد، اما بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۹ سفیدها را از منطقه بیرون انداختند.

د‌ــ شمال روسیه. نیروهای مداخله‌گر انگلیسی‌ــ فرانسوی در ژوئن ۱۹۱۸ در مورمانسک پیاده شدند، آرخانگل را تصرف کردند و تا اکتبر ۱۹۱۹ اینجا و آنجا مزاحم ارتش سرخ بودند.

هـ ــ سیبری. لژیون چک‌ها (اسیران جنگی آزاد شده) به حمایت از

دریاسالار کُلچاک در اُمسک شورش کردند (۱۹— ۱۹۱۸) و بر نواحی مرکزی راه‌آهن مسکو— سیبری مسلط شدند. در خاوردور ژاپن در ۱۹۱۷ در ولادی‌وستوک قوا پیاده کرد و بخش شرقی راه‌آهن سیبری را با بندر منتهی الیه آن تا نوامبر ۱۹۲۲ در تصرف داشت.

قحطی ۱۹۲۰ سبب شورش دهقانان مرفه‌تر در پاره‌ای نقاط علیه بلشویک‌ها شد. در فاصلهٔ ۲۱ فوریه تا ۱۷ مارس ۱۹۲۱ نیز ملوانان **کرنشتات** سر به شورش برداشتند که سرکوب شدند. دولت‌ها حاضر به شناسایی رژیم کمونیستی نبودند. انگلستان در ژانویهٔ ۱۹۲۴، ایالات متحده در نوامبر ۱۹۳۳، و یوگسلاوی (که مأمن بسیاری از سفیدهای پناهنده شده بود) در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۰ شوروی را به رسمیّت شناختند.

روسیه، دولت موقت[1]

حکومت جمهوری‌ای که در ۱۲ مارس ۱۹۱۷ و به دنبال سقوط تزار **نیکلای دوم** در روسیه بر سر کار آمد و تا قیام بلشویکی ۶ نوامبر همان سال بر سر کار بود. رهبری این دولت تا ۲۰ ژوئیه با شاهزاده لووف، و از آن پس با کرنسکی بود. این حکومت با ادامهٔ جنگ موافق بود ولی برپایی گستردهٔ شورای کارگران— سربازان در پتروگراد و سایر شهرهای عمدهٔ روسیه سبب شد تا در کنار قدرت دولتی قدرت دیگری به وجود آید و به اصطلاح قدرت ۲ گانه‌ای سیاست کشور را اداره کند.

رومانف، دودمان[2]

خانوادهٔ سلطنتی روسیه که از ۱۶۱۲ تا ۱۹۱۷ بر این کشور حکومت

1- Provisional Government (Russia). 2- Romanov Dynasty.

کردند. البته از ۱۷۶۲ به بعد تزارها از اعقاب هلشتاین - گوتورپ بودند زیرا کاترین کبیر که از پدر و مادر آلمانی بود مادر تزارهای بعدی است. شوهر کاترین، پل سوم، که دوک‌نشین هلشتاین- گوتورپ را از پدرش به ارث برده بود از طریق مادر به پتر کبیر می رسید. تزار **نیکلای دوم**، آخرین تزار، و خانواده‌اش در ژوئیهٔ ۱۹۱۸ در یکاترین‌بورگ (سوردولوفسک کنونی) اعدام شدند.

رومانی[1]

جمهوری سوسیالیستی رومانی در ساحل دریای سیاه با شوروی، یوگسلاوی، مجارستان و بلغارستان همسایه است. مساحت ۲۳۷،۵۰۰ کیلومتر مربع، جمعیت ۲۴ میلیون نفر و مرکز بخارست. تا سال ۱۸۶۲ امیرنشین خودمختاری در قلمرو عثمانی بود و کم کم استقلال کامل خود را تا ۱۸۷۷ بازیافت. چارلز، عضو خانوادهٔ سلطنتی هوهنزولرن- سیگمارینگن، با نام کارول اول از ۱۸۸۱ تا ۱۹۱٤ (زمان مرگ) بر کشور حکمروایی کرد. در سال های ۲۰ــ ۱۹۱۳ مساحتِ رومانی به دو برابر سابق رسید. درپی دومین جنگ بالکان دوبروجای جنوبی، و در ۱۸ــ۱۹۱۶ **ترانسیلوانیا**، **بسارابی**، **بوکووینا** و قسمت اعظم دشت مجارستان در ازای اتحاد با فرانسه و بریتانیا، ضمیمهٔ رومانی شد. گرچه رومانی در ۵ مارس ۱۹۱۸ با آلمان معاهدهٔ صلح جداگانه بست، اما دو روز پیش از پایان جنگ جهانی اول به آلمان اعلان جنگ دوباره داد و در کنار متفقین قرار گرفت. در فاصلهٔ دو جنگ جهانی، فساد و سیاست ضدّیهودی و سلطهٔ «**گارد آهنین**» (دسته‌جات فاشیست) اوضاع کشور را نابسامان کرد. **کارول دوم** پادشاه رومانی به عبث کوشید تا از یکسو در **اتحاد صغیر** وارد شود و از سوی دیگر به نازی‌ها نفت بفروشد. در

1-Romania (Rumania).

خلال دورهٔ همکاری هیتلر - استالین (۴۰ — ۱۹۳۹)، رومانی بخشی از سرزمین های خود را بناچار به شوروی، مجارستان و بلغارستان واگذار کرد، اما **ژنرال آنتونسکو** کشور را در اردوی دول محور قرار داد. با ورود ارتش سرخ به مرزهای رومانی، میشل پادشاه رومانی و جانشین **کارول دوم**، آنتونسکو را دستگیر کرد و به آلمان اعلان جنگ داد (۱۵ اوت ۱۹۴۴).

رومانی در ۹ ماههٔ آخر جنگ با آلمان تلفات انسانی سنگینی متحمل گردید و همین امر موجب شد تا در **پیمان‌های صلح پاریس** مراعات این کشور را بکنند (۱۹۴۷). شوروی ها در آغاز به میشل شاه رومانی نظر مساعد داشتند و نشان پیروزی به او دادند، اماً از مارس ۱۹۴۵ پادشاه، زیر فشار شوروی ها مجبور شد به جبههٔ دموکراتیک امتیازهایی بدهد و سرانجام در ۳۰ دسامبر ۱۹۴۷ استعفا کرد. درپی آن، جمهوری خلق، و سپس «جمهوری سوسیالیستی» رومانی اعلام شد (۱۹۵۶). کشور به رهبری **گئورگیو دژو چائوشسکو** ضمن حفظ عضویت کشور در **پیمان** ورشو از نوعی استقلال عمل در داخل بلوک شوروی برخوردار است.

رومل، اِروین[1] (۱۹۴۴ — ۱۸۹۱)

مارشال آلمانی. در جنگ جهانی اول با عملیات درخشان خویش در ارتش سوم به کسب عالیترین نشان نظامی موفق شد. در ۱۹۳۸ به سبب کفایت و سازماندهی، نظر هیتلر را جلب کرد. در جنگ جهانی دوم به سمت فرمانده نیروهای آلمان نازی در افریقا منصوب شد (۱۹۴۱) و درپی شِکست های ایتالیا در شمال افریقا رومل توانست با استراتژی های ابتکاری اش موقعیت **قوای محور** را تقویت کند. وی به «روباه صحرا» ملقب شد. در نبرد **اَلْعَلَمِیْن** از **قوای** بریتانیا شکست خورد و به آلمان فرا خوانده شد،

1- Rommel, Erwin.

در حالی که هنوز نبرد **شمال افریقا** پایان نیافته بود. در فوریهٔ ۱۹۴۴ مسئول برپایی دیوار دفاعی آتلانتیک شد و در جریان عملیات «**روز ــ ر**» در فرانسه، سمت فرماندهی «ارتش گروه ب» آلمان را داشت. در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۴۴ در نزدیکی سن لو با رگبار مسلسل هواپیما، زخمی شد. گشتاپو به وی سوءظن برد و او را در توطئه ضدّ هیتلری **۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۴۴** مسئول شناخت و در ۱۴ اکتبر آن سال به نحو اسرارآمیزی درگذشت و گفته شد که ناچار به خودکشی شده بود.

روهر[1]

منطقهٔ صنعتی و معدنی آلمان باختری که در ژانویهٔ ۱۹۲۲ توسط بلژیک و فرانسه اشغال شد زیرا آلمان نتوانسته بود، تعهدات خود مبنی بر پرداخت **غرامت‌های جنگی** را انجام دهد. کارگران روهر مقاومتی نشان ندادند اما انگلستان و آمریکا عمل بلژیک - فرانسه را محکوم کردند. فرانسه از این اشغال بیش از آنکه سود ببرد زیان دید. قوای فرانسه تا ۱۹۲۵ در آنجا ماندند. در این تاریخ به موجب **پیمان لوکارنو** و با توجه به امیدی که به بهبود مناسبات آلمان - فرانسه می‌رفت، آنجا را ترک کردند.

ریبن تروپ، جوآکیم فون[2] (۱۹۴۶ ــ ۱۸۹۳)

وزیر خارجهٔ آلمان نازی. در جنگ جهانی اول شرکت داشت. پس از جنگ به مشروب‌فروشی پرداخت. در نیمه‌های دههٔ ۱۹۲۰ به نازی‌ها پیوست و از سوی هیتلر مأمور ایجاد سازمان جاسوسی خارجی شد. سازمانی که بنا نهاد هم پیش از به قدرت رسیدن هیتلر و هم هنگام زمامداری او، نقشی فعال

1- Ruhr. 2- Ribbentrop, Joachim von.

داشت. در اکتبر ۱۹۳۶ سفیر آلمان در بریتانیا، و در فوریهٔ ۱۹۳۸ در سمت وزیر خارجهٔ آلمان انطباق سیاست کشور با سیاست نازی‌ها را برعهده داشت. **پیمان سه‌جانبه** اوج این سیاست بود. **پیمان نازی ـ شوروی** (۲۳ اوت ۱۹۳۹) از دستاوردهای مهم ریبن تروپ محسوب می‌شود. در پایان جنگ در دادگاه نورنبرگ جنایتکار جنگی شناخته شد و به اعدام محکوم گردید. در ۱۶ اکتبر ۱۹۴۶ به‌دار آویخته شد.

ریسور جیمنتو[1]

واژهٔ ایتالیایی به معنای «رستاخیر». در سدهٔ هجدهم کاربرد ادبی داشت. اما در معنای خاص سیاسی، جنبشی است که وحدت و استقلال ایتالیا را در سدهٔ ۱۹ هدف قرار داده بود. در ۱۸۴۷ **کاوور** روزنامه‌ای به این نام منتشر کرد و از آن پس این واژه قبول عام یافت. ریسور جیمنتوچهار مرحله داشت: (۱) آمادگی فکری که پیشگامان آن **مازینی** و **جیوبرتی** بودند و مشخصهٔ آن جنبش **کاربوناری** بود (۴۷ ـ ۱۸۱۵)؛ (۲) انقلاب بی‌حاصل ۹ـ ۱۸۴۸ سبب شد تا اعتقاد و امید مردم از **پاپ پی نهم**، پاپ لیبرال و آزادیخواه به نومیدی گراید، ولی قهرمانی های **گاریبالدی** امید دوباره را به میهن‌پرستان بازگردانید؛ (۳) ۶۱ ـ ۱۸۵۰، در این دوره **کاوور** نماد میهن‌پرستان می شود. پی‌مون در رأس جنبش قرار می‌گیرد. لُمباردی در ۱۸۵۹ طی جنگی از اتریش بازپس گرفته می شود و در ۱۸۶۰ دوک‌نشین های شمالی با پی‌مون وحدت می یابند و به دنبال حرکت گازانبری قوای گاریبالدی و قوای پی‌مون و تسخیر کامل شبه‌جزیره، پادشاهی ایتالیا در مارس ۱۸۶۱ تشکیل می شود؛ (۴) ۷۰ـ ۱۸۶۱ دورهٔ انسجام، تسخیر ونیز در ۱۸۵۵ درپی جنگ مشترک ایتالیا- پروس با اتریش، و فتح رم در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰. در

1- Risorgimeto.

۱۹۱۹ با دست‌یابی ایتالیا به ترنتینو، ایستریا و تیرول جنوبی به موجب پیمان **سن ژرمن** ، ریسورجیمنتو نیز پایان می یابد.

ریکاردو، دیوید[1] (۱۸۲۳ــ۱۷۷۲)

اقتصاددان بزرگ انگلستان. او فرزند یک هلندی بود که از بورس لندن ثروت سرشاری گرد آورد. در ۱۷۸۶ به تجارت پرداخت و در ۱۸۰۹ نوشتن آثار اقتصادی را آغاز کرد. با انتشار کتاب «اصول اقتصاد سیاسی و مالیات ها» در ۱۸۱۷ به شهرتی بی سابقه دست یافت، و تا دههٔ ۱۸۵۰ در عالم اقتصاد سیاسی یکه‌تاز ماند. ریکاردو با دنبال کردن نظریه های **آدام اسمیت** و **مالتوس** نظریهٔ معروف «رانت» را ارائه کرد. او بُت سرمایه‌داران صنعتی انگلستان بود و آنان به یاری نظریه های ریکاردو، اشرافیت زمیندار را متهم می‌کردند که با استثمار کارگران و سایر مردم ثروت‌اندوزی می‌کنند. بسیاری از نظریه های ریکاردو از استحکام و انسجام علمی برخوردارند. ریکاردو از ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۲ (زمان مرگ) نمایندهٔ پارلمان انگلستان بود.

ریگان، رونالد[2]

چهلمین رئیس جمهور آمریکا. در ۱۹۱۱ در تامپیکو، ایلینویز متولد شد. مدتی گزارشگر ورزشی بود. سپس هنرپیشهٔ هالیوود شد. در ۲۵ فیلم شرکت کرد (۶۴ ــ ۱۹۳۷). نخستین فیلم او «حادثه روی خواهد داد» و آخرین آن «نظم و قانون» بود. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۶ در نیروی هوایی خدمت کرد. از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۴ فرماندار کالیفرنیا (از حزب **جمهوریخواه**) بود. در سال های

1- Ricardo, David 2- Reagan, Ronald Wilson

۱۹۶۸ و ۱۹۷٤ موفق نشد نامزدی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری را به دست آورد. اما در کنوانسیون ۱۹۸۰ دترویت به نامزدی این حزب برگزیده شد. او با اختصاص دادن آراء ٤۲ ایالت، جانشین **جیمی کارتر** رئیس جمهور وقت از حزب دموکرات شد. (البته مجموع آرای او تنها ۵۳ درصد کل آراء رأی‌دهندگان می‌شد) او به هنگام انتخاب مسن‌ترین رئیس جمهور آمریکا بود. محافل پولی و مالی، **راست جدید** و نهادهای بسیار محافظه‌کار صنعتی و نظامی و کلیسا از حامیان او در انتخابات بودند. در سیاست خارجی با نخستین وزیر خارجه‌اش **الکساندر هیگ** موافق نبود و به همین جهت جورج شولتز را به جای وی منصوب کرد. در ۳۰ مارس ۱۹۸۱ از یک توطئهٔ ترور جان سالم به‌در برد و گفته شد که جان هینکلی، ضارب او دیوانه بوده است. وی مبتکر **جنگ ستارگان** (طرح دفاع استراتژیک) و قهرمان **دومین جنگ سرد** است. در انتخابات ۱۹۸٤ نیز رقیب دموکرات خویش والتر موندیل را شکست داد. در نوامبر ۱۹۸۵ در ژنو با **گورباچف** رهبر شوروی دیدار کرد. در آخرین ماه‌های سال ۱۹۸۶ درپی افشای ماجرایی که به ایران‌گیت یا ایران- کنترا موسوم شد، به موقعیت ریگان به عنوان رئیس جمهور لطمهٔ شدیدی وارد شد.

رینو، پل[1] (۱۹۶۶ - ۱۸۷۸)

نخست‌وزیر فرانسه. در بارسلونه به دنیا آمد. پس از جنگ جهانی اول وارد سیاست شد و از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲٤ و نیز سال‌های ٤۰ - ۱۹۲۸ عضو پارلمان بود. پس از جنگ جهانی دوم نیز عضو مجمع ملی شد. در دههٔ ۱۹۳۰ به سبب مخالفت پیگیر با نازی‌ها شهرت یافت. وی از نظر بینش سیاسی، میانه‌رو متمایل به راست بود. در دههٔ ۱۹۳۰ پست‌های وزارتی داشت. در ۲۰

1- Reynaud, Paul

مارس ۱۹۴۰ نخست‌وزیر شد اما دیگر برای مقابله با رهبران نظامی تسلیم‌طلب در برابر هیتلر فرصتی باقی نمانده بود. وی تنها ۱۲ هفته نخست‌وزیر بود، چون قدرت او به خاطر معاون و جانشین‌اش، **مارشال پتن** — که خواهان آتش‌بس با آلمان بود — به شدت تضعیف شده بود. در ۲۸ ژوئن ۱۹۴۰ دوازده روز پس از استعفا از نخست‌وزیری در تصادف اتومبیل زخمی شد. دولت **ویشی** ویرا توقیف کرد و از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ توسط آلمان‌ها در اتریش زندانی بود. پس از جنگ بار دیگر عضو کابینهٔ فرانسه شد اما در ۱۹۵۳ موفق نشد کابینه را تشکیل دهد.

در سال‌های نخست **جمهوری پنجم** رئیس کمیتهٔ مالی مجمع ملی بود.

ریو، پیمان[1]

یا «پیمان کمک متقابل بین قاره‌ای آمریکا». در ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ در ریودوژانیرو (برزیل) به امضا رسید. نماینده‌گان تمامی کشورهای مستقل نیمکرهٔ غربی بجز کانادا، اکوادور و نیکاراگوئه در این پیمان شرکت داشتند. هدف پیمان، ایجاد امنیت دسته‌جمعی کشورهای قارهٔ آمریکا است و هر دولت امضا کننده موظف است در صورت تجاوز به یک کشور عضو پیمان، مداخلهٔ نظامی کند.

جملهٔ مسلحانه به یک کشور عضو به منزلهٔ حمله به همهٔ کشورهاست. منطقهٔ امنیتی این پیمان از قطب شمال تا قطب جنوب و تمامی قارهٔ آمریکا را دربر می‌گیرد. اما اگر ایالات متحده در خارج از این منطقه — مثلاً در آسیا، اروپا یا افریقا — مورد تجاوز و حملهٔ مسلحانه قرار گیرد دول عضو پیمان ریو تعهدی به حمایت از آمریکا ندارند.

1- Rio, Treaty of

ریورا، پریمو دِ[1] (۱۹۳۰ – ۱۸۷۰)

ژنرال و دیکتاتور اسپانیا. در نزدیکی کادیس زاده شد. پدرش فرماندار کل فیلیپین بود (در آن زمان فیلیپین مستعمرهٔ اسپانیا به شمار می رفت). پس از پایان تحصیلات به خدمت ارتش درآمد و هنگامی که سرهنگ ارتش بود کوشید فیلیپین را در استعمار اسپانیا نگاه دارد. این تلاش در ۱۸۸۹ به شکست انجامید. وی سپس به مراکش رفت و درجهٔ ژنرالی گرفت. هرج و مرج و استقلال‌طلبی کاتالان‌ها دولت پادشاهی اسپانیا را به شدت تضعیف کرد و در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۳ **آلفونسوی سیزدهم** پریمو را تشویق کرد تا قدرت را به دست گیرد و دولتی از نوع دولت های فاشیستی بر سر کار آورد. درپی این اقدام، کورتس منحل و حکومت نظامی اعلام شد. روزنامه های دولتی این درخواست پریمو را مرتباً چاپ می‌کردند: وفاداری به «مذهب، پادشاهی، و کشور». در دسامبر ۱۹۲۵ با مقاومت کارگران و دانشجویان از شدت دیکتاتوری کاسته شد. پریمو چهار سال به عنوان نخست‌وزیر حکومت کرد و در ۱۹۳۰ به سبب بیماری از کار سیاست کناره‌گیری نمود و چندی بعد درگذشت. پسرش، خوزه آنتونیو پریمود ریورا (۳۶ – ۱۹۰۳) باند **فالانژ** را بنیاد نهاد و در تعقیب آرمان های پدر در تشکیل دولت فاشیستی - کاتولیکی تلاش کرد. اما درپی جنگ **داخلی اسپانیا** توسط انقلابیون جمهوریخواه، در آلیکانته اعدام شد.

ریوکیو، جزایر[2]

مجمع‌الجزایری در ۵۰ مایلی جنوب باختری ژاپن که اسماً متعلق به ژاپن اما در کنترل کامل ایالات متحدهٔ آمریکا است. ایالات متحده در این جزایر خاصه در **اوکیناوا** تأسیسات و نیروهای نظامی دارد.

1- Rivera, (Miguél) Primo de 2-Ryukue Islands.

ریوولی، نبرد[1]

در روزهای ۱۵ــ ۱۴ ژانویهٔ ۱۷۹۷ **ناپلئون بناپارت** در این نخستین نبرد حساس خود به پیروزی رسید. وی که در آن تاریخ ۲۷ ساله بود در کرانهٔ رود آدیژ (یا آدیجه) ۱۰ مایلی شمال ورونا، و ۱۰ مایلی دریاچهٔ گاردا با ارتش اتریش به فرماندهی آلوینتسی درگیر شد. اتریشی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند و ناپلئون مانتوا را تسخیر کرد.

1- Rivoli, Battle of

ذ

زئیر[1] (کنگوی کینشازا، یا کنگوی بلژیک)

کشور زئیر در افریقای مرکزی بین آنگولا، کنگو، جمهوری افریقای مرکزی، سودان، روآندا، بوروندی، تانزانیا، زامبیا و اقیانوس اطلس قرار گرفته است. مساحت ۲،۳۴۵،۴۰۹ کیلومتر مربع؛ جمعیت ۳۰ میلیون؛ مرکز: کینشاسا. تا ۱۹۶۰ مستعمرهٔ بلژیک بود و در این تاریخ با عنوان «جمهوری دموکراتیک کنگو» در لئوپلدویل (کینشاسای کنونی) اعلام موجودیت کرد. در آستانهٔ استقلال، میان **لومومبا** رهبر میهن‌پرستان مترقی، و **موسی چومبه** عنصر وابسته به غرب، کشمکش آغاز شد. نابسامانی ها با قتل لومومبا افزایش یافت. سرانجام در ۱۹۶۵ **ژنرال موبوتو** که با سیای امریکا رابطهٔ نزدیکی داشت طی یک کودتا قدرت را به دست گرفت. حزب حاکم یا «جنبش انقلابی خلق» به یاری دول غربی هر نوع مخالفتی را به شدت سرکوب می‌کند، و به جای سوسیالیسم، افریقایی کردن کشور را شعار خود قرار داده است. در اجرای سیاست افریقایی کردن، کنگو به زئیر (رودی در کشور) تغییر نام داد. و طی فرمانی استفاده از همهٔ نام‌های اروپایی ممنوع اعلام شد. در ۱۹۷۸ کشتار و آشوب در **شابا** (کاتانگای سابق) نشان داد که حکومت مرکزی زئیر به رغم تأکید برتمرکز، در دفاع از ایالت های دوردست کشور توان چندانی ندارد.

زاپو ← زیمبابوه

1- Zaire.

زامبیا،[1] (نام سابق آن، رودزیای شمالی)

کشور زامبیا بین آنگولا، زئیر، تانزانیا، مالاوی، زیمبابوه، و نامیبیا واقع شده است و به دریا راه ندارد. مساحت ۷۵۲،۶۱۴ کیلومتر مربع؛ جمعیت ۶ میلیون نفر؛ مرکز لوزاکا.

زامبیا عضو جرگهٔ **مشترک المنافع** است. از ۱۸۸۹ مستعمرهٔ انگلستان شد و کمپانی افریقای جنوبی بریتانیا تا ۱۹۲۴ این سرزمین را اداره کرد. از آن زمان تحت الحمایهٔ انگلستان شد و ادارهٔ مستعمرات حکومت آنرا برعهده گرفت. در یک دورهٔ ده ساله (۶۳ — ۱۹۵۳) با **نیاسالند** و**رودزیای جنوبی** فدراسیونی تشکیل داد اما سلطهٔ سفیدپوستان نژادپرست **رودزیای جنوبی** بر مردم بومی گران آمد و جنبش استقلال طلبانهٔ ملی به رهبری **کنت کائوندا** سبب از هم‌پاشیدگی فدراسیون افریقای مرکزی شد. در ژانویهٔ ۱۹۶۴ رودزیای شمالی به استقلال داخلی رسید و ده ماه بعد (۲۴ اکتبر ۱۹۶۴) به نام جمهوری زامبیا استقلال کامل سیاسی خویش را بازیافت. وابستگی اقتصادی زامبیا به رودزیای جنوبی و وضع فوق‌العادهٔ آن کشور از ۱۹۶۵ به بعد، سبب وخامت وضع اقتصادی زامبیا شد. عناصر جمعیتی زامبیا را بیش از هفتاد قبیلهٔ عمدتاً متخاصم تشکیل می‌دهد. نظام چندحزبی و دموکراسی که به زعم دولتیان، کشور را در خطر تجزیه و کشمکش‌های قبیله‌ای قرار داده بود در دسامبر ۱۹۷۲ به دستور کائوندا ملغی شد. قانون اساسی جدیدی تدوین و نظام سیاسی تک‌حزبی برقرار گردید. اکنون «حزب مستقل ملی متحد» به رهبری کائوندا بر کشور حکومت می‌کنند. کنت کائوندا مقام ریاست جمهوری و نالومینو موندیا مقام نخست‌وزیری زامبیا (از ۱۹۸۱) را عهده‌دار می‌باشند.

زانو ← زیمبابوه

1- Zambia.

زپلین[1] (سفینهٔ هوایی یا بالون)

کنت فردینااندفون زپلین (۱۹۱۷ — ۱۸۳۸) در ۱۹۰۰ سفینه های هوایی را اختراع کرد. درپی پرواز ۱۲ ساعتهٔ سفینه ها برفرازسویس تا باواریا در۱۹۰۸، آلمانی ها نیز تصمیم به تولید و استفاده از آنها گرفتند. در ۱۹۰۹ از آنها برای نخستین بار در حمل مسافر استفاده شد. از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱٤ این زپلین ها بدون هیچ گونه تلفات جانی به حمل مسافر اشتغال داشتند. زپلین ها در جنگ جهانی اول مورد استفادهٔ نیروی دریایی و هوایی آلمان قرار گرفتند. و در بمباران آنتورپ، لیژ، ورشو و پاریس به کار رفتند. انگلستان ۵۳ بار مورد حملهٔ زپلین ها واقع شد و٥٥٦ غیرنظامی در اثر بمباران با زپلین جان خود را از دست دادند. در ۲۰— ۱۹ اکتبر ۱۹۱۷ با پیشرفت دفاع ضدّ هوایی، زپلین ها آسیب‌پذیر شدند. و از ۱۱ زپلین مهاجم، ٤ فروند آن سرنگون گردید. با پایان گرفتن جنگ از زپلین در حمل و نقل مسافر استفاده شد. از ۱۹۲۸ به بعد از زپلین درمسافرت بین امریکا و اروپا استفادهٔ گسترده‌ای به عمل آمد، اما از ٦ مه ۱۹۳۷ — که زپلین آلمانی «هیندنبورگ» در نیوجرسی آتش گرفت— استفاده از آنها به تدریج کاهش یافت.

زرقاء، رویداد

در آوریل ۱۹۵۷ راستگرایان اردن که از حکومت ملی **سلیمان نابلسی** (تنها نخست وزیر ملی در تاریخ اردن که با انتخابات آزاد و حزبی بر سر کار آمد) ناخشنود بودند تصمیم گرفتند با زیر فشار گزاردن **ملک حسین** پادشاه جوان اردن نابلسی را از کار برکنار کنند. ابوعلی نُوار رئیس ستاد ارتش ودوست دیرین ملک حسین طرّاح توطئه بود. به ملک حسین اطلاع داده شد که تانک ها

1- Zeppelines.

و زره‌پوش‌های تیپ زرهی زرقاء به سوی امّان در حرکت‌اند. ملک حسین از نابلسی، *ابوعلی‌نوار*، و علی حیاری (فرماندهٔ تیپ زرهی) توضیح خواست، نابلسی آنرا توطئه‌ای علیه دولت خود دانست و ابونوار از جانب امیران ارتش به ملک حسین هشدار داد که باید نابلسی برکنار شود و عبدالحلیم نمر نخست وزیر گردد. ملک حسین ابتدا با حضور در پادگان‌ها روحیهٔ ارتشیان را تقویت کرد و در همان حال از نیروهای بدوی قبیله‌ای وفادار به تاج و تخت کمک خواست. بظاهر توطئهٔ ابونوار سرکوب گردید. اما دولت دست راستی ابراهیم هاشم نیز جای حکومت نابلسی را گرفت و در سراسر اردن اعلام حکومت نظامی شد. تمامی حزب‌های سیاسی منحل شدند. اسرائیل، ایالات متحده و انگلستان نیز درپی کنار رفتن نابلسی پشتیبانی خود را از ملک حسین و دولت جدید اعلام داشتند. رویداد زرقاء به خواست‌های راستگرایان اردن و دولت‌های دوست اردن جامهٔ عمل پوشانید.

زعیم حُسنی (۱۸۹۹ــ۱۹۴۹)

رئیس جمهور سوریه. در حلب به دنیا آمد و در استانبول تحصیل نظام کرد. در ۱۹۲۰ به خدمت استعمار فرانسه در سوریه درآمد. در ۱۹۴۱ افسر ارتش فرانسهٔ **ویشی** بود. در ۱۹۴۸ رئیس ستاد ارتش سوریه شد. او نخستین کودتای نظامی را در سوریه به راه انداخت و این آغازگر یک رشته کودتاهای پیاپی در این کشور بود. در ۳۰ مارس ۱۹۴۹ نیروهای تحت فرمان حسنی زعیم وارد پایتخت سوریه شدند. زعیم، فیصل العسلی را برکنار و زندانی کرد و خود زمام امور را به دست گرفت. دولت حسنی زعیم خواهان آشتی با اسرائیل بود و مناسبات بسیار حسنه‌ای با فرانسه برقرار کرد. در ۱۴ اوت ۱۹۴۹ با کودتای **حناوی** دولت حسنی زعیم سرنگون و شخص وی به دست کودتاگران تیرباران شد.

زلاند نو[1]

کشور زلاند نو در اقیانوس آرام و در جنوب خاوری استرالیا واقع شده، مساحت آن ۲۶۹،۰۵۶ کیلومتر مربع، جمعیت ٤ میلیون نفر، مرکز ولینگتن. این سرزمین در ۱۶٤۲ توسط تاسمان کشف شد. در اکتبر ۱۷۶۹ کاپیتان جمیز کوک برای نخستین بار از آنجا دیدار کرد. اما تشکیل کمپانی زلاند نو در لندن در ۱۸۲۶ سرآغاز مهاجرت سفیدپوستان ــ عمدتاً انگلیسی ــ به جزایر زلاند نو شد. و بنا به پیمان ویتانگی، رؤسای قبیلهٔ مائوری حاکمیت انگلستان را پذیرفتند. کمپانی دومی توسط ادوارد گیبون ویک فیلد (۱۸۶۲ ــ ۱۷۹۶) در ۱۸۳۹ تشکیل گردید. در ۱۸۵۲ مستعمره دارای قانون اساسی، و در ۱۸۵۶ خودمختار شد. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۰۷ زلاند نو وضعیت **دومینیون** پیدا کرد. از آن پس زمینداران، خاصه در جزیرهٔ شمالی نفوذ سیاسی چشمگیری به دست آوردند. با نخست وزیری **ب. اف. ماسی** و ادغام و جذب نژاد بومی **مائوری**، این سرزمین به صورت دومینیون انگلیسی - اسکاتلندی درآمد. قوای نظامی زلاند نو در خلال جنگ جهانی اول و دوم در عملیات **گالیپولی**، گذرگاه المپ و ترموپیل، کرت، لیبی، و **کاسینو** لیاقت خویش را نشان دادند. بعد از جنگ جهانی دوم دولت زلاند نو سیاست خارجی خود را بر امور خاوردور و اقیانوس آرام متمرکز کرد. در پیمان **آنزوس** و **جنگ ویتنام** شرکت نمود. حکومت حزب کارگر به رهبری **ساویج** و **فریزر** (٤۹ ــ ۱۹۳۵) قوانین رفاه اجتماعی متعددی گذرانید. در **حکومت هولیوک**، زلاند نو روابط بازرگانی با استرالیا را توسعه داد. تا یکم ژانویهٔ ۱۹۶۲ زلاند نو قیمومت **ساموآی باختری** را برعهده داشت و در این تاریخ سرزمین مزبور به استقلال رسید. این کشور عضو **جامعهٔ مشترک المنافع** است.

1- New Zealand.

زلاند نو، قانون اسکان سرزمین بومیان[1]

به موجب قانون ۱۹۴۹ پارلمان زلاند نو تصمیم‌های مهمی به نفع بومیان **مائوری** اتخاذ کرد. این قانون از جمله اقدام اصلاحی دولت زلاند نو در رابطه با بومیان این سرزمین بود.

زِمْسْتْوُو[2]

نام روسی شورای استان یا منطقه در حکومت تزاری. **تزار الکساندر دوم** در ۱۸۴۶ به عنوان بخشی از اصلاحات خویش، این نهاد را معمول کرد و این امر در پیشبرد نظام حکومت محلی نقشی مهم برعهده داشت. هر زمستوو در سه کوریا (کالج انتخاباتی) جداگانه برای اشراف زمیندار، شهرنشینان، و دهقانان برگزیده می‌شد اما سلطه با نجبای زمیندار بود. از ۱۸۶۵ تا ۱۹۱۷ در ۲۷ استان روسیهٔ اروپا، زمستوو دایر بود. اما مناطق غیر روسی و شهرهای بزرگ زمستوو نداشت (شهرهای بزرگ از ۱۸۷۰ به بعد شوراهای شهرداری داشتند). زمستووها در پیشبرد بهداشت عمومی، راهسازی، توسعهٔ کشاورزی، و آموزش ابتدایی فعال بودند. و از آنجا که تا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه فاقد پارلمان مرکزی بود. شوراها (زمستوو) زمینهٔ مناسبی برای فعالیت روشنفکران و مخالفان سیاسی تزار را فراهم می‌کرد. رخنهٔ عناصر مترقی و انقلابی در زمستوو سوءظنّ مقام‌های تزاری را برانگیخته بود. در ۱۸۹۰ حق انتخاب زمستوو از دهقانان سلب شد. زمستوو به صورت نیروی سیاسی لیبرالی میانه‌رو تا ۱۹۱۷ در صحنهٔ سیاسی کشور باقی ماند.

1- Native Land Settlement Act. 2- Zemstvo.

زنان، آزادی ← برابری زن و مرد

زنان طرفدار حق رأی[1]

زنانی که در دنیای آنگلوساکسون طرفدار برقراری حق رأی زنان وهوادار ایده‌های خانم **پانکهرست** بودند. آنان به خاطر این هدف مبارزه کردند و به زندان افتادند و دست به اعتصاب غذا زدند. در انگلستان به زنان بالاتر از ۳۰ سال در ۱۹۱۸، و به زنان بالاتر از ۲۱ سال در ۱۹۲۸ حق رأی برابر با مردان داده شد. در ایالات متحده «انجمن طرفدار حق رأی زنان» در نوامبر ۱۸۶۹ در کلیولند، اوهایو دایر شد. این انجمن در ۱۸۹۰ با «انجمن ملی حق رأی زنان» به رهبری سوزان براول آنتونی (۱۹۰۶— ۱۸۲۰) متحد گردید. در وایومینگ از همان آغاز تأسیس ایالت (۱۸۸۹) زنان دارای حق رأی بودند. سپس در کلرادو (۱۸۹۳)، آیداهو (۱۸۹۶)، یوتاه (۱۸۹۶) نیز زنان از این حق برخوردار شدند. آنا هوارد شاو (۱۹۱۹— ۱۸۴۷) و کاری چاپمن کت (۱۹۴۷— ۱۸۵۹) در راه برقراری حق رأی زنان در سراسر آمریکا فعالیت‌های زیادی کردند. **پرزیدنت ویلسون** نیز از مبارزات آنان حمایت نمود. در نوزدهمین اصلاحیهٔ قانون اساسی آمریکا (۲۸ اوت ۱۹۲۰) حق رأی زنان آمریکا جنبهٔ قانونی و الزامی یافت. در زلاند نو در ۱۸۹۳ زنان از حق رأی برابر با مردان برخوردار شدند. تزار **نیکلای دوم** در ۱۹۰۶ فرمان حق رأی زنان فنلاند را (که جزئی از امپراتوری روسیه بود) امضا کرد. زنان نروژ در ۱۹۰۷، زنان فرانسه در ۱۹۴۴ و زنان سویس در ۱۹۷۱ دارای حق رأی شدند.

زولو، جنگ[2] (۱۸۷۹)

زولوها (بومیان افریقای جنوبی) در اوایل سدهٔ ۱۹ به رهبری پادشاهان

1- Suffragettes. 2- Zulu War.

جنگاور خویش سازمان نظامی مهیبی ایجاد کردند و هنگامی که سه‌ته‌وایو در ۱۸۷۳ به پادشاهی رسید، جمهوری بوئری **ترانسوال** خود را در خطر جدی یافت تا آنجا که بوئرها ناچار به درخواست کمک از بریتانیا شدند. سربارتل فریر کمیسر عالی انگلستان تصمیم به انهدام قدرت زولوها گرفت. و خودسرانه و برخلاف میل دولت بیکونسفیلد درژانویهٔ ۱۸۷۹ طی فرمانی خطاب به لرد چلمسفورد دستور ورود نیروهای انگلیسی به سرزمین زولوها را صادر کرد. زولوها با حملهٔ ناگهانی به اردوگاه ایساندهل و انا، وکشتن ۱۶۰۰ نفر— که نیمی انگلیسی بودند— کارایی خود را نشان دادند. در حمله‌ای دیگر نیز عدهٔ زیادی و از جمله پرنس امپریال تنها پسر **ناپلئون سوم** که داوطلبانه به خدمت انگلستان درآمده بود، کشته شدند. اما با رسیدن قوای کمکی ۱۰ هزار نفری به فرماندهی گارنت ولسلی ارتش زولو منهدم، و سه ته وایو کشته شد. **گلادستون** از جنگ زولو استفادهٔ تبلیغاتی کرد تا بی کفایتی دولت بیکونسفیلد را نشان دهد.

زیبراگ، حملهٔ[1] (۲۳ آوریل ۱۹۱۸)

دولت آلمان در ۱۹۱۴ در بندر بلژیکی بروژ تأسیساتی ایجاد کرد تا بتواند برای یو— بوت‌ها از آن استفاده کند. این کشتی‌ها از کانال زیبراگ و استاند وارد دریای شمال می‌شدند. دریادار انگلیسی روجرکیز (۱۹۴۵— ۱۸۷۲) کوشید تا با محاصرهٔ زیبراگ مانع خروج یو— بوت‌ها از پایگاه‌شان شود و همزمان با پیاده کردن نیرو در زیبراگ، سه کشتی را در کانال غرق کرد تا راه خروج را ببندد. نخستین حملهٔ بریتانیا به اُستاند با شکست مواجه شد. حملهٔ دوم به استاند در ۹ مه تا حدی موفقیت‌آمیز بود. با این حال هنگام مدّ دریا زیردریایی‌های کوچک، خط محاصره را می‌شکستند و وارد دریای

1- Zeebrugge Raid.

شمال می شدند. این پیروزی انگلیسی ها در محاصرهٔ آلمان درزیبراگ سبب تقویت روحیهٔ متفقین شد.

زیگفرید، خط [1]

در سپتامبر ۱۹۱۸ آلمان ها برای توصیف خط دفاعی شان از لنز تا رنس در جبههٔ باختری، این اصطلاح را به کار می بردند. هیتلر بعدها این نام را برای استحکامات مرزهای باختری آلمان (در برابر خط **ما ژینو**) به کار می‌گرفت. در نخستین هفتهٔ جنگ دوم جهانی، گشت های فرانسوی با مدافعان بیرونی خط زیگفرید در اطراف ساربروکن در تماس بودند اما تجهیزات سنگین برای رخنه تا راین را در اختیار نداشتند. در یکم فوریهٔ ۱۹۴۵ نیروهای آمریکایی به خط زیگفرید رسیدند و نیروهای انگلیسی و کانادایی به نفوذ در نقاط ضعیف شمالی خط، و عبور از راین در نزدیک میلینگن دست زدند (۹ــ ۸ فوریهٔ ۱۹۴۵). خط زیگفرید آنقدرها هم که نازی ها دربارهٔ عظمت آن داد سخن داده بودند قوی نبود و دوام نیاورد.

زیمبابوه [2] (یا رودزیای جنوبی)

کشور افریقایی زیمبابوه بین زامبیا، موزامبیک، افریقای جنوبی، و بوتسوانا قرار گرفته است و به دریا راه ندارد. مساحت ۵۹۰،۵۸۰کیلومتر مربع، جمعیت ۷ میلیون نفر، مرکز: هراره (سالیسبوری سابق). زیمبابوه نام شهری قدیمی است که در فاصلهٔ سده های ۹ تا ۱۴ در این منطقه برپا بوده و سپس ویران شده است. در ۱۹۶۱ **جوشوانکومو**، حزب ملی رودزیا، زاپو (اتحاد خلق

1- Siegfried Line. 1- Zimbabwe.

افریقایی زیمبابوه[1]) را بنا نهاد. **زانو** (اتحاد محلی افریقایی زیمبابوه) به رهبری رابرت موگابه نیز برای مبارزه با نژادپرستی تشکیل شد. اما رژیم سفیدپوست **یان اسمیت** هر دو را منحل کرد (سپتامبر ۱۹۶۲) و از آن پس نکومو در تانزانیا به فعالیت خویش ادامه داد. در یکم ژوئن ۱۹۷۹ قانون اساسی جدیدی تدوین شد که راه مصالحه با سیاه‌پوستان را در حکومتی تحت سیطرهٔ سفیدها هموار سازد. این قانون تا ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹ بیشتر دوام نیاورد. در ۱۸ — ۱۷ آوریل ۱۹۸۰ تشکیل جمهوری مستقل زیمبابوه اعلام و ربرت **موگابه** رهبر **زانو** که در انتخابات حائز اکثریت چشمگیری (۵۷ کرسی) شده بود به سمت نخستین رئیس کشور مستقل زیمبابوه برگزیده شد. موگابه ابتدا **جوشوانکومو** رهبر **زاپو** را که ۲۰ کرسی به دست آورده بود، در قدرت خود شریک کرد اما بعداً ضمن برکناری او از سمت های دولتی، حزب **زاپو** را نیز مورد تعقیب قرار داد. کنفرانس غیرمتعهدها در هراره در سال ۱۹۸۶ موقعیت زیمبابوه و رهبر آن، **موگابه** را در میان کشورهای افریقایی و جهان مستحکم‌تر ساخت.

زیمرمان، تلگرام[2]

در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۱۷ پیام رمزی آرتور زیمرمان (۱۹٤۰ — ۱۸۶٤)، وزیر خارجهٔ آلمان، به سفیر این کشور در مکزیک به دست سازمان جاسوسی انگلستان افتاد. زیمرمان امکان اتحاد آلمان - مکزیک را در صورت مداخلهٔ ایالات متحده در جنگ، مورد بررسی قرار داده و از مکزیک خواسته بود تا در صورت حملهٔ ایالات متحده به آلمان، مکزیک به آمریکا حمله کند و سه ایالت (نیومکزیکو، تکزاس و آریزونا) را که ایالات متحده به زور از مکزیک جدا کرده بود بازپس بگیرد. درپیام زیمرمان از امکان ترغیب ژاپن به تغییر موضع و اعلام جنگ آن کشور به ایالات متحده و تسخیر پایگاه های آمریکا در

1- Zimbabwe African Peoplés Union (Z. A. P. U.). 2- Zimmermann Telegram.

اقیانوس آرام نیز اشاره شده بود. این اطلاعات به ایالات متحده داده شد و در ۲ مارس در مطبوعات آمریکا انتشار یافت. قبلاً اقدام زیردریایی های آلمان در حمله به کشتی های آمریکایی، احساسات ضدّآلمانی در آمریکا را تقویت کرده بود. با افشای این پیام احساسات ضدّآلمانی به اوج خود رسید. این عوامل سبب تغییر موضع کنگرهٔ آمریکا و اعلان جنگ به آلمان شد (۶ آوریل ۱۹۱۷). البته مکزیک وژاپن هیچیک با پیشنهاد زیمرمان موافقت نکردند.

زینوویف، نامه های[1]

در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۴ در روزنامه های بریتانیا مطالبی به چاپ رسید که بنا به ادعای روزنامه ها، گریگوری زینوویف (۱۹۳۶ــ ۱۸۸۳)، رئیس کمینترن برای کمونیست های بریتانیا فرستاده و از آنان خواسته بود با دست زدن به تحریکات گوناگون، انقلاب سوسیالیستی بریتانیا را تسریع نمایند. این نامه چهار روز پیش از برگزاری انتخابات پارلمانی انگلستان منتشر شد. و به نظر می رسید هدف اصلی از انتشار آن مطالب جلب آرای طبقهٔ متوسط به نفع محافظه کاران بوده است. به عقیدهٔ رهبران کارگری، آن مطالب همه جعلی و به قصد ابقای حکومت محافظه کاران ساخته شده بود. از این نامه دو نسخه یکی برای وزارت خارجه (که صحت و اصالت آن تأیید گردید)، ودیگری برای روزنامهٔ «دیلی میل» فرستاده شد. دلیلی در دست نیست که نامه ها جعلی بوده باشند. اما بسیاری معتقد بودند که نامه ها توسط مهاجران روسی جعل شده اند. متن و محتوای نامه ها درهر حال می توانست با سیاست کمینترن و صدور انقلاب دمساز باشد. زینوویف دو سال بعد (۱۹۲۶) از سمت های حزبی و دولتی خویش برکنار و در اوت ۱۹۳۶ به جرم همکاری با ترتسکی در زندان لیوبیانکا اعدام شد.

1- Zinoviev Letters.



ژئوپلیتیک[1]

ژئوپلیتیک فرزند نامشروع جغرافیای سیاسی و علوم سیاسی است. این واژه را ابتدا دانشمند علوم سیاسی سوئد، رودلف کِیلِن به کار برد و سپس هالفور مکیندر کارشناس جغرافیای سیاسی انگلیسی و کارل هاوس‌هوفر آلمانی آنرا رواج دادند. درژئوپلیتیک، دولت یا ملت، ارگانیسم‌هایی تلقی می‌شوند که برای ادامهٔ زندگی در مبارزه‌ای جاودانه‌اند و در این مبارزه بُرد با دولت‌هایی است که کنترل نقاط خاصی از زمین را در دست دارند. بنا به گفتهٔ صاحبنظران ژئوپلیتیک، توسعهٔ این نقاط تابع قانونمندی است و این قانون از بررسی جغرافیا و تاریخ و کاربرد پیروزمندانه‌اش در سیاست خارجی حاصل می‌شود. نظریه‌های هاوس‌هوفر (خاصه «فضای حیاتی») مورد استفاده و بهره‌برداری ناسیونالیست‌های آلمان و حزب **نازی** قرار گرفت و توجیهی برای اقدام‌های جنگی و توسعه‌طلبانهٔ آلمان در دو جنگ جهانی فراهم آورد.

ژاپن[2]

مجمع‌الجزایر ژاپن در اقیانوس آرام شمالی نزدیک به ساحل آسیا واقع شده است. وسعت ۳۷۷،٦٤٤ کیلومتر مربع، جمعیت حدود ۱۲۰ میلیون، مرکز: توکیو. ژاپن تا پیش از به قدرت رسیدن امپراتور **موتسوهیتو** (دورهٔ

1- Geopolitics. 2-Japan.

فرمانروایی، ۱۹۱۲ — ۱۸۶۷)، کشوری فئودالی، عقب مانده و منزوی بود. دریاسالار پری آمریکایی در ۱۸۵۴ با استقرار ناو توپدار ایالات متحده در خلیج ژاپن، دولت این کشور را وادار به قبول داد و ستد ژاپن با بازرگانان آمریکایی کرد و ۶ سال بعد بین دو کشور پیمان تجارتی به امضاء رسید. ژاپن به سرعت راه صنعتی شدن را پیمود و در عصر تایشو و دوران امپراتوری یوشی هیتو در زمرهٔ قدرت های بزرگ جهان درآمد (۲۶ — ۱۹۱۲). در نخستین سال های امپراتوری هیروهیتو رهبران نظامی و ناسیونالیست ها از افسانهٔ قدرت الاهی امپراتور در راه تحکیم دیکتاتوری و تضعیف دموکراسی پارلمانی (که در دورهٔ تایشو رونقی یافته بود) استفاده کردند. تسخیر منچوری و تهاجم به چین در ۱۹۳۷؛ عقد پیمان سه‌جانبه با آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی علیه شوروی (پیمان ضدّ کمینترن)؛ تلاش در برقراری «حوزهٔ رفاه آسیای خاوری بزرگ»؛ تهاجم به پرل هاربور و جنگ با ایالات متحده و بریتانیا در دسامبر ۱۹۴۱؛ یکی پس از دیگری ژاپن را درگیر مسائل بین‌المللی کرد. بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی در ۶ و ۹ اوت ۱۹۴۵ توسط ایالات متحدهٔ آمریکا منجر به تسلیم ژاپن در ۱۵ اوت ۱۹۴۵ گردید. قوای آمریکایی، انگلیسی، استرالیایی و زلاند نو به فرماندهی ژنرال آمریکایی داگلاس مک آرتور ژاپن را اشغال کردند. دوران اشغال رسمی تا ۲۸ آوریل ۱۹۵۲ ادامه یافت و با امضای پیمان سانفرانسیسکو پایان گرفت. به هنگام اشغال، قانون اساسی تجدید نظر شده (۶ مارس ۱۹۴۶) از قدرت امپراتور به سود پارلمان کاست و هیروهیتو با از دست دادن تمامی قدرت اجرائی خود به نفع نهادهای دیگر، رئیس اسمی کشور شد. روند احیای دموکراسی با تقسیم زمین (۵۰ — ۱۹۴۶)، و گسترش عقاید نو دربارهٔ آموزش و رفتار اجتماعی همراه بود. ژاپن در فاصلهٔ ۶۰ — ۱۹۵۱ از مناسبات نزدیک با آمریکا بهره گرفت و «پیمان امنیت» (۸ سپتامبر ۱۹۵۱) بین دو کشور به امضا رسید. در تابستان ۱۹۶۰ پیمان مذکور به مدت ده سال دیگر تمدید شد که در تظاهراتی گسترده و ضد آمریکایی مورد اعتراض ژاپنی ها قرار گرفت. در مارس ۱۹۶۸ و نوامبر ۱۹۶۹ نیز تظاهرات مشابهی

انجام شد. رشد اقتصادی شگفت‌انگیز ژاپن در سال، بین سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹٦۵ با نرخ ۱۰ درصد همان چیزی است که معجزهٔ اقتصادی ژاپن نام گرفته است. از ۱۹٦۸ به بعد نسل جدید مبارزتر و ستیزه‌جوتر خواهان اصلاحات ریشه‌ای بوده است. در همین سال‌ها بود که سازمان تروریستی «ارتش سرخ ژاپن» ایجاد شد. سرفرماندهی متفقین در زمان اشغال، کنسرن عظیم زایباتسو را درهم شکست و ۱۲۰۰ شرکت بزرگ را از کنترل ۱۱ کنسرن خارج ساخت ولی در ۱۹۵۲ دوباره وضع به حال سابق برگشت. قانون اساسی ۱۹٤۷ ژاپن، این کشور را از داشتن نیروی ارتشی زمینی، هوایی و دریایی ممنوع می‌کرد. اما ارتش ژاپن تحت نام‌ها و عناوین گوناگون از قبیل «قوای پلیس»، «پلیس ذخیرهٔ ملی»، «نیروی امنیت ملی»، «نیروی زمینی دفاع از خود» (که در ۱۹٦۸ به ۲۵۰ هزار نفر می‌رسید) تجدید حیات می‌کند. در ۱۹٤۸ حزب لیبرال ژاپن قدرت را به دست گرفت و از ۱۹۵٤ با (ادغام لیبرال‌های ناراضی «در حزب مترقی»)، «حزب دموکراتیک» ایجاد شد که در سال ۱۹۵۵ به قدرت رسید. حزب دموکراتیک و حزب لیبرال در ۱۹۵۵ حزب متحد لیبرال دموکرات را به وجود آوردند، حزب اپوزیسیون قدرتمند در تمام این ادوار «حزب سوسیالیست» بوده است احزاب دیگر کشور، «سوسیال دموکرات»، «کمونیست»، «مستقل»، «کومیتو» (مذهبی بودایی) می‌باشند. هنوز محافلی در ژاپن (و عمدتاً محافظه‌کاران دست راستی) با توسل به ناسیونالیسم ژاپنی دعوای بازپس گرفتن جزایر ساخالین و کوریل را (که ژاپن به زور از روسیه گرفته بود و در پایان جنگ دوم به شوروی بازگردانده شد) مطرح می‌کنند.

ژاکوبَن‌ها [1]

در انقلاب کبیر فرانسه به رادیکال‌ترین گروه انقلابیون که رُبسپیر رهبر

1- Jacobins.

و سخنگوی آنان بود ژاکوبن گفته می‌شد. این نام از «باشگاه ژاکوبن» که به «جامعهٔ دوستان قانون اساسی» تعلق داشت، گرفته شد. ساختمان باشگاه، قبل از انقلاب، صومعهٔ «سن روش» متعلق به دومینیکن‌ها بود. دومینیکن‌ها را ژاکوبن می‌نامیدند زیرا مقر اولیه‌شان درپاریس موقوفهٔ «سن‌ژاک» بود. از ۱۷۹۳ در تمامی شهرهای بزرگ، باشگاه ژاکوبن‌ها دایر شد و این باشگاه‌ها درواقع صدای انقلاب بود. اعضای باشگاه با هر حرکت ضدّ انقلابی مقابله می‌کردند. با اعدام رُبسپیر در ترمیدور، باشگاه ژاکوبن‌ها نیز درپاریس بسته شد (۱۲ نوامبر ۱۷۹۴). از آن‌پس رادیکال‌ترین جناح انقلابی در هر انقلاب را ژاکوبن نامیدند. به عنوان مثال، لنین در انقلاب روسیه، بلشویک‌ها را ژاکوبن‌های زمان می‌داند.

ژنو، قراردادهای [1]

به موجب این قراردادها در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۵۴ و به دنبال شکست بزرگ فرانسویان در دین‌بین‌فو به استعمار فرانسه بر هندوچین (ویتنام، کامبوج، لائوس) پایان داده شد. وزیران خارجهٔ فرانسه، انگلستان، شوروی، ایالات متحده و چین و نیز نمایندگان کامبوج، لائوس، ویتنام شمالی و جنوبی در کنفرانس دوماههٔ ژنو در مورد آتش‌بس در مدار ۱۷ درجه بین دو ویتنام به توافق رسیدند و مقرر شد کمیسیون نظارت بین‌المللی مرکب از کانادا، هند و لهستان بر اجرای آتش‌بس نظارت داشته باشد.

ژنو، کنفرانس‌های [2]

تعیین ژنو به عنوان مقرجامعهٔ ملل ، این شهر را کانون کنفرانس‌های

1- Geneva Agreements. 2- Geneva Conferences.

بین‌المللی ساخت. در دورهٔ بین دو جنگ، در مورد تعرفه‌ها، تجارت، و مسائل اقتصادی، به‌ترتیب در تاریخ مه ۱۹۲۷، فوریهٔ ۱۹۳۰، و نوامبر ۱۹۳۰، کنفرانس‌های مهمی در ژنو برپا شد. **کنفرانس خلع سلاح** نیز در این شهر برگزار گردید. در آوریل تا اکتبر ۱۹۴۷ نیز کنفرانس تعرفه منجر به برقراری **گات** شد و همین امر چارچوب کارگزاری تعرفه را در سازمان ملل متحد طرح‌ریزی کرد. بعد از جنگ جهانی دوم نیز کنفرانس‌های مهمی در ژنو برپا شد. کنفرانس مربوط به کره و هندوچین (مه– ژوئیهٔ ۱۹۵۴) به **قراردادهای ژنو** انجامید. کنفرانس سران دول بزرگ که در ۲۳–۱۸ ژوئیهٔ ۱۹۵۵ با شرکت خروشچف، بولگانین (شوروی)، آیزنهاور (آمریکا)، **ایدن** (بریتانیا)، و ادگار فور (فرانسه) و به منظور یافتن راه‌حلی برای پایان دادن به **جنگ سرد** برپا گردید، سرانجام به یک رشته قراردادهای فرهنگی بین کشورهای بزرگ منجر شد. در ژوئیهٔ ۱۹۵۸ کنفرانس مربوط به بازرسی آزمایش‌های اتمی؛ کنفرانس ۲۱ دسامبر ۱۹۷۳ به منظور یافتن راه‌حلی برای خاورمیانه با نظارت سازمان ملل و با شرکت مصر، شوروی، ایالات متحده، اردن و اسرائیل؛ و تشکیل مجدد آن در مه ۱۹۷۴ (و این بار با شرکت سوریه نیز)؛ کنفرانس مربوط به **رودزیای جنوبی** (اکتبر– نوامبر ۱۹۷۵ که با شکست روبروشد؛) همگی از کنفرانس‌های مهم چند دههٔ اخیر در ژنو بوده‌اند. کنفرانس عالی سران آمریکا – شوروی با شرکت **ریگان – گورباچف** در ۱۹۸۵ آخرین کنفرانسی از این نوع در ژنو است.

ژوئیه، توطئه[1]

مهم‌ترین تلاشی که در آلمان نازی به قصد سرنگونی رژیم و پایان دادن به جنگ دوم جهانی صورت گرفت. عناصر مخالف نازیسم در ارتش،

1- July Conspiracy.

اشرافیت پروس، دیپلمات‌های سابق، کارمندان، و اعضای اتحادیه‌های کارگری در این توطئه شرکت داشتند. سرهنگ فون اشتافنبرگ بمبی در زیر میز کنفرانس هیتلر در مقرّ او در راستنبرگ — پروس خاوری — کار گذاشت. قرار بر آن بود که همزمان با کشتن هیتلر فیلد مارشال ویتسلبن و ژنرال بک، برلین را از دست نازی‌ها آزاد سازند و دولتی به رهبری کارل گوردلر، شهردار پیشین لایپزیگ تشکیل گردد. توطئه ناکام ماند زیرا هیتلر فقط زخم مختصری برداشت و با اقدامات ارنست رِمِر، افسر اس اس در برلین، عوامل توطئه دستگیر شدند. و در برابر انتقام‌جویی وحشیانهٔ نازی‌ها مردانه ایستادند و جان باختند. ویتسلبن، گوردلر، ۱۳ ژنرال و دو سفیر اعدام شدند. پانزده نفر از سران توطئه خودکشی کردند که مارشال رومل از آن جمله بود. توطئه، خشم نازی‌ها را نسبت به محافل دیگر نیز برانگیخت. لیبرال‌های جوان آلمان (حلقهٔ کریساو)، و ایده‌آلیست‌های هوادار دیتریش بان‌هوفر، کشیش لوتران، نیز در معرض انتقام نازی‌ها قرار گرفتند. با این حال بازتاب این توطئه درپاریس و وین بسیار دلگرم کننده بود.

ژوتلند (اسکاژراک)، نبرد[1]

(۳۱ مه تا یکم ژوئن ۱۹۱۶) نبرد بزرگ دریایی در جنگ جهانی اول. در بعد از ظهر ۳۱ مه اسکادران زیردریایی بریتانیا (دریاسالار بیتی ۱۹۳۵— ۱۸۷۱) با ناوگان بزرگ آلمان (دریادار هیپر ۱۹۳۲— ۱۸۶۳) درگیر شد. با آغاز شدن شب، ناوگان‌های اصلی هر دو کشور (به فرماندهی دریادار جلیکو و دریادار «شیر») نیز وارد کارزار شدند و تا بامداد فردا نبرد ادامه یافت. با آنکه کشتی‌های بریتانیا به نسبت ۱۵۱ به ۹۹ بر آلمان برتری داشت اما قدرت آتش آلمان به این کشور امکان داد تا بندر ژوتلند را دوباره تصرف کند.

1- Jutland Battle.

تلفات دو طرف سنگین بود. از نظر تاکتیکی نبرد نتیجهٔ قطعی به بار نیاورد اما از نظر استراتژیکی نبرد به سود بریتانیا تمام شد چون گرچه به فوریت سلطهٔ این کشور را بر دریای شمال مسجل نساخت اما آلمان‌ها را وادار ساخت کشتی هایشان را نزدیک ساحل خویش نگاه دارند. آلمان‌ها به این نبرد «اسکاژراک» نام داده‌اند.

ژورس، ژان[1] (۱۹۱۴-۱۸۵۹)

از رهبران سوسیالیست فرانسه و استاد فلسفهٔ دانشگاه تولوز. سال های ۹-۱۸۸۵؛ ۸-۱۸۹۳؛ و ۱۴-۱۹۰۲ نمایندهٔ مجلس بود. ژورس که از سنت های انقلابی و مبارزات کارگری کشورش الهام می‌گرفت، بیشتر یک سوسیالیست فرانسوی بود تا مارکسیست. با اینکه از نویسندگان و سخنرانان برجستهٔ سوسیالیست های زمان خویش بود، احترام او به حقوق فردی سبب درگیری اش با سوسیالیست های ارتدکس می شد. اما همدلی او با **دریفوس** و دشمنی اش با **آنتی سمیتیسم** عدهٔ زیادی را به سوسیالیسم جلب کرد. ژورس مجبور شد مصوبات بین الملل دوم کنگرهٔ آمستردام (۱۹۰۵) که شرکت سوسیالیست ها را در دولت ائتلافی بورژوایی ممنوع می‌کرد بپذیرد. در ۸ سال آخر عمرش با ناسیونالیسم افراطی مبارزه کرد. او به جای نظام‌وظیفه و ارتش سربازان، هوادار «میلیشیای شهروندی» بود و در جنگ بین آلمان و فرانسه کوشید کارگران دو کشور را با یکدیگر و علیه دولت هاشان متحد سازد. در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۴ یک ناسیونالیست متعصب فرانسوی در کافهٔ پاریزین ویرا ترور کرد. روزنامهٔ اومانیتهٔ فرانسه که از ۱۹۰۴ به بعد منتشر می شود از یادگارهای ژان ژورس است.

1- Jaurés, Jean.

ژوفر، ژوزف ژاک سزار[1] (۱۹۳۱ – ۱۸۵۲)

مارشال فرانسوی. در ۱۸۷۰ به ارتش پیوست. درنبردهای استعماری فرانسه در هندوچین و شمال افریقا شرکت داشت و با عبور دادن قوای فرانسه از صحرا و تسخیر تیمبوکتو به اخذ نشان نائل گردید. در ۱۹۱۱ رئیس ستاد ارتش و در ۱۹۱٤ فرماندهٔ نیروهای زمینی فرانسه در جنگ جهانی شد. فرماندهی نخستین ضدّ حملهٔ نبرد **مارن** با او بود. بعدها به جبههٔ باختری جنگ منتقل شد. او مورد احترام سربازان، دولتمردان و نظامیان بود. اما شکست در نبرد سُم سبب بی اعتباری وی گردید. در ۱۹۱۶ به درجهٔ مارشالی رسید و فرماندهٔ کل قوای فرانسه شد. در ۱۹۱۷ رئیس شورای جنگ متفقین، و از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۰ وزیر جنگ فرانسه بود.

ژوکف، گئورگی کنستانتینوویچ[2] (۱۹۷۶ – ۱۸۹۵)

مارشال اتحاد شوروی. پدرش دهقان بود. او در ۱۹۱٤ به ارتش پیوست. در مه-سپتامبر ۱۹۳۹ که ژاپنی ها را در مغولستان شکست داد و جلو پیشروی‌شان را گرفت، شهرت عام یافت. در جنگ جهانی دوم از فرماندهان برجستهٔ ارتش سرخ شد. در سپتامبر ۱۹٤۱ در دفاع از لنینگراد شرکت داشت. دو حملهٔ آلمان به مسکو را دفع نمود. و در ۶ دسامبر ۱۹٤۱ اولین ضدّ حملهٔ شوروی علیه آلمان را فرماندهی کرد. برنامه‌های او در دفاع از **استالینگراد** به ثمر رسید (۱۹٤۲). در نبرد تانک ها در کورسک به پیروزی دست یافت و به دنبال آن به **بیلوروسی** (۱۹٤٤)، وأدر (۱۶ آوریل ۱۹٤۵) حمله کرد که سقوط برلین را در ۲ مه ۱۹٤۵ به دنبال داشت. سپس فرمانده ارتش شوروی در مناطق اشغالی شد. در زمان نخست وزیری **خروشچف** وزیر دفاع شوروی

1- Joffre, Joseph Jacques Cesaire. 2- Zhukov, Georgy Konstantinovich.

بود (۷ــ ۱۹۵۵). در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۷ ژوکف ناگهان از همهٔ مقام‌های خود خلع گردید و متهم شد که جلو نفوذ حزب را در ارتش گرفته و کیش شخصیت خود را رواج می‌داده است.

ژیروندن‌ها [1]

گروهی از نمایندگان مجمع قانونگذاری فرانسه از ۱۷۹۱، و نمایندگان **کنوانسیون** در ۱۷۹۲. از آنجا که اکثر اینان از ناحیهٔ ژیروند بودند به این نام خوانده می‌شدند. بریسو، رولان و همسرش پتیون از رهبران ژیروندن‌ها بودند. آنان رقیب **ژاکوبن‌ها** محسوب می‌شدند. به دولت طبقهٔ متوسط و رژیمی میانه‌رو و معتدل عقیده داشتند. در اوایل سال ۱۷۹۳ فرانسه را به عمد وارد جنگ با هلند، بریتانیا و اسپانیا کردند و درپی نخستین شکست‌های فرانسه، از سوی ژاکوبن‌ها به بی‌لیاقتی متهم شدند. ژیروندن‌ها از اینکه ژاکوبن‌ها به تودهٔ مردم اتکا داشتند سخت در هراس بودند. آنان در تلاش برای سرنگونی ژاکوبن‌ها ناکام ماندند. و بعد از ۳۱ اکتبر ۱۷۹۳ همهٔ رهبران سرشناس‌شان اعدام شدند.

ژیسکاردستن، والری [2]

رئیس جمهور فرانسه. در ۱۹۲۶ متولد شد. پدرش مدیر مالی کمیسیون عالی راین اشغال شده بود. در ۱۹۵۶ نمایندهٔ گلیست‌ها در مجمع ملی شد و تا ۱۹۷٤ در مجمع عضویت داشت. ژرژ پمپیدو در ۱۹۶۲ وی را به وزارت دارایی برگماشت و تا زمان مرگ پمپیدو در این سمت باقی ماند. در انتخاباتی که

1- Girondins. 2- Giscard d'Estaing ,Valéry.

پس از مرگ پمپیدو برگزار گردید، او به عنوان سومین رئیس جمهور در **جمهوری پنجم** برگزیده شد (۱۹ مه ۱۹۷۴). بعد از لوئی ناپلئون در ۱۸۴۸، ژیسکاردستن جوان‌ترین رئیس جمهور فرانسه بود. محافل محافظه کار فرانسه از سیاست های ژیسکادستن راضی نبودند. در انتخابات پارلمانی مارس ۱۹۷۸ دولت ائتلافی هواداران ژیسکاردستن و گلیست ها اکثریت را به دست آوردند. بعد از آن میان رمون‌بار، نخست‌وزیر و ژاک شیراک، رهبر گلیست ها اختلاف افتاد. ماجرای دریافت هدیه (قطعات الماس) از **امپراتور بوکاسا** توسط ژیسکاردستن چه در زمان وزارت و چه در زمان ریاست جمهوری، رسوایی ای به پا کرد و این امر شاید یکی از علت های شکست ژیسکاردستن در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۰ مه ۱۹۸۱ از رقیب سوسیالیست اش **فرانسوا میتران** بود.



ساحل طلا[1]

نام مستعمرهٔ بریتانیا در افریقای باختری شامل ساحل طلا، آشانتی، و «سرزمین های شمالی». در ٦ مارس ١٩٤٧ همراه با توگوی بریتانیا — که بریتانیا قیمومت آنرا برعهده داشت— به صورت دومینیون درآمدند و عضو جرگهٔ مشترک المنافع شدند. نام بعدی این سرزمین گانا است.

ساحل عاج[2]

جمهوری ساحل عاج در افریقای باختری در ساحل اقیانوس اطلس و بین کشورهای لیبریا، گینه، مالی، بورکینا فاسو، و گانا واقع شده ٣٢٢،٤٦٣ کیلومتر مربع مساحت و ٦ میلیون جمعیت دارد پایتخت: آبی جان. فرانسه در ١٨٤٢ باریکهٔ ساحلی را اشغال کرد ودر ١٨٩٣ بقیهٔ سرزمین را مستعمرهٔ خود ساخت. بعداً ساحل عاج یکی از ٨ کشور تشکیل دهندهٔ افریقای باختری فرانسه شد. با تشکیل جامعهٔ فرانسه، ساحل عاج در ٤ دسامبر ١٩٥٨ عضو جامعه شد و استقلال یافت. در ژوئن ١٩٦٠ از جامعه جدا شد و در ٧ اوت ١٩٦٠ هرگونه پیوند استعماری با فرانسه را گسست. قوهٔ قانونگذاری در مجمع ٧٠ نفری است که هر ٥ سال یکبار با رأی مردم تشکیل می شود. در انتخابات ٢٩ نوامبر ١٩٧٠ «حزب دموکرات ساحل عاج» تنها حزب مجاز کشور تمامی ٧٠ کرسی

1- Gold Coast. 2- Ivory Coast.

را به خود اختصاص داد. این حزب جانشین حزب «اتحاد برای پیشبرد سیاسی و اقتصادی ساحل عاج» شد. هر دو حزب مخلوق رئیس جمهور کشور **فلیکس هوفوئه بوینی** بودند. وی چندین بار به ریاست جمهوری ساحل عاج برگزیده شد و هوادار نزدیکی با فرانسه است. ساحل عاج به رهبری فلیکس در اتحادیهٔ سست کشورهای همسایه (داهومی، بورکینافاسو، نیجر و توگو) به نام «شورای دول متحد» گردآمد تا همکاری اقتصادی مستعمره‌های پیشین فرانسه در افریقا را عملی سازد.

سادات، طرح صلح[1] (۲۱ ــ ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷)

سادات رئیس جمهور مصر درپی بحران اقتصادی مصر، و بالا رفتن هزینه‌های نظامی کشور و نیز درچرخشی برای نزدیکی هرچه بیشتر به غرب، بناگهان تصمیم گرفت برای فیصله بخشیدن به بحران خاورمیانه به اورشلیم سفر کند و مسائل اعراب را در کنشت (پارلمان اسرائیل) مطرح سازد. سادات ظاهراً طی پیشنهادی غیرمترقبه (بعدها معلوم شد که مدت‌ها قبل این پیشنهاد مورد موافقت دو کشور مصر و اسرائیل قرار گرفته بود) گفت که اگر اسرائیل از او دعوت کند به اورشلیم خواهد رفت. **مناخیم بگین**، نخست وزیر وقت اسرائیل از او دعوت کرد. سادات در سومین هفتهٔ نوامبر ۱۹۷۷ به اورشلیم رفت. این نخستین اقدام یک کشور عرب در به رسمیت شناختن کامل و رسمی اسرائیل بود. سازمان آزادیبخش فلسطین (**ساف**) و نیز دولت‌های عراق، سوریه، لیبی و الجزایر این اقدام سادات را قویاً محکوم کردند. کشورهای عرب با مصر قطع رابطه کردند. مذاکرات مصرواسرائیل درمصر، انگلستان، و **کمپ‌دیوید** (سپتامبر ۱۹۷۸) ادامه یافت و در کمپ دیوید با وساطت **جیمی کارتر** رئیس جمهور آمریکا، سادات و بگین دیدار کردند و توافق کمپ دیوید

1- Sadat Initiative.

را امضا کردند.

سادات، محمّد انور[1] (۸۱ – ۱۹۱۸)

در دهکده‌ای در دلتای نیل به دنیا آمد. در آکادمی نظامی قاهره به تحصیل پرداخت با **جمال عبدالناصر** آشنا شد. وی به جنبش «افسران آزاد» پیوست واین جنبش درکودتای ۱۹۵۲ فاروق، پادشاه مصر را سرنگون کرد و به عمر حکومت پادشاهی خاتمه داد. بعد از این جریان، سادات وزیر کشور شد، سردبیری الجمهوریه و الطاهر را برعهده گرفت. از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ دبیرکل «وحدت ملی مصر» (سلف «وحدت سوسیالیست عرب») بود. او دبیرکل کنگرهٔ اسلامی و رئیس کنفرانس آسیایی – آفریقایی قاهره (۱۹۵۸) بود. از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ رئیس مجمع ملی، و از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ عضو شورای ریاست جمهوری بود. با تشکیل **جمهوری متحدهٔ عربی**، سادات معاون رئیس جمهور متحدهٔ عربی شد (۶۷ – ۱۹۶۴). در دسامبر ۱۹۶۹ بار دیگر معاون رئیس جمهور شد و با درگذشت ناگهانی و اسرارآمیز جمال عبدالناصر در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰، بنا به قانون اساسی مصر، رئیس جمهور موقت کشور شد. مجمع ملی ویرا به ریاست جمهوری برگزید و در انتخابات ۱۶ اکتبر ۱۹۷۰ با کسب ۹۰ درصد آراء مردم، ریاست جمهوری او جنبهٔ انتخابی به خود گرفت. در ۱۷ اکتبر به عنوان رئیس جمهور ادای سوگند کرد. ابتدا مانند عبدالناصر رویهٔ خصمانه‌ای نسبت به اسرائیل درپیش گرفت و با سیاست‌های جنبش عدم‌تعهد، دوستی با اعراب و روابط نزدیک با شوروی به راه ناصر رفت. اما بعد از اندک مدتی یاران باوفای ناصر را دستگیر و زندانی کرد، مستشاران شوروی را از مصر اخراج کرد، با کودتای کمونیست‌ها علیه جعفر نمیری — به یاری معمر قذافی رهبر لیبی — به مبارزه برخاست. درجنگ اکتبر ۱۹۷۳

1- Sadat, Mohammad Anwar

مصری‌ها از **کانال سوئز** گذشتند اما اسرائیل ضدحمله را شروع کرد و به جادهٔ قاهره رسید. سادات به غرب نزدیکتر شد، وابستگی مصر به کمک‌های نظامی شوروی را قطع کرد و بیش از آنکه نگران مسألهٔ فلسطین باشد توجه خود را به مسائل شمال افریقا معطوف نمود. در ۵ ژوئن ۱۹۷۵ **کانال سوئز** — که از جنگ ۶ روزهٔ ۱۹۶۷ بسته شده بود — به روی کشتی‌ها باز شد. سادات از قذافی، متحد سابق خود برید و تنش در مرزهای مصر — لیبی (ژوئیهٔ ۱۹۷۷) شدت گرفت. **طرح صلح سادات** در نوامبر ۱۹۷۷ و سفر او (در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷) به عنوان نخستین رئیس یک کشور عرب به اورشلیم تحت اشغال اسرائیل، سرانجام به قراردادهای **کمپ دیوید** منجر شد. سادات با وساطت کارتر، رئیس جمهور آمریکا، با مناخیم بگین نخست‌وزیر اسرائیل به توافق رسید و روابط مصر و اسرائیل به حالت عادی درآمد و بین دو کشور سفیر مبادله شد. این امر، سبب تحریم مصر از سوی کشورهای عرب شد و سادات در ۶ اکتبر ۱۹۸۱ هنگامی که در یک مراسم نظامی حاضر شده بود به دست یک نظامی مصری به نام خالد اسلامبولی کشته شد. حسنی مبارک معاون وی، به دنبال یک انتخابات جانشین سادات شد و کوشید با سیاستی میانه‌رو، افراط کاری‌های سادات را در گرایش به غرب و اسرائیل، تعدیل کند.

سادووا، نبرد[1] (۳ ژوئیهٔ ۱۸۶۶)

یا نبرد کونیگ گراتسه. نبرد بزرگ پروس - اتریش در بوهم در ۶۵ مایلی پراگ. قوای اتریش به فرماندهی بندیکت توسط نیروهای پروس به فرماندهی اسمی ویلهلم و فرماندهی عملی **مولتکه** به سختی شکست خوردند. علت پیروزی پروس رسیدن قوای تازه‌نفس پروس به فرماندهی ولیعهد فردریک بود. اتریشی‌ها تاب پایداری نیاوردند و آتش‌بس در ۲۶ ژوئیه منعقد

1- Sadowa, Battle of.

شد. نبرد سادووا نمایش پایان سلطهٔ اتریش بر سرزمین های آلمان، و سرآغاز اقتدار پروس در اروپا بود. اتریش در یک روز ۲۴ هزار نفر کشته و زخمی و ۱۳ هزار اسیر داد.

سار[1]

ناحیه‌ای ژرمنی در ساحل رود راین که معادن غنی زغال‌سنگ دارد و مساحت آن ۱۰۰۰ مایل مربع است و در حوضهٔ رود سار واقع شده است. جامعهٔ ملل مسئولیت ادارهٔ سار را در سال های ۱۹۳۵ — ۱۹۱۹ برعهده گرفت. و معادن ذغال آن را فرانسه به عنوان غرامت جنگی مورد بهره‌برداری قرار می داد. در یک رأی گیری عمومی در سار در ۱۳ ژانویهٔ ۱۹۳۵ اکثریت مردم به الحاق سرزمین سار به آلمان رأی دادند و دو ماه بعد الحاق انجام گرفت. اشغال سار در پایان جنگ جهانی اول به صورت نوعی وحدت اقتصادی با سار و ایجاد حکومت خودمختار محلی در منطقه بود. (۵۶ — ۱۹۴۷). در یکم ژانویهٔ ۱۹۵۷ سار به قلمرو آلمان باختری پیوست و در پاییز ۱۹۵۹ آخرین امتیازهای فرانسه بر سار به موجب پیمانی پایان گرفت.

ساراگات، جوزپه[2]

رئیس جمهور ایتالیا. اقتصاددان و روزنامه‌نگار و عضو حزب سوسیالیست. در زمامداری موسولینی خارج از ایتالیا بود. در ۱۹۴۳ به کشور بازگشت و در نخستین کابینه بونونی وزیر مشاور شد (۱۹۴۴). در ۱۹۴۶ رئیس مجلس مؤسسان شد. با نزدیکی روابط حزب سوسیالیست به رهبری ننی با حزب

1- Saar. 2- Saragat, Giuseppe

کمونیست به رهبری تولیاتی مخالف بود و به همین جهت از حزب سوسیالیست برید و حزب سوسیال دموکرات را بنا نهاد اما مجدداً با حزب سوسیالیست درهم ادغام شد (۱۹۶۶). در کابینهٔ گاسپری معاون نخست‌وزیر شد ۹ــ ۱۹۴۷. و همین پست را در سال‌های ۹ــ ۱۹۵۷ برعهده داشت. در کابینهٔ آلدومورو وزیر خارجه و در ۱۹۶۴ پنجمین رئیس جمهور ایتالیای پس از فاشیست‌ها شد.

ساراواک[1]

سرزمینی در شمال باختری بورنئو. این سرزمین با مالایا و صباح فدراسیون مالزیا را تشکیل می‌دهند. مرکز آن کوچینگ است. حدود یکصد سال زیر فرمانروایی خانوادهٔ بروکس بود. سرجمس بروکس انگلیسی در ۱۸۴۱ از سوی سلطان برونئی عهده‌دار مقام حکومت شد؛ از ۱۸۸۸ به بعد ساراواک تحت‌الحمایهٔ انگلستان شد و از ۱۹۴۶ به بعد رسماً از سوی خانوادهٔ بروکس (راجه‌های سفید) به دولت انگلستان واگذار گردید.

در ۱۹۴۱ بنا به توافق انگلستان، مالایا و سنگاپور؛ مالایا، صباح (یا بورنئوی شمالی انگلیس) و سنگاپور و ساراواک درهم ادغام‌شدند و کشور مستقلی در جامعهٔ مشترک‌المنافع انگلستان ایجاد شد. سنگاپور در ۱۹۶۵ از این فدراسیون جدا شد و اعلام استقلال کرد. بخشی از بورنئو که کالیمانتان نام دارد جزو قلمروی اندونزی است و از همین قسمت در سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ دولت اندونزی به رهبری سوکارنو مبارزه‌ای را به منظور رویارویی و متلاشی کردن فدراسیون مالزی ــ که آنرا ساخت استعمار انگلستان می‌دانست ــ ادامه داد.

1- Saravak.

سارائوو[1]

از سال ۱۸۵۰ پایتخت یوگسلاوی (که ایالت سابق عثمانی یا اتریش به نام بُسنی بود). در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ ولیعهد اتریش **فرانسوا فردیناند** و همسرش در سارایوو به ضرب گلولهٔ یک میهن‌پرست یوگسلاوی به نام گاوریلو پرینسیپ، اهل صرب و دانشجوی عضو جنبش میهنی به قتل رسیدند. جنبش میهنی صرب، ملادا بوسنا (بُسنی جوان) بود و اسلحه را از سازمان مخفی **دست سیاه** گرفته بود. اتریشی ها که بهانهٔ خوبی برای سرکوب جنبش میهن‌پرستانهٔ صربستان پیدا کرده بودند دولت صربستان را متهم به مداخله در ترور ولیعهد اتریش کردند. در ۲۸ ژوئیه اولتیماتوم سختی به دولت صربستان دادند و بدین ترتیب جنگ جهانی اول آغاز شد. هرگز ثابت نشد که دولت صرب در این قضیه دست داشته است. اما شاید بتوان افسران جوان را در قضیه ذیمدخل دانست. پرینسیپ که به خاطر کمی سنّ محکوم به اعدام نشد در آوریل ۱۹۱۸ در سن ۲۳ سالگی در حبس اتریشی ها درگذشت. هم کمونیست ها و هم فرمانروایان یوگسلاوی در فاصلهٔ دو جنگ جهانی، پرینسیپ را قهرمان ملی قلمداد کرده‌اند.

سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد ← یونسکو

سازمان اطلاعات مرکزی ← سیا.

سازمان بین‌المللی تجارت[2]

در منشور **هاوانا** مقرر شده بود که به منظور اجرای طرح هایی در راه حذف

1- Sarajevo. 2- International Trade Organization.

موانع تجاری، سازمان بین‌المللی تجارت تشکیل شود. منشور هاوانا با شرکت ۵۴ کشور در ۸– ۱۹۴۷ در هاوانا برگزار شد و یک کمیته را مأمور تدارک نخستین سازمان بین‌المللی تجارت کرد. ایالات متحده منشور را امضا نکرد و سازمان مزبور نیز هرگز دایر نشد. کمیتهٔ تدارک کوشید رابط بین **گات** و کشورهای عضو باشد. در ۱۹۵۵ امضا کنندگان **گات** تصمیم به دایر کردن سازمان دیگری بنام **سازمان تجارت و همکاری** گرفتند تا بازوی اجرایی **گات** بشود.

سازمان پیمان آسیای جنوب خاوری ← سیتو [1]

سازمان پیمان مرکزی ← سنتو [2]

سازمان تجارت و همکاری [3]

بنا به توافق کشورهای عضو **گات** در ۱۹۵۵، مقرر شد که این کارگزاری بین‌المللی دایر گردد و مجری **قرارداد عمومی تعرفه و تجارت** باشد. ابتدا امید می‌رفت **سازمان بین‌المللی تجارت** که طبق **منشور هاوانا** ایجاد می‌شود به جای این کارگزاری نیز انجام وظیفه کند اما **سازمان بین‌المللی تجارت** هرگز تشکیل نشد زیرا دولت ایالات متحده از تصویب نهایی منشور هاوانا سرباز زد.

1- South East Asian Treaty Organization. 2- Central Treaty Organization.

3- Organization for Trade and Co-Operation.

سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت ← اوپک [1]

سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی [2]

در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۱ توسّط ۲۰ کشور (ایالات متحده، انگلستان، ترکیه، سویس، سوئد، اسپانیا، پرتغال، نروژ، هلند، لوکزامبورگ، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، یونان، فرانسه، آلمان فدرال، دانمارک، کانادا، بلژیک و اتریش) به جای **سازمان همکاری اقتصادی اروپا** ایجاد شد. اعضای آن همان ۱۸ عضو سازمان همکاری اقتصادی اروپا به اضافهٔ کانادا و ایالات متحده بودند. ژاپن (در۱۹۶۳) وفنلاند(در۱۹۶۸) واسترالیا نیزاعضای سازمان شدند. تشویق و هماهنگ‌سازی سیاست‌های اقتصادی کشورهای عضو؛ کمک به توسعهٔ اقتصاد کشورهای عضوو غیرعضو؛ تسهیل توسعهٔ داد و ستد جهانی و رفع موانع تجارت بین‌المللی از وظایف این سازمان است.

ساف (سازمان آزادی‌بخش فلسطین)

در ماه مه ۱۹۶۴ درپی سازش و تفاهم گروه‌های عرب فلسطینی، این سازمان در اردن تشکیل شد. از ۱۹۶۷ **جناح الفتح** به ریاست **یاسرعرفات** بر این سازمان تسلط داشته است. گروه‌های دیگر فلسطینی نظیر «جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین»، و **سپتامبر سیاه** در واکنش به سیاست خصمانهٔ اسرائیل به فلسطینی‌ها و حمایت بیدریغ غرب و رژیم‌های غربگرای منطقه از اسرائیل، دست به عملیات هواپیماربایی، سوءقصد، بمب‌گذاری در داخل و خارج

1- Organization of Petroleum Exporting Countries.
2- Organization for Economic Co-Operation and Development (O.E.C.D.)

اسرائیل زدند. مشخص نیست که سازمان آزادی‌بخش فلسطین تا چه حد در عملیاتی نظیر **کشتار المپیک مونیخ**، انتبه و غیره نقش داشته است و تا چه حد این عملیات به ابتکار گروه‌های وابسته به سازمان انجام شده است. تلاش ملک حسین پادشاه اردن در کنترل کردن اقدام‌های فلسطینی ها علیه اسرائیل منجر به جنگ داخلی در اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ شد. از آن پس فلسطینی ها از اردن رانده شدند و در سوریه و عمدتاً لبنان مستقر شدند.در اکتبر ۱۹۷٤ کشورهای عرب در رباط، **ساف** را به عنوان تنها نمایندهٔ مردم فلسطین به رسمیت شناختند، و در ۲۲ مارس ۱۹۷٤ نمایندگان **ساف** در نیویورک درمقرّ سازمان ملل حاضر شدند تا در مورد وضعیت غرب رود اردن که در اشغال اسرائیل است، و سایر مشکلات فلسطینی ها مطالبی به گوش نمایندگان کشورهای جهان در سازمان ملل برسانند. از موفقیت های اسرائیل پس از این مرحله، ایجاد شکاف در صفوف فلسطینی ها در**ساف** و تشدید دشمنی بین جناح عرفات و سایر جناح ها در درون **ساف** بود. تعدادی از رهبران دو جناح فلسطینی در شهرهای اروپا ترور شدند ولی به رغم این بحران‌ها ساف توانست سرپا باقی بماند و پاره‌ای کشورها از جمله هند، اتریش و قبرس نمایندگان ساف را در سطح دیپلماتیک بپذیرند. قدرت گیری ساف در لبنان، اسرائیل و پاره‌ای از کشورهای مرتجع منطقه را به وحشت و در فکر چاره‌جویی انداخت. حملات سبعانهٔ هوایی اسرائیل به دستور**مناخیم بگین** نخست‌وزیر آن دولت در ژوئیهٔ ۱۹۸۱ به پناهگاه‌های فلسطینی ها سرانجام منجر به خروج آنان از لبنان شد. مقر سازمان به تونس انتقال یافت و فلسطینی ها با توجه به گرایش هایشان به یمن، سوریه، اردن و دیگر کشورهای منطقه رفتند. آخرین تحول در امر**ساف** بمباران مقر این سازمان در تونس توسط هواپیماهای اسرائیل در ۱۹۸۵ بود که این امر نیز قدرت **ساف** را تا حد زیادی تضعیف کرد.

در هیأت اجرائی ساف ۳ نماینده از الفتح، ۲ نماینده از الصاعقه (هوادار سوریه)، یک نماینده از جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین و یک نماینده از جبههٔ دموکراتیک خلق عضویت دارند.

ساکو ـ وانزِتی، محاکمهٔ[1] (٧ ـ ١٩٢٠)

نیکولا ساکو (١٩٢٧ ـ ١٨٩١)، و بارتولومئو وانزتی (١٩٢٧ ـ ١٨٨٨) دو ایتالیایی تبعهٔ ایالات متحده بودند. در ماه مه ١٩٢٠ به اتهام سرقت مسلحانه و کشتن دو نفر در کارخانهٔ کفش ماساچوست، دستگیر شدند. شواهد پلیس چندان قانع کننده نبود، اما قاضی با پیشداوری و غرض‌ورزی علیه شان رأی داد. عده‌ای درخواست تبرئهٔ آنها را کردند. پژوهش ٦ سال طول کشید. آزادیخواهان و روشنفکران اروپا و آمریکا خواهان تبرئهٔ ساکو ـ وانزتی بودند. فرماندار ماساچوست کمیسیونی را به ریاست رئیس دانشگاه هاروارد مأمور رسیدگی به قضیه کرد و این کمیسیون رأی دادگاه دائر بر محکومیت دو متهم را ابرام کرد. در ٢٣ اوت ١٩٢٧ ساکو ـ وانزتی با صندلی الکتریکی اعدام شدند. با اعدام آنان یکرشته تظاهرات علیه دستگاه دادگستری ایالات متحده و «جوّ ضدّ سرخی» که بر آن حاکم است در سراسر دنیای متمدن برپا شد. نفرت دادگاه از ساکو ـ وانزتی به سبب عقاید آنارشیستی این دو نفر بود.

سالازار، آنتونیو د الیویرا[2]

نخست‌وزیر پرتغال. درپی کودتای ١٩٢٦ عهده‌دار پست وزارت دارایی شد که این وزارت دوامی نیافت. از ١٩٢٨ مجدداً به کابینهٔ پرتغال وارد شد. در ١٩٣٢ نخست‌وزیر پرتغال شد و تا ٣٦ سال بعد در این سمت باقی ماند و حکومت دیکتاتوری فاشیستی را بر سراسر پرتغال گسترش داد. او از معدود دیکتاتورهایی است که با دعوت قبلی به این سمت برگزیده شد تا به قول خودش **دولت نوینی** ایجاد کند. قانون اساسی او در رفراندوم ١٩٣٣ تصویب شد و درپی کسب قدرت، حزب **اتحاد ملی** (تنها سازمان سیاسی ای که در

1- Sacco - Vanzetti Case (1920 - 27)   2- Salazar, António dé Oliveira.

دیکتاتوری سالازار مجاز و آزاد بود) را بنا نهاد. لژ یون پرتغال و جنبش جوانان نیز از سازمان‌های ایجاد شده توسط سالازار بودند. وی در ۱۹۶۸ بیمار شد و در ۱۹۷۰ درگذشت و جای او را دکتر مارچلو کایتانو گرفت.

سالامی، تاکتیک[1]

تاکتیکی که طی آن یکی از عناصر تشکیل دهندهٔ حکومت ائتلافی از طریق حذف گام به گام شرکای حکومتی و احزاب مؤتلف، قدرت را به انحصار خود درمی‌آورد. این تاکتیک که در اروپای شرقی بعد از ۱۹۴۵ به کار گرفته شد، در سایر کشورها و در جهان سوم نیز مورد استفاده قرار گرفته است. ماتیاس راکوشی رهبر حزب کمونیست مجارستان که این اصطلاح را ابداع کرده شرح می دهد که چگونه حزب خرده‌مالکان و حزب سوسیال دموکرات، جناح راست و میانه را از دست دادند و سرانجام جذب حزب حاکم شدند.

سالان، رائول آلبین لویی[2] (متولد ۱۸۹۹)

ژنرال دست راستی فرانسوی. در سن‌سیر تحصیل کرد و در ۱۹۱۹ به خدمت ارتش درآمد. در جنگ جهانی دوم در واحد تحت فرماندهی **دوگل** در **افریقای باختری فرانسه**، و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ در هندوچین خدمت کرد. در نوامبر ۱۹۵۶ در الجزایر به عنوان افسر عالیرتبه مشغول انجام وظیفه شد و از ژوئن تا دسامبر ۱۹۵۸ فرمانده کل قوای فرانسه در الجزیره بود. با ژنرال دوگل در مورد انقراض **جمهوری چهارم فرانسه** موافق بود اما بر سر فیصلهٔ همیشگی

1- Salami Tactics. 2-Salan, Raoul Albine

مسألهٔ **الجزایر** با پرزیدنت دوگل درافتاد زیرا خواهان آن بود که فرانسه، الجزایر را برای همیشه نگاه دارد. از فوریهٔ ۱۹۵۹ تا ژوئن ۱۹۶۰ پست مهم فرماندار نظامی پاریس به وی محول شد. وی در این سمت، حکومت غیر نظامی دوگل را تهدید می‌کرد. در بقیهٔ سال ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۶۱ در اسپانیا **سازمان ارتش سری** را تشکیل داد. این ارتش در ۲۲ آوریل ۱۹۶۱ در الجزایر دست به شورش علیه دوگل زد. شورش با شکست روبرو شد و سالان فرار کرد. در الجزیره توقیف شد و به جرم خیانت به زندان ابد محکوم گردید. پس از ۶ سال اقامت در زندان تول، مورد عفو ژنرال دوگل قرار گرفت (ژوئن ۱۹۶۸).

سالت[1]

مذاکرات محدود کردن سلاح های استراتژیک. در نوامبر ۱۹۶۹ و پیرو سیاست **تنش زدایی**، ایالات متحده و اتحاد شوروی یکرشته مذاکره پیرامون محدود کردن سلاح های اتمی استراتژیکی انجام دادند و این گفتگوها تا ۱۹۷۶ نیز ادامه یافت. پرزیدنت **جانسون** درژانویهٔ ۱۹۶۷ در تلاشی به منظور محدود کردن مسابقهٔ تسلیحاتی و کمک به **تنش زدایی** پیشنهاد چنین مذاکراتی را کرده بود. دور نخست مذاکرات (سالت ۱) منجر به امضای پیمان محدود کردن موشک های قاره‌پیمای دفاعی و نیز توافق در مورد محدود کردن سلاح های استراتژیک شد (مه ۱۹۷۲). محدود کردن سلاح های استراتژیک موضوع سالت ۲ که در وین از سوی کارتر و برژنف درژوئن ۱۹۷۹ امضا شده بود بنا بود پس از ۵ سال از تاریخ ۱۹۷۲ به امضا برسدو دو قدرت بزرگ، سلاح های استراتژیک تهاجمی را محدود کنند. اما مذاکرات سالت ۲ به دلایلی چند به نتیجه نرسید. کنگرهٔ آمریکا از تصویب سالت ۲ خودداری کرد و پیدایش قدرتمندانهٔ **راست جدید** در صحنهٔ سیاسی آمریکا با پیروزی **ریگان** و

1- SALT.

هواداراتش در کنگره، عصر تازهٔ **دومین جنگ سرد** را درپی داشت و مانعی جدی در راه سالت ۲ ایجاد کرد. مذاکرات فورد- برژنف در ولادی‌وستوک (۱۹۷۴) و مذاکرات ریگان- گورباچف (ژنو ۱۹۸۵) نیز کمکی به از میان رفتن موانع تصویب سالت ۲ نکرد. در یکم ژوئیهٔ ۱۹۸۲ در ژنو مذاکره کنندگان آمریکایی پیشنهاد «مذاکرات کاهش سلاح های استراتژیک» (**استارت**[1]) را دادند.

سالونیک (تسالونیکی)[2]

شهر باستانی دریای اژه و مهم‌ترین بندر مقدونیه. در سدهٔ ۱۹ اتریش تصمیم به احداث راه‌آهنی از طریق بالکان به سالونیک گرفت. اتریش در نظر داشت این بندر را نیز مانند بندر تریست توسعه بخشد. موانع طبیعی موجود، اتریشی ها را در اجرای نقشه‌شان ناکام گذاشت. در ۹ نوامبر ۱۹۱۲ در خلال **جنگ‌های بالکان**، یونانی ها سالونیک را تسخیر کردند. بلغاری ها که نیروهایشان به فاصلهٔ یک روز از یونانی ها عقب مانده بود در حسرت تصرف سالونیک ماندند. در اکتبر ۱۹۱۵ که مشخص شد قدرت های مرکزی و بلغارستان درصدد حمله به صربستان اند، انگلستان و فرانسه در سالونیک قوا پیاده کردند. شاه یونان از این اقدام حمایت نکرد اما **ونیزلوس** مرد قدرتمند یونان از متفقین پشتیبانی نمود. متفقین نتوانستند صربستان را نجات دهند اما سالونیک را به صورت پایگاه حمله به بلغارستان نگاه داشتند. مارشال فرانشه- دواسپرای پیمان متارکه با بلغارستان را در این شهر امضا کرد (۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸). در فاصلهٔ بین دو جنگ جهانی بخشی از بندر به عنوان «منطقهٔ آزاد» به یوگسلاوی واگذار شد. در ۱۹۲۳ جابجایی عمده‌ای در جمعیت سالونیک روی داد. یونانی تبارهایی که تَوسط آتاتورک از آناتولی رانده شدند، ترکان

1- Strategic Arms Reduction Talks (START). 2- Salonica (Tessaloniki).

سالونیک را مجبور به ترک شهر و سکونت در ترکیه کردند. در آوریل ۱۹۴۱ نازی‌ها سالونیک را تصرف کردند و یهودیان اسپانیایی تبار سالونیک را که از سدهٔ ۱۶ در این بندر مستقر شده بودند قتل‌عام کردند.

سالونیک، نبرد[1] (۱۸ — ۱۹۱۵)

در اکتبر ۱۹۱۵ هنگامی که بر متفقین مسلم شد که آلمان، اتریش— هنگری و بلغارستان در تدارک حملهٔ تهاجمی علیه **صربستان‌اند** فرانسه و بریتانیا قوایی به سالونیک اعزام داشتند به این امید که به صرب‌ها کمک کنند. **کنستانتین اول** پادشاه یونان به نقض بیطرفی یونان اعتراض کرد اما **ونیزلوس** دولتمرد متنفذ یونان از اقدام متفقین حمایت نمود. البته این نیرو کمک چندانی به صربستان نکرد اما با گشوده شدن «جبههٔ مقدونیه» سالونیک مورد استفاده نظامی متفقین قرار می‌گرفت و بنا بود در حمله به اتریش، بلغارستان و عثمانی مورد بهره‌برداری نظامی قرار گیرد. **کلمانسو** از این نقشه ناخرسند بود. در این هنگام ارتشی از فرانسویان، انگلیسی‌ها، صرب‌ها، ایتالیایی‌ها و روس‌ها و نیز نیروهای ونیزلوس در اطراف سالونیک مستقر شدند. **ژنرال فرانشه دواسپرای** درسپتامبر ۱۹۱۸ در طول مرز یونان— صربستان دست به تهاجمی گسترده زد و قوای بلغاری را شکست داد. و با پایان گرفتن جنگ نیروهای متفقین از سالونیک به سوی شمال (دانوب) و شرق (قسطنطنیه) عزیمت کردند.

سالیسبوری، لرد[2] (۱۸۳۰ — ۱۹۰۳)

نامش رُبرت گاسکوین— سیسیل. نخست‌وزیر محافظه کار بریتانیا. در

1- Salonika Campaign. 2-Salisbury, Lord

ایتون و آکسفورد تحصیل کرد. عضو مجلس عوام (۶۸ — ۱۸۵۳)، وزیر امور هندوستان (۷— ۱۸۶۶)، وزیر خارجه (۸۰ — ۱۸۷۸) و نخست‌وزیر (۶ — ۱۸۸۵، ۹۲— ۱۸۸۶، ۱۹۰۲ — ۱۸۹۵)، بجز دو دورهٔ کوتاه (یکی در ۱۸۸۶ و یکی در ۲— ۱۹۰۰) سالیسبوری پست نخست‌وزیری و وزارت خارجه را با هم یکجا برعهده داشت. او که سیاستمداری محافظه کار بود به اصلاحات داخلی کشور توجه چندانی نداشت و بیشتر توجهش را صرف توسعهٔ امپراتوری و سیاست خارجی می‌کرد. از پیشرفت دموکراسی نیز نگران بود. در سیاست خارجی زیر بار تعهدات درازمدت نمی‌رفت. و **انزوای با شکوه** محصول این سیاست اوست. برادرزادهٔ او، **لرد بالفور** در ۱۹۰۲ جای وی را در پست نخست‌وزیری گرفت. پسر او لرد ربرت سسیل (۱۹۵۸— ۱۸۶۴) از تدوین‌کنندگان میثاق **جامعهٔ ملل** بود و در ۱۹۳۷ به خاطر فعالیت‌های صلح‌جویانه‌اش جایزهٔ صلح نوبل را ربود.

ساموآ[1]

مجمع‌الجزایری در مرکز اقیانوس آرام. این جزایر در اواخر دههٔ ۱۸۹۰ مستعمرهٔ آلمان وسپس مستعمرهٔ ایالات متحده شد. از ۱۸۹۹ هفت جزیرهٔ خاوری آن به نام ساموآی آمریکا به حاکمیت ایالات متحده درآمدند و تا ۱۹۵۱ در این وضع باقی ماندند. در این مدت ابتدا نیروی دریایی ایالات متحده و سپس وزارت کشور با کمک یک پارلمان (مرکب ازدومجلس) امورجزایر هفت گانه را اداره می‌کردند. ساموآی باختری بویژه جزیرهٔ اوپولو از ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۴ مستعمرهٔ آلمان بود. نیروی اعزامی زلاند نو این جزایر را از تصرف آلمان خارج کرد (۳۰ اوت ۱۹۱۴). **جامعهٔ ملل** سرپرستی ساموآی باختری را به زلاند نو داد و دورهٔ سرپرستی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ طول کشید. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۱ تحت

1- Samoa.

قیمومت سازمان ملل متحد بود. در ۱۹۵۹ زلاند نو دست به ایجاد حکومت خودمختار ساموآی باختری زد. در یکم ژانویهٔ ۱۹۶۲ ساموآی باختری به عنوان نخستین کشور مستقل جزایر پولینزی اعلام موجودیت کرد و با حفظ استقلال عضو مشترک‌المنافع بریتانیا شد.

مساحت ساموآی باختری ۲۹۳۶ کیلومتر مربع، جمعیت کمتر از نیم میلیون، پایتخت: آپیا. مساحت ساموآی آمریکا ۱۹۶ کیلومتر مربع، جمعیت، ۵۰ هزار نفر، پایتخت، پاگو پاگو.

سان استفانو، پیمان[1]

با این پیمان در ۳ مارس ۱۸۷۸ به جنگ ۸ــ ۱۸۷۷ روسیه- عثمانی ــ که انگیزه‌های پان اسلاویستی داشت ــ پایان داده شد. دولت خودمختار بلغارستان درپی این پیمان تشکیل شد. این کشور شامل مقدونیه و بندری در دریای اژه نیز بود. روسیه در قفقاز نیز به موجب پیمان، مزایایی به دست آورد؛ صربستان و مونته‌نگرو توسعهٔ ارضی یافتند؛ استقلال صربستان مورد تأیید قرار گرفت وعثمانی موظف به‌پرداخت غرامت شد. اتریش ازاین‌پیمان،ناراضی بودزیرا وجود بلغارستان بزرگ، منافع اتریش در بالکان را تهدید می‌کرد. بریتانیا نیز از پیمان سان‌استفانو ناخشنود بود زیرا بلغارستان به صورت کشور اقماری روسیه، راه ورود روس‌ها به مدیترانه را می‌گشود. **کنگرهٔ برلین** در ژوئن ــ ژوئیهٔ ۱۸۷۸ پیمان سان‌استفانو را تعدیل کرد. پیمان سان‌استفانو بهانه‌ای به بلغارستان داده بود که تا ۱۹۴۱ نیز خواهان برگشت به مرزهای موضوع پیمان سان استفانو و توسعهٔ بلغارستان باشد.

1- San Stefano, Treaty of

ساند ریور، کنوانسیون[1]

در ۱۸۵۲ بین انگلستان و بوئرها پیمانی بسته شد که به موجب آن حق ادارهٔ امور ترانسوال به بوئرها سپرده شد. دو سال بعد کنوانسیون بلوم‌فونتاین حق ادارهٔ امور دولت آزاد اُرانژ را به بوئرها واگذاشت.

ساندینیستا، جبههٔ آزادی‌بخش[2]

این جبهه در ۱۹۶۳ به یاد آگوستو سزار ساندینو قهرمان ملی نیکاراگوا ایجاد شد. ساندینو که توانسته بود کشور خود را آزاد سازد در ۱۹۳۴ به فرمان سوموزای اول، حاکم نیکاراگوا کشته شد. کارلوس فون‌سه کا آمادور از بنیانگذاران و رهبر جبههٔ ساندینیستا در ۱۹۷۶ به فرمان سوموزای دوم کشته شد. جبههٔ آزادی‌بخش ساندینیستا که حول مخالفت با حکومت ستمکارانه و فردی خاندان سوموزا شکل گرفته بود توانست به تدریج تمامی مخالفان سوموزا از کلیسا گرفته تا طبقهٔ متوسط و کمونیست‌ها را حول خود گرد آورد. با روی کار آمدن کارتر، کمک‌های آمریکا به رژیم سوموزا قطع شد و کارتر زیر فشار افکار عمومی آمریکای لاتین، سوموزا را مجبور به خروج از نیکاراگوا ساخت (۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۷۹) و جبههٔ ساندینیستا بدین ترتیب طی مبارزاتی پیگیر، رژیم سوموزا را ساقط کرد و شورای انقلابی به رهبری ساندینیست‌ها زمام امور کشور را به دست گرفت. دانیل اورتگا و برادراش اومبرتو اورتگا از رهبران جبههٔ ساندینیستی و زمامداران نیکاراگوا در دوران بعد از انقلاب‌اند.

1- Sand River Convention.

2- Sandinista Liberation Front.

سانفرانسیسکو، کنفرانس[1]

نمایندگان ۵۰ کشور جهان در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در شهر سانفرانسیسکو گرد آمدند و منشور **ملل متحد** و قانون **دیوان داوری بین‌المللی** را تصویب نمودند.

سان‌مارتین، خوزه‌دو[2] (۱۸۵۶ – ۱۷۷۸)

ژنرال آمریکای جنوبی. در آرژانتین زاده شد. پدرش از جانب دولت اسپانیا فرماندار ایالت آرژانتین بود. در ارتش اسپانیا در افریقا، اسپانیا و پرتغال خدمت کرد. در ۱۸۱۴ به زادگاه خود بازگشت. در آن هنگام آرژانتین علیه سلطهٔ اسپانیا سر به شورش برداشته بود. سان‌مارتین مأموریت یافت ارتش را علیه اسپانیا در پرو فرماندهی کند. وی ابتدا از کوه‌های آند به شیلی وارد شد و اسپانیا را شکست داد و راه استقلال شیلی را هموار نمود (فوریهٔ ۱۸۱۸). در ۱۸۲۰ درپی یکرشته تبلیغ، حکمران اسپانیایی در لیما را وادار به تخلیهٔ شهر بدون جنگ و درگیری کرد. در ۲۸ ژوئیهٔ ۱۸۲۱ استقلال پرو را اعلام کرد. اما اسپانیا در برخی نقاط پرو مقاومت می‌کرد. سن‌مارتین خواهان آن بود که سرزمین‌های آزاد شده از سلطهٔ اسپانیا زیر نظر یک پادشاه اداره شود. در ژوئیهٔ ۱۸۲۲ با **سیمون بولیوار** دیدار کرد تا دربارهٔ حکومت متحدهٔ سلطنتی آمریکای جنوبی با او مذاکره کند. او با بولیوار به توافق نرسید و در غیاب او در پرو شورشی برپا شد. وی که از نیل به آرزوهایش نومید و سرخورده شده بود به اروپا رفت و ۳۴ سال در آنجا ماند. در بولونیا درگذشت.

1- Sanfrancisco Conference. 2- San Martin, José de

ساویج، مایکل ژوزف[1] (۱۹۴۰ - ۱۸۷۲)

نخست‌وزیر زلاند نو. در استرالیا زاده شد و به «جزیرهٔ جنوبی» مهاجرت کرد. از فعالان اتحادیه‌های کارگری شد اما از نظر سیاسی متمایل به راست بود. وی رهبر **حزب کارگر زلاند نو** شد (۱۹۳۳) و درصدد جلب حمایت مناطق کشاورزی برآمد. این مناطق سنتاً محافظه‌کار بودند اما به دلیل غفلت دولت محافظه‌کار زلاند نو از آن حزب روگردان شدند. سیاست ساویج در این زمینه برای حزب کارگر پیروزی انتخاباتی به ارمغان آورد و در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۵ نخستین کابینهٔ دولت کارگری زلاند نو به ریاست ساویج تشکیل شد. دولت او قوانین متعددی به منظور اجرای اصلاحات اجتماعی گذرانید. «قانون بازاریابی» به منظور کمک به مزرعه‌داران تصویب شد. این رفرم‌ها پیروزی مجدد حزب کارگر را در انتخابات اکتبر ۱۹۳۸ به همراه داشت. ساویج چهره‌ای محبوب بود و با مرگ او در حین انجام وظیفه (مارس ۱۹۴۰)، **پتر فریزر** جای وی را گرفت.

سایکس - پیکو، قرارداد[2]

در ۱۶ مه ۱۹۱۶ قراردادی سرّی میان بریتانیا و فرانسه منعقد شد. سرمایک سایکس نمایندهٔ انگلستان و ژرژ پیکو نمایندهٔ فرانسه قرارداد را امضا کردند. در این قرارداد، تقسیم امپراتوری عثمانی مورد توافق دو طرف واقع شد. سوریه، لبنان، سیلیسیای ترکیه به فرانسه، و فلسطین، اردن و مناطق اطراف خلیج فارس و بغداد به انگلستان داده شد. شمال سوریه و بین‌النهرین منطقهٔ نفوذ فرانسه، و شبه جزیرهٔ عربستان و درهٔ رود اردن در منطقهٔ نفوذ انگلستان قرار گرفت. دست روسیه (متحد فرانسه و انگلیس در جنگ جهانی اول) در ارمنستان و شمال کردستان باز گذاشته شد. اورشلیم تحت ادارهٔ بین‌المللی درآمد. این قرارداد با تعهدات لورنس (نمایندهٔ انگلستان) نسبت به

1- Savage, Michael Joseph 2- Sykes - Picot Agreement.

شورشیان عرب مغایرت داشت. لورنس متعهد شده بود که انگلستان منطقهٔ نجد را به ابن‌سعود واگذارد. درپی استقرار حکومت بلشویکی در روسیه، مقام‌های دولت شوروی در بایگانی پتروگراد به سندی دست یافتند که در نوامبر ۱۹۱۷ دست به انتشار آن زدند. این سند همان متن قرارداد محرمانهٔ سایکس— پیکو بود. با انتشار این سند محرمانه، اعراب به دورویی سیاست استعماری بریتانیا پی بردند و ترکیه در تصمیم به مقاومت، راسخ‌تر شد. لازم به یادآوری است که انگلستان سال بعد (۱۹۱۷) به موجب اعلامیهٔ **بالفور** وعده داد به یهودیان در فلسطین «کانون ملی ای» داده شود. در حالی که در قرارداد سایکس— پیکو فلسطین را جزو سهمیهٔ خود به حساب آورده بود.

سباستو پول[1]

شهری در شبه جزیرهٔ کریمه و پایگاه مهم دریایی روسیه در دریای سیاه که در دههٔ ۱۸۴۰ استحکامات نظامی پراهمیتی در آن ایجاد شد. هدف اصلی از برپایی جنگ‌های کریمه، تسخیر سباستوپول بود چون باورِ عموم بر آن بود که با تخریب استحکامات شهر، استقلال عثمانی تضمین خواهد شد. از سپتامبر ۱۸۵۴ نیروی ۵۰ هزار نفری فرانسه - بریتانیا سباستوپول را در محاصره‌ای ۱۲ ماهه قرار داد. دولت پی‌مون نیز ۱۵ هزار نیروی کمکی گسیل داشت. پیمان ۱۸۵۶ پاریس، سباستوپول را غیرنظامی اعلام کرد اما از ۱۸۷۱ به بعد روس‌ها در تجدید استحکامات شهر کوشیدند و در فاصلهٔ چند سال اهمیت پیشین خود را به دست آورد. آلمان نازی در جنگ جهانی دوم سباستوپول را محاصره و در ژوئن ۱۹۴۲ تسخیر کرد.

1- Sebastopol.

سباعی، مصطفی ← اخوان المسلمین

سپتامبر سیاه[1]

جناحی از تندروان فلسطینی که نام خود را از «سپتامبر ۱۹۷۰» گرفته بود. در سپتامبر ۱۹۷۰ قوای اردن به فرمان ملک حسین و هابس المجالی به سرکوب فلسطینی های مقیم اردن پرداخت و شدت ضربات وارده و خشونت نظامیان اردنی به حدی بود که فلسطینی ها برای نجات بعضاً به اسرائیل فرار می‌کردند. به دنبال این حادثه سازمان سپتامبر سیاه اعلام موجودیت کرد و دست به یک رشته هواپیماربایی زد و مسئولیت کشتار ورزشکاران اسرائیلی در المپیک ۱۹۷۱ مونیخ را نیز برعهده گرفت.

ستون پنجم[2]

هواداران یک کشور یا یک قدرت متخاصم در اردوگاه دشمن که آماده اند مرتکب خیانت شوند؛ به نفع دشمن، جاسوسی کنند؛ یا به فعالیت های خرابکارانه دست بزنند. نخستین بار در **جنگ داخلی اسپانیا** از این اصطلاح استفاده شده است: در یک کنفرانس مطبوعاتی، از ژنرال امیلیو مولو، یکی از فرماندهان ارتش فرانکو سؤال شد که کدام یک از چهار ستون تحت فرماندهی اش مادرید را تسخیر خواهند کرد، و او پاسخ داد: ستون پنجم (La quinta). در خلال جنگ دوم جهانی نیز به نیروهایی از نروژ، بلژیک، فرانسه و یوگسلاوی که با دشمن نازی اشغالگر علیه هم میهنانشان همکاری می‌کردند، ستون پنجم می‌گفتند: در این معنا به این عناصر،

1- Black September.   2- Fifth Column.

«همدستان» (دشمن) نیز گفته می شد.

سخن پراکنی[1]

اختراع رادیو توسط مارکُنی ایتالیایی در ۱۸۹۵ ابتدا مورد استقبال ناوگان های بازرگانی و نیروهای مسلح کشورها قرار گرفت. در خلال جنگ جهانی اول تعداد زیادی برای کار با رادیو آموزش دیدند و تجهیزات فنی در این زمینه رشدی پردامنه یافت. با پایان گرفتن جنگ، سوداگران آمریکایی و انگلیسی از رادیو برای ارتباط راه دور و کسب اخبار اقتصادی جهان و نیز سرگرم کردن شنوندگان استفاده کردند. کمپانی مارکنی در اسکس انگلستان در ناحیهٔ ریتل یک ایستگاه آزمایشی سخن‌پراکنی عمومی دایر کرد (۲۲— ۱۹۲۰) و در پنسیلوانیا، شرکت وستینگهاوس در نوامبر ۱۹۲۰ نتایج انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا را از طریق رادیو اعلام کرد. سال های ۳— ۱۹۲۲ آمریکا شاهد رشد چشمگیر ایستگاه های محلی رادیویی بود. و در بریتانیا ادارهٔ پست، که امتیاز دایر کردن ایستگاه های رادیویی را داشت، بر تمرکز ایستگاه ها پافشاری می‌کرد. در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۲ بی. بی. سی. در «خانهٔ مارکُنی»، خیابان استراند، لندن شروع به کار کرد. در برخی کشورها رادیوهای دولتی با بخش خصوصی رقابت داشتند. دهۀ ۱۹۳۰ اوج شکوفایی و گسترش ایستگاه های رادیویی اروپا و آمریکا بود. روزولت با وقوف به اهمیت رادیو در «گفتگوهای پای بخاری» با میلیون ها آمریکایی سخن می‌گفت. در فوریهٔ ۱۹۱۸ بلشویک ها در پتروگراد ضمن پیام رادیویی، از سربازان آلمانی خواستند تا علیه فرماندهانشان شورش کنند و این نخستین استفادهٔ از رادیو در تبلیغ سیاسی بود. البته سخن‌پراکنی وسیلهٔ بسیار مناسبی را در اختیار راستگرایان و دیکتاتورهای قرن بیستم قرار داد. **گوبلز**، وزیر تبلیغات نازی ها

1- Broadcasting.

به بهترین وجه در راه ترویج سیاست نازی‌ها از رادیو بهره می‌گرفت. در طول جنگ دوم هم پا به‌پای جنگ گرم، جنگ تبلیغاتی رادیویی به **متفقین** و **محور** امکان داد تا شنوندگان اردوی مخالف را با مشی‌ها و سیاست‌های خویش آشنا سازند. از ۱۹۳۶ تلویزیون رقیب رادیو شد اما به دلایل گوناگون هنوز هم رادیو یکی از مهم‌ترین رسانه‌های گروهی جهان است.

سدان [1]

استحکامات مرزی فرانسه و صحنهٔ پیروزی آلمان در ۲ــ ۱ سپتامبر ۱۸۷۰. ارتش فرانسه به فرماندهی مارشال **ماکماهون** و به همراه **ناپلئون سوم** در سدان به دام آلمان‌ها افتادند آنان در صدد بودند ارتش دیگر فرانسه در مِیز را از محاصرهٔ آلمان‌ها نجات دهند. ۲۰ هزار فرانسوی کشته شدند که این رقم ۳ برابر تلفات آلمان‌ها بود.

ناپلئون سوم خود را تسلیم پادشاه پروس کرد. ۸۰ هزار فرانسوی اسیر شدند. با این حادثه، **امپراتوری دوم** فرانسه سقوط کرد و **کمون پاریس** و **جمهوری سوم فرانسه** تشکیل شدند. در ۱۹۴۰ نیز قوای آلمان نازی از سدان وارد فرانسه شدند.

سرپرستی (ماندا) [2]

با پایان گرفتن جنگ جهانی اول، سرزمین‌های امپراتوری عثمانی که جمعیت آن‌ها را ترکان تشکیل نمی‌دادند، و نیز مستعمره‌های پیشین امپراتوری آلمان، به موجب پیمان‌های صلح ۲۰ــ ۱۹۱۹ از آن دو امپراتوری شکست

1- Sedan.   2- Mandate.

خورده جدا و زیر نظارت **جامعهٔ ملل** به قدرت‌های پیروز اروپایی واگذار شدند تا سرپرستی آنها را برعهده گیرند و گزارش مربوط به اوضاع آنها را هر سال به جامعه تسلیم کنند. بنا بود بعضی از سرزمین‌های تحت سرپرستی به فوریت به استقلال برسند (فلسطین، عراق، ماوراء رود اردن به سرپرستی بریتانیا؛ سوریه و لبنان به سرپرستی فرانسه). بعضی دیگر به سبب عقب‌ماندگی فاحش، بنا بود طی مدتی طولانی‌تر به استقلال برسند (توگو، کامرون، تانگانیکا، نامیبیا، ساموآ، و گینهٔ جدید). کمیسیون دائمی سرپرستی جامعهٔ ملل مسئول حل مسائل سرزمین‌های تحت سرپرستی بود. در ۱۹۴۵ **شورای قیمومت ملل متحد** وظایف کمیسیون دائمی سرپرستی جامعهٔ ملل را برعهده گرفت.

لازم به یادآوری است که جمهوری نژادپرست افریقای جنوبی که سرپرستی نامیبیا را برعهده گرفته، آن سرزمین را جزئی از خاک خویش می‌داند و با حمایت دول غربی از قبول مصوبات سازمان ملل متحد و اعطای استقلال به نامیبیا خودداری می‌کند.

سرف‌ها، آزادی[1]

الکساندر دوم تزار روسیه با این اقدام خود در مارس ۱۸۶۱، بیست میلیون سرف روسی را از قید اربابان آزاد کرد. یک میلیون سرف دیگر که به لحاظ کاری که انجام می‌دادند در دستهٔ جداگانه‌ای قرار می‌گرفتند با شرایط بهتری آزاد شدند. همهٔ بندهای بسته شده بر دست و پای سرف‌ها گشوده شد و هر نوع سرواژ ملغی گردید. سرف‌ها به شهروندان آزاد تبدیل شدند و در ضمن صاحب قطعه زمینی شدند که ارباب بدانان وامی گذاشت، دولت بهای زمین را به ارباب می‌داد و در قسط‌های ۵۹ ساله از سرف‌ها می‌گرفت. اما این اقدام اصلاحگرانه با نکات منفی و نقاط ضعفی همراه بود: ۱) کشاورزان زیر بار

1- Emancipation of the Serfs.

سنگین پرداخت غرامت به ارباب رفتند و در سال‌های خشکسالی پرداخت چنان غرامتی آسان نبود. ۲) توزیع زمین یکسان نبود به بعضی کشاورزان زمین‌های حاصلخیزتر و به بعضی زمین‌های نامرغوب‌تر رسید. ۳) هنوز کشاورزان (سرف‌های آزاد شده) طبقهٔ خاصی تلقی می‌شدند که باید تعهدات خود را به کمون روستایی ادا کنند. این اصلاحات تزار، شکل کشاورزی در روسیه را عوض کرد، تحرک نیروی کار را افزایش داد. صاحبان صنایع به راحتی به نیروی کار ارزان آزاد شده از روستا که به شهرها رفته بود، دسترسی یافتند. این رهاسازی سرف‌ها دنبالهٔ اقدام‌های تزار نیکلای اول بود که ۲۰ میلیون سرف روسی را آزاد ساخته بود و با اصلاحات الکساندر دوم آخرین قیود و محدودیت‌های آنان نیز از میان برداشته شد.

«سرنوشت عیان» [1]

اصطلاحی که توسعه‌طلبان آمریکایی در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم برای توجیه توسعه‌طلبی ارضی خود به کار می‌بردند. این اصطلاح ظاهراً از مقاله‌ای بی امضاء در «مجلهٔ ایالات متحده و نشریهٔ دموکراتیک» ورد زبان‌ها شد. در مقاله به «ایفای **سرنوشت عیان** ما در توسعهٔ قاره‌ای که خداوند برای رشد آزاد جمعیت ما — که سالانه یک میلیون نفر زیاد می‌شود— اختصاص داده است» اشاره شده بود. هواداران توسعه‌طلبی در کنگره که خواهان جنگ با مکزیک به منظور الحاق تکزاس، حل مسألهٔ **ارگون** و الحاق کالیفرنیا بودند، این اصطلاح را باب روز کردند.

سریلانکا (سیلان) [2]

جزیره و کشوری در اقیانوس هند در جنوب هندوستان. وسعت ۶۵۶۱۰

1- Manifest Destiny. 2- Sri Lanka (Ceylon).

کیلومترمربع، جمعیت حدود ۱۶ میلیون، پایتخت: کلمبو. پرتغالی ها در سدهٔ ۱۶ و هلندی ها در سدهٔ ۱۷ براین جزیره مسلط شدند در خلال جنگ های ناپلئونی به زیر سلطهٔ بریتانیا درآمد و از ۱۸۱۵ تا ۱۹۴۷ مستعمرهٔ این کشور بود. اقتصاد سریلانکا به چای و کائوچو وابسته است. در سریلانکا دو گروه عمدهٔ قومی و مذهبی وجود دارند: سینهالی ها که بودایی اند و سه‌چهارم جمعیت جزیره را تشکیل می دهند. بقیهٔ جمعیت عمدتاً تامیل های هندو هستند. در ۱۹۳۱ حق رأی عمومی به تمامی مردم سریلانکا داده شد. و جزیره دارای مجلس قانونگذاری و شورای اجرایی شد. «قانون استقلال سیلان» (۱۹۴۷) سیلان را در موقعیت دومینیون قرار داد و عضو جامعهٔ مشترک المنافع شد. «حزب ملی متحد» به رهبری دون سنانایاکه حکومت را به دست گرفت و با درگذشت وی در ۱۹۵۲ پسر وی دادلی سنانایاکه نخست وزیر شد. حزب سوسیالیستی «آزادی سریلانکا» (که خاندان باندرانایکه رهبری آنرا در دست داشتند) متکی به سینهالی ها و طیف چپ جامعه است. این حزب از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۵ قدرت دولت را در دست داشت. تلاش در جایگزین کردن زبان انگلیسی با سینهالی منجر به یکرشته آشوب شد. پیروزی چشمگیر خانم باندرانایکه در ۱۹۷۰ منجر به تدوین قانون اساسی جدید مه ۱۹۷۲ شد و با حفظ عضویت در جرگهٔ مشترک المنافع نام کشوررا به جمهوری سریلانکا تغییر داد. حزب ملی متحد به رهبری جونیوس جایه‌واردنه با انتخابات ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۷ به قدرت رسید. وی قانون اساسی را تغییر داد و به جای نخست وزیری در سمت ریاست جمهور قرار گرفت. شورش تامیل های جدایی خواه در سال های ۸—۱۹۸۴ موجب بحران در این کشور و نزدیکی مناسبات سریلانکا و هندوستان شد.

سعد زُغلول ← وفد، حزب

سعدون، عبدالمحسن

نخست‌وزیر عراق. او چهار بار مأمور تشکیل کابینهٔ عراق شد: نوامبر ۱۹۲۲ تا نوامبر ۱۹۲۳؛ ژوئن ۱۹۲۵ تا نوامبر ۱۹۲۶؛ ژانویهٔ ۱۹۲۸ تا ژانویهٔ ۱۹۲۹؛ سپتامبر ۱۹۲۹ تا ۱۳ نوامبر ۱۹۲۹. با کشته شدن سعدون در تاریخ ۲۳ نوامبر، عمر دولت او نیز پایان یافت.

سعود، ملک

سعودبن عبدالعزیز (۶۹ — ۱۹۰۲). پادشاه عربستان سعودی (۶۴ — ۱۹۵۳). در ۱۹۶۴ توسط **فیصل** برادرش از سلطنت برکنار شد. وی به مصر رفت و در آنجا درگذشت.

سعودی، عربستان [1]

پادشاهی عربستان سعودی در همسایگی مصر، سودان، اتیوپی، یمن‌شمالی و جنوبی، سلطنت عمان و مسقط، امارات متحدهٔ عربی، کویت، عراق، اردن و اسرائیل واقع شده و به خلیج‌فارس و دریای سرخ راه دارد. مساحت آن ۲٫۱۴۹٫۶۹۰ کیلومترمربع وجمعیت حدود۱۷ میلیون، پایتخت: ریاض و مکه. این کشور وسیع‌ترین کشور خاورمیانه است. **ابن‌سعود** از ۲۰ سپتامبر پادشاهی نجد، حجاز و سرزمین‌های همسایه را در یک کشور واحد متحد ساخت. در ۱۹۳۲ عربستان سعودی کشوری عقب‌مانده و فقیر بود، نیمی از جمعیت آن به کشاورزی ابتدایی می‌پرداختند و یک‌چهارم جمعیت بادیه‌نشین

1- Saudi Arabia.

بودند و بقیه در شهرها زندگی می کردند. و منبع درآمد آنان دادوستد با زائران شهرهای مکه و مدینه بود. با کشف نفت در دهۀ ۱۹۵۰ عربستان سعودی در شمار ثروتمندترین کشورهای عالم درآمد. نخستین امتیاز نفت در ۱۹۳۳ صادر شد و نخستین محمولۀ نفتی در ۱۹۳۸ صادر گردید اما رونق صادرات نفت در سال های ۵۰ــ ۱۹۴۶ بود. در طول بیست سال عربستان از نظر صادرات نفت مقام اول را در کشورهای خاورمیانه احراز کرد. با مرگ ابن‌سعود در ۱۹۵۳ تلاش هایی به منظور نوسازی نظام سیاسی کشور به عمل آمد. قانون تجارت (۱۹۵۳)، کار و کارگری (۱۹۷۰)، بیمه‌های اجتماعی (۱۹۷۰)، خدمات کشوری (۱۹۷۰) به اجرا درآمد. تلویزیون در ۱۹۵۸ معمول گردید و اجازۀ تحصیل زنان در ۱۹۶۰ صادر شد و به موجب فرمان سال ۱۹۶۲ آخرین بقایای بردگی از میان برداشته شد. این کشور تمامی نفت خود را به شرکت آمریکایی آرامکو می دهد و از بنیانگذاران **اوپک** و عضو فعال آن است. با درگذشتن ابن‌سعود فرزندان وی ملک سعود، ملک فیصل، ملک خالد و ملک فهد پادشاه این کشور شده اند.

فهد کوشید تا مسألۀ فلسطین را با طرح صلح فهد حل کند اما موفق نشد. این کشور سهم عظیمی از درآمدهای نفتی خود را صرف مبارزه با رژیم های ضد غربی و تندرو منطقه می کند.

سعیدبن تیمور (۷۲ــ۱۹۱۰)

سلطان مسقط و عمان. سال های ۳۲ــ ۱۹۲۹ نخست‌وزیر مسقط و عمان بود. با درگذشت پدرش، تیموربن فیصل به عنوان سیزدهمین پادشاه سلسلۀ خود حکومت این کشور را در دست گرفت (۱۰ فوریۀ ۱۹۳۲). در ۲۴ ژوئیۀ ۱۹۷۰ پسرش **قابوس** طی شبه کودتایی وی را برکنار کرد. سلطان سعید با استبداد حکومت می کرد و تا سقوط این حکمران، کشور در وضعیت قرون وسطایی بود

و برده‌داری در این کشور امری رایج به‌شمار می‌آمد. سلطان، مرزهای کشور را به روی نفوذ هر عامل خارجی بسته بود و مردم تا ۱۹۷۰ در انزوای محض بودند. انگلستان و پاکستان تنها کشورهایی بودند که با عمان و مسقط رابطهٔ سیاسی داشتند.

سعیدبن سلطان

سلطان عمان و زنگبار (۵۶—۱۸۰۶). حکومت بریتانیا در هند از او حمایت می‌کرد و او را به نبرد با شیوخ نافرمان و دزدان دریایی تشویق می‌نمود. از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۷ تمامی سواحل افریقای خاوری به تصرف سلطان سعید در آمد. با وهابیان سعودی نیز جنگید اما موفق به تسخیر بحرین نشد.

سفید، ارتش [۱]

ارتش ضدانقلابی که در جریان جنگ داخلی ۲۱—۱۹۱۷ شوروی رودرروی انقلاب قرار گرفت و سرانجام نابود شد. به دلیل آنکه ارتش انقلابی را ارتش سرخ می‌نامیدند و نیز به این دلیل که در انقلاب کبیر فرانسه ضدانقلابیون سلطنت‌طلب نشان زنبق سفید را برای خود انتخاب کرده بودند به این ارتش نیز ارتش سفید گفته شد.

سفید، روسیهٔ [۲]

یکی از ۱۵ جمهوری شوروی. که بیلوروسی نیز نامیده می‌شود. مرکز آن

1- White Army. 2- White Russia (Byelorussia)

شهر مینسک است. این جمهوری که در اول ژانویهٔ ۱۹۱۹ برپا شد در بخش اروپایی شوروی قرار گرفته است. در سال ۱۹۲۰ به اشغال لهستان درآمد و در پی تقسیم لهستان در ۱۹۳۹ بار دیگر به شوروی بازگردانده شد. این جمهوری در ضمن عضو رسمی سازمان ملل متحد است.
روسیهٔ سفید را نباید با ارتش سفید — که در جریان انقلاب ۱۹۱۷ رودرروی انقلاب قرار گرفت —اشتباه کرد.

سفلی، کشورهای[1]

نامی که به کشورهای بلژیک، هلند و لوکزامبورگ داده شده است.

سلطنت ژوئیه[2]

دوره‌ای از تاریخ فرانسه که لویی فیلیپ پادشاه این کشور بود (ژوئیهٔ ۱۸۳۰ تا فوریهٔ ۱۸۴۸). سلطنت لویی فیلیپ بر رونق و سود طبقهٔ بازرگان افزود اما بحران اقتصادی ۷—۱۸۴۶ سبب نارضایتی همهٔ قشرهای فرانسه از سلطنت لویی فیلیپ شد.
وزیران محافظه‌کار لویی فیلیپ، رادیکال‌ها را از صحنهٔ سیاسی بیرون راندند. شورش‌های کارگری در لیون (۱۸۳۱ و ۱۸۳۴) و پاریس (۱۸۳۴) با وجود پردامنگی، به شدّت سرکوب شدند. شرایط بد کارخانه‌ها و کارگران سبب پیدایش و تقویت جنبش سوسیالیستی دههٔ ۱۸۴۰ شد. دولت کوشید تا با کسب پیروزی نظامی در **الجزایر**، یاد ناپلئون و پیروزی‌های او را زنده کند اما با تحقیر مردم روبرو شد. مردم فرانسه از شاه و رژیم سلطنتی ناراضی بودند.

1- Low Countries. 2- July Monarchy.

در فوریهٔ ۱۸۴۸ شاه با مبارزهٔ مردم در راه کسب حق رأی همگانی مخالفت کرد. تظاهرات خیابانی پاریس منجر به فرار شاه و اعلام **جمهوری دوم فرانسه** شد. (به **لویی بلان** و **انقلاب‌های ۱۸۴۸** نگاه کنید).

سلطنتی، قانون عناوین[1]

به موجب قانون پارلمان بریتانیا، ملکهٔ ویکتوریا، امپراتریس هند لقب گرفت. این عنوان اضافی در انگلستان با مخالفت و احیاناً بی‌تفاوتی روبرو شد. انگلیسی‌ها چنین عنوانی را غیرانگلیسی تلقی می‌کردند. اما چون بر تمایز سنن و فرهنگ دو کشور تأکید می‌کرد در رابطه با هند مؤثر بود. هنوز ده سالی نگذشته بود که منافع انگلستان در هند، انگلیسی‌ها را به شوق آورد و ملکهٔ ویکتوریا در یکم ژانویهٔ ۱۸۷۷ امپراتریس هند خوانده شد. مبتکر این قانون، دیزرائیلی نخست‌وزیر بریتانیا بود.

سلیم، ویلیام ژوزف[2] (۱۹۷۰ ـ ۱۸۹۱)

فیلد مارشال انگلیسی. در بیرمنگام تحصیل کرد. در جنگ جهانی اول در فرانسه، گالیپولی، و بین‌النهرین خدمت کرد. در ۴۱ ــ ۱۹۴۰ قوای هندی ــ انگلیسی را در اریتره، سوریه، عراق و ایران فرماندهی کرد. در ۱۹۴۲ به برمه اعزام شد و در خلال عقب‌نشینی از رانگون به ایمفال با نظمی که ایجاد کرد توانست روحیهٔ ارتش را تقویت کند. در دسامبر ۱۹۴۳ فرماندهٔ ارتش چهاردهم شد و در نبرد برمه فرماندهی این ارتش با او بود و با همین ارتش، ماندالای و رانگون را از ژاپنی‌ها پس گرفت. در ۵۲ ــ ۱۹۴۸ رئیس ستاد ارتش

1- Royal, Titles Act 2- Slim, William Joseph

انگلستان، و در سال های ۶۰ — ۱۹۵۳ فرماندار کل استرالیا بود.

سُم، نبرد[1]

از یکم ژوئیه تا ۱۸ نوامبر ۱۹۱۶ درپی یک هفته بمباردمان سنگین، ارتش چهارم بریتانیا به همراه ارتش ششم فرانسه، نخستین رشته عملیات خود را در جبهه‌ای به طول ۲۲ مایل در شمال رود سُم میان شهرهای آلبرت و پرون، علیه آلمان آغاز کردند. در روز اول حمله ۲۰ هزار انگلیسی کشته شدند. یکی از هدف های تهاجم، کاستن از فشار آلمان بر فرانسه در **وردن** بود.
متفقین در ۲۰ هفته یورش پیاپی با از دست دادن ۶۰ هزار نفر، ۱۰ مایل پیشروی کردند. انگلیسی ها برای نخستین بار از تانک استفاده کردند که چندان موفقیت‌آمیز نبود. آلمان‌ها تقاطع حساس راه‌آهن باپوم را در کنترل خود نگاه داشتند. بعدها مورخان آلمان نوشتند نبردهای **سُم** و **وردن** آنقدر ارتش آلمان را ضعیف کرد که احیای مجدد آن به آسانی مقدور نبود. نبرد سُم به رغم تلفات سنگینی که بر متفقین وارد آورد نقطهٔ عطفی در جنگ به نفع فرانسه بود.

سنا[2]

مجلس اعلا در نظام‌های دموکراسی که قوهٔ قانونگذاری مرکب از دو مجلس است. سنای ایالات متحده نمونهٔ بارز این نوع حکومت ها است، که از هر ایالت دو سناتور (بدون توجه به جمعیت آن ایالت) با رأی همگانی برای ۶

1- Somme, Battle of 2- Senate.

سال برگزیده می‌شوند و هر دو سال یک‌سوم آنها از نو انتخاب می‌شوند و معاون رئیس جمهور امریکا خودبخود ریاست مجلس سنا را برعهده دارد. سنای امریکا در امور خارجی و دیپلماسی نقش بسیار فعال و تعیین کننده‌ای دارد. مجلس اعلای انگلستان بنام مجلس لردان به تدریج در برابر قدرت‌گیری مجلس عوام، قدرت قانونگذاری خود را تا حد صددرصد از دست داده است.

سَنْت جیمز، کنفرانس [1]

این کنفرانس به دعوت دولت بریتانیا در ۷ فوریهٔ ۱۹۳۹ برای حل مشکل فلسطین در کاخ سنت جیمز لندن تشکیل شد و نخست‌وزیر انگلستان، نمایندگان پارلمان آن کشور، نمایندگان سازمان‌های یهودی، فرستاده‌های مصر، سوریه، عراق، لبنان، یمن، عربستان و فلسطین در این کنفرانس شرکت داشتند. چون اعراب حاضر به مذاکرهٔ رویاروی با نمایندگان یهود نبودند، دولت انگلستان نقش میانجی را برعهده گرفت. اعراب خواهان لغو **اعلامیهٔ بالفور**، و صهیونیست‌ها خواهان ایجاد کشور یهود در فلسطین بودند. انگلستان در «کتاب سفید» ی که در ۱۷ مه ۱۹۳۹ منتشر ساخت به اعراب وعده داد مهاجرت یهودیان را محدود کند و به ایجاد کشور فلسطینی یاری دهد که البته به این وعده‌ها عمل نشد.

سنتو [2]

سازمان پیمان مرکزی. در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ با شرکت ایران، ترکیه، پاکستان و بریتانیا تشکیل شد. مقر سازمان در آنکارا تعیین شد. این پیمان که

1- St. James Conference.   2- CENTO.

جنبهٔ ضد کمونیستی داشت جایگزین پیمان **بغداد** می‌شد. با کودتای ۱۹۵۸ **عبدالکریم قاسم** در عراق و خروج آن کشور از پیمان بغداد، مقر آن به آنکارا منتقل شد و سنتو نام گرفت. این پیمان حلقهٔ واسط پیمان **ناتو** و **سیتو** بود که با ابتکار غرب و به منظور ایجاد دیوار حفاظی دفاعی در برابر شوروی و جلوگیری از نفوذ آن کشور در مناطق دیگر جهان ایجاد شده بود. با سقوط رژیم سلطنتی ایران در ۱۹۷۹ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) ایران نیز این پیمان را ترک کرد و سنتو در ۱۹۸۰ منحل شد.

سِنْد، پیمان آب رودخانهٔ [1]

در سپتامبر ۱۹۶۰ و به دنبال مذاکرات ۹ سالهٔ بانک جهانی با دولت‌های هند و پاکستان قراردادی امضا شد و در مورد تسهیم آب سِند و احداث کانال‌هایی از کشمیر به پنجاب خاوری در پاکستان باختری، و نیز استفاده از آب رودخانه در کشاورزی توسط هند و پاکستان تصمیم‌هایی گرفته شد. مقرر شد که هند از سه شاخهٔ رود سند (ستلج، بئاس و راوی) و پاکستان از دو شاخهٔ باختری (جِلُم و چِناب) استفاده کنند. با به پایان رسیدن سد مانگالا بر رود جِلُم (۱۹۶۷) بخش وسیعی از زمین‌ها به زیر کشت و آبیاری رفت. سدّ تاربلا بر روی سند مرحلهٔ دوم این طرح را تشکیل می‌دهد.

سندیکالیسم [2]

جنبشی در جهان سرمایه‌داری که هدفش تأمین مالکیت سندیکاهای کارگری بر صنایع از طریق «اقدام مستقیم» بود. منظور از اقدام مستقیم، توسل

1- Indus Waters Treaty. 2- Syndicalism.

به اعتصاب‌های گسترده و عمومی کارگران بود. ژرژ سورل (۱۹۲۳— ۱۸۴۷) مهم‌ترین متفکر جنبش سندیکالیستی تأثیر عمیقی بر سندیکا و سندیکالیسم داشت. پیش از جنگ جهانی اول، سندیکالیسم در فرانسه از قدرت زیادی برخوردار بود و در سال‌های ۱۴— ۱۹۱۱ در انگلستان هوادارانی داشت. در ایتالیا نفوذ سندیکالیست‌ها بیشتر بود هم بدان دلیل که مشوق گروه‌های آنارشیستی بود و هم به دلیل تأثیری که بر موسولینی نهاده بود. سندیکالیسم در اسپانیا تا پایان جنگ داخلی باقی ماند و در میان «**کارگران صنعتی جهان**» در ایالات متحده نیز نفوذ چشمگیری داشت. سندیکالیسم با آنکه از ۱۹۲۰ به بعد به عنوان یک جنبش سیاسی فرومرد اما میراثی برای اتحادیه‌های کارگری باقی نهاد و آن توسل به **اقدام مستقیم** بود.

سن ژان دو مارین، موافقت‌نامهٔ (۱۹۱۷) [1]

در آوریل ۱۹۱۷ به موجب تفاهمی سرّی میان نمایندگان بریتانیا، فرانسه، روسیه و ایتالیا، به دولت ایتالیا وعده داده شد که بخشی از سرزمین عثمانی در اطراف ازمیر در پایان جنگ به این کشور واگذار شود. اما این قرارداد هرگز اجرا نشد، چون از یکسو با مقاصد دولت یونان در تعارض بود و از یکسو دولت ترکیه به رهبری آتاتورک با هشیاری از تمامیت کشور دفاع می کرد. با به قدرت رسیدن بلشویک ها در شوروی، در ۱۹۱۸، مفاد این موافقت‌نامهٔ سرّی توسط انقلابیون روس افشا شد و بد گمانی عجیبی را بین ایتالیا، ترکیه، یونان و متفقین ایجاد کرد.

1-St. Jean de Maurienne Agreement.

سن ژرمن، پیمان[1]

در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹ پیمان صلحی میان جمهوری اتریش و متفقین منعقد شد. اتریش، **تیرول جنوبی** و جولیان مارچ را به ایتالیا، دالماسی، اسلونیا، بُسنی - هرزگوین را به یوگسلاوی؛ بوهم و مُراوی را به چکسلواکی؛ گالیسیا را به لهستان؛ و بوکووینا را به رومانی واگذار کرد. مقرر شد که ارتش اتریش به ۳۰ هزار نفر محدود شود، جمهوری اتریش غرامت جنگی بپردازد، و برای همیشه از اتحاد با آلمان چشم بپوشد. پیمان، اتریش را از یک سوم جمعیت آلمانی زبانی آن سرزمین محروم کرد. در ۱۹۱۴ بخش اتریشی امپراتوری **اتریش - هنگری** ۲۸ میلیون جمعیت داشت اما جمهوری اتریش که بنا به معاهدهٔ سن ژرمن ایجاد شد، جمعیتی کمتر از ۸ میلیون داشت.

سنگاپور[2]

جزیره‌ای به وسعت ۵۸۱ کیلومترمربع نزدیک ساحل انتهای جنوبی شبه جزیرهٔ مالاکا که با چند جزیرهٔ کوچکتر کشور سنگاپور را تشکیل می دهند، جمعیت حدود ۳ میلیون، پایتخت: سنگاپور.

سِر استامفورد رافلز (۱۸۲۶-۱۷۸۱) در ۱۸۱۹ این جزیره را به تصرف کمپانی هندشرقی در آورد و تا ۱۸۶۷ مستعمرهٔ انگلستان بود. از ۱۸۶۷ بخشی ازتنگهٔ مالاکا- مستعمرهٔ انگلستان- شد. از ۱۹۴۶ سنگاپور به صورت مستقل مستعمرهٔ انگلستان و دارای دولتی خودمختار شد. در سال های ۶۳ - ۱۹۵۹ به صورت «دولت سنگاپور» درآمد. در سپتامبر ۱۹۶۳ سنگاپور جزئی از فدراسیون مالزی شد اما دو سال بعد از فدراسیون جدا شد زیرا دولت سنگاپور معتقد بود فدراسیون نسبت به چینی تبارها - که سه‌چهارم جمعیت سنگاپور را تشکیل می دهند- تبعیض روامی داشته است. در ۹ اوت ۱۹۶۵ جمهوری مستقل سنگاپور عضو مشترک المنافع شد و با مالزیا روابط بازرگانی

1- St. Germain, Treaty of 2- Singapore.

و اقتصادی نزدیکی برقرار کرد. سنگاپور از نظر وسعت، چهارمین بندر بزرگ جهان است. در نیمۀ اول سدۀ بیستم سنگاپور پایگاه نیروی دریایی انگلستان در این نقطۀ حساس استراتژیک جهان بود. در جنگ جهانی دوم روی اهمیت این پایگاه در دفاع دریایی حساب می‌شد. اما هنگامی که ژنرال یاماشیتا قوای ژاپن را از سرزمین مالایا به آن سوی تنگه هدایت کرد سنگاپور ظرف یک هفته سقوط کرد. چرچیل سقوط سنگاپور (۱۵ فوریۀ ۱۹۴۲) را همراه با تسلیم ۷۰ هزار قوای انگلیسی و مشترک المنافع، «بدترین فاجعه و بزرگترین تسلیم تاریخ انگلستان» خواند. در ۵ سپتامبر ۱۹۴۵ سنگاپور مجدداً در کنترل بریتانیا قرار گرفت. لی کوان یو نخست وزیر سنگاپور از چهره‌های سیاسی منطقۀ آسیای جنوب خاوری در ۱۹۸۱ جای خود را به چنگارا ونیل دوان داد.

سن لوران، آبراهۀ[1]

آبراهۀ قسمت علیای رود سن لوران. این راه آبی در تجارت بین کانادا و ایالات متحده نقش مهمی دارد. از مونترآل تا دریاچۀ اُنتاریو امتداد دارد و کشتی‌های سنگین می‌توانند از اقیانوس اطلس و از طریق این آبراهه به دریاچه‌های بزرگ برسند. در ۱۹۵۲ دو کشور تأسیسات هیدروالکتریکی در سراسر آبراهه دایر کردند. کار احداث آبراهه از ۱۹۵۴ آغاز شد و در ۲۶ ژانویۀ ۱۹۵۹ ملکه الیزابت دوم و پرزیدنت آیزنهاور طی مراسمی مشترکاً آبراهه را افتتاح کردند.

سن لوران، لویی استفن[2] (۱۹۷۳ ــ ۱۸۸۲)

نخست وزیر کانادا. در کومپتون، کِبِک زاده شد و در دانشگاه لاوال

1- St.Lawrence Seaway. 2 -St. Laurent, Louis Stephen.

تحصیل حقوق کرد در ۱۹۴۱ به عنوان نمایندهٔ حزب لیبرال به پارلمان دومینیون کانادا راه یافت. در همان سال دادستان کل کانادا شد. دو سال وزیر امورخارجه بود (۸–۱۹۴۶) و بعد رهبر حزب لیبرال و نخست‌وزیر کانادا شد (۱۵ نوامبر ۱۹۴۸). نخست‌وزیر پیش از او **مکنزی کینگ** بود.

شاید مهم‌ترین دستاورد دورهٔ نخست‌وزیری او عقد توافق میان کانادا و ایالات متحده و دولت‌های ایالتی فدرال کانادا به منظور احداث **آبراههٔ سن لوران** بود. وی در ادامهٔ سنت لیبرالی دست به اصلاحات اجتماعی زد و قانون بیمهٔ سالخوردگان در ۱۹۵۱ از دستاوردهای او در زمینهٔ داخلی است. در انتخابات ۱۹۵۳ برنده شد اما افکار عمومی کانادا علیه حکومت ۱۸ سالهٔ لیبرال‌ها بود. مخالفت لیبرال‌ها در رساندن کمک مالی دولتی به گندمکاران غرب کانادا نیز عامل دیگر نارضایتی رأی دهندگان از حزب لیبرال بود. در ۱۹۵۷ حزب لیبرال در انتخابات شکست خورد. سن لوران یک سال دیگر در رهبری حزب لیبرال باقی ماند و بعد جای خود را به **لستر پیرسون** داد.

سنوسی[2]

منسوب به محمد بن علی سنوسی (۱۸۵۹ — ۱۷۹۱). سنوسی در مستغانم (الجزایر) به دنیا آمد. ابتدا در فاس مراکش و بعد به مدت چهارده سال در مکه نزد احمد بن ادریس فاسی تحصیل نمود (۴۳ — ۱۸۳۰). با درگذشت احمد، پیروان او دو دسته شدند و سنوسی رهبر یکی از این دو شعبه (سنوسی) گردید. وی به تأسیس «زاویه» هایی در نقاط مختلف همت گمارد. سنوسیه در شمال افریقا قدرتی به هم زدند و در جنگ جهانی اول در مرزهای مصر به مقابله با فرانسه برخاستند. فرقهٔ سنوسی در ۱۹۳۰ منحل شد اما با روی کار آمدن ادریس اول (رهبر سنوسیه) در لیبی، بار دیگر قدرت یافتند.

2- Sanusi.

سوئد[1]

کشور اسکاندیناوی به مساحت ۴۴۹,۹۶۴ کیلومترمربع و جمعیت حدود ۱۰ میلیون نفر، پایتخت. استکهلم. از سدهٔ ۱۶ به بعد در سیاست های بین المللی درگیر شد. زمانی بر فنلاند و بخش عمدهٔ آلمان مسلط بود. در ۱۸۱۵ متصرفات آلمانی (پومرانی) را به ازای الحاق نروژ از دست داد. نروژ تا ۱۹۰۵ جزو سوئد بود. سوئد از ۱۸۱۴ کشوری بیطرف مانده است. در ۱۸۱۰ برنادوت، سردار فرانسوی ارتش ناپلئون را به پادشاهی برگزیدند و او به نام شارل چهاردهم تا ۱۸۴۴ پادشاه سوئد بود و فرزندان او خاندان سلطنتی کنونی سوئد را تشکیل می دهند. ریکداگ (پارلمان سوئد مرکب از دو مجلس) از ۱۹۷۰ جای خود را به دیت با ۳۵۰ نماینده داد. ۴۰ کرسی دیت بین احزابی تقسیم می شود که حداقل ۴ درصد آراء ملی را به خود اختصاص دهند. هر حزبی که دست کم یک نماینده در پارلمان داشته باشد از کمک های مالی دولت برخوردار می شود. احزاب عمدهٔ سوئد به ترتیب: سوسیال دموکرات، لیبرال، محافظه کار مرکز، کمونیست می باشند. حزب سوسیال دموکرات که از ۱۹۳۶ به بعد جز در ادواری کوتاه، دولت را در کنترل داشته، بیمه های اجتماعی را در سوئد به بهترین نحو پیاده کرده و صنایع عمده را ملی کرده است. دکتر تاگه ارلاندر و اولاف پالمه از رهبران برجستهٔ این حزب و نخست وزیران اصلاح طلب سوئد بوده اند. سوئد عضو فعال سازمان ملل متحد است و داگ هامر شولد دومین دبیرکل سازمان ملل، سوئدی بود. سوئد در سپاه صلح سازمان ملل در خاورمیانه، قبرس و کنگو نیز شرکت داشته است.

این کشور پیشرفتهٔ صنعتی از بنیانگذاران **اتحادیهٔ تجارت آزاد اروپا** (۱۹۵۹) است.

1- Sweden.

سوئز، کانال[1]

بین سال‌های ۱۸۵۹ و ۱۸۶۹ مهندسان فرانسوی به سرپرستی فردیناند دولسپس (۹۴–۱۸۰۵) این کانال را در خاک مصر و بین دریای سرخ و مدیترانه احداث کردند. در سال ۱۸۷۵ دیزرائیلی نخست‌وزیر وقت انگلستان به ابتکار خود سهام عمدهٔ شرکت کانال سوئز را خریداری کرد. مقر شرکت در پاریس بود. کنوانسیون کانال سوئز در ۱۸۸۸ توسط قدرت‌های بزرگ در قسطنطنیه امضا شد و مقرر شد که امتیاز شرکت تا ۱۹۶۸ معتبر باشد اما تصریح کرد که کانال چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح به روی همهٔ کشتی ها باز بماند. در دو جنگ جهانی (۱۸–۱۹۱۴ و ۱۹۴۵–۱۹۳۹) کانال سوئز بر روی دشمنان انگلستان بسته ماند و از ۱۹۴۸ نیز به کشتی های اسرائیلی اجازهٔ عبور از کانال داده نمی‌شد چون مصر حق موجودیت اسرائیل را به رسمیت نشناخته بود. از ۱۸۸۲ تا ۱۳ ژوئن ۱۹۵۶ نیروهای بریتانیا از کانال محافظت می کردند. به موجب قرارداد ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴ مصر - بریتانیا نیروهای انگلیسی کانال را ترک کردند. ۶ هفته پس از خروج انگلیسی ها، **عبدالناصر** کانال را ملی اعلام کرد. این جریان **بحران کانال سوئز** را به دنبال داشت و قوای مشترک فرانسه، بریتانیا، اسرائیل از ۵ نوامبر تا ۲۳ دسامبر ۱۹۵۶ کانال را اشغال کردند. کشتی های مصری با بستن کانال تا آوریل ۱۹۵۷ مانع عبورومرور کشتی ها در کانال شدند. در **جنگ ۶ روزهٔ** اعراب– اسرائیل، تانک های اسرائیل به لبهٔ خاوری کانال رسیدند و بار دیگر کانال بسته شد. در **جنگ اکتبر** ۱۹۷۳ قوای اسرائیلی به کرانهٔ باختری کانال نفوذ کردند و بعضی از این نیروها تا ۲۱ فوریهٔ ۱۹۷۴ در کرانهٔ باختری باقی ماندند. مصر با همکاری بریتانیا و ایالات متحده عملیات پاکسازی کانال را آغاز کردند و در پنجم ژوئن ۱۹۷۵ کانال رسماً بازگشایی شد. و از آن پس کشتی های اسرائیلی نیز حق عبورومرور از کانال را کسب کرده‌اند.

1- Suez Canal.

سوئز، بحران[1]

در ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۵۶ عبدالناصر، شرکت کانال سوئز را ملی اعلام کرد. اکثر سهام کانال به دولت بریتانیا و سرمایه‌گذاران فرانسوی تعلق داشت. ناصر اعلام کرد ایالات متحدهٔ آمریکا و بریتانیا به تعهد خود در مورد تأمین هزینه‌های سد اسوان وفا نکرده‌اند و او می‌خواهد با درآمد کانال، هزینه‌های سد را تأمین کند. ایالات متحده و بریتانیا از آن‌رو از دادن کمک برای سد خودداری کردند که دریافتند ناصر برای خرید اسلحه به بلوک شرق روی آورده است و این نخستین اقدام یک کشور جهان سوم بر آمریکا و بریتانیا گران آمد که چرا یک رهبر عرب جرأت کرده بود اسلحهٔ خود را از بلوک شوروی بگیرد. در این هنگام غرب مطلع شد که اسرائیل در صحرای سینا قصد عملیات نظامی علیه مصر را دارد. فرانسه و انگلستان التیماتومی برای دو کشور مصر و اسرائیل فرستادند و از آنان خواستند از توسل به اقدامات نظامی دست بردارند. اسرائیل در ۲۹ اکتبر عملیات سینا و حمله به کانال را شروع کرده بود. مصر از پذیرش التیماتوم سرباز زد و فرانسه و بریتانیا در ۳۱ اکتبر به مصر حمله کردند و در ۵ نوامبر در پورت سعید پیاده شدند. افکار عمومی جهان و منطقهٔ خاورمیانه علیه اقدام اسرائیل، انگلستان و فرانسه برانگیخته شد. لیرهٔ استرلینگ سقوط کرد و فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک علیه بریتانیا شدت یافت. ایالات متحده که درصدد بهره‌گیری از مسألهٔ شورش مجارستان بود از این اقدام متحدان خود برآشفت ودالس وزیر خارجهٔ آیزنهاور از انگلستان و فرانسه خواست که دست از اقدام نظامی بردارند. در همین ایام خروشچف رهبر شوروی اعلام کرد که در برابر تجاوز، از مصر حمایت خواهد کرد. در ۷ نوامبر قوای فرانسه و انگلستان منطقهٔ کانال را ترک کردند تا قوای حافظ صلح سازمان ملل به جای آنها مستقر شود. این بحران نشان داد که فرانسه و انگلستان به‌رغم خواست ایالات متحده و شوروی قادر به قدرت نمایی در صحنهٔ سیاسی جهان نیستند. مصر به شرق نزدیک‌تر شد و اعتبار ناصر در دنیای عرب و جهان سوم افزایش

1- Suez Crisis.

یافت. **ایدن** نخست‌وزیر انگلستان دو ماه بعد از سمت خویش کناره‌گیری کرد و افکار عمومی جهانیان از بوداپست متوجه خاورمیانه شد.

سواحل متصالح[1]

باریکهٔ ساحلی شبه جزیرهٔ عربستان از قطر تا عمان که در مرزهای جنوبی با عربستان سعودی مرز مشترک دارند. **ابوظبی**، **دوبی**، **ام‌القوین**، **شارجه**، **عجمان**، **رأس الخیمه**، **فجیره** که اکنون **امارات متحدهٔ عربی** را تشکیل می‌دهند در این باریکه قرار گرفته‌اند. این سواحل در سالیان دراز به سبب آنکه مرکز دزدان دریایی بود به سواحل دریازنی معروف بود. بریتانیا به بهانهٔ تأمین امنیت کشتیرانی در ۱۸۲۰ با قواسم، پیمان‌هایی امضا کرد که به موجب آن اهالی سواحل متعهد شدند دست از برده‌فروشی و دریازنی بردارند. از آن پس این نواحی سواحل متصالح نام گرفتند.

سوچو، نبرد[2]

یا نبرد هووای — های، در فاصلهٔ نوامبر ۱۹۴۸ تا ژانویهٔ ۱۹۴۹ که مرحلهٔ قاطع و حساسی در جنگ داخلی چین محسوب می‌شود. رود هووای و ایستگاه راه‌آهن های لانگ دو موضع هواداران چیانکای شک بود که نیروهای کمونیست از شنسی و هونان در چین مرکزی با حمایت ارتش پر جمعیت کمونیستی شمال بدانجا رخنه کردند. فرماندهٔ کومیندان، ژنرال تو یومنیگ دستور داشت تقاطع راه‌آهن سوچو را در کنترل خود نگاه دارد. ارتش کومیندان ابتدا منزوی شد و سپس در ۱ دسامبر ایستگاه سوچو را تسلیم کرد. این پیروزی سبب تخریب روحیهٔ قوای چیانکای شک شد. آنها تجهیزات و جادهٔ استراتژیک نانکینگ به شانگهای را رها کردند که در بهار ۱۹۴۹ به دست کمونیست‌ها افتاد.

1-Trucial Coasts.   2- Suchow (Huai - Hai), Battle of

سودان[1]

جمهوری سودان در همسایگی مصر، لیبی، چاد، جمهوری افریقای مرکزی، زئیر، اتیوپی در ساحل دریای سرخ و در شمال افریقا واقع شده، مساحت ۲,۵۰۵,۸۱۳ کیلومترمربع، جمعیت ۱۸ میلیون، پایتخت خارطوم. درفاصلهٔ سال های ۱۸۲۰ — ۲۲ حسین فرزند محمدعلی، پاشای مصر، سودان را تسخیر کرد و خارطوم را بنا نهاد. سودان مرکز دادوستد برده و کانون فعالیت برده‌داران عرب بود. در ۱۸۸۳ شورش مهدی آغاز شد. مهدی در ژانویهٔ ۱۸۸۵ خارطوم را تصرف کرد و مدافعان از جمله ژنرال گوردون را کشت. در ۱۸۹۶ کیچنر بار دیگر سودان را تسخیر کرد و با وحشی گری انتقام قتل گوردون را در اُم‌دورمان گرفت (۱۸۹۸). چهار ماه بعد سودان **کاندومینیون** مصر و بریتانیا شد. بنا به قانون اساسی ۱۹۵۳، سودان دارای دولت خودمختار شد و در یکم ژانویهٔ ۱۹۵۶ به استقلال کامل رسید. عامل مهم سیاست سودان دو قطبی بودن جامعه است: شمالی ها عرب زبانند و جنوبی ها غیرعرب و غیرمسلمان اند و از سلطهٔ شمالی ها برخود نگران اند. دادوستد برده توسط شمالی ها و برده کردن جنوبی ها خاطره‌ای بس تلخ در ذهن مردم جنوب سودان گذاشته است. «حزب وحدت‌طلب ملی» پایگاه بزرگی در میان مسلمانان سنتی داشت و «حزب امت» بیشتر مربوط به هواداران مهدی (فرقهٔ انصار) بود. اسماعیل الازهری از «حزب وحدت‌طلب ملی» در ۱۹۵۴ نخست‌وزیر شد و به جای اتحاد با مصر، از استقلال سودان جانبداری کرد. در ۱۹۵۶ عبداله الخلیل دبیر حزب امت نخست‌وزیر شد. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ سودان با حکومت نظامی اداره شد. ژنرال ابراهیم عبود رهبر کودتا با قدرت تمام حکومت کرد. در ۱۹۶۴ الازهری رئیس‌جمهور و محمداحمد محجوب نخست‌وزیر سودان شد. دولت جدید حاصل ائتلاف دو حزب عمدهٔ سودان بود. «حزب وحدت‌طلب ملی» با نام جدید «حزب وحدت دموکراتیک» در اتحاد با «حزب دموکراتیک خلق»

1- Sudan.

انتخابات ۱۹۶۸ را برنده‌شدنداما در کودتایی به رهبری جعفر نمیری در ۲۵ مه ۱۹۶۹ تمامی نهادهای دموکراتیک منحل شد و زمام امور سودان به دست نمیری افتاد. شعار نمیری «آزادی و سوسیالیسم» بود. حزب «وحدت سوسیالیستی سودان» تنها حزب قانونی کشور در کنترل نمیری بود. کودتای حزب کمونیست سودان به رهبری بابکرالنور و هاشم عطا در ژوئیهٔ ۱۹۷۱ قدرت را به دست گرفت اما با تلاش مشترک سادات و قذافی کودتا شکست خورد و قذافی در یک حادثهٔ هواپیماربایی رهبران کودتا را دستگیر کرد. نمیری مجدداً به قدرت رسید و کودتاگران را اعدام و حزب کمونیست را منحل کرد. عبدالخالق محجوب و ژوزف گارانک از اعدام شدگان بودند. جنوب سودان علیه نمیری سر به شورش برداشت. «جنبش آزادی‌بخش جنوب سودان» به رهبری ژنرال ژوزف لاگوتشکیل شد با آنکه در ۲۸ فوریه ۱۹۸۲ به جنوب خودمختاری داده شد اما کشمکش شمال - جنوب به دلیل سوءظن دو طرف به یکدیگر رفع نشده است. در ۱۹۸۵ کودتای نظامی ژنرال سوارالذهب، نمیری را از کار برکنار کرد و نظامیان کوشیدند سیاست دست راستی و گرایش کامل به غرب نمیری را تا حدی تعدیل کنند. در انتخابات ۱۴ آوریل ۱۹۸۶ حزب امت به رهبری صادق المهدی حائز اکثریت شد اما با حزب اتحادگرای دموکراتیک به رهبری زین‌العابدین هندی یک دولت ائتلافی تشکیل داد. احمد میرغنی رئیس جمهور کشور شد.

سودت [1]

منطقهٔ از نظر صنعتی پیشرفتهٔ چکسلواکی به وسعت ۲۸۵۱۲ کیلومترمربع در بوهم شمالی و مرزبین آلمان و چکسلواکی. این منطقه اهمیت استراتژیک خاصی دارد. در ۱۹۱۹ عمدهٔ جمعیت آن آلمانی بودند ولی جزو آلمان نبودند و

1- Sudetland.

به موجب **پیمان سن ژرمن** از امپراتوری اتریش جدا و به چکسلواکی واگذار شد. تا وقتی هیتلر به قدرت رسید آلمانی های سودت مایل بودند سودت جزو چکسلواکی باقی بماند ولی در ۱۹۳۵ که «حزب سودت آلمان» با کمک مالی - سیاسی نازی‌ها به رهبری کنراد هنلین (۱۹٤۵ — ۱۸۹۸) تشکیل شد مبارزه‌ای علیه سلطهٔ چکسلواکی بر سودت شروع شد و با الحاق اتریش به آلمان (مارس ۱۹۳۸) بر تقاضای خود پا فشاری بیشتری کردند. به دنبال **قرارداد مونیخ** در سپتامبر ۱۹۳۸ سودت که استحکامات چکسلواکی در آن بنا شده بود ضمیمهٔ آلمان شد. با پایان جنگ ۱۹٤۵ سودت بار دیگر به چکسلواکی تحویل داده شد. ۳ میلیون آلمانی سودت از این سرزمین اخراج و در سایر مناطق بوهم و مُراوی اسکان داده شدند.

سِوْر، پیمان[1]

در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ سلطان عثمانی — که در جنگ جهانی اول متحد آلمان بود و شکست خورده بود— به موجب این پیمان، قرارداد صلح را امضا کرد. این پیمان مورد توافق جمهوریخواهان ترکیه به رهبری **آتاتورک** قرار نگرفت زیرا پیمان سور دست یونان را در **ازمیر** و آسیای صغیر بازگذاشته بود و بسفر و داردانل را تحت ادارهٔ **جامعهٔ ملل** قرار می داد. به موجب **پیمان لوزان** (۱۹۲۳) در پیمان سور تجدید نظر شد. اما آن قسمت از مفاد پیمان سور که عربستان، بین النهرین، فلسطین و سوریه را از امپراتوری عثمانی جدا می کرد به اعتبار خود باقی ماند.

سورینام[2]

گویان هلند که بخشی از آنتیل غربی هلند بود. این سرزمین در شمال

1- Sévres, Treaty of.   2- Surinam.

امریکای مرکزی قرار دارد. و با برزیل، گویان فرانسه، و گویان هم مرز است. سورینام دارای غنی ترین ذخایر بوکسیت جهان است.

در ۱۵ دسامبر ۱۹۵٤ به سورینام نیز خودمختاری داده شد. و در ۱۹۷۵ به استقلال رسید.

در ۱۹۸۳ به دنبال کودتای نظامی افسران، ودزی بوترس رئیس شورای نظامی، رام‌دات میزئیز رئیس جمهور و هنری مینهرست نخست وزیر این کشور شدند.

نهضت چریکی رونی برونسویچک در این کشور فعال است.

سوریه

جمهوری عربی سوریه در کنارهٔ خاوری دریای مدیترانه با کشورهای ترکیه، لبنان، اسرائیل، اردن و عراق همسایه است. مساحت ۱۸۵,۱۸۰ کیلومترمربع، جمعیت ۷ میلیون، پایتخت دمشق. تا ۱۹۱۸ بخشی از امپراتوری عثمانی بود. در ۱۹۲۰ تحت سرپرستی دولت فرانسه قرار گرفت. فرانسه امیرفیصل، حاکم سوریه را اخراج کرد. بنا به قرارداد **سایکس - پیکو** سوریه در منطقهٔ نفوذ فرانسه قرار گرفت. سوری ها با حضور نیروهای فرانسوی در سرزمین خود به مخالفت برخاستند و قیام دروزها در سال های ۷— ۱۹۲۵ فرانسویان را وادار کرد دو باره دمشق را تخلیه کنند. در آستانهٔ جنگ جهانی دوم سیاست فرانسه تغییر کرد و به سوریه وعدهٔ استقلال داده شد. در ژوئیهٔ ۱۹٤۱ قوای انگلیسی و فرانسهٔ آزاد به سوریه وارد شدند تا عوامل **دولت ویشی** را از آن کشور اخراج نمایند و از احداث پایگاه هوایی آلمان نازی در سوریه جلوگیری کنند. در ۱۱ ژانویهٔ ۱۹٤٤ استقلال سوریه اعلام شد اما نظامیان فرانسوی حاضر به تخلیهٔ کشور نبودند. در مه - ژوئن ۱۹٤٤ بار دیگر دمشق صحنهٔ نبرد شد. در آوریل ۱۹٤٦ آخرین سربازان فرانسوی سوریه را ترک کردند.

ظهور **حزب بعث** و ناسیونالیسم عربی منجر به وحدت سوریه و مصر و ایجاد **جمهوری متحدهٔ عربی** شد (فوریهٔ ۱۹۵۸ تا سپتامبر ۱۹۶۱). رفتار توهین‌آمیز مقام‌های مصری در سوریه و کاسته شدن از قدرت حاکمیت سوریه، افسران سوری را علیه **ناصر** برانگیخت و با کودتای ۱۹۶۱ سوریه از مصر جدا شد. نفرت مشترک سوریه و مصر از اسرائیل باعث همکاری دو کشور در کمک به پارتیزان‌های فلسطین در حمله به اسرائیل شد و **جنگ ۶ روزه** ۱۹۶۷ را به دنبال آورد. سوریه در این جنگ بلندی‌های جولان را از دست داد و پیشنهاد آتش‌بس را پذیرفت.

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نیز برای سوریه موفقیتی به بار نیاورد. حافظ اسد رئیس کشور سوریه با **پیشنهاد صلح سادات** (نوامبر ۱۹۷۷) به مخالفت برخاست. به موجب قانون اساسی سال ۱۹۷۳ جمهوری عربی سوریه از دولتی دموکراتیک، خلقی و سوسیالیستی برخوردار خواهد بود. سوریه با یاری دادن به جناحی از **ساف** که مخالف عرفات است، و مداخله در لبنان ابتکار صلح خاورمیانه را به دست گرفته است. سوریه عضو **جامعهٔ عرب**، عضو جنبش عدم‌تعهد و عضو سازمان ملل متحد است.

سوسلف، میخاییل آندریه‌ویچ [1]

سیاستمدار و نظریه‌دان شوروی. متولد ۱۹۱۲ در اولیانووسک. از ۱۹۳۱ وارد خدمات حزبی (بلشویک) شد. در تصفیه‌های حزبی در کنار استالین قرار گرفت. در جنگ جهانی دوم عضو شورای نظامی جبههٔ قفقاز شمالی بود. در ۱۹۴۶ در رأس سازمان تبلیغ و ترویج حزب قرار گرفت. در ۱۹۴۸ جای ژدانف را در کمینفرم گرفت. از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۰ سردبیر پراودا بود و از آن سال عضو پرزیدیوم شوروی شد. از ۱۹۵۵ عضو پرزیدیوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست

1- Suslov, Mikhail Andreyevich

شوروی شد. شهرت وی بیشتر به عنوان تئوریسین حزب بود و اینکه مراقب باشد تا حزب یا مقامات حزبی از خط مارکسیسم - لنینیسم منحرف نشوند.

سوسیال دموکرات (انگلستان)، حزب [1]

در ۸۰– ۱۹۷۹ یک گروه چهار نفره از اعضای کابینهٔ کارگری انگلستان که از سیاست های به ظاهر تندمارکسیست های مبارز حزب کارگر ناراضی بودند اقدام به برپایی شورای سوسیال دموکراسی (۲۵ ژانویه ۱۹۸۱) نمودند. روی جنکینز، خانم شرلی ویلیامز، دیوید اوئن و ویلیام راجرز با این ترتیب هستهٔ رهبری حزب سوسیال دموکرات بریتانیا را پی ریزی کردند. اوئن و ۱۱ نفر دیگر از نمایندگان مجلس عوام از عضویت حزب کارگر کناره گرفتند و در ۲۶ مارس ۱۹۸۱ حزب سوسیال دموکرات بریتانیا به عنوان حزب میانه، در صحنهٔ سیاست انگلستان پدید آمد. در سپتامبر آن سال حزب سوسیال دموکرات با حزب لیبرال ائتلاف کرد. در انتخابات میان دوره‌ای به پیروزی چشمگیری رسیدند. شرلی ویلیامز در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۱ کرسی نمایندگی کرازبی را از حزب محافظه کار گرفت و روی جنکینز نیز در گلاسکو در ۱۹۸۲ به چنین موفقیتی دست یافت. این حزب در اوایل سال ۱۹۸۲ در سیاست انگلیس وزنه‌ای به‌شمار می رفت اما با سرسخت شدن موضع دولت محافظه کار پس از **کشمکش فالکلند** از اهمیت سیاسی آن کاسته شد. در ۲ ژوئیهٔ ۱۹۸۲ روی جنکینز به عنوان نخستین رهبر حزب برگزیده شد.

سوسیال دموکرات ها [2]

در آغاز، تمامی حزب های مارکسیستی سوسیال دموکرات نامیده می شدند

1- Social Democratic Party (S. P. D.).   2- Social Democrats.

اما از ۱۹۰۵ واژهٔ سوسیالیست به آن دسته از گروه‌ها و حزب‌های سیاسی اطلاق شد که برای رسیدن به سوسیالیسم، به جای انقلاب، رفرم و اصلاحات گام به گام را تجویز می‌کردند. «حزب سوسیال دموکراتیک کارگران» آلمان در کنگرهٔ گروه‌های سوسیالیست در ۱۸۶۹ در آیزنباخ تشکیل شد و در ۱۹۱۲ توانست ۴/۵ میلیون رأی انتخاباتی را کسب کند.

در بلژیک (۱۸۸۵)، اتریش (۱۸۸۹)، مجارستان (۱۸۹۰)، بلغارستان (۱۸۹۱)، لهستان (۱۸۹۲)، رومانی (۱۹۰۰— ۱۸۹۲ و باز در ۱۹۱۰)، هلند (۱۸۹٤)،روسیه (۱۸۹۸)، فنلاند (۱۹۰۳)، صربستان (۱۹۰۳) نیز احزابی برطبق الگوی آلمان تشکیل شد. سوسیالیسم انگلستان حول **حزب کارگر** شکل گرفت و بعد در کشورهای اسکاندیناوی و کشورهای مستعمرهٔ انگلستان مورد تقلید واقع شد. سوسیال دموکراسی فرانسه منشأ دیگری دارد: گروه‌های سوسیالیستی فرانسه که بعضی متقدم بر مارکسیسم بودند در ۱۸۹۹ طی ائتلافی به دو گروه عمده تقسیم شدند: «حزب سوسیالیست فرانسهٔ **ژورس**» و «حزب سوسیالیست فرانسه **ژول گسد**» (۱۹۲۲— ۱۸٤۵). حزب اخیر بیشتر گرایش سندیکالیستی داشت. در ۱۹۰۵ با وحدت همهٔ این احزاب «شاخهٔ فرانسوی بین‌الملل کارگری» تشکیل شد. در کنگره‌های **بین‌الملل دوم** همهٔ این گروه‌ها نماینده داشتند. مارکسیست‌های ارتدوکس از ۱۹۱۹ از احزاب سوسیال دموکرات جدا شدند و احزاب کمونیست را تشکیل دادند.

سوسیالیسم [1]

این واژه در معناهای گوناگونی به کار گرفته شده است. اما در مجموع به آن نظام اجتماعی گفته می‌شود که بر مالکیت عمومی ابزار تولید و توزیع متکی باشد. در تئوری مارکسیستی، سوسیالیسم نخستین مرحله در راه رسیدن به

1- Socialism.

کمونیسم است. در مفهومی دیگر سوسیالیسم به دلیل اعتقاد به دموکراسی چند حزبی و تمایزگذاری بین مالکیت دولتی و عمومی، از کمونیسم جدا می‌شود.

این واژه از دهۀ ۱۸۳۰ وارد ادبیات سیاسی شد و رواج عام یافت. سوسیالیسم میراث روشنگری بود و متفکران **رادیکال** مبلغ آن بودند. این دوره، از انقلاب کبیر فرانسه تا پیدایش جامعۀ صنعتی؛ از بوناروتی تا سن سیمون را در برمی‌گیرد. سوسیالیسم این دوره از خصلتی تخیلی برخوردار است (فوریه، اوئن از متفکران این مرحله‌اند.) **انگلس** برآن بود که مارکسیسم، سوسیالیسم را از مرحلۀ تخیلی جدا و بر پایۀ علمی استوار کرده است.

از نظر تاریخی، سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی، اساساً به **چپ** اروپا منسوب می‌شود. این جنبش با موفقیت حق رأی را همگانی ساخت، رفرم‌های اجتماعی و بهبود شرایط زندگی، دادن نقشی مهمتر به مالکیت دولتی و کنترل مکانیسم بازار از دستاوردهای دیگر جنبش است. جنبش سوسیالیستی در کشورهای جهان سوم پا نگرفته و سوسیالیسم با حکومت تک حزبی همراه شده است.

سوکارنو[1] (۷۰ – ۱۹۰۱)

بنیانگذار اندونزی و رئیس جمهور این کشور. در بیلتا در خاور جاوه متولد شد. در مدارس هلندی سورابایا و باندونگ تحصیل مهندسی کرد. از بنیانگذاران جنبش ملی و استقلال‌طلبانۀ اندونزی بود (۱۹۲۷). در ۱۹۲۹ از سوی مقامات استعماری هلند به زندان افتاد و ۱۳ سال بعد را در زندان یا تبعید گذرانید.

هنگامی که ژاپن اندونزی را اشغال کرد او رئیس جمهور دولت اندونزی شد و در ۱۳ نوامبر ۱۹۴۵ رسماً این سمت به وی محول گردید. هلند در ۱۹۵۰ استقلال اندونزی را (که هند شرقی هلند نامیده می‌شد) به رسمیت شناخت.

1- Sukarno

در ۱۹۵۵ که باندونگ محل برگزاری کنفرانس کشورهای غیرمتعهد بودنفوذ وشهرت سوکارنو به اوج خود رسید. در سیاست داخلی به «دموکراسی هدایت شده» معتقد بود و این سیاست او از ۱۹۵٦ به بعد ناراضیانی خاصه در سوماترا برای وی فراهم آورد. در سیاست خارجی، سوکارنو از چهره‌های برجسته و بنیانگذار جنبش عدم‌تعهد بود. در رابطه با مالزی، سیاست «**رویارویی**» را در پیش گرفت (٥ــ ۱۹٦۳). در ۱۲ مارس ۱۹٦۷ نظامیان هوادار غرب به رهبری ژنرال سوهارتو و ژنرال ناسوتیون قدرت را از سوکارنو سلب کردند و به قتل عام مخالفان سیاسی خاصه کمونیست‌ها پرداختند. ناظران آگاه برآنند که ارتش اندونزی دست کم ۸۰۰ هزار نفر از اعضای حزب کمونیست اندونزی را کشت و سوهارتو از آن پس رهبر بلامنازع کشور بوده است.

سولژنیتسین، الکساندر[1] (متولد ۱۹۱۹)

نویسندهٔ ناراضی شوروی، در کیسلوودسک قفقاز زاده شد. در دانشگاه رُستوف و مؤسسهٔ تاریخ مسکو تحصیل کرد. در ارتش سرخ در سال‌های ٥ــ ۱۹٤۲ خدمت کرد و دو بار نشان شجاعت گرفت. در ۵۳ــ ۱۹٤٥ در زندان بود سال‌های ٦ ــ ۱۹٥۳ در سیبری به حال تبعید به سر برد. در ۱۹٥۷ از او اعادهٔ حیثیت شد. رمان مشهور او «یکروز از زندگی ایوان دنیسوویچ» در ۱۹٦۲ منتشر شد و در آن از وضع بد اردوگاه‌های کار زمان استالین سخن گفت. این کتاب با موافقت **خروشچف** منتشر شد. رمان‌های بعدی او که پس از خروشچف منتشر شدند در شوروی ممنوع اعلام شدند زیرا از فساد حکومت شوروی سخن گفته‌اند. جایزهٔ ادبی نوبل ۱۹۷۰ به وی تعلق گرفت. وی از آن پس مورد سوءظن شدید مقام‌های دولت شوروی قرار گرفت و در پی انتشار «اوت ۱۹۱٤»، و «مجمع الجزایر گولاک» در ۳ــ ۱۹۷۱ از شوروی اخراج شد (۱۹۷٤) و در کالیفرنیا اقامت گزید (۱۹۷٥).

1- Solzhenitsyn Alexander.

سوگند زمین تنیس[1]

یک صحنه از مراحل نخستین انقلاب کبیر فرانسه. در ۲۰ ژوئن ۱۷۸۹ نمایندگان «طبقهٔ سوم» ناگهان دریافتند که محل گردهمایی شان در ورسای بروی آنان بسته است و چنین گمان بردند که این پیش درآمد انحلال مجمع است. آنان به زمین تنیس سلطنتی رفتند و به رهبری بائی سوگند خوردند که «جلسه را در هر شرایطی آنقدر ادامه دهند تا مشروطه دایر و پا برجا گردد». این سوگند خواست عوام فرانسه را به کسب قدرت انقلابی نشان می داد. سه روز بعد آنان به محل گردهمایی شان بازگشتند.

سولفرینو، نبرد[2]

در ۲۰ ژوئن ۱۸۵۹ نبردی با تلفات سنگین در لمباردی بین اتریش از یکسو و فرانسه - پی مون از سوی دیگر در گرفت. اتریشی ها شکست خوردند اما سنگینی تلفات هشداری بود به ناپلئون سوم که به اتریش پیشنهاد متارکه بدهد (ناپلئون در این پیشنهاد با متحد پی مونی خود مشورت نکرده بود). پیمان متارکه در ۸ ژوئیه امضا شد. تلفات نبردهای **ماژنتا** و سولفرینو افکار عمومی اروپاییان را در مورد کمک به زخمیان و مجروحان جنگی برانگیخت و سرانجام به ایجاد صلیب سرخ بین المللی منجر شد.

سومالی[3]

کشوری در **شاخ افریقا**. بریتانیا در خلیج عدن و روبروی تحت الحمایهٔ عدن، در ۱۸۸٤ تحت الحمایهٔ **سومالی انگلیس** را ایجاد کرد. ابتدا حکومت

1- Tennis - Court Oath. 2- Solferino, Battle of. 3- Somalia.

انگلیسی هندوستان، این تحت‌الحمایه را اداره می کرد و در ۱۹۰۵ به «ادارهٔ مستعمراتی» واگذار شد. ایتالیا بخشی از سومالی به نام «سومالی ایتالیا» را مستعمرهٔ خود ساخت اما در ۱۹۴۱ قوای انگلستان سومالی ایتالیا را تسخیر کرد و تا ۱۹۵۰ توسط انگلستان اداره شد. در ۱۹۵۰ سازمان ملل متحد قیمومت منطقه را به ایتالیا واگذاشت تا وسایل ایجاد دولت مستقل سومالی را فراهم سازد. تحت‌الحمایه‌های انگلستان و ایتالیا در ۱۹۶۰ متحد شدند و جمهوری مستقل سومالی را ایجاد کردند که مرکز آن مگادیشیو بود. پرزیدنت شِرمارکه، رئیس جمهور سومالی در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۰ در کودتای نظامیان کشته شد. حزب سوسیالیست انقلابی سومالی به رهبری زیادباره ابتدا از سیاست‌های چپگرایانه پیروی کرد و متحد مسکو شد اما چون شوروی با مقاصد سومالی در ایجاد «سومالی بزرگ» موافقت نداشت زیادباره در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ سیاست گرایش به غرب و ضدشوروی را درپیش گرفت. مستشاران شوروی را اخراج نمود و با عربستان سعودی روابط حسنه‌ای برقرار کرد. زیادباره خواهان جداسازی اُگادن از اتیوپی و الحاق آن به سومالی بود و در اجرای این سیاست با ناکامی روبرو شد و به دنبال تهاجم «جبههٔ آزادی‌بخش سومالی باختری» — سازمان تحت حمایت سومالی — در ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۷۷، و شکست این جبهه از قوای اتیوپی — که از سوی کوبا و شوروی حمایت می شدند— سومالی در مناسبات خود با شوروی تجدیدنظر کلی کرد. سومالی نسبت به بخشی از خاک کنیا نیز ادعای حاکمیت دارد.

سومالی انگلیس[1]

سرزمینی که مابین **سومالی فرانسه** و **سومالی ایتالیا** قرار داشت و از ۱۹۶۰ تحت‌الحمایهٔ انگلستان در خلیج عدن بود. مساحت آن ۶۸ هزار مایل‌مربع و جمعیت آن بیش از نیم میلیون نفر، مرکز آن هارگیزا. جمعیت این سرزمین،

1- British Somaliland.

بادیه‌نشین بودند. در ۱۸۸٤ مصری‌ها ساحل سومالی را ترک گفتند و در ۱۸۸٦ بادیه‌نشینان این سرزمین تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شدند. دولت انگلستان آنانرا متعهد ساخت که هرگز سرزمین خود را به دولت دیگری واگذار نسازند. در ۱۸۹۷ به دنبال شکست ایتالیا از اتیوپی در آدُوا، انگلستان به موجب پیمانی با امپراتور منلیک، سلف امپراتوران اتیوپی، توافق کرد که بخشی از مراتع و چاه‌های آب سومالی به اتیوپی ضمیمه شود. سومالی‌ها هم حق ورود به اتیوپی و استفاده از چاه‌های آب در آن سرزمین را به دست آوردند. اتیوپی هرگز بر سومالی انگلیس فرمانروایی نداشته است. درپی آزاد شدن اتیوپی و سومالی ایتالیا — که این دومی بخشی از کشور سومالی را تشکیل داد— از سلطهٔ ایتالیا، حکومت انگلستان بر سومالی انگلیس (این بار به مساحت ۲۵ هزار مایل و جمعیت ۳۰۰ هزار نفر) ادامه یافت. در نوامبر ۱۹۵٤ به موجب قراردادی میان انگلستان و اتیوپی مقرر شد سومالی انگلیس به اتیوپی مسترد شود ولی قبایل سومالی انگلیس حق استفاده از آب و مرتع در اتیوپی را حفظ کنند. اتیوپی قبلاً با پیشنهاد دیگر انگلستان مخالفت کرده بود، انگلستان پیشنهاد کرده بود بندر زلیا در سومالی انگلیس را به اتیوپی واگذارد ولی حکومت بریتانیا بر تمامی سومالی انگلیس ادامه یابد. بعد از توافق ۱۹۵٤، اتیوپی با شرکت آمریکایی نفتی به منظور اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در مراتع سومالی انگلیس وارد مذاکره شد. نمایندگان سومالی که خواهان ایجاد سومالی بزرگ (شامل سومالی فرانسه، سومالی انگلیس و سومالی) بودند با قرارداد ۱۹۵٤ مخالفت کردند. منطقهٔ مورد مشاجرهٔ سومالی و اتیوپی شامل هود و منطقهٔ حفاظت شده است. در ۲٦ ژوئن ۱۹٦۰ تحت‌الحمایگی انگلستان بر سومالی انگلیس پایان یافت. دولت مستقل سومالی تشکیل شد. مجمع ملی سومالی روز بعد طی تصویب قانونی وحدت با سومالی ایتالیا را اعلام کرد و در یکم ژوئیهٔ ۱۹٦۰ آن سرزمین نیز از قیمومت ایتالیا خارج شد و استقلال یافت.

سومالی ایتالیا[1]

نام منطقه‌ای در خاور افریقا که از ۱۹۲۵ تا ۱۹٤۷ مستعمرهٔ ایتالیای فاشیست بود و از ۱۹٤۷ سرزمین تحت قیمومت سازمان ملل شد و اکنون بخشی از کشور مستقل **سومالی** است.

سومالی فرانسه ← آفاروایسوس، سرزمین های فرانسوی

سون‌یات - سن[2] (۱۹۲۵ - ۱۸٦۷)

رهبر انقلاب ملی چین. در خانوادهٔ دهقانی نزدیک ماکائو زاده شد. در هونولولو تحصیل کرد. چند سالی تبعهٔ آمریکا بود و به آیین مسیحیت گروید. در هنگ کنگ پزشکی خواند. از ۱۸۹٤ تا ۱۹۰۵ در میان چینی های مقیم خارج «جامعهٔ نجات چین» را که سازمانی تبلیغاتی - سیاسی بود رهبری کرد.

با اعلام سه اصل: استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم، در ۱۸۹۸ پایهٔ «جامعهٔ اتحاد مشترک»، و سپس حزب **کومیندان** را بنا نهاد. انقلاب ۱۹۱۱ چین، خاندان مانچورا برانداخت. سون‌یات - سن در آن هنگام در آمریکا بود و با عجله به چین بازگشت. مجمع نانکینک (نانکن) در ژانویهٔ ۱۹۱۳ ویرا به سمت «رئیس جمهور ایالات متحدهٔ چین» برگزید و وی چند ماه بعد استعفا داد تا مگر در کشور تفرقه زدهٔ چین که فرماندهان نظامی سیاست قدرت را دنبال می کردند وحدتی پدید آورد. نفوذ سیاسی وی در نواحی کانتون زیاد بود و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲٤ مرام خود را به نحوی تعدیل کرد که کمونیست ها بتوانند در چارچوب کومیندان فعالیت کنند. با این تعدیل از کمک های شوروی برخوردار شد. در مارس ۱۹۲۵ درپی ابتلا به سرطان وپیش ازآنکه رؤیای

1- Italian Somaliland. 2- Sun Yat-Sen.

وحدت چین را تحقق بخشد درگذشت. هم ناسیونالیست‌های هوادار چیانکای شک و هم کمونیست‌ها خود را وارث سیاسی او می‌دانستند. بیوهٔ او سونگ چینگ- لینگ (۱۹۸۱-۱۸۹۰) نایب رئیس جمهوری خلق چین شد (۱۹۵۰).

سووتو[1]

شهرک سیاه‌پوست‌نشین در جنوب باختری ژوهانسبورگ. در ۱۶ ژوئن ۱۹۷۶ درپی تظاهرات پر دامنهٔ رنگین پوستان علیه قانون اجباری کردن زبان آفریکانر در تمامی سطوح آموزشی افریقای جنوبی، این شهرک دچار آشوب شد. در نخستین روز، دو دانش‌آموز و چهار مرد سیاه‌پوست در تیراندازی پلیس کشته شدند و دو سفیدپوست نیز توسط تظاهرکنندگان به قتل رسیدند. روز بعد نیز بیش از ۴۰ نفر در تظاهرات سووتو زخمی شدند. سپس دامنهٔ تظاهرات به ترانسوال کشید. به گزارش رسمی مقام‌های دولتی افریقای جنوبی ۲۳۶ نفر کشته و بیش از ۱۱۰۰ نفر زخمی شدند که همگی رنگین پوست بودند. در ۶ ژوئیه وزیر آموزش بانتوستان‌های افریقای جنوبی خبر لغو تصمیم مبنی بر اجباری کردن زبان آفریکانر را اعلام کرد. در سووتو تنش فروکش کرد اما خاموش نشد و در سالروز تظاهرات، مردم سیاه‌پوست شهرک علیه نظام آپارتاید دست به اعتراض‌های گسترده‌ای زدند. هر سال در ماه ژوئن به یاد کشته شدگان سووتو- که عمدتاً دانش‌آموز بودند و به ادعای مخالفان دولت، از ۶۰۰ نفر تجاوز می‌کرد- تظاهراتی در سووتو و سایر مناطق سیاه‌پوست‌نشین برپا می‌شود.

1- Soweto.

سووروف، الکساندر[1] (۱۸۰۰ – ۱۷۲۹)

از نظامیان مشهور روسیه. در مسکو زاده شد. در جنگ علیه سوئد، پروس و عثمانی شرکت کرد. کاترین کبیر نسبت به او نظر مساعد داشت. به سبب وحشی گری بیش از حدی که سربازانش در ۱۷۹۰ در بسارابی انجام دادند و نیز در سرکوب قیام مردم لهستان (۱۷۹۵) انگشت نما شد. از ۱۷۹۶ تا ۱۷۹۹ مغضوب بود. اما در ۱۷۹۹ فرمانده قوای روسیه در نبرد با فرانسه در شمال ایتالیا شد. سپاهیان وی در فاصلهٔ آوریل و اوت با همکاری اتریشی ها، فرانسویان را از میلان و تورین بیرون راندند و برای تعقیب آنان از گذرگاه سن گوتارد[2] گذشتند. در پایان سپتامبر، روس ها تا فورالبرگ عقب رانده شدند و سووروف به سن‌پترزبورگ احضار شد. او در حالتی که مغضوب بود در سال ۱۸۰۰ درگذشت اما فتوحاتش در ایتالیا از او یک سرباز افسانه‌ای ساخت.

سُوَیْدی، توفیق

نخست‌وزیر عراق. او سه نوبت به نخست‌وزیری رسید. بار نخست از ۲۸ آوریل ۱۹۲۹ تا ۱۹ سپتامبر ۱۹۲۹؛ بار دوم از ۲۳ فوریهٔ ۱۹٤٦ تا ۳۰ مه ۱۹٤٦؛ و بار آخر از ۵ فوریهٔ ۱۹۵۰ تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۰. در کابینهٔ سوم پست وزارت خارجه را نیز خود سویدی برعهده داشت.

سُوَیْدی، ناجی

نخست‌وزیر عراق در فاصلهٔ ۱۸ نوامبر ۱۹۲۹ تا (مارس ۱۹۳۰). **نوری السعید** و **یاسین هاشمی** نیز در کابینهٔ او عضویت داشتند.

1- Suvorov Alexander. 2- St Gottard Pass.

سویس[1]

کنفدراسیون سویس بین کشورهای فرانسه، ایتالیا، اتریش، آلمان غربی و لیختن اشتاین واقع شده، ٤١٢٨٨ کیلومترمربع وسعت و حدود ٨ میلیون نفر جمعیت دارد پایتخت آن برن است.

از سدهٔ ١٥ براساس اتحاد کانتون‌ها کشور سویس به وجود آمده اما پیمان فدراسیون این سرزمین بر پایهٔ دیت متمرکز در ١٨١٥ به امضا رسید. قانون اساسی دموکراتیک با حکومتی فدرال در سپتامبر ١٨٤٨ در این کشور مستقر شده و با اندک تغییری، این قانون هنوز پا برجاست. برای تصمیم گیری‌های عمده مکرراً رفراندم‌هایی برپا شده و زنان نیز از ١٩٧١ به بعد دارای حق رأی شده‌اند. هنوز در بعضی کانتون‌ها زنان از حق رأی محروم‌اند. در کنگرهٔ وین (١٨١٥) نمایندگان قدرت‌های بزرگ و سویس، اصل بیطرفی دائم کنفدراسیون را پذیرفتند. از زمان ناپلئون به بعد، سویس در هیچ جنگ خارجی درگیر نبوده، در هیچ اتحادیه با کشورهای دیگر وارد نشده؛ و عضویت سازمان ملل را نپذیرفته گرچه «کاخ ملل» و سایر نهادهای بین‌المللی در ژنو قرار دارند. پارلمان سویس تا ١٩٣٨ عضویت در **جامعهٔ ملل** را مغایر بیطرفی نمی‌دانست گرچه بر عدم شرکت سویس در هر اقدام جمعی پا فشاری می‌کرد.

سویس دارای ٢٢ کانتون است (در اصل در ١٥١٣ تنها ١٦ کانتون) که هر کانتون پارلمان و حکومت خود را دارد. مجمع فدرال سویس مرکب از دو مجلس است. شورای ملی با ٢٠٠ عضو که برای ٤ سال با رأی مستقیم مردم برگزیده می‌شوند و شورای ایالت‌ها با ٤٤ عضو که هر کانتون ٢ عضو دارد. شورای فدرال، حکومت سویس و مجمع ملی، نخست‌وزیر را برمی گزینند. نخست‌وزیر هر سال از میان اعضای ٧ نفرهٔ دولت برگزیده می‌شود. با گذشت زمان، خصلت حکومتی این کشور بیشتر به فدراسیون نزدیک شده و تنها نام

1- Switzerland = Swiss.

کنفدراسیون را با خود دارد. سویس به صورت دولت حایل بین فرانسه، آلمان و ایتالیا عمل می کند.

سه جانبه، پیمان[1] (۲۷ سپتامبر ۱۹٤۰)

سند اساسی همکاری آلمان، ایتالیا وژاپن که در برلین به امضا رسید. امضاکنندگان متعهد شدند اگر یکی از سه کشور در معرض تجاوز کشوری به جز کشورهای متخاصم قرار گیرد از سوی دو کشور دیگر یاری شود. این پیمان در واقع ژست ضدآمریکایی داشت. پیمان سه جانبه پایهٔ اتحاد و وحدت «نظم نوین» هیتلری در اروپا با «آسیای خاوری بزرگ» ژاپن بود. وزیر خارجهٔ آلمان بدان رنگ ضدشوروی داد و زمینهٔ پیوستن رومانی، مجارستان، اسلواک، (سپتامبر ۱۹٤۰) و بلغارستان و یوگسلاوی (مارس ۱۹٤۱) را فراهم ساخت. در یوگسلاوی دولت امضا کنندهٔ قرارداد، سرنگون شد.

سه امپراتور، اتحاد[2]

نظام دیپلوماسی و همکاری آلمان، اتریش— هنگری، و روسیه درپی شکست ۱۸۷۱ فرانسه ازپروس به این نام موسوم شد. مبتکر این نظام، بیسمارک بود وی می خواست با برقراری صلح در اروپای شرقی، در عین حال نگذارد فرانسهٔ شکست خورده ، متحدی بیابد و از آلمان ها انتقام بگیرد. نخستین اتحاد درپی توافق های مه وژوئن ۱۸۷۳ ایجاد شد. قبلاً ویلهلم اول، فرانسوا ژوزف، و تزار الکساندر دوم در سپتامبر ۱۸۷۲ در برلین دیدار و در مورد این نظام صحبت کرده بودند. در واقع «اتحاد» ، چیزی بیش از یک تفاهم

1- Tripartite Pact. 2- Dreikaiserbund (League of the Three Emperors).

مبهم نبود و بر همکاری امپراتوران در برابر جنبش های خرابکاری و براندازی تأکید می نمود اما «مسألهٔ مشرق» (۸– ۱۸۷۵) تفاهم مزبور را از میان برد. بیسمارک در ۱۸۸۱ تدارک اتحادی سرّی اما رسمی تر را دید. به موجب این اتحاد مقرر شد در مورد هر تغییر وضعی در عثمانی بین سه امپراتور تبادل نظر به عمل آید و در صورتی که یکی از سه امپراتور با قدرت چهارمی (جز عثمانی) درگیر جنگ می شد دو امپراتور دیگر بیطرفی مثبت خود را حفظ کنند. این اتحاد سه سال اعتبار داشت و در ۱۸۸۴ تمدید شد اما به سبب تنش در مناسبات اتریش– روسیه در بالکان این اتحاد خودبه‌خود منتفی شد و بیسمارک از آن پس به موجب **پیمان تضمین مجدد**، مناسبات دوستانه با روسیه را ادامه داد.

سیا[1]

سازمان سیا در ۱۹۴۷ با اجازهٔ کنگره و به منظور جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات سیاسی و نظامی، و کمک به رئیس جمهور و مشاورانش در کسب اطلاعات خارجی تشکیل شد. بنا به مقررات، رئیس «شورای امنیت ملی» در ضمن مدیر سیا نیز هست. آلن دالس (از ۶۱ — ۱۹۵۳)، جان مک کون (۵— ۱۹۶۱)، ریچارد هلمز(۷۳—۱۹۶۶) از رهبران مشهور سیا هستند. آلن دالس، سیا را از صورت سازمان تحلیل کنندهٔ اطلاعات به صورت سازمان طرّاح عملیات پنهانی امریکا در کشورهای خارج و به منظور سرنگونی دولت های مخالف آمریکا در آورد. سقوط حکومت آربنز در گواتمالا و مصدق در ایران از موفقیت های سیا، و افتضاح شکست در خلیج **خوک ها** از رویدادهایی بود که **کندی** و جان مک کون را وادار به کنترل اقدامات سیا کرد. سیا توانست وجود موشک های شوروی در کوبا را کشف کند و **بحران موشکی کوبا** را به دنبال

1- Central Intelligence Agency (C.I.A).

آورد. عملیات پنهانی سیا در خاوردور منجر به درگیری همه جانبهٔ آمریکا در هندوچین و سرانجام جنگ **ویتنام** شد، از اقدام‌های دیگر سیا توطئه برای قتل **فیدل کاسترو** رهبر کوبا بود. در زمان ریاست جمهوری جانسون و نیکسون، اقدامات سیا در سرنگونی دولت‌های مخالف امریکا شدت گرفت. سقوط **آلنده** در شیلی از جملهٔ این اقدام‌ها بود. شکست سیا در پیش‌بینی حملهٔ **یوم کیپور** در ۱۹۷۳ و **بحران قبرس** در سال بعد سبب هر چه بی اعتبار شدن سیا شد. **واترگیت** نشان داد که سیا و سازمان‌های مشابه تا چه حد به خود اجازه می دهند به آزادی‌های فردی مردم آمریکا تجاوز کنند. کمیته‌های مجلس سنا و مجلس نمایندگان خواهان کنترل اقدامات سیا شدند و گزارش سناتور چرچ در ۲۶ آوریل ۱۹۷۶ نیز خواهان محدود کردن عملیات سیا شد. مصوبهٔ هیوز— ریان در ۱۹۷۴ اختیارات عمومی سیا را محدود می کرد و اصلاحیهٔ کلارک در ۱۹۷۶ نیز مانع فعالیت‌های محرمانهٔ سیا در آنگولا می شد.

سیاست تعرفهٔ گمرکی واحد (تسولفرین)[1]

اتحادیهٔ گمرکی ای در ایالت‌های آلمان به رهبری پروس که به موجب آن منطقهٔ تجارت آزاد آلمان پدید آمد. پیمان وین تفوق و سیطرهٔ پروس بر ایالت‌های آلمانی را صحه نهاده بود اما موانع گمرکی مانع از کامیابی پروس در برخورداری از این قدرت فائقه می‌شد. در خود پروس ٦٧ تعرفهٔ گوناگون، و ۱۳ منطقهٔ غیر پروسی (که هر کدام نظام مالی خاص خود را داشت) بود. در ۱۸۱۸ تعرفه و عوارض داخلی در خود پروس ملغی شد. مناطق داخل پروس نیز یکی پس از دیگری از ۱۸۱۹ تا ۱۸۲٤ دست به لغو تعرفه‌ها زدند. در ۱۸۲۸ سایر ایالت‌های آلمانی هم که رونق اقتصادی پروس را نتیجهٔ حذف موانع گمرکی می دانستند از رویهٔ پروس تقلید کردند و سرانجام در ۱۸۳۳ به

1 -Zollverein.

تسولفرین پیوستند. ایالت ها مرتباً به تسولفرین می پیوستند ولی هامبورگ و برمن مدت ها از این منطقهٔ تجارت آزاد دور ماندند. ازتسولفرین به عنوان عاملی که راه وحدت آلمان به رهبری پروس را هموار کرد، یاد می شود. پروسی ها طبق نظریه های حمایتی **لیست** ، اقتصاددان معروف در برابر اتریش تعرفه های حمایتی سنگینی وضع کردند. ولی این رویه همهٔ شریکان پروس را به عصیان واداشت (۱۸۶۶).

سیاست نوین[1]

برنامهٔ اصلاحات اجتماعی و اقتصادی پرزیدنت فرانکلین روزولت در دور اول و دوم ریاست جمهوری اش. نخستین برنامهٔ سیاست نوین (۵ــ ۱۹۳۳) به هدف بهبود بخشیدن به وضعیت مالی و پولی و از میان بردن بیکاری طرح شد. «ادارهٔ رفاه اضطراری فدرال»، «قانون اقتصادی»، «قانون اضطراری بانکی» بر روی هم اعتماد مردم را به دولت جلب کردند. این اعتماد درپی **بحران بزرگ اقتصادی** فروریخته بود. برنامهٔ احداث جنگل برای ۲ میلیون نفر کار ایجاد کرد. و «ادارهٔ مشاغل غیرنظامی» برای ٤ میلیون نفر در برنامه های دولتی کار ایجاد نمود. پروژهٔ درهٔ تنسی، یک سازمان مستقل دولتی، مسئول احداث سد و ایجاد نیروگاه هیدروالکتریکی در ۷ ایالت شد. و «قانون پیشبرد صنایع ملی»، دولت فدرال را مأمور نظارت بر رقابت های صنعتی کرد. دومین برنامهٔ **سیاست** نوین (۹ــ ۱۹۳۵) تأمین اجتماعی جمعیت کارگری و حفظ منافع مزرعه داران خرده پا را وجههٔ نظر قرار داد. «ادارهٔ پیشرفت کار» به منظور هماهنگ کردن طرح های پیشین دایر شد. مخالفان سیاست جدید، برنامه های روزولت را به عنوان «سوسیالیسم خزنده» محکوم می کردند و در ۷ــ ۱۹۳٦ بین رئیس جمهور و دیوان عالی برخوردهایی وجود داشت زیرا دیوان عالی

1- New Deal.

تصمیم های دولت فدرال در زمینه های رفرم اجتماعی را مغایر قانون اساسی اعلام می کرد. دولت فدرال با برنامه های متنوع خویش توانست بر روی هم ۱۰ میلیون شغل ایجاد کند.

سیاه خرمایی ها [1]

ارتش خصوصی مزدور و بیرحمی که استعمار انگلستان برای سرکوب میهن‌پرستان ایرلندی در فاصلهٔ سال های ۲۲ــ ۱۹۲۰ به کار گرفت. افراد این ارتش لباس اونیفورمی به رنگ سیاه و خرمایی می‌پوشیدند. در فاصلهٔ مارس ۱۹۲۰ تا ژانویهٔ ۱۹۲۲ فعالیت سیاه خرمایی ها چشمگیر بود. در سپتامبر ۱۹۲۰ در بالبریگان نزدیک دوبلین به خانهٔ مردم حمله بردند و دو نفر را کشتند. سه ماه بعد در خیابان های عمدهٔ کُرک آتش‌سوزی به راه انداختند و کتابخانه و تالار شهر را سوزانیدند. اعمال وحشیانهٔ سیاه خرمایی ها مورد انتقاد مطبوعات آمریکا و حزب لیبرال انگلستان بود.

سیب، پیمان [2]

در ۱۹۲۰ سلطان مسقط و عمان با گروهی از شیوخ عمان معاهدهٔ سیب را امضا کرد. سلطان سلطهٔ ۲۰۰ ساله‌ای بر عمان داشت و به عنوان امام مقام مذهبی و معنوی را نیز دارا بود. در ۱۹۱۳ شیوخ عمان امام جدیدی برگزیدند. از مفاد معاهدهٔ سیب اطلاعات دقیقی در دست نیست جزاینکه سلطان متعهد شد در امور داخلی عمان دخالت نکند. امام غالب بن‌علی (که از ۱۹۵۷ به

1- Black and Tans. 2- Sib Treaty.

حالت تبعید در عربستان سعودی است) برآن بود که معاهدهٔ سیب استقلال عمان را به رسمیت شناخته و شروع به صدور گذرنامه کرد. وی امضای قرارداد نفت توسط سلطان در ۱۹۳۷ (به شرکت نفت عراق) را ملغی اعلام کرد چرا که در این خصوص با امام و عمانی ها مشورتی نشده بود. سلطان در دسامبر ۱۹۵۵ قوایی به عمان اعزام داشت امام و هوادارانش مجبور به فرار شدند. در ۱۹۵۷ نیز قیام دیگر مردم عمان با کمک نیروهای انگلیسی سرکوب شد.

سیتو (سازمان پیمان آسیای جنوب خاوری)

در ۸ سپتامبر ۱۹۵٤ در مانیل پایتخت فیلیپین پیمانی بین نمایندگان استرالیا، انگلستان، فرانسه، زلاندنو، پاکستان، فیلیپین، تایلند و ایالات متحده به امضا رسید. امضا کنندگان متعهد شدند که در صورت حمله به یکی از کشورهای عضو، بقیهٔ کشورها دسته‌جمعی به حمایت از هم‌پیمان خویش برخیزند در ضمن اگر دولتی در تهدید سرنگونی از داخل بود نیز مورد حمایت اعضا قرار می گرفت. پیمان سیتو هم براساس پیمان ناتو و سنتو بود و هدف اصلی آن در محاصره نگه‌داشتن شوروی و جلوگیری از رخنهٔ کمونیسم به جهان تحت سلطهٔ غرب بود. بعضی از دولت های عضو (مثل فرانسه و انگلستان) حاضر به قبول تعهدات درازمدت نشدند. در جریان جنگ ویتنام نیز که ویتنام، کامبوج و لائوس در معرض تهدید و براندازی داخلی بودند، پیمان سیتو عملاً به امریکا کمکی نکرد. پاکستان در ۷ نوامبر ۱۹۷۳ به دنبال جدایی بنگلادش، از سیتو خارج شد. فرانسه نیز در ۳۰ ژوئن ۱۹۷٤ رسماً پیمان را ترک کرد.

در دیدار وزیران عضو سیتو در نیویورک در سپتامبر ۱۹۷۵ تصمیم گرفته شد به دلایل تغییر در اوضاع و احوال منطقه پیمان منحل شود.

سی رُیس، گزارش ← راول-سی رُیس، گزارش

سیکْت، هانس فون[1] (۱۹۳۶ — ۱۸۶۶)

ژنرال آلمانی. متولد شلسویگ بود و در خانوادهٔ نظامی پروسی بزرگ شد. از ۱۸۸۵ در گارد خدمت نظامی را آغاز کرد. در ۱۸۹۹ به ستاد ارتش منتقل شد. در جنگ جهانی اول در جبههٔ خاور شرکت کرد و در عملیات گورلیس (مه ۱۹۱۵) درخشید. از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۶ کوشید از طریق همکاری با شوروی و تعلیم نظامیان آلمانی در آن کشور، **پیمان ورسای** مبنی بر خلع سلاح آلمان را نادیده بگیرد. در مقام رئیس ستاد ارتش، از نیروهای نظامی برای سرکوب ناراضیان چپ استفاده کرد. هیندنبورگ در اکتبر ۱۹۲۶ و یرا بازنشسته کرد. او بنای ارتش را به گونه‌ای نهاده بود که ظاهراً به ۱۰۰ هزار نفر محدود می شد اما با روی کارآمدن هیتلر ارتش به سرعت تقویت شد و در ۱۹۴۰ به پیروزی های درخشانی در مراحل اولیهٔ جنگ نائل آمد. در ۵—۱۹۳۴ سیکت مشاور نظامی چیانکای شک در چین بود.

سیکورْسْکی، ولادیسلاو[2] (۱۹۴۳ — ۱۸۸۱)

ژنرال لهستانی. در گالیسیا زاده شد و در دانشگاه های کراکو و لفوف

1- Seeckt, Hans von.   2- Sikurski, Wladyslaw.

تحصیل مهندسی کرد. در جنگ با بلشویک‌ها در ویلنا و ورشو (۲۰ــ ۱۹۱۹) تحت فرماندهی **پیلسودسکی** فرماندهی یک دسته را برعهده داشت. از دسامبر ۱۹۲۲ تا مه ۱۹۲۳ در رأس ائتلاف غیرپارلمانی، دولت لهستان را تشکیل داد اما به سبب همکاری‌اش با دموکرات‌ها و احزاب دهقانی مورد بی اعتمادی **پیلسودسکی** و جانشینان وی قرار گرفت. و در ۱۹۲۶ از ارتش اخراج شد. دولت لهستان در ۱۹۳۹ با پیشنهاد سیکورسکی مبنی بر واگذاری فرماندهی ارتش به او، مخالفت کرد. او به فرانسه گریخت و یک ارتش لهستانی تشکیل داد و موفق به ایجاد دولت در تبعید لهستان گردید و خود در رأس این دولت ــ که ائتلاف میانه و لیبرال‌ها بود ــ قرار گرفت. در پی افشای عملیات **کشتار کاتین**، دولت شوروی مناسبات خود با دولت سیکورسکی را قطع کرد (۲۵ آوریل ۱۹۴۳). ده هفته بعد (۴ ژوئیه) سیکورسکی هنگامی که عازم دیدار از قوای لهستان در مدیترانه بود در جبل‌الطارق در یک سانحهٔ هوایی کشته شد.

سیلان ← سریلانکا.

سیمون، جان آلسبروک[1] (۱۹۵۴ــ ۱۸۷۳)

در منچستر به دنیا آمد. در آکسفورد تحصیل کرد و در ۱۸۸۹ وکیل دادگستری شد. سال‌های ۱۸ــ ۱۹۰۶ و ۳۱ــ ۱۹۲۲ نمایندهٔ مجلس عوام (از حزب لیبرال) بود. از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۰ ازسوی حزب «لیبرال ملی» نمایندهٔ مجلس عوام بود. مشاور دولت (۱۳ــ ۱۹۱۰) و دادستان کل (۱۹۱۳) در کابینهٔ آسکویث، سمت‌های دیگر سیمون بود. با ورود انگلستان به جنگ جهانی اول

1- Simon, John Allsebrook.

مخالف بود و به همین منظور استعفا داد اما بعد تصمیم خود را عوض کرد. در ۱۶ــ ۱۹۱۵ وزیر کشور بود اما چون با سربازگیری مخالف بود از این سمت کناره گرفت. در ۱۸ــ ۱۹۱۷ در نیروی هوایی بریتانیا در فرانسه خدمت کرد. از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ رئیس کمیسیون امور هندوستان بود. در کابینهٔ **مکدونالد** وزیر خارجه شد (۵ــ ۱۹۳۱). موافق خلع سلاح و صلح بین‌المللی بود. در مارس ۱۹۳۵ از سوی کابینهٔ انگلستان به دیدار هیتلر رفت. وزارت کشور (۷ــ ۱۹۳۵)، وزارت خزانه‌داری (۴۰ ــ ۱۹۳۷) سمت‌های بعدی سیمون در کابینهٔ چرچیل بود.

سیمون، گزارش[1] (۱۹۳۰)

کمیسیون امور هندوستان در ۱۹۲۷ به ریاست **جان سیمون** تشکیل شد. در گزارش این کمیسیون توصیه شده بود به دولت هند مسئولیت‌های بیشتری واگذار شود و قوهٔ قانونگذاری مرکزی با انتخابات مستقیم تشکیل شود. کنفرانس‌های میزگرد بعدی در مورد هند در لندن (۲ــ ۱۹۳۱) پا از گزارش سیمون فراتر نهاد و از فدراسیون هندوستان جانبداری کرد. «**قانون ۱۹۳۵ هند**» ضمن پذیرش انتقادهای گزارش سیمون، بیشتر مطالب میزگردها را در نظر گرفته بود.

سینا، نبرد[2]

در ۱۹۵۵ و اوایل سال ۱۹۵۶ به دلیل حملهٔ فداییان فلسطینی از مرزهای مصر، خاصه از غزّه، به داخل خاک اسرائیل تنش دو کشور مصر و اسرائیل بالا

1- Simon Report. 2- Sainai Campaign.

گرفت. هنگامی که عبدالناصر خلیج عقبه را بست بندر اسرائیلی ایلات نیز مسدود شد. تشکیل فرماندهی مشترک مصر- سوریه- اردن در اوایل اکتبر ۱۹۵۶ اعلام شد. این حوادث با جنگ سرد شدید مصر- اسرائیل همراه شد و اسرائیل برای وارد آوردن ضربه‌ای بر مصر و احیاناً سقوط عبدالناصر، با فرانسه و بریتانیا محرمانه مشورت کرد. دو دولت اخیر به خاطر ملی شدن کانال سوئز قصد حمله به مصر را داشتند و بدین منظور عملیات خود را به طور پنهانی با اسرائیل هماهنگ کردند. اسرائیل در ۲۹ اکتبر با تانک به مصر حمله برد. دو ستون به غزه و العریش، و ستون سوم از طریق سینا عازم اسماعیلیه شدند. ستون چهارم پست مرزی کونتیلا را اشغال و به سرعت تمامی نواحی جنوبی سینا را تصرف کرد. نیروی هوایی اسرائیل از عملیات زمینی پشتیبانی کرد، گذرگاه میتلا و پادگان تور و بندر شرم‌الشیخ مورد حمله قرار گرفتند. این بندر که راه مصر به خلیج عقبه بود به تصرف اسرائیلی ها در آمد. این حملات با **بحران سوئز** و حملهٔ مشترک فرانسه— بریتانیا همزمان بود. هشدار شدید شوروی، فشار آمریکا و سازمان ملل و افکار عمومی، سبب شد که در ۵ نوامبر، اسرائیل عملیات را متوقف کند و در مارس ۱۹۵۷ تمامی قوای اسرائیل از سینا خارج شود. نیروی پاسدار صلح سازمان ملل در کونتیلا نزدیک غزه و در شرم‌الشیخ در مرز مصر— اسرائیل مستقر شد. تنش سال ۱۹٦۷ منجر به **جنگ ٦ روزه** و فراخوانده شدن نیروهای صلح ملل متحد و اشغال دوبارهٔ سینا توسط اسرائیل شد.

سینما[1]

عمده‌ترین وسیلهٔ سرگرمی عمومی و وسیلهٔ ارتباط جمعی و فرهنگی در نیمهٔ اول سدهٔ بیستم. ژرژ ملیه در۱۸۹٦ درپاریس سینمای صامت با استفاده

1- Cinema.

از هنرپیشگان را تکمیل کرد گرچه تا ۱۹۰۳ که «سرقت بزرگ در راه‌آهن» توسط ادوین پورتر ساخته شد امکان به تصویر کشیدن تمامی یک داستان دشوار می نمود. کارگردان پیشگام و بزرگ آمریکایی، د.و. گریفیث (۱۹۴۸ـ ۱۸۷۸) با استفاده از تکنیک و هنر در فیلم «تولد یک ملت» (۱۹۱۵) با ارائهٔ ممیزهٔ بصری سینما، تمایز سینما از تئاتر را به خوبی نشان داد. در همان هنگام کارگردان و هنرپیشهٔ جاودان عالم سینما، چارلی چاپلین (۱۹۷۷ـ ۱۸۸۹)، سینمای کمدی را به عالیترین شکل آن عرضه کرد. در ایالات متحده فیلم‌سازی براساس هنرمندی ستارگان از ۱۹۰۷ به بعد پیشرفت نمایانی کرد. چهره‌های ستارگان صامت سینما نظیر رودلف والنتینو (۱۹۲۶ـ ۱۸۹۵) و ماری پیکفورد متعلق به این دوره‌اند. در ایالات متحده، از سینما منبع درآمد بزرگی ایجاد شد و هالیوود در حومهٔ لوس‌آنجلس در ۱۹۲۵ مرکز صنعت فیلم جهان شناخته شد. هالیوود در تکنیک فیلم پیشگام بود. آل جانسون در «خوانندهٔ جاز» (۱۹۲۷) فیلم ناطق را به میان توده‌ها برد. بین سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۳۵ فیلم رنگی تکامل یافت. رقابت تلویزیون با سینما سبب شد تا هالیوود تکنیک‌های تازه‌ای را در صدا و تصویر به خدمت بگیرد. در همان حال که در آمریکا به سینما به عنوان منبع درآمد نگریسته می‌شد، در آلمان و شوروی از فیلم به عنوان وسیلهٔ تبلیغ مرامی استفاده می‌کردند. لنین رهبر شوروی، سینما را مهم‌ترین شکل هنر در خدمت سوسیالیسم انقلابی می‌دانست. سِرگئی آیْزِنْشْتاین کارگردان شهیر شوروی (۱۹۴۸ـ ۱۸۹۸) با استفاده از تأثیرات جمعیت به جای هنرپیشه بر بینش کارگردانان فرانسوی، رنه کلروژان رنوار، و نیز بر فیلم‌سازی مستند انگلستان تأثیر نهاد. بعد از جنگ جهانی دوم از جاذبهٔ سینما کاسته شد البته کارگردانان متفکر ایتالیایی، ژاپنی و سوئدی با فیلم‌های خود توانستند بار دیگر مردم را به سینما بکشانند. در حال حاضر تلویزیون تا حد گسترده‌ای از بُرد ارتباطاتی و فرهنگی سینما کاسته است.

سی یِس، امانوئل ژوزف[1] (۱۸۳۶ – ۱۷٤۸)

سیاستمدار فرانسوی. ابتدا کشیش بود. وقتی منشی اسقف ترگویه شد با فقر عظیم دهقانان برتانی آشنا گردید و با آنان همدلی نشان داد. در زمستان ۹ – ۱۷۸۸ در پاریس مقیم شد و با اندیشه‌های خود در میان جوانان اصلاح‌طلب هوادارانی یافت و طی دو مقالهٔ ۲۰ هزار کلمه‌ای خواهان آن شد تا نمایندگان «طبقهٔ سوم» به عنوان پارلمان و مجمع مؤسسان به رسمیت شناخته شود و قانون اساسی تدوین نماید. سی یس برجسته‌ترین چهرهٔ فرانسهٔ سال ۱۷۸۹ بود. او در ۱۷ ژوئن پیشنهاد کرد مجمع نمایندگان «طبقهٔ سوم» به نام مجمع ملی نامگذاری شود. وی به تدریج از زندگی سیاسی کناره گرفت و پست اسقفی پاریس را در مارس ۱۷۹۱ رد کرد. اما در ۱۷۹۸ به دنبال انجام مأموریت سیاسی در برلین، عضو دیرکتوار شد و سال بعد به بناپارت کمک کرد تا کودتای برومر را راه بیندازد. نظام کنسولی از ابتکارهای سی یِس بود. ناپلئون در مقام امپراتور، به سی یِس لقب کنت داد. وی سال‌های ۳۰ – ۱۸۱٤ را در تبعید در بلژیک گذرانید و در خلال سلطنت ژوئیه در ۱۸۳٦ در پاریس درگذشت.

1- Sieyés Emmanuel Joseph.